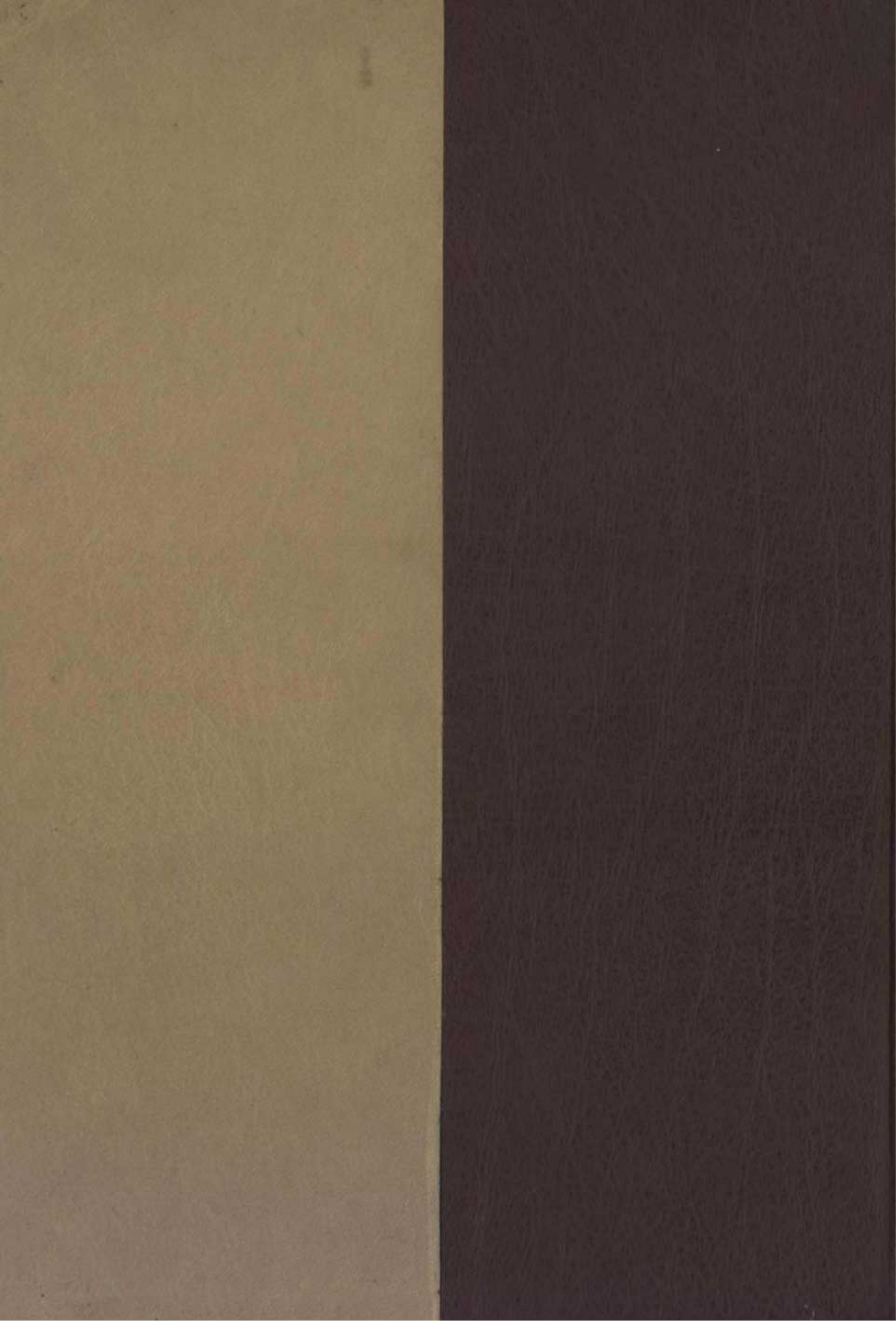


بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان فارسی و حفظ و صیانت میراث گرانبهای فرهنگ این سرزمین تأسیس یافته طبع و نشر کتابها و آثار علمی دانشمندان پیشین ایران را از جملهٔ وظایف خود قرار داده است .

در تاریخ پرافتخار کشور کهنسال ما فصلی که کمتر شناخته شده کوشش‌های علمی دانشمندان این سرزمین و خدماتی است که ایشان به پیشرفت و بسط دانش جهان کرده‌اند. آنچه از آثار این بزرگان به زبان عربی نوشته شده است اکنون مورد استفادهٔ همهٔ ایرانیان نیست و کتابهای فراوانی که به زبان فارسی تألیف یا ترجمه کرده‌اند نیز غالباً هنوز به چاپ نرسیده و نسخه‌های معدودی که از هر یک در کتابخانه‌های ایران یا کشورهای دیگر جهان مانده است از دسترس دانش‌پژوهان دور است .

به این سبب شاید در ذهن بعضی کسان این شبهه حاصل شده باشد که ایرانیان در زمانهای پیشین تنها به ادبیات و هنر و امور ذوقی می‌پرداخته‌اند و به دانش به معنی خاص توجه شایانی نداشته‌اند .

طبع و تصحیح و نشر کتابهای علمی قدیم هم برای روشن کردن تاریخ علم در ایران و جهان لازم و سودمند است و هم این کتب از نظر شیوهٔ بیان مطالب علمی و اصطلاحاتی که در آنها بکار رفته است مورد استفادهٔ دانشمندان فارسی زبان خواهد بود

در این سلسله نشر کتابهائی که به زبان فارسی تألیف شده است مقدم داشته می‌شود اما بعضی از کتابها که دانشمندان ایران به زبان عربی نوشته‌اند و مطالب آنها به فارسی در نیامده است نیز ترجمه و منتشر خواهد شد .

فهرستی از اصطلاحات علمی که در هر کتاب به کار رفته است تدوین و به آخر آن افزوده می‌شود و هر جا که اصطلاحی با آنچه در فارسی امروز متداول است متفاوت باشد اصطلاح جدید در مقابل آن ثبت خواهد شد .

امید است که این خدمت فرهنگی مورد استفادهٔ دانش‌پژوهان واقع شود

دبیر کل

پرویز ناتل خانلری

علم در ایران «۱۸»

احوال و آثار

قدوهٔ محققین و سلطان حکما و متکلمین

استاد بشر و عقل حادی عشر

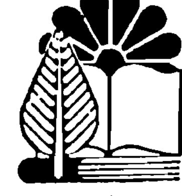
ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی

ملقب به

نصیر الدین

جمع و تألیف

محمد تقی مدرس رضوی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲۰۸

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۴ در چاپخانهٔ داورپناه و خواجه
چاپ شد

فهرست مطالب کتاب

معاصران خواجه

اساتید خواجه

چندنفر ازفضلاء معاصر وی

همکاران ودستیاران خواجه در رصد مراغه

شاگردان خواجه

جمعی دیگر ازمعاصران خواجه

آثار خواجه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بعدالحمدوالصلوة نگارندهٔ این‌سطور اصلح‌الله‌حاله به‌عرض خوانندگان محترم می‌رساند که‌این حقیر از سالیان دراز عشق وعلاقهٔ بسیاری بــه مطالعهٔ تألیفات پربها وسودمند محقق طوسی خواجه نصیرالدیــن محمد پیدا کرده و شیفته‌آثار وی‌گشته بود، و به‌خاطرمی‌گذرانید چنانچه توفیق رفیق گردد به‌نشر بعضی از آثار وتألیفات‌وی پردازد ، وضمنا شرح حال وتــرجمهٔ احوال اورا به‌قدری که میسور گردد ازمآخذ ومنابع مختلف جمع ودرمقدمهٔ یکی‌ازتألیفاتش تصدیر نماید، بدین نیت بعضی اطلاعات که از زندگانی آن بزرگ در اثناء مطالعهٔ کتب به نظر می‌رسیدیاداشت می کرد ودر یك‌جا فراهم می‌نمود تافرصتی به‌دست آورد، و آرزوی خود را جامهٔ عمل پوشاند، اتفاقــا پس از چند سالی به‌اصلاح وطبع کتاب اساس الاقتباس در منطق که از تألیفات وآثــار مهم و سودمند وی در این فن می‌باشد توفیق یافت . و شرح حال مؤلف را از یاد ـ داشتهای گذشته وآنچه بعدها به‌دست‌آورده بود تهیه‌کرد، وبرای درج درمقدمهٔ کتاب مرتب نمود، لیکن پس‌از خاتمهٔ طبع کتاب متوجه گردید که‌شرح‌حال تهیه شده که متجاوز از شصت هفتاد صفحهٔ کتاب است باآنچه راجع به‌اصل کتاب وخصوصیات آن می‌باشد وباید درمقدمه ذکر گردد از حوصله و اندازهٔ یك مقدمه آنهم کتاب پرحجم اساس الاقتباس افزون است ، و چون باتحمل زحمت فراوان آن یادداشتها را فراهم‌کرده به‌اختصارآنهم خاطرراضی‌نمی‌شد،

این بود که از آوردن شرح حال خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ کتـاب صرف نظر کرد ، و ترجمهٔ احوال او را از مقدمه حذف و به خوانندگان محترم وعده داد که اگر خداوند توفیق دهد آن شرح حال را در دفتر جداگانه‌ای طبع و نشر نماید .

پس از طبع و نشر کتاب اساس‌الاقتباس عده‌ای از دوستان و استادان محترم که به‌این بنده لطف مخصوص داشتند خواستندآنچه‌راکه درمقدمهٔ الطبع آن کتاب وعده داده است انجام دهد وشرح حالی را کـه از خواجه فراهم نموده است در دسترس طالبان و مشتاقان قرار دهد.

با آنکه به‌طبع ونشر آن‌نهایت علاقه را داشت بااین‌حال مدتی‌درتردید خاطر ودودلی گذرانیدواقدام بدان امر را نوعی ازگستاخی‌ودلیری می‌پنداشت و دست زدن بدان‌کار را بانداشتن وسیله جایز نمی‌شمرد ، تا آنکه اشارهٔ بعضی از سروران ومخادیم نگارنده را بر آن امرجازم ساخت ، وخود را برای طبع کتاب مهیا کرد، وبیاری خداوند توانا شروع درمقصود نمود، وبه‌قدر مقدور ودرخور توانائی خویش تا آنجا که مجال وفرصتی بود برای تهیه این کتاب کوشش واهتمام نمود، باشد که اندکی از حالات وآثار آن بزرگ را تقدیم خوانندگان نماید. پس‌اگردرمعرفی این حکیم متکلم ومرد سیاسی علمی ونابغهٔ بی‌نظیرفلکی که به‌حقیقت اورا می‌توان اقلیدس زمان‌وبطلمیوس‌دوران وافلاطون وارسطاطالیس‌دهرخواند قصوری شده باشد، ازنارسائی فهم وناتوانی خامه و قلت سرمایهٔ‌علمی‌است، چه آن‌اندازه‌که میسور بود در رجوع به‌مآخذ ومنابعی که در دسترس داشت کوتاهی ننمود ومدتی از عمر گرانمایه را دراین راه صرف کرد .

وبرای توضیح واستحضار خاطر خوانندگان محترم از چگونگی تهیه‌و تألیف کتاب حاضر لازم دیدبه‌تذکرات زیر مبادرت ورزد.

۱ــ مطالب این کتاب بیشتر از نوشته‌ها وآثـار خواجهٔ طوسی ویا از گفته‌های معاصرین ویا ازکتابهای تاریخ معتبرو کتب‌رجال‌جمع وفراهم‌گردیده است، وهرکجا بحث وتحقیقی لازم بوده به‌دلائل روشن وشواهدواضح استناد نموده است ، و دربعضی موارد هم ازنظر دست‌نیافتن به‌مأخذ لازم یافقد دلیل ناگزیر از بحث درآن مطلب خودداری کرده و گذشته است.

۲ـ شرح حالی که دراول امر برای خواجهٔ طوسی تهیه نموده بودنسبت به آنچه به طبع رسیده ناچیز و مختصر بود و از هفتاد هشتاد صفحه تجاوز نمی‌کرد، واز این جهت درنظر داشت که با آن چند رساله ازآثار اورا ضمیمه کرده وشرح حال را به‌عنوان مقدمه درابتدای آن رسائل تصدیر نماید، ولیکن پس از چاپ دوجزو ازآن از نظر اول خود منصرف گـردید، وبرآن شدکـه حتی‌المقدور به‌مآخذ ومنابعی که‌ازحالات خواجه دردست داشت مراجعه کرده و شرح حال اورا تکمیل کند، به‌این منظور کوشش بسیار کرد و ضمن مطالعه هرجا مطلبی که مربوط به‌حالات وآثار وی یافت به آنچه دراول مهیا کـرده بود افزود،وبااین‌حال طبع کتاب‌را متوقف‌ننمود، ودرهرموضع که مطلب‌مناسبی یافت بدان ضمیمه می‌کرد، وبسا اتفاق می‌افتادکه جزوی راکه درزیرچاپ‌بود بازگرفته ودرآن تصرف نموده مطلبی برآن افزاید، از این جهت ترتیبی که در اول امر درنظرگرفته بود قهرا بهم خورده و آن نظم مختل‌گردید، بنابراین اگر تشویشی درترتیب و تنظیم آن ملاحظه نمایند، و پس وپیشی در ذکـرمطالب مشاهده‌کنند بدین علت است.

۳ـ در تهیه وجمع مطالب این کتاب چنانکه درپیش بـدان اشاره شد علاوه براستفاده از کتب تاریخ و رجال وکتابهای تذکره که نام هریك درزیر صفحات نگاشته شده ازمؤلفات وآثار خواجه نیز مستفیدگردیده و تـاجائی که فرصت یافته ازآن آثـار بهره‌مند گشته و مطالبی از آنها نقل نموده است ولی ازبعضی کتابها ورسائلی که نسبتش بدان بزرگ محقق نبود مانند رساله سیروسلوك وچندرسالهٔ دیگر که به‌مشرب تعلیمیان ساخته شده وبه‌خواجهٔطوسی منسوبست، ازاستفادهٔ ازآن رسائل در این شرح حـال مطلقا خودداری نمود و احتراز از نقل‌مطلبی از رسائل مذکور را اولی وانسب دانست،ازآنکه‌انتساب آنها به‌خواجهٔ طوسی مسلم نبود.

۴ـ دراین کتاب آنچه را از کتب عربی ومآخذ تـازی ترجمه ونقل نمود کوشش کرده است که ترجمهٔ آن ازاصل دور نباشد وزیاده ونقصانی در آن راه نیابد مگر درمواضعی که متن عربی مفصل ومطالبی که درآن ذکرشده بود زیاده برمورد حاجت بودکه‌دراین صورت رعایت اختصار را به‌نقل همان مورد حاجت اکتفا کرد.

و نیز از مآخذ و منابع فارسی هم هرچه نقل کرد غالبا عین عبارت کتاب را آورد، جز آن‌جا که عبارت کتاب مسجع و مقفی و دراز وطولانی بود که آوردن عین عبارت کتاب را خالی از فائده دید دراین مورد نیز زواید عبارات را انداخته وخلاصه آنرا ذکر و یا نقل به‌معنی نمود.

۵ـ درنقل ازمآخذ فارسی وعربی اکتفا به مطالعهٔ یك‌نسخه ننمود و برای اطمینان به‌صحت عبارات ومطالب منقوله از تمام نسخه‌های خطی و چاپی که بدانها دست یافت استفاده کرد، ونسخه‌های مختلف را با یکدیگرمقابله نمود، اگر اختلافی در آن نسخ ملاحظه کرد یك‌نسخه را اصل قرارداد واختلاف‌نسخ دیگر را درزیر صفحات آورد.

۶ـ در بحث آراء وعقاید فلسفی و کلامی خواجه ابتدا برای‌آن فصلی درنظر نگرفته بود ونمی‌خواست دراین بحث وارد شود ازآن روی که‌آراء و عقاید وی درعلوم حکمت و کلام خاصه ریاضی به‌قدری زیاد می‌باشد که بحث در آن‌باب‌خود کتاب جداگانه‌ای‌را درخور است، ودرچندصحیفهٔ مختصر نگنجد. ونیز ذکر آن مباحث وغور درآن مطالب مستلزم مطالعهٔ دقیق و کافی درآثار و تألیفاتش بودکه با ضیق وقت و نبودن فرصت و مجال تهیه‌اش ممکـن نبود. لیکن بنا به تذکر فرزند عزیزم دکتر محسن اطال‌الله بقاءه واسنی قدره کـه به‌مطالعهٔ کتب فلسفی وعلمی میل و رغبت وافر دارد و نبودن فصلی از آراء و عقایدخواجه‌را دراین کتاب نقصی بس‌عظیم‌می‌شمرد به‌اصرار او وبه‌ابراداین‌فصل پرداخت وبشتاب تمام این‌بحث راکه‌شامل چند نظر ازآراء و عقاید فلسفی و کلامی او است تهیه و بـرای نمونه ایرادکـرد تابنظر وی این کتاب از این نقص خالی باشد ومنظور او حاصل‌گردد، ولیکن ازآوردن نظریات خواجه در مباحث علوم ریاضی چون فرصت نبود صرف نظرشد.

۷ـ در شرح‌حال معاصران خواجه برای آنکه مجال بسیار نداشت به تحقیق زیاد در احوال‌آنان نپرداخت، وبه جمیع مآخذی‌که ازآنان ذکری شده بود مراجعه‌نکرد، وبه مطالعهٔ چندکتاب‌که حاضرداشت اکتفانمود، چه‌مراجعهٔ بتمام یا غالب مآخذی‌که ازشخص صاحب ترجمه یاد شده بود هم با ضیق‌وقت ممکن نبود وهم با ذکر جزئیات حال‌آن شخص ترجمهٔ حال طولانی می‌شد و ازمقصود اصلی‌که شرح حال وآثار خواجهٔ طوسی‌است بازمی‌ماند، بنابراین

برای رعایت اختصار از شرح حال مفصل و بسط زیاد در ترجمهٔ حال آنان خودداری کرد، ودرحال معاصران بیشتر کسانی‌را مورد توجه قرارداد که ترجمهٔ حال ایشان کمتر دردسترس خوانندگان محترم می‌باشد . و نیز اغلب مطالبی را اختصاص به ذکرقرارداد که جالب‌تر و برای روشن شدن خصوصیات‌زندگی صاحب ترجمه مفیدتر دانست.

و چون ذکرحال این جماعت که بیشتر از بزرگان و دانشمندان زمان و اکابرحکماء ومهندسین وشعرا وعرفا ومتصوفهٔ آن دوران است وغالباً با خواجهٔ طوسی رابطهٔ نزدیك داشته دانستن احوال آنان را بـرای روشن شدن عهد خواجهٔ طوسی لازم دانست، ازاین‌روی از دراز شدن این مبحث نیندیشید ، و هرکس راکه تصورکردکه معاصرخواجه و با او رابطه داشته است نامش را دراین‌دفتر آورد بااین‌حال نام عده‌ای ازبزرگان آن عصرکه مناسب بوددرجملهٔ معاصرین‌وی ذکرگردد مانند مولانا جلال‌الدین بلخی وشیخ‌اجل سعدی‌شیرازی وسیف‌الدین باخرزی چون دربارهٔ آنها کتاب ومقالهٔ بسیاری نوشته‌شده ازذکر نام‌آنها خودداری شد و درکتاب برای‌آنها ترجمهٔ حالی‌آورده نشد .

۸ــ دربخشی که به آثار وتألیفات‌خواجه‌اختصاص داده است چون‌بعضی ازآن تألیفات نسبتش به‌خواجهٔ طوسی مسلم و بنظرنگارنده تردیدی در اینکه آن اثر ازقلم وی صادرشده نبود، و بیشتر کسانی هم‌که ذکری از تألیفات او کرده وبرای‌آثار اوفهرستی‌مرتب نموده‌اندآنرا ازجمله‌مؤلفات وی‌شمرده‌اند.

وبعضی دیگر رساله‌ها وکتبی بودکه به خواجه نسبت داده‌شده ولی‌این نسبت مسلم نبود، بلکه بعضی مورد شك وتردید بودکه بعضی‌ازفهرست‌نویسان به اشتباه به‌او نسبت داده بودند از این‌نظر آثار وتألیفات وی را به‌دو بخش نمودو بخش اول را به دسته‌ای‌که تقریباً انتساب آنها به خواجه مسلم بود و بخش دوم را به دسته‌ای‌که مورد تردیدوشك ویا ازمؤلف دیگربود وبه‌اشتباه به خواجه نسبت داده شده بود اختصاص داد.

۹ــ ابتدا نظرآن بودکـه دربارهٔ هریك از تألیفات و آثـار وی بحث مفصلی‌کند و ابواب وفصول ومقدمه وبعضی ازخصوصیات‌آنرا به‌شرح وبسط تمام ایراد نماید، ولیکن دراثناء امر متوجه شدکه‌کتاب مفصل و زیاد پرحجم می‌گردد، ازاین جهت از شرح وتوضیح زیادکه در بادی امر درنظرگرفته بود

صرف‌نظر کرد، و رعایت اختصار را از ذکر بعضی ازمطالب که یادداشت نموده بود خودداری نمود مخصوصاً در کتبی که بچاپ رسیده و نسخهٔ آن در دسترس خوانندگان محترم قراردارد.

۱۰ــ برای تهیهٔ فهرست آثار و تألیفات خواجه ابتدا از نسخی که در کتابخانه‌های عمومی ودرنزد اشخاص‌موجود و بشرف مطالعهٔ آن مشرف‌گردیده بوداستفاده کرد، وپس ازدقت‌کافی‌وغور درآن یادداشت‌هائی‌ازهریك تهیه نمود. ودرصورتی‌که به نسخه‌ای از تألیفات وی دست نیافت ناچار از فهرست‌های خطی وچاپی کتابخانه‌ها استفاده کرد، ودراین قسمت آنچه درکتب فهرست‌ذکر شده بود عین آن یا ترجمهٔ آنرا نقل کرد، بنابراین صحت و سقم آنچه ازکتب فهرست نقل شده به عهدهٔ نگارنده نیست.

۱۱ــ برای شناسانیدن نسخ ازذکرآغازکتاب وگاه ذکرفصول وابواب آن خودداری نکرد، واگرنسخهٔ قدیمی ازآن درکتابخانه‌ای دیده ویا درجائی سراغ داشت بدان اشاره‌کرد، ومحل‌آنرا نشان داد وشمارهٔ ثبت‌کتاب را برای تسهیل مراجعهٔ بدان ضبط نمود .

وهمچنین شروح مهمهٔ هرکتاب و رساله ازآثار خواجه ، ونیز حواشی مشهورآنرا یادکرد، ولیکن چون دراین‌باره استقصاءکامل ننموده ممکن است شروح وحواشی بعضی ازتألیفاتش ازقلم‌افتاده وذکری ازآن نشده باشد .

ونیزنسخ‌قدیمی‌وممتاز ویا نسخهٔ‌کمیابی‌ازهریك ازرسائل وکتب‌خواجه وحواشی وشروح‌آنها که درکتابخانه‌ها ونزد اشخاصی دیده بود وسال تحریر نسخه‌را درصورت داشتن‌تاریخ با نشان‌محل آنرا نگاشت، ونیزاگرآن‌نسخه‌ای درایران یا درممالك دیگر به‌چاپ رسیده بود ازاشارت بدان خودداری‌نکرد.

۱۲ــ در نسخه‌های خطی هرگاه در میان نسخ متعددآن درآغاز و مقدمه اختلافی یافت مورد اختلاف را ذکرنمود، ونیز اگررساله وکتابی به دو یاسه نام خوانده شده بود تمام اسامی‌آنرا ذکروکوشش‌نمودکه یك‌کتاب به‌اسامی مختلف تکرارنشود.

۱۳ــ درچاپ‌کتاب سعی شدکه مآخذ و منابعی‌که ازآن استفاده نموده ومطلب یا عبارتی را ازکتابی نقل‌کرده است درزیرصفحات به‌آن مآخذ اشاره نماید. و صفحهٔ‌کتاب چاپی و محل چاپ‌آن را نشان دهد و جا و محل نسخهٔ

خطی را نیزمعین نماید، به این جهت خودرا از ذکر فهرست جداگانه برای مآخذکتاب بی‌نیاز دید وبهمان یادکردن اسم مأخذ درزیرصفحات‌کتاب اکتفا نمود.

۱۴ـ ابتدا درنظر داشت که در چاپ دوم کتاب نظم و ترتیب دیگری بدان دهد وآن را مبوب سازد وتاجائی‌که میسر است خطاهای خود راکه در چاپ اول روی داده بود اصلاح نماید لیکن ناتوانی و ناسازگاری مزاج و ضعف باصره مانع این امر شد ونتوانست به‌اندیشه خود جامهٔ عمل پوشاند و بآن‌کار دست زند، ناچار ازآن امر صرف‌نظر کرد وبه‌مراجعهٔ قسمتی ازمآخذ و منابع سابق و استفاده از منابع تازه‌ای‌که بدست آورد بسنده کرد. و بعضی اشتباهات وخطاهای خودرا ضمن مرور به مآخذگذشته اصلاح نمود.

علاوه دراین چاپ درقسمت‌آثار خواجه چند اثرکوتاه ومختصر عربی اورا بشرح زیر: رساله درتحقیق ضرورت موت. رساله درعقاید. رسالهٔ جبر واختیار بعربی. رسالهٔ اثبات وحدةالله. رسالهٔ ربطالقدیم بالحادث. رسالهٔ نصیریه. جواب اسئلهٔ شمس‌الدین کیشی و رسالهٔ اثبات جوهر مفارق بتمامی ایرادکرد امید است خوانندگان محترم ازمطالعهٔ این رساله‌ها منتفع‌گردند.

۱۵ـ دراین‌چاپ از مقالات و پژوهش‌های دانشمندان و محققان غرب دربارهٔ احوال خواجه وآثار وی نیز استفاده‌کرد.

این مقالات را فرزند اعز دکتر محسن ایده الله تعالی از کتاب ها و مجلات انگلیسی و آلمانی و فرانسه و روسی و ایطالیائی جمع و فراهم‌کرده به طهران فرستاده بودکه ازآنها درموضع خود بهره برد وبدان مقالات اشاره کرد وچند مقالهٔ‌کوتاه ومختصر را بتمامی با فهرستی از مقالات دیگر درآخر کتاب برای استفادهٔ مطالعه‌کنندگان محترم‌کتاب افزود شاید نافع باشد.

***

باآنکه‌کوشش بسیار در فراهم آوردن مطالب این‌کتاب نمود و رنج فراوان درجمع‌آن‌تحمل‌کرد، بااین‌حال تنظیم وترتیب‌آن طبق دلخواه صورت نگرفت ومسلماً ازعیب ونارسائی واشتباه خالی نیست لیکن باتمام نواقصی‌که درآنست امید می‌داردکه برای‌کسانی‌که بعد ازاین درصدد تحقیق و تتبع در

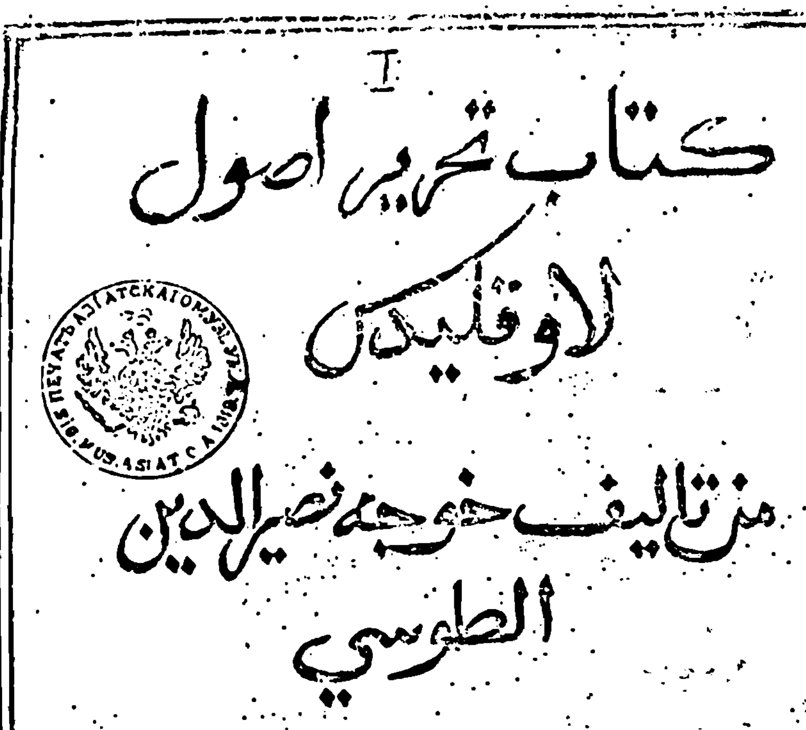
احوال و آثار این نابغهٔ عظیم‌الشأن شرق برآیند راهنمای خوبی بوده و مفید باشد.

درخاتمه ازمکارم اخلاق ارباب فضل ودانش واصحاب هنرو بینش‌متوقع است که چون این کتاب بشرف مطالعهٔ آنان مشرف شود اگـر در عبارات آن پریشانی وتشویشی بینند، ویا به‌طغیان‌خامه وهفوات خاطری برخورند، ویا در ترجمه ونقل‌عبارتی ازتازی به‌پارسی‌نادرستی مشاهده کنند، ویاتکرار بی‌موردی ازنظر بگذرانند، ویا اضافه ونقصانی درمطالب آن بنگرند، ویا مطلبی را نه در موضع و جای خود ملاحظه کنند ، و بالاخره هرخطا و لغزشی که بنظر تیزبین دریابند نگارندهٔ خاطی را تنبیه نموده ، و ارشاد فرمایند وموارد زلت ولغزش را اصلاح فرموده واین بنده بیاگاهانند تا از ارشاد و راهنمائی بی‌دریغ آنان بهره‌مندگردد، وبرخطا باقی نماند. چه نگارنده به عجز و قصور خود معترف وبه اثر خام وناچیز خویش واقف است وچنانچه خوانندگان محترم درمطالب این کتاب بعین‌الرضا ننگرند وبه عیب‌جوئی پردازند او را نتیجه وحاصلی از رنج بردن و زحمت کشیدن در جمع آوری این کتاب جز تشویر و خجلت نخواهد بود.

درپایان این مقدمه ازلطف ومساعدت‌گرانبهای دانشمندان و افاضلی که این بنده‌را درجمع‌وفراهم کردن این کتاب کمك کرده، وبه‌امانت‌دادن نسخه‌های نفیس خود براین حقیر منت نهاده‌اند صمیمانه سپاس گزارم.

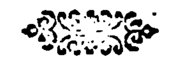
طهران_ اول آبانماه ۱۳۵۴ شمسی

محمدتقی مدرس رضوی



EVCLIDIS
ELEMENTORVM
GEOMETRICORVM
Libri Tredecim.

EX TRADITIONE DOCTISSIMI
NASIRIDINI TVSINI
Nunc primum Arabice impressi.



ROMAE
In Typographia Medicea.
M.D.XCIV.
Cum licentia Superiorum.

عنوان کتاب تحریر اقلیدس که در تاریخ ۱۵۹۴ در رم به‌چاپ رسیده است



وبه نثق ونستعين

وبعد فان العلوم الرياضية التي هي واسطة عقد الحكمة النظرية تنقسم الى اربعة اقسام الهندسة والارثماطيقي والموسيقي والمجسطي وهو غايتها وكان كتاب الاصول الذي يقال له الاستقص لتحليل ساير العلوم الرياضية اليه في سالف الايام مرتبا على خمس عشرة مقالة فمال بعد ملوك اليونان الى حله فاستعصي عليه فاخذ يتنسم اخبار الكتاب من كل وارد من اهل العلم عليه فاشار بعضهم الى رجل في بلد الصور يقال له اقليدس انه مبرز في علمي الهندسة والحساب فطلبه الملك وامره بتهذيب الكتاب وترتيبه فهذبه ورتبه على ثلث عشر مقالة واشتهر الكتاب باسمه وحذف المقالتين الاخيرتين لان مسايلهما كانت من المقدمات التي يتوقف عليها براهين نسب المجسمات المذكورة في المقالة الثالثة عشر وكيفية رسم الاشكال المذكورة فيها بعضها في بعض وكانت كلها تستبين منا ومن غيرها ومن المقالات المقدمة عليها وكان الكتاب موضوعا لان يوضع فيه الاصول دون الفروع الى ... متناهية ولذلك عدت قضايا لم تتبين الا في هذا العلم من الاصول الموضوعة لما كانت ظاهرة البيان من مسايل الكتاب ثم نشا بعد زمان بعسقلان رجل يقال له انسقلاوس برز في العلوم الرياضية والحق المقالتين بالكتاب بعد تهذيبهما فصار الكتاب بهما خمس عشرة مقالة ثم نقل الى العربية مرتبا على خمس عشرة مقالة واشتهر من النسخ المنقولة نسختان بين علما هذه الصناعة احديهما هي التي اصلحها ثابت بن قره الحراني والاخري هي التي نقلها واصلحها حجاج بن مطر ثم اخذ في تهذيب الكتاب جماعة كثيرة من المتاخرين طلبا للايجاز والايضاح فحذف بعضهم دواعي اشكال الكتاب وقنع بالمثال وبعضهم حذف بعض مسايله اعتقادا منه بانه معلوم من باقي الكتاب وبعضهم جمع اشكالا عدة في شكل واحد وبعضهم استخرج من القوة الى الفعل بعض ما اهمله اقليدس

صفحهٔ اول كتاب تحرير اقليدس چاپ رم

اقليدس مما يتوقف عليه براهين اشكال الكتاب استنادا على انه [illegible]
يحاول حله ومراعاة لطريقته في هذا الكتاب وبعضهم مع ذلك [illegible]
الي عدد الاشكال المتقدمة مما يتوقف عليه براهين الاشكال المتاخره
بالرقوم من حروف [illegible] الحروف في متن الكتاب و[illegible]
كتبها علي الحواشي و في اثنا السطور فلما تداولته الايدي [illegible] الحروف
التي كانت في المتن وتركت التي كانت علي الحواشي و في اثنا السطور وكان
الكتاب من الكتب المحتاجة الي التفسير والايضاح ليسهل بذلك علي
الطلبة الانتفاع به ثم اني لما تاملت فيما حكيته قوي عزمي علي ان ارتب
الكتاب علي ثلث عشرة مقالة كما فعله اقليدس واسلك فيه طريقة
جامعة بين المتن والشرح واستخرج جميع ما هو بالقوة الي الفعل مما يتوقف
عليه براهين اشكاله وانفصل مقدماتها بعضها عن البعض علي ترتيب
صناعي وانبه علي اختلاف وقوع كل شكل له اختلاف وقوع وعلي
الاستبانة ان كانت وامزجتها مسايل المقالتين الاخرتين بالاشارة اليها
واحيل علي كل شكل يقع مقدمة لبراهين بعض اشكال الكتاب
بشابه لا بالرقوم واذكر عدده فقط ان كانت المقدمة والنتيجة من مقالة
واحدة وعدد المقالة مع ذلك ان كانتا من مقالتين واكرر شكلا واحدا
مرارا كثيرة في مسئلة واحدة اذا وقع الاحتياج اليه ليكون الكتاب
بذلك كاملا في نصابه وجامعا لمقاصد طلابه واسئل الله تعالى في جميع ذلك
العصمة عن الغواية في الرواية والصون عن طغيان العلم في الكتابة انه
علي كل ذلك قدير وبالاجابة جدير وها انا شرعت فيما حكيته

[illegible]

لكل علم موضوع ومباد ومسايل وموضوع كل علم ما يبحث فيه عن
اعراضه الذاتية وهي المحمولات التي يلحق الشي لذاته او لجزوه او لما
يساويه من المحمولات الخارجة عنه والمبادي اما حدود موضوعاته او قضايا
هي مقدمات براهين مسايله اما مبنية في ذلك العلم من غير ان يستلزم الدور
او في علم اخر ويتقدم في اوايل الكتب مجردة عن البراهين و قد يتقدم
منها لا على انها من براهين ذلك العلم ويسمي مصادرات واصولا موضوعة
واما مبينة بذواتها ويسمي علوما متعارفة والمسايل هي قضايا يبرهن
فيه علي اثبات محمولاتها لموضوعاتها او سلبها عنها ❁ وموضوع هذا العلم
الكم المتصل والمنفصل من حيث يعرض لجزياتهما بعضها الي بعض نسب
ما ❁ اما الحدود ❁ النقطة شي ما ذو وضع لا ينقسم في الخارج
ولا بالوضع كون الشي قابلا للاشارة الحسية ❁ والخط طول له

دراین جدول اغلاطی که در چاپ کتاب پیدا شده ذکر نگردیده و تنها وجه درست و صحیح آن آورده شده است

صفحه	سطر	اصلاح شده
بیست ودو	۱۰	بنده را
۴	۲۴	انظرمجلة
۱۲	۸	شرح اشارات
۲۳	۲۲	و دواتدار
۲۴	۲۱	واو اموال
۲۹	۱۰	خیولنا
۳۲	۲۰	مصدر، واللت القدوم
۳۳	۱۳	من العذاب مدا
۳۴	۱۲	وسألناه
۳۶	۱۴	مااخبرهم
۴۷	۸	سینگ
۵۱	سطر آخر حاشیه	(زایداست)
۵۲	سطر آخر	(منقول از شمارهٔ ۷ سال ۱۲۸۱ روزنامهٔ علمیهٔ ایران)
۵۴	۳	Turguet
۵۴	۱۲	النصیری
۵۸	۱۹	وبغداد سفر نمود۴
۵۸	۲۴	افزوده شود(الحوادث الجامعه ص ۳۵
۶۴	۱۱	سنة کذافا بدل
۷۲	۱۱	حمادی را
۷۲	۲۳	شمارهٔ ۳۹۲۳
۸۰	۱۵	قبل لقائه
۸۰	۱۶	بخدمته
۸۶	۱۷	وقیل لهلاکو
۸۸	۱۹	حجةالفرقة
۹۶	۲۳	فضله باشد[۱]
۱۱۵	۱	وعلم انفعالی
۱۱۹	۱۳	من الحرکة والسکون
۱۲۲	۵	که نظر اگر
۱۳۷	۴	لهیبته
۱۳۹	۱۲	قاضی منهاج
۱۵۰	۶	علی طبری
۱۵۴	۱۲	النیسابوری
۱۵۴	۲۲	ص ۲۱
۱۵۷	۸	و پسرش را یادکرده

صفحه	سطر	اصلاح شده
۱۶۱	۲۱	و فرائدالسمطین
۱۶۲	۴	فوائدخویش
۱۶۲	۵	معین الدین مصری
۱۶۷	۱۰	وجواب مسئلهٔ
۱۶۸	۲	فی‌طبقات الاطباء
۱۷۵	۱	بیان اثبات صانع
۱۷۸	۱۶	فی‌طبقات الاطباء
۱۸۱	۱۴	درآخرسطر افزوده شود (بعضی مولد اورا درسال ۵۷۴ دانسته‌اند)
۱۹۰	۲۱	بضم خاء معجمه
۱۹۲	۱۲	درآخر سطر اضافه شود (وابن جوزی‌درمرآت‌الزمان‌وفاتش را بسال ۶۵۳ نوشته است)
۱۹۲	۲۰	وابن تغری بردی
۱۹۸	۸	محمدبن اسحاق
۱۹۹	۱۱	مستندات حکم‌الفصوص»
۲۰۰	۸	افادات او
۲۰۲	۱۷	قبله اهل عراق
۲۰۶	۱۶	درمجلهٔ «رسالةالاسلام»
۲۱۱	۸	سعدالدین‌حمویه،
۲۲۳	۱۸	موفق‌الدولة
۱۳۱	۱۶	نصیرالله‌الاخلاطی
۲۳۶	۲۳	اربع‌مقالات واکر
۲۳۷	۳	غریغوریوس
۲۵۰	۱۳	واونزدتتار
۲۵۷	۱۵	۱ـ به‌تذکرة‌الحفاظ
۲۶۲	۴	به‌ابن کمونه
۲۶۴	۱۸	هدیةالعارفین

صفحه	سطر	اصلاح شده
۲۶۷	۲۱	و در فرائدالسمطین
۲۷۵	۱۰	طبقات‌الشافعیةالکبری
۲۷۶	۵	که‌علامهٔخفری
۲۷۶	۲۰	عباس عزاوی
۲۷۸	۴-۵	و ذولسانین بوده و بدو زبان عربی و فارسی شعر می‌گفته و با خواجهٔ طوسی در مراغه ملاقات کرده و به قصاید چندی اورا
۲۸۴	۲	الطیف
۲۹۱	۱۷	است[۲]، واین قول در
۲۹۱	۱۸ـ۱۹	از سعدی تاجامی
۳۰۲	۱۱	عمادالدین
۳۱۳	۱۷	وآنهارا به‌دین
۳۱۶	۲	وعبارات نائتقش
۳۲۲	۶	وبه‌زیارتش
۳۲۴	۶	ابن‌الفوطی گویدابوالخیر
۳۲۷	۱۹	برباب‌الازج
۳۳۹	۲	یاتحریراصول
۳۴۰	۱۷	وابسقلاوس
۳۴۴	۲۲	اکتفاء القنوع
۳۴۷	۱۱	محمد سیواسی
۳۵۴	۲۲	نسخهٔ شمارهٔ ۶۹۷
۳۵۸	۲۱	Aristarchos
۳۵۸	۲۴	Hypsiclès
۲۶۳	۱۱	هوابداً خفی‌عنهم
۳۶۳	۱۲	درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار
۳۶۳	۱۸	۱۸ـالاسطوانه
۳۶۶	۱۷	کتاب‌القطاع
۳۷۴	۱۰ـ۱۱	وماأختاره مولانافی‌ذلك
۳۸۳	۱۴	له مسائل حسابیة
۳۸۳	۱۶	فکتبت

صفحه	سطر	اصلاح شده
۳۸۳	۲۱	fel'd
۳۹۶	۶	سازگار نیست‌مگر
۳۹۹	۵	قدتم‌الکتاب
۴۰۲	۵	فی‌خلق‌الارض
۴۰۵	۱۴	(۱۴۴) زائد است
۴۰۵	۱۵	است نسخهٔ آن
۴۰۷	۳	«اقطن‌ریطا»
۴۰۷	۹	(همزه) غلط
۴۱۹	۱۰	بوده است که
۴۱۹	۱۳	بفارسی نوشته است
۴۲۹	۲	«متوفی ۹۹۷»
۴۳۳	۵	(ص۱۴۲) زائداست
۴۳۴	۱۱	که تاریخ تحریر آن ۹۵۲ است. بعد عبارت زیرافزوده شود (ودرآخر آن نوشته شده : نقل من نسخة کانت بخط العلامة الطوسی)
۴۳۷	۱۳	قواعدالعقاید
۴۴۹	۸	لاسیماالمنطقیه
۴۵۰	۱۰	خود گردانید
۴۵۵	۱۳	برهان پوری به
۴۶۰	۱۸	درکتابخانهٔ دانشگاه
۴۶۲	۲۳	ج ۲ ص ۵۵۰
۴۶۷	۶	« مجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۱» زائد است وباید حذف شود
۴۶۹	۱۹	من‌شارکتهم
۴۷۳	۱۷	عرضت‌لی
۴۷۳	۱۹	والریاسةالانسیة
۴۷۴	۱۸–۱۹	[مطالبه‌کماشاء
۴۷۴	۲۳	گرفته شد
۴۷۵	۵	والله‌تعالی یدیم‌ایامه
۴۷۶	۱۷	والاستار ص۳۳۵
۴۷۸	۵	المقربین من جملة
۴۷۸	۲۰	نعمةمنه
۴۸۱	۱۰	جعلتها وسیلة
۴۸۲	۴	غیرذاته
۴۸۲	۱۴	وهی‌اماصورة
۴۸۲	۱۴	اضافیةبینهما
۴۸۳	۱	ان‌لم یقتضیها[1]
۴۸۳	۲	ان اقتضتهاهی
۴۸۳	۶	المکارم‌العمیمة
۴۸۳	۸	تصریحا و قولــه عزشانه واسئلوااهل‌الذکر بعث
۴۹۲	۷	والیه‌الرجعی
۴۹۳	۱۱	فان سنح‌له‌علیه
۴۹۴	۱۶	کیفیة من کیفیاته
۴۹۹	۱۳	که موجبه برموضوع
۴۹۹	۱۸	۵ـ بخلاف ره
۵۱۵	۱۷	نامهٔ اول اسئلهٔ
۵۱۹	۷	خصوصا عروض
۵۲۲	۶	الرأی‌العالی
۵۲۴	۱۶	وقف‌الداعی‌المخلص
۵۳۷	۱۹	سارتن‌گوید
۵۳۹	۱	العلامةالسعید
۵۴۵	۲	ماتقررعندی
۵۵۸	۱۲	محتشم قهستان
۵۵۹	۹	برآن بگذرد
۵۵۹	۱۲	دروقت محاورت

صفحه	سطر	اصلاح شده
۵۶۰	۱	اقتناء
۵۶۰	۱۵	و تعالی جده
۵۷۱	۶	نسخهٔ آندر
۵۷۳	۱۲	بمحبوحة الجنان
۵۸۰	۱۴	عین القضاة
۵۸۹	۸	سورهٔ اخلاص والفلق
۵۹۰	۱۳	درحاشیهٔ شرح هدایهٔ
۵۹۶	۶	نسبت داده نشده
۵۹۷	۱۴	تمام سطر (۱۸۴- رساله..) زاید است
۶۱۱	۱۱	بار دوم
۶۱۴	۱۶	۲ ــ کافی عدد ۲ زائداست
۶۱۶	۹	نسبت داده شده است:
۶۵۸	۱۰	بدران مصری
۶۶۰	۱۲	قوام الدین
۶۶۱	۲۱	احمدبن زین العابدین
۶۶۱	۲۶	عثمان صوفی
۶۷۰	۸	(یا ــ سینگ)
۶۷۱	۱۰	شهاب الدین غوری
۶۷۴	۱۰	علم الدین قیصر
۶۷۶	۱۲	فاضل رومی ــ قاضی زاده رومی
۶۸۱	۹	محمدبن عمر بدخشانی
۶۸۱	۲۱-۲۲	علی حمدانی ومحمدحمدانی
۶۸۳	۴	معن بن زائده
۶۸۳	۱۱	اثیرالدین ابهری
۶۸۵	۹	نصیرالدین زوزنی
۶۹۴	۷	ملوذیه
۷۰۰	۱۲	اسرارالحکم
۷۰۳	۲۸	معرفة مساحة الاشکال
۷۰۴	۲۹	ترجمه ظاهرات الفلك
۷۰۵	۱۲	التسهیل
۷۰۵	۲۲	تعلیق بر فرائض
۷۰۶	۴	شرح تجرید
۷۰۹	۳	ومعلولات مترتبة
۷۱۰	۲۳	رساله درشرح قول پیغمبر(ع) (انالله خلق آدم علی صورته)
۷۱۰	۲۴	الناس نیام ..)
۷۱۱	۱۵	زبدة الطبیة
۷۱۷	۱۰	فوائد بهائیه
۷۱۸	۲۵	کیفیة الحکم
۷۱۹	۸	فلاسفة العرب

خواجه نصیرالدین طوسی

ه‍ (محمد بن‌محمدبن‌الحسن الطوسی‌مکنی به‌ابوجعفرو ملقب به‌نصیرالدین ومشهوربه‌محقق‌طوسی یاخواجه‌طوسی که اورابه‌القاب استاد البشروعقل‌حادی عشر و معلم ثالث نیزخوانده‌اند. تولدش مقارن طلوع آفتاب‌روزشنبه یازدهم جمادی الاولی[1] سال‌پانصد و نودوهفت هجری قمری مطابق‌با فوریهٔ سال ۱۲۰۱ میلادی درمشهدطوس اتفاق افتاده است)

در اسم ولقب و کنیه ونام پدرش‌هیچ اختلافی نیست وبه‌اتفاق مورخین اسمش محمد ونام پدرش نیزمحمد ونام جدش حسن‌است واگردربعضی‌موارد اورا محمد بن‌حسن نوشته ونام پدرش را حسن گفته‌اند مسلماً اشتباه وبی‌شك‌و تردید نام‌پدرش که محمد بوده ازقلم‌افتاده وتساهلانسبت به‌جد داده شده‌است. وخواجه‌خود دربسیاری ازمؤلفاتش‌نام خود وپدرش‌را چنان‌که ذکرشد(محمد ابن محمد)آورده است[2].

۱ـ در کتاب مطلع الشمس تولد خواجه روز سه شنبه ۱۵ جمادی الاولی‌نوشته شدموآن مسلما غلط است ودرکتاب محبوب القلوب‌نیز ۱۵ جمادی است

۲ـ درتمام مآخذی‌که شرح‌حالی ازخواجه طوسی‌آمده وبه‌نظررسیدازجداعلای

←

درمولد ومنشاء وی نیز اختلافی نیست وعموم مورخین مولدو منشاء او را طوس نوشته‌اند. وخواجه درمؤلفاتش همه‌جاخود را طوسی‌خوانده، چنان که درمقدمهٔ زیج ایلخانی گوید: «من بنده کمترین نصیر راکه ازطوسم» با این حال عده‌ای ازمورخان از جمله حمدالله مستوفی درتاریخ‌گزیده‌گویدکه:اصل وی از ساوه بوده و اجداد او به طوس رفته متوطن گردیده‌اند و خواجه در آنجا متولدشده وبه‌طوسی‌شهرت یافته است[1].

پدرخواجه محمد بن‌الحسن‌ازفقهاء امامیه ومحدثین‌طوس‌بوده وخواجه درحجر تربیت چنین پدری دانشمند پرورش‌یافته است .

(خواجه در همان آغازکودکـی قرآن مجید راآموخت وعلوم ادب را

→

وی (جد پدرش) اسمی برده نشده وتنها به‌ذکر نام ونام پدر وجدش (محمدبن‌محمدبن الحسن) اکتفا شده است ولیکن صدرالدین ابراهیم حمویهٔ جوینی کـه در چند موضع کتاب فرائد السمطین ازخواجه یادکرده دریك موضع اورا (محمد بن محمدبن الحسن ابن‌ابی‌بکر) خوانده وجداعلای اورا به نام ابی بکر ذکر نموده است (فرائدالسمطین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکـزی دانشگاه)ومحل دیگردرنسخه‌ای ازنسخ تحریرمجسطی مضبوط درکتابخانهٔ ملی برلین‌است که ازجد اعلای وی اسم برده شده ودرفهرست‌نسخ خطی در توصیف‌آن ازمقدمهٔ نسخه نام ونسب محرر چنین ذکرشده (محمدبن محمدبن الحسن بن‌ابی بکرالطوسی) وجد پدرش به‌نام ابی بکریادگردیده ولیکن درنسخ‌دیگری ازاین کتاب که بیش ازده‌نسخه‌آن‌بنظررسید نام ابی‌بکر نیست (ر.ك به‌فهرست نسخ خطی برلین ج ۵ ص ۱۴۳ شماره ۵۶۵۵)

۱ــ آنچه فاضل معاصر دکتر یحیی الخشاب در مقدمهٔ کتاب آداب المتعلمین طوسی گوید «طوسی در جهرود قم متولد شد» ناشی ازاشتباهست و مورخین وکسانی که‌شرح حال طوسی‌را نوشته‌اند همه تولد او را در طوس دانسته وگفته‌اند اصل وی‌از جهرودبوده.

(انظرمجلد معهد المخطوطات العربیة المجلد الثالث الجزوالثانی‌ص۲۶۷)

باقسامها ازنحو وصرف واشتقاق ومبانی‌علل‌ولغت را فراگرفت واحادیث‌نبوی واخبار وآثاربزرگان دین را بیاموخت ودرنزد پدربزرگوارخویش به تحصیل علم فقه واصول، واخذ حدیث پرداخت. وبه‌گفتهٔ بعضی‌نزد خال خود مقدمات منطق وحکمت را یادگرفته برحقایق علوم طبیعی‌والهی واقف‌گشت.

درخلال این احوال علوم ریاضیه را ازحساب وهندسه وجبر وموسیقی با دقت تمام‌تحصیل کرد وسپس درابتدای جوانی برای تکمیل معلومات‌خویش از مسقط الرأس خود مشهد طوس به‌نیشابوررفت.)

شهرنیشابورکه یکی ازچهارشهربزرگ خراسانوسالهاپایتخت‌طاهریان ودیگر پادشاهان بود ، مدت چند قرن یکی از مراکزمهم علمی ممالك اسلامی محسوب می‌شد وبا آنکه درحملهٔ طایفه غز خرابی‌بسیاربدان راه یافته وبیشتر ازمدارس ومساجد آن‌در آنواقعه ویرانوکتابخانه‌های مهم آن‌به‌یغما رفته قسمتی هم طعمهٔ حریق‌گردیده وبسیاری ازدانشمندان متوطن آنجا درآن فتنه‌کشته ویا جلاء وطن اختیارکرده بودند ، معهذا تا حملهٔ مغول اهمیت‌علمی خویش رااز دست‌نداده و دراین‌تاریخ باز مجمع علماء و فقهاء و روات حدیث وحکما و اطبا بود .

خواجه دراین شهر مدتی بماند، واز محضربسیاری ازدانشمندان‌استفاده نمود وازرشحات فضائل‌هریك اغتراف‌کرد تا دراقسام علوم انگشت نماگشت وسرآمد اقران خودگردید .

اساتید خواجه

خ (خواجه‌درخدمت‌عدهٔ‌بسیاری ازفقها وحکمای‌زمان خودتلمذکرده است. ازجمله‌استادان وی یکی‌فریدالدین داماد نیشابوریست‌که ازحکمای‌آن عصر و

از شاگردان صدرالدین علی‌بن ناصر سرخسی[1] است و صدرالدین از شاگردان افضل‌الدین غیلانی، و او شاگرد ابوالعباس لوکری صاحب کتاب بیان‌الحق است که دربارهٔ وی گفته‌اند «انتشار علوم حکمت در خراسان از وشد» و ابوالعباس از شاگردان بهمنیار، و بهمنیار شاگرد حجة الحق ابوعلی سیناست.)

(خواجه اشارات شیخ را در محضر فریدالدین داماد خوانده و علوم حکمیه را درنزد همو تکمیل کرده است. بنابراین خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سیناست)

دیگر از اساتید وی قطب الدین مصریست که او نیز از بزرگترین شاگردان امام فخر رازیست و قطب الدین در نیشابور توطن داشته و خواجه ظاهراً قانون بوعلی را نزد وی آموخته است .

دیگر از اساتید وی کمال الدین بن یونس موصلی است که در اکثر علوم مخصوصاً ریاضی سرآمد اقران خویش بوده است.

دیگر از اساتید او معین الدین سالم بن بدران مصری است . وی از بزرگان علماء امامیه بوده، و از اجازه‌ای که به خواجه داده معلوم می‌گردد که خواجه قسمتی از کتاب غنیةالنزوع ابن زهره را که در فقه است نزد وی تحصیل کرده و درسال ۶۱۹ از وی مجاز گردیده است و این اجازه در پشت همان کتاب غنیه که خواجه خوانده است هنوز باقی است و صورت این اجازه در کتاب اجازات بحارالانوار مجلسی و سایر کتب دیگر نیز مسطور است.

دیگر از اساتید وی شیخ ابوالسعادات اصفهانیست که خواجه طوسی در مدرس وی حاضر می‌شده و با سیدعلی‌بن طاوس حسینی و شیخ میثم بحرانی در

۱ــ صدرالدین علی‌بن ناصر سرخسی نیشابوری معاصر امام فخررازیست. نامه‌ای از فخرالدین رازی با این صدرالدین درصفحه ۷۳ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ج۳ نسبت داده شده است .

محضروی شریك درس بوده‌اند.

بعضی هم نوشته‌اند که خواجه درنزدابن میثم‌فقه تحصیل می کرده وابن میثم درخدمت خواجه حکمت می‌آموخته است .

واز مشایخ روایت خواجه شیخ برهان الدین محمد بن محمد بن علی قزوینی را شمرده‌اند که اوساکن‌شهرری، ومردی ثقه وفاضل بوده و از شیخ منتجب الدین قمی صاحب فهرست اجازه روایت داشته است .

ودر کتاب درة الاخبار،«سراج الدین قمری» نیزازاساتید خواجه‌شمرده شده که دیگران ذکری ازاونکرده‌اند وصحت اومعلوم نیست .

رفتن خواجه به‌قلاع اسماعیلیه

درهمان‌ایام که خواجه درنیشابور به‌تکمیل‌تحصیلات‌خویش‌مشغول‌بود خاك‌خراسان‌موردهجوم‌لشکریان‌چنگیزی‌وطایفهٔ مغول‌واقع گردید وپس‌ازفرار سلطان محمد خوارزمشاه از برابرمغولان پایداری خراسانیان در برابر آن سیل مهیب چندان دوامی نیافته به زودی به‌پایان رسید وشهرهای بزرگ یکی‌پس از دیگری‌به‌تصرف لشکر تتار در آمده باخاك یکسان گردید ؛ ومساجد ومعابدآن ویران گشت وازعمارات‌آن چیزی برجای نمانده به‌صورت تل خاکی درآمد.

مردمی که درآن‌آبادی‌ها زندگی می کردند همگی از بزرگ و کوچك عرضهٔ‌تیغ‌بی‌دریغ آن‌جماعت‌گردیده بکلی‌نیست‌ونابودشدند. بدین‌سبب‌رعب وترس‌بردورونزدیك استیلا یافت ومردم چون خود را درمعرض خطرمی‌دیدند درجستجوی مأمن و پناهگاهی برآمدند . کسانی که توانستند با زن و فرزند و خویش و تبار رخت از آن ورطه بیرون کشیده به شهرهای دور رفتند تا از تعرض‌لشکرمغول مصون‌مانند. وجماعتی که‌تمکن‌رفتن به‌جای‌دیگررا نداشتند

بعضی به‌قلعه‌های مستحکم پناهنده‌شده، و برخی دیگردر بیابانها بسر برده مترصد بلا بودند تا کی مرگ آنها را دریابد و از این اضطراب و تشویش خلاص‌شوند. با چنین اضطراب و تشویشی که درمردم پدید شده بود دیگر کسی را قدرت مقاومت درمقابل آن جماعت نمانده وجزقلاع اسماعیلیه که دربرابر تتارسخت ایستادگی کرده و فدائیان آنها درمقابل دشمن‌دلیری ورشادت بی‌مانندی ازخود بروزمی‌دادند وچندین سال به‌واسطه‌استحکام قلاع تسلیم‌مغول نشدند،بقیه قلاع وشهرهای خراسان همگی به تصرف آن جماعت درآمد .

خواجه دراین انقلابات که بواسطه هجوم‌مغول‌سراسر خراسان و عراق را فراگرفته‌بود حیرت‌زده وسرگردان به‌اطراف‌بلادمی‌گشت ومأمنی‌می‌جست.

درآنوقت ازجانب‌علاءالدین‌محمد پادشاه‌اسماعیلیه، رئیس‌ناصرالدین عبدالرحیم بن‌ابی منصور محتشم قهستان در قلاع اسماعیلیه که در خراسان بود فرمانفرمائی داشت، واین ناصرالدین از افاضل زمان و اسخیاء دوران به شمارمی‌رفت و به‌فضلا وعلماء توجهی خاص‌داشت. نام‌خواجه و آوازهٔ فضل و دانش وتبحراورا درعلوم شنیده‌طالب‌ملاقات وی‌گردید واورا به‌قهستان‌دعوت کرد . خواجه هم که ازفتنه و آشوب خراسان دربیم بود وقلاع آنها را ایمن ترین نقاط می‌دید دعوت او را پذیرفته ، به قهستان رفت . ناصرالدین محتشم مقدم او را غنیمت شمرده براحترام و اکرام او بیفزود و در رعایت خاطر او بی‌نهایت بکوشید واز محضر اوپیوسته استفادت می‌کرد .

درهمین اوقاتست که خواجه بنا به خواهش ناصرالدین محتشم کتاب الطهارة ابوعلی مسکویهٔ رازی[1] را مختصر و به فارسی ترجمه کرده برآن نیز

۱ــ ابوعلی‌احمدبن‌محمدبن‌یعقوب‌الخازن مشهور به‌مسکویه اصلاایرانی ومذهب زردشت داشته وبعد مسلمان شده‌است. وی ازحکما و فلاسفه ودارای تألیفات وتصنیفات مهمی است که ازجمله‌آنهاکتاب فوز الاکبر و فوزالاصغر وتاریخ تجارب الامم وغیره است؛ ودر صفرسال ۴۲۱ درگذشته است.

مطالبی افزود و آنرا اخلاق ناصری به اسم ناصرالدین نامید. تاریخ تألیف این کتاب درحدود سال ۶۳۰ تا ۶۳۲ بوده است[۱] .

ولی از زایچهٔ طالعی که خواجه برای کیخسرو پسرعلاء الدین محمد و برادر رکن الدین خورشاه اسماعیلی درلمسر کشیده وتاریخ آن نهم رجب ۶۳۲ می‌باشد[۲] گمان می‌رود که خواجه در همین اوقات بخدمت علاء الدین پیوسته است.

تاریخی که خواجه نزدناصرالدین محتشم‌بقلاع قهستان رفته به درستی معلوم‌نیست؛ ولیکن مسلم است که پس ازهجوم مغول به‌خراسان، وبعد ازسال ۶۱۹ می‌باشد که از استاد خود سالم بن بدران مجاز گردیده است و اگر به دعوت ناصرالدین بدانجا رفته باید پس از تاریخ ۶۲۴ که ابتدای فرمانفرمائی ناصرالدین درقهستان است، باشد.

درهرحال‌خواجه‌مدت بالنسبه زیادی‌درنزد ناصرالدین بماند وبه‌عزت و حرمت‌می‌زیست، واوقات‌رابه‌مطالعهٔ کتب‌وتألیف وتصنیف می‌گذرانیدو کتاب اخلاق‌ناصری ورسالهٔ معینیه درعلم‌هیئت وشرح‌آنرا به پارسی به‌نام معین‌الدین پسر ناصرالدین محتشم، وترجمهٔاخلاق محتشمی واساس‌الاقتباس، وچند کتاب دیگررا درهمین اوقات تألیف کرد.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین علت رفتن خواجه را به قهستان چنین ذکر کرده که « دراوائل حال خواجه را داعیهٔ ترویج مذهب اهل البیت بود وچون دید که مؤیدالدین علقمی وزیر مستعصم از اکابر افاضل شیعه است به‌خیال افتاد که به بغداد رود، وبا وزیر کافی خلیفه را

۱ــ این تاریخ از خودکتاب اخلاق ناصری استفاده شدکه خواجه در فصلی که دررعایت‌حقوق‌پدرو مادر درسال۶۶۳ بدان افزوده، فرمایدکه : (این‌فصل پس‌ازتألیف کتاب به مدت سی سال بدان ملحق‌گردانیده شد .»

۲ــ فهرست نسخ فارسی‌کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۷۸۲ نمرهٔ ۲

هدایت کرده به مذهب امامیه داخل نماید . به‌این منظور مکتوبی به‌ابن علقمی نوشته با قصیده‌ای که در مدح خلیفه انشا کرده بود به بغداد فرستاد . ابن علقمی که آوازهٔ فضل و کمال خواجه را شنیده بود و از کاردانی ورشد او مطلع شده بود، نزدیکی اورا به خلیفه به صلاح خویش ندید وجوابی به نامهٔ خواجه نداد . چون نسیم نومیدی به مشام خواجه رسید دید توقف دربلاد خراسان بـه واسطه تعصب و فتنه سنیان دشوار است و ازطرفی بلاد خـراسان عموما مورد تاخت وتاز کفار مغول واقع شده، متفکردر گوشه و کنار روزگارمی گذرانید تا اینکه رئیس ناصرالدین‌محتشم اورا به‌نزد خودخواند، و چون قلاع اسماعیلیه را از سایر بلاد ایران امن ترمی‌دید دعوت اورا پذیرفت وبه‌قهستان رفت.

داستان نامه‌نوشتن خواجه به‌ابن علقمی را اگرچه‌مورخان دیگر نیزبدان اشاره کرده‌اند لیکن مربوط بـه رفتن خواجه به‌قهستان نزد ناصرالدین محتشم نمی‌دانند، چه درآن وقت که وی دعوت محتشم را اجابت کرد نه مستعصم به خلافت رسیده بود ونه هم ابن علقمی مقام وزارت یافته بود . وچنان که گفته شد خواجه مدتی قبل‌ازتألیف اخلاق ناصری که تاریخ آن بین سال‌های ۶۳۰ و۶۳۳ است مسلماً در قهستان بوده در صورتی که ابن علقمی در سال ۶۴۲ به وزارت رسیده است .

خواجه پس ازاینکه مدت درازی درنزد ناصرالدین بزیست علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه دانست که خواجه چندیست درنزد محتشم‌قهستان‌اقامت دارد واو ازفروغ کمالات‌خواجه‌اقتباس‌می کند، وازمحضروی مستفیدمی‌گردد. از ناصرالدین محتشم او را بخواست، وخواجه خواهی نخواهی به‌همراه‌ناصر الدین به‌قلعه‌میمون دز به‌خدمت‌علاءالدین رفت؛ وپادشاه اسماعیلی دراعزاز و احترام اوافزود ونزدخود موقرومحترم بداشت.

حکایت رفتن خواجه به‌الموت ومیموندز را، مورخان هریك به نوعی

ذکر کرده‌اند. در کتاب درةالاخبار آمده است که «ازدرگاه الموت به‌عده‌ای از فدائیان امرشد که خواجه‌را به‌الموت بیاورند و آن‌جماعت باخواجه دراطراف بساتین‌نیشابور روبرو شده و اورا تکلیف به‌رفتن‌الموت کردند. وچون‌خواجه از رفتن خود داری می‌کرد به‌قتل و آزار تهدیدش کردند. خواجه از بیم جان به‌همراهی آن جماعت به‌الموت‌رفت وسالها در آنجا پای بند تقدیرماند.

و درکتاب مسامرة الأخبار ذکر شده که «خواجه از اصفهان به‌قلاع ملاحده افتاد».

وصاحب وصاف الحضرة وجمعی دیگرازمورخان‌نوشته‌اندکه «خواجه دراوان توقف درقهستان در زمان خلافت مستعصم ووزارت ابن علقمی قصیدهٔ غرائی درمدح خلیفه‌گفته، بامکتوبی به‌وزیر مؤید الدین محمدابن‌علقمی‌بدار‌ـ السلامْ‌بغداد فرستاد. ابن علقمی چون ازمراتب دانش ومقام خواجه مطلع بود نزدیکی او را با خلیفه زوال‌اقبال خود تصورکرد، از این جهت برپشت همان قصیده‌نامه‌ای‌به‌محتشم‌ناصر الدین نگاشت، واشعارداشت که‌مولانانصیر الدین‌قصد بغداد دارد بدین جهت باخلیفه آغاز مکاتبه کرده، زینهار ازاو نباید غفلت نمود، واین‌کاربزرگ را نباید خردشمرد .ناصرالدین پس‌از آگاه شدن ازقضیه‌خواجه راحبس‌کرد ودروقتی که‌خود ازقهستان به‌میمون‌دزمی‌رفت اورا به‌اکراه‌باخود برد وخواجه ناچار در آنجا بماند.»

باآنکه گفتهٔ صاحب وصاف الحضره نیز بی‌اشکال نیست ولی بحقیقت نزدیکتراست وبا مسامحه درکلمهٔ«اوان» می‌توان اشکال‌تاریخی آنرا رفع کرد. ولیکن باملاحظهٔرفتاری که خواجه نسبت به‌ابن علقمی درموقع فتح‌بغداد کرده و محبتهای بسیاری که به‌وی نموده نسبت این عمل‌ازابن علقمی‌به خواجه بعید به نظر می‌رسد . با این حال می‌توان‌گفت این علل واین داستانها که مورخان ذکر کرده‌اند همه ساخته وپرداختهٔ خود آنهاست و شاید در ابتدا خواجه با

میل و ارادهٔ خویش، وبنا به دعوت ناصرالدین و علاءالدین محمد به‌قهستان و الموت رفته‌باشد. چون اوضاع شهرهای ایران در هم وپریشان بوده و فاتحین مغول نسبت به‌مردم‌به‌خشونت‌رفتارمی‌کرده وعلماءاهل‌تسنن‌نیزگرفتارتعصبهای دینی بوده، ومردم امامی مذهب‌را اذیت و آزار می‌نمودند، وازطرفی به‌تصور آنکه برایش وسائل راحت و آسایش خاطر درقهستان والموت فراهم تراست و می‌تواند با خاطرآسوده به کار تألیف و تصنیف ومطالعهٔ‌کتب بپردازد آنجا را برای اقامت‌خویش‌مناسب‌ترازجای دیگردیده، وبه‌اختیار درآن قلاع‌توقف کرده است . ولیکن ازاین عبارات که در آخر بعض از نسخ شرح انتشارات است که گوید :

«رقمت اکثرها فی‌حال صعب لایمکن اصعب منها حال،ورسمت اغلبها فی مدة کدورة بال لایوجد اکدر منه بال ، فی‌ازمنة یکون کل جزء منها ظرفا لغصة وعذاب الیم وندامة وحسرة عظیم، وامکنةتوقدکل آن زبانیة نارجحیم، ویصیب من فوقها حمیم ، ما مضی وقت لیس عینی فیه‌مقطرا ولابالی مکدرا ولم یجیء حین لم یزد المی ولم یضاعف همی و غمی، نعم ماقال الشاعر بالفارسیه :

به‌گرداگرد خودچندان‌که‌بینم بلا انگشتری و من نگینم

ومالی فی امتداد حیاتی زمان لیس مملواً بالحوادث المستلزمة للندامة الدائمة والحسرةالأبدیة ، کان‌استمرار عیشی امرجیوشه غموم، و عساکره هموم، اللهم نجنی‌من‌تزاحم افواج البلاء، وتراکم‌امواج‌العناء، بحق رسولك المجتبی،ووصیه المرتضی‌صلی الله علیهما وآلهما، وفرج عنی‌ما انا فیه بلا اله الاانت ، وانت ارحم الراحمین[1]» .

۱ــ شرح‌اشارات خواجهٔ طوسی چاپ‌طهران وطبع قاهره‌ص۱۴۵. وبعضی‌نسخ خطی‌آن.

معلوم می‌گردد که خواجه درقلاع اسماعیلیه در رنج و زحمت بوده و به‌اختیار درآنجااقامت‌نکرده، بل از روی اکراه‌واضطرار، و درواقع درزندان وحبس بوده، و این است که ازخداوند می‌خواهد او را هرچه زودتراز آن‌حال نجات دهد و ازحبس اسماعیلیه آزاد گرداند .

استیصال ملاحده

وقتی منکوقاآن به‌جانشینی‌چنگیزخان درقراقرم برتخت سلطنت‌نشست از امرای مغول مأمورایران ازملاحده وخلیفهٔ عباسی و رفتارآنها بامغول‌مکرر شکایت می‌رسید ؛ و درهمان هنگام نیزقاضی القضاة شمس الدین قزوینی که از دشمنان سرسخت ملاحده بود و پیوسته از بیم فدائیان آنها با سلاح حرکت می‌کرد به‌قراقرم‌واردشد وبه‌حضور قاآن باریافت وبه‌عرض قاآن رسانید که از ترس ملاحده همواره زره در زیر جامه پوشیده‌ام وآنرا به قاآن بنمود، و از استیلا وغلبه و تعرض آنان به‌عرض وناموس و تاراج اموال مسلمانان شرحی معروض داشت . سخنان قاضی‌القضاة در قاآن تأثیر بسیارکرده تصمیم گرفت که آن جماعت را قلع وقمع نماید ومسلمانان را ازتعرض آنان‌آسوده سازد. به‌این منظور هلاکو را از میان برادران و شاهزادگان مغول برگزیده، با لشکر بسیاربه جانب ایران فرستاد .

هلاکو درغرهٔ ذیحجهٔ سال ۶۵۳ (۱۲۵۶ م) از جیحون گذشت و به استیصال اسماعیلیه همت گماشت . ابتدا ملك شمس‌الدین کرت حاکم هرات را به‌قلعهٔ سرسخت نزد ناصرالدین محتشم به‌رسالت فرستاد و او را به اطاعت دعوت کرد. ناصرالدین که‌دراین زمان پیر و ناتوان شده بود ، امر هلاکو را پذیرفت وبه همراهی ملك با هدایای بسیار در هفدهم جمادی الاولی ۶۵۴ به خدمت رسید . هلاکو از او پرسید چرا مردم قلعه را فرو نیاوردی؟ پاسخ داد

پادشاه ایشان‌خورشاه‌است فرمان اورا اطاعت کنند نممن. هلاکو اورا بنواخت وحکومت شهرتون را بلو تفویض کرد. وپس‌ازتصرف قلاع قهستان واطاعت ناصرالدین به قصد خورشاه پادشاه اسماعیلیه متوجه بسطام شد . ورکن‌الدین شحنهٔ هرات را به رسالت نزد خورشاه فرستاده پیغام داد که ازقلعه فرودآید و تسلیم شود و در غیراین صورت مهیای جنگ باشد .

خواجه نصیرالدین طوسی وجمعی دیگر از بزرگان که بغیر اختیار در قلاع‌ملاحده‌افتاده وتااین وقت درآنجا به‌سرمی‌بردند ازروی مصلحت اندیشی خورشاه را براطاعت ترغیب کردند، و او را برآن داشتند که بافرستادهٔ هلاکو به‌خوشی رفتار کرده ، از سرغرور و خودخواهی فرودآید .

خورشاه بروفق اشارهٔ آن جماعت برادر کـوچك خود شهنشاه را با خواجه نصیرالدین زوزنی وجمعی‌ازبزرگان دولت به خدمت هلاکوفرستاده، اظهار اطاعت وانقیاد کرد، وپس ازآن برادر دیگرخود شیرانشاه را باخواجه اصیل‌الدین زوزنی وسیصدمرد سپاهی‌روانه‌کرد وآنها پس ازرسیدن به‌خدمت هلاکو درپنجم شوال بادستخط استمالت بازگشتند .

چندی به‌همین منوال‌بین‌خورشاه وهلاکو رسولان در رفت‌وآمد بودند و خورشاه از رفتن نزد هلاکوخودداری می‌کرد تا روزجمعه ۲۸ شوال برادر دیگرخود ایرانشاه را درصحبت خواجه نصیرالدین طوسی وجمعی از وزراء و اعیان دولت وسرانسپاه به خدمت هلاکو روان داشت، و ایشان با تحف و هدایای‌لایقه به حضورهلاکورسیدند. هلاکوفرمان دادآن جماعت را پراکنده فرودآورده وازهریك‌بازپرسی‌نموده، پس‌ازاستمالت وملاطفت به‌هریك،آنها را بازگردانید وبه خورشاه پیغام داد که جزبه خدمت رسیدن وتسلیم شدن وی راضی نخواهد شد . بنابراین خورشاه روزیك شنبه اول ذیقعده سال ۶۵۴ به مشورت اعیان دولت به همراه خواجهٔ جهان نصیرالدین طوسی و اصیل‌الدین

و وزیر مؤیدالدین و فرزندان ورئیس‌الدوله و موفق‌الدوله ازقلعه بهزیر آمد و خانهٔ دویست ساله را ترك گفت[1] . خواجه دراین قضیه گوید:

سال‌عرب چوششصد وپنجاه وچارشد
یك شنبه روز اول ذی قعده بامداد
خورشاه پادشاه سماعیلیان زتخت
برخاست و پیش‌تخت هلاکو بایستاد

و دولت اسماعیلیه درایران پس ازیکصد وهفتاد و هفت سال (۴۷۷ ـ ۶۵۴) سپری گشت .

درکتاب مسامرةالاخبار است که فتح‌قلاع اسماعیلیه به دلالت خواجه نصیرالدین طوسی که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به مثابتی بود که او را خواجهٔ کاینات گفتندی میسر گشت .

پس‌ازتسلیم خورشاه و کسانش،هلاکودرهفت‌فرسنگی قزوین‌به اردوی بزرگ پیوست، و تمامی شاهزادگان وامرای مغول را بنواخت، وچون مراتب فضل و کمال خواجه را شنیده وهم دانسته بود که خورشاه به صلاحدید او از ستیزو آویزدست‌کشیده وتسلیم‌شده‌است، وهمچنین رئیس‌الدوله وموفق‌الدوله که از اطبای معتبر و از اهل همدان بودند راست دلی و درستی ایشان محقق و روشن گشته بود ، همه را با حواشی وخدم بنواخت و ملازم رکاب خویش گردانید[2] .

وبه فرمان پادشاه، خورشاه و کسانش پس از اندك مدتی نیست و نابود

---

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ‌الفی نسخهای خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتاب روضةالصفا.

۲ ــ جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ الفی‌نسخهٔ خطی .

وبه دیارعدم فرستاده‌شدند، وازاین روی هلاکو بکلی خاطرازجهت اسماعیلیه آسوده ساخت .

خواجه طوسی و نقش او در فتح بغداد

در پیش اشاره شد که امرای مغول مقیم ایران پیوسته از اسماعیلیه و خلیفه به‌قاآن شکایت می کردند، وقاآن برادر خود هلاکورا به ایران فرستاد تا اسماعیلیه را براندازد وخلیفه راتنبیه نماید. هلاکوپس ازآنکه ازکاراسماعیلیه فارغ شد به فکرفتح بغداد وتنبیه خلیفه برآمد ، وبا خواجهٔ طوسی درآن باب مشورت کرد وگفت در این مهم ملاحظهٔ اوضاع نجومی را نموده ، نتیجه را معلوم دارد .

خواجه به امرهلاکو درآن قضیه تأمل بسیار کرد و معروض داشت که از اوضاع عالم و تأثیرات ستارگان چنین معلوم می‌شود که بزودی خلیفه مستعصم گرفتار گردد و عراق عرب بی زحمت و مشقت به تصرف پادشاه در آید . و دراین باب چنان مبالغه کرد که هلاکو برگفتهٔ خواجه اعتماد نمود و با اطمینان خاطرمتوجه بغداد شد[1] .

هلاکو به نجوم و احکام آن بسیار معتقد بود و در هرامری با منجمین مشورت می کرد، و ازهمین روی دربسیاری از امورنظرخواجه را می‌خواست و بروفق آن عمل می‌نمود .

در اردوی هلاکو منجم دیگری بود به‌نام حسام‌الدین که پیوسته همراه اردو بود تا اختیار رکوب ونزول را معین کند . هلاکو او را احضارکرد و درباب فتح بغداد باوی نیزمشورت نمود ، وتأکید کرد که آنچه به نظراومی‌رسد بی‌ملاحظه بازنماید .

---

۱ ـ جامع‌التواریخ و وصاف‌الحضرة ص ۳۰ .

حسام‌الدین بمواسطهٔ تقرب ومکانتی که داشت بی‌ترس و بیمی گفت این سفرمبارك نیست ، چه قصد خاندان خلافت کردن ولشکربه بغداد کشیدن مبارك نباشد. و تا به‌حال هرپادشاهی که قصد بغداد کرد و باآل عباس درآویخت از عمربهره‌ای نیافت ، وبه‌زودی مخذول ومنکوب‌شد. و اگرپادشاه به سخن من توجه نفرماید وبه بغداد رود شش فساد ظاهرشود : اول همهٔ اسبان بمیرند و لشکریان بیمار شوند . دوم آفتاب برنیاید . سوم باران نبارد . چهارم باد صرصر برخیزد وجهان خراب شود . پنجم گیاه از زمین نروید . ششم پادشاهی بزرگ درآن سال وفات کند .

هلاکو برآن سخنان حجت خواست وحسام‌الدین التزام سپرد، ولیکن بخشیان و امرا به اتفاق گفتند رفتن به بغداد عین‌صوابست وپادشاه نباید ازاین عزم برگردد . به این جهت هلاکو خواجه را باردیگر بخواند وآنچه حسام‌الدین گفته بود باخواجه بازگفت و دوباره رأی اورا خواست. خواجه متوهم گشت و تصورکرد که این سؤال را از راه امتحان می‌کند. جواب داد ازاین احوال که اوگفته است هیچیك واقع نخواهد شد . هلاکو بازپرسید پس چه خواهد شد ؟ جواب‌داد: هلاکو به‌جای خلیفه پادشاه خواهد شد . هلاکو پس ازگفتگوی باخواجه طوسی حسام‌الدین منجم را باردیگربخواند تا درحضور او با خواجه در آن باب بحث کند . خواجه فرمود به اتفاق جمیع مسلمانان، بسیاری ازصحابه رسول (ص) شهید شدند و هیچ فسادی ظاهرنگشت ، و اگر گفته شود این خاصیت عباسیانست می‌بینیم که طاهر ذوالیمینین به‌حکم مأمون محمد امین را بکشت ، و بازمتوکل‌را پسرش به اتفاق امرا به قتل رسانید ، و منتصر ومقتدر را امرا و غلامان بکشتند، وچند نفردیگر ازآنان به دست مردم نابود شدند، وهیچ فساد درعالم ظاهرنشد. پادشاه مطمئن‌باشد که درفتح بغداد هم هیچ فسادی ظاهرنگردد .

پس از این بیان خواجه، هلاکو عزم فتح بغداد را جزم کرد و متوجه عراق گردید[1] .

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس‌المؤمنین خواجه را محـرك اصلی درفتح بغداد می‌داند و می‌گوید: « چون تعصب مستعصم را خواجه در مذهب تسنن می‌دانست و آزار شیعیان را شنیده بود، هلاکو را به فتح بغداد برانگیخت. »

اوضاع آن روز بغداد

مستعصم خلیفه مردی بی‌اراده و ضعیف‌الـرأی ومال دوست بود . نه درشتی و خشونتی در اوبود که اطـرافیانش از مهابتش ترسان باشند و نه در بخشش زر وسیم گشاده دست بود تا لشکریان به امید گرفتن درم و دینارجان در رهش فدا کنند . در زمان او اوباش واراذل بغداد برمردم مسلط شده و مال وعرضشان‌پیوسته مورد تعرض‌آن جماعت‌بود. وزیرخلیفه ابن‌علقمی که مردی زیرك وباتدبیربود به واسطهٔ سستی ودودلی‌خلیفه ازعهدهٔ جلوگیری غارتگران برنمی‌آمد .

در اواخر تابستان سال ۶۵۴ سیلی عظیم در بغداد جاری شد که قسمت مهمی ازشهر مخصوصاً طبقهٔ تحتانی‌آنرا‌آب فرا گرفت، وتا مدت پنجاه روز آن سیل هرروز زیادتر می‌شد ، تا وقتی‌که روی به پستی نهاده منقطع گردید. این سیل به قدری سخت و مهیب بود که تا چند قـرن بعد مردم بغداد از سیل مستعصمی گفتگو می‌کردند .

درمیان‌آن حادثه رنود واوباش فرصتی یافته دست به‌غارت زده هرروز عده‌ای را کشته وچند خانه را می‌چاپیدند .

---

[1] ـ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی

شخصی از امراء دربار بنام مجاهدالدین دواتدارصغیر ازموقع استفاده کرده اوباش رابه‌خود دعوت نمود، وباجمع شدن‌آن گروه به‌گرد اوشوکت و قوتی به‌دست آورد. وچون خلیفه را بی رأی وتدبیروساده دل دید باعده‌ای از ارکان دولت مشورت کرد که خلیفه را خلع کرده یکی دیگر ازآل عباس را به‌جای اوبه خلافت‌بردارد. وزیر که مردی‌شیعی مذهب وبا دواتدار که سنی متعصبی بود بنا براختلاف مذهب دشمن بود. این خبر را در پنهانی به خلیفه بگفت و او را از توطئهٔ ایشان برحذر داشت ، وگفت تدارك کار ایشان واجب است .

مستعصم دواتدار را بخواند و سخنان وزیرباوی بگفت، واظهارداشت که چون اعتماد بسیار به تودارم گفتهٔ وزیر را دربارهٔ تـو باور نداشته آنچه گفته بود با تو بازگفتم ، باید دل دگرگون نکنی و از جادهٔ طاعت پای بیرون ننهـی .

دواتدار ساده دلی و مهربانی خلیفه را احساس کرده درجواب گفت : اگربنده را گناهی است اینك این سرواین شمشیر و از خلیفه درخواست عفو کرد واظهار داشت که خلیفه باید بداند که وزیر او با خواجه نصیرطوسی که از نزدیکان هلاکو ووزیراوست بمواسطهٔ اتحاد مذهب رابطه‌اش سخت محکم است، و به ایـن جهت خواهان زوال دولت‌آل عباس و مخالف خلیفه است . سعایتی که ازمن کرده برای دفع تهمت ازخویش است ، ومیان او و هلاکـو جاسوسان پیوسته در رفت وآمدند . پس از این اظهارات خلیفه او را نوازش کرده مرخص نمود .

دواتدار پس ازخارج شدن از پیش خلیفه به کار خود مشغول گشت و اراذل و اوباش بسیار به‌گرد خود جمع کرد تا مقصود خویش که عزل خلیفه بود انجام دهد . خلیفه ازاین اعمال او بیشتر دربیم وهراس شد . و جمعی از

لشکریان را برای حفاظت خود در اطراف قصرجمع کرد واین اسباب بیشتر موجب فتنه وآشوب بغداد گردید . و اهالی بغداد که ازعباسیان ملول ومتنفر شده بودند این اوضاع را علامت زوال دولت ایشان دانستند .

خلیفه که از اوضاع متوهم شده بود فخرالدین دامغانی صاحبدیوان را مأمور کرد تا فتنه‌را بنشاند. وبا راهنمائی او نامه‌ای به خط خویش نوشت که آنچه دربارهٔ دواتدار گفته‌اند دروغ و بهتانست، ومارا به اواعتماد کامل‌است، و پیوسته در امان ماست . و نامـه را به دست یکی ازخواص خویش بـه نـزد دواتدار فرستاد . دواتدار برای مرتبهٔ دیگربه نزدخلیفه آمد، وپس ازاستمالت و دلجوئی باتشریف و اعزاز تمام بازگشت . و درشهرندا کردند که سخنانی که دربارهٔ دواتدار گفته بودند همه کذب محض وخالی ازحقیقت است . وبه این نیزاکتفا نکرده درخطبه هم نام دواتدار را پس از اسم خلیفه یادکردند .

این فتنه ظاهراً بدین طریق فرونشست وآشوب برطـرف شد[1]. با این حال‌دشمنی‌باطنی بین وزیرو دواتدار روزبه‌روزشدت پیدا می‌کرد وبروخامت اوضاع می‌افزود .

واقعهٔ دیگری‌که درهمین اوقات روی داد وسبب وحشت ودلتنگی ابن علقمی گردید آن بود که پسرخلیفه ابوبکر که با دواتدار یاروهمراه بـود به واسطه تعصب دینی موجب اذیت و آزار شیعیان بغداد گردیـد . و جمعی از لشکریان را فرستاد تا محلهٔ کرخ که جای شیعیان بود غارت کردند، وعده‌ای از بنی‌هاشم را که درآن محله سکنی داشتند کشتند . ابن علقمی که از ایـن قضیه آگاه شد برآشفت وعنان اختیار ازدست بداد، وبا خود عهد کردکه اگر سردرسراین کارنهم دست از انتقام نکشم[2] و روز وشب درآن کار اندیشه می‌کرد، و درصدد بودکه ازپسرخلیفه‌انتقام بگیرد. دراین هنگام خبرتوجه پادشاه

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی ۲ ــ تاریخ الفی ج ۲ نسخهٔ خطی

مغول به جانب بغداد منتشر گشت . وهلاکو دردهم رمضان سال ۶۵۵ ازهمدان به جانب بغدادحرکت نمود، وپیش از ورود خود قاصدی به نزدخلیفه فرستاد و او را تهدید و وعید بسیار کرد .

خلیفه جواب فرستادگان هلاکورا به درشتی وتندی داد. وشمس‌الدین ابن‌الجوزی که مردی سخندان وعاقل بود و بدرالدین دریکی نخجوانی را با بعضی تحف‌وهدایا همراه رسولان به‌نزد هلاکوفرستاد بدین‌اندیشه که هلاکورا ازقصد بغدادمنصرف‌سازند. رسولان‌هولاکوچون ازشهربیرون‌شدند به‌تحریك دواتدارجمعی ازمردم عوام واوباش بغداد به صحرا رفتند وسفاهت‌آغاز کرده به فرستادگان هلاکـــو دشنام دادند . وآب دهان به صورت آنها انداختند که شاید سخنی گویند وآنرا دست‌آویز کرده آسیبی بدانها رسانند . وزیر تا از این‌ماجراآگاه شد بی درنگ صد غلام بفرستاد تااوباش و اراذل را از اطراف آنان دور کرده رسولان را ازدست‌آن‌جماعت خلاص‌نمودند. وآنها به‌سلامت روانهٔ اردو شدند .

رسولان که به نزد هلاکو رسیدند آنچه برایشان رفته بـــود بازگفتند و این بیشتر سبب خشم وغضب هلاکو گردید . وبه ابن‌جوزی وبدرالدین گفت خواست خدای باآن قوم دیگراست . وبه خلیفه پیغام فرستاد که مستعد جنگ وکارزار باش که به همین زودی خواهیم آمـــد . و رسولان خلیفه را به بغداد بازگردانید .

بعضی از مورخان نوشته‌اند ابن‌علقمی وزیرخلیفه که ازحرکات و رفتار دواتدار و دشمنیهای وی و سستی خلیفه و اذیت و آزار شیعیان به تحریـــك و اشارهٔ پسرخلیفه سخت دررنج بود، پیوسته می‌اندیشید به‌هروسیله‌ای که ممکن است انتقام خود را ازاین دو دشمن قوی پنجه بگیرد. خبرتوجه هلاکو را به سمت بغداد فوزی عظیم شمرده، در پنهانی رسولی به نزد ایلخان‌فرستاد و به

خواجه طوسی نامه‌ای نوشت و او را به فتح بغداد ترغیب کرد[1] .

بعضی دیگر از مورخان اضافه کرده‌اند که هلاکو ابتدا در رفتن بغداد وجنگ با خلیفه مردد و دودل بود . وقتی که فرستادهٔ وزیر به نزد او رسید و پیغام وزیر را رسانید که اگر پادشاه متوجه این جانب گردد بدون رنج وزحمت فراوان بغداد را به تصرف ملازمان پادشاه خواهد داد ، هلاکو را در باب تسخیر بغداد مصمم ساخت، و نامهٔ ابن‌علقمی وسعی خواجه او را برفتح بغداد جازم کرد[2].

خلیفه پس از بازگشت رسولان وشنیدن پیغام هلاکو وزیر را احضار کرد وبا وی مشورت نمود. و رأی او را در دفع دشمن قوی بخواست. وزیر گفت عدد لشکرمغول بسیار است ، وخلیفه را تاب جنگ و مقاومت با ایشان نیست. بهتر آنست که با هلاکو به ملایمت و نرمی رفتار کنی و آنچه نقدوجنس در خزانه‌ها فراهم کرده‌ای همه را فدای‌خود ومسلمانان نمائی، ورسولی چرب زبان به نزد هلاکو ارسال کرده عذرگذشته بخواهی، و تحفه‌های لایق برای شاهزادگان‌مغول وامرا بفرستی تا به‌این‌وسیله ازجنگ و ستیز وآویز وریختن خون مردم جلوگیری کرده باشی .

خلیفه رأی وزیر را پسندید ، وخواست که همان گونه که وزیراشارت کرده بود عمل نماید، لیکن دواتدارصغیربه اتفاق امرا و رنود بغدادکه باوزیر دشمنی‌داشتند به‌نزدخلیفه رفته ورأی وزیر را سخیف دانسته وگفتند وزیربااین سخنان ترا ترسانیده است ، و مقصودش این است که خزاین ترا از زر وسیم خالی کرده، مغول را برتومسلط نماید، وخلیفه را ازفرستادن رسول وبکاربستن رأی وزیر باتدبیربازداشتند. وازخلیفه خواستند تابرای مبارزه وجنگ بامغول به جمع لشکرپردازند . و رنود و اوباش تابع دواتدار درشهرمیان مردم شایع

۱ ـ العبرج ۵ ص ۲۲۵ ۲ ـ تاریخ الفی و وصاف‌الحضرة

کردنـد که وزیر با خان مغول همراهست ، و پیروزی او و شکست خلیفه را می‌خواهد[۱] .

وضع دربار خلیفهٔ بغداد چنانکه اندکی از آن بازگفته شد بسیارمشوش وپریشان‌بود وامرا واعیان همه متشتت رأی وشخص خلیفه بی‌اراده، ووزیرکه به‌تدبیر وکاردانی معروف بود، در این موقع بی اختیار، و دشمن زبردست در برابر . واین جمله خود بهترین شاهد ادباروسبب زوال خلافت ازخاندان آل عباس بود .

هلاکوکه به‌خوبی ازاوضاع دربارخلافت اطلاع داشت دراوائل‌محرم سال۶۵۶ به‌عزم‌بغداد ازراه کرمانشاهان وحلوان با لشکرخونخوارخود رسید، وسیف‌الدین‌بیتکچی‌وزیر، ومولانا خواجه‌نصیرالدین‌طوسی وعطاملك جوینی و ملوك و سلاطین اطراف همگی در خدمت او بودند . پس هلاکو فرمان داد اطراف بغداد را بگرفتند، و در روزسه‌شنبه ۲۲ محرم سال ۶۵۶ با لشکرخلیفه به جنگ پرداختند .

ابن علقمی دراین وقت چند مرتبه ازجانب خلیفه به نزد هلاکو آمد و خواست که با تحف و هدایا و دادن خزاین ونفایس هلاکو را راضی به صلح نماید ، لیکن خان مغول جزبه تسلیم بغداد وآمدن خلیفه راضی نشد .

چند روز از صبح تاشام نائرهٔ جنگ مشتعل بود ، تا در روز ۲۹ محرم پسرمیانین‌خلیفه‌ابوالفضل‌عبدالرحمن‌ازشهربیرون‌آمد وروزدیگرکه‌سلخ محرم بود پسربزرگتر و وزیر و جمعی ازمقربان خلیفه به نزد هلاکوبشفاعت‌آمدند، وازگفتگوی‌خود نتیجه نگرفته به‌شهر بازگشتند. پس‌ازآن هلاکوخواجه نصیر الدین‌طوسی وآیتمورنامی را به‌رسالت پیش خلیفه فرستادکه شاید خلیفه خود بیرون آید، ولیکن خلیفه بیرون نیامد. وسلیمان شاه و دواندار صغیررا فرستاد

۱ ـ جامع‌التواریخ رشیدی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

و جمعی از اعیان شهر نیز از شهر خارج شده امان خواستند. دراین اثنا از طرف‌شهر تیری به چشم یکی ازامراء بزرگ مغول‌رسید که باعث ازدیاد غضب هلاکو گردید، و امرمؤکد صادر کرد که درگرفتن شهرشتاب کنند. وخواجه طوسی را مأمور کرد تا به دروازهٔ حله رود، وکسانی که از مردم شهر طالب بیرون شدن ازشهر می‌باشند بدانها امان دهد. وروز جمعهٔ دوم صفرفرمان داد تا سلیمانشاه و دواتدار صغیر را کشتند، ولشکرمغول ازهرطرف به شهربغداد حمله کرده، کار را برمردم شهرتنگ کردند. آخرالامرخلیفه ناچارگردید که تسلیم شود و ازشهر بیرون‌آید. پس‌روز یکشنبه چهارم صفرسال۶۵۶ خلیفه با سه پسر خود ابوالعباس احمد و ابوالفضل عبدالرحمن و ابوالمناقب مبارك با سه هزارکس از سادات و قضاة و اکابر و اعیان شهربیرون‌آمدند، و شهربغداد به تصرف مغولان درآمد. وبه حکم هلاکو مغولان ابتدا تمامی مردم لشکری بغداد را عرضهٔ شمشیر نمودند، وبعد به قتل عام وغارت اموال مردم پرداختند و تا چند روزآنچه توانستند کشتند وخراب کردند وغارت نمودند. پس از کشتار بی حساب و خرابی بسیار هلاکو امرکرد که لشکریان از تعرض مردم دست بدارند، وبه جان کسی دیگر گزند نرسانند[1].

صاحب الحوادث الجامعه گوید که: «خلیفه با وزیروجمعی ازاصحاب روز دوشنبه هیجدهم محرم سال ۶۵۶ از بغداد برای رسیدن به خدمت هلاکو بیرون شد، وهمین که به ظاهر شهر رسید، به امرهلاکو خلیفه را ازهمراهان جدا کردند، وبرای اوخیمه‌ای جداگانه زده درآنجا او را جای دادند. و در روز یکشنبه چهارم صفرخلیفه را با جمعی از امرای مغول وخواجه نصیرالدین طوسی به شهربغداد فرستاد. او اموال و جواهر وزیور وجامه‌های زرکش و ظروف زر وسیم واشیاء نفیسه‌آنچه داشت به‌آنها تسلیم‌نمود، و درآخر همان

---

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

روز به ظاهرسور بازگشت ، و به حکم هلاکو در روز چهاردهم صفر به قتل رسید ، ولیکن خونش ریخته نشد . بلکه دربساطی پیچیده ومالیده شد تاجان بداد ونعشش به خاك سپرده شد ونشان قبرش هم محو گردید[1] .

گویند وقتی خلیفه برهلاکــو وارد شد ، و در برابرش بایستاد، هلاکو به وسیلهٔ مترجم به خلیفه گفت این‌چه عقل و تدبیراست که داری، نه راه دوستی ویکرنگی با ما گرفتی چنانکه دیگرپادشاهان عاقل آن طریق پیمودند ؛ ونه به جمع لشکر و تهیهٔآلات حرب پرداختی تا ازخود دفاع توانی کرد . زر وسیم برای مساعدت دوستان و دفع دشمنانست ، توباهمهٔ خزاین و دفاین که داشتی هیچ کار نکردی . خلیفه این سخنان بشنید و سربه‌زیر انداخته جوابی نگفت . و درچهاردهم صفرچنانکه گفته شد خلیفه باپسربزرگتر وپنج خادم که ملازمش بودند دردیه وقف کشته شد[2].»

بعضی ازمورخان نوشته‌اند: وقتی خلیفه به‌خیمهٔ هلاکودرآمد، خواجه نصیرالدین طوسی نیز حضورداشت و به هلاکوگفت که امرکن کسان خلیفه را درچادری دیگر برند . و خلیفه و پسرهایش را فرمان ده تا بکشند . هلاکو به اشارهٔ خواجه امرکرد پسرهای خلیفه را به دارآویخته وخود خلیفه را نیزبه اصرار خواجه کشتند .

درباب قتل مستعصم روایات مورخان مختلف است و هریك این قضیه را به طریقی روایت کرده‌اند . بعضی نوشته‌اند که خلیفه را از طعام بازداشتند تا ازگرسنگی جان سپرد . و بعضی دیگر گفته‌اند که او را درپلاسی پیچیده ، آن قدر مالیدند تا درگذشت . وبعضی دیگر هم کشته شدن او را بدون ذکــر چگونگی آن آورده‌اند .

مورخان نوشته‌اند در این مورد هم حسام‌الدین منجم به هلاکو عرضه

---

۱ ــ الحوادث‌الجامعه چاپ بغداد ص ۴۸۰ ۲ ــ جامع‌التواریخ رشیدی

داشت که خلیفه چون از کسان پیغمبر است کشتن او مصلحت نیست؛ اگر کشته شود زمین بلرزد وشکافته گردد ، وآسمان به زمین افتد .

خواجهٔ طوسی سخنان او را رد کرد ، وگفت همهٔ اینها اباطیل است، و چون هلاکو به واسطهٔ این سخنان در کشتن خلیفه دو دل ومردد بود ، خواجه گفت فرمان ده تا خلیفه را در بساطی پیچند و با دست وبازو او را بمالند ، اگر دراین میان اثری از گفتهٔ منجم ظاهر شد ، البته از مالش او دست برداشته و از کشتن او خودداری کنند؛ و اگر اثری پدید نگشت آن قدر او را بمالند تا جان سپرد وخونش ریخته نگردد .

هلاکوسخن خواجه را پسندید ، وفرمان داد تاخلیفه را به همان دستور بکشند[1].

پس از کشته شدن خلیفه روز شانزدهم صفر پسر دوم خلیفه ابوالفضل عبدالرحمن را همان شربت که پدر و برادر نوشیده بودند نوشانیدند، و به این ترتیب دولت پانصد سالهٔ عباسیان برافتاد و دستگاه خلافت عربی برچیده شد. ازنزدیکان ومنسوبان خلیفه دراین واقعه جزپسر کوچك خلیفه ابوالمناقب مبارك کسی جان بدر نبرد، و او به شفاعت الجای خاتون زوجهٔ هلاکو از آن مهلکه خلاصی یافت و بخشیده شد . خاتون او را به خواجه سپرد ، و خواجه او را به مراغه برد، و درآنجا او بازنی مغول تزویج کرد و دوپسر ازوی باقی ماند . به قول بعضی از مورخان دراین واقعه بالغ برهشتصد هزار نفر کشته شدند .

* * *

بعضی ازمورخان کشته شدن خلیفه را به سعی خواجهٔ طوسی دانسته و او را سبب برافتادن خاندان آل عباس پنداشته‌اند ، وبعضی دیگر او را از این

۱ ــ قصص‌العلما ص ۲۸۷

اتهام بری دانسته و گفته‌اند : آنچه دراین قضایا به اونسبت داده شده بیشتر از طرف مخالفان و دشمنان ویست، و او را دراین امردخلی نبوده است. حقیقت امر آنست که اگرچه نمی‌توان او را سبب اصلی در انقراض عباسیان دانست، ولی دراین امروجود او بی تأثیر نبوده است ، وحکایاتی که دربعضی از کتب تاریخ بدو نسبت داده شده این مدعا را تأیید می کند .

با این حال شکی نیست که در واقعهٔ بغداد وجود خواجه در جلوگیری ازکشتن وغارت کردن مردم بسیار مؤثر بوده ، وجماعت کثیری ازعلما و اهل فضل وهنر را حمایت کرده، وجان آنها را ازشمشیر آن گروه خونخوار حفظ نموده وازمرگ رهانیده‌است.

در کتب تاریخ ذکـرشده که عزالدین عبدالحمیدبن ابی‌الحدید شارح کتاب نهج‌البلاغه وبرادرش موفق‌الدین ازفضلا ودانشمندان بغداد درآن واقعه به دست لشکرمغول گرفتار شدند وآن دو را ازبغداد بیرون بردند تا بکشند . ابن‌علقمی وزیرازاین قضیه‌آگاه شد وبسیارپریشان‌گردید، فوراً به نزد خواجه طوسی‌رفت، و دامن او بگرفت وگفت: دونفر از فضلای بغداد که براین بنده حقی عظیم دارند ، به دست مغولان افتاده قصد کشتن‌آنها را دارند، تمنا دارم که خواجه همین ساعت به نزد پادشاه شتابد وبنده درخدمت باشد ، و درباب این دو بزرگ شفاعت نماید . وزیر به موکلان مغول هزار دینار داد و مهلتی خواست تا در کشتن‌آندو شتاب ننمایند، و خود باخواجه به خدمت هلاکـو رفت . پادشاه که چشمش به خواجه و وزیر افتاد، دانست که برای کاری بس مهم آمده‌اند. وزیر چنانکه مغولان را رسم است زانو زد وگفت: دو نفر را از شهر بیرون آورده‌انـد ، و فـرمان شده است که آن دو را به قتل رسانند . التماس بنده آنست که فرمان شود ، که مـرا به جای ایشان بکشند و آنها را آزاد نمایند .

خواجه نیزشرحی در این معنی به عرض رسانید ، و استدعای خلاصی آندو را کرد. هلاکو خطاب به وزیر کرد و گفت اگرمی‌خواستم ترا بکشم تا این زمان کشته بودم، وفوراً دستورداد که آن دوبزرگ را به شفاعت خواجه و وزیر آزاد کردند .

هلاکوپس از کشته شدن‌خلیفه، وزیر مؤیدالدین‌ابن‌علقمی را به‌وزارت وفخرالدین دامغانی‌را به صاحبدیوانی بغداد معین کرد وبه شهرفرستاد ، وخود با اردو ازاطراف بغداد حرکت کرده متوجه تختگاه خویش گردید[۱] .

بعد ازفتح بغداد هلاکو فرمان کرد تا خواجه طوسی فتح‌نامه زیرراکه مشعر برفتح مدینةالسلام وقهر وقمع‌خلیفهٔ عباسی واظهارسطوت ومزید اقتدار وتخویف عمال و حکام اقطار بود به عربی‌انشا کرد وآنرا به وسیلهٔ رسولی به شامات فرستاد[۲] . بدین صورت :

قل‌اللهم[۳] فاطرالسموات[۴] والأرض (یعلم‌الملك الناصر اننانزلنابغداد فی‌سنة ست وخمسین وستمائة فاستأسرنامالکها وسألناوسائل‌فیها، وندمواستوجب مناالعدم. وضمن‌بالمال فآل به الامرالی‌ماآل. و استبدل نفائس‌نفیسة نفوسا بذیةخسیسة ، وکان‌ذلك ظاهرا ، فوجدوا ماعملوا حاضراً وقدقال‌القائل

---

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی ۲ ــ این چندنامه چون ازاسناد تاریخی بود و بیشترمورخان آنرا ازآثارخواجه دانسته وباموضوع‌کتاب مناسبت داشت برای مزید فائده بتمامی دراینجا ایراد شد ۳ــ نسخهٔ ف : قل‌اللهم‌ــص: اللهم ۴ــ دونامه زیر درکتاب وصاف‌الحضرهٔ چاپ‌بمبئی‌صفحهٔ ۴۳ــ۴۴ درج است ومتن‌بانسخهٔ خطی‌دیگری که درذیل‌کتاب فصوص‌الحکم خطی‌شمارهٔ ۹۱۴ متعلق به‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی درج است مقابله شده واختلافات نسخ به‌علامت (ص) نشان نسخهٔ وصاف چاپی و(ف) نشان نسخهٔ خطی نموده شد .

اذاتم امردنانقصه

ونحن فی الاستزادة .)

«اما بعد[1] . یعلم الملك الناصر وسیف الدین ابن یغمور وعلاءالدین القشیمری وسائر امراءالشام والاجناد[2] » اناجندالله خلقنامن سخطه . وسلطنا علی من حل علیه غضبه، (فلکم بمن مضی معتبر، وممن قتلناه مزدجر، فاتعظوا بغیرکم، وسلموا الینا امرکم، قبل ان ینکشف الغطاء، ویحل علیکم منا الخطاء فنحن لانرحم من بکا و) لانرق «لمن شکا، قدنزع الله من قلوبنا الرحمة[3] »فالویل ثم الویل لمن لم یکن من حزبنا. وقدخربنا[4] البلاد وایتمنا الاولاد. واظهرنافی الارض الفساد (فعلیکم بالهرب ، وعلینا بالطلب ، فای ارض تحویکم، وای بلاد تاویکم ، فمالکم من سیوفنا خلاص، ولامن سهامنامناص) . خیولنا سوابق (وسیوفنا قواطع) . و رماحنا[5] خوارق . و لتوتنا سواحق . قلوبنا کالجبال و عددنا کالرمال . من رام سلمنا سلم[6] ، و من رام حربناندم ، ملکنا لایرام وجارنا لایضام فانانتم قبلتم شرطنا ، و اطعتم امرنا ، کان لکم مالنا ، وعلیکم ماعلینا ، و انانتم خالفتم وابیتم ، وعلی بغیکم[7] تمادیتم، فلاتلوموا الاانفسکم . (وذلك بما کسبت ایدیکم ، فقداعذر من انذر ، وانصف من حذر) . فالحصون بین ایدینا لاتمنع، والعساکر لقتالنا لاترد، ولاتدفع، ودعاؤکم علینا لایستجاب ولایسمع . لانکم اکلتم الحرام، وخنتم الایمان .

۱ ــ آنچه درمیان علامت « » است نشان آنست که ازنسخهٔ خطی افتاده وآنچه در میان علامت ( ) پرانتز گذاشته شده نشان آنست که از نسخهٔ چاپی ساقط است.

۲ــ درنسخهٔ خطی بعد ازقل اللهم فاطرالسموات والارض افزوده شده «یعلم بجمال الدین بکتمر وعلاءالدین(التیمری) وسائرامراء الشام والاجناد

۳ــ ف : بشاك ولانرحم عبرة باك قدنزع الله الرحمة من قلوبنا

۴ ــ ف : قدخرجنا ــ وهانحن قدخربنا

۵ ــ ص : وسهامنا

۶ ــ ص : فمن دام اماننا سلم

۷ــ ف : وعلی غیکم

و اظهرتم البدع، و اضعتم[۱] الجمیع و استجبتم[۲] الفسوق. و العصیان. و فشافیکم[۳] الحسد و الطغیان ، فاستبشروا بالذلة[۴] و الهوان، فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفسقون ، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ، وقد ثبت عندکم اننا الکفرة[۵] و حق[۶] عندنا انکم الفجرة[۷]، فسلطنا علیکم من بیده امور مدبرة[۸]. و احکام مقدرة[۹]، فعزیزکم لدینا ذلیل، و کثیرکم عندنا[۱۰] قلیل ، الویل[۱۱] و الخوف لمن هو بین ایدینا طویل (و الامن و العفو لمن هو لنا[۱۲] سبیل)، فنحن مالکو االارض[۱۳] شرقا وغربا ، واصبحاب الاموال سلبا و نهبا ، و اخذنا[۱۴] کل سفینة غصبا ، فمیزوا بعقولکم طرق الصواب ، واسرعوا علینا برد الجواب ، من قبل ان یستعیر الحرب نارها ، و ترمی الیکم شرارها[۱۵]، (و تحط اوزارها فتدهون منا باعظم داهیة، وما ادراك ماهیة نارحامیة) و لم تبق لکم[۱۶] باقیة ، و تضحی الارض[۱۸] منکم خالیة[۱۸]. (ولاتجدون مناکهفا ولاحرزا) و ینادی علیکم منادی الفنا . فهل تحس[۱۹] منهم من احد او تسمع لهم رکزا، وقدانصفناکم اذ ارسلناکم[۲۰] (فردوا جواب الکتاب قبل حلول العذاب وانتم لاتشعرون . فکونوا علی امرکم بالمرصاد ، و علی حادیکم[۲۱] من اقتصاد . فاذا قرأتم کتابنا هذا

---

۱ ـ ف : وضیعتم ۲ ـ ص : استجبتم ۳ ـ ف : وتفاشیتم
۴ ـ ف : بالمذلمة ۵ـ انناکفرة ۶ ـ ص : وثبت ۷ ـ ف : فجرة
۸ ـ ف : وقد سلطنا الله من بیده امور مقدرة ۹ ـ ف : مدبرة ۱۰ ـ ف : لدینا ۱۱ ـ ف : والامن ۱۲ ـ ف : الینا ۱۳ ـ ف : فاناملوك الارض
۱۴ ـ ف : وآخذون ۱۵ ـ ص : ان یضرم الکفر نارها وترون شرارها
۱۶ ـ ن : ولایبقی منکم ۱۷ ـ ف : وتصبح الارض ۱۸ ـ ص : ولم تبق لکم جاها ولاعزا ۱۹ ـ ص : هل تحس ۲۰ ـ ص : قدانصفناکم اذ ارسلناکم ۲۱ ـ ف : وعلی جادتکم

فاقراوا اول‌النحل[۱]. وآخرصاد[۲]. و(نحن‌قد) نثرناجواهرالکلام والجواب کمایکون والسلام علی‌اهل‌السلام.

امرای شام جواب نامهٔ هلاکو را چنین دادند[۳]

قل‌اللهم مالک الملک تؤتی‌الملک من‌تشاء[۴] وفقنا والحمدلله (رب‌العالمین) والصلوة (والسلام) علی سید[۵] (المرسلین وخاتم‌النبیین) محمدالنبی الامی (وآله اجمعین)، علی‌کتاب ورد مخبرا عن‌الحضرة الایلخانیة[۶]، والسدةالسلطانیة، بصرهاالله رشدها[۷]، و صیر[۸]الصحیح مقبولا عندها، و بان‌انکم[۹] مخلقون من سخط‌الله[۱۰]، مسلطون علی من‌حل علیه من غضبه،لایرقون‌لشاک، ولایرحمون عبرة باك، فدنزع‌الله‌الرحمة من‌قلوبکم[۱۰]، وذلك من‌اکبرعیوبکم[۱۲]. فهذه صفات‌الشیاطین، لاصفات السلاطین. کفی بهذه الشهادة لکم واعظا. وبما وصفتم به انفسکم ناهیاو رادعا[۱۳]. قل‌یاایها الکافرون‌لااعبدماتعبدون. فی‌کل[۱۴] کتاب لعنتم، وبکل قبیح وصفتم، و علی‌لسان کل رسول ذکرتم. و عندنا خبرکم من حیث خلقتم. وانتم الکفرة‌کمازعمتم، الالعنةالله علی‌الکافرین[۱۵]. وقلتم اننا اظهرنا الفساد

---

۱ ــ اشارهٔ بآیهٔ اول ودوم ازسورهٔ شانزدهم (نحل) است «اتی‌امرالله‌فلاتستعجلوه سبحانه وتعالی عمایشرکون ینزل الملئکة بالروح من‌امره علی‌من‌یشاء من‌عباده ان‌انذروا انه‌لااله‌الاانا فاتقون» ۲ــ اشاره‌بآیهٔ ۸۸ ازسورهٔ سی‌وششم (ص) است «ولتعلمن نبأه بعدحین» ۳ ــ این نامه که جواب امرای شام در جواب نامهٔ هلاکو است در تاریخ وصاف ودر دنبالهٔ نسخهٔ فصوص‌الحکم شمارهٔ ۹۱۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی درج است. ۴ ــ ف : علی کل شیئی قدیر ۵ ــ ف : علی سیدنا

۶ ــ ف : الخاقانیة ۷ ــ ف ــ نصرالله اسدها ۸ ــ ف : وجعل

۹ ــ ص : وبانهم ۱۰ ــ ف : من‌سخطه ۱۱ ــ ص: من قلوبهم

۱۲ ــ ص : عیوبهم ۱۳ ــ ف : ناهیا وآمرا ۱۴ ــ ف : ففی کل

۱۵ ــ ص : علی‌الظالمین.

واضعناالجمع ، ونكثنا الايمان، و استجبناالفسوق والعصيان . لاغرو ان صارفرعون (مذكـرا وهو للشريعة منكر) . امرنا بالاصول لانبالـى[۱] بالفروع. فنحن[۲] المؤمنون حقا . لايدا خلنا[۳]، و لايحاصرنا ريب[۴]. القرآن علينا نزل والرب رحيم[۵] بنالم‌يزل. حققنا[۶] تنزيله، وعرفناتأويله. انما[۷] النار لكم‌خلقت، ولجلودكم‌اضرمت. اذاالسماءانفطرت، واذاالكواكب‌انتثرت، واذا البحار فجرت ، واذا القبور بعثرت ، علمت نفس ماقدمت ، واخرت. والعجب[۸] العجب تهديـد الليوث باللتوت[۹]. والسباع بالضباع و الكماة بالقراع[۱۰]. خيولنابرقية واسيافنا يمانية، ولتوتنا مصرية[۱۱] واكتافنا[۱۲] شديدة المضارب ، ووصفها في‌المشارق والمغارب . فـرساننا ليوث اذا ركبت . وافراسنا لواحق اذا طلبت . وسيوفنا قواطع اذا ضربت . ولتوتنا سواحق اذا نزلت . جلودنا دروعنا ، وجواشننا صدورنا ، لايصدع قلوبنا بتشديد ، وجمعنا لايراع بتهديد ، بقوة العزيزالحميد . لايهولنا تخويف ولايزعجنا ترجيف . ان عصيناكم فتلك طاعة ، وان قتلناكم فنعم‌البضاعة ، وان قتلنا فبيننا وبين‌الجنة ساعـة . قلتم قلوبنا كالجبال وعددناكالرمال ، فالقصاب[۱۳] لايهوله كثرةالغنم ، وكثيرالحطب يكفيه قليل‌الضرم . ايكون[۱۴] من‌الموت فرارنا، وعلى‌الذل‌قرارنا، الأساء ماتحكمون[۱۵]. الفرارمن‌الدنايا[۱۶] لاالمنايا.

---

۱ ــ ف : من تمسك بالاصول لايبالى ۲ ــ ف : ونحن ۳ ــ ف : لايداخلها ۴ ــ ف : ولايصدناغيب ۵ ــ ف : وهورحيم ۶ ــ ص : تحققنا ۷ ــ ف : وانما ۸ ــ ف : ومن‌العجب ۹ ــ ف : تهديدالرتوت بالرتوت ؟ (اللت مصدروالقدوم والفاس وهى فارسية جمعه لتوف : محيط المحيط) ۱۰ ــ ف : بالكراع ۱۱ ــ ف : وسهامنا يمانية ولتوتنا مصرية ۱۲ ــ ف : واكتافها ۱۳ ــ ف : فالقضاء ؟ ۱۴ ــ ف ــ : افيكون ۱۵ ــ ف : مايحكمون ۱۶ ــ ف : من‌الدنيا

فهجوم المنية لـدينا[1] غايةالأمنية ، ان عشنا سعيدا و ان متنا شهيدا . الا ان حزب‌الله‌هم الغالبون .

ابعد اميرالمؤمنين وخليفة رسول رب‌العالمين تطلبون منا‌الطاعة[2]، لاسمعا لكــم ولاطاعة . (ان‌الشوق الى‌اللحاق به‌لكاف عن مطمع يضرنا و تخيل يغرنا) . تطلبون انانسلم لكم امرنا . (من) قبل ان ينكشف‌الغطاء . ويدخل‌علينا منكم الخطاء . هذاكلام فی‌نظمه تركيك، وفی‌سلكه تشكيك. ولو كشف‌الغطاء ، ونزل‌القضاء ، لبان من‌اخطأ . اكفربعدالايمان ، ونقض (بعد بنيان ، وتكذيب) بعد تبيان (و طاعة اوثان ، واتخاذ رب ثان . لقد جئتم شيئا ادا. تكادالسموات يتفطرن منه وتنشق الأرض وتخرالجبال هدا.)

قولوا لكاتبكم الذی وصف مقالته وصنف[3] رسالته، مــاقصرت بما اقصرت[4] اوجزت[5] وبالغت ، والله مــاكان عندنا كتابك‌الاكصرير بــاب ، اوطنين‌ذباب، (لانك‌استخففت النعمة،واستوجبت‌النقمة سنكتب ماقالوا، و نمدلهم من‌العذاب ، و مدا ، و نلعب بالمكاتبة والتهد يدات الكاذبة ، ماكان الغرض‌الا)اظهار[6] بلاغتك ، واعلان فصاحتك ، وماانت الاكماقال‌القائل[7]:

حفظت شيئا وغابت عنك اشياء

كتبت سيعلم‌الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون . لك هذا الخطاب ، وسيأتيك (الجواب : اتی امر الله فلاتستعجلوه) . الملك‌الناصر ويغمور[8] و عــلاءالدين القشيمری[9] و سائر امراءالشام (والأجناد لايحادون الزناد ، و ينتظرون‌صهيل‌الجيادوالتصاق‌البداد، بل‌تذروا‌السعی‌الی‌الجهادو)الايصال[10]

۱ ــ ف : عندنا ۲ ــ ص : مناطاعة ۳ــ ف : وفحم ۴ــ ف : بما قصرت ــ ن : اقصرت ۵ ــ ف : واوجزت ۶ ــ قدعرفنا اظهار
۷ ــ ص : الشاعر ۸ ــ ف : بكتمور ۹ ــ ف : القيمری ۱۰ ــ ف : ينتظرون الايصالــ ن ، والاتصال

الی الجهنم وبئس المهاد، وضرب اللمم بالصماصم الحداد. و کلهم بالحرب سواعد اذاکان لکم سماحة[۱] ولدیکم هذه الفصاحة، وقلوبکم کالاجبال وعددکم کالرمال. فماالحاجة الی قراءة آیات وتصنیف[۲] حکایات، و تلفیق مکاذبات[۳]، وهانحن مؤخرالصفر، موعدنا السحر[۴]. (ویعجل الله لمن یشاء الظفر، ونحن مانثرنا جواهرالکلام) وما قعدنا مکان الملام[۵] بل قلنا ماحضر (ونعتذر من عی وحصر) والسلام.

درسال ۶۵۷ هلاکو بازنامهٔ زیررا مصحوب رسولی بملک ناصر صاحب حلب فرستاد[۶]:

یعلم الملك الناصر اننا نزلنا بغداد فی سنة ست و خمسین وستمائه وفتحنا بسیف الله تعالـی ، واحضرنا مالکها وساألناه مسئلتین، فـلم یجب لسؤالنا، فلذلك استوجب منا العذاب ، کماقال فی قرآنکم: ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. وصان المال، فآل الدهر به الی ما آل، و استبدل النفوس النفیسة بنقوش معـدنیة خسیسة ، و کان ذلـك ظاهر قوله تعالی : وجدوا ما عملوا حاضرا . لاننا قدبلغنا بقوة الله الارادة ،و نحن بمعونة الله تعالی فی الزیادة . ولاشك ان نحن جندالله فی ارضه خلقنا وسلطنا علی من حل علیه غضبه . فلیکن لکم فی مامعنی معتبر، وبما ذکرناه وقلناه مزدجر. فالحصون بین ایدینا لاتمنـع، والعساکر للقائنا لاتضر ولاتنفع . و دعاؤکم علینا لایستجاب ولایسمـع، فاتعظوا بغیرکم، وسلموا الینا امورکـم قبل ان ینکشف الغطاء ، ویحل علیکم الخطاء . فنحن لانرحم من شکا ولانرق لمن

---

۱ ــ ص : اذکان لکم یقولون لکم ۲ــ ف : تلفیق ۳ ـ ن : مقام الملك ف: و تصنیف مکاتبات ۴ــ ف : الرستق ۵ــ ص : وماتعدنا مکان الملام ــ ف : ولاقعد نامکان الملام ۶ ــ نامهٔ زیر که در بعضی ازکتب تاریخ ذکر و بخواجه نسبت داده شده ظاهراً نسخهٔ بدلی از نامه اول باشد .

بکا . قد اخـربنا البلاد ، وافنینا العباد ، وایتمنا الاولاد . وترکنافی‌الارض الفساد. فعلیکم بالهرب وعلینا بالطلب ، فمالکم من سیوفنا خلاص، ولامن سهامنا مناص . فخیولنا سوابـق، وسهامنا خـوارق ، وسیوفنا صواعـق. وعقولنا کالجبال ، وعـددنا کالرمـال ، فمن طلب منا الامـان سلم ، ومـن طلب الحرب ندم. فان انتـم اطعتم امـرنا، وقبلتم شرطنا ، کان‌لکم مالنا ، وعلیکم ماعلینا . وان انتم خالفتم امرنا ، وفی‌غیکم تمادیتم، فلا تلوموا ، ولـوموا انفسکم . فالله علیکـم یاظالمین ، فهیئوا للبلایا جلبابا ، وللرزایا اترابا ، فقد اعذر من‌انذر ، وانصف من‌حذر، لانکم اکلتم‌الحرام ، وخنتم بالایمان، واظهرتم‌البدع واستحسنتم‌الفسق‌بالصبیان،فابشروا بالذل‌والهوان. فالیوم تجدون مـا کنتم تعملون ، وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون . قدثبت عندکم اننا کفرة ، وثبت عندنا انکم فجرة ، وسلطنا علیکم من‌بیده الامور مقدرة ، والاحکام مدبره . فعزیزکم عندنا ذلیل ، وغنیکم لدنیافقیر. ونحن مالکوا الارض شرقا وغربا واصحاب الاموال نهبا وسلبا ، واخـذنا کل‌سفینة غصبا، فمیزوا بعقولکم طرق‌الصواب قبل‌ان تضرم‌الکفرة نارها، وترمی بشرارها ، فلاتبقی منکـم باقیة ، وتبقی‌الارض منکم خـالیة . فقد ایقظناکم، حین‌راسلناکم‌فسارعوا‌الینا بردالجواب‌بتة ،قبل‌ان تاتیکم‌العذاب بغتة وانتم تعلمون .

در نوزدهم ربیع‌الاول هلاکـو فرستادگـان صاحب حلب را از بغداد باز گردانید و نامهٔ ذیل را که نیز به‌انشاء خواجهٔ طوسی است به‌صاحب حلب نوشت :

اما بعد فقد نزلنا بغداد سنة ست و خمسین وستمائة فساء صباح المنذرین. فدعـونا مالکها وابی ، فحق علیه‌القول ، فاخذناه اخذا وبیلا ، وقد دعوناك الی طاعتنا فان اتیت فـروح وریحان وجنة نعیم ، و انابیت

فخزی وخسران، فلاسلطن علیك فلاتکن کالباحث عن حتفه بظلفه، والجادع مارن انفه بکفه . فتکون مـن الاخسرین اعمالاً الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا. ومـا ذلك علی الله بعزیز، والسلام علی من اتبع الهدی[1].

ابن الفوطی در احوال قاهر چنگیزخان نوشته است[2] :

و ذکر مولانا وسیدنا نصیر الحق والدین ابوجعفر محمدبن محمد ابن الحسن طوسی فی رسالته التی انفذها الی مدینة السلام سنة احدی وستین و ستمائة علی یدالصدر صفی الدین عبدالمؤمن بن ابی المفاخر یقول فی فصل منها :

«وقد وقفتم علی قوله تعالی وتلك الایام نداولها بین الناس، وعرفتم ان الدولة القاهرة الایلخانیة ملکت البلاد وغلبت العباد وقهرت الدول واخذت السبل، واستولت علی الممالك والمسالك، وانه اخذ من مطلع الشمس الی قریب مـن مغربها فی اقل مـن خمسین سنة . وهاهم یقصدون بقیة العمارة و یوشك انهم یتممون ما اخیرهم بذلك ، ولم یسمع فی التواریخ ولم ینقل عن القدماء اتفاق دولة مثل هذه الدولة ، ولا وقوع صولة مثل هذه الصولة»

وسبکی در طبقات الشافعیة الکبری صورت نامهٔ دیگری را ازهلاکو به ملك ناصر ذکر کرده که اگرچه منشی آنرا نام نبرده ولیکن چون به روش نامه‌های خواجه است تصور می‌رود که ازانشاء خواجه باشد[3].

در چهارم شعبان سلطان عزالدین صاحب روم درحدود تبریز برهلاکو وارد شد و چون در مقابل لشکر مغول ایستادگی نموده وجنگ کـرده بود هلاکو نسبت به او بی‌التفات بود دراین وقت گناه او را عفو کرد واز سر قتل

---

۱ ـ جامع التواریخ رشیدی ۲ ـ مجمع الآداب ج ۴ ص ۵۵۶

۳ ـ طبقات الشافعیة الکبری ص ۱۱۶

او درگذشت .

خواجه‌نصیرالدین‌طوسی که در آنموقع حضورداشت به‌عرض رسانید: که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه پس ازآنکه ازلشکر مغول منهزم گشت به تبریز درآمد لشکریانش برمردم‌تعدی می‌کردندو مال رعیت به‌زور می‌گرفتند. آن حال به‌سلطان گفتند تالشکریان را ازآن عمل بازدارد. درجواب‌گفت مااین زمان جهان‌گیریم نه‌جهان‌دار ودرجهانگیری رعایت حال رعیت شرط نیست . چون جهاندارشویم فریاد خواه را داد بدهیم. هلاکوخان گفت ما بحمدالله هم جهانگیریسم وهم جهاندار باسرکش و دشمن جهانگیریسم وبا مطیع ودوست جهاندار،نه‌چون جلال‌الدین به‌ضعف وعجز مبتلا وگرفتار[۱].

مسافرت خواجه به حله

پس ازفتح بغداد و برچیده شدن بساط خلافت عربی خـواجهٔ طوسی مسافرتی به حلهٔ اسدیه مزیدیه‌کرد. حله درآن وقت مجمع علماء شیعه ومرکز فقهاء امامیه بود. پس از ورود به‌حله به‌مجلس درس محقق اول برای دیدن او درآمد . محقق حلی جهت احترام خـواجه ابتدا درس را تعطیل‌نمود، ولی با خواهش‌خواجه‌به‌گفتن‌درس‌مشغول گردید. وازکتاب شرایع‌الاسلام‌که تألیف خودش بود به‌بیان این مسئله پرداخت که برای نماز گزار اهل عراق مستحب است ازقبله به‌جانب یسار میل‌کند.

خواجه دراین وقت برگفتهٔ وی ایرادکـردکـه این استحباب را وجهی نیست ، چه‌اگر تیاسرازقبله به‌غیرقبله باشد جایز نیست وحرامست؛ واگر ازغیر قبله به‌سوی قبله باشد واجبست ، پس وجه استحباب چیست .

---

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

محقق درجواب فرمود کـه تیاسر از قبله به‌سوی قبله است . خواجه به همین جواب ظاهراً قانع گردید و آنرا پسندید. لیکن پس ازبازگشت خواجه، محقق حلی رساله‌ای درحل آن ایراد که متضمن جوابهای متعددیست نوشته به خدمت خواجه فرستاد .

وازاین امر معلوم می‌شود که محقق جوابی که درمحضر خواجه داده خود نپسندیده‌و آنرا کافی نمی‌دانسته به‌این جهت این‌رساله راتألیف کرده‌است.

رسالهٔ مذکور پس ازبسمله بدین عبارت شروع می‌شود :

«جری فی‌اثناء فوائدالمولی افضل علماء الاسلام واکمل فضلاء الانـام نصیرالدنیا والدین محمد بن محمدبن الحسن الطوسی ایدالله بهمته العالیة قواعدالـدین ووتد ارکانه، ومهد بمباحثه‌السامیة عقاید الایمان وشید بنیانه ، اشکالا علی التیاسر و حکایته‌الامر بالتیاسر لاهل‌العراق لایتحقق معناه لان‌التیاسر امر اضافی لایتحقق‌الابالاضافة الی‌صاحب یسار متوجه الی‌جهة»[1]

ودرمقدمهٔ این رساله حـکایت حضور خواجه به مجلس درس محقق و اشکال خواجه و جوابی را که محقق به‌مقتضای حال‌و مقام داده وعلت تألیف رساله به‌تفصیل ذکر شده است.

خواجه پس از مطالعهٔ رساله بر تبحر محقق اذعان کرده وبسیار تحسین نمود[2].

علامهٔ حلی دراجازه بنی زهره نوشته است‌که در وقتی که شیخ اعظم خواجه نصیر طوسی برحسب فرمان هولاکو به‌عراق‌آمد وازآنجا به‌حله رفت

---

۱ ـ این رساله بنام (استحباب التیاسرلاهل العراق) ازمحقق‌ابوالقاسم جعفر بن الحسن‌بن یحیی‌بن سعیدالحلی متوفی ۶۷۶ است ۲ ـ رسالهٔ« استحباب التیاسر لاهل العراق » جزو مجموعهٔ شماره ۲۷۹۸ کتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی .

فقهای آنجا همگی به‌خدمتش رسیدند. ومحقق یك یك آنها را معرفی کرد . خواجه مراتب علمی علماء ومجتهدینی که درآن مجلس حاضر بودند ازمحقق پرسید. محقق‌فرمود هریك درعلمی ممتازند. بازخواجه سؤال کرد که اعلم‌این جماعت باصولین (اصول کلام واصول فقه) کیست . محقق اشاره به‌پدرمن شیخ سدیدالدین یوسف ومفیدالدین محمدبن جهم کرد ، وگفت این دونفردر کلام واصول فقه اعلم ازدیگران باشند .

یحیی‌بن سعید صاحب جامع (متوفی ۶۹۰)[1] وپسرعم محقق از سخن استاد دلتنگ وآزرده خاطر شد. پس ازانقضای مجلس به پسرعم خود نامه‌ای نوشت وازاوشکایت کرد، وگله نمودکه با این سخن خود درآن مجلس مرتبهٔ مرا نازل کردی ، وقدر مرا درمیان جماعت پست نمودی وشیخ سدید ومحمد ابن جهم رابرمن ترجیح نهادی . ودرآن نامه اشعاری آورده بود که از جمله این دو بیت بود :

لاتهن من عظیم قدر و ان کنـ ت مشا را الیه بـالتعظیم
فاللبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی‌اللبیب‌الکریم[2]

محقق نامهٔ اورا چنین‌جواب نوشت‌که اگرنام ترا می‌بردم، وخواجه از این دوعلم سؤالی می‌کرد وتو درمی‌ماندی وازجواب دادن عاجز می‌شدی هم تو وهم‌من خجل شده وشرمساری می‌بردیم[3].

۱ــ وقایع الستین نسخهٔ خطی صفحه ۳۷۴ ۲ ــ این اشعار ازشهاب‌الدین ابوالفوارس سعیدبن محمد الوزان معروف به « حیص‌بیص» شاعر مشهور است که در تاریخ‌ششم‌شعبان‌سال۵۷۴در گذشته‌واینجا برسبیل‌تمثیل آورده‌شده‌است. (روضات‌الجنات ص ۳۰۸) ۳ــ قصص‌العلماءص ۲۸۳ ومطلع‌الشمس ج ۱ ص ۲۲۴ ولؤلؤتی‌ــ البحرین .

رصد مراغه

پس از آنکه خواجه درخدمت هلاکو به مراغه رفت به‌امر پادشاه وقت مأمور بستن رصد گردید. و فرمان شد درجائی که شایستهٔ این کاراست و برای رصد ستارگان‌به کار آید،عمارتی لایق بنا کنند. وخواجه برای‌محل رصد پشتهٔ بلندی را در شمال شهر مراغه اختیار کرد ودرآنجا بنیاد رصدی عالی نهاد.

بعضی ازمورخین بستن رصد مراغه را از ابتکارات وافکار خود خواجه دانند وگویند اوسالیان دراز دراین‌اندیشه بودکه به‌هروقت اقتضا کند ووسائل فراهم‌گردد به‌عمل رصد پردازد. وپس ازفتح بغداد چون اسباب آنرا ممکن الحصول دیددرصدد برآمدکه اندیشهٔ خود را عملی‌سازد، وآن‌فکررا به‌عرض هلاکو رسانید، وازپادشاه مبلغی‌گزاف که‌کفاف‌مخارج رصدرا بکندخواست. هلاکوکه دید باید مبلغ بسیاری دراین راه صرف‌کند به‌خواجه‌گفت فائدهٔ این کارچیست وچه نتیجه‌ای ازآن حاصل می‌گردد . آیا امری‌که مقدر شده باشد بابستن رصد ودانستن حرکات کواکب می‌توان دفع کرد . خواجه معروض داشت اگراجازت باشد جواب را به مثلی اداکنم . وازپادشاه استدعا کردکه امرفرماید تاکسی بربلندیی‌که نزدیك اردواست برآید ، وازآنجا طشت مسی

بزرگی را بدون‌اطلاع مردم‌اردو به‌زیر اندازد . هلاکو چنانکه خواجه‌خواسته بود کسی را مأمور آن عمل کرد . از افتادن طشت آوازی سخت هائل بلند شد، ومردم‌اردو به‌هم بر آمده وحشت برهمه مستولی گشت. و جمعی ازترس آن صدای هولناك بیهوش شدند . اما خواجه وهلاکو که از سبب آن آواز مطلع بودند نهراسیدند. پس خواجه عرض کرد که علم نجوم را اگر هیچ فائده‌ای نباشد این فائده هست تا اگر کسی از اوضاع و احوال فلکی آگاه باشد، در وقت ظهور بعضی از حوادث او را ترس و وحشتی چنانکه مردم غافل ونادان را پدید می‌گردد، نباشد. هلاکو پس از آن اجازت داد تاخواجه به‌بستن رصد پردازدوامر نمود تا عمارت آنرا شروع کنند.[1]

صاحب وصاف‌الحضرةهم همین نظر را تأیید کرده می‌گوید:

«چون هلاکو کار بغداد و اعمال و موصل و دیاربکررا به‌حکم قاطع تیغ به‌فیصل رسانیدو آن نواحی مستصفی شد مولاناسلطان الحکماء المحققین نصیرالملة والدین الطوسی در بندگی تخت سلطنت عرضه داشت که اگر رأی غیب دان ایلخان مستصوب باشد از برای تجدید احکام نجومی وتحقیق ارصاد متوالیات رصدی سازد وزیجی استنباط کند . این سخن موافق مزاج و مزید حسن اعتناء ایلخانی گشت . وتولیت اوقاف تمام ممالك بسیطه را در نظر او فرمود . وفرمان داد تا چندان مال که جهت مخارج بنا و تهیهٔ اسباب کافی باشد از خزانه‌بدادند. »[2]

بعضی دیگر از مورخان این فکر را از منکوقاآن پادشاه مغول دانند که بعداً به دست هلاکو اجرا شد .

از جمله خواجه رشیدالدین‌فضل الله وزیر مؤلف جامع التواریخ‌گوید

۱ـ فوات الوفیات‌ابن شاکرچاپ مصر ج۲ص۱۸۶ ۲ـ وصاف الحضرة به‌اختصار ، چاپ بمبئی ص ۵۱

منکوقاآن از پادشان مغول که به کمال عقل و کیاست وذکاء ذهن و فراست امتیازی تمام و بر جملهٔمغول‌سلطنت داشت‌ازعلم هندسه قدری‌بهره‌مند بود، و بعضی‌اشکال‌هندسی‌را حل می‌نمود،و به‌همین‌جهت‌شیفتهٔ علوم حقیقیه‌شده به فکر افتاد که‌درامپراطوری‌خویش رصدی ایجاد کند . و ابتدا برای این کار یکی از علماء وحکمای‌زمان‌را که جمال‌الدین‌محمدبن طاهربن محمد الزئیدی بخاری[1] نام داشت بخواست وبه او تکلیف بستن رصد کرد . آن دانشمند با آن همه فضائل خود را مرد آن عمل ندید و از انجام کار اظهار عجز کرد . منکوقاآن که‌صیت‌و آوازهٔ‌تبحر خواجه رادر علوم‌ریاضی شنیده ، ومی‌دانست که وی درقلاع اسماعیلیه است ، وقتی که هلاکو را به ایران فرستاد هنگام وداع فرمود که پس از تصـرف قلاع ملاحده خواجه نصیر طوسی را کـه بطلمیوس دهر و اقلیدس‌عصراست، ودیریست‌در دست ملاحده‌اسیراست‌به‌نزد ما بفرست تا به‌بستن رصدی که منظور است قیام نماید .

زمانی که خور شاه پادشاه‌اسماعیلی تسلیم‌شد وخواجه به‌خدمت‌هلاکو رسید منکوقاآن باسونگ[2] حاکم‌چین‌جنوبی‌به‌جنگ‌مشغول بود، واز پایتخت خود خیلی دور . هلاکو ترسید که خواجه نتواند مطابق میل منکوقاآن رصد سازد، به‌این‌جهت از فرستادن‌او به‌قراقرم(خانبالغ) خود داری کرد[3].»

وباز رشیدالدین درتاریخ‌خودگوید که:

« چون هلاکو بر حسن سیرت و صدق سریرت خواجه واقف گشت می خواست که وی ملازم وهمراه خود او باشد ، وبستن رصد به نام شخص

۱ــ در مطلع الشمس نام این دانشمند جلال‌الدین محمد بن طاهرراوندی ودر حبیب السیر جمال‌الدین محمدبن طاهربن محمد زیدی آمده است.

2_Soung

۳ــ جامع التواریخ رشیدی

خودش تمام شود. به‌این خیال‌از فرستادن خواجه به‌نزد برادر خود داری کرد، واو را مأمور بستن رصدمراغه نمود. وپس ازگذشت هفت سال از پادشاهی هلاکو رصد ایلخانی بنا نهاده شد.[۱]

هلاکو فرمان داده بود که هرچند مال برای تهیهٔ اسباب و آلات رصد‌خانه در کار باشد از خزانه واعمال ممالك او بدهند. بعلاوه اوقاف‌کل‌ممالك محروسه را به اختیار خواجه نهاده بود، تا اعشارآنرا گرفته در وجه مخارج رصد صرف کند. وبر حسب درخواست خواجه جمعی از علمای ریاضی و ماهران درفن نجوم را از اطراف بلاد نیز بخواست‌تا خواجه را دستیارباشند. از جمله مؤید الدین عرضی را که در علم هندسه و آلات رصد متبحر بود از دمشق،ونجم الدین دبیران کاتبی را که درحکمت وکلام ومنطق فاضل بود از قزوین، وفخرالدین اخلاطی[۲] مهندس ومتبحر درعلوم ریاضی را ازتفلیس، و فخر الدین مراغه‌ای را که طبیب و در علوم ریاضی استاد بود از موصل، و نجم‌الدین‌کاتب بغدادی که در اجزاء علوم ریاضی وهندسه وعلم رصدمهارت داشت وکاتب صور نیز بود از بغداد بخواست[۳]، وبا محیی الدین مغربی که مهندس ودر علوم ریاضی واعمال رصد دانا، وقطب الدین شیرازی و جمعی دیگر از حکماودانشمندان مانند شمس الدین‌شروانی وشیخ کمال‌الدین‌ایجی وحسام الدین شامی ونجم الدین شامی ونجم‌الدین اسطرلابی وسیدرکن‌الدین استرابادی وابن‌الفوطی وصدرالدین علی واصیل الدین حسن پسران خواجه وجمعی دیگر عدهٔ آنان‌تکمیل‌وبا مشورت یکدیگر در طرف شمال غربی‌شهر

۱ـ جامع التواریخ رشیدی وفهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ذیل زیج‌ایلخانی.

۲ـ در روزنامه علمیه‌محیی‌الدین اخلاطی.

۳ـ جلد دوم تاریخ الفی وجامع التواریخ ومجالس‌المؤمنین.

مراغه دربالای تپهٔ بلندی محلی که بهزبان آذربایجانی رصد داغی (کوه‌رصد) مشهور است درقسمت مسطح تپه که ۱۳۷ متر در ۳۴۷ متر می باشد[1] انتخاب کرده و بنای رصد خانه را بهمعماری فخرالدین احمدبن‌عثمان امین مراغی در کمال آراستگی درآنجا بنیاد نهادند «وتماثیل ممثلات افلاك وتداویروحوامل و دوائرمتوهمه ومنازل ماه ومراتب بروج دوازده‌گانه چنان ساخته شد که هر روز از بر آمدن آفتاب تا فرو شدن آن پرتو خورشید از سوراخ بالا بر سطح زمین عمارت می افتاد، و درجه ها و دقیقه‌های حرکت وسط آفتاب و چگونگی ارتفاع در فصل های چهارگانه ومقادیر ساعات از آنجا به خـوبی معلوم می گردید . و شکل زمین وربع مسکون وتقسیم آن بر اقالیم هفتگانه ، وطول وعرض بلدو جزیره‌ها ودریاها چنان روشن شدی که پنداشتی کتاب مسالك وممالك از نسخهٔ حواشی آن فراهم کرده‌اند وبدین ترتیب باحذاقت بسیارومهارت فراوان چنانکه درفن نجوم ودرعلم هیأت ومجسطی مقرراست ارصاد کواکب بجای آوردند[2]».

و در روز سه شنبه چهارم[3] جمادی الاولی سال ۶۵۷هجری (۱۲۵۹م) شروع به بنای رصد نمودند. ودر سال ۶۶۰ آلتهای رصدی به اتمام رسید . وهر یك از فضلا ودانشمندان به‌کار خویش پرداختند. وثبت کردن معلومات رصدی که آنرا زیج خوانند در سال ۶۷۲ هجری انجام یافت . وزیجی که اکنون بهزیج ایلخانی مشهور است ازآن رصد استنباط شده که از روی آن حوادث ایام آینده معلوم‌توان داشت. وبهواسطهٔ اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج خانی ، و زیجهـای گذشته در طالع سال اختلاف فاحش پدید

۱ـ مینورسکی‌دائرة المعارف الاسلامی‌جلد سوم ص ۲۶۱ - ۲۶۶ سال۱۹۳۰ ذیل لغت مراغه.

۲ـ وصاف‌الحضرة‌چاپ بمبئی ص ۵۱

۳ـ در قصص‌العلما بهجای سه‌شنبه چهارم، سه شنبه هیجدهم ذکرشده است.

گشت .

خواجه در مقدمهٔ زیج ایلخانی پس از ذکر قسمتی از مشاهدات خود راجع به جانشینان چنگیز خان می‌گوید :

« منکوقاآن (۱۲۴۸ – ۱۲۵۷م) از جمله نیتهای نیکو که فرمود برادر خویش را هلاکو از آب‌جیحون به‌این‌جانب‌فرستاد، و ازهندوستان تا بدانجا که آفتاب فرو شود به‌اوسپرد . وچون او به مبارکی بدین طرف رسید اول ملحدان را قهر کرد ، و ولایتها وقلعه های ایشان بستد . فدائیان ایشان رانیست کرد وبعد از آن بغداد بگرفت ، و خلیفه را برداشت . وبعد از آن به‌شام شد و به‌حد دمشق و مصررفت‌و کسانی را که یاغی بودند نیست کرد . و کسانی را که ایل شدند سیورغامیشی فرمود ، و هنرمندان را در همه انواع بنواخت وبفرمود تا هنرهای خویش ظاهر کردند ورسمهای نیکو بنهاد . ودر آن‌وقت که ولایتهای ملحدان بگرفت ، من بنده کمترین نصیر را که از طوسم و به ولایت ملحدان افتاده بودم، از آنجابیرون آورد ورصد ستارگان‌فرمود[1].»

گویند که رصد راکمتر از سی سال نمی توان‌به‌اتمام رسانید ، وهمین هم در خیال خواجه‌بوده‌لیکن هلاکو مانند سایر شاهزادگان مغول عجول بود ومی خواست که امر رصد به زودی خاتمه یابد، از این جهت به خواجه و همکارانش فرمان کرد که کار خود را زود انجام دهند . خواجه در این باب در مقدمهٔ زیج گوید :

« رصد به‌کمتراز سی‌سال که‌دور این هفت‌ستاره‌تمام شودنتوان‌ساخت واگر بیشتراز سی‌سال به‌آن کارمشغول‌باشدبهترودرست‌تر باشد. وپادشاه‌ما که بنیاد رصدآغازفرمودنهادن،فرمودکه‌جهدکنید تا زودتر تمام‌کنید . وفرمودکه مگر به دوازده سال ساخته شود . ما بندگان گفتیم جهد کنیم اگر روزگار

۱– زیج ایلخانی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

وفا کند. »

چون این مدت(یعنی دوازده سال) رصد جمیع کواکب وحساب‌دورهٔ آنها و تهیهٔ جداول تازه امکان نداشت، خواجه به کمك جداول زیجهای سابق ورصدخانهٔ جدید به‌ترتیب‌زیج پرداخت، ودراین باره باز درآن کتاب‌فرماید :

« رصدی که پیش‌ازماساخته‌اندکه اعتماد مابیشتربرآنست رصدابرخس بوده است که از آن تاریخ تا آغاز رصد ما یکهزار وچهارصد واند سال‌بوده است . و دیگر رصد بطلمیوس است که هشتصد وپنج سال بعد از ابرخس است و بعد از ایشان درروزگار مسلمانی رصدمأمون خلیفه بوده است به‌بغداد که ازآن وقت تا آغاز رصد ما چهار صد وسی واند سال بوده است. و رصد بتانی‌بوده است به حدود شام . ودر مصر رصد حاکمی. ورصد ابن اعلم‌است که نزدیکتر است . واز تاریخ دو رصد تا تاریخ رصد ما دویست وپنجاه‌سال باشد . و بر جمله در همه رصدهای گذشته نظر کردیم وآنچه یافتیم با آنچه از رصد ما معلوم شد مقابل کردیم . پس آنرانوشتیم . و این زیج بنا برآنچه معلوم شده است بساختیم .

واگر خدای تعالی عمر دهد ، و دولت پادشاه جهان یاور باشد ، آنچه بعد از این معلوم شود هم بسازیم ، و به‌بندگی عرض داریم . اما اگر روزگار وفا نکند آنچه در این تاریخ نوشته‌ایم بعد از ما به عمرهای دراز اهل این‌علم را فائده دهد و نام بزرگوار پادشاهان ما در جهان بماند ، چنانکه نامهـای پیشینگان که در جنب این پادشاهان بس خرد و مختصر بوده است بمانده است [1] . »

خواجه‌درمقدمهٔزیج‌ایلخانی،درجایی که دستیاران‌خود را نام برده‌چهار نفر ازآنان راکه فخرالدین‌مراغی وفخرالدین اخلاطی ونجم الدین دبیران و

۱ـ زیج ایلخانی

مؤیدالدین العرضی است بیش اسم نبرده است و از قطب الدین شیرازی و محیی الدین مغربی ونجم الدین کاتب بغدادی یاد نکرده است ، در صورتی که مورخان این سه نفر را هم دربستن رصد شریك عمده وهم کار خواجه دانسته‌اند .

علاوه بر اشخاصی که نام آنها در بالابرده شد خواجه یك نفر شریك زبر دست دیگری نیز از اهالی چین داشته که هلاکواو را از قراقرم(خانبالغ) با خود به‌ایران آورده بود ، واسمش چنانکه از تاریخ بناکتی معلوم می‌گردد تومجی یا تونجی و شبیه به ایـن صورت Tou _ Mi _ tzeu شاید بـاشد. و این شخص در چین مشهور به(شینگ‌ـ یا ـ سینگ) است ، وهمانست کـه رشیدالدین او را عـارف ترجمه کرده است (وهم اوست کـه بمعرفت علم مـاوراء الطبیعه رسیده است) و خـواجه مقدمـات تقویم Gomput زیـج ایلخانی را که در ابتداء زیج است از او گرفته است .

سارتن درتاریخ‌علوم‌نوشته‌است که هلاکو از چین چندین منجم‌وعالم چینی با خود آورده بود که دربین‌آنها فاو ـ مون ـ جی Fao — mun _ ji بود ونصیر الدین از آنها علم نجوم تقاویم چینی راکسب کرد.[1]

واسامی دوازده‌گانهٔ گردش سالهای چینی که بسیار صحیح و متقن در مقدمه آورده عبارتست :

عدد	نام آن بقتائی	تلفظ	عدد	نام بقتائی	تلفظ
ا	ژه	Tzi	ز	وو	Wow
ب	چیو(وامروزه	Shsiou(tchhou	ح	وی	wei
ج	یم(امروزه	Yem(yun	ط	شن	Shen
د	ماوو	Maow	ی	یو	You

۱ـ این مطالب را کنستانتین موراجا دوهسن Constantine MouradJa D،ohsson در تاریخ مغولها ذکر کرده است.

ه	چن	Tchhen	یا	سیو(امروزه	Siou(su)
و	صو	Sou	یب	حائی	Haj[1]

ونیز در زیج مزبور جدولی از اسامی گردش دوازده گانهٔ ترکی‌است که عبارتست از:

سیجقان ئیل ،اودئیل ، بارس ئیل ، توشقان ئیل ، لوی‌ئیل ، ایلان‌ئیل ، یونت ئیل، قوی ئیل، پیچی ئیل ، تخاقوئیل ، ایت ئیل ، و تنگوزی ئیل که به‌فارسی نام آنها به‌ترتیب: موش،بقر، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، میمون ، مرغ، سگ وخوك است.

علاوه برتأسیس وبنای‌رصد درآن محل، خواجه‌کتابخانهٔ بسیاربزرگی بنا نهاد . وبنابه‌فرمان هلاکونفایس‌کتب فراوانی که از بغداد و دمشق‌وموصل وخراسان غارت شده بود وبرای خواجه وشرکایش لازم بود ، به‌آن‌کتابخانه نقل داده شد. و خود خواجه نیز مأمورینی به بلاداطراف می فرستاد که‌کتب علمی را در هر کجا بیابند خریده وبرای او بفرستند. ودرمسافرتها هم خودش به‌هرجا کتابی‌یا اسطرلابی یاآلت‌نجومی‌دیگری سراغ می‌کرد آنراخریداری کرده به‌مراغه می‌فرستاد .

محمدبن شاکر در کتاب فوات الـوفیات نقل کرده است که عـدهٔ کتابهای این کتابخانه به چهار صد هزار جلد می‌رسید .

و هم او درآن‌کتاب گویدکه « شمس الدین از حسن بن احمد رفیق خود حکایت می‌کرد که وقتی من به مراغه مسافرت کردم ، وبرای تفرج و دیدن رصد بدانجا رفتم . صدرالدین علی پسر خواجه نصیر الدین طوسی که جوان ، ودر علم‌نجوم وشعر تبحر ومهارتی بسزا داشت ، متولی رصد بود .

۱ـ فهرست فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ج۲ ص۵۳

و در محل رصد با شمس‌الدین پسر مؤیدالدین العرضی و شمس الدین شروانی و شیخ کمال‌الدین الایکی و حسام‌الدین شامی ملاقات کردم. و نیز در آنجا آلات رصد بسیاری دیدم که از آنجمله حلقه‌های چندی بود که پنج دائره از مس ساخته و برداخته شده بود. یکی دائرهٔ نصف النهار که بر زمین مرکوز و مدفون بود، ودیکر دائرهٔ معدل‌النهار ودیگر دائره منطقهٔ البروج، ودائره عرض، ودائره میل. و همچنین دائرهٔ دیگری که آنرا دائره شمسیه (ظ:دائره سمتیه) می‌گفتند. وبه‌وسیلهٔ اوسمت کواکب را تعیین کنند.

شمس الدین عرضی به‌من گفت که خواجه نصیر الدین برای بنای این عمارت بقدری از هلاکو مال گرفته است که حساب آنرا جز خدای تعالی کسی نداند. واین مال به‌غیر رواتب و وظایف و جامگی است که هر یك از حکما ومستخدمین آنجا دریافت کرده‌ومی‌کنند[1].

بارتولد دانشمند شوروی در کتاب جغرافیای تاریخی خـود از شهر مراغه ورصدخانه آنجا یاد کرده وگوید:

«رصدخانهٔ مزبور دارای‌بزرگترین کتابخانه ولوازم گرانبها بوده و در آن‌دانشمندان بزرگ‌ایران وسایرممالك مشرق‌زمین ازجمله‌چین‌کارمی‌کردند.»

هلاکو تمامی‌اوقاف ممالك خویش را به اختیار خواجه گذارده بود. واو از جانب خویش در هر شهری نائبی معین کرده تا عوائد اوقاف راجمع آوری‌وعشر آنرادریافت وبه‌خدمت‌خواجه‌ارسال دارند.واوکلیه‌آنوجوه‌رادر جامگی و اقطاع و وظایف کسانی که در رصد خدمت می‌کردند و نیز بر آلات و اسبابی کـه در اعمال رصد محتاج بودند صرف می‌کرد.

هلاکو باآنکه به انجام رصدبسیارعلاقه‌داشت هنوز عمارت آن‌به‌اتمام نرسیده بود درگذشت، وپس ازجلوس ابقا خواجه تا پایان عمر در مراغه‌بدان

۱ــ فوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۸۶

کار مشغول بود ، ورصد را تمام ناکرده وفات کرد .)

مشهور است که چون خواجه را بعضی‌اغلاط در تصنیف زیج‌ایلخانی واقع شده بود در آخر عمر وصیت‌کرد که خواجه اصیل الدین پسرش‌به‌اتفاق قطب‌الدین شیرازی که در رصد با خواجه تشریك مساعی می کرد ، جداول زیج را تغییر داده و اصلاح نمایند . ولی چون خواجه در مقدمهٔ زیج نامی‌از قطب الدین نبرده واو از این جهت از خواجه تکدر خاطری داشت بفرموده خواجه عمل نکرد ، وبه اصلاح جدولها نپرداخت. واز این جهت زیج‌ناتمام ماند . وچون به انجام نرسید متروك گشت ، و فقط در تعدیلات و خسوف و کسوف مورد اعتماد است .

۲ (بعد از مرگ ابقا بنای عظیم‌رصدکه در حدود دویست هزار دینارخرج آن شده بود به تدریج روبه‌خرابی‌نهاد وازمیان رفت ، وامروز فقط آثاری از خرابه‌های‌آن باقی است .)

حسن بن علی منجم شیرازی که کتاب خود را در ۱۲۵۶ تألیف کرده وضع وعمارت رصد را که خود دیده است بدین گونه وصف می‌کند :

درمعرفت عمارت رصد مراغه به‌طریق اجمال

«صورت عمارت او مدور، دور او دوطبقه، وعمارت مربع مستطیل که در میان دور است واز دورعمارت بلندتر. طول او یعنی ارتفاع او بقدر نصف قطر دائره ربع است پنج گز شرع ؟ بلندتر ، چه از آخر دریچه که ازآنجا شعاع آفتاب در وقت‌نصف‌النهار برربع می‌تابد تا زمین نصف قطر ربع‌است و دریچه طولانی دو گز و سه گز دیگر برbالای دریچه‌ای که سقف عمارت باشد، طول دوطبقه مدور چهارده‌گز، طبقهٔ اول هفت گز، طبقه دوم هفت‌گز ، شش‌سوراخ برسقف مربع مستطیل است، یعنی بالای این‌عمارت .و چون از

درگاه به اندرون روند عـرض آن چهار گز و نیم است . و از هر دو طـرف ربع دراوسط دهلیزی هست که یك کس بگردد تا آخر عمارت، و ازدوطرف مربع نردبان ساخته‌اند تا راصد به‌بالای ربع تواند رفت . و ببیند کـه شعاع آفتاب بر کدام اجـزاء تابنده است که آن ارتفاع آفتاب باشد ، و از آخـر دریچه‌ای که آفتاب در نصف النهاراز آنجابر اجزاء ربع می‌تابد بیست و سه گز و نیم است . دور ظاهر صد و هشتاد و شش ذراع. [این‌است]آنچه در کتب این فن دیده ودررصد مراغه دید.»

مرحوم شاهزاده‌معتمدالدوله فرهادمیرزادرروزنامهٔعلمیهٔ ایران‌دربارهٔرصد مراغه می‌نویسد: « علامت رصد خانه به‌قدر اینکه صاحب علـم استنباط کند هنوز باقی است ، در تلی که در غربی مراغه واقع است . وپیش اهل آن‌بلد معروف به‌رصدداغیست. چنانکه در سال ۱۲۷۶ که موکب همایون وارد بلدهٔ مراغه شدند این‌چاکر درگاه معتمدالدولهٔ فرهادمیرزا وجناب استادی‌علیمحمد اصفهانی و میرزا احمد حکیمباشی اصفهانی به‌سیاحت آن‌تل رفته‌مستخرجه‌را به‌دقت رسیدگی نموده و مقیاس گرفته ونقشهٔآن بانهایت‌اهتمام برداشته شد[1].
(صورت در صفحهٔدیگراست)

آلات رصدی رصدخانهٔ مراغه

رصد مراغه بابهترین وسائل آنروزی‌مجهز بوده که‌بعضی‌از آنها احتمالا از بغداد والموت آورده شده بود .

مؤید الدین عرضی در کتابی که در شرح آلات رصد مراغه نـوشته این وسائل را وصف کرده ودر مقدمه چنین گوید :

«... متقدمین آنچه آلات‌رصدی‌ساخته بودند یا محکم نبود ویاظرافت

۱ــشمارهٔ هفت روزنامهٔ علمیه سال ۱۲۸۱



تفصیل رصد مراغه شمارهٔ ۱۶۳ از کتب مرحوم بهار

نداشت و یا به‌علت‌سوء هیئت‌ساختن آن مشکل‌بود و نمی شد آنچه را که‌واضع تصور کرده از قوه به فعل آورد ، لهذا از اغلب آنها صرف نظر شده بود ، وما از آلات قدیمه آنچه را کامل تر و بهتر و نیکوتر بود انتخـاب کردیم ، وبعضی دیگر هم‌که ناقص‌بود تکمیل نمودیم، وبر آنها آلات و ابزاری را که خود اختراع کرده افزودیم .

به طوری که از کتاب مزبور مستفاد می‌شود ادوات مشروحهٔ زیر را هیئت علمیه رصد خانه‌اختراع و یا تکمیل‌نموده‌اند :

۱ـ ربع که پیشینیان لبنه می‌گفتند . این آلت‌از ربع دائره وعضاده‌ای تشکیل یافته، وباآن میل کلی وابعاد کواکب وعرض بلدرا رصد می‌نمودند، وبر سطح دیوار شمالی وجنوبی نصب شده بود .

۲ـ ذات‌الحلق این‌آلت ازپنج حلقه ساخته شده بود به این ترتیب:

الف ـ دائرهٔ نصف النهار که به زمین نصب شده بود ب ـ دایرهٔ معدل‌النهار ج‍ـ دائرهٔ منطقة البروج دـ دائرهٔ عرض هـ ـ دائرهٔ میل و این‌آلت از ذات الحلق ششگانهٔ بطلمیوس و نه‌حلقهٔ ثاون‌اسکندرانی‌جامع‌تر بوده است .

۳ـذات‌الجیب و السمت که‌برای‌تعیین ارتفاع در کلیهٔ جهات مختلف‌افق به کار برده می‌شد.

۴ ـ ذات الجیوب والسهم کـه آنهم برای جهات یابی ساخته و به کار می‌رفت .

۵ـ ذات الربعین که به جای ذات الحلق استعمال می‌شد

۶ـ ذات الاسطوانتین .

۷ـ دائرهٔ شمسیه (ظ . سمتیه) که باآن سمت‌کواکب معلوم می‌گردید.

علاوه براین‌آلات‌که از رسالهٔمؤیدالدین عرضی‌نقل‌شد وسائل دیگری

ازقبیل تدویرات، حوامل دوائر موهومه ، وصور بروج دوازده گانه در رصد مراغه نشان داده می‌شد .

به طوری که بعضی نوشته اند مخترع آلت تورگت[۱] Tuaguet خود خواجهٔ طوسی بوده است ، وآن آلتی مرکب از دو دائرهٔ مدرج بوده که در صفحات متعامد قرار داشته است .

این اختراع را به فرانکو که از مردم لیژ Liege است و نیز به جابربن افلاح هم نسبت داده‌اند[۲].

قصیدهٔ زیر را قاضی نظام الدین اصفهانی درمدح خواجه ووصف رصد مراغه گفته‌است[۳].

صَفا شربُ عَیشی فی صَوافی مَراغَةٍ
فَظلتَ کَما شاء المُنیٰ اَتَفرّجُ

بِها الرَصَدُ العالی لِنصیریٍّ مُقصَدی
اِلیَ الفلكِ الاعلیٰ بِهِ اَتَدرَّجُ

فَلِلّهِ بانیهِ وَ طُرُقَ آبائِها
اِلیٰ کَشفِ اَسرارِ الغَوامِضِ تَنهج

اَریٰ عصَبَ التنجیمِ اَحسَنَ هیئَةٍ
بِهِ یَستَوِی ما فِی التَقاوِیمِ عَوَّجُوا

دَقایِقُ علمٍ لایَجِدنَ ثَوانیاً
حَوٰی دَرَجامِنهُ اِلیَ الغَیبِ یُدرَجُ

1-Toguetum

۲ــ تاریخ علوم سارتن

۳ــ یادنامه : جنت سلیبا

تسامى الهضابُ الشم تتلعُ جيدَها
عساها بما يبني عليها تُتوّجُ
فنالتْ لعمري الحظّ أرضُ مراغة
فمن كلّ اقليم عليها يعرّجُ
فإنْ عيّروا بابن المراغة شاعراً
فملحٌ على معنى الهجاء يُخرّجُ
بناءٌ لعمري مثل بانيه معجزٌ
تقرّ به الالحاظ والنفسُ تبهجُ
سيبلغُ اسبابَ السماء بصرحه
يُناغي كعابَ الزهر منها تبرّجُ
أقولُ وقد شادَ البناء بذكره
وشيّدَ قصراً لمْ يشده متوّجُ
على الزهر ارصادٌ طلايعُ فكره
إلى الرصَد المعهود من أين يحوجُ
ترصدتُ لقياهُ هناكَ وقربهُ
فكانَ مُنىً من دونها البابُ مرتجُ
و رمتُ سعُودَ الجدّ في جنباته
فساعدني سعدٌ بودّيَ مُلهجُ
وجدتُ اسمهُ فالاً على مُباركاً
مقدمةً منها الميامنُ تُنتجُ
إلى السدّة العلياءَ شمّرَ ناهضاً
لتقبيله منهُ البنانُ يُهيّجُ

فکلفتُهُ عَرضَ الدُعاء وَ خدمتی
وَ حَمَّلتَهُ ما فی الصَحایفِ یُدرَجُ
وَ رُمتُ علیٰ حالِ الوقوفِ وُقوفَهُ
فَهَمّیَ اِنْ اَنهی اِلیهِ یُفرَّجُ
وَ اَصدرتُ عنْ تبریزَ ما اَنا کاتِبٌ
وَصحبِی زَمّوا العیسَ وَالخیلَ اَسرجُوا
لِقصدِ جنابِ الصّاحبِ الاعظمِ ارتَمتْ
طَلایحُ اَسفارٍ لِما نابَ تُزعَجُ
تَکفَلَ دفعَ الجورِ عنهم وَ اِنّهُ
مَواعیدُ صدقٍ صُبحُها یتَبلّجُ
وَلَولا عَوادی الخَطبِ جِئتُ مُلَبّیاً
دَواعیَ اشواقٍ لَظاها تَأجّجُ

اواخر عمر خواجه ومرگ او

پس از مرگ هلاکو اباقاخان پسر بزرگتر و ولیعهد وی به اتفاق امرا وشاهزادگان مغول به‌جای پدر به‌تخت پادشاهی نشست .

گویند اباقا خان ابتدا از قبول سلطنت خود داری می کرد و پس از اصرار وابرام برادران و امرای مغول و سعی خواجهٔ طوسی و نصایح او مقام سلطنت را قبول کرد و برتخت پادشاهی نشست وهمان‌لحظه خواجه فصلی از نصایح سودمند نوشته به‌عرض رسانید وبه‌فرمان اباقاخان آن نوشته را خواجه به آواز بلند در آن مجلس خواند . وابتدای آن رساله که در اندرز سلطان نوشته بود این است :

« امسال از حکم نجوم سالی پریشانست و کارهای بیمناك در پیش و

باغیان از جوانب منتظر ومترصد هستند و باشند ، ونه چون دیگر سالها وقت آسایش‌نیست . الخ [۱] »

اباقاخان پس ازجلوس بر تخت خانی‌وفراغت‌از انجام‌بعضی ازمهمات ملکی به تربیت و نواخت خــواجهٔ طوسی که پیشوای حکما و دانشمندان مملکت بود، پرداخت . و همچنین به‌عدهٔ بسیاری از فضلا و علمای معتبر که بیشتر آنان از شاگردان خواجه بودند توجه‌مخصوص فرمود . و همه رامورد انعام خویش قرار داد، وبرای هریك از آنان وظیفه وشهریهٔ کافی مقرر کرد ، وبا نظر خواجه هریك را بمرتبه ومقامی که سزاوار بودند سرافراز گردانید. وخواجه با همراهان خود در مراغه به‌کار رصد همچنان مشغول گشت[۲].

خواجه در سال ۶۶۵ سفری به خراسان و قهستان کــرد ودر این سفر علامه قطب‌الدین شیرازی هم در خدمت وی بود . این سفر ظاهراً بیشتر از یك‌سال به‌طول انجامید. وبطوریکه ابن الفوطی نوشته است خــواجه درسال ۶۶۷ بمراغه باز گشت[۳].

مستشرق شهیر فقید ادوارد برون در تــاریخ ادبیات ایــران گوید : اباقاخــان در ساعتی سعد که خواجه نصیرالدین طــوسی فیلسوف ومنجــم معروف .... اختیــار کرده بود تاج برسر نهاد . و در این تــاریخ عمر این دانشمند رو به آخر گذارده واز او سخنی نمی‌شنویم ، جز آنــکه پنج سال بعد از این تاریخ یعنی‌در سال ۶۶۹ ه / ۱۲۷۰ م تفصیل معــالجهٔ اباقاخــان

۱ــ رسالهٔ نصایح خواجه دربیشتر از کتب تاریخ مانند تاریخ الفی و روضة‌ــ الصفامسطوراست. برای مطالعهٔ بقیهٔ رساله بدان کتب رجوع شود.

۲ــ جامع التواریخ نسخهٔ خطی وجلد دوم الفی نسخهٔ خطــی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی .

۳ــ مجمع الآداب‌ابن‌الفوطی وذیل‌تاریخ‌بغداد.

را ازاو نقل کرده‌اند[1] .»

رشید الدین فضل الله وزیر در کتاب جامع التواریخ چگونگی این معالجه را چنین گفته است : « در بیست و سیم ماه صفر ۶۶۹ در حدود ... شکارمی کرد. اتفاق دست مبارکش از شاخ گاو کوهی آزرده گشت وشریانی گشاده گشت وخون بند نمی گرفت. قورجان نام به اجازت امرا کمان برداشت وچاشنی داده زه را برزخمگاه زد تا متورم شد و خون‌بسته گشت. اباقاخان او را بنواخت وتکجال که در آن دو سه روز سلاح او بسته بود و خدمتهای پسندیده کرده سیورغامیشی فرمود و بزرگ ومعتبر گردانید . چون موضع زخم آماس کرده بود و مانند کیسه ای شده ، بدان سبب در زحمت می‌بود . واطبای بزرگ که حاضر بودند بار شکافتن نداشتندوبی‌طاقت‌می‌شد. خواجهٔ جهان نصیرالدین‌طوسی از جملهٔ امر امتعهدشد که‌اورا از شکافتن آنهیچ آسیب نرسد. وابوالعزجراح را فرمود تاآنرا بشکافت وپاك کرد فی‌الحال درد ساکن گشت وبمدت‌هفته‌ای ازآنزحمت‌خلاصی‌یافت وخلایق شادمان‌شدند[2].

خواجه در بعضی از مصنفات خویش‌اشاره به کارهای طبی ومعالجات خویش نموده که یکی‌حکایتی است‌که از جامع التواریخ نقل شد و دیگر در تنسوخ‌نامه درخواص طالیقون گوید :

وقتی شخصی از معارف تجار که حقوق مودت‌ثابت داشت منقاشی از آن بدین ضعیف داد و بدان موی افزونی از چشم هر که بر کندم شفا یافت[3].

در سال ۶۶۲ برای جمع آوری کتاب دو باربه‌عراق وبغداد سفرنمود .

۱ــ ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون به نام (از سعدی‌تاجامی) ترجمهٔدانشمند معظم جناب آقای حکمت استاد دانشگاه طهران .

۲ــ جامع التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی

۳ ــ تنسوخ نامه چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۳۰

خواجه چند سفر دیگرهم به بغداد نموده که نوبت‌آخر آن به سال ۶۷۲ در خدمت اباقاخان وعدهٔ بسیاری از یاران و شاگردانش بود . اباقاخان دربغداد چندان‌توقفی نکرده وبزودی از آنجا حرکت‌نمود.ولی‌خواجه برای‌رسیدگی به‌حساب اوقاف دربغدادبماند ویك‌ماه بیش‌ازتوقفش‌نگذشته‌بودکه بیمارشد[۱]. محمدبن رافع در ذیل تاریخ بغداد می‌گوید : « که اباقاخان در وقت بیماری خواجه در بغداد بود ، وبا قطب الدین شیرازی خواجه را در حال احتضار دیدن کرد[۲] . وچنانکه مورخان نوشته‌اند خواجه در اثر آن بیماری‌درگذشت. وآخر روز دوشنبه هیجدهم‌ذیحجهٔ سال ۶۷۲هجری برابر سال ۶۴۳یزدجردی و مطابق ژون سال ۱۲۷۴ میلادی در بغداد وداع عمر کرد[۳] ودست تعرض روزگار رقم وجود آن جهان فضل وافضال را ازلوح ایام محونمود . وفضلا وعلما وطلبهٔ‌علم که از فوائد تربیت وی بهره‌مند بودند پریشان خاطر شدند وجمع ایشان به‌پراکندگی روی نهاد»

۱ صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی وزیر وبزرگان واعیان و دانشمندان بغداد جنازهٔ او را مشایعت کرده با ازدحامی عام به مشهد کاظمین آورده در پائین پای آن دو بزرگوار قبری حفر نموده ، سردابی ظاهر شد ، ونعشش را در آن سرداب دفن کردند .

در جامع‌التواریخ رشیدی‌است‌که: « خواجه‌نصیرطوسی وصیت‌فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوارموسی الکاظم علیه‌السلام‌دفن کنند ودرپایان مرقد عطر نشان‌جهت اوآغازقبر کندن نمودند، ناگاه سردابه‌ای

۱ـ الحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۳۸۰

۲ـ ذیل تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن رافع سلامی چاپ عراق ص۲۱۹

۳ـ فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ص۱۵۰ والحوادث الجامعة ابن الفوطی وتاریخ گزیده ومجالس المؤمنین ومحبوب القلوب اشکوری و لؤلؤتی البحرین

کاشی کاری پیدا شد و بعد از تجسس وجستجو معلوم شد که آن گور را ناصر بالله خلیفهٔ عباسی برای خود ساخته بود ، وپسرش بهخلاف امر پدر او را در رصافه دفن کرده و آنجا خالی مانده بود . از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ تمام شدن سردابه را در رویسنگی کنده یافتند که روز یازدهم جمادی الاولی سال۵۹۷ همان روز تولدخواجهبود[۱].»

در کتاب الحوادث الجامعة هم اشاره بهاین مطلب شده وچنین آمده است :

«نعش خواجه در مشهد موسی بن جعفر علیهماالسلامدفن شد .وقبرش در سرداب قدیم البنائی بود که تا آن وقت کسی دفن نشده بود . گویند که الناصرلدین الله خلیفه آن سرداب را برای خویش ساخت ودر آنجا مدفون نشد»[۲].

قاضی نورالله شوشتریدرکتاب مجالس المؤمنین ومیرزا حسنزنوزی درکتاب ریاضالجنة آوردهاندکه: « خواجه وقتی بیماریرا سخت یافت ، و دانست که آن بیماری را علاجی نیست با بعضی از نزدیکان ویاران در باب تجهیز وغسل ودفن خود مشورت میکرد . یکی از آنان گفت مناسب آنست که خواجه را به نجف اشرف دفن کنند . خواجه سخن او را شنید و از روی کمال اخلاص فرمود مرا شرم آید که در جوار امام موسی کاظم بمیرم ، واز آستان او بهجای دیگرهرچند اشرف باشد برده شوم. لهذا پس ازفوت بنا بر وصیتش درعتبهٔ کاظمین مدفون شد. ودر جلو آن که جای مزارخواجه است این آیه را « وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید » نقش کردند[۳].

۱ـ جامع التواریخ رشیدی ج ۲ چاپ بلوشه ص۵۵۸

۲ـ الحوادث الجامعة ص۳۸۰

۳ـ ریاض الجنة نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك

وفعلا کتیبه‌ای بر سر مزار خواجه بدین عبارت است :

الاان اولیاءالله لاخوف‌علیهم ولاهم یحزنون

هذا مرقد سلطان الحکماءالمحققین محمدبن محمدبن‌الحسن‌الطوسی.
قد عمر فی عهدسلطنةالسلطان ابن السلطانوالخاقان ابن الخاقان‌ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطنته ... حضرت شاهزاده امجد اشرف معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله شوکته . کتبه فی‌تاریخ ۱۳۰۴

تاریخ فوت خواجه را بعضی « نورالله مرقده » یافته‌اند و حمدالله مستوفی در تـاریخ گزیده این قطعه را در تاریخ فوت وی‌آورده است :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه ای کـه چنو مادر زمانه نزاد
به‌سال ششصدوهفتاد ودو به ذی‌الحجه
به روز هیجدهم درگذشت در بغداد[1]

و نیز دیگری در تاریخ وفات او گفته است:

هیجدهم از ماه ذوالحجه‌دوشنبه‌وقت‌شام
سال‌هجرت‌ششصد وهفتادودو ناقص‌نه‌تام
خواجهٔ عالم نصیر دین طوسی از قضا
نقل کرد از خطهٔ بغداد تا دارا لسلام[2]

۱ــ در تاریخ شیخ اویس تألیف ابوبکر قطبی اهری چاپ لاهه ص ۱۳۵ این قطعه به‌نورالدین رصدی نسبت داده شده است ومصرع‌اول‌آن درآن‌کتاب چنین‌است: « نصیر ملت ودولت‌محمد طوسی »

۲ــ تاریخ‌مسامرة الاخبار چاپ ترکیه ص ۱۲۰ ودر تاریخ حافظ ابرو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك که این قطعه یاد شده به‌جای هیجدهم (هفدهم) آمده است .

وسعدالدین نطنزی در تاریخ مرگ وی فرماید :

نصیر دولت و دین پادشاه کشور فضل
که آسمان هنر بود و آفتاب زمین

به سال ششصد و هفتاد و دو ز هجرت آن
که بود خاك جنابش مآب روح امین

چوهیجده روز زذوالحجه شد، ز دار فنا
ملول گشت سرا پرده زد به‌خلد برین[1]

دیگری در مرثیه وتاریخ وفات او گوید :

حجة الحق علی الخلق نصیر طوسی
آنکه بنیاد حکم را همه او بود سبب

آخر روز دو شنبه به مقام بغداد
هفد هم از مه ذیحجه به‌تاریخ عرب

سال بر ششصد و هفتاد ودو بدکز دنیا
نقل فرمودبه عقبی نه به‌اکراه‌وتعب

خاك‌برذات‌شریفش همه‌وقتی‌خوش باد
که به احیاء علوم وحکم‌او بود ندب[2]

درتاریخ وفات خواجه‌اختلاف قابل‌توجهی نیست و عموم‌مورخان معاصر وغیر معاصر وی مرگ او را در آخر وقت روز دوشنبه هیجدهم سال ۶۷۲

۱ـ تاریخ شیخ اویس، تألیف ابوبکر قطبی چاپ لاهه ص ۱۳۵ودراین کتاب سال وفات خواجه «در سنة اثنی وسبعین وسبعمائه» چاپ شده که مسلماً سبعمائه غلط وصحیح «ستمائه» است . وتاریخ وفات محقق‌طوسی به‌تاریخ‌یزدجردی سال۶۴۳معین شده که تفاوت بین دو تاریخ هجری ویزدجردی در این وقت ۲۹ سال می‌باشد .

۲ـ ج ۲ کتاب جغرافیا وتاریخ حافظ ابرو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك .

دانسته‌اند . ولیکن در تاریخ بناکتی و جامع التواریخ رشیدی و تاریخ حافظ ابرو به‌جای روز « هیجدهم » هفدهم ذکر شده که چون بر خلاف گفتهٔ سایر مورخان است تصور می‌رود که کلمهٔ «هفدهم» غلط باشد.

اشکالی که در این تاریخ می‌باشد این است که در کتاب تاریخ رشیدی وهمچنین تاریخ حمدالله مستوفی وغیره مدت عمر خواجه هفتاد وپنج سال و هفت ماه وهفت روز نوشته شده وحال آنکه اگر تاریخ تولد وی را یازدهم جمادالاولی ۵۹۷ و روز وفاتش را روز هیجدهم ذیحجه بدانیم مدت عمرش بالغ بر ۷۵ سال وهفت ماه‌وهشت روز وچند ساعت‌می‌شود . بنا براین یا باید کلمهٔ هیجدهم،» غلط وهفدهم درست باشد تابامدت عمری که‌برایش نوشته‌اند سازگار آید . ویا باید مدت عمرش ۷۵ سال وهفت ماه وهشت روز باشد تا با هیجدهم موافق گردد . وچون اغلب مورخان روز فوت را هیجدهم نوشته‌اند تصور می‌رود که ابتدا در محاسبهٔ عمر خواجه مورخی که محاسبه کرده یک روز اشتباه نموده وهشت‌روز به‌حساب‌آورده ودیگران بدون‌توجه به‌این‌اشتباه عینا آنرا نقل کرده‌اند[1].

ابن‌العبری هم در تاریخ مختصر الدول بر خلاف کلیهٔ مورخان سال

---

۱ ـ دوست‌فاضلم آقای مرتضی‌مدرسی چهاردهی در جملهٔ یادداشتهائی که‌راجع به‌حالات خواجه‌تهیه کرده وآنها را لطفاً برای مطالعهٔ نگارنده ارسال داشته نوشته‌اند که جمعی از مورخان عمر خواجه را ۷۵ سال وهفت ماه وهفت روز ذکر کرده و این مدت در محاسبهٔ باولادت وی که صبح یازدهم جمادی‌الاولی ۵۹۷ ووفات در غروب هفدهم سازش دارد نه با روز هیجدهم وبنا براین احتمال داده‌اندکه این اختلاف روز هفدهم وهیجدهم از آنجا شاید پیدا شده است که چون خواجه هنگام غروب آفتاب وفات کرده ناگزیر تجهیز او روز هیجدهم بوده و در همین روز به خاك سپرده شده و آوازه فوت وی به‌گوش‌مردم در روز هیجدهم‌رسیده‌واز این‌جهت‌این‌روز را برای‌تاریخ فوت‌او ضبط کرده‌اند.

وفات خواجه را درسال ۶۷۵ یعنی‌سه سال بعد از دیگران ضبط کرده [1] واین تاریخ برای فوت خواجه بدون هیچ شك وتردیدی خطاست و قابل توجه نمی باشد .

و همچنین سنة اثنی وسبعین وسبعمائه (کذا) که‌در تاریخ شیخ اویس آمده مسلماً غلط است وشاید کلمهٔ ستمائه در هنگام چاپ سبعمائه شده است .

این مطلب ناگفته نماند که در صفحهٔ ۳۴۱ الحوادث‌الجامعه مصحح را اشتباهی‌رخ داده‌و کلمهٔ انتهی را«انتحر»خوانده وازاین کلمه برایش‌این تصور حاصل‌شده‌که خواجه دراین تاریخ انتحار کرده است. صاحب اعیان‌الشیعه‌که به اشتباه وی واقف شده در احوال خواجه بدین اشتباه اشاره‌کرده گوید :

« ومن طرف ماوقع لمصحح‌طبع کتاب« الحوادث الجامعهٔ » ان المؤلف ذکر امرا من الخواجه نصیرالدین‌ثم قال : انتهی سنة کذا ما بدل المصحح کلمة انتهی‌بکلمة انتحر ثم لما وصل‌الی تاریخ وفاته وجده غیر مطابق لتاریخ الأول فعلق علیه‌حاشیة[2]»

ترکیب بند مجد همگر دررثاء خواجهٔ طوسی

چه افتری،چه محالست ، این دروغ که گفت
که شد فرشتهٔ عرشی و فرش خاکی جفت
هزار گنج معانی شد آشکار ، گر او
ز روی صورت ، در کنج خاك رخ بنهفت
ز منبع حکم الماس نطق دُر بارش
ز بس که از ره تدقیق درّ معنی سفت

۱ـ تاریخ مختصرالدول ابن العبری ص۵۰۰
۲ـاعیان الشیعه ص۳۱۹ ۳ـ اصل : خفت

زمسند شرف الفاظ گوهر افشانش

زبس که از سر تحقیق سر حکمت گفت[1]

ملول گشت وغمی[2] ورخ از جهان بر تافت

برفت و خلوت کروبیان گزید و بخفت

خدای داند کز بوستان حکمت و فضل

چنو نهال نرست و چنو گلی نشکفت

ز تیغ ملت اسلام زنگ شرك ببرد

ز روی عالم خاکی غبار جهل برفت

زحوض کوثر در خلد حور ساقی اوست

جهان فانی مملو ز ذکر باقی او ست

چه حکم بود که تقدیر لایزالی کرد

که با بهین بشر دهر ، بدسگالی کرد

فتاد اختر افضال در هبوط وبال

مه تمام سپهر هدی هلالی کرد

زمانه آتش غم در دل معانی زد

سپهر خاك فنا بر سر معالی کرد

ز سهم واقعه نه روز آنچنان نالید

که راد سروش از فرط ناله نالی کرد[3]

ستون سروش از رنج چون نهالی شد

چنانکه میل ز مسند سوی نهالی کرد

۱ــ اصل: سر حکمت سفت ۲ــ اصل : ملول گشت غمی و

۳ــ اصل ــ که زاد سروش ازفرط نالی کرد

لقای حق چو به‌چشم خرد معاینه دید
سرای خـاك ز مهمان پاك خالی کرد
سرش زدست اجل گرچه زیر پای‌آمد
خدای مرتبتش چون سپهر عالی کرد
به‌روز به شده خی[1] طی ز ماه حجه تمام
به‌سال هجره خی و عین و بی بدارسلام
دریغ قصر مشید هدی که ویران شد
دریغ تخت سلیمان که بی سلیمان‌شد
دریغ ودرد که‌خورشید نورگستر فضل
به‌زیر سایهٔ این خاك تیره پنهان شد
وجود پاکش جان جهان فانی بود
کجا بماند باقی جهان چو‌بی جان شد
زلال خضر فروشدبه‌خاك وروشن‌گشت
که خاك تیرهٔ بغداد ، آب حیوان شد
تن شریفش‌اگر درحضیض‌ایوان خفت
همای روح عزیزش[2] براوج کیوان‌شد
از این سرای که زندان جان‌اهل‌دلست
دلش گرفت ومقیم سرای رضوان شد
بدید کز رصد فرش خاك هیچ ندیـد
به‌نورجان به‌سر سر عرش رحمان شد
به اعتقاد ، سپهر برین مریدش بود
به‌استفادت ، برجیس مستفیدش بـود

۱ ــ اصل: به روز مه شده‌ی ۲ــ اصل : همای اوج عزیزش

کجا شد آنکه بدو بد قوام حکمت وشرع
که شدگسسته به‌مرگش نظام‌حکمت‌وشرع
کجا شد آنکه به‌کلك و بنان گوهر بار
نگاه داشت عنان و زمام حکمت و شرع
کجا دهند ازین پس نشان فطنت و فضل
کجا برند دگر بار ، نام حکمت و شرع
تمام بـود درو اعتقاد و دین درست
شکسته شد پس ازو احترام حکمت‌وشرع
سپهر بـود درین دور ، یار ملت و دین
زمانه بود در آن عهد رام حکمت و شرع
زشرع وحکمت بس کن که‌شد به‌کام‌جهان
خوش آنزمان که‌جهان‌بدبه کام‌حکمت‌وشرع
زبحر لطف و معانی دو صد هزاران دُر
یتیم ماند به‌فوت امام حکمت و شرع

فلك به‌مرقد پاکش به‌خاکبوسی شد
کبود جامه به‌سوك نصیرطوسی شد[1]

۱ــ دیوان مجد همگر نسخهٔ مورخ ۱۶ رجب ۱۰۰۷ متعلق به کتابخانهٔ مرحوم عبدالحسین بیات که دوست دانشمندم جناب‌آقای گلچین معانی‌آنرا استنساخ نموده و برای درج دراین کتاب فرستاده‌اند .

اولاد و بازماندگان خواجه

از خواجه طوسی سه پسر باقی ماند به‌نام صدرالدین علی واصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد . صدرالدین علی که اکبر اولاد خواجه است مردی دانشمند ودر زمان حیات پدر متولی امور رصد مراغه بود. ودر علم نجوم دست داشت، وپس‌ازمرگ خواجه بیشتر کارهاومناصب پدررا به‌دست آورد. ومتصدی آن اشغال گردید[1] و تا مدتی بعد ازخواجه ریاست رصد خانهٔ مراغه را داشت.

در کتاب الحوادث الجامعة آمده است : که در سال ۶۸۷ دست صدرالدین وبرادران اولاد خواجه نصیرالدین طوسی از موقوفات عراق کوتاه گشت.وامر موقوفات آنسامان بحکام بغدادواگذار شد. ولیکن پس ازیك سال دیگریعنی در سال ۶۸۸ باردیگر امرموقوفات به‌اولاد خواجه تفویض گردید[2].

صدرالدین علی دختر عمادالدین ابوالفداء قهستانی (متوفی ۶۶۶)پادشاه قهستان راکه به «قهستانیه» معروف بود به‌ازدواج در آورد.

تاریخ وفات صدرالدین علی به‌دست نیامد ولیکن معلوم است که او زود تر از برادران خود در گذشته است .

صدرالدین علی‌را طبع خوشی‌بوده وبه‌فارسی شعرمی‌گفته و دوبیت زیر اثرطبع اوست که درتاریخ‌فوت‌خواجه علاءالدین‌عطاملك‌جوینی‌سروده‌است:

آصف عهد علاء حق و دین زبدهٔ کون
کرد بدرود جهان را چو سر آمدش زمان
در شب شنبه چهارم ز مه ذیحجه
سال بر ششصد و هشتاد و یکی در اران[3]

* * *

۱ـ فوات الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص۱۵۰

۲ـ الحوادث الجامعه ص ۴۵۹

۳ـ ترجمهٔ تاریخ ادبیات برون ترجمهٔ دانشمند معظم جناب آقای حکمت

اصیل الدین ابو محمد حسن پسر دومی خواجه است وهنگام توقف خواجه در الموت و میمون دز در خدمت پدر بود . وپس از تسلیم خورشاه باپدر وموفق الدولة ورئیس‌الدولة وچند نفر از بزرگان از قلعه به‌زیر آمد وبه اردوی هلاکو پیوست [۱] .

وی مانند پدرش در سیاست وادارهٔ امور حکومت دخیل و در زمان حیات پدر وبعد از مرگ او متصدی اشغال مهمه بود .

اصیل‌الدین مردی ادیب ودانشمندومهندس وحکیم وحاوی فنون‌محامد وجامع آداب ومحاسن بود . در کار رصد مراغه در خدمت خواجه باحکماء دیگر شرکت داشت . وبعد از مرگ پدر باز مدتی در رصد مشغول بود . و بعد از درگذشت برادرش صدر الدین مشاغل او را نیز به‌دست‌آورد . و در خدمت جهانداران مغول شرف قربت واختصاص یافت) وباغازان خان به‌شام رفت وتامدتی که‌سلطان درآنجابود تصدی اوقاف‌آن‌سامان را به‌عهده داشت. و در آن مأموریت مقداری وجوه اوقاف را گرفته بمصرف رسانید . بعد از باز گشتن غازان خان او نیز به‌بغدادباز گشت[۲]. ودر وزارت خواجه‌رشیدالدین به‌واسطهٔ تربیت‌وی، پایهٔ قبول‌ورتبت شرف‌اعتماد وحسن اعتقادش حاصل‌شد. ومدتها در خدمت وزیر مستشار مؤتمن وصاحب سر بود . درایام پادشاهی الجایتو وقتی‌سلطان از رصدمراغه دیدن‌کرد اصیل‌الدین را منصب منجم‌باشی درباری بخشود[۳] . وادارهٔ رصد خانه را به‌او تفویض‌نمود.

پایان زندگی او را مورخان مختلف نوشته‌اند : در درة الاخبار ذکر شده که در نیکو نامی جهان را وداع گفت .

۱ـ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

۲ـ فوات الوفیات ابن شاکر متوفی رمضان ۷۶۴ ص ۱۵۱ والدررالکامنه از ابن حجرالعسقلانی ج ۳ ص ۴۵۲

۳ـ از سعدی تا جامی ترجمهٔ جناب آقای حکمت ص۵۱

وابن شاکر در کتاب فوات الوفیات گوید «که اصیل الدین نیابت بغداد وعراق بدو محول شد ، در این عمل رفتار خوشی بامردم نکرد ، به‌این سبب از عمل معزول و اموالش مصادره گردید و اهانت بسیاری به او شد ودر آن‌حال با ذلت وخواری درگذشت» و بعضی هم نوشته‌اندکه‌کشته شد .

درتاریخ وفات یا قتل وی هم اختلاف است . در تاریخ الجایتوتألیف ابوالقاسم عبدالله‌کاشانی است‌که : «اصیل‌الدین درتاریخ (۷۱۱-۷۱۰) هجری به‌سعی‌سعدالدین‌وزیر الجایتو همقطاررشیدالدین کشته‌شد. وخودسعدالدین‌وزیر هم پس ازمراجعت از بغداد روز سه‌شنبه دهم شوال سال۷۱۱ به‌قتل رسید[1]».

در تاریخ مجمل فصیحی خوافی ذکر شده که خواجه اصیل الدین‌بن خواجه نصیرالدین در سال ۷۱۴ درگذشت[2] ودر جوار متبرك امام موسی‌کاظم وجواد در بغداد مدفون گردید .

درکتاب تاریخ العراق به‌نقل از عقودالجمان تاریخ مرگ او در سال

۱ــ نقل ازحاشیهٔ ذیل زبدة التواریخ حافظ ابرو به‌تصحیح دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر بیانی استاد دانشگاه منقول از تاریخ مغول تألیف ادکار بلوشه.

۲ــ در یاد داشتی که از تاریخ مجمل فصیحی از روی نسخهٔ عکسی متعلق بمرحوم شادروان علامه قزوینی نگارنده داشت‌تاریخ وفات‌اصیل‌الدین را به‌سال۷۵۴ ضبط کرده بود ولیکن در کتاب (از سعدی تا جامی) که نقل از همان مجمل فصیحی شده سال(۷۱۴) است واین تاریخ نزدیکتر به‌صحت می‌نمود آنرا اختیارکرد چه‌اگر تاریخ وفات وی سال ۷۵۴باشد بایدعمراصیل‌الدین بیشتر از یکصد وده سال وخارج از معتاد باشد (به‌مجمل رجوع شود). در تاریخ مجمل فصیحی خوافی وفات اصیل الدین‌دردوجاضبط‌شده‌یکی درصفحه ۲۳ به‌سال ۷۱۴ ودیگری درصفحه ۸۰ج۳ به‌سال ۷۵۴ که‌گویدوفات‌خواجه‌اصیل‌الدین ببغداد ودر جنب قبر پدرش به‌حریم موسی‌الکاظم مدفون‌شد.

۷۱۵ ذکر شده است . ومسیو بلوشه در فهرست کتب فارسی کتـابخانهٔ ملی پاریس همین سالرا برای فوت وی اختیار کرده‌است. ولیکن از گفتهٔ ابن‌الفوطی در کتاب مجمع الآداب بر می‌آید که اصیل‌الدین تا پایان وزارت رشیدالدین در قید حیات بوده و در سال ۷۱۹ زمان وزارت تاج‌الدین علیشاه امور موقوفات از وی منتزع و علیشاه فخرالدین احمدبن حسن‌بن محمد آملی تبریزی را برای رسیدگی به حساب نواب خواجه اصیل‌الدین به‌بغداد فرستاده . بنا براین وی تا این تاریخ مسلماً زنده بوده وشاید پس از این تاریخ‌است که اموالش مصادره و از عمل معزول‌شده وبه‌خواری بدرود زندگی کرده‌است.

خواجه اصیل الدین که خود عالمی فاضل‌وحکیمی دانشمند بود فضلا وشعرا را احترام بسیار می‌کرد. و در ایامی که متصدی اعمال سلطانی بـود عدهٔ بسیاری ازشعرا وفضلارا دراطراف‌خود جمع کرد وهریك را مورداحسان وانعام‌خویش قرارداد. ازاین‌جهت جمعی ازشعرا اورا ستوده ومدح کرده‌اند که بعضی از آن مدایح درخلال اوراق تاریخ دیده می‌شود .

ابن‌الفوطی‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب نام‌بسیاری‌ازبزرگان و دانشمندانی را که در محضر خواجه اصیل‌الدین دیده یادکرده است . از جمـله در شرح حال عمادالدین ابوالفتح عبدالرحمن‌بن عبدالدائم بلدجی فقیه موصلی گوید: « در سال ۷۰۶ او را در اردو در محضر خواجه اصیل‌الدین طوسی دیدم واو را در مدح خواجه‌مذکور قصایدیست[1] ونیزدر شرح حال علم‌الدین سلیمان‌بن زکریاءمولتانی حنفی فقیه‌مورخ‌می‌گوید او را در ۷۰۸و۷۰۹درخدمت مولانا اصیل الدین‌حسن در بغداد دیدم[2]،وبازهمو در همان‌کتاب در شرح حال‌عفیف الدین ابومحمد ربیع‌بن محمدقاضی حنفی گوید‌که: « وی مردیست ادیب و

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج۲ص۷۵۸

۲ــتلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ قسم اول ص ۵۸۲

فاضل و در علم کلام وحکمت استاد. در سال ۶۸۸ که او را از مدرسه مغیثیة اخراج کرده بودند به خدمت اصیل‌الدین آمد وقصیده‌ای که‌درمدح او گفته‌بود برخواند. این چند بیت از آن قصیده است :

انـا مدحناك لا من اجل حاجتنـا
لکن لفضلك ان الفضل ممدوح
و باب حاجاتنا ان سدّه قدر
فعندنا لـك بـاب العزّ مفتوح
ولـی اذا نلتها اولم انـل امـل
علی فنائك ملقی الرحل‌مطروح[1]

وعلامه قطب الدین شیرازی کتاب « فعلت فلاتلم [2] » در رد محمد بن علی بن الحسین منجم حماذی را به نام اصیل‌الدین کرده و به او اهدا نموده است و در مقدمه چنین‌گوید: «وخدمت بهخزانة کتب مولانا وسیدنا قدوةالعلما سلطان الحکماء رئیس الاصحاب ظهیرالاحباب‌اصیل‌الملة والدین نصرالاسلام و المسلمین حسن بن محمد بن‌الحسن (؟) الطوسی ادام الله علاؤه ؟ و زاد فی مدارج الکمال ارتقاؤه ؟ فانه اهله بل لا اهـل له غیره اذهـوالحکم العدل والحکیم الفیصل فلاسلب‌الله اهل‌العلم‌ظله ولااعدمهم‌انعامه وفضله من‌قال امین بقی‌الله مهجته[3]»

از خواجه اصیل‌الدین پسری به‌نام ضیاء الدین یوسف باقی ماند که اوحد الدین مراغه‌ای (متوفی ۷۳۸) او را مدح کرده و مثنوی دهنامه را در تاریخ۷۰۶ به‌نام اوساخته است و آن مثنوی قریب هزار بیت‌است وبدین‌ابیات شروع می‌شود :

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۱ ص ۲۷۸

۲ـ نسخهٔ مجلس شورای ملی شماره

به نام آنکه ما را نام بخشید — زبان را در فصاحت کام بخشید
به‌سال ذال وواو ازسال‌هجرت — به‌پایان‌بردم این‌درحال‌هجرت
که روزی قرة العین وزارت — چراغ دودهٔ علم و طهارت
گرامی تودهٔ دریای شاهی — گزین نو بـاوهٔ باغ الهـی
وجیه الدین دولتشاه یوسف — که دارد زینت پنجاه یوسف
نصیرالدین طـوسی را نبیره — که‌عقل‌ازفطرت‌او گشت‌خیره[1]

ونیز اصیل‌الدین را دختری بوده که غیاث الدین ابوالفتح کیخسرو بن ابی المجد محمدبن‌احمدبرهانی‌قزوینی او را به زنی گرفته است[2].

نسخه‌ای از زیج ایلخانی تألیف خواجه به خط اصیل الدین حسن در کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجود است[3].

* * *

ابوالقاسم فخرالدین احمد کوچکترین اولاد خواجه اصلش از طوس ومولدش مراغه است . وی فاضلی حکیم ومنجمی بی‌نظیر ومتولی موقوفات بود . نزد رشیدالدین رازی کسب کمال کرد و از نجم الدین احمدبن علی معروف به ابن‌البواب تعلیم خط آموخت وعلوم ریاضی را به دقت تمام فرا گرفت .

فخرالدین مردی‌نیك سیرت وخوش سیما وسخی وشیرین گفتارونیکو اخلاق بود .

فخرالدین احمدبن مهنا الحسینی در کتاب وزراء الزوراء در بارهٔ وی نوشته است: « فخرالدین در زمان وزارت پدر مرتبه وحرمت و قدرت زایدـ

۱ـ دانشمندان آذربایجان تألیف‌مرحوم تربیت‌ص۵۵
۲ـ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۱۲۰۵
۳ـ جلد سوم جهانگشای جوینی ص ۴۱۸

الوصفی یافت او مردی بسیار فطن وداهی‌بود. »

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب‌گوید «که فخرالدین درشعبان‌سال ۶۸۱ به خدمت ارغون آقا ابن اباقاخان پیوست . وارغون آقا پس آنکه به سلطنت رسید او را طبق فرامین گذشته متولی موقوفات کرد . واو در نیمهٔ شعبان ۶۸۳ در مصاحبت امیر اروق به بغداد وارد شد . در آن تاریخ بغدادرا قحطی سخت تهدید می‌کرد . ومردم در غلاوتنگی به سر می بردند و ائمهٔ بغداد از رسیدن وظیفه‌ای که از اموال موقوفه داشتند بکلی مأیوس بودند . فخرالدین به‌نیکوترین وجهی وظیفه و ادرار هریك ازائمه را ازمال موقوفات رسانید[1] » .

ودر کتاب « الحوادث الجامعة » در حوادث ۶۸۳ آمده است‌که: « در این سال فخرالدین به بغداد درآمد و در این وقت امور تمامت موقوفات بدو بازگشته بود[2] » .

و در همان کتاب در حوادث‌سال۶۸۷ ذکر شده که: «مبارکشاه‌بن‌شیخ نظام الدین محمود شیخ المشایخ‌دختر فخرالدین احمد بن خواجه نصیرالدین طوسی را به مهر ده هزار دینار تزویج کرد، وقاضی القضاة عزالدین زنجانی برای اجرای مراسم عقد در آن مجلس حاضر شد[3] . »

در تاریخ وفات فخرالدین احمد مانند برادرش اختلافست ، محمد بن شاکر در کتاب فوات الوفیات وابن حجر عسقلانی در الدررالکامنه نوشته‌اند که: «فخرالدین احمد راغازانخان بکشت، بسبب‌آنکه او را براوقاف‌گماشته

۱ـ مجمع‌الآداب چاپ بغداد ج ۴ ، ص ۱۰۲

۲ـ الحوادث الجامعه ص ۴۴۳

۳ـ الحوادث الجامعه ص۴۵۶

بود و او در آن عمل آنچه ازوجوه‌اوقاف به‌دست آورد بخورد[۱] »، بنابراین سال وفات وی باید در زمان غازان خان یعنی بین‌سالهای (۶۹۲-۷۰۳) باشد . مؤیداین‌گفته‌قول‌ابن الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب است‌که درشرح حال فخرالدین‌گوید : «او در سیواس از بلاد روم در روز یکشنبه ۲۱ ذیحجهٔ سال (۷۰۰) به‌قتل‌رسید. و نعش او به‌مراغه نقل ونزدیك‌گوربرادرش‌دفن‌گردید[۲]». ولیکن بعضی دیگرواقعهٔ اورا درسال۷۲۹ نوشته‌اند و ابن الفوطی هم در چند جای دیگر از همان کتاب ضمن‌شرح‌حال اشخاص استطرادا گفته که خواجه فخرالدین احمد در رمضان سال ۷۱۹ وارد بغداد شد .

یك‌مرتبه درشرح‌حال‌فخرالدین احمدشریف حسینی‌تبریزی‌نوشته «وی درخدمت‌فخرالدین احمدبن‌نصیرالدین‌طوسی درشهررمضان سال۷۱۹ به‌بغداد رفت » .

ودیگر در ترجمهٔ حال مجدالدین ابوبکر جمال الدین تبریزی گوید: « از جمله کسانی است که در خدمت صاحب فخرالدین احمد در ماه رمضان سال ۷۱۹ برای رسیدگی به امور موقوفات عراق به بغداد آمد.»

پس وی تا این تاریخ در قید حیات بوده . و بـا آنکه این تـاریخ را ابن‌الفوطی چند مرتبه در چند جای از کتاب خود تکرار کرده چون این‌قول با تصریح خود او در ترجمهٔ حال فخرالدین احمد که‌گفته‌در سال ۷۰۰ به قتل رسید مخالف است ظاهراً اشتباه و قول اول نزدیك به‌صحت است .

۱ـ فوات الوفیات ابن‌شاکر چاپ مصرج ۲ ص ۱۵۱ والدررالکامنه ابن‌حجر العسقلانی‌ج ۳ ص ۴۵۲

۲ ـ تلخیص‌مجمع الاداب ج ۴ص۱۰۳

احفاد خواجه از آن زمان در آذربایجان توطن اختیار کرده در آنجا باقی‌مانده‌اند. ودر کتب تاریخ‌گاه‌گاه نامی از آنهابرده شده است که از جمله یکی ضیاءالدین یوسف پسرخواجه اصیل‌الدین‌حسن‌است که در پیش ذکری از او شد .

و ازاحفاد خواجه جماعتی هم در دولت صفویه به درجات عالیه رسیده ومرجع امورمهمه شده‌اندکه‌ازجمله میرزاکافی‌است‌که اجدادش درآذربایجان قاضی و از اهل شرع بوده . خوداو نیز بافضل و کمال وافری که داشته خط شکسته وتعلیق را خوش می‌نوشته. شاه طهماسب اورا بعد از عزل مهدی بك منشی ساخت. او درسال ۹۶۹ درقزوین وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون گردید[۱] .

ودیگرحاتم‌بیك ملقب به‌اعتمادالدوله وزیرشاه‌عباس اول است‌که چون دراردوبادآذربایجان سکنی داشته به اردوبادی مشهور گشته‌است. وی درشهر ربیع‌الاول ۱۰۱۹درپای قلعه دمدم رضائیه به مرض فجأه درگذشته است[۱].

دروقتی‌که حاتم بیك برای دیدار اقوام و عشیره وصله رحم به اردوباد می‌رفته اسکندربیك منشی‌صاحب تاریخ عالم‌آرای عباسی باوی بوده وتاریخ مسافرت او را به اختصار ذکر کرده است[۲].

و دیگر از احفاد وی میرزا عبدالحسین منشی‌الممالك است که از بنی اعمام حاتم‌بیك و از اعاظم اردوباد بود . و پسرش میرزا زین‌العابدین که بعد ازپدرمنصب‌انشاء ممالك‌یافته‌وشاعری‌سخنور بوده است.درتذکرهٔ نصرآبادی نامش‌یادشده وگوید:منشی‌تخلص داشته واین شعررا هم‌به‌اونسبت داده‌است :

۱ ــ مطلع‌الشمس ج ۱ ص ۲۳۰

۲ ــ تاریخ عالم‌آرای عباسی

کس ندیدیم بههمواری خود زیرفلك

گوئیاین سنگ همین برسرمامیگردد

و دیگر از بنی اعمام حاتمبیك میرزا ابوالقاسم بیك است که پسرش میرزاجعفر درفن انشاء به مرتبهٔ اعلی ترقی کرده وبه حسن خط موصوف بوده و گاهی نیز از طبع لطیفش شعری تراوش نموده است و این بیت ازاوست :

چراغ صاف دلان را خـدا برافروزد

چراغ کسنشود روشن ازچراغ کسی

ومیرزا جعفرمدتی وزیرقزوین بوده وبعد وزیر ایروان شده و درآنجا وفات یافتهاست. نامش درتذکرهٔ نصرآبادی مذکوراست[۱] .

عدهٔ دیگری درتواریخ نیزنام آنان برده شده که برای اختصار فعلا از ذکرنام آنها خود داری میشود . واکنون در آذربایجان و خراسان و بعضی نقاط دیگرایران جماعتیهستندکه خود را بهخواجهٔ طوسی منسوب میدارند.

۱ ـ تذکرهٔ نصرآبادی ص۷۲ـ۷۳ ومطلعالشمس ج ۲ ص ۴۴۷. دانشمندان آذربایجان تألیف تربیتص۹۴ وگلستان هنر و سفینهٔ خوشگو

اخلاق خواجه

خواجه گذشته از اینکه مردی حکیم و دانشمند بوده به صفات حمیده و اخلاق پسندیده نیز آراسته بوده و معاصرین وی همه او را به‌کرایم اخلاق ستوده‌اند.

علامهٔ حلی در بارهٔ اخلاقش درضمن اجازهٔ بنی زهره چنین‌گوید:

«وکان اشرف من شاهدناه فی‌الأخلاق نورالله ضریحه»

ابن‌الفوطی‌که او نیز از شاگردان خواجه‌بوده وسالها درخدمت اوبسر می‌برده دربارهٔ اخلاق او در«الحوادث‌الجامعة» گوید :

«خواجه مردی فاضل و کریم الأخلاق و نیکوسیرت و فروتن بود . و هیچگاه ازدرخواست‌کسی دلتنگ نمی شد ، وحاجتمندی را رد نمی‌کرد ، و برخورد او باهمه به خوشروئی بود» .

ابن شاکر درفوات‌الوفیات اخلاق اورا چنین وصف‌کرده است :

«خواجه بسیار نیکوصورت وخوش‌رووکریم وسخی وبردبار وخوش معاشرت وزیرك وبافراست بود ویکی از دهاة روزگار بشمار می‌رفت» .

و بعد حکایت غضب کردن هلاکو بر عطاملك جوینی و امر به حبس وقیدکردن او و تدبیر خواجه در رهانیدن او را ازسیاست دلیل‌بردها وزیرکی

وی آورده است.

(شرح این قصه درباب حکایات نوشته شده است)

ودربارهٔ حلم وبردباری خواجه ابن شاکر حکایت زیر را آورده است که:

«وقتی شخصی به خدمت خواجه آمد و نوشته‌ای از دیگری تقدیم وی کرد که در آن نوشته به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده و او را کلب بن کلب خوانده بود. خواجه در برابر ناسزاهای وی با زبان ملاطفت آمیزی او را جواب گفت وفرمود: اینکه او مرا سگ خوانده درست نیست؛ چه سگ از جملهٔ چهار پایان وعوعو کننده وپوستش پوشیده ازپشم وباناخنی درازباشد و این صفات درمن نیست. و برخلاف قامت من راست وتنم بی موی وناخنم پهن وناطق وخندانم و فصول وخواصی که مراست غیر از فصول و خواص سگ باشد. و آنچه در منست مناقض است با آنچه صاحب نامه در بارهٔ من گفته است.

وجواب اورا به‌این‌عبارات‌نقض ورد کرد. وپاسخ اورابازبان نرم ولین داد. بی آنکه کلمهٔ درشتی بر زبان راند، یا فرستادهٔ او را برنجاند. و این کاشف ازحسن سرشت وحلم وافر وعقل وکفایت اوست

خواجه به‌واسطهٔ تقرب ومکانتی که درنزد هلاکو داشت منافع مسلمانان مخصوصاً شیعیان وسادات وحکما وعلما را درمقابل سپاهیان خونخوار مغول حفظ می‌کرد، رعایت کامل ازآنان می‌نمود، و در حق همه نیکی می‌کرد. و تا می‌توانست سعی می‌نمود تا آنان را به شغل سابق بر گمارد. و اوقاف را ازدست اندازی امراء مغول نگاه دارد، تا متولیان آن بتوانند وجوه اوقاف را بر مصارف مقررهٔ واقف صرف کنند. وبااین مکانت وجاهی که‌اورا حاصل شده بود معهذا شخصی متواضع وگشاده‌رو ونیکو معاشرت بود[1]».

---

۱ ــ فوات‌الوفیات ابن شاکر چاپ مصر جلد دوم ص ۱۸۸

مؤیدالدین عرضی که یکی‌ازحکماء همکارخواجه در رصدمراغه است درمقدمهٔ رساله‌ای که در کیفیت ارصاد و شرح آلات وادوات رصدمراغه نوشته اخلاق خواجه را بدین عبارات بیان وتوصیف کرده است:

«... مولی‌المعظم والامام الاعظم‌العالم الفاضل‌المحقق الکامل، قدوة ـ العلماء، سیدالحکماء، افضل علماءالاسلامیین بل‌والمتقدمین، وهومن جمع‌الله سبحانه فیه ماتفرق فی کافة اهل زماننا من‌الفضائل والمناقب ـ الحمیدة، و حسن‌السیرة، وغزارةالحلم، و جزالةالرأی، وجودة ـ البداهة والاحاطة بسایرالعلوم، فجمع‌العلماء الیه، وضم شملهم بوافر عطائه، وکان بهم ارأف من‌الوالد علی ولده،فکنا فی‌ظله‌آمنین وبرؤیته فرحین کماقیل:

نمیل علی جوانبه کانا نمیل اذا نمیل علی ابینا
و نغضبه لنخبر حالتیه فنلقی منهما کرما ولینا

و هوالمولی نصیرالملةوالدین محمد بن محمدالطوسی ادام الله ایامه ـ ولقدکنت

و استکبر الاخبار قیل لقائه فلما التقینا صغرالخبر الخبر

فلله ایاما جمعتنا بخدمة وابهجتنا بفوائده، وان کانت قد ابعدتنا عن‌الاوطان والعشیرة والولدان. فان فی وجوده عوضاعن غیره، ومن وجده فمافاته شیء، و من فاته فقد عدم کل شیء، فلا اخلانالله منه. وامتعنا بطول بقائه[1]»

این بود شمه‌ای از آنچه دربارهٔ اخلاق خواجه‌گفته‌اند.

---

۱ ــ رساله شرح آلات وادوات رصد مراغه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی. شماره ۵۵۳۸

وزارت خواجه

جمعی از مورخان نوشته‌اند که خواجه در دربار پادشاهان اسماعیلی سمت وزارت داشته. و همچنین عدهٔ دیگری اورا وزیرهلاکو دانسته‌اند. ابن‌القیم حنبلی در کتاب اغاثه‌اللهفان او را وزیرملاحده خوانده است. وامین احمد رازی هم در کتاب هفت اقلیم گفته که: «خواجه در قلعهٔ‌الموت وزارت اسماعیلیه را روزی چند ازروی زجروعنف نموده» ودرکتاب مسامرة الأخبار ذکر شده که « خواجه وزیر مطلق صاحب دعـوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به‌مثابتی بود که او را خواجهٔ کاینات‌می‌گفتند».

سبکی در کتاب طبقات الشافعیةالکبری وخوانساری در کتاب روضات الجنات وجمعی دیگر، او را وزیرهلاکو خوانده‌اند.

وابن شاکر درکتاب فوات‌الوفیات آورده که «خواجه وزارت هلاکو را بدون اینکه در اموال دخالتی‌کند می‌نمود. وچنان برهلاکو مسلط شده و عقل او را ربوده بود که هلاکو نه سوار می‌شد، و نه مسافرت می‌کرد، ونه به‌کاری دست می‌زد مگروقتی راکه خواجه معین کند».

* * *

شکی نیست که خواجه هنگام اقامت درقلاع اسماعیلیه مورد احترام و تکریم پادشاه و امراء اسماعیلی بود . و با اینکه ظاهراً درحبس وزیرنظر بسر می‌برده باز ازهیچگونه توقیر واکرامی در بارهٔ وی کوتاهی نمی شده است . وعلاءالدین محمد و پسرش خورشاه در معضلات امور مملکتی ازآراء صائبهٔ وی استفاده نموده و درکارهای مهم با او مشورت می‌کرده‌اند .

همچنین پس از غلبهٔ هلاکو برخورشاه وخلاصی خواجه ازقلاع اسماعیلیه پادشاه مغول به او اعتماد نموده او را بر همهٔ رجال دولت خویش مقدم داشته و در تمام امور باستصواب و نظر خواجه کار می‌کرده است . با همه این احوال از گفتهٔ ابن شاکر وبعضی دیگر از مورخان چنین معلوم می‌شود که خواجه هیچگاه در کارهای دولتی دخالت نمی نموده است . و مانند وزراء درعمل دخل و خرج مملکتی دستی نداشته وتصرفی نمی‌نموده. و به عزل ونصب حکام و ولات بهیچوجه خود را آلوده نمی کرده است و بیشتر اوقات خویش را به کار تألیف وتصنیف و مطالعهٔ کتب و افادهٔ طلاب علوم مصروف می داشته است و اگر احیاناً با او در امری مشورتی می‌شده ناگزیر مصلحت را اظهار می‌کرده است. پس دخالت او در امورکشور از مرحلهٔ مشورت و مصلحت اندیشی تجاوز نمی نموده است . بلی‌آنچه مسلم است آنست که هلاکو اوقاف جمیع مملکت پهناور خود را به خواجه واگذار کرده بود که عشر آنرا گرفته صرف مخارج رصد و وظیفهٔ حکما و مهندسین ودانشمندانی که به کار رصد مشغول بودند بنماید . وخواجه برای ادارهٔ اوقاف ولایات و اخذ اعشار آن در هرجائی از هرجانب خود نائبی‌گذارده‌بود که عزل ونصب‌آن نواب به‌رأی ونظر وی موکول بوده است و کسانی که او را وزیر هلاکو خوانده‌اند شاید تصرف او را در امور اوقاف عملی ازاعمال وزارت ودخالت درامور دیوانی پنداشته وازاین جهت اورا وزیر خوانده‌اند .

مذهب خواجه

(در اینکه خواجهٔ طوسی علیه‌الرحمة مسلمانی معتقد و مردی شیعی‌مذهب و پیرو آئین جعفری واز مروجین این طریقه بوده جای حرف ومحل تردید نیست) ولیکن عده‌ای از علمای اهل‌سنت وجماعت خصوصاً بعضی ازحنبلیهای متعصب و چند نفرازمورخان آنان که به خلافت اسلامی معتقد و مستعصم را خلیفهٔ پیغمبر دانند، پس از کشته شدن خلیفه و انقراض خاندان عباسی سخت برآشفته ومتغیر شده وچون کشته شدن خلیفه را به راهنمائی و کوشش خواجهٔ طوسی‌پنداشته به‌او نسبت کفروالحادوشرك داده وازنظرعلاقه‌ای که آنان را به مقام خلافت بوده از راه عنادو دشمنی از هیچگونه افترا و بهتان نسبت به‌آن بزرگوار خود داری نکرده‌اند). در صورتی که گفتهٔ مورخان در قضیهٔ کشته شدن خلیفه مختلف، وهریك ازآنان به‌خیال خودچیزی‌گفته وحقیقت امرمعلوم نیست.وبرفرض‌آنکه واقعاً خواجه‌را درآن‌کاردست‌بوده وبه‌دلالت و کوشش او هلاکو خلیفه را کشته باشد ، باید این نکته را متوجه بود که چنانکه این امر ازنظر یك نفرسنی متعصب ذنب‌لایغفر است از نظر یك نفر شیعی مذهب که به مسئلهٔ خلافت معتقد نیست وخاندان آل عباس را غاصب حق آل محمد

می‌داند، نه‌اینکه گناه نیست بلکه موجب تقرب به‌یزدان و احراز اجر و ثواب است .(وخواجهٔ طوسی‌مردی‌شیعی‌مذهب‌بوده ومبادرت به‌این عمل را تکلیف شرعی و وظیفهٔ مذهبی خود می دانسته است. پس از این روی به نظر شیعیان این امر چندان وقعی ندارد که موجب کفر گردد . وبا این حال بعید نیست که اقدام او براین عمل از ترس جان وبیم ازغضب سلطان یا مصلحت و سیاست ملك و دیگر اغراض باشد . به‌هرحال‌عده‌ای ازمخالفان نسبتهای ناروائی بدو داده ویاوه‌هایی گفته‌اند که اگرچه‌ازروی تعصب دینی واعتقادمذهبی‌است، ولی آنچه دربارهٔ او گفته‌اند تهمت صرف است که خواجهٔ بزرگوار بکلی از آنها بری‌است).

اینك برای مزید اطلاع گفتهٔ بعضی ازآنان دراینجا نقل می‌شود.

شیخ تقی‌الدین ابوالعباس احمدبن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) در رساله‌ای که بررد نصیریه نوشته خواجهٔ طوسی را از جملهٔ نصیریه شمرده و درموضعی از رسالهٔ خود چنین گوید:

«قومی که مسمی به نصیریه‌اند[1] وهمچنین جماعت قرامطه وباطنیه اکفر ازیهود ونصاری‌باشند» وبعد ازذکر پاره‌ای از مثالب این گروه بازگوید:

«این طایفه همیشه‌بادشمنان‌اسلام‌رفیق وهمراهند،وناگوارترین مصائب پیش ایشان پیروزی مسلمانان برتتار است . قوم تتاربه بلاد اسلام وارد نشدند

---

۱ - نصیریه گروهی ازغلاة شیعه اصحاب محمدبن نصیرالفهری‌اند که می‌گفت علی‌بن محمدالعسکری علیهما السلام خداست و او از جانب وی پیغمبر است . و این محمدبن نصیرالفهری‌محارم را حلال ونکاح مردان را حلال می‌شمرد . کشی از علماء شیعه‌گوید«نصیریه جماعتی باشند که به‌نبوت‌محمدبن نصیرالفهری‌النمیری معتقد بودند. ولی باید دانست که معروف در نزد عوام واکثر خواص شیعه خصوصاً شعرای ایشان کسی را که بخدائی علی علیه‌السلام قائل باشد نصیریه‌گویند (توضیح‌المقال)

وخلیفه را نکشتند مگر به مدد ومعاونت این گروه ، چه مرجع و پیشوای آنها نصیرالدین طوسی بود که درالموت وزارت ملاحده را داشت . و اوبود که هلاکو را بر کشتن خلیفه واداشت .

این جماعت به چندلقب معروفند که ازجمله‌ملاحده،قرامطه ،اسماعیلیه نصیریه ، خرمیه ، محمره باشند . بزرگان دین در بارهٔ آنها گفته‌اند که ظاهر مذهب ایشان رفض، وباطنشان کفرمحض است. و حقیقت و باطن این گروه آنست که به‌هیچ پیغمبری ایمان ندارندونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد را نمی‌شناسند . الخ[1] .

ابن‌القیم‌الجوزیه (متولد ۶۹۱ ومتوفی۱۳ رجب۷۵۱) شاگرد ابن تیمیه در کتاب اغاثة اللهفان من مکایدالشیطان از راه عناد و دشمنی تعصب را به وقاحت کشانده وازهیچ تهمت وافترائی‌نسبت به آن بزرگ خود داری نکرده است. عین عبارت وی در کتاب مذکور این است :

«ولما انتهت‌النوبة الی‌نصیرالشرك والکفرالملحد[2]وزیرالملاحدة النصیرالطوسی وزیـر هلاکـو شفا نفسه‌من اتباع الـرسول واهل دینه[3] فعرضهم علی‌السیف حتی شفا[4] من‌الملاحدة واشتفی‌هو، فقتل‌الخلیفة والقضاة والفقهاء والمحدثین،واستبقی‌الفلاسفةواخوانه والمنجمین‌والطبائعیین والسحرة . و نقل اوقاف‌المدارس والمساجد والربط‌الیهم و جعلهم خاصته واولیاءه ونصرفی کتبه قدم‌العالم وبطلان‌المعاد ،وانکارصفات‌الرب جل‌جلاله ، مـن علمه وقدرته وحیاته وسمعه و بصره ، (وانه‌لاداخل‌العالم

---

۱ ــ ترجمه از رسالهٔ رد برنصیریه تألیف شیخ الاسلام تقی‌الدین ابوالعباس احمدبن عبدالحلیم‌بن تیمیه . چاپ مصر ص ۸۹ .

۲ ــ شذرات‌الذهب : والالحاد

۳ ــ شذرات : دینهم

۴ ــ شذرات : شفی

ولاخارجه، ولیس فوق‌العرش‌اله یعبدالبتة)

واتخذللملاحدة مدارس ، ورام جعل اشارات امام‌الملحدین ابن سینا مکان‌القرآن فلم‌یقدرعلی ذلك . فقال هی‌قرآن‌الخواص وذلك قرآن العوام، ورام تغییرالصلوة وجعلها صلاتین فلم یتم‌له‌الامر، و تعلم‌السحرفی آخرالامر فکان ساحرا یعبدالاصنام . و صارع محمدبن (عبدالکریم) الشهرستانی‌ابن سینافی کتاب‌المصارعةابطل‌فیه قوله‌بقدم‌العالم‌وانکارالمعاد ونفی علم‌الرب تعالی وقدرته وخلق‌العالم،فقام‌له نصیرالالحاد وقعد ونقضه بکتاب سماه (مصارعةالمصارعة). ووقفنا علی‌الکتابین نصرفیه ان‌الله تعالی لم‌یخلق‌السموات والارض‌فی‌ستة ایام وانه‌لایعلم شیئا وانه‌لایفعل‌شیئابقدرته واختیاره ولایبعث من‌فی‌القبور[1] »

عبدالحی حنبلی مؤلف کتاب شذرات‌الذهب ذیل حوادث سال ۶۷۲ که وفات خواجه را ذکرنموده درشرح حالی که برای وی نوشته به‌ذکر ترهاتی که ازابن القیم نقل شد اکتفا کرده ، ودشمنی وعناد خویش را نسبت بخواجهٔ طوسی درنقل تهمتها ظاهرکرده است[2] .

سبکی نیز ازنظر آنکه کشته شدن خلیفه را به سعی خواجه پنداشته در کتاب طبقات‌الشافعیةالکبری او را شیطان مبین خوانده وگفته است :

«قیل‌الهلاکو ان هذا (یعنی‌الخلیفه)ان اریق دمه تظلم‌الدنیا ویکون سبب خراب دیارك،فانه ابن عم رسول‌الله علیه‌السلام و خلیفةالله فی‌ارضه. فقام‌الشیطان‌المبین‌الحکیم نصیرالدین الطوسی ، و قال‌یقتل ولایراق دمه .

---

۱ ــ اغاثةاللهفان من مصاید (شذرات : من مکاید) الشیطان تألیف ابی عبدالله محمدبن ابی‌بکرالشهیر بابن‌القیم‌الجوزیة(متولد۶۹۱ ــ متوفی ۱۲رجب ۷۵۱) ج ۲ ص۲۶۰ وشذرات‌الذهب ج ۵ ص ۳۳۹

۲ ــ شذرات‌الذهب ج ۵ ص ۳۳۹

وکان نصیرالدین من اشدالناس علی‌المسلمین .فقیل ان‌الخلیفه غم فی‌بساط وقیل رفسوه حتی‌مات[۱] »

صاحب کتاب مسامرةالاخبار که او نیز قتل خلیفه را به دلالت خواجهٔ طوسی دانسته دربارهٔ او نوشته است: «وکار خواجه نصیر که برقتال مسلمانان محرض بود علی‌العکس رونق گرفت وبدان دلالت که‌کرد، ازثواب ارشادی که در فتح‌الموت کرده بود برآمد . وآن ترغیب حبطهٔ اعمال او شد . وقد بدل‌الحسنة بالسیئة، والله غالب علی‌امره ولکن اکثرالناس‌لایعلمون[۲]»

* * *

این بود نظر چندنفر ازعلمای متعصب وبعضی‌ازمورخان مغرض اهل‌سنت وجماعت دربارهٔ مذهب خواجهٔ طوسی،وچون عقایدخواجه دربیشتر ازتألیفات کلامی ودینی وی مانندکتابهای تجریدالعقاید و قواعدالعقاید و فصول نصیریة و رسالهٔ امامت ورسالهٔ اعتقادات وهمچنین‌کتاب مصارع‌المصارع‌که ابن‌القیم بدان استنادجسته همه موجود وبعضی مطبوع‌ودردسترس عموم است دراینجا به دفاع از خواجه و ذکر افکار و عقاید وی نپرداخته و خوانندگان را بدان کتابها دلالت می‌نماید تا خود به دروغ و بهتان ابن‌تیمیه و ابن‌القیم و صاحب شذرات پی‌برند .

بغیراین عـده که ازمتعصبین اهل سنتند وشیعی مذهبان را دشمن دارند مورخان دیگر عموما محقق طوسی را به دیانت وایمان و تقوی و طرفداری ازحق وحقیقت وترویج مذهب توصیف کرده ، وجمعی هم نوشته‌اند که : در واقعهٔ بغداد وجود او برای حفظ جان ومال مسلمانان نافع بود. و درآن موقع

۱ــ طبقات‌الشافعیةالکبری تالیف سبکی ج ۵ ص ۱۱۴ ــ ۱۱۵

۲ ــ تاریخ مسامــرةالاخبار تألیف کــریم آقسرائــی چاپ استامبول ص ۲۸ ــ ۲۹

توانست خدمات پرارزش و گرانبهائی به عموم مردم بغداد ، خاصه شیعیان و علویان وفضلاودانشمندان وحکماوصوفیه نماید، و عدهٔ بی‌شماری‌را از چنگ لشکر خونخوار تتاربرهاند.

محمدبن‌شاکر که از مورخان سنی مذهب است دراین خصوص گوید :
«و کان للمسلمین‌به نفع خصوصاالشیعة والعلویین والحکماء و غیرهم وکان یبرهم ویقضی‌اشغالهم ویحمی اوقافهم[1] »

و نظیر همین عبارت را نیز صفدی در بارهٔ وی‌گفتهٔ است[2] .

با آنکه خواجه درترویج آئین شیعه‌کوشش می‌کرد وبه زبان وقلم در پیشرفت مذهب امامیه سعی می‌نمود ، باز باکلیهٔ فرق اسلامی بمهر ومحبت رفتارمی‌کرد ، وبقدری که در قدرت داشت ازپیش آمدها وسختیهاکه متوجه عموم مسلمین می‌شد جلوگیری می‌نمود، وپیوسته ازتعصبهای خشك مذهبی دوری می‌کرد. وهمیشه پیروحق وحقیقت بود، بااین حال اورا دشمن اسلام خواندنوکشتن هلاکومردم را به‌سعی اوپنداشتن چنانکه ابن تیمیه وابن‌القیم گفته‌اند ازانصاف دور است.

واماعلمای‌شیعه همگی‌اورابه‌دیانت‌وترویج‌مذهب‌ووثاقت درنقل‌حدیث توصیف کرده‌وباتجلیل‌بسیارازاونام برده ورئیس‌اسلام ومسلمینش خوانده‌اند، وهیچ‌کس‌ازاسماعیلی‌بودن اوویاتأییدآئین باطنیه کردن‌را درتألیفاتش سخنی نرانده‌وهمه اورا امامی‌مذهب‌واززعمای‌شیعه‌اثنی‌عشیریه دانسته وبه‌تعبیرات مختلف مانندحجةالفرقةالناجیة ومن‌انتهمت الیه ریاسةالامامیة وامثال آن او را ستوده‌اند. اینك‌گفتهٔ چندنفر ازعلماء امامیه درحق او :

---

۱ ــ فوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۱

۲ ــ الوافی بالوفیات صفدی ج ۱ ص ۱۸۲

علامهٔ حلی در بارهٔ استادش در اجازه‌ای که به بنی زهره[1] داده چنین گفته است .

«وکان هذاالشیخ افضل اهل عصره فی‌العلوم‌النقلیة وله مصنفات کثیرة فی‌العلوم‌الحکمیة والشرعیة علی مذهب‌الامامیة[2]»

شیخ بهاءالدین عاملی که از بزرگان علمای‌امامیه است درمقدمهٔ شرحی که بررسالهٔ فرائض نصیریه نوشته درحق اوچنین فرموده است :

«الرسالة الشهیرة بالفرائض النصیریة لسلطان اصحاب التدقیق بین‌البریة،اعظم حکماءالاسلام شأنا، واعلاهم منزلاومکانا، واقویهم منهاجا وطریقا ، واصوبهم رایا وتحقیقا، وارفعهم‌فی‌معارج‌الاتقان‌قدرا ، وانورهم فی‌سماءالعرفان‌بدرا .المخصوص‌من‌الله سبحانه بالفیض‌القدسی نصیرالملة والحق‌والدین محمدبن محمدبن‌الطوسی[3]» انتهی.

ملا خضربن محمدبن‌علی‌الرازی حبلرودی درابتدای کتاب جامع‌الاصول فی شرح‌الفصول ازخواجهٔ طوسی‌چنین نام برده است:

«المولی‌الاعظم والامام‌المعظم‌افضل‌المحققین سیدنامرجع‌العلماء المتأخرین نصیرالملة والدین قالع‌الخوارج‌ومؤیدالمؤمنین العارف بحق الائمةالاتقیاء والبررة الاوصیاء،المعتصم‌بحبل‌ولایةالولی‌محمدبن محمدبن

---

۱ ــ علاءالحق‌والدین ابوالحسن بن‌علی بن ابراهیم بن‌محمدبن ابی‌علی‌الحسن بن ابی‌المحاسن‌زهرة بن ابی‌المواهب علی.سیدبزرگوار باجمال‌الدین حسن بن‌مطهرمعروف بعلامهٔ حلی معاصر بوده و درروایت اخبارواحادیث امامیه وسایر علوم دینیه ازاواجازه داشته است. شیخ بزرگوار علامه حلی در رسالهٔ اجازه‌ای که به‌اوداده اولاد امجاد او رانیز اجازه داده بههمین مناسبت این اجازهٔ اومشهور باجازهٔ بنی‌زهرگشته است.

۲ ــ اجازات بحار ج ۲۵ ص ۲۱

۳ ــ شرح‌فرایض نصیریة‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی شمارهٔ۱۲۳۱

الحسن الطوسی وزیر الوزراء رئیس المتکلمین والحکماء اعلی‌الله تعالی جنانه و وسع له جنابه

علامهٔ مجلسی علیه‌الرحمة در رسالهٔ وجیزهٔ خود که در علم رجال است پس از ذکر نام خواجه گفته: «ثقة معروف[1]»

میر مصطفی تفرشی در کتاب نقدالرجال اورا چنین ستوده است:

«نصیر الملة قدوة المحققین، سلطان الحکماء والمتکلمین، انتهت ریاسة الامامیة فی زمانه الیه، وامره وعلو قدره وعظم شانه وسمو رتبته وتبحره فی العلوم العقلیة والنقلیة، ودقة نظره و اصابة رایه وحدسه، واحراز قصبات السبق فی مضمار التحقیق والتدقیق اشهر من ان یذکر. وفوق مایحوم حوله العبارة وکفاك فی ذلك حله ماینحل للحکماء المتبحرین من لدن زمان آدم الی زمانه رضی‌الله عنه وارضاه[2]»

فاضل ممقانی در کتاب رجال خود مسمی به تنقیح المقال[3] عباراتی راکه از کتاب نقدالرجال نقل شد بعینه در شرح حال خواجه ایراد کرده است. و همین فاضل درفهرستی که برای رجال خود ترتیب داده و آنرا به «نتایج التنقیح فی تمیز السقیم من الصحیح» نامیده دربارهٔ خواجه گفته: «محمد بن محمد بن الحسن نصیر الدین الشهیر بالخواجه شیخ الثقات والاجلاء»

* * *

این بود عقیدهٔ چند نفر از بزرگان طایفهٔ امامیه که همه اورا به دین داری و ترویج مذهب و ثقه بودن مدح کرده‌اند. ودرعلم درایه ورجال مقرراست که ازوصف به «ثقه بودن» مدح راوی وحسن حال او مستفادمی‌شود.

---

۱ ــ وجیزهٔ مجلسی نسخهٔ خطی

۲ــ نقدالرجال چاپ طهران ص۳۳۱

۳ــ تنقیح المقال چاپ طهران ج ۲ ص ۱۷۹

ونیز خواجه درمواضع متعدد ، در کتب کلامی خویش عقیده ومذهب خود را صریحاً بیان نموده ، ودربارهٔ اسماعیلیه اظهار نظر کرده وآنها را کافر خوانده است . ازجمله در رسالهٔ امامت کـه آنرا به درخواست مجدالدین علی بن نام آورنوشته این طایفه را از جملهٔ طوائف اسلام خارج دانسته است. عبارت وی در رسالهٔ مذکور برای اثبات مذهب خویش که معتقد به دوازده امام است این است:

«ثم اختلفوا فی تعیین الامام فـذهب الفرقة الاخیرة القائلة بـوجـوب النصب علی الله ان الائمة اثنا عشر نقیبا من اهل بیت النبی . وذهب الباقون الی غیره کل فریق الی فرقة، وقدعرفت ان الحق لایخرج من الجمیع، فلما کان القائلون بعدم وجوب نصب الامام علی الله مبطلین ظهر صحة ما ذهب الیه الاثناعشریون»

و درهمان رساله پس از ذکر مطلب فوق وپس از آنکه فرماید: ازجملهٔ معتقدات مخصوص به شیعه امامیه آنست که عصمت را درامام شرط کنند فرموده اگر معترضی گوید:

«ان الاسماعیلیه قائلة ایضا بان الامام منصوب من قبل الله وانه لایخل بواجب ولایرتکب قبیحاً فیجب کونهم علی الحق»

شرط عصمت درامام اختصاص به فرقهٔ شیعهٔ دوازده امامی نداردو اسماعیلیه هم درشرط عصمت برای امام باشیعهٔ امامیه شریکند بنا براین مذهب اسماعیلی نیز باید برحق باشد .

درجواب این اعتراض فرماید:

«انهم خارجون عن الملة بادعائهم قدم الاجسام وغیرها من الخرافات.

و لاینفون اخلال الواجبات ، وارتکاب المقبحات عن الامام بانه لاتختاره، بل یقولون کل مافعله الامام طاعة، وان کان کذبا اوظلما اوشرب خمر اوزنی

مثلا ، فلظهور بطلان قولهم مانعدهم فی‌سایر الاقوال[۱]»

این‌گروه ازملت اسلام بیرونند، چه مدعی قدم اجسام وقائل به‌خرافاتی باشند که مخالف دین مبین اسلام است . بعلاوه نفی‌اخلال واجبات و ارتکاب زشتیها وبدیها ازامام ننمایند که اوچنین کاری‌نکرده، بلکه گویند هرچه را امام بجاآوردطاعت‌است هرچنددروغ یا ستم یا نوشیدن شراب یا نابکاری بازنی باشد مثلا ، پس چون بطلان قول این جماعت آشکار و روشن است ما قول آنها رادرسایراقوال نمی شماریم».

این است نظر خواجه درباب طایفهٔ اسماعیلیه که صریحا آنها را کافر واززمرهٔ مسلمانان خارج می‌داند،پس کسانی که اورا باطنی‌یا اسماعیلی دانسته یا ادعاکرده‌اند که اوآئین این گروه را در کتب خویش تأیید کرده‌گفتهٔ آنها خالی از دلیل وتهمتی صرف‌است که به‌آن بزرگ بسته‌اند . ودربرابر تصریح خود او در تألیفاتی که استنادش به اومسلم است وجای هیچ‌گونه چون وچرا نیست، واظهارنظر کردن‌واورا اسماعیلی‌خواندن ویا متمایل‌به‌این‌طایفه دانستن اجتهاد مقابل نص وبی‌ارزش است .

وکتبی هم که به روش باطنیه ساخته شده و درمقدمهٔ آن نام نصیرالدین طوسی ومحمد طوسی ذکرگردیده وبعضی‌هم ازروی غفلت بدونسبت داده‌اند بطورقطع ویقین ازاونیست چنانکه درجای خود بدان اشاره خواهدشد .

وذکر نصیرالدین طوسی‌ومحمد طوسی هم درمقدمهٔ‌کتاب دلیل انتساب آن به‌خواجهٔ طوسی‌نیست چه نصیرالدین طوسی[۲] نام عدهٔ‌کثیری ازدانشمندان

۱ــ رساله امامت تالیف خواجه‌نصیرالدین طوسی،نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ونسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۲ــ بایددانست‌که نصیرالدین طوسی‌لقب‌عدهٔ‌کثیری ازبزرگان علما ودانشمندان

←

و فضلاء مخالف و موافق است و با فقد دلیل نمی توان آنها را از خواجهٔ طوسی‌دانست.)

→
و فقهای طوس‌است که‌به‌بعضی‌نصیرطوسی هم‌گفته‌اند: وسه نفراز این جماعت از اجلهٔ علمای شیعه و ازاعیان فقهای امامیه‌اند:

الف: نصیرالدین علی‌بن‌الحمزة‌بن‌الحسن‌الطوسی‌است‌که شرح حالش درامل الامل‌وغیره‌آمده. شیخ حر درامل‌الامل‌گوید: «وی فاضلی‌است جلیل واورا مصنفاتیست» در کشف‌الظنون چاپ استامبول ج۲ ص ۳۳۱ حاج خلیفه کتابی به‌نام کتاب‌المسائل فی‌الفقه ذکر کرده و گوید تالیف محمد بن علی‌بن حمزهٔ طوسی مشهدی شیعی است وظاهراً مقصودش همین نصیرالدین است. وازاین نصیرالدبن طوسی‌شیخ‌علی‌بن یحیی الخیاط یا(الحناط) بسیار روایت می‌کند. و ازعلی‌بن یحیی‌الخیاط سیدبن طاوس در سال ۶۰۹ مجازگشته است.

ب: شیخ‌نصیرالدین‌عبدالله‌بن‌حمزة‌بن عبدالله‌بن حمزة‌بن‌الحسن بن‌علی‌الطوسی المشهدیست که قطب‌الدین محمدبن‌الحسین کیدری بیهقی نزد اوتلمذکردهٔ ودر ۵۹۶ ازوی مجازگشته، وصورت‌اجازه‌اش درآخر کتاب حدائق‌الحقائق شرح‌برنهج‌البلاغه که کیدای‌آنرا درشعبان ۵۷۶ تألیف‌کرده ملاحظه شد ووی همانست که ابن‌الفوطی او را خالوی پدر خواجهٔ طوسی دانسته وگفته است ازمشایخ خواجه طوسی بود.

ج : نصیرالدین طوسی محمدبن محمدبن‌الحسن‌الطوسی است و چون این سه نفر درلقب نصیرالدین اشتراك دارند وهرسه از مردم طوس‌اند غالباً بیکدیگر اشتباه می‌شوند. وهرگاه نصیرالدین باکلمهٔ خواجه ذکرشود مقصود محقق طوسی است.

(ریاض‌العلماء افندی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك ومستدرك‌الوسائل حاجی نوری ج ۲ ص ۴۷۲ ومجمع‌الاداب ابن‌الفوطی چاپ هند)

نظر خواجه نسبت به عرفاء وصوفیه

خواجه مردی حکیم ومتکلم وفلکی و دوستدار دانش و فضیلت بوده و دانشمندان را درهرطبقه وهرصنف وهرملت ومذهبی که بودند توقیر وتکریم می‌کرده ومخصوصا نسبت به عرفا وصوفیه واهل‌وجد وحال توجه مخصوص داشته، وهمیشه به‌این جماعت با نظر احترام می‌نگریسته است. نامه‌هائی که به شیخ صدرالدین‌قونوی وعین‌الزمان جیلی و دیگران نوشته وتجلیلی که ازآنها نموده خوددلیل‌این مدعاست. بعضی هم اورا درجملهٔ عرفا شمرده‌اند واز کتاب مقامات العارفین و اوصاف الأشراف او می‌توان فهمید که او نیز سالك راه طـریقت‌بوده و در این‌طریق نیزگامهای‌بلندی برداشته و درسیر و سلوك اورا مقامی بس عظیم‌بوده است .

در کتاب اوصاف الأشراف که در بیان سیرت اولیا و روش اهل حال برقاعدهٔ سالکان طریقت و طالبان حقیقت تألیف کرده‌است، بیشتر از کلمات صوفیه ومقامات ایشان را بیان نموده ومطالب آنان را به نحو دلپذیری شرح داده‌است. چنانکه درباب اتحاد که‌صوفیه به‌آن قائل‌وپیوسته از آن‌گفتگو کنند، چـون علمای ظاهر مقصود آنها را در نیافته آن جماعت را تکفیر کـرده‌اند ، خواجه درآن کتاب به‌وجه بسیار خوشی پرده ازمنظورآنها برداشته ومقصود ایشان را روشن ساخته وچنین‌گفته است:

«توحید یکی کردن واتحادیکی‌شدن‌آنجاگفت «ولاتجعل‌مع‌الله‌الها آخر» و اینجا گفت «لاتدع مع‌الله الها آخر» چه در توحید شایبهٔ تکلفی هست که در اتحاد نیست . پس هرگاه که یگانگی مطلق درضمیر او راسخ شود ، تا بهیچ وجه بدونوی التفات ننماید به اتحاد رسیده باشد. اتحاد نه‌آنست که جماعتی

قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده بـا خدای تعالی باشد . تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ، بل آنست که همه او را بیند بی‌تکلف» آنگه گوید:

«هرچه جزاوست ازاوست پس همه یکی‌است، بل چنانکه چون به‌نور تجلی‌اوتعالی بینا شود، وغیراونبیند بیننده ودیده وبینش نباشد همه یکی‌شود.

ودعای حسین‌بن منصور حلاج[1] که گفته است:

بینی وبینك انی‌ینازعنی فارفـع[فادفـع]بفضلك انی‌من‌البین

مستجاب شد . وانیت اوازمیان برخاست تاتوانست گفت :

انامن اهوی و من اهوی انا

و در این مقام معلـوم شود ، کـه آن کس کـه گفته « اناالحق » و آنکس کـه گفت « سبحانی ما اعظم شانی » نه دعوی‌الـوهیت کـرده‌اند ، بـل دعوی نفی انیت خـود و اثبات انیت غیر خود کـرده‌اند . و هوالمطلوب[2]»

خواجه دراین مقاله ازکتاب خویش ازصوفیه جانبداری‌کرده وسخنان باریك حسین‌بن منصور حلاج وبعضی صوفیهٔ دیگررا که مردم درنیافته‌اند وبه کفرشان نسبت داده اند ، روشن ساخته وعذرنهاده است .

این است که صاحب روضات‌الجنات هم در شرح حال (حسین بن) منصورحلاج[3] آورده که: «مردم دربارهٔ اودوفرقه‌اند ودوعقیدهٔ مختلف دارند. بعضی اورا تعظیم وتکریم‌کنند ، وسخت بدو معتقدند. و برخی دیگر او را به کفروزندقه نسبت دهند : وازاوتبری جـویند . گـویند: ابوحامد غـزالی در

۱ ــ شمارهٔ ۴۵۵ کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی(منصورحلاج)

۲ ــ اوصاف‌الاشراف‌ص ۶۶ چاپ برلین

۳ ــ روضات‌الجنات ص ۲۲۷

مشکوةالانوار فصل طویلی درحال اوذکر کرده وازبعضی هفوات والفاظی که ازاوصادرگشتهوسبب‌تکفیر اوشده‌مانند«اناالحق»و«لیس فی‌جبتی‌الاالله» اعتذار جسته، وگفته‌است این الفاظ ازفرط محبت وشدت وجد از اوصادرگشته‌است، چنانکه دیگری گفته است :

انا مــن اهوی و من‌اهوی‌اناَ فاذا ابصرتنی ابصــرتنا ؟»

و صاحب روضات در دنبالهٔ این مطلب گفته است :

«ازجمله معتذرین ازهفوات باطلهٔ وی‌ازعلماء امامیه خواجه نصیرالدین طوسی است که گفته است «مراد حلاج از ـ اناالحق ـ رفع انیت است نه اثنینیت . چنانکه شاعرگفته : بینی و بینك. الخ»

بااین‌حال خواجه‌را به قلندران ودراویش نظرخوبی نبوده واعتقادی به آنها نداشته بلکه آنها را عضو زائـد وغیرمفید برای جامعه می‌دانسته است . چنانکه درکتاب‌الحوادث‌الجامعة داستانی مسطوراست که حاکی ازاین معنی است وداستان این است که:

«وقتی درمقابل‌سلطان (یعنی هلاکو)گروهی‌ازفقرای قلندریه پیدا شدند سلطان ازخواجه پرسید اینهاکیانند . خواجه درجواب گفت : مردمی بی‌فائده وعضوزائد جامعه، وفضله درجهان باشند. سلطان بی‌درنگ فرمان داد تا تمامی را نابودکردند .

از خواجه کسی پرسید که این گفته را معنی چه بود ومقصود از اینکه این جماعت‌زائد درجهان باشند وفایده‌ای درآنها نیست چیست؟ خواجه‌گفت مردم از چهارطبقه بیرون نیستند جمعی امیر و وزیر وکسان سلطان‌از لشکری وکشوری‌اند، و برخی دیگر بازرگان و تاجر، وگروهی پیشه‌ور و صنعتگر و دسته‌ای برزگر و دهقانند و هرکس‌که در این چهار طبقه نباشد سربار مردم، و در عالم‌فضله باشد[1]»

۱ ـ الحوادث‌الجامعة چاپ‌عراق ص۳۴۳

اگر این‌داستان درست باشدمی‌رساندکه خواجه باکسانی که سربارمردم وکل برجامعه‌اند سخت مخالف بوده که ازجملهٔ آنها فقرای‌قلندریه بوده‌اند .

حکایات راجع به خواجه

حکایات چندی در کتب تاریخ وتراجم احوال علما به خواجهٔ طوسی نسبت داده شده که اغلب آنها بی‌اصل و ساختگی‌است، با اینحال چون ذکر آنها درشرح حال وی خالی ازفائده نیست بدین جهت بعضی ازآن حکایات دراینجا ایراد شد .

***

مرحوم اعتضادالسلطنه در کتاب فلك‌السعادة حکایت زیر را نقل کرده است که « ابن حاجب نحوی (۵۷۰ – ۶۴۶) را با سلطان الحکماء خواجه نصیرالدین طوسی دشمنی دیرین بود ، و در بغداد می‌زیست . پس از فتح بغداد ازبیم خواجه متواری گشت ، ودرخانه‌ای‌پنهان شد . برای آنکه خواجه شاید از روی زایجهٔ سؤال‌فلکی ویا قرعهٔ رمالی به‌محل او راه یابد، ازصاحب خانه طشتی‌بخواست ، و در او مقداری خون ریخت . و در میان طشت خون هاونی از طلانهاد ، وخود برزبر هاون جای گرفت . خواجه پس از آنکه از پنهان شدن ابن حاجب با خبرشد ، خواست از روی قاعدهٔ استخراج خبایا به مکان او راه برد . و جای او را که مخفی شده است بدان وسیله بیابد . لیکن پس ازدقت درزایجه، او را بربالای کوهی‌ازطلا دیدکه‌کوه درمیان دریائی از خون قرار دارد . ازاین بابت سخت متحیر شد ، وازپیدا کردن جای او بدان طریق مأیوس گردیده به‌حیلهٔ دیگری دست زد واورا یافت . وبعد ازپیداشدنش

ازمحلی که پنهان شده بودپرسیدواوتفصیل را چنانکه بود بیان کرد . وهلاکو و حضار مجلس از تدبیر و حیله‌او وهمچنین از نظـر صائب خـواجه سخت متعجب شدند[۱]».

* * *

باید دانست که این حکایت باآنکه جمعی ازبزرگان‌آنرا نقل کرده‌اند ، بکلی‌موضوع ومجعول است . چه وفات ابن حاجب مدتی پیش ازفتح بغداد بوده و او هنگام فتح بغداد ، زنده نبوده ، که متواری شود ، وبچنین حیله‌ای برای پنهان‌ماندن دست زند.ووفات وی‌مطابق ضبط‌ابن خلکان درکتاب تاریخ وفیات‌الأعیان روزپنجشنبه۲۶شهرشوال سال ۶۴۶ دراسکندریه بوده‌است[۲] . و فتح بغداد متجاوز از نه‌سال پس ازوفات او صورت گرفته است .

واین حکایت مجعول را اول کسی که‌ظاهراً نقل کرده حسن‌بن علی‌بن محمدبن علی‌ابن‌الحسن‌الطبری صاحب «کامل بهائی» است که درکتاب دیگر خود موسوم به«تحفةالأبرار» آورده ، وبعد از اودیگران از جمله عصام‌الدین اسفراینی بمناسبتی در حواشی خـود بر شرح جامـی از کتاب تحفةالأبرار نقل کرده است[۳] .

و عجب است که طبری با آنکه خود همزمان و معاصر ابن حاجب و خواجه بوده وکتاب «کامل بهائی»را به‌نام‌خواجه بهاءالدین‌محمدفرزندخواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحبدیوان نوشته‌است، با این حال از مرگ ابن‌ـ حاجب که در سال ۶۴۶ در اسکندریه اتفاق افتاده غافل بوده و چنین اشتباه و خطائی را درنقل این داستان مرتکب شده است.

---

۱ ـ فلك‌السعادة چاپ‌طهران‌ص۱۵۷ ودرکتاب‌قصص‌العلمای میرزامحمد تنکابنی ص۲۷۹ این داستان با بسط تمام‌تری ذکر شده است .

۲ـ و فیات الاعیان چاپ تهران ج ۱ ص ۳۴۰

۳ ـ به‌نقل‌خوانساری درروضات‌الجنات ص۴۶۹وعصام‌الدین درحواشی شرح جامی ازتحفةالابرار طبری .

نظیر این حکایت به‌چند نفر از بزرگان دیگر غیر از خواجه نیز نسبت داده شده‌است. از جمله مرحوم سید نعمت‌الله جزایری در کتاب زهرالربیع[۱] داستانی‌مانندداستان‌فوق‌به ابوجعفرمنجم‌نسبت‌داده وچنین روایت‌کرده است:

«یکی از ملوك مجهول‌الاسم یکی از اکابر دولت خویش را که به تقصیری متهم شده ومخفی شده بود خواست به‌دست‌آرد. و ازابوجعفر منجم محل اورا جویا شد . آن مردکه ازمهارت منجم براستخراج خبایاآگاه بود ، برای گمراه کردن او همین حیله را بکار برد . وابوجعفر حکم‌کرد که مقصر درروی کوه طلائی که درمیان دریای خونست جای دارد. سلطان چون راهی برای یافتن مقصر نیافت پس ازمدتی ازگناه او درگذشت ، واو را عفونمود، وآن مرد پس از رسیدن به‌خدمت سلطان حیلهٔ‌خود را بیان‌کرد.»

وابن خلکان در کتاب وفیات‌الاعیان[۲] نظیراین حکایت را به ابومعشر بلخی‌نسبت داده ودرنامهٔ دانشوران هم دردنبالهٔ شرح حال ابومعشر آن حکایت بدین‌گونه ذکرشده‌است‌که «وی (یعنی‌ابو معشر) را نزد پادشاهی جاه ومنزلتی عظیم‌بود، وپیوسته‌مغیبات وخبایااستخراج‌می‌کرد. وبعرض‌سلطان می‌رسانید. وقتی یکی از بزرگان درگاه به علت گناهی که ازو سرزده بود مغضوب گردید. و او ازبیم سیاست پادشاه در محلی پنهان شد . و چون می‌دانست که ابومعشر را در استخراج خبایا دستی است ، و احکام غریبه ازو بسیار دیده بود، اندیشیدکه اوسلطان را به محلی که پنهان شده آگاه خواهد ساخت . از این روی به حیله‌ای توسل جست. و طشتی را پرخون کرد ، و هاونی از طلا

۱ـ بنقل اعتضادالسلطنه در کتاب فلك‌السعادة ص۱۵۸ ازکتاب زهرالربیع و کتاب زهرالربیع سید نعمة‌الله جزایری‌ص۳۲۲ وترجمهٔ زهرالربیع چاپ سال ۱۳۲۸ ص۲۶۳ بااختلاف درعبارات.

۲ ـ تاریخ ابن خلکان ج ۱ چاپ طهران س ۱۲۱.

برروی طشت نهاد . وخود برروی‌آن جای گرفت . پادشاه فرمانداد که اورا گرفته به درگاه حاضر سازند . هرچند کسان پادشاه تجسس کردند ، از او اثری نیافتند ، وازپیدا کردن محل اوعاجزشده اظهار ناتوانی کردند . پادشاه برای بدست‌آوردن‌گناهکار به ابومعشر متوسل گردید و ازاوخواست‌که جای اختفای اورا نشان دهد . اوبه فرمان پادشاه به کار مشغول شد . و قواعدی که برای استخراج داشت بکار برد. چون درجواب نظر کرد، سخت متحیر ماند. وعمل خویش را برای اطمینان تکرارنمود . وهمان جواب اول را یافت . و برحیرت اوافزوده‌گشت . پادشاه از سبب سکوت و تفکرش پرسید ، و گفت تا کنون هیچگاه ترا در امری چنین عاجز و مبهوت ندیده‌ام ، سبب چیست ؟ ابومعشر درپاسخ گفت : دریائی شگرف و کوهی عجیب در جوابم آمده که یقین می‌دانم در روی زمین چنان دریا وکوهی یافت نمی‌شود ، چه‌کوهی از زر بنظر می‌آید ، که دریائی از خون آنرا احاطه کرده است . و آن دریا را شهری از مس محیط گشته ، وآنشخص بر روی آن‌کوه جای‌گرفته، وآنرا مأمن خویش قرارداده است . پادشاه چون ازبدست‌آوردن مقصود بدین‌وسیله مأیوس‌گشت ، مقصر و همچنین‌کسی‌که اورا پنهان کرده بود امان داد ، و او به‌حضورشاه بار یافت. پادشاه ازمحل پنهان شدنش پرسید. او تدبیر وحیله‌ای را که به کار برده بود بازگفت . سلطان را از حیلهٔ او شگفت آمد . و برنظر صائب ابومعشر تحسین و آفرین‌کرد[1].»

نظیر این داستان را خواجهٔ طوسی خود درشرح‌کلمهٔ شصت ویکم از ترجمهٔ ثمرهٔ بطلمیوس به دیگری منسوب داشته و درآنجا فرماید :

«در کلام‌دوم‌رفته‌است که‌همچنانکه‌حاسه‌ادراك صورتی کندمانندصورت محسوس ، کسی کـه حکم‌کند برنجوم محکـوم علیه اوصورتی باشد مشابه

۱ ــ نامهٔ دانشوران جلداول ص ۳۶۱

صورتی که درعالم‌واقع موجودباشد. پس به این سبب درحکم مسئله‌ای باشد که(میان) مرده وخفته یامست و میان مجروح و فصدکرده ومیان مالك مال و امینی که مال ودیعت باشد نزدیك اوفرق‌نتوان کرد. پس‌درهرحکمی استثناباید کرد، آنچه مشابه آن حکم باشد . چنانکه گفته‌اندکه: ابراهیم مهدی دروقتی که از ترس مأمون پنهان شده بود دربغداد ، یکی ازمنجمان در سربه‌نزدیك‌او تردد کردی. روزی مأمون منجمانرا سؤال کرد ازمکان‌ابراهیم؛ ایشان‌درطالع وقت نظر کردند ، آن منجم گفته بود ، تا طشتی بزرگ را آب درو ریخته بودند ، و کرسی درمیان آب نهاده ، وابراهیم را بر کرسی میان آب نشانده . منجمان گفتند او درکشتی نشسته وبه‌جانب هندوستانرفته است[۱]» .

این حکایت را کـه خواجه در شرح ثمره بدان اشاره کـرده از شرح احمدبن‌یوسف مصری مهندس اخذکرده است ، واصل حکایت چنین است :

«حکایت از پدرخود شنیدم که من با ابراهیم بن‌مهدی بودم ، چون او ازمأمون متواری شد، و چنان بودکه حسن‌بن ابراهیم منجم کەشاگردموصل‌بن ماهان بود ، اندر سر به نزدیك ابراهیم آمدی . روزی طشت بزرگی دیدم برآب نهاده وکرسی درمیان طشت نهاده، وابراهیم را فرموده تا برآن کرسی نشسته بود ، وبیشتر از روز برآن‌کرسی بود که در میان آب نهاده بودند ، و غرض او آن بود تا منجمان را در شك افکند ، تا چون ازدلیل‌وی بینند توهم کنند که ابراهیم اندر دریاست در کشتی نشسته . پس منجمان را همچنان صورت بست‌که او در دریای هنداست» .

پس بطلمیوس‌ازبهر این‌گفت‌که چون حکمی خواهی‌کرد، هرچه مانند اوباشد استثنا باید کرد، تا از غلط ایمن شده باشی . [۲]

۱ ــ شرح ثمرهٔ بطلمیوس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی کلمهٔ ۶۱

۲ ــ نقل ازحاشیهٔ ترجمهٔ ثمرهٔ نسخهٔ خطی کتابخانه مجلس شورای ملی شماره (۲۹۲۵)

حکایت دیگر : محمدبن شاکر در کتاب فوات الوفیات و صفدی در کتاب الوافی بالوفیات حکایت دیگری از دها و زیرکی خواجه آورده‌اند که ترجمهٔ آن این است :

«از دها وزیرکی‌خواجه‌نصیرالدین طوسی حکایت کنند که وقتی‌هلاکو به‌علتی برعلاءالدین عطاملك جوینی خشم‌گرفت ، وبه‌گرفتاری او فرمان داد . برادرش خواجه شمس‌الدین محمد وزیر همین که از فرمان هلاکو مطلع شد، چاره‌ای جز توسل به‌خواجهٔ طوسی ندید . فوراً به خدمت خواجه شتافت و ماجرا بازگفت ، و از او در رفع بلیه کمك خواست . و خواهش کرد که وسیله‌ای برانگیزد، و برادرش را ازآن ورطه برهاند . خواجهٔ طوسی به وزیر گفت : این هلاکوست و تو او را بهتر می‌شناسی ، و به اخلاقش از دیگران آشناتر هستی ؛ و می‌دانی که کاری را که اراده کند بازداشتنش از آن کار ممکن نیست . خصوصاً اگر رأیش آشکار شده ، و به دیگران رسیده باشد . فرمانش قضای مبرمست که انصراف از آن به هیچ روی صورت نبندد.

وزیر خواجه را گفت باید در این کار دست به دامن حیلتی زنی و تدبیری اندیشی که گره این‌کار جز به‌دست توگشوده نگردد ، مگرعلاءالدین از مرگ خلاص شود .

خواجه برای اجابت مسؤل وزیر عصائی و سبحه‌ای و اصطرلابی به دست‌گرفته، و به دست یکی از کسانش بخور سوزی داده فرمود که در آتش بخور ریزد. و به این وضع خود در پیش و آن شخص در عقب متوجه بارگاه هلاکو شد . چون به نزدیك خیمهٔ هلاکو رسید به صاحب خود در سوختن بخور تأکید کرد، و خود اصطرلاب را بلند نموده و دم‌بدم در آن می‌نگریست .

خواص و حجاب پادشاه که بر درخیمه بودند، چون آن حال ازخواجه

مشاهده کردند سخت متعجب شده و به‌درون خیمه رفته و آنچه از خواجه‌دیده بودند به عرض هلاکو رسانیدند. و بازگشته گفتند موجب این عمل چیست ؟ وچه اتفاقی افتاده است ؟ خواجه ازآنها پرسید که قاآن کجاست ؟ گفتند در خیمه است . باز پرسید که نیکوحال و سالم است؟ گفتندآری ، سالم‌است ، و او را مکروهی نیست .خواجه چون‌خبرسلامتی هلاکورا شنید روی‌برخاك نهاد، و سجدهٔ شکر به‌جای‌آورد. و بازهمان سؤال را اعاده‌کرد واز سلامت هلاکو باز پرسیدن گرفت . و خود را مانند کسی می‌نمود که سخن آنان را باور نمی‌دارد . پس از تکرار آن سؤال و شنیدن همان جواب گفت تمنای آن دارم که تا او را به چشم خود زیارت کنم تا خاطرم بیارامد .

حجاب بارگاه به درون خیمه شدند ، و حکایت رفته بازگفتند ، و از هلاکو اجازه خواستند که خواجه به خیمه درآید و پادشاه را به چشم خود ببیند . هلاکو در آن حال سر به بالین استراحت نهاده و می‌خواست که بیاساید . واضح است که درآن هنگام کسی را اجازهٔ ورود به خیمه نبود، لیکن چون هلاکو قصهٔ پریشان حالی و اضطراب خواجه را بشنید ، برای فهمیدن سبب آن حال و اطلاع برحقیقت آن قضیه ، خواجه را به درون خیمه طلبید . خواجه پس از ورود به خیمه همین که چشمش برهلاکو افتاد باز سر به سجده نهاد ، و مدتی سر از سجده برنداشت . پس از آنکه سربلند کرد ، هلاکو ازاو پرسید چه خبر است، و چه واقعه‌ای رخ داده که چنین پریشانی؟ خواجه عرض کرد که اوضاع کواکب دال‌برآن بود که به‌قاآن خدای نخواسته مکروهی رسد . و در این ساعت به اوبلیهٔ بزرگی متوجه شود . برای رفع و دفع آن مکروه برخاستم ، و این اعمال را بجای آوردم ، و بخور سوختم ، وادعیه و اورادی که می‌دانستم بخواندم ،که خداوند تبارك و تعالی‌آن مکروه از او برطرف سازد ، و بحمدالله حال که قاآن را سلامت دیدم سجده کردم و

شکر نمودم . پس از آن گفت :

«قاآن را لازم است به شکرانهٔ عافیت و سلامت خود که بلای بزرگی از او گذشته است همهٔ مقصرین را عفو نماید و از گناه آنها درگذرد . و نیز به اطراف ممالك فرمان نویسد که تمام کسانی که در بند وحبس‌اند رها کنند، شاید به این سبب خداوند عالم این بلیه را از قاآن بگرداند . اگردراین وقت قاآن را خود به چشم نمی دیدم، زندگانی او را باور نمی‌داشتم .

هلاکو به دستور خواجه همان ساعت فرمان کرد تا تمام مقصرین را رها کرده و به اطراف بلاد نیز منشور نوشتند که بندیان را رها کنند . و در جملهٔ آنها یکی علاءالدین عطاملك‌بود. و خواجه بی‌آنکه ازاو نام برد به این تدبیر و حیله ازبند رهایش کرد[1]» .

و این حکایت نهایت زیرکی و فطانت خواجه را می‌رساند که بدین وسیله مطلوب خویش را به‌دست‌آورد .

***

حکایت دیگر:«آورده‌اند که خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله وقتی دربغداد طالع مولود خلیفه را نوشته وعمر او را معین کرده و به عرض خلیفه رسانید. خلیفه آنرا به‌ابن حاجب صاحب کتاب‌کافیه وشافیه که باخواجه‌دشمنی دیرین‌داشت‌بنمود. وابن حاجب به‌خلیفه‌گفت: که این‌خلاف‌قرآنست. وتعیین عمراشخاص مناقض‌آیهٔ شریفهٔ «و ما تدری‌نفس بای‌ارض‌تموت» است. خلیفه

۱ ـ فوات‌الوفیات ابن شاکر ج۲ ص ۱۸۷ و الوافی‌بالوفیات صلاح الدین صفدی ج ا ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰ ـ و مقدمهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی بر جهانگشای جوینی ج ۱ چاپ لیدن ص فکد

خواجه نصیر را طلب کرد و آنچه را که ابن حاجب گفته بود به او گفت. و آیهٔ مبارکه را به او متذکر گردید. خواجه فرمود کسی را که این معنی بخاطر رسد که تعیین عمر اشخاص بوسیلهٔ منجمان نقیض کلام خدای است، بوئی از منطق ندارد. چرا که نقیض آیه آنست که کسی مکان فوت کسی را تعیین کند. و معلوم است که مطابق آیهٔ مبارکه جز خدا هیچ کسی نمی‌داند که آدمی در کدام جا خواهد مرد.

و منجمان گویند که عمر مولود این قدر خواهد شد، «بعون الحی الذی لایموت» و این شاید که از انبیا شنیده باشند که دلالت برعمر کند. غرض آنست که ازطالع، تحقیق عمر مولود کردن بر تمامی حالات مقدم است.

***

دیگر حکایتی است که صاحب حبیب‌السیر در شرح حال خواجه و قطب‌الدین علامهٔ شیرازی در تاریخ خویش یاد کرده و گفته است که:

«روزی قطب‌الدین درخدمت خواجهٔ طوسی به مجلس هلاکو درآمد. ایلخان چون در آن اوقات از خواجه رنجیده و بر خاطرش از وی کدورتی بود، ابتدا بدان جناب التفاتی ننمود، و پس از مدتی به خواجه روی کرد و خشونت و عتابی نمود، ودر اثناءآن بر زبانش رفت که اگر کار رصد ناتمام نمی‌ماند ترا می‌کشتم. قطب‌الدین پیش رفت و عرض کرد که کار رصد را من به انجام می‌رسانم، واز من ساخته است. ولی هلاکوبه سخن او توجهی نکرد، و نشنیده انگاشت. چون خواجه وقطب‌الدین از بارگاه هلاکو بیرون آمدند، خواجه به قطب‌الدین فرمود که در نزد چنین مغول نا بکاری چه جای هزل و شوخی است. شاید او ندانستی که تو مزاح می‌کنی ومرا می‌کشت.

قطب‌الدین گفت قصد هزل نداشتم و جز به‌جد این حرف را نگفتم. بعضی این حرف را از قطب‌الدین بر دشمنی و عداوت او با خواجه حمل کنند[1]»

باید دانست که این حکایت نیز مجعول است و حقیقتی ندارد چه قطب‌الدین شیرازی چنانکه ابن‌الفوطی در شرح حالش نوشته در سال ۶۵۸ به مراغه وارد، و در نزد خواجهٔ طوسی و نجم‌الدین قزوینی و مؤیدالدین عرضی به کسب علوم مشغول گشت. وتا تاریخ فوت هلاکو که سال ۶۶۳ است او را آن مرتبه و مقام حاصل نشده بود که با خواجه و دیگران خود را برابر بداند و بتواند در مجلس هلاکو چنین جسارتی بکند. بلی پس ازمرگ خواجه و بزرگان دیگرو برگشت او از روم مکان و منزلتی بس عظیم یافت، و بدان مقام رسید که رسید.

حکایت دیگر: صاحب کتاب عرفات العاشقین در ترجمهٔ حال خواجه نوشته‌است: «مشهوراست کەموقعی که‌خواجه‌درحبس‌اسماعیلیه‌بود برای اطفال آنجا ازکاغذ ونی بادبادك و فرفرك ساختن گرفت، و بدین سبب نی وکاغذ و سریش بسیار نزد او جمع‌شد، وازآنها به جهت خود دوبال ساخت، و در وقت فرصت برخود بست و پرواز کرد و چهار فرسنگ پرید.

و از جمله حکایاتی که به خواجه نسبت داده شد داستانی است که مرحوم بهبهانی صاحب مقامع‌الفضل در کتاب خود ذیل‌این سه بیت ایراد کرده است:

ز ترکان چهار و زهندوی پنج
دو رومی ابا یك عراقی بسنج
سه‌روز و شبی، یك نهار و دو لیل
دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل

۱ ــ حبیب‌السیر نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار

دو میغ و دو ماه و یکی همچو دود
ز نه نه شمـردن بـر افتد یهـود

گویند که فخرالحکما والعلما خواجه نصیرطوسی رحمه‌الله با جمعی از مسلمین ویهود در کشتی به‌سفر دریا می‌رفتند. و مجموع ایشان سی نفر بود. اتفاقا درمیان دریا کشتی به‌تلاطم افتاد، ومشرف برغرق شد. پس همگی اتفاق نمودند بر آنکه قرعه زنند و به‌تدریج یك‌یك‌را به‌آب اندازند، که شاید کشتی سبك‌شود، وبقیه ازغرق شدن نجات‌یابند. برای اجرای‌این امرخواجه را معین کردند. خواجه از آنها عهد وپیمان‌گرفت که مخالفت قرعه را نکنند ودرچنین حالی تدبیری نمود. و ایشان را بترتیبی نشانید. مدور، که از نه نه شمردن و نهمین‌رابه‌آب انداختن مجموع یهود هلاك شدند. وتمام مسلمانان سالم‌ماندند ونجات یافتند. واین از جمله کراماتست.

وطریق نشاندن‌آنهاچنین بود که ازمسلمین چهار، و از یهود پنج، و از مسلمین دو و ازیهود یك. وهمچنین بترتیبی که در اشعارفوق مذکوراست. و تقدیم مسلمین بریهود نشانید. وعدد مسلمین با یهـود مساوی بود. و بعضی به این شعر اشاره به‌این مقدمه نموده‌اند.

ولما فتنت بلحظ له   اذلت فما خفت من‌شامت

و دیگری نیزگفته

والله یقضی بکل یسر   و یحفظ‌الضیف حیث کانا

و مرادشان از حروف بی‌نقطه مسلمین واز حروف بانقطه یهود است[1].»

و دیگرحکایتی است که مرحوم شیخ‌مرتضی انصاری طاب‌ثراه‌در کتاب مکاسب درباب علم نجوم می‌نویسد که:

«مشهور است که خواجهٔ طوسی در یکی از مسافرتهای خود به‌آسیابی

۱ــ مقامع‌الفضل چاپ طهران ص ۲۴۶

رسید، از آسیابان درخواست کرد که شب‌را در آنجابیاساید و صبح را حرکت کند. آسیابان با ماندن خواجه در آنجا موافقت کرد. خواجه می‌خواست که به بالای بام آسیا رود، و در آنجا استراحت کند. آسیابان به خواجه گفت: که امشب باران خواهدآمد، خوبست شب را در داخل آسیا بسربرید، و در این امر اصرار ورزید. خواجه هرچه آسمان را نگاه کرد چیزی که دلیل برآمدن باران باشد ندید، و قبول نکرد. شب را به بالای بام خوابید. نصف شب ناگهان باران سخت باریدن‌گرفت، و خواجه مجبور شد که به‌درون آسیا رود. و درآنجا استراحت کند پس ازآسیابان پرسید ازکجا دانستی که امشب باران خواهد آمد. گفت هروقت که هوا تغییر می‌کند سگم در درون آسیا می‌خوابد وبیرون‌نمی‌رود[۱]!»

میرزامحمد تنکابنی که این حکایت را درکتاب قصص‌العلما یادکرده در آخرافزوده است که: «خواجه پس از شنیدن حرف آسیابان فرمود که افسوس عمر بسیاری فانی ساختیم و بقدر ادراك وفهم سگی تحصیل‌نکردیم[۲].»

و نیزصاحب قصص‌العلماء داستان دیگری درآن‌کتاب به‌خواجه‌نسبت داده وگوید که:

«خواجهٔ طوسی وقتی به شیراز رفت.شیخ سعدی (رحمه‌الله) شنید که خواجهٔ طوسی بدان شهر وارد شده. طالب دیدار وی‌گشت، و به خدمت او شتافت. خواجه در بالاخانه‌ای منزل داشت. شیخ چون از پلهٔ خانه خواست بالا رود به‌هرپله‌ای که بالا می‌رفت یا علی می‌گفت. چون به حضور خواجه‌ـ رسید سلام‌کرد. خواجه از او پرسید که شیخ سعدی تو می‌باشی؟ گفت‌آری. خواجه از مذهب او پرسید. جواب‌گفت شیعه‌ام. خواجه فرمود که اگر شیعه

۱ــ کتاب مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری

۲ــ قصص‌العلمای تنکابنی چاپ ۱۳۱۳ هجری قمری ص ۲۸۹

هستی چرا خلفا را مدح گفتی . گفت از روی تقیه بود. خواجه گفت پس از کشته شدن خلیفه عباسی از که تقیه کردی که اورا رثا گفتی و قصیدهٔ :

آسمان را حق بود گــر خون ببارد برزمین

در عــزای ملـك مستعصم امیرالمؤمنین

درمرثیهٔ او سرودی. سعدی در جواب فرو ماند. خواجه امر کرد تا اوراچوب بسیاری زدند که در زیر ریزه‌های چوب پنهان شد. پس او را به دوش به‌منزل بردند و او بدان علت پس ازچند روزی درگذشت[۱].»

برای بی‌اصل بودن این‌داستان‌فقط‌باید متذکرشد که‌شیخ‌سعدی‌سالهاپس از مرگ خواجهٔ طوسی‌زنده بود ومعلوم نیست که‌خواجهٔ طوسی به‌شیرازرفته و باشیخ اجل ملاقاتی کرده باشد.

و باز در همان کتاب داستان دیگری به‌خواجه نسبت داده بدین صورت که: «چون مادر هلاکو بمرد، بعضی از بزرگان اهل سنت و جمــاعت از راه دشمنی و بغض به عرض هلاکو رسانیدند که در شب اول که امــوات را در قبرگذارند ، نکیر و منکر به‌سراغ آنها آیند، و از اعتقادآنها پرسش کنند؛ و هر کس که از عهدهٔ جواب بر نیاید او را معذب دارند . مادر شما چــون نمی‌تواند جواب نکیر ومنکر را بدهد، برای کمك به او خوبست امر فرمائید خــواجه نصیرالدین طوسی را با وی در قبر دفن کنند تا جواب ملك عذاب را بدهد .

خواجه متوجه سعایت آنان شده به هلاکو عرض کرد که سؤال نکیر و منکر برای همه کس هست و برای شما سلاطین نیز باشد. بهترآنست کــه مرا برای خود نگهداری و فلان عالم را در قبر به همراه مادرت بفرستی کــه جواب آن دوملك را بگوید. پس هلاکو گفتهٔ خواجه را قبول کرد و امرداد

۱ـ قصص‌العلمای تنکابنی‌چاپ ۱۳۰۴ ص ۲۸۴

تا آن عالم سنی را با مادرش دفن کردند.»

و در این کتاب نظیر این حکایات راجع به خواجه بسیار است هر که خواهد به آنجا رجوع کند .

آراء و نظریات فلسفی و کلامی خواجه

بطور کلی خواجه‌درحکمت پیروحکماء مشاء وفلسفه‌اش‌درمیان‌حکماء اسلامی تابع فلسفهٔ ابوعلی‌سیناست ولیکن بااین حال وی حکیمی متکلم ودر تکلم متمایل‌بفلسفه است. وبعبارت دیگر دارای روشی بین فلسفه و کلام‌است. و بطور خلاصه آنچه از آثارش مستفاد می‌شود :آنست‌که او در انواع علوم با فکری مستقل بحث نموده، و همه‌جا حق و حقیقت را پیروی کرده، وسخن حق را از هرکس ومنسوب به‌هرطایفه بوده محترم شمرده است. وباآنکه به شیخ‌الرئیس بسیار معتقد و پیرو فلسفهٔ او که فلسفهٔ مشاء است بوده ، باز در بعضی‌مواردآراءمشائین را تزییف نموده و رای متکلمین رااختیارکرده‌است. وگاهی هم در برابر گفتهٔ شیخ مذهب ابوالبرکات بغـدادی و شیخ اشراق و دیگران را برگزیده و برگفتهٔ شیخ ترجیح داده است.

باری بحث درآراء وعقاید فلسفی و اجتماعی وی بحث درازی است، و وارد شدن در این مبحث وغور درآن محتاج به وقت‌کافی و تتبع بسیار در کتابهای فلسفی وی ومطالعهٔ‌کامل در رسائلی‌که درحکمت و کلام نگاشته‌است می‌باشد. وچون با نبودن زمان و فرصت‌کافی برای نگارنده ، استقصاء در این

باب میسر نبود و ازطرفی هم نخواست این شرح حال ازاین مبحث مهم‌خالی باشد، این است که فقط چند نظر او را از مسائل فلسفی که موردتوجه حکما و متکلمین قرارگرفته، ودرکتب خویش درآن باره بحث کرده‌اند در اینجا ذکر کرد ، ودر این باب به‌همین مقدارا کتفا نمود، و از قلم فرسائی بسیار دراین باب که میدان‌آن بسیار وسیع است خودداری کرد .

عقاید خواجه را باید بیشتر در کتب کلامی او مخصوصا در کتاب تجریدالعقاید وی به‌دست‌آورد؛ چه خود در اول آن فرماید:

«این کتاب را بربهترین اسلوب‌ترتیب و تنظیم نمودم. وآنچه را به‌دلیل به من ثابت شده ومعتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم.»

اما درشرح اشارات باآنکه ازکتب مهم فلسفی ویست چندان‌نمی‌توان به‌آراء وی پی برد، چه در ابتدای‌آن ملتزم شده‌که فقط شارح باشد نه‌جارح. بنابراین هیچ متوجه اعتراضاتی که برگفتار وآراء شیخ واردست نشده و فقط مقصود شیخ را در آن‌کتاب با بیانی رسا توضیح داده. وآنچه توانسته است درآن شرح به تقویت واستحکام مطالب اشارات کوشیده وآراء ابوعلی را با دلائل واضح ثابت کرده است. و در بیشتر مواضع اعتراضات و ایرادات امام فخر رازی را به عبارت خود او نقل و سپس به قدح و جــرح آن پرداخته و جواب گفته است .

و در تمام این‌شرح آنچه اکنون به‌یاد است خواجه همه‌جا همین روش را ازدست نداده وعقیدهٔ خود را ابراز نکرده، جز در دوسه مورد که از اظهار رأی نتوانسته است خودداری کند. وپس از ذکر اعتراضات امام و جواب‌آن نظر خویش را گفته و برشیخ ایرادکرده است .

از جملهٔ‌آن موارد یکی درمسئله علم واجب است که برخلاف مشائین، علم‌باری را حضوری داند.

وبرای معلوم شدن عقیدهٔ او اینك چند مسئله از مسائلی را که نظر وی مخالف نظر شیخ است و یا مـورد توجه حکماء متاخر واقع شده در اینجا ایراد می کنیم.

اول- در مسئله علم واجب در نمط هفتم‌از کتاب شرح اشارات درشرح قـول شیخ کـه فرماید: «اشارة . ادراك‌الاول للاشیاء من ذاته فی‌ذاته . الخ » ودر دنبالهٔ «وهم وتنبیه» بعدکه درآن شیخ دفع‌بعضی از توهمات واعتراضاتی که ممکن است بررأی و عقیده‌اش بشود نموده خواجهٔ طـوسی عبارات شیخ را توضیح داده و بعد از آن بنقض کلامش پرداخته و گفته:

بنابر فرمایش شیخ‌که علم باری به‌اشیاء به حصول صور آنها در ذات واجب تعالی باشد اشکالات ذیل لازم‌آیدکه :

۱ـ ذات واحد بسیط فاعل و قابل آن صور باشد از یك جهت و ایـن مستلزم ترکیب در ذات باری است.

۲ـ واجب متصف به‌صفات زائدهٔ غیر اضافیه وغیر سلبیه باشد وبطلان زیادتی صفات حقیقیه‌برذات واجب ثابت است.

۳ـ ذات واجب محل از برای معلولات ممکنهٔ متکثره باشد. تعالی عن ذلك علوا کبیرا .

۴ـ معلول اول واجب تعالی مباین ذات او نباشد . بلکه قائم بذات او باشد. و باری تعالی چیزی مباین ذات خویش نیافریده باشد. چه معلـول اول براین تقدیر صور علمیه خواهد بود نه عین خارجی وعدم مباینت معلول اول باذات خلاف مقرر حکما و قدماء فلاسفه است.

وپس از نقض کلام شیخ و ذکرآنها فرماید :

«ولولانی اشترطت علی نفسی فی‌صدر هذه‌المقالات‌ان‌لااتعرض لذکر مااعتمده فیما اجده مخالفا لما اعتمده، لبینت وجه‌التفصی مـن هذه

المضایق وغیرها بیاناشافیا. لکن‌الشرط‌املك. و مع‌ذلك فلااجد من نفسی رخصة ان‌لااشیرفی‌هذاالموضع الی‌شئی من‌ذلك اصلا ، فاشرت‌الیه اشارة خفیفة یلوح‌الحق منهالمن‌هو میسر لذلك[۱]»

اگر نه آن بود که در ابتدای کتاب باخویشتن شرط کرده بودم که دراین کتاب هرجا کـه مذهب شیخ را مخالف عقیدهٔ خویش یابم متعرض آن نشوم هرآینه راه خلاصی ازاین مضایق را بطوری که هیچ‌اعتراضی برآن واردنیاید به‌بیانی روشن‌می‌گفتم، لیکن‌وفای بشرط لازم‌تر است. با این‌حال در این‌مسئله نمی‌توانم خاموش باشم واشاره‌ای بدان نکنم. پس به اشارهٔ خفیفی مطلب را چنانکه حق ازآن ظاهر شود برای طالب‌آن بیان می‌کنم.

پس ازآن درعلم واجب قول شیخ شهاب الدین سهروردی که به شیخ اشراق مشهور است اختیار کرده که او علم باری‌تعالی را علم حضوری داند . نه به ارتسام صور چنانکه شیخ‌الرئیس‌فرماید.

وقول به علم حضوری ظاهــراً ازشیخ اشراق آشکار شده و پس‌از او بیشتر ازمحققین ازحکماء متکلم این مذهب راگرفته‌اند. و محقق طوسی هــم همین مذهب را درمقابل گفتهٔ شیخ برگزیده و فرموده: «علم تو بصور حاصلهٔ در ذهن بنفس آن صور است نه‌بصوری دیگر والا تزاید صور بی‌نهایت لازم آیــد .

پس هرگاه علم تو به صورتهائی که علت مستقله نیست به حضور نفس آن صورتها نزد تو باشد نه به حصول صوری ازصورتها درتو. پس چه‌گوئی درعلم واجب الوجود به اشیاء که بذاته علت مستقلهٔ‌اشیاست.»

این بود خلاصه‌ای ازفرمایش خواجه درشرح اشارات[۱].

اما طریقهٔ مشائین چنانکه از کلام شیخ مستفاد می‌شود به وجه اختصار

---

۱ ـ شرح اشارات خواجهٔ طوسی چاپ مصر ج ۲ ص ۷۲

این است که‌گویند: علم بردوقسم است علم فعلی علم انفعالی.

علم فعلی‌مقدم برمعلوم باشد، چنانکه‌صورتهائی که بنّا یا مهندس مبتکر درنفس خویش تصویر کند، ومطابق آن صورت درخارج بسازد.

وعلم انفعالی مثل علم مردم دیگر است که چیزی را تعقل کنند که در خارج موجود است. چنانکه قلم که به‌حس بصر دیده می‌شود صورتی از آن درنفس پیدا می‌گردد.

پس صورتی که ازقلم در ذهن ما پیدا شده و آنرا تعقل کرده‌ایم صورت علمی انفعالی است. بسبب آنکه قلم به این کیفیت درخارج موجود است.

وعلم فعلی علت است ازبرای وجود معلولی که در خارج پیدا شود. وعلم انفعالی معلول ازبرای وجود خارجی است.

با این‌حال علم بنا ومهندس مثلاعلت ناقصه است برای وجودساختمان و بناء،چه برای وجود آمدن آن تنها تصور و تعقل بنّا و و مهندس‌کافی نیست ومواد ساختمانی و آلات و ابزار و عمله همه دخیل و علت وجود بناست.

علم‌حق‌تعالی که‌پیش حکماء مشاء صور است ومنبعث ازذات اقدسش می‌باشد متبوع و علت مستقله برای وجود اشیاء است. وعلم او ازاشیاء‌گرفته نشده یعنی علم او فعلی است. به این معنی که خدای تعالی اشیاء را به وجه خیر ومصلحت تام تعقل نمود وبرطبق تعقل‌خودعالم‌را درخارج موجود کرد.

وصادر شدن عالم از واجب تعالی از روی اراده است که عبارت از تعلق علم ذاتی اوست، وموقوف به مرجح است. چه معلوم‌است که در اختیار وجود فعل مقارنت شعوروتعقل‌کافی نیست. بلکه برای مبدائیت‌تعقل و مرجح شدنش فعل را ناچار است از تعقل واجب‌مرعالم را بروجهی که اشتمال عالم براتم وجوه باشد. وآن مرجح وجود عالم برعدمش باشد.

وعلوم نفوس انفعالی است. ونفوس بغیرمستکمل‌اند وبرحق استکمال

و انفعال روانیست. پس صورعلمیه حق از ذات حق بذاته انگیخته‌گردند. وبه آن صور اشیاء به وجود می‌آیند. گویند «عَلِمَ فاوجَدَ» نه آنکه «اوجدفعلم».

بنابراین اگرعلم باری حصولی باشد و ازاشیاءگرفته شده باشد. و آن علوم لازمهٔ دانش باشد لازمش آن است‌که ترکیب در ذات باری و اتصاف ذات وی به‌صفات زائده وغیره چنانکه خواجه علیه‌الرحمه فرموده لازم آید .

***

دوم از جمله مواردی که محقق طوسی برخلاف مشهور و گفتهٔ شیخ اظهار رأی کرده‌در عدد افلاك کلیه است‌که مذهب خویش را درشرح اشارات چنین بیان فرماید :

«اهل علم‌بعدازآنکه افلاك کلیه‌وجزئیه‌را تقسیم‌کرده درعددآن‌اختلاف نموده‌اندکه به‌زوال‌آن اختلاف امیدی نیست.

قدما، ازحکمارا رأی‌آن است‌که افلاك کلیه هشت است‌بعضی‌بربعضی دیگر محیط، به‌طریقی‌که مقعرهرفلك بالا مماس محدب فلك‌زیر، و مرکزتمام این افلاك مرکززمین‌باشد. وفلکی‌که‌برتمام این افلاك محیط است‌فلك‌ثوابت باشد. وازبودن این فلك چاره وگزیری نیست. اگرچه بودن کواکب ثابته برافلاك، بسیارممکن است وهمین فلك‌ثوابت فلك بروج نیزباشد. وهفت‌فلك کلی دیگربرای هفت‌کوکب سیاره است‌که هریك در ثخن یکی ازآن فلکها قرارگرفته. واین افلاك برروی یکدیگر برترتیب مخصوصی است‌که در علم هیئت مقرراست اگرچه درآنهم اختلاف باشد.

و متأخرین ازحکما فلك دیگری برافلاك‌کلیهٔ هشت‌گانه افزوده وافلاك را نه‌دانسته‌اند وگفته‌اند: در این فلك هیچ‌کوکب نیست ومحیط برتمام افلاك است، وهمه افلاك را به‌حرکت یومیه حرکت دهد[1]»

۱ــشرح‌اشارات خواجه‌چاپ مصرج۲ص۳۱ــو نمط‌ششم درغایات‌چاپ‌ایرانص۱۶۳

ونظرخواجه درباب عدد افلاك كليه دراين كتاب صريح درهشت بودن افلاك نيست ولى دركتاب تجريد وبعضى از كتب ديگرش آن است كــه جايز است افلاك كليه هشت باشد. ودر دنبالهٔ اين‌عبارت تجريد «وتحته‌فلك‌الثوابت ثم‌افلاك الكواكب‌السيارات‌السبعة»

علامهٔ قوشچى شارح تجريد درباب عــدد افلاك ورأى خواجه در اين مسئله فرمايد:

«وجوزالمصنف ان يكون‌الافلاك ثمانية بان يستندالحركةاليومية الى مجموعها لاالى فلك‌خاص، وذلك بان يتصل‌بها نفس تحركهــا. قال صاحب‌التحفة لماسمعت هذا من‌المصنف. الخ»

ترجمهٔ فرمايش قوشچى در شرح تجريد اين است‌كه محقق طــوسى مصنف‌كتاب تجريد فرموده است.«جايز است‌كه افلاك كليه‌هشت باشد، بنابر- آنكه حركت يوميه،مستندبفلك خاصى‌كه فلك‌الافلاك است نباشد. بلكه‌مستند به‌مجموع افلاك‌باشد.»

بعد افزوده‌كه علامه قطب‌الدين شيرازى صاحب كتاب تحفه در كتاب خويش آورده :

« وقتى كه از خواجهٔ سعيد محقق طوسى شنيدم كه فرمود جايز است افلاك كليه هشت باشد.گفتم پس بدين‌ترتيب رواست‌كه افلاك كليه هفت باشد، بنابرآنكه ثوابت و دوائر بروج برسطح محدب فلك‌زحل باشد. و نفسى بــه مجموع هفت فلك تعلق‌گيرد، وآنها را به حركت اوليه يعنى حــركت يوميه حركت دهد، ونفسى ديگر به‌فلك هفتم تعلق‌گيرد و او را به‌حركت ثانيه يعنى حركت ثوابت حركت دهد. ليكن مشروط به‌اينكه فرض شودكه دوائربروج متحرك باشند به‌حركت تند وسريع نه حركت‌كند وبطى، تا انتقال ثوابت از برجى به‌برجى به‌آن حركت صورت پذيرد. چنانكه در واقع‌است، پس‌افلاك

کلیه بیش از هفت نباشد.

خواجه این مطلب را که از من شنید رای مرا نیکو شمرد و بر من ثنا گفت.[۱]»

* * *

سوم از موارد اختلاف وی با شیخ در حقیقت مکانست. خواجه در کتاب تجرید در این مسئله بامشائین و رئیس آنها شیخ ابوعلی سینا مخالفت کرده و مذهب افلاطون را اختیار نموده است.

توضیح آنکه حکما را در حقیقت و ماهیت مکان اختلافست. جمعی گفته‌اند مکان بعد مساوی بابعد متمکن است و این رای افلاطون‌است.

وبرخی دیگر گفته‌اند: مکان سطح باطن جسم حاویست که باسطح ظاهر جسم محوی مماس باشد. و این مذهب ارسطو و ابن‌سیناست.

خواجه در کتاب تجرید فرماید «والمعقول من الاول (یعنی بـه المکان) البعدفان الامارات تساعدعلیه[۲]»

وقول اول را اختیار کرده که مذهب افلاطون واختیار ابوالبرکات بغدادی است، ومذهب متکلمین هم نزدیك به‌این قول‌است.

و دلیل خواجه‌این است که معقول ازمکان بعد است، چه هرگاه کوزه‌ای تهی ازآب فرض کنیم تصور ابعادی می‌کنیم که جرم کوزه به‌آن‌احاطه کند به طوری که اگر پر از آب شودآب تمام‌آن ابعاد را فراگیرد.

و امارات مشهورهٔ در مکان که گویند بعد آنست که متمکن درآن قرار گیرد و مساوی او باشد، وچیزی به‌پری وتهی بودن وصف شود مساعدآنست

۱ــ شرح تجرید قوشچی چاپ طهران ص ۱۸۶ وشرح تذکرهٔ میرسید شریف نسخه خطی.

۲ــ کشف‌المراد شرح علامهٔ حلی برتجرید چاپ صیدا ص ۸۷

که مکان بعد است .

* * *

چهارم از مواضعی که نظرخواجه مخالف رأی شیخ است در حدوث و قدم عالم اجسام می‌باشد که بین حکما ومتکلمین اختلافست. و خواجه رای متکلمین را ترجیح داده است .

علامهٔ حلی فرماید این مسئله از جمله مسائلی است که میان حکما و متکلمین معرکهٔ آراء است. و انظارعقلا دراین باب مضطرب، ومبنای قواعد اسلامی براین مسئله است. ومسلمانان و یهود و نصاری و مجوس گویند که اجسام حادثند ولیکن جمهورحکما برآنندکه اجسام قدیمند.

خواجه (ره) درکتاب‌تجرید برهانی برحدوث عالم‌اجسام باین عبارت آورده است:

«والاجسام کلها حادثةلعدم انفکاکها من جزئیات متناهیة حادثة فانهالاتخلومن الحرکة دالسکون وکل منهماحادث وهوظاهر[۱]»

دلیل براینکه اجسام حادثندآنست‌که اجسام ازحرکت و سکون خالی نیند، واین امریست ضروری وغیر محتاج بدلیل - چه هیچ جسمی تعقل نمی‌شودکه ازمکان درخارج جدا باشد. حال اگر درمکان ثابت باشد ساکن و اگر ازآن مکان جدا شود متحرك خواهد بود .

وبیان حدوث این دوظاهر است برای آنکه حرکت حصول جسم در حیز است بعد ازآنکه در حیز نباشد. وسکون عبارت از حصول درحیز است بعد ازآنکه درآن حیز باشد. پس ماهیت هریك از این‌دو لازم دارد مسبوقیت به‌غیر را، و ازلی غیرمسبوق به غیر است پس ماهیت هیچ‌یك از این دو قدیم نیست .

۱ـ کشف‌المراد شرح برتجریدالاعتقاد ازعلامهٔ حلی چاپ صیدا ص۱۰۰

«واماتناهی جزئیاتها فلان وجودمالایتناهی محال للتطبیق کمامر[1]»

خواجه پس‌ازآنکه حـدوث حرکت وسکون را به دلیل ثابت کـرد می‌گوید این‌دو متناهی‌اند.

چون بیان حدوث این دو در دلالت برمطلوب کافی نیست این است که تناهی آنرا ببرهان تطبیق ذکرمی‌کند.

وهمین‌جا مورد اختلاف‌حکما ومتکلمین است.

متکلمین اتصاف جسم را بحرکات لایتناهی درست ندانند و گـویند : جسم نمی‌تواند متصف بحرکات غیرمتناهی شود وحکماآنرا جایز شمارند.

تفصیل ادلهٔ طرفین درشرح تجرید مذکور وطالبان‌توضیح وبسط‌بیشتر بدانجا رجوع فرمایند.

* * *

پنجم ازآراء اودرکتاب تجریداظهارتوقف دربارهٔ وجود عقل‌است چه برهان‌آنراکافی ندانسته وفرموده است «وامـاالعقل فلم یثبت دلیل‌علی‌انتفائه و ادلة وجوده مدخولة[2]»

جمعی‌از متکلمین وجود جواهرمجرده را مانند عقل منکرند.ودلیلشان آنست که موجودی که نه‌جسم ونه جسمانی باشد وجود ندارد، و اگر وجـود داشته‌باشد با باری‌تعالی در ذات‌شریك خواهد بود. وچون این سخنی‌سخیف و باطل است ومشارکت درصفات سلبی اقتضای اشتراك در ذوات نکند برای رد گفتهٔ متکلمین فرموده که دلیلی برانتفاء ونبودن عقل نیست، و لیکن دلائلی هم‌که برای اثبات وجودآن آورده‌اند خالی از اشکال نباشد.

* * *

ششم درباب علم‌کسبی و نظری و رد برملاحده است در همین کتاب

۱–۲– شرح تجرید علامه چاپ صیدا ص۱۰۱ و۱۰۳

فرماید :

«و کسبی‌العلم یحصل بالنظر مع سلامة جزئیه ضرورةً. و مع فساد احدهما قد یحصل ضده و حصولی‌العلم عن الصحیح واجب ولاحاجة الی‌المعلم [۱]»

برای توضیح این‌مطلب ناچار از ذکرمقدمه‌ایست و آن مقدمه این است که: علم بردو قسم‌است ضروری و نظری.

ضروری آنست که نیازی بطلب آن نباشد. و نظری آنست که بطلب و کسب محتاج‌باشد. و نظروفکرعبارت از ترتیب اموریست درذهن برای‌رسیدن بمجهول، مشروط بر آنکه آن ترتیب صحیح واجزاء آن سالم‌باشد.

واین امور اگرتصور باشندآنرا حدود و رسوم‌گویند. و ازآنها علم بمفرد وتصورحاصل‌شود. واگر تصدیق باشند ازآنها تصدیق حاصل گردد، بشرط سالم‌بودن جزء مادی وجزء صوری‌آن .

علما را دربارهٔ نظر که‌آیا مفید علم است یا نه اختلافست. بعضی‌گویند نظرمفید علم نیست. برای‌آنکه نظراگر مفید علم باشدآن علم یا ضروری یا نظری خواهد بود.

اگر ضروری باشد لازم‌آید که تمام عقلا درآن شریك باشند . و اگر نظری باشد تسلسل لازم‌آید.

محققان ازحکما برآنند که نظر بضرورت مفید علم است. برای آنکه اگربدانیم که عالم ممکن است، و هرممکنی حادث است، برای مابه ضرورت علم پیدا شود که عالم محدثست. واگر ماده‌یاصورت‌آن فاسد باشد علم‌حاصل نشود وگاهی ضدآن که جهل است حاصل‌گردد.

اختلاف دیگر آنست که معتزله گویند: نظر موجد و موّلد علم وسبب

۱ــ شرح تجرید علامه ص۱۴۴ و۱۴۶ .

آنست، و اشاعره معتقداند که عادةالله بر این جاری شده که بعداز نظر ایجادعلم کند، ولیکن خود نظر موجب وسبب علم نیست.

و هریك از این دوطایفه را برای اثبات مذهب خویش وجواب طرف دلیلها وجوابهائی است که ذکرآن در اینجا موجب درازی کلام است. وحق دراین مسئله آنست که ازنظر اگرصحیح باشد سبب حصول علم گردد.

وملاحده گویند: نظر درحصول علم ومعرفت بتنهائی کافی نیست، بلکه لابداست ازطرف معلم کمك و یاری باعقل شود، چه علم به‌اظهر اشیاء و اقرب آنها بدون مرشدی متعذر است.

ولیکن عقلا برخلاف این گروهند . وگویند هرگاه مقدمـات بر ترتیب مخصوص فراهم شود جزم به‌نتیجه حاصل گردد، چه آنکه معلمی باشد یانباشد.

واگر شناختن چیزهائی که خیلی ظاهراست گاهی دشوار باشدآن دلیل برامتناع علم نیست. پس نظرصحیح، کافی در معرفت وحصول علم می‌باشد . و بمعلم چنانکه ملاحده و اسماعیلیه معتقداند حاجتی نیست.

* * *

هفتم درحقیقت جسم میان حکما اختلافست . ذی‌مقراطیس گوید کـه مادةالمواد جسم جسمهای کوچك سختی است که از غایتـریزی وسختی قابل قسمت خارجی نیست. و اما در ذهن قابل قسمت می‌باشد.

وشیخ‌اشراق رااز حکمای اسلام در این مسئله رای آنست که‌مادةالمواد آن جسم مطلق است نه‌جزء آن .

و محقق طوسی هم درکتاب تجرید از وی تبعیت کرده و مذهب او را اختیار نموده است . و مشهور آنست که افلاطون را نیز همین مذهب بوده است .

۱ــ شرح علامهٔ حلی بر کتاب تجرید چاپ صیدا ص ۸۶.

و لیکن عقیدهٔ علما مشاء وشیخ الرئیس ابوعلی سینا آنست که جسم مرکب ازهیولی وصورتست. ودلیل شیخ برمذهب خویش آنست که در جسم که قابل اتصال و انفصالست باید مادهٔ ثابت باشد که آن دو را قبول کند، چه جسم متصلی است قابل انفصال. ومحال است که آنچه قابل انفصال است خود اتصال باشد. از برای آنکه هیچ چیز عدم خود را قبول نکند. پس اتصال را محلی است که پذیرای اتصال و انفصال هردو باشد. ومحلی که قبول اتصال و انفصال هردو کند هیولی است واتصال صورتست.

خواجهٔ طوسی در کتاب تجرید برهان مشهور اثبات هیولی را درست ندانسته و آنرا قدح کرده وفرموده :

«ولا یقتضی ذلك (ای قبول الجسم الاتصال والانفصال) ثبوت مادة سوی الجسم لاستحالة وجود مالایتناهی[1]»

علامهٔ حلی در تفسیر و توضیح این عبارت تجرید فرماید، که مقصود خواجه آنست که جسم بسیط را جزئی نیست . و قبول انقسام اقتضای ثبوت ماده‌ای جز جسم نکند. چه متصل را ماده‌ایست که هرگاه آنرا قسمت کنیم محال است که آن ماده بر وحدت خویش بماند، بلکه برای هرجزئی ماده‌ای جداگانه حاصل گردد . پس اگر مادهٔ هرجزئی بعد از قسمت حادث شود تسلسل لازم آید، چه درنزد حکما مشاء هرحادثی را لابد است که ماده‌ای باشد. واگر این ماده قبل از قسمت هم باشد لازم آید وجود مواد بی‌نهایتی درمادهٔ جسم ازروی امکان قبول انقسامات غیرمتناهی درآن .

* * *

هشتم درتوبه و وجوب اسقاط عقاب است.

این مسئله و دومسئلهٔ بعدآن گرچه مربوط بمخالفت خواجه با حکماء

۱ـ شرح علامهٔ حلی بر کتاب تجرید چاپ صیدا ص ۸۶ .

مشاء نیست ولیکن چون مورد بحث عده‌ای ازمتکلمین و بزرگان قـوم واقع شده و رأی خواجه مخالف با رای آنهاست دراینجا مذکور شد .

خواجه دراین مسئله با معتزله مخالفت کرده و مذهبی غیر مذهب آنان اختیار کرده‌است، و در وجوب اسقاط عقاب به توبه در کتاب تجرید اشکال کرده است.

شارح قوشچی در تفسیر و شرح این عبارت تجریـد « وکـذالمعلول مع‌العلقوجوب سقوط العقاب بها[۱]»

گوید دراین نیز اشکال است وبعد افزوده بعضی از معتزله‌گویند برحق تعالی واجب است که وقتی گناهکار توبه کرد از او رفع عقاب کند. وعقاب را از عاصی ساقط کند. و دلیل برگفتهٔ ایشان این است که گناهکار کوشش وسعی خویش را در تلافی و تدارك آن کرده، پس باید که عقاب از او بیفتد. مـانند کسی که در عذرخواهی نسبت به کسی که باو بدی کرده مبالغه و الحاح نماید بالضرورة گناهش بیفتد .

براین دلیل ایراد کرده‌اند که هرگاه کسی به‌دیگری بدی کرده و هتك حرمت او نموده باشد هرچند بعذرخواهی پیش‌آید ، ومبالغهٔ بسیاری هم‌بکند به حکم عقل پذیرفتن عذر چنین کسی واجب نیست. ولی او در بخشیدن گناه و درگذشتن از عذرخواه یا مجازاتش مختار است. وخواجه با گفتهٔ این دسته ازمعتزله همراه نیست ودرآن اشکال کرده است.

* * *

نهم. مسئلهٔ‌دیگر که‌مورداختلاف متکلمین‌است‌این‌است که سقوط‌عقاب پس از توبه به‌خود توبه است یا به کثرت ثواب. خواجه فرماید : « والعقاب

۱ــ شرح تجرید علامه ص۲۶۷

یسقط بها لابکثرة ثوابها [۱]»

قومی گویند توبه بذاتها اسقاط عذاب کند ، نه‌به آن معنی که خـود به ذاتها مؤثر در اسقاط عذاب باشد. بلکه بآن معنی که هرگاه توبه به‌شروطی که مؤثر در اسقاط عذابست باشد، عقاب ساقط می‌شود بی‌اعتبار امر زایدی.

وجمعی دیگر معتقدانده که عقاب موقعی ساقط گردد کـه تائب ثـواب بسیاری کند. و بواسطهٔ بسیاری ثواب دفع عقاب ازو شود.

خواجه باگروه اول موافق است و فرماید که عقاب به‌خود توبه ساقط می‌گردد .

* * *

دهم‌درایمانست[۲]. عقیدهٔ خواجه‌آنست که ایمان تصدیق به‌قلب وزبان با هم است ویکی ازآن دو به تنهائـی کفایت نمی‌کند .

وفاسق را مؤمن داند، چه معتزله گویند که فاسق نه‌مؤمن است ونه‌کافر

۱ــ شرح تجرید علامه صفحه ۲۶۷ و۲۶۸

۲ــ درمعنی ایمان بین فرق‌اسلام اختلاف بسیار واقوال مختلفی است. جماعتی‌از امامیه واشاعره ایمان‌را تصدیق به‌قلب دانند. چنانکه خواجه‌هم درکتاب‌الفصول همین رای را اختیارکرده است.

وجمعی دیگر ایمان را تصدیق بیگانگی ذات باری وتصدیق براستگوئی‌پیغمبر در احکامی که‌آورده است دانند .

وبرخی ایمان را عبارت ازطاعات واجبه ومندوبه یعنی عمل صالح دانند ، چـه گویند دین‌عمل بمواجباتست. واکثر از بزرگان سلف ایمان را اقراربزبان و تصدیق به جنان وعمل بارکان‌دانند (برای تفصیل برمعانی‌ایمان وآگاهی ازنظر خواجه در این‌باب رجوع شود به‌کتاب حقایق‌الایمان تألیف شیخ زین‌الدین شهید ثانی ص۲۵ و کشف‌ـ الفوائد علامهٔ حلی شرح برقواعدالعقاید چاپ طهران ص ۹۳ .)

ومنزلة بین‌المنزلتین قائل‌اند.

و حسن بصری گوید : منافق است. وزیدیه اوراکافــرنعمت گویند، و خوارج اورا کافردانند. ومرجئه وامامیه واصحاب حدیث وطائفهٔ اشعری اورا مؤمن دانند[۱] .

این بود پاره‌ای ازآراء خواجه که به‌اختصار آورده شد. وهمین قدر در این باب‌کافیست وبه‌زیاده ازآن دراینجا نیازی‌نباشد .

معاصران خواجه

قرن هفتم از قرون درخشان ممالك اسلامی است وآغاز حمله چنگیز۔ خان و ابتدای دوره تسلط مغول یکی از بهترین دورهای فرهنگی ایرانوسایر کشورهای اسلامی بشمار است.

دانشمندان وفضلا وحکماء و اطباء ومنجمین و مهندسین و عرفا بزرگ و متصوفهٔ عالی‌مقام وشعرای نامبردار این دوره به‌قدری بسیار است کــه نظیر آن دردوره‌های گذشته وقرون ماضیه کمتر دیده می‌شود . و خواجهٔ طــوسی معاصر باعدهٔ بی‌شماری از این حکما و دانشمندان وبزرگان بوده است.چون ذکر نام و شرح حال تمام معاصرینش در این دفتر نمی‌گنجید و خــود کتاب جداگانه‌ای لازم داشت از این روی در اینجا بذکر نام‌عدهٔ قلیلی از آنها کــه رابطهٔ‌آنها بنحوی از انحاء با خواجه مسلم بود اکتفا رفت. و فقط نام کسانی راکه جزو اساتید ومشایخ وی شناخته شده ویا به‌شرف همکاری با وی رسیده یا افتخار شاگردی او را داشته و یا از دوستان او بوده و یا با یکدیگر مــکاتبه داشته ویاپرسشهای علمی‌ازهم‌کرده‌اند، ویا خدمت او را دریافته وازمحضرش

۱ــ شرح تجرید علامه ص ۲۷۱ .

مستفید شده‌اند ذکر نمود .

۱ـ المستعصم بالله عباسی

ابو احمد عبدالله‌بن منصوربن محمد. تولدش چاشتگاه روز پنجشنبه یازدهم شوال سال ۶۰۹ در خلافت [۱] جد پدرش بود و در روز جمعه دهم جمادی‌الآخرة [۲] سال ۶۴۰ روز وفات پدرش بااو به‌خلافت بیعت شد. صورتی گندم‌گون و ابروانی پیوسته و ظاهری به‌حیاآراسته داشت، ومردی نیکونفس و نرم‌خو بود ، وپیوسته روزهای‌دوشنبه وپنجشنبه را روزه می‌داشت. باآنکه مردی متورع ومتدین بود، امااز‌سوءتدبیر رایی نداشت. و در امور ملك‌تدبیر لتوانست‌کرد. میل او بیشتر به‌عیش وسماع اغانی و نشست با ندیمان و اهل عشرت بود. وگاهگاه به‌کتابخانهٔ خود می‌رفت اما نه چنانکه متضمن فائدهٔ علمی باشد واستفاده‌ای از آن‌کتابها بکند .

خواص اوکه از اراذل عوام بودند ، براو استیلاء تمام داشتند. و اودر بذل مال به‌لشکریان امساك وتغافل می‌نمود.

از حوادث مهمی‌که در روزگار او بوقوع پیوست، یکی غرق بغداد و دیگر نهب وغارت محلهٔ‌کرخ جای شیعیان بغداد، ودیگر سوختن مدینه و روضه وحرم پیغمبر علیه‌السلام بود.

در سال ۶۵۵ هلاکو بالشکربسیار متوجه بغداد گردید . و در هفدهم محرم سال ۶۵۶ بربغداد مسلط‌گشت، و خلیفه در روز یك‌شنبه چهارم صفر از

۱ــ در تلخیص مجمع‌الآداب تولد مستعصم روز ششم شوال سال ۶۰۸ نوشته شده است.

۲ــ ابن شاکر درفوات‌الوفیات روز وفات پدر مستعصم و بیعت با او را بیستم جمادی‌الاولی ذکرکرده است.

بغداد بیرون آمد ، وبه‌امر هلاکو به‌شمشیر کشته شد.

محمدبن شاکر کتبی در کتاب فوات‌الوفیات گوید «در کیفیت قتل خلیفه اختلافست بعضی گویند : او را خفه کردند. وبعضی گویند اورا در جوالی کرده: وبه‌قدری به‌پای مالیدند تا بمرد[1].»

بعضی دیگر نوشته‌اند :که پاره‌پاره‌اش نمودند . و برخی دیگر گفته‌اند که در پارچه‌ای اورا پیچیده و در دجله‌اش افکندند وآب اورا فرو برد.

مدت عمرش قریب چهل وهفت سال‌و زمان خلافتش پانزده سال‌وهفت ماه وبیست وپنج روز بود[2] .

و دوپسرش ابوالعباس احمد وابوالفضائل عبدالرحمن از همان شربت که خلیفه چشیده بود نوشیدند . و پسر کوچکترش ابوالمناقب مبارك اسیر گردید. و بامرگ مستعصم خلافت از خاندان آل عباس بیرون شد. و دولت عباسیان بکلی منقرض گردید .

در تاریخ وفاتش خواجهٔ طوسی فرموده:

سال هجرت ششصدوپنجاه وشش روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هولاکو روان دولت عباسیان آمد به سر

ابن‌الفوطی پس ازآنکه ترجمهٔ حال مستعصم را می‌نویسد. آنگاه‌واقعهٔ خلیفه را از روی خط خواجهٔ طوسی چنین نقل می‌کند که :

«هلاکو صبح روز دوشنبه هیجدهم محرم (کذا) بربغداد استیلا یافت. وپسر خلیفه عبدالرحمن روز سه‌شنبه نوزدهم محرم (کذا) از شهر بیرون آمد،

۱ــ ذهبی درکتاب العبرگوید: هلاکوی کافر امرکرد خلیفه وپسرش ابی‌بکر را به‌پای مالیدند تاهلاك شدند، کشته شدن او درحدودآخرمحرم روی داد (ج۵ص۲۳۱)

۲ــ در فوات‌الوفیات مدت خلافتش پانزده سال وهشت‌ماه وچند روز ذکر شده است .

وخلیفه‌خود روزیکشنبه چهارم‌صفر ازبغداد خارج گردید. و هلاکو در دارمثمنه روز پنجشنبه هشتم صفر (کذا)[۱] آمد وخلیفه را حاضر کرد. ودر ظاهر بغداد، مابین‌وقف شب‌پنجشنبه صفراو راکشت وعبدالرحمن پسرخلیفه را پس ازقتل پدر کشتند. و در روزدیگر پسربزرگتراواحمدرا همان‌شربت‌نوشانید. ودولت عباسی سپری‌گشت، و مدت خلافت وسلطنت در خـاندان‌آل عباس پانصد و بیست وسه‌سال وده ماه ویك روز بود[۲]»

۲ـ امیرسعید ابوالمناقب

مبارك یامبارکشاه پسر کوچك المستعصم‌بالله، آخرین خـاندان عباسی است‌که پس از واقعهٔ بغداد بدست لشکریان تتار اسیر شد. وهولاکو پس از کشتن پدر و دوبرادرش او را به‌زن خویش اولجای خاتون بخشید. وخاتون او رابه‌مراغه‌بخدمت خواجهٔ طوسی فرستاد. و خواجه او را باحترام‌نگهداری کرد. وبه تربیتش پرداخت و او بازنی مغولی تزویج کـرد. ودارای دو پسر شد. که یکی ازآن دو امیرابونصر محمد بود.

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب می‌گوید: «در سال ۶۶۶ به‌مراغه

۱ـ باید دانست‌که کلمات دوشنبه وسه‌شنبه‌که درنقل گفتهٔ ابن‌فوطی ذکـر شده درست نیست، چه درصورتی‌که چهارم صفر روزیکشنبه باشد چنانکه مورخان دیگر هم روزیکشنبه‌را اسم برده‌اند. پس‌هیجدهم ونوزدهم محرم برابر با جمعه ویاشنبه ویکشنبه خواهدبود نه‌دوشنبه وسه‌شنبه ونیز«پنجشنبه هشتم»هم خطااست چه‌با عبارت‌بعد که‌گوید درشب پنجم صفراو راکشت سازگارنیست.

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب‌فی‌معجم‌الالقاب ص ۵۱۳ـ۵۱۴ چاپ‌هند وفوات‌ـ الوفیات ج ۱ ص۲۳۷ وکتاب تاریخ الفخری چاپ مصر ص ۲۹۴ و تجارب‌السلف چاپ ایران ص۳۵۴ـ۳۵۸

از ابوالمناقب سماع حدیث کردم .

و باز درجای دیگر از همان کتاب می‌گوید «در سال ۶۷۹ تابوت امیر سعید ابوالمناقب به‌بغداد رسید[1]» بنابراین باید وفات او درهمین تاریخ باشد. وبازگوید «او در رجب سال ۶۷۹ بدار سوسیان دفن‌شد».

۳ـ هلاکوخان

فرزند تولی پسرچنگیزخان است که در حدود سال ۶۱۵ به‌جهان‌هستی قدم نهاد[2]. شرح حال و گزارش واقعات زندگـی وی در کتب تاریخ مفصلا مسطور است. منکوقاآن برادر بزرگتروی پس ازآنکه برتخت خانی نشست هلاکو را به‌ایران فرستاد. و او پس از عبور ازجیحون ابتدا اسماعیلیه راقلع وقمع کرد و بعد به عراق رفت، و خلفـای عباسی را برانداخت . وتبریـز را دارالملك خویش ساخت و پس از هشت سال سلطنت در ایران درگذشت .

گویند پیش از مرگش به عزم قشلاق زرینه‌رود که مغولان‌آن را چغاتو وتقاتو (واقع در جنوب دریاچهٔ ارومیه) نامند به‌مراغه رفت. و در اتمام رصد اوامر مؤکد صادر کرد. و در وقتی که در قشلاق بسر می‌برد بیمار شد. وشب سه‌شنبه هفتم ربیع‌الاخر بستری‌گردید. و در شب یکشنبه نوزدهم همان ماه از سال ۶۶۳ درسن چهل وهشت سالگی‌بمرد. و درقلعهٔ تلا ازاعمال‌مراغه مدفون شد. خواجهٔ طوسی درمرگ او این قطعه‌را گفته است:

چون هلاکو ز مراغه به زمستانگه شد

کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخـر

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۱۳۳

۲ـ تاریخ‌گزیده ص ۵۹۰

سال بـــر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه

کـه شب نـــوزدهم بـــد ز ربیـــع الآخـــر[۱]

مشهور درتاریخ وفات هلاکو همین است که ذکر شد . و اختلافی در آن در کتب تاریخ دیده نشد . جز آنکه ذهبی در تاریخ «العبر» وفاتش را به سال ۶۶۴ ذکر کرده وگوید به‌بیماری صرع درگذشت، وافزوده که بعضی در ربیع‌الآخر سال قبل نوشته‌اند[۲] .

درتاریخ ابن خلدون به‌سال ۶۶۲ ضبط شده که مسلماً خطا است[۳].

هلاکو با آنکه پادشاهی جسور و خـــونخوار و سنگدل بود ، معهـــذا سلطانی علم‌پرور و دانش‌دوست بود. حکما و دانشمندان را تشویق می‌کرد. و آنها را بربحث و تعلیم علوم حکمت و نجوم و ریاضی ترغیب می‌نمود . وبارگاه خویش را به حضور دانشمندان می‌آراست . و برای هر یك وظیفه و مقرری معین ومرتب کرده بود، تا ازجهت معیشت آسوده باشند. وبه‌کارتحقیق و تعلیم طلاب پردازند.

هلاکو به علم کیمیا ورمل واحکام نجوم سخت شیفته بود. وبرای آنکه کیمیاگران‌برای اوطلا بسازند، جمعی ازآنانرا ازاطراف ممالك جمع کرده، آنها را منظور نظرخویش ساخت. و فلك الدین ابونصر محمدبن ایدمر بـــن عبدالله المستعصمی‌رابر آنهاگماشت که‌درساخت کیمیاسعی نمایند[۴]. آن‌جماعت هم به تصورات واهی آتشها افروختند و دوا های فراوان سوختند ، و از گل حکمت دیگها ساختند. و خرج بی‌حساب کردند. ومدتها وقت صرف نمودند

۱ـ جامع‌التواریخ‌رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

۲ـ العبرذهبی ج ۵ ص۲۷۸

۳ـ تاریخ ابن‌خلدون ج۵ ص۵۴۵

۴ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی.

ولی فائده‌ای حاصل ننموده. ازآن همه اعمال نتیجه‌ای نگرفتند.»[۱]

خواجهٔ طوسی را در مزاج هلاکو نفوذ بی نهایتی بوده و به‌طوری‌که مورخان نوشته‌اند بقدری خواجه مورد اعتماد هلاکو بود که نه سوار می‌شد ونه به جائی فرود می‌آمد و نه به عملی دست می‌زد مگر آنکه خواجهٔ طوسی آنرا تصویب کند .

ژرژسارتن در کتاب تاریخ علوم آورده‌است که: «نصیرالدین طوسی به واسطهٔ معلومات طالع‌بینی خود درهلاکو نفوذ زیادی پیدا کرد وگفته شده که هلاکو جرأت نداشت هیچ‌کاری را بی‌مشورت منجم خود انجام‌دهد.»

محمد بن‌شاکر درتاریخ فوات‌الوفیات، وصلاح‌الدین‌صفدی درالوافی بالوفیات داستانی ذکر کرده‌اند ، که حاکی ازنفوذ بسیار وتقرب‌زایدالوصف خواجه درنزد هلاکواست. وهردومورخ‌ازشمس‌الدین بن مؤیدالدین‌العرضی حکایت‌کرده‌اندکه: «روزی‌خواجه برهلاکو واردشد،وکتاب‌مصوری دردست داشت که در آن طریقهٔ ترکیب تریاق فاروق شرح داده شده بود . خواجه مقداری ازآن‌کتاب را برای هلاکو خواند . و منافع تریاق را به تفصیل بیان کرد، وگفت: کمال منفعت آن وقتی حاصل می‌شودکه اجزاء آن درهاونی‌از زر سرخ نرم و سایده شود. هلاکو سه هزار دینار زر او را داد، تا هاونی از زر بسازد، و اجزای تریاق فاروقرا درآن صلایه و نرم نماید[۲].»

و نیز نوشته‌اند: که خواجه از نفوذ خود درهلاکو استفاده‌کرده و او را به اسلام دعوت نمود و هلاکو به دین اسلام درآمد.

قاضی‌نورالله‌شوشتری درکتاب‌مجالس‌المؤمنین‌نوشته است‌که:«تقرب

۱ــ جامع‌التواریخ رشیدی

۲ــ فوات‌الوفیات ابن شاکرج ۲ ص۱۵۲ والوافی بالوفیات چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۱۸۲

خواجهٔ طوسی نزد هلاکو به جائی رسید که در حرم محترم ایلخان محرم گردید. و بیگم را درتکلیف اسلام با خود متفق ساخت . و ایلخان و بیگم را پنهان از اعیان لشکر به شرف اسلام فائزگردانید، وچنانکه مشهوراست ایلخان را خود ختنه کرد[1].

و پس از ذکر بعض مطالب دیگردرهمان کتاب آمده که: « خواجه بعد از تشیید اسلام ایلخان متکفل تدبیر امور اوگردید[1].»

و نیز در باب اسلام هلاکو حکایت دیگری در تاریخ عراق از تاریخ «دول الاعیان ابن ابی عذیبه» نقل شده که مؤید گفتهٔ قاضی نورالله شوشتریست و آن داستان این است که : «ظهیرکازرونی از نجم الدین احمدبن البواب نقاش (وکاتب)ساکن مراغه حکایت کردکه هلاکوخواست بادخترپادشاه کرج ازدواج کند. دختر مسلمان بود، وازقبول ازدواج با هلاکوامتناع کرد، وگفت ازدواج با اوراکه کافراست نپذیرم، مگرآنکه هلاکومسلمان شود. هلاکوبرای رسیدن به وصل دختر حاضر شد که اسلام آرد ، و گفت برای مسلمان شدن چه باید بگویم مرا راهنمائی کنید. شهادتین براو عرضه داشتند. و او به شهادتین اقرار کرد . و خواجه طوسی و فخرالدین منجم بدان گواهی دادند . و وقتی که فخر الدین خبر مسلمان شدن هلاکو را به دختر داد ، او به تزویج با هلاکو راضی شد ، و صیغهٔ عقد به نام تامار خاتون دختر ملك داود بر مهر سی هزار دینار زر جاری گشت . و من که ابن بوابم قبالهٔ عقد را برروی پارچهٔ سفیدی نوشتم[2]».

رضا قلیخان هدایت درکتاب ریاض العارفین داستان دیگری که تقرب و همچنین بی‌پروائی خواجه را نسبت به هلاکو می‌رساند یادکرده گوید:

۱ــ مجالس المؤمنین قاضی نورالله ص ۲۸۶

۲ــ تاریخ العراق ج ۱ ص ۲۵۰

«روزی خواجه به ایلخان مغول گفت که چنان به‌خاطرت نرسد که تر ااز احترام برمن منتی است، چراکه تو درحشمت از سلطان‌سنجر بیش نیستی. و او حکیم خیام را پهلوی خود به‌یك تخت می‌نشانید و حال‌آنکه من در علم و فضل ازخیام زیاده‌ام[1].»

و دولتشاه سمرقندی در تذکرةالشعراء این داستان را بدین گونه نقل کرده است که:

«حکیم عمرخیام بسیار فاضل بود خصوصاً درعلم نجوم واحکام‌سر آمد روزگار خود بـوده است. سلاطین او را پهلوی خود بر تخت نشاندنــدی و خواجه نصیرطوسی این صورت را به‌عرض رسانید که فضل‌من صد برابرعمر خیام است اما تعظیم علما دراین روزگاربه‌قانون نمانده است.»[2]

اگرچه سخن خواجه در این داستان بسیار تند و درشت است و معلوم نیست‌خواجه‌را آن جرأت و جسارت بوده که در برابر هلاکو چنین‌گستاخانه سخن‌بگوید‌و داستان‌مسلماً ساختگی‌و بی‌اصل‌است‌لیکن ازمجموع این داستانها که یادشد نهایت تقرب و نفوذ معنوی او درهلاکو معلوم می‌گردد.

۴ـ اباقاخان

پس ازمرگ پدرش هلاکو اباقاخان ابتدا از قبول سلطنت خــودداری کرد ولیکن پس از نصایح چندی‌که خواجهٔ طوسی به‌او کرد ومطابق وقتی‌که معین نموده بـود به‌تخت پادشاهی نشست ، و در این وقت سی و یك‌سال از عمرش‌گذشته بود.

واقعات زمان پادشاهی او درکتب تاریخ به‌تفصیل ذکر شده‌بنابراین‌در

۱ـ ریاض‌العارفین چاپ سنگی ص ۲۳۴

۲ـ تذکرهٔ دولتشاه چاپ اروپا ص ۱۳۸

اینجا از آن رویدادها یادی نمی‌شود. وی مدت هفده سال و سه‌ماه در کمال اقتدار سلطنت کرد. و در ذیحجهٔ سال ۶۸۰[1] درهمدان بواسطهٔ افراط در شرب مدام بیمار شد، وپس ازچند روزغشی براو عارض گردید، ودرهمان حال که روز بیستم ذیحجه بود درگذشت.

در تاریخ فوتش یکی ازشعرا گفته است:

اباقاخان که از انصاف و عدلش
جهان بد چون بهشت عدن خرّم
ز هجرت ششصد وهشتاد وعشرین
ز ذوالحجه نه افزون بود و نه کم
که با دارالبقا شد وقت اسفار
از این دارالفنا والله اعلم

در زمان پادشاهی اباقاخان مملکت رو به آبادانی نهاد و رعایا در امن و امان بودند.

اباقاخان به‌عیسویان توجه خاصی داشت و نسبت به‌آنها مهربان بود. و نیز در تمام دوران سلطنتش دشمنی وعداوت شدیدی مانند زمان پدرش بین‌او وپادشاهان مصر بود به‌طوری‌که در سرتاسر مملکت که در تحت فرمان او بود هیچ تهمتی خطرناکتر ازآن نبودکه او را به‌داشتن رابطهٔ نهانی بامصریان متهم نمایند. چنانکه درآخرعمرش عطاملك جوینی حاکم بغداد را به همین تهمت گرفتند ولی مرگ پادشاه سبب شدکه او از آن ورطه رهید و جان به سلامت برد.

صاحب وصاف‌الحضرة می‌نویسدکه: «عهد خانیت اباقاآن که تاریخ

۱ــ در صبح‌الاعشی تاریخ وفات اباقاخان سال۶۸۱ ذکرشده و آن اشتباهست (صبح‌الاعشی ج۴ ص۴۲۰)

روزنامهٔ عدل و آرامش وعنوان رازنامهٔ بذل ورامش‌بود چهار تن‌معاصر افتادند که درچهار فضیلت ومعالی مشتهر بودند :

یکی مولانا‌الاعظم نصیر‌الدین محمد طوسی کـه در کمال حکمت و علوم ریاضی واخلاق از ارسطالیس وبطلمیوس وافلاطون یونانی درگذشت.

ودیگر وزیری چون‌صاحبدیوان شمس‌الدین محمدجوینی. سوم‌عیسی نفسی درفن موسیقارچون‌صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی. چهارم خطاطی‌چون جمال‌الدین‌یاقوت[1].»

هـ علاء‌الدین محمد

ابوالسعادات محمدبن جلال‌الدین حسن نومسلمان‌ابن محمد پـادشاه اسماعیلی نسبش به‌مصطفی‌لدین‌الله‌نزارابن مستنصربالله فاطمی می‌پیوندد. در سال۶۱۸درسن نه‌سالگی به‌جای‌پدر نشست و برخلاف‌جلال‌الدین‌حسن‌رسم‌الحاد پیش‌گرفت. وچون پنج‌سال ازحکومت‌او گذشت به‌واسطهٔ فصدی که‌بدون‌نظر اطباء کرد مبتلا به‌مالیخولیا گشت. بدین سبب از ارکان دولتش کسی جـرأت نمی‌کرد راجع به‌امور مملکت‌وحال‌مردم بااو سخنی گوید. ازاین روپریشانی تمام درکارهای ملك راه یافت. عاقبت رکن‌الدین پسربزرگتروی با عده‌ای از سران دولت که‌ازعلاء‌الدین خائف‌بودند متفق شده و در صدد قتل پدربرآمد. وبا نظراوحسن مازندرانی نیم‌شب‌سلخ شوال سال۶۵۳ به‌ضرب‌تبرعلاء‌الدین راگردن زد و او راکشت .

ابن‌الفوطی برخلاف سایر مـورخین او را ستوده است و در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

«علاء‌الدین محمد مردی نیکوسیرت و دوستارخیر بود. وخواجه‌جهان

۱ـ تاریخ وصاف ص۵۵

نصیرالدین ابوجعفر سالها در نزد اوبسر برده و او رابه قصایدی مدح کـرده است. درقصیده‌ای گوید:

مولی‌الانام علاءالدین‌من‌سجدت جباه اشرافهم لمارأوا شرفه
شخص تواضعت الدنیا لهمته و انماالفوزفی‌العقبی لمن‌عرفه[1]

۶ـ رکن‌الدین

خورشاه‌بن علاءالدین بعد از قتل پدرش برمسند پادشاهی تکیه کرد و ایام حکومت او بیش ازیك‌سال امتداد نیافت. در تاریخ سلخ شوال و یا اول ذی‌قعدهٔ سال۶۵۴ به‌سعی خواجهٔ طوسی ازقلعهٔ میمون‌دژ پائین آمـد و تسلیم هولاکو شد. وبعد ازچندی به‌یکی از دختران مغول تعلق خاطری پیدا کـرد. هلاکوفرمان داد، تا دختر را به‌وی تزویج کنند.پس از آن ازهلاکودرخواست کرد که به‌قراقرم نزد منکوقاآن رود. وپس ازکسب اجازه باعـده‌ای محافظ بدان جانب رهسپار شد . چون به کنار جیحون رسید به فرمان منکـوقـاآن محافظانش او وجمیع کسانش راکشتند.

۷ـ ناصرالدین‌محتشم

عبدالرحیم‌بن‌ابی‌منصور. وی ازطرف علاءالدین محمدبن‌حسن پادشاه اسماعیلی حاکم قلاع قهستان بود. وچون بسیار فاضل و دانشمند و علم‌پرور بود به‌ترویج علوم و آداب وتربیت علما وافاضل زمان توجه‌کاملی داشت . و علما وحکما را ازاطراف واکناف مملکت به‌نزد خویش می‌خواند. وآنها را

۱ـ برای شرح‌حال مفصل علاءالدین محمد وپسرش خورشاه رجوع شود بـه کتاب جامع‌التواریخ رشیدی وجهانگشای جوینی وکتاب روضةالصفا، وتاریخ‌گزیده و تلخیص‌مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۴ ص ۱۰۸۱ و تجارب‌السلف ص ۲۸۹

به‌تألیف وترجمهٔ کتب علمی وامیداشت. که از جملهٔ‌آنان محقق طوسی است، که سالها درنزد او به‌سربرد . وکتاب اخلاق ناصری و چندکتاب دیگر را به نام او وپسرش معین‌الدین تألیف وترجمه کرد.

ناصرالدین تاسال ۶۵۳ ازطرف پادشاه اسماعیلی حکومت‌قلاع‌قهستان را داشت. ودر این تاریخ که هلاکو به‌ایران‌آمد،ملك شمس‌الدین کرت‌حاکم هرات‌را به‌نزد محتشم فرستاد. واو که دراین‌وقت‌پیری ناتوان‌بود به‌همراه‌ملك به‌خدمت هلاکو شتافت. و اظهار اطاعت کرد. وانواع هدایا و تحف تقدیم نمود . وهلاکو او را نوازش نمود و حکومت تون و قلاع قهستان را مجدداً به وی تفویض کرد. و درآنجا پس از اندك مدتی درماه صفر ۶۵۵ وفات کرد.

وی را تألیفی است دراخلاق مشتمل برچهل‌باب که از آیات قرآن و احادیث نبوی و خطب نهج‌البلاغه و اخبار مأثوره ازامام اول تا جعفر صادق علیه‌السلام و گفتار دعاة اسماعیلیه و حکما جمع کرده است. و از مقدمهٔ آن معلوم می‌شود که‌ناصرالدین به‌واسطهٔ اشتغال به‌امور دیوانی وگرفتاری به‌کارهای مملکتی فرصت اتمام آنرا نمی‌یافته ازخواجهٔ طوسی تکمیل و ترجمهٔ‌آن را درخواست کرده . و خواجه با ذکرمقدمهٔ مختصری آنرا تمام ومطالب‌آن را به فارسی ترجمه نموده است.[1]

۸ــ معین الدین

ابوالشمس بن ناصرالدین عبدالرحیم . ابن‌الفوطی درکتاب تلخیص مجمع‌الآداب‌گوید :

۱ــ نسخهٔ‌این کتاب درکتابخانهٔ دانشمند ارجمندآقای‌دکترمهدوی استاددانشگاه موجود و مدتی دردست نگارنده به‌امانت بود واستفادهٔ کامل ازآن نمود. وبعد به‌همت وکوشش‌جناب‌آقای دانش پژوه در جزو انتشارات دانشگاه به‌زیور طبع آراسته‌گردید.

«وی همان کسی است که مولانانصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را برای پدرش و رسالهٔ معینیه را برای خودش تألیف کرده است.»

و معین‌الدین ابوالشمس دیگری را باز از همین خاندان در این کتاب یاد کرده و گوید:

«معین‌الدین ابوالشمس بن المهذب ابی‌محمدبن ناصرالدین‌عبدالرحیم محتشم قهستانی نویسنده و شاعر بود و به فارسی شعرمی‌گفت.»

ازگفتهٔ ابن الفوطی پیداست که این معین‌الدین نوهٔ ناصر الدین محتشم است[1]».

۹ ـ محتشم شهاب

ابوالفتح‌منصور. ازامرای‌نامداراسماعیلیه ملقب به شهاب‌الدین دانشمند و حکیم و فرزانه و چندین سال فرمانده قلاع اسماعیلیه بوده است.

قاضی سنهاج سراج درکتاب طبقات ناصری یادی از اوکرده وگوید:

«درسال ۶۲۱ بعدازآنکه خراسان از لشکر مغول خالی شده بود از اسفزار به طرف قاین رفتم. و ازآنجا به قلعهٔ مریخت.[2] و محتشم‌شهاب راکه فرمانده آن حدود بود ملاقات‌کردم، وی مردی دانا و حکیم وفیلسوف بود. و در تمامت بلاد خراسان فیلسوفی و حکیمی مانند او نبود. غربا را تربیت می‌کرد، و مسلمانان خراسان را که به خدمتش می‌رسیدند اعزاز می‌نمود. و به‌قدری نسبت به مسلمانان وعلما و غربا محبت می‌کرد و انعام وبخشش می‌نمودکه بالاخره جماعت ملاحده به الموت نوشتندکه محتشم شهاب تمامت مال دعوت‌خانه به مسلمانان می‌دهد. و بدین جهت او را ازالموت خواستند،

۱ـ تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۶۶۷

۲ـ طبقات ناصری : مریخت ؛ حبیب‌السیر: سرسخت

ومحتشم شمس الدین اختیار را به جای وی به فرماندهی قهستان فرستادند.»

ونیزدرهمان کتاب گوید:«کرت اول که بهقهستان سفر بود محتشم شهاب حکیم مسلمان دوست را دیده شده بهنزدیك او زاهدی رادیدم نیشابوری.»[۱]

در رسالهٔ سیر و سلوك که بعضی آنرابه خواجهٔ طوسی نسبت دادهاند ازاین شهاب‌الدین نامی برده شده است. و نیزازاین عبارت که دراول شرح اشارات خواجه است:

«وهوالمجلس الرفیع ربیب[۲]الدولة وشهاب‌الملة قدوة‌الحکماءوالاطباء سیدالاکابروالفضلاء» ظاهراً مرادهمین‌شهاب‌الدین است که‌خواجه بهدرخواست وی کتاب اشارات شیخ را شرح کرده است.

وی درتاریخ ربیع‌الآخر سال ۶۴۳ درجلوس کیوك خان به تخت‌خانی، به همراهی محتشم شمس‌الدین اختیار از جانب علاءالدین محمد با هدایا به خدمت خان رسیده و تا این تاریخ درقید حیات بوده است[۳].

۱۰ـ ابن علقمی

ابوطالب محمد بن احمد بن علی[۴] مؤیدالدین وزیر. از مشاهیر وزرا، دانشمندان و مردان با فضل و کفایت است. اصلا از مردم بنی اسد از توابع نیل بوده. چون یکی ازاجدادش نهرعلقمی مشهور را حفر نموده، ازاین‌جهت به ابن علقمی معروف گردیده است.

او ازابوالبقاء عکبری (متوفی ۶۱۶) علوم عربیت را آموخت و بعدبه

۱ـ طبقات ناصری چاپ هند ص۴۱۹

۲ـ شرح اشارات چاپ طهران: رئیس ـ ونسخه خطی: ربیب

۳ـ جامع‌التواریخ رشیدی چاپ اروپا ص ۲۴۲ـ۲۴۵

۴ـ العبر، محمد بن محمد بن علی بن ابی‌طالب بغدادی

اخذ حدیث مشغول گشت. و به‌خدمت عمیدالروساء ایوب به‌حله رفت. ومدتی درخدمت او بسربرد. وازآنجا به‌بغداد بازگشت. ونزد خالش‌عضدالدین‌القمی اقامت‌گزید. دراین وقت عضدالدین ریاست دارالانشاء خلیفه را داشت. واین منصب پس از چندی به شمس‌الدین ناقد، و پس از مدتی از او به ابن علقمی مفوض‌گردید. پس ازآنکه مستنصر بالله درگذشت، ومستعصم به خلافت رسید ابن ناقدکه وزارت داشت درسال ۶۴۲ بمـرد، و وزارت خلیفه به ابن علقمی تفویض‌گردید. و ازسال ۶۴۲ تا سال ۶۵۶ مدت چهارده سال وزارت‌کرد. و دراین مدت خلیفه به صید ولهو مشغول و ازکارخلافت و امور ولایت بی خبر بود. ووزیر همیشه او را ازاین‌غفلت‌تحذیرمی‌کرد. و او به‌کارخویش همچنان مشغول بود ومتنبه نمی‌شد. تا وقتی‌که هلاکوخان به‌بغداد لشکرکشید، وبساط خلافت عباسیان را برچید. و مستعصم خلیفه راکشت.

و ابن علقمی را حکومت بغداد داد. واوپس از چندماه حکومت بیمار شد، و درآن بیماری وفات یافت. و این درروز پنجشنبه دوم جمادی‌الاولـی سال ۶۵۶ دربغداد بود[1] .

پس ازاو پسرش شرف‌الدین ابوالقاسم علی به جای پدر به حکـومت بغداد معین‌گردید[2] .

بیشتر ازمورخان مرگ ابن علقمی راچنانکه یاد شد به اجل طبیعی ودر اثر بیماری دانسته‌اند، ولیکن برخی دیگر مانند ابن خلدون درتاریخ العبر[3] و

۱ـ الآداب السلطانیه ص۲۹۹

۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی

۳ـ ابن خلدون‌گوید:«فبقی علی‌ذلك مدة ثم اضطرب و قتله هلاکو» تاریخ‌العبر ج ۵ ص ۵۴۳

قاضی منهاج‌سراج درتاریخ طبقات ناصری نوشته‌اند که کشته شد[1].

ونیز مورخانرا دربارهٔ ابن‌علقمی دوعقیدهٔ‌مختلف‌است. بعضی‌نوشته‌اند که چون ابن علقمی شیعی بود، و مذهب تشیع را دربغداد ظاهر ساخت ، به این جهت بین او و دواتدارصغیر که‌درمذهب‌تسنن‌غالی‌بود، وحشتی ظاهرشد. و به دشمنی کشید. و پسرخلیفه هم از دواتدار جانبداری‌کرد. و دشمنی این دونفرسبب خرابی بغدادگردید. وچون خلیفه‌هم جانب وزیررا فرومی‌گذاشت و دواتدار را تقویت می‌نمود، ابن علقمی پنهانی‌کس به نزد هلاکو فرستاد ، واورا برگرفتن‌بغدادترغیب کرد ، وبا هلاکومواضعه نهاد. وبا مخدوم خویش خیانت‌کرد.

وبعضی دیگرگفته‌اند: ابن علقمی ازتمامی تهمتهائی‌که بدو زده‌اندبری است. و مواضعهٔ اورا با هلاکو دروغ پنداشته‌اند.

۱ــ قاضی منهاج‌سراج‌گوید: «چون وزیر ملعون به بغداد بازآمد وبعضی ازآن خلق جمع‌کرد و دربغداد ساکن‌گردانید بعضی از بندگان خلیفه‌که به وادی رفته بودند و زنده مانده بقدر ده هزار سوار جمع شدند و ناگاه از دجله عبره‌کردند، وبر بغداد زدند، و وزیر ملعون وشحنه‌کفار را بگرفتند وهردورا قطعه‌قطعه‌کردند. وهرکه ازاتباع آن ملاعین به دست آمد و ترسایان بغداد جمله را بگرفتند و به دوزخ فرستادند وآن قدر انتقام ازآن ملاعین که دست داد به جای آوردند وبرسبیل عجلت بازگشتند.چون خبر به لشکرگاه مغل رسید سوار نامزد شد و بقیهٔ‌اسلام (کذا) که بازگشته بودند به تعجیل، ازآن مسلمانان غازی‌کسی به دست نیامد.

بعضی روایت می‌کنندکه هلاکو چون ازکاربغداد وقتل مسلمانان فارغ شد وزیر را فرمودکه دولت توازکه‌بود؟گفت ازدارالخلافه. هلاکوگفت چون حق نعمت منعمان خود محافظت نکردی خدمت مرا هم نشائی . فرمان داد تا اورا به دوزخ رسانیدند والله اعلم»

طبقات ناصری چاپ هند ص ۴۳۲ــ۴۳۳

ابن طقطقی در کتاب الآداب السلطانیه (الفخری) گوید: «اطرافیان خلیفه براو حسد می‌بردند و او را دشمن می‌داشتند. ولی خلیفه بدو معتقد بود، و او را دوست می‌داشت با اینحال به‌واسطهٔ سعایت بسیاری که نسبت به او نمودند خلیفه دست او را از بیشتر کارها کوتاه کرده بود. واینکه گویند وی نسبت به مخدوم خود خیانت کرد، وبا هلاکو مواضعه کرد درست نیست. بهترین دلیل آن این است که هلاکو پس از تصرف بغداد وقتل خلیفه، بغداد را به اوسپرد، و احسان بدو کرد. واگر نسبت به خلیفه خیانتی می‌نمود، هلاکو بدو اعتماد نمی کرد.»

وباز همین مورخ می‌گوید: کمال‌الدین احمد بن ضحاك خواهرزادهٔ وزیرمؤیدالدین العلقمی برایم چنین نقل کرد که:

«وقتی که هلاکودراطراف بغداد نزول کرد کس فرستاد و ازخلیفه‌وزیر را طلب نمود. خلیفه وزیر را بخواست و او به خدمت خلیفه رسید ومن هم آن وقت‌درآن مجلس بودم. خلیفه گفت هلاکو کس به‌طلب توفرستاده است، و به ابن علقمی امر کرد که نزد هلاکو برود. وزیر اظهار نمود که اگر من به نزد سلطان روم تمام کارها مختل خواهد شد.

خلیفه باز او را به رفتن نزد هلاکو اصرار کرد، وزیر گفت اطاعت می شود، و ازنزد خلیفه به منزل خود رفت. و خود را برای رفتن به نزد هلاکو آماده ساخت. و پس ازآن به نزد هلاکو رفت. وقتی که به خدمت سلطان رسید، و هلاکو سخنان او را بشنید او را احترام و توقیر بسیار کرد. و سبب عمدهٔ پیشرفت کار ابن علقمی درخدمت هلاکو خواجه نصیرالدین طوسی رحمة‌الله علیه بود.

ابن علقمی مردی فاضل و کامل و عاقل و کریم و با وقار و با تحمل و

آگاه به قوانین ریاست، وادوات سیاست بود. واهل ادب و دانش را دوست می‌داشت وآنها را تکریم و احترام می‌کرد. و به مطالعهٔ کتب میل و شغفی بسیار داشت. و چون ازمهمات و کارهای ملکی فارغ می‌گشت، بـه مطالعه مشغول می‌شد. وکتب بسیاری جمع کرد، وکتابخانهٔ شخصی او در بغداد از مهمترین کتابخانه‌های آن زمان محسوب می‌شد.

شرف‌الدین پسر ابن علقمی می‌گفت که کتابخانهٔ پدرم دارای ده‌هـزار مجلد ازنفایس کتب بود.

عده‌ای ازعلماء به‌نام‌او کتابهای گرانبهائی نوشته‌اند ازجمله رضی‌الدین حسن بن محمد الصاغانی (متوفی ۶۵۰) کتاب «العباب الزاخـر و اللباب الفاخر» را درلغت تألیف کرده است. و عزالدین عبدالحمید بن ابی الحـدید کتاب شرح نهج‌البلاغه را در بیست جلد به‌نام او ساخته است.[۱]

علامهٔ مجلسی درکتاب اجازات بحار گوید:

«درسال ۶۵۶ وزیر سعید عالم ابن علقمی وفات یافت واو مردی امامی مذهب و نیکو اعتقاد، و بلند همت، وکثیرالخیرات، و دوستدار علما و زهاد بود. وابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه را دربیست جلد وقصاید سبع‌علویات را برای او تصنیف کرد.»

در تاریخ تجارب السلف مسطوراست که: «عزالدین چون کتاب شرح نهج‌البلاغه‌را به‌نام ابن‌علقمی تمام کرد، وبه‌عرض‌رسانید آنرا به‌غایت پسندید. وازمجلس برخاست و درخزانه رفت. و هزار دینار و ده تخت جامـه که لایق مردان و زنان باشد، وکنیزکی ترك خوب‌رو، و خادمی حبشی و فرش و زیلو و اوانی نقره‌کوب حاضر کرد، و بفرمود تا بر درسرای استری زینی با آلات

۱ـ الفخری (الآداب السلطانیة) چاپ مصر ص ۲۹۹

نیکو حاضر کردند. و غلام دیگر حبشی جامه‌های نو پوشیده جهت رکابداری بداشتند. و چون همه حاضر گردید. ابن‌ابی‌الحدید را بخواند وخلعت‌پوشانید و نقد و غلام و کنیزك را تسلیم وی کرد.

عزالدین چون این احسان ومکرمت بدید ران وزیررا ببوسید. وعرض کرد مرا توقع این همه لطف و عطای بسیار نبود ، و بخشش وزیـر اضعاف مضاعف گشت.

وزیر گفت‌این سخنان بگذار که منتی برگردن من نهاده‌ای که به شکرانهٔ آن قیام نتوانم کرد. به خدا تا زنده باشم حق ترا رعایت کنم . و عـزالـدین سپاس‌گزار و شادمان به خانه بازگشت[1].»

درواقعهٔ بغداد چنانکه ذکرشدعزالدین وبرادرش موفق‌الدین رامغولان از بغداد بیرون بردند تا بکشند. و به‌سعی و شفاعت وزیر و خواجه نصیر رها شدند وبدین وسیله حق‌آنها را بار دیگررعایت کرد. و باابن ابی‌الحدیدگفت: برای‌رهائی ونجات تو حاضربودم که جان‌خود را فداکنم تاپاداشت‌لطفی‌باشد که تو با من کردی و نام ونسب مرا به سبب شرح نهج‌البلاغه‌مخلدگردانیدی.

۱۱ـ سیف‌الدین بیتکجی

بهادربن عبدالله خوارزمی. ازوزراءنامی است. اوسالها منصب‌وزارت هلاکو را داشت و حل و عقد کلیهٔ امور مملکت به رأی و نظـر وی بازبسته بود. تا اینکه دراوائل محرم سال ۶۶۱ موقعی که هلاکو به جنگ برکه خان بن توشی بن چنگیـز خان پادشاه دشت قبچاق می‌رفت بـه سعایت بعضی از دشمنان‌هلاکواورا کشت ووزارت‌رابه شمس‌الدین محمدجوینی‌تفویض کرد.[2]

۱ـ تجارب‌السلف ص ۳۵۸

۲ـ مقدمهٔ تاریخ جهانگشای جوینی به قلم مرحوم علامهٔ قزوینی

ابن‌الفوطی در مجمع‌الآداب در شرح حال مجدالدین ابو المظفر عبدالمجید ملك تبریز گوید:

«وی اختصاصی و قربی به سلطان اعظم هلاکو پیدا کرده بود. ولیکن در آن وقت که هلاکو با برکه بن با تو (کذا) در جنگ بود به اتهام آنکه وی با برکه مکاتبه دارد در ماه رجب سال ۶۶۰ در نواحی تفلیس او و سیف‌الدین بیتکجی و عزیزالدین رئیس گرجستان گرفتار و به امر هلاکو شهید شدند.[۱]»

۱۲- شمس‌الدین محمد جوینی وزیر

نسب خاندان جوینی به پانزده واسطه به «فضل بن ربیع» حاجب و وزیر مأمون میرسد. جدش شمس‌الدین محمد صاحب دیوانست که از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه و مستوفی دیوان وی و پسرش سلطان جلال الدین منکبرنی بوده است. پسر شمس‌الدین بهاءالدین محمد است که تا ورود هلاکو به ایران در خدمت حکام و شحنگان مغول به سر می‌برده، و مقامی عالی داشته است.

شمس‌الدین محمد وزیر در ابتدای عمر علوم ادبیه را آموخت و مقامات حریری را در نزد عماد الدین ابو محمد عمربن محمد قزوینی قاضی نخجوان بخواند[۲]. و از موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن یوسف شیبانی مقری و مفسر (۵۹۱ - ج ۲ - ۶۸۰) سماع حدیث کرد[۳]. و پس از تکمیل فنون ادب مانند پدر و جدش به‌خدمات دولتی‌وارد گردید. و در اواخر عهد هلاکو پس‌از کشته

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۱۷۴

۲- مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج ۳ ص ۸۰۳

۳- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند

شدن امیر سیف‌الدین بیتکچی وزیر به مقام وزارت رسید. و در بقیهٔ عمر هلاکو ومدت‌پادشاهی دو پسرش اباقاخان وتکودارمعروف به‌سلطان‌احمد یعنی‌نزدیك بیست و دوسال (۶۶۱-۶۸۳) وزیر اعظم بود . و در آخر به واسطهٔ سعایت فخرالدین قزوینی که وی‌را متهم به مسموم کردن اباقا خان نموده بود پس از عمری سعادت وعزت در چهارم شعبان سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر به امرارغون ابن اباقاخان کشته شد. وهمهٔ اولادش جزیك پسر زکریا نام‌که سالم ماند بقیه جام شهادت نوشیدند و در چرنداب تبریزمدفون شد[1].

مولانا نورالدین رصدی درتاریخ قتل شمس الدین جوینی قطعهٔ زیر را گفته است:

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان
محمد بن محمد دُر یگانهٔ دهر
به سال ششصد و هشتاد وسه زشعبان چار
به وقت عصر دو شنبه به رودخانه اهر
به دست ظلم نه از روی اختیار به جبر[2]
ز جام تیغ لبالب چشید شربت زهر[3]

شمس‌الدین از وزرای نامی ایرانو از دانشمندان و شعرا ونویسندگان با نام است،وی درشیوهٔ نظم و نثر هردو مقتدر بود، به فارسی و عربی هر دو شعر می‌گفت.

درتاریخ وصاف آمده‌که صفی‌الدین عبدالرحمن و بعضی افاضل‌دیگر درمحضر عطا ملك برادرش‌گفتندکه شعر غراء صاحب شمس‌الدین در لطافت

۱ــ جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ الفی و تاریخ وصاف وجهانگشای جوینی

۲ــ به دست تسلیم از روی اختیار نه جبر

۳ــ جامع‌التواریخ رشیدی

آبروی آب حیوان ریخته‌است» اما عجمهٔ عجمیت دارد .این سخن به گوش صاحب شمس الدین رسید درقطعه‌ای از منشآت خود این بیت را در سرزنش صفی‌الدین ایراد کرد:

عجمت‌شعری وضیفته (ص: زیفته) یا جاهلا بالشعر و الشاعر [۱]

شمس‌الدین را شعر عربی و فارسی‌بسیاربوده وجوینی تخلص‌می‌کرده است. یك‌قصیده ازقصاید عربیش درتاریخ وصاف ذکر شده . و چندین غزل و قطعه و رباعی هم از اشعار فارسیش را محمد بن بدر جاجرمی در کتاب مونس‌الأحرار خویش آورده است . و در اینجا یك غزل و دو رباعی از وی نوشته می‌شود:

غـزل

یا ترا من وفا بیاموزم یا ز تو من جفا بیاموزم
تو زمن شرم‌ومن زتو شوخی یا بیاموز یا بیاموزم
توچه‌دانی‌که چیست‌دلداری باش تا من ترا بیاموزم
با تو چندان وفا کنم جانا کین جهان را وفا بیاموزم
نرد شوخی ز عالمی ببرم گر ز تو یك دغا بیاموزم
به کدامین دعات خواهم یافت تا روم آن دعا بیاموزم
پرده بردار تا خلایق را سورهٔ و الضحی بیاموزم

رباعی زیر را درمرثیهٔ پسرش خواجه بهاءالدین‌گفته:

آوخ که مرا کام به ناکام برفت
و اسایش جان و دل آرام برفت
پشتم چو هلال گشت در شام بلا
تا بدر دل افروز من از بام برفت

۱ــ تاریخ‌وصاف الحضرةص۵۸

واین رباعی هم ازوست:

گر طالب رویت بـه‌ریا آمده‌ام از پشت پدر به ناسزا آمـده‌ام
گر چین سر زلف تـرا بنده نیم چون مشك زمادربه‌خطا آمده‌ام[1]

خواجه نصیرالدین‌طوسی را با شمس‌الدین‌جوینی وزیر روابط‌دوستی صمیمانه بوده و خواجه رسالهٔ معروف اوصاف الأشراف را به نام وی نگاشته است .

عدهٔ بسیاری از شعرا او را مدح‌گفته‌اند که از جمله شیخ اجـل سعدی شیرازی است که قصاید چندی درمدح وی سروده است.

و نیز بعد ازقتلش عدهٔ کثیری از ادبا و شعرا به فارسی و عربـی او را مرثیه‌گفته‌اند؛ازجمله رباعی زیرکه به شیخ‌سعدی منسوبست:

درماتم شمس از شفق خـون بچکیـد
مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه‌سیاه کرد در ماتم و صبح
بر زد نفسی سرد و گـریبان بدرید

دولتشاه سمرقندی‌این دوبیت را به مجدهمگر نسبت داده و گوید:«این رباعی را درمرثیهٔ صاحب دیوان‌گفته و شیخ‌بزرگوار سعدی چون این رباعی بشنود گریان شد و برروح خواجه دعای خیرگفت، و خواجه مجد را تحسین نمـود .[2]»

۱۳ـ خواجه بهاءالدین محمد

پسر شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان درعهد سلطنت اباقاخان

۱ـ مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات ص ۵۱۱

۲ـ تذکرهٔ دولتشاه،چاپ اروپا ص ۱۰۶

حکومت اصفهان و عراق عجم با او بوده و او درنهایت شدت‌و تند خوئی با مردم رفتار می‌کرده و به قساوت و خونخواری معروف است. وجمع بسیاری به فرمانش نیست‌ونابودشدند. بااین حال وی‌یکی ازفضلای‌نامداروداشمندان بزرگ است. عدهٔ بسیاری از علما به نام او کتابها نوشته و او را ستوده‌اند. خواجه طوسی ترجمهٔ کتاب ثمرهٔ بطلمیوس را به طوری‌که در دیباچهٔ‌آن یاد شده به نام او ساخته است. و حسن بن علی طبرسی کتاب کامل بهائی را در امامت به اسم او تصنیف‌نموده. ومحقق نیز کتاب‌معتبردرشرح مختصررا برای او تألیف‌کرده‌است.و ابن‌الخوام بغدادی فوائد بهائیه را در حساب به نام او نوشته است.

بهاءالدین در اوائل عمر یعنی پیش از آنکه سنین عمرش بـه سی سال برسد درماه شعبان سال ۶۷۸ به مرض سکته به شهراصفهان درگذشت. و ادبا وشعرا اورا به‌السنهٔ مختلف‌مرثیه‌گفتند.ازجمله پدرش شمس‌الدین محمد وزیر درمرگ اواین رباعی راگفته است:

فـرزند محمد ای فلك هندویت　　بازار زمانه را بهـا یك مـویت
توپشت پدر بدی ازآن پشت‌پدر　　خم‌گشت‌چوابروی‌بتان‌بی‌رویت

۱۴ـ عطاملك جوینی[1]

علاءالدین عطاملك جوینی برادرصاحب‌دیوان شمس‌الدین محمدوزیر درسال ۶۲۳ هجری متولد و در سن هفده سالگی یا هیجده سالگی داخـل در خدمت ارغون آقا حاکم‌کل بلاد ایران وگرجستان شد.وچندین‌مرتبه‌باارغون آقا به اردو یعنی دربار پادشاهان مغول رفت.

---

۱ ــ برای شرح حال مفصل علاء الدین عطا ملك رجوع شود به مقدمهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی برتاریخ جهانگشای جوینی.

و پس از ورود هلاکوخان به ایران از خواص دبیران اوگردید . و در واقعهٔ قلع و قمع اسماعیلیه وفتح بغداد درملازمت هلاکو بود. و یك‌سال‌پس ازفتح بغداد یعنی سال ۶۵۷ ازطرف هلاکو حکومت بغداد یافت. وتا جلوس ابقا سوم رمضان سال ۶۶۳ در حکومت بغداد برقرار بود . پس از آن تاریخ حکومت بغداد به سونجاق آغا که یکی ازامرای‌بزرگ مغول بود مفوض‌شد. و عطاملك‌به‌نیابت‌امیرسونجاق‌منصوب گردید.ومدت هفده‌سال‌مستقلاحکومت بغدادو کلیهٔ عراق عرب را داشت. دراین مدت‌جمیع‌هم‌ّخود را صرف آبادی بلاد وآسایش عباد نمود. و طولی نکشیدکه بغداد و عراق عرب که به‌واسطهٔ حملهٔ مغول ویران شده بود به سرعت روی به‌آبادی‌گذارد، و عمران اولیه را تجدید نمود. روی هم‌رفته مدت حکمرانی وی دربغداد بالغ بربیست و چهار سال بود . ودرآخر عمر یعنی سال ۶۸۰ به واسطهٔ سعایت مجدالملك یزدی مدتی محبوس‌گردید. وپس ازدادن همهٔ اموال وذخائردر روز پنجشنبه چهارم رمضان ۶۸۰مورد عفو پادشاه واقع گشته ازبند و حبس رهائی یافت. و هنوز مدتی ازرهائی او نگذشته بودکه به اتهام رابطه داشتن با سلاطین مصر دوباره مقید شد وازبغـداد او را به اردو آوردند . ولی وقتی عطا ملك با ایلچیان به نـزدیك اردو رسیدند ، خبر وفات ابقا خان و جلوس سلطان احمد بدیشان رسید. و دربیستم ذیحجهٔ این سال مستخلص شد. و دوباره از طرف تکودار موسوم به‌سلطان احمد حکومت بغداد یافت. وهنوز مدتی ازاین واقعه‌نگذشته بودکه او را اجل دررسید، ودرچهارم ذیحجهٔ ۶۸۱ درار ّاندرگذشت . نعش او را به تبریزآوردندودرمقبرهٔ چرنداب دفن نمودند.[۱]

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب وفات عطا ملك را ضمـن حوادث سال ۶۸۳آورده وگوید که: «عطا ملك در این سال احضار شد ، و از

۱ـ تاریخ‌وصاف الحضرة وجامع‌التواریخ رشیدی ودستورالوزراء چاپ‌طهران

بیم مخفی گردید، و درهمان حال اختفا وفات یافت.»[۱]

ابن‌الفوطی گوید: در اران بعد ازنکبت مجدالملك یزدی و غلبهٔبر او وکشته شدنش در ذیحجهٔ سال ۶۸۱ یا ۶۸۲ درگذشت.

وهموگوید عطاملك مرا به دارالسلام برگردانید و کتاب تاریخ و حوادث را به من تفویض کرد و به من اجازهٔ جمیع مصنفات خویش را داد ودرسال ۶۷۷ در قلعهٔ تبریز ازاشعارخویش برایم املاکرد. او را رسائل واشعار و امثال و حکمی است که‌این‌مختصر گنجایش‌ذکر آنها را ندارد[۲].

درتاریخ حبیب‌السیر تاریخ وفات وی دراین قطعه آمده است:

علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملك بغداد
چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاك خفا از سال تاریخش خبر داد

و این واقعه درشب چهارم ذیحجهٔ سنهٔ احدی وثمانین وستمأئه بود[۳].

عطاملك از دانشمندان و نویسندگان بزرگ بود. از جملهٔ مؤلفاتش تاریخ جهانگشای جوینی درسه جلد و رسالهٔ تسلیة الاخوان، و رسالهٔ دیگردر شرح حال خویش است. ازکارهای خیر وی درمدت حکومت بغداد کشیدن نهری‌ازفرات به نجف اشرف وبنای رباطی‌درمشهد علی‌علیه‌السلام،وساختمان بیمارستانی درخوزستانست.

۱۵- ملك عزالدین

ابوالمظفرعبدالعزیزبن‌جعفربن‌الحسین‌نیشابوری ازبزرگان ودانشمندان و اسخیای روزگار است.

۱- شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۸۲
۲- مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۴ ص۱۰۳۲
۳- تاریخ حبیب‌السیر چاپ سنگی ص ۲۰۲

خواجهٔ طوسی در کتاب اخلاق ناصری[1] او را به احترام تمام یاد کرده و در فصل عقوق والدین گفته است:

«درشهور سنهٔ ثلاث و ستین و ستمائه بعد از تحریر این کتاب به مدت سی سال از حضرت پادشاه پادشاهان خلدالله ملکه ابدا، یکی از بزرگان جهان که دراکثر فنون فضائل بر سرآمدهٔ اهل عالم است. وآن مخدوم معظـم ملك الامراء فی العالم جلال الدولة والدین مفخر جهان عبدالعزیز النیشابوری اعزالله انصاره وادام اقباله و ضاعف جلاله است به این دیار رسید واین کتاب را بـه مطالعهٔ همایون خویش مشرف گردانید فرمود که دراثناء ذکر فضائل که در این کتاب موجود است ذکر فضیلتی بس بزرگ مفقود است وآن رعایت حقوق پدر ومادر است که تالی عبادت خالق است چنانکه فرموده است عزمن قائل: «وقضی ربك ان لاتعبدوا الا ایاه و بالوالـدین احسانـا» بایستی که در حثّ براین فضیلت و زجر از رذیلتی که مقابل آنست یعنی عقوق هم اشارتی رفته بودی. محرر این کتاب هرچند به چند موضع ذکر این معنی به طریق تلویح و تعریض ایراد کرده است، اما چون این نقد به جای خود بود سطری چند در این معنی به ذیل فصل چهارم از مقالت دوم که در سیاست و تـدبیر اولادست الحاق کرد.»

صاحب کتاب الحوادث درذیل حوادث سال ۶۷۲ آورده است که:

«در نیمهٔ ذیقعدهٔ این سال ملك عزالدین عبدالعزیزبن جعفر نیشابوری که مردی نیك سیرت و کریم طبع بودومدتی شغل شحنگی واسط و بصره داشت درگذشت و درمشهد علی علیه‌السلام مدفون گردید. و بهاءالدین علی‌بن عیسی اربلی منشی دررثای‌وی و خواجه طوسی گفته‌است:

۱ــ اخلاق ناصری نسخهٔ خطی

ولما قضی عبدالعزیز بن جعفـر		واردفـه رزء النصیر محمـد
جزعت لفقدان الاخلاء و ابنرت		شؤونی کمرفض الجمان المسدد
وجاشت الی النفس حزناو لوعة		فقلت تعزیو اصبری فکان قد[1]

و ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب ازاو یادکرده ودرحق او گوید:

« از اولاد اشتر نخعی بود و در سال ۶۲۶ متولد شده. از نیشابـور به عراق آمد و به خدمت علاءالدین عطاملك و شمس الدین وزیر پیوست و از طرف صاحب‌دیوان شحنگی واسط یافت، و بصره و نواحی آن بدو تفویض شد. وقتی به مراغه وارد شد، و پس از چندی به بغداد بازگشت. او را به علـویین میل وافری بود. به مراغه آمد و من او را ملاقات کردم و در ذیقعدهٔ سال ۶۷۲ درگذشت.[2]

ابن‌الطقطقی درمقدمهٔ تاریخ‌الفخری یاد او کرده[3] و گفته:

«وکان عزالدین عبدالعزیز بن جعفر النیشابوری رضی‌الله عنه‌لمجالسة اهل الفضل ولکثرةمعاشرتهم‌له،صاریتنبه‌علی معان حسنة و یحل الالغاز المشکلة اسرع منهم،و لم یکن له حظ من علم و ماکان یظهر للناس الا انـه رجـل فاضل،وخفی ذلك حتی علی‌الصاحب علاءالدین.»

اساتید خواجه

۱۶ـ وجیه الدین

محمدبن‌الحسن‌الطوسی پدر خواجهٔ طوسی . بعضی از معاصرین اورا بـه لقب فخرالدین یادکـرده‌اند لیکن درتمام مآخذی که به نظـر رسید لقب

۱ـ الحوادث الجامعة ص۳۷۸
۲ـ مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۱ ص۲۰۸
۳ـ الفخری فی‌آداب السلطانیه سال ۱۹۲۳ چاپ‌مصر ص۲۹

فخرالدین برای او درجایی دیده نشد.

ابن‌الفوطی درمجمع‌الآداب لقب او را وجیه‌الدین ذکر کرده است[۱].

و چنانکه بیشتر ازمورخان نوشته‌اند و در پیش بدان اشاره شد، و همچنین از رسالهٔ چهل حدیث شهید ثانی علیه‌الرحمة مستفاد می‌شود، خواجه درشرعیات شاگرد والد بزرگوار خود بوده و او شاگرد سید فضل‌الله راوندی، وراوندی شاگردسید مرتضی علم‌الهدی بوده است.

و این راوندی ضیاءالدین ابوالرضاء فضل‌الله بن‌علی بن‌عبدالله‌الحسنی است که بسبط زکی نسبش می‌رسد. و ازمشایخ ابن شهرآشوب مازندرانی (متوفی ۵۸۸) است. وچون‌درتاریخ‌ربیع‌الاول‌۵۲۶شیخ فقیه‌علی‌بن‌عبدالصمد تمیمی ازنیشابور برای راوندی اجازه نوشته وفرستاده است[۲]، بنابراین‌تصور نمی‌رودکه راوندی، زمان سیدمرتضی علم‌الهدی (متولد رجب ۳۵۵ ومتوفای ۴۳۶) را دریافته باشد. پس باید روایت او از سید مرتضی به واسطه باشد. چنانکه سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد که از شاگردان خواجه است در یکی از اجازات خود گویدکه: «تمام کتب سید مرتضی را از وزیر علامه نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن طوسی و او از پدرش،و او ازفضل‌الله راوندی حسینی،و او ازمکی بن احمد روایت می‌کند.»[۳]

با این حال بیشتر علماء رجال واسطهٔ بین راوندی و سید مرتضی را انداخته و نوشته‌اندکه راوندی از شاگردان سید مرتضی علم‌الهدی است. چنانکه میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گفته‌که: «ازمشایخ سید

۱ــ ابن‌الفوطی درمجمع‌الآداب چاپ هند ص۱۷۷ــ۱۷۸ درشرح حال کمال الدین ابومحمدرضا بن فخرالدین محمدافطسی آبی

۲ــ مستدرک الوسائل ج۳ ص ۴۹۰ و ۴۹۵

۳ــ مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۳۷۳

فضل‌الله راوندی سید مرتضی و سید رضی‌اند.»

جماعتی هم سیدفضل‌الله را ازشاگردان شرف‌السادات ابوتراب‌مرتضی ابن سید الداعی‌مؤلف‌کتاب تبصرةالعوام دانسته‌اند و سلسلهٔ روایت او رابه‌او منتهی کنند.

از شاگردان محمد بن الحسن طوسی پدر خواجه، سعید بن هبة الله بن الحسن راوندی است.صاحب روضات‌الجنات در شرح حال اوگوید:

«ازکتاب قصص‌الانبیاء و دیگر تألیفاتش معلوم می‌شودکه وی در نزد بیش از بیست شیخ و استاد ازخاصه وعامه تلمذکرده که ازجملهٔ آنها ابوعلی طبرسی صاحب مجمع البیان و محمد بن الحسن پدر خواجه نصیر الدین طوسی است.»[1]

۱۷- شیخ برهان‌الدین

محمدبن محمد بن‌علی الحمدانی القزوینی بعضی او را همدانی[2] باهاء هوز نوشته و تصورکرده‌اند که منسوب به قبیلهٔ همدان است ، و این خطاست و صحیح حمدانی با حاء حطی است.

وی محدثی فاضل و عالمی جلیل بوده ، که بسیاری از اساطین علم و مشایخ بزرگ سماع حدیث از او کرده ، و در روایت احادیث بدو اعتماد نموده‌اند. و ازجملهٔ آنها یکی خواجه طوسی است‌که از محضر او استفاده کرده و ازاومجاز گشته است.

برهان‌الدین در ری ساکن بوده و از شیخ منتجب‌الدین ابوالحسن‌علی ابن‌عبدالله بن الحسن رازی صاحب کتاب فهرست اخذ حدیث‌کرده. و نیز از

۱- روضات‌الجنات ص ۳۸۹

۲- لؤلؤئی البحرین و فرائدالسمطین

سید کبیر عمادالدین حسینی مجاز بوده و از او روایت حدیث نموده است.

شیخ منتجب‌الدین، استاد و شیخ‌وی‌ از فضلاو بزرگان شیعهٔ امامیه ومؤلف کتاب «اسماء مشایخ الشیعة و مصنفیهم» می‌باشد که به نام فهرست مشهور شده است.

رافعی در کتاب التدوین ترجمهٔ حالی از او آورده و گوید:

«شیخ منتجب‌الدین در سال ۵۰۴ متولد شد و بعد از سال ۵۸۵ وفات کرد.»[۱]

و شیخ منتجب‌الدین در کتاب فهرست که آنرا بین سنوات (۵۷۳–۵۹۲) تألیف نموده[۲] از جملهٔ شاگردان خود نام برهان‌الدین و پدرش‌را یاد کرده ودر آنجا گوید:

«برهان‌الدین ابوالحارث محمد بن ابی‌الخیر علی بن ابی‌سلیمان ظفر الحمدانی عالم و صالح و مفسر وواعظ است و چند تألیف دارد که ازجمله مفتاح‌التفاسیر و دلائل‌القرآن و شرح‌الشهابست.»

و بعد گوید «پسرش محمدبن محمدبن علی حمدانی فقیه فاضلی‌است.»[۳]

دیگر ازمشایخ برهان الدین شیخ جلیل سدید الدین محمود حمصی است که از او نیز روایت حدیث کرده است[۴]. و سید رضی‌الدین ابن طاوس و برادرش سید جمال‌الدین ابن طاوس‌از سید صفی الدین و او از برهان‌الدین روایت دارند. و به یك واسطه ازشاگردان وی‌اند.

تاریخ وفات برهان‌الدین به دست نیامد ولی ازاینکه از مشایخ روایت خواجه بوده مسلماً تا عشرهٔ دوم‌ازقرن هفتم زنده بوده است.

۱ـ التدوین نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ دانشکده ادبیات

۲ـ مقدمهٔ معالم‌العلماچاپ‌طهران

۳ـ فهرست منتجب‌الدین نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده

۴ـ مستدرك الوسائل حاجی نوری ج۳ ص۴۷۲

نسخه‌ای از کتاب فهرست منتجب‌الدین به خط والد نگارنده (مرحوم سید محمد باقر رضوی مدرس آستان قدس اعلی‌الله مقامه) موجود است که‌در آخر آن مرقوم داشته‌اند که:

«این نسخه ازروی نسخه‌ای که به خط مرحوم شهید اول محمد بن‌مکی که به تاریخ سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الآخر سال ۷۷۶ در حله نوشته بود استنساخ‌شد. و مرحوم شهید درآخر نسخهٔ خود نوشته است که این نسخه از روی نسخه‌ای که به خط فاضل محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی مورخ به تاریخ رجب سال ۶۱۳ بود نوشته شده»[1] بنابراین وی تا این تاریخ مسلماً درقیدحیات بوده و مرگ او پس ازاین تاریخ می‌باشد.

۱۸- نصیرالدین ابوطالب

عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن حمزة بن‌الحسن الطوسی از اعیان‌علماء امامیه و از بزرگان این طایفه است.

نصیرالدین از عفیف‌الدین محمدبن حسن شوهانی و او از شیخ فقیه علی‌بن محمدقمی، و او ازشیخ‌مفیدعبدالجباربن عبدالله مقری و اوازشیخ‌الطایفه روایت می‌کند. بنابراین سلسلهٔ روایت وی به سه واسطه به شیخ طوسی می‌رسد.

محمد بن حسین بن حسن معروف به قطب‌الدین کیدری بیهقی که از جمله شاگردان و یست درکتاب «کفایة البرایا فی معرفة الانبیاء و الاوصیاء» چنین‌گفته که:« سید و مولای من علامه قطب الملة والدین و نصیر الاسلام و المسلمین مفخرالعلماء، عمدة الخلق‌عبدالله بن حمزهٔ طوسی مرا روایت کرد، و

---

۱ - فهرست منتجب‌الدین نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده

من درسال ۵۷۳ درسبزوار بیهق نزداوتلمذکرده و قرائت حدیث می‌نمودم.»[۱]

وکیدری شرحی بر نهج‌البلاغة به نام حدائق‌الحقایق فی تفسیر کلام افصح الخلایق ساخته که دراواخر شهرشعبان سال ۵۷۶ آنرا به‌اتمام رسانیده وآن را به استاد خویش نصیرالدین عبدالله عرضه داشته واو اجازهٔ غرائی به تاریخ ۵۹۶ به کیدری داده است.

شیخ منتجب‌الدین درکتاب فهرست او را چنین توصیف کند:«الشیخ الامام نصیر الدین ابوطالب عبدالله بن حمزة بن عبدالله الطوسی الشارحی المشهدی فقیه ثقة وجه.»[۲]

حاجی نوری درکتاب مستدرک‌الوسائل دربارهٔ اوگوید:

«نصیرالدین عبدالله صاحب‌کتاب ایجازالمطالب فی ابرازالمذاهب».

ومیرزا عبدالله افندی درکتاب‌ریاض‌العلماء درحق او فرموده:

« و ازمؤلفات نصیرالدین عبدالله الوافی بکلام المثبت والمنفی است» وآن‌کتابی است مختصر.و باز درهمان‌کتاب در شرح حال شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی صاحب تفسیر مجمع‌البیان‌گوید:

«نسخه‌ای‌از این‌کتاب را به خط شیخ قطب‌الدین کیدری[۳]دیدم‌که آنرا نزد نصیرالدین طوسی خوانده بود.»[۴]

ابن‌الفوطی درکتاب‌تلخیص‌مجمع‌الآداب‌درشرح حال سیدکمال‌الدین

۱ـ مستدرك الوسائل ج۳ صفحات ۳۹۵ و۴۷۲ و۴۷۳

۲ـ فهرست منتجب‌الدین نسخه خطی نگارنده

۳ـ درمجمع‌الاداب ج۴ ص ۶۹۱ نام‌کیدری بدین صورت آمده:قطب الدین ابوالحسن محمد بن الحسین بن‌الحسن الکیدری البیهقی الادیب؛و ازآنچه در پشت کتاب فائق زمخشری ازخط او نقل شده که او نوشته معلوم می‌شود که‌اوتا سال ۶۱۰ زنده بوده است.

۴ـ ریاض‌العلماء نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك

افطسی آبی گفته است که :

«مولینا ابوجعفر نصیر الدین طوسی از نصیر الدین عبدالله بن حمزه که خالوی پدرش محمدبن حسن بود سماع حدیث کرده است.»[۱]

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است که [در سال ۵۹۷] چون سلطان غور غیاث الدین و شهاب الدین به خراسان آمدند و نیشابور را مستخلص کرده و به زیارت رضا شده و خیرات فرموده، فخر الدین رازی خطیب که مجتهد عهد و استادالعالم بود با دیگر علماء غور و غزنین به روضهٔ رضا علیه السلام حاضر آمدند و عهدنامه خواستند و مطالعه می کردند. علماء اهل سنت و جماعت او را پرسیدند معنی جفر و جامع چیست؟ گفت: من واقف برین سر نیستم؛ هم دراین مشهد امامی است عدیم النظیر نصیر الدین حمزة بن محمد از طائفهٔ شیعه او را بباید پرسید. آن امام را بخواندند و پرسیده و دانسته. و این نصیر الدین حمزة را فضل به درجتی بود که فخر رازی با جلالت قدر و فضل خویش معترف بود و مقر بود پیشی و بیشی او را و مستفید ازو.[۲]»

نگارنده گوید مسلماً مقصود همین نصیر الدین است که نامش به جای عبدالله بن حمزه ، حمزة بن محمد به غلط ذکر شده است.

۱۹ـ نورالدین

علی بن ابی منصور محمدالشیعی؛ شرح حال وی درجایی به نظر نرسید. نامش در اجازه‌ای که خواجه طوسی به کمال الدین افطسی آبی داده و ابن فوطی بخشی از آن را در تلخیص مجمع الآداب آورده یاد شده . خواجه طوسی او را دائی و خال خود خوانده است.

۱ــ مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند.

۲ــ تاریخ طبرستان ص ۲۰۱

و نیزصدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حمویه جوینی (متولد۶۴۴ و متوفی ۷۲۲) درکتاب‌فرائدالسمطین که درسال ۷۱۶ از تألیف آن فارغ‌شده سه حدیث دراین‌کتاب ازخواجه روایت‌کرده که دو حدیث را خواجه ازهمین نورالدین علی بن محمدکه او را دائی خویش خوانده روایت‌کرده است.

نام و نام پدر و لقب وی در هر دو مأخذ یکی است و ابن الفـوطی و ابن‌حمویه هردواورا (نورالدین علی‌بن محمد) نوشته‌اند واختلافی که درگفتهٔ آن‌دوست یکی‌درکلمهٔ (الشیعی) است که‌درفرائد دریك‌جا به‌صورت(الشعبی) بدون نقطه و درجای دیگربه صورت (السعدی) نوشته شده ودرتلخیص‌مجمع الآداب‌ابن‌فوطی (چاپ‌هند)صریحاًو واضحاً الشیعی‌است.ودیگردرابومنصور کنیهٔ پدرنورالدین است‌که فقط درفرائد دریك موضع ذکرشده ودرابن‌فوطی یادی ازکنیهٔ پدر او نشده است.

ازمواردی‌که از او یاد شده پیداست که وی در عداد علما و محـدثین بوده و از برهان‌الدین ابوالمظفر ناصر بن‌ابی‌المکارم مطرزی خوارزمی مجاز گشته و خواجه‌طوسی در نزد او تلمذکرده و از او اجازه روایت‌داشته است. وآنچه بعضی در بارهٔ خواجه می‌گفته‌اند که «نشأ بمشهد طوس و اشتغل بها بالتحصیل علی‌خاله» مقصود از خال خواجه‌همین نورالدین علی‌بن ابی‌منصور محمدالشیعی یا (الشعبی) است.

۲۰- شیخ معین‌الدین مصری

ابوالحسن سالم بن بدران بن علی‌المازنی. بعضی لقب او را معزالدین به‌جای معین‌الدین ذکرکرده‌اندکه مسلماً تصحیف وخطاست.

---

۱ - تلخیص مجمع‌الاداب ابن فوطی چاپ هند و فوائدالسمطین نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران

شیخ حرعاملی در کتاب امل‌الآمل در ترجمهٔ حالش چنین گفته است :

« کان عالماً فاضلا نقلوا له اقوالا فی کتب الاستدلال کمانص علیه تلمیذه المحقق الطوسی‌فی‌رسالة الفرائض. »[1]

قاضی نورالله شوشتری دربعض فرائد خویش‌آورده است‌که «خواجهٔ طوسی با معین الدین بن مصری در یك طبقه‌اند چون خواجه از محضر وی استفاده کرده است.»

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب‌گوید:

«معین الدین ابوالحسن سالم بن بدران بن علی المازنی فقیه و ادیب شیعی. او را برمذهب شیعه تصانیف چندیست‌که ازآن جمله است «رسالة فی ان غسل‌الجنابة واجب لغیره» و «رسالة فی حکم العصیر » و « کتاب فی احکام النیات.»[2]

و محمد بن شاکر در فوات الوفیات و صلاح الدین صفدی در الوافی بالوفیات او را به شیعی معتزلی تعریف کرده‌اند .[3] ظاهـراً وی فقه را از ابن ادریس حلی[4] صاحب کتاب سرائر آموخته و از شاگـردان او بـوده است . چنانکه حاجی نوری درکتاب مستدرك الوسایل بدان اشاره فرموده است.

سالم بن بدران از سید جلیل سید عزالدین ابی‌المکارم حمزة بن علی‌بن زهرهٔ حسینی حلی صاحب غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع روایت حدیث می‌کند چنانکه از اجازه‌ای که به خواجهٔ طوسی داده است معلوم می‌-

۱ــ امل‌الامل شیخ حر

۲ــ مجمع‌الآداب چاپ هند ص۶۶۲

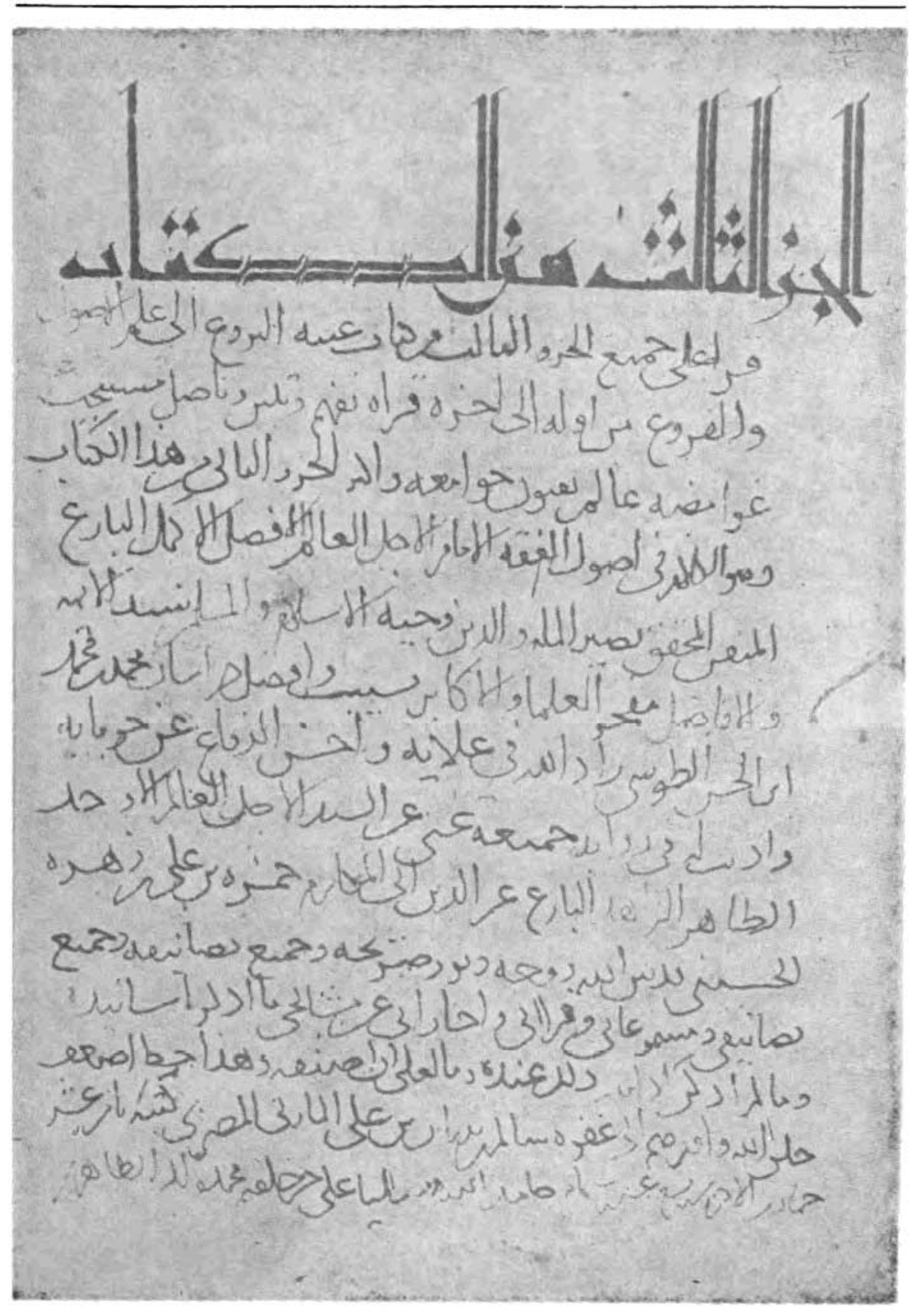
۳ــ الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۱۸۱ و فوات‌الوفیات

۴ــ ابو عبدالله محمد بن ادریس الامامی العجلی از علما و فقهاء بزرگ امامیه است. درسال ۵۵۸ به حد بلوغ رسیده و درسال۵۷۸ یا ۵۹۸ درگذشته است.

شود . و خــواجهٔ طوسی ازشاگردان معین‌الدین است،و مدتی از محضر وی مستفید شده وهم از او مجاز گشته است .

اصل اجــازه‌ای کــه معین‌الدین به خواجه داده در ظهر کتاب غنیة النزوع ابن‌زهره که خواجه آنرا در نزد استاد خوانده باقی‌است وتاریخ‌مقابلهٔ کتاب سال ۶۲۴ می‌باشد و اکنون کتاب مزبور موجود و درکتابخانهٔ‌مجلس شورای ملی ضبط است .

وصورت اجازه‌ای که در کتاب‌اجازات بحارالانوار مجلسی‌ولؤلؤتی البحرین صاحب حدایق و دیگرکتب‌ثبت است منقول ازهمین‌کتاب‌می‌باشد. وصورت اجازه معین‌الدین به‌خواجه این است :



الجزء الثالث من كتاب

قرأ علي جميع الجزء الثالث من غنية النزوع الى علم الاصول
والفروع من اوله الى آخره قراءة تفهم وتبيين وتأمل مستبحث
عن غوامضه عالم بوجوه فوائده وذلك الجزء الثاني من هذا الكتاب
وهو الكلام في اصول الفقه الامام الاجل العالم الافضل الاكمل البارع
المتقن المحقق نصير الملة والدين وجيه الاسلام والمسلمين سند الائمة
والافاضل مفخر العلماء والاكابر افضل اهل خراسان محمد بن محمد
بن الحسن الطوسي ادام الله علاه واحسن الدفاع عن حوبائه
واذنت له في رواية جميعه عني عن السيد الاجل العالم الاوحد
الطاهر الزاهد البارع عز الدين ابي المكارم حمزة بن علي بن زهرة
الحسيني قدس الله روحه ونور ضريحه وجميع تصانيفه وجميع
تصانيفي ومسموعاتي وقراءاتي واجازاتي عن مشايخي ما اذكر اسانيده
وما لم اذكر اذا ثبت ذلك عنده وما لعلي ان اصنفه وهذا خط اضعف
خلق الله وافقرهم الى عفوه سالم بن بدران بن علي المازني المصري كتبه ثالث عشر
جمادى الآخرة سنة تسع عشرة وستمائة حامداً لله ومصلياً على خير خلقه محمد وآله الطاهرين

گراور اجازهٔ سالم بن بدران مصری به خواجه طوسی

« قراء علی جمیع الجزء الثالث من کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول و الفروع من اوله الی آخره قراءة تفهم و تبین[1] و تأمل مستحث عن غوامضه عالم بفنون جوامعه واکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب وهو الکلام فی اصول الفقه الامام الاجل العالم الافضل الاکمل البارع[2] المتقن المحقق نصیر الملة و الدین وجیه الاسلام و المسلمین سند الائمة و الافاضل، مفخر العلماء و الاکابر نسیب و افضل خراسان[3] محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علائه و احسن الدفاع عن حوبائه . واذنت له فی روایة جمیعه عنی و عن السید الاجل[4] العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع عز الدین ابی المکارم حمزة بن علی بن زهرة الحسینی قدس الله روحه و نوّر ضریحه ، جمیع تصانیفه و جمیع تصانیفی و مسموعاتی و قراآتی و اجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده و مالم اذکر اذا ثبت ذلك عنده وما لعلی ان اصنفه. و هذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الی عفوه سالم بن بدران بن علی المازنی المصری. کتبه ثامن عشر شهر جمادی الاخرة سنة تسع عشر وستمائة حامداً لله مصلیا علی خیر خلقه وآله الطاهرین»[5]

درهامش صفحهٔ آخر کتاب به خط خواجه طوسی این عبارت دیده می‌شود « و قع الفراغ من مقابلة القسم الثالث بنسخة صحیحة و الحمد لله تبارك و تعالی فی جمادی الاولی اربع عشرین و ستمائه هجریة کتب محمد بن محمد بن الحسن الطوسی بخطه».

۱ــ تفهیم و تبیین
۲ــ الاورع
۳ــ در لؤلؤتی البحرین : و افضل اهل خراسان.
۴ــ الاجل الازهر
۵ــ اجازات بحار الانوار چاپ طهران ص ۱۶ و لؤلؤتی البحرین

گراور صفحهٔ آخر کتاب غنیة النزوع که خط خواجه در پائین صفحه طرف راست مشاهده می‌شود

و از این اجازه پیداست که معین‌الدین را (چنانکه ابن‌الفوطی گفته) تألیفات بسیاری بوده که به‌خواجه اجازهٔ روایت آنها را داده است. و خواجه درکتاب الفرائض خویش در فصل نصیب ذی قرابتین و ذی قرابات ازکتاب تحریر استاد خود نقلی کرده وگوید:

« ولنوردالمثال‌الذی ذکره شیخنا الامام السعید معین‌الدین سالم بن بدران المصری فی کتابه الموسوم بالتحریر»[1]

خوانساری درکتاب روضات الجنات گفته: «در بعض اجازات‌اصحاب ذکر شده که معین الدین راکتابی است موسوم به « الانوار المضیئة الکاشفة لاسداف الرسالة الشمسیة»

و نیز او راکتابی‌است به‌نام «اعتکاف ـ یا ـ مسئلة فی‌الاعتکاف» ، ومسئلهٔ «اعتراض بردلیل نبوت» نیز بدو منسوبست .

۲۱ـ قطب‌الدین مصری

ابراهیم بن علی بن محمد السلمی . وی اصلا از مردم مغـربست ولی چون مدتی‌درمصرزیسته به‌مصری شهرت یافته است. قطب‌الدین پس ازمدتی توقف درمصربرای تکمیل تحصیلات خویش به‌خراسان سفرکرد ودرخوارزم و هراة از محضر امام فخرالدین رازی مدتی استفاده نمود وکتاب قانون شیخ را در نزد استاد خواند[2] تا از بزرگترین شاگردان وی‌گشت. وی در آخر عمر درنیشابور توطن اختیارکرد و به‌تدریس طلاب و تألیف‌کتب پرداخت. و از

۱ـ الفرائض خواجهٔ طوسی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

۲ـ درمقدمهٔ شرح قانون تصریح به‌شاگردی خودواستفادهٔ‌ازامام نموده وگوید: ازجمله کتبی‌که نزد امام فخرالدین خواندم قانون شیخ بود.

جملهٔ تألیفاتش شرحی است بر کلیات قانون ابوعلی سینا[1].

ابن ابی‌اصیبعة در کتاب عیون الأنباء فی تاریخ الاطباء ترجمهٔ‌حالی از قطب‌الدین آورده و دربارهٔ شرح قانون تألیف وی‌گوید :

«من به‌مطالعهٔ این شرح موفق شدم، وآنرا به‌دقت خواندم. دراین‌تألیف قطب الدین مصری مسیحی و ابن‌الخطیب امام رازی را بر شیخ ابوعلی سینا ترجیح و تفضیل داده است.

درموضعی که مسیحی را برابوعلی ترجیح داده می‌گوید: «والمسیحی اعلم بصناعة الطب من الشیخ ابی‌علی. فان مشایخنا کانوا یرجحونه علی‌جمع عظیم ممن هوافضل من ابی علی فی هذا الفن »

وباز درجای دیگرازهمان شرح گوید: «وعبارة المسیحی اوضح وابین مما قاله الشیخ ،و غرضه فی کتبه تقیید العبارة من غیر فائدة»

و درجائی که امام فخر رازی را برشیخ‌الرئیس ترجیح نهاده گوید: «فهذا مما تنخل من کلام الامامین العظیمین الامام المتقدم، و الامام المتاخرعنه زمانا، الراجح علیه علما و عملا و اعتقادا و مذهبا»[2]

قطب‌الدین مذهب شافعی داشته ، وبه‌همین مناسبت سبکی نامش را در طبقات الشافعیه الکبری آورده است[3].

ابن‌ابی‌اصیبعة درتاریخ وفاتش‌گوید:وقتی‌مغول نیشابورراگرفته ومردم آنجا را از دم تیغ گذرانیده و قتل عام‌کردند، حکیم مصری هم درجملهٔ‌مردم آن شهرکشته شد. وسبکی گوید: درسال ۶۱۸ به دست تتار به قتل رسید .

۱ــ نسخه‌ای ازاین شرح‌کلیات درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشماره۳۵۳۶ موجود است‌که آغازش چنین است: (الحمدلله‌المدبر الحکیم الفاطر العلیم)

۲ــ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۰

۳ــ طبقات الشافعیة الکبری ج۵ ص ۴۸ و شذرات الذهب ج۵ ص۲۲۳

خواجهٔ طوسی در نیشابور مدتی در خدمت وی تلمذ کرده ، علم طب و حکمت رادرمحضرش آموخته است.وازشاگردانمشهور ویخواجهٔطوسی و قطب‌الدین احمد زکی بن حسن التیقانی (متوفی ٦٧۶) و شمس‌الدین‌احمد خوئی را شمرده‌اند .

ابن الفوطی دو بیت زیر را از خط مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد ابن‌محمدبن‌الحسن الطوسی نقل‌کرده است‌که به قطب‌الدین نسبت داده بود:

ذل السؤال شجا فی‌الحلق معترض
من دونه شرق من خلفه جرض
ماماء کفك ان جادت و ان بخلت
من ماء وجهی ان افنیته عوض[1]

۲۲ ـ شیخ ابوالسعادات

اسعد بن عبدالقاهر (یا ـ عبدالقادر) بن اسعد الاصفهانی. فاضلی‌محقق وصاحب تألیفات‌چندیست که‌ازجمله «رشح‌الولاء[2] فی‌شرح دعاء صنمی‌قریش» وکتاب «توجیه‌السؤالات فی حل‌الاشکالات» وکتاب « جامع‌الدلائل و مجمع الافاضل»و «اکسیرالسعادتین» است .

او استاد خواجهٔ طوسی و شیخ میثم بحرانی و سید رضی الدین بن طاوس است. وشخص اخیرازاستاد خود روایت و نقل‌بسیار کرده‌است. و در کتاب فلاح السائل گوید:

«درماه صفر سال ۶۳۵ درجانب شرقی‌بغداد درمنزلی که‌خلیفه‌المستنصر

۱ـ تلخیص‌مجمع الاداب ج ۴ ص۶۱۱
۲ـ روضات : رشح الوفاء

عباسی به شیخ اهدا کرده بود از استاد مجاز شده»[1]

۲۳ـ فریدالدین داماد

از جملهٔ حکما و بزرگان اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم است. شرح حالش جز در کتاب مجمع‌الآداب درجای دیگر دیده نشد.

ابن‌الفوطی در این کتاب دو جا از فریدالدین داماد نام برده است. در یك‌جا می‌گوید:

«فریدالدین ابومحمد حسن بن محمدبن حیدر فریومدی حکیم‌اصولی معروف به داماد. وی حکیمی بزرگ، و عارف به اصول و منطق و طب بود. وانقطاع از مردم و خلوت وخمول را اختیار کرده وازکسی چیزی قبول نمی نمود. و پیوسته به مطالعهٔ کتب و تحقیق در علوم مشغول بود. شمس الدین عبدالحمید خسروشاهی ومولانا نصیرالدین طوسی از شاگردان ویند.»

درجای دیگر گوید:

«فریدالدین محمدبن حیدر معروف به داماد از مردم نیشابور حکیمی فاضل بود. مولانا نصیرالدین طوسی او را از جملهٔ مشیخه خویش می‌شمرد، ومی‌فرمود که فریدالدین جمیع تصانیف امام فخر رازی را از خود او روایت می‌کرد.»[2]

دراین دو ترجمهٔ حال که از ابن‌الفوطی نقل شد اختلاف بسیاری‌نیست و ظاهراً ذکرنام و نسب وی در دوم ناقص است وکنیه و نامش که «ابومحمد و حسن» است از قلم افتاده است.

و فریومد نام قصبه‌ای از توابع نیشابور است. و چون فریدالدین در

۱ـ امل الآمل و روضات الجنات ص ۲۸ ومستدرك الوسائل ج۳ ص ۴۷۳

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن الفوطی چاپ بغداد ج۴ ص۴۵۸ وص ۴۶۶

شهر نیشابور مدتی مانده است به نیشابوری شهرت یافته است.

چنانکه درشرح اساتیدخواجه‌درپیش‌گذشت اغلب مورخان فریدالدین را شاگرد صدرالدین علی سرخسی و صدرالدین‌را شاگرد افضل‌الدین جیلانی و او را شاگرد ابوالعباس لوکری و لوکری را شاگرد بهمنیار، و بهمنیار را شاگرد ابوعلی سینا نوشته‌اند یعنی فریدالدین را به‌چهار واسطه از شاگـردان شیخ‌الرئیس دانسته‌اند.

واز شرح حال اوکه از ابن‌الفوطی نقل شد پیداست که وی‌ازشاگردان امام فخررازی‌نیزبوده بنابراین‌خواجه به‌یك واسطه شاگرد امام هم‌بوده است.

فریدالدین را مسلماً تألیفاتی بوده که از میان رفته و نابود شده است . فقط دورسالهٔ مختصردراثبات واجب‌الوجود به‌عربی‌وفارسی دردومجموعه از وی دیده‌شدکه به واسطهٔ اختصار و ایجاز و هم شایداین‌دوتنها تألیفی باشدکه ازاو به‌جامانده برای‌آنکه این دواثرباقی ماند وخوانندگان ازآن مستفیدگردند تمام آن دودراینجا ایرادشد.

رسالة فی اثبات واجب‌الوجود لفریدالدین داماد

لاشك في‌وجود موجود، فان‌كان واجبا فذاك، وان‌كان ممكنا، والممكن لايستقل بـوجود نفسه اصلا ، نظراً الى كونه ممكناً . و الممكن لايوجد غيره استقلالا ، اذمالم يوجد الشيئى لايوجد شيئاً . فالذى من شأنه ايجاد الاشياء هو الذى وجوده ذاتى، اوبواسطته فلابد من واجب.

فائدة : طبيعة الوجود هو واجب الوجود لوجوه :

الاول. الوجود المطلق موجودوبسيط وغيرمجعول. وكلما كان كذلك فهوواجب لذاته. اماكونه موجودا فلانه لوكان معدوما لزم اتصاف الشیء بانتفائه. والقابل يبقى مع‌المقبول. و الشئى لايبقى مع نفيه.

اماكونه بسيطا فلان‌اجزائه ان‌كانت‌موجودة لزم تقدمه على‌نفسه.وان‌كان معدوما لزم عدمه. فذهب وجوده .

اما انه غيرمجعول فلما ثبت مـن ان البسيط غيرمجعول . وامـا ان كان ماثبت‌له هذه‌الاحكام فهوواجب لذاته فظاهر.

الثاني : انه لولم يكن واجبا لكان ممكنا او ممتنعا، لانحصار كل مفهوم في‌هذه الثلاثة. والاول‌محال، اذالممكن‌مايقبل‌ذاته‌الوجود والعدم. والشیء

لايقبل نفسه و لا نقيضه .

والثاني: محال لان الممتنع معدوم. والوجود موجود. لماتقدم. وايضا فامتناعه يفضى الىانتفاء الموجودات الخاصة . فلايكون شيء فيالخارج موصوفا بالوجود هذا محال .

الثالث الوجود موجود، ووجوده نفسه. وكل ماكان كذلك فهو واجب لذاته . اماكونه موجودا فلما تقدم. و اما ان وجوده نفسه ، فلانه لولا ذلك اما جزءه او خارجا عنه . والاول يفضى الى تركيب الوجـود، و قدسبق بطلانه . والثاني يستلزم التسلسل . والباقي ظاهر.

الرابع الوجودموجود،فلولم يكن واجبا لكانممكنا،فعليه لامحالةموجود. فهو اما نفسه اوجزء من جزئياته . وكلمنهما يستلزم تقدم الشيء علىنفسه.

الخامس الوجود هو شيء له الوجود، و ما لهالوجود اعم من انيكون الوجود عينه او غيره. فان الشيء ثابت لامحالة ، ضرورة سلبالشيء عن نفسهمحال. فالوجود ثابت لنفسهلا بواسطة امر، فهوواجب الوجود لذاته.

فائدة: الحركة لاوجود له[1] لانهالووجدت وهي ممكنة لامحالة، فلهاعلة موجبة. فتلك العلة اماآنيةالوجود، اوزمانية، فانكانالاول، وجبانيكون الحركة آنيةالوجود، لكن ذلك محال اذ هي الخروج من القوةالىالفعل على التدريج ..

وانكان الثاني، وكل ماهو وجودهزماني فهوممكن فلهعلة. وهياماآنية او زمانية. ويلزم اماالمحال المذكور اوالتسلسل فيالعلةالموجبة، وذلكمحال. لايقال التسلسلفيالعلل الموجبة لميقم برهانعلى استحالته . فانالمعدات المترتبة غير متناهية . و باعتبار انضمام معد لاحق الى ماسبق مـن العلل و

١ــ كذا والظاهر لها .

الاستعدادات يتحصل علة موجبة اخرى . فعدم تناهى المعدات يستلزم عدم تناهى العلل الموجبة. لكن الاول حق على ماتبين فى موضعه. فالثانى كذلك، لانا نقول المعدات عندكم هى الحركات والاوضاع. وفيما نحن فيه لايتصور اعداد هما ، لسبق المعد على المستعدله . فيلزم سبق الحـركـة الحافظه لمطلقها، وكل فرد بعدالآخر.

واما المطلق فلااول لوجوده حتى يتوقف على معد، فلايلزم سبق الحركة على نفسها. ويمكن ان يجاب عن اصل الشبهة بهان الحركة يطلق على معنيين: الاول التوسط بين المبداء والمنتهى. والثانى الامتداد المؤلف من المتوسطات الواقعة من اول المسافة الى آخرها. فان اردتم الاول اخترنا ان علته آنية . قوله فيكون الحركة آنية قلناهى بهذه المعنى آنية الوجود، و ضرباتها(كذا) اعنى المتوسطات الواقعة فى الحدود المتوهمة للمسافة خارجة من القوة الى الفعل على التدريج. وان اردتم الثانى مسلم. لانه لاوجود لها خارج الذهن، و لايلزم من ذلك انتفاء الحركة مطلقا بالمعنى الاول .

برهان‌دیگر از فریدالدین‌داماد در بیان ثبوت صانع

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین فی التتمیم

اگر موجودی هست واجب الوجودی هست ، لیکـن موجودی هست پس واجب‌الوجودی هست.

بیان ملازمه اگرموجودی هست آن موجود یا واجب است یا ممکن‌و برتقدیر اول ملازمه ثابت شد.

واما برتقدیر دوم‌گوئیم هرچه ممکن باشد به انفراد موجود نشود، و تا موجود نبود موجد غیر نتواند بود. پس اگرهمهٔ موجودات ممکن باشند هیچ به انفراد نه موجود بود و نه موجد غیر، پس برآن تقدیر هیچ موجود نبود و لازم آید که اگر موجودی هست هیچ موجود نبود، و ایـن‌خلـف باشد.پس نشایدکه همهٔموجوادت ممکن باشند،پس موجودی‌غیرممکن باشد وآنواجب بود. پس‌ملازمه ثابت شد واستثنا ظاهر است.پس نتیجه ثابت باشد.والله اعلم

«نقلت مما نقل من‌خط المولی العلامة قطب‌الحق والدین‌شیرازی روح‌الله روحه،والناقل اضعف‌العباد الی عفوربه ...»[1]

---

۱ ــ بقیه در نسخهٔ منقول عنه محو شده است

و نیز منسوب به فریدالدین داماد است : لولم یکن فی‌الوجود ما هو واجب بذاته لم‌یکن موجود اصلا و التالی ظاهر البطلان.

بیان الملازمة انوجودالممکن‌یحتاج‌الی‌مرجح،فان منشاء الاحتیاج‌علی المذهب المتصورالامکان، و کل‌ممکن قدیماکان اوحادثا له مرجح، ضرورة ان نسبة طرفی الوجود والعدم الی‌الممکن واحد، ولارجحان لشیء منهما. ولایصح‌ان یترجح‌احدهما، فلووجد ممکن‌وترجح‌وجوده‌کان لمرجح غیره موجد له ، فلامحالة یکون موجوداضرورة ان‌الشیء مالم یوَجدلم‌یوِجد. و علی تقدیر عدم الواجب کان ذلك المرجح ایضا ممکنا محتاجا الی مرجح آخر ممکن،فیکون للطرف حکم‌الوسط فی‌الاحتیاج‌الی‌المرجح و عدم الاستقلال فی‌الوجود والایجاد، ومادام‌کل من این یحصل‌ممکن حتی یحصل منه ممکن آخر مرجح،فلاوجود و لا ایجاد لابالذات و لابالغیر.

و اذا ثبت الملازمة وتقرربطلان اللازم، ثبت وتحقق المطلوب، وهوتحقق خلاف المقدر،ففی الوجود ما یجب وجوده بذاته من غیر سبب و علة و ذلك مااردناه. و اوردعلی ذلك بانه یحتمل ان یحصل ممکن بممکن‌آخر وذلك الاخر بآخر و هکذا الی غیر النهایة. هذا الایراد غیر وارد، لان هذا الاحتمال‌انمایجوزه العقل‌اذا اعتبراستناد بعض الممکنات الی‌بعضها مفصلا بان یلاحظ ان هذا من ذاك و ذاك من ذلك و هلم جرا .

فان‌العقل بهذا الطریق‌لایحیط بجمیعها، لعدم تناهیها ولایظهرالخلف عنده.اما اذا لاحظ جمیعها اجمالا و تذکران شیئا منها لایحصل بالفعل مالم یحصل احدآخربالفعل،فلایشك فی‌انه مادام‌للطرف حکم الوسط لایحصل شیء منها بالفعل حتی یحصل به‌آخر فلایحصل شیء من الممکنات‌اصلا[1]

[1] ــ مجموعهٔ‌اثبات‌واجب، جنگ‌شمارهٔ ۲۷۹۹ کتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالار ش۱۸ صفحهٔ۱۴۴

۲۴ـ کمال‌الدین بن یونس موصلی

ابوالفتح موسی بن ابی‌الفضل یونس‌بن محمد بن منعة بن مالك شافعی جامع جمیع علوم و فنون ویگانهٔ روزگار بود . روز پنجشنبه پنجم صفر سال ۵۵۱ در موصل متولد گردید ، و پس ازآنکه در علوم ادبیه سرآمد اقران شد فقه را در نزد پدر بزرگوار خویش آموخت. درسال ۵۷۱ به بغداد سفرکرد؛ و در مدرسهٔ نظامیه نزد سدید سلماسی معید آنجا به تحصیل پرداخت . و علم خلاف واصول وآداب‌بحث را درخدمت کمال‌الدین ابی‌البرکات عبدالرحمن ابن‌محمد الانباری استفاده کـرد . و حل اقلیدس و مجسطی و عـلوم ریاضی را از شیخ شرف الدین مظفر بن محمد بن مظفر طوسی قـاری یعنی صاحب اسطرلاب خطی مشهور به عصا فراگرفت. و پس از تکمیل تحصیلات‌خویش به موصل بازگشت و درمدرسهٔ امیرزین‌الدین که بعدها به مدرسهٔ کمالیه‌مشهور شد اقامت‌گزید و به تدریس طلاب مشغول گشت.

کمال الدین در بسیاری از علوم و فنون ماهر بود مخصـوصا در علوم ریاضی از اقلیدس و هیأت و مخروطات و متوسطات و مجسطی و حساب و جبر و مقابله و موسیقی متفرد بود ، و از اقران کسی به پایـه و مرتبهٔ او نمی‌رسید.

ابن خلکان درتاریخ و فیات الاعیان گوید :

«من او را درموصل درماه رمضان سال ۶۲۶ ملاقات کردم و چـون با پدرش آشنائی داشتم چندین بارفیض صحبتش را دریافتم ولیکن چون‌اقامتم در موصل اندك بود و می‌خواستم به زودی به شام برگردم از محضر درسش استفاده نکردم»

و باز درهمان کتاب درتعریف او گوید :

«جامع معقول و منقول بود و باآنکه استاد فقه شافعی بود فقه حنفی را نیز برای عده‌ای از طلاب حنفی تدریس می‌کرد، و مشکلات جامع کبیر را برای آنان حل می‌نمود. او به دقایق فنون حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و منطق و طب عارف و در علوم عربیت و تفسیر و حدیث و تاریخ و ایام عرب و اشعار تازی به خوبی مطلع و درهر علمی چون شخص یك فن از رموز آن با خبر بود. اهل ذمه نزد او تورات و انجیل می‌خواندند،و او این دوکتاب‌را برای آن جماعت شرح و تفسیر می‌کرد.

اثیرالدین ابهری با آن همه جلالت قدر و تفنن در علوم هنگامی‌که مردم ازکتب او استفاده می‌کردند خود در خدمت کمال‌الدین مجسطی می ـ آموخت. و علم‌الدین قیصر بن ابی القاسم بن عبدالغنی بن مسافر مغربی که‌از بزرگان حکماء و علماء ریاضی است‌گوید :

«من موسیقی را درخدمت کمال الدین فراگرفتم.»[1]

قزوینی درکتاب آثارالبلاد گوید : کمال الدین‌بن یونس جامع‌جمیع علوم معقول و منقول و در زمان خویش بی نظیر بود در هر علم و فنی‌که بااو گفتگو می‌شد اومانندصاحب‌فن به‌بحث‌می‌پرداخت ومخصوصاًدرفنون‌ریاضی بی مانند بود.

تاریخ وفاتش‌را قزوینی به سال۶۸۲ذکرکرده[2] ولیکن این‌تاریخ مسلما خطا است؛ و صحیح تاریخی است‌که ابن ابی اصیبعة درکتاب عیون الأنباء فی تاریخ الاطباء و ابن خلکان درکتاب وفیات الاعیان آورده وگفته‌اند :

«کمال الدین بن یونس درچهاردهم شهر شعبان به سال ۶۳۹ درموصل

۱ـ تاریخ‌ابن خلکان چاپ طهران، ج۲ص ۲۵۶ وطبقات‌الشافعیة الکبری ج ۵ ص ۱۵۸ والحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۱۴۹ و شذرات الذهب ج۵ ص ۲۰۶

۲ـ آثار البلاد قزوینی چاپ اروپا ص۰ ۳۱ وتاریخ‌وفات‌وی ازچاپ‌مصر افتاده و ذکر نشده ـ آثار البلاد چاپ مصر ص۴۶۳

درگذشت ».[۱]

ابن الفوطی هم درتلخیص‌مجمع‌الآداب یادی از او کرده و کنیه‌اش را ابوالمعالی و تاریخ تولدش را جمادی الاولی سال ۵۵۱ و وفاتش را در نیمهٔ شعبان سال ۶۳۹ در موصل دانسته است[۲].

از جملهٔ تألیفاتش کتاب «کشف‌المشکلات وایضاح المعضلات فی تفسیر القرآن» و«شرح کتاب التنبیه فی الفقه» و «کتاب اسرار السلطانیة فی النجوم» است.

بروکلمن ازجملهٔ تألیفات وی یکی رسالهٔ « برهان برمقدمهٔ تسبیع دائره وکیفیت پیداکردن آن که ارشمیدس درکتاب خود نیاورده» و دیگر «شرح اعمال هندسه» را ذکرکرده است[۳].

صلاح‌الدین صفدی در کتاب الوافی بالوفیات و محمد بن شاکر در فوات الوفیات هردو ازشمس‌الدین بن‌المؤید العرضی نقل‌کرده‌اندکه خواجهٔ طوسی ازکمال الدین بن‌یونس موصلی کسب دانش کرده[۴] و ظاهراً خواجه در بغداد یا موصل مدتی از محضر وی استفاده نموده است.

۲۵ـ علم‌الدین

قیصربن ابی‌القاسم‌بن‌عبدالغنی‌بن‌مسافربن حسان‌بن عبدالرحمن‌اسفونی منعوت به «علم» ومکنی به ابوالمعالی ومعروف به تعاسیف.

۱ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۲۵۹

۲ـ تلخیص مجمع‌الاداب ابن الفوطی چاپ هند ص۲۹۳

۳ـ ذیل تاریخ آداب العربیه . از بروکلمن ج ۱ص ۸۴۹

۴ـ الوافی بالوفیات ج۱ ص۱۸۲ و فوات الوفیات چاپ مصر ج۲ ص۱۴۱

وی به‌دقایق علوم ریاضی مطلع و بقـراءات مختلف آشنا ، و فقیهی بی‌نظیرومحدثی خبیروبه‌رموز مذهب ابوحنیفه‌آگاه ودانشمندی ارجمند بود .

علوم ریاضی را درمصر وشام آموخت. ودرتمام شعب وفنون آنماهر گردید. و در مصر از ابی‌الفضل محمدبن یوسف غزنوی، وابوطاهر محمدبن محمدبن مبارك انباری، ودرحلب از ابوهاشم عبدالمطلب‌هاشمی سماع حدیث کرد . پس از آن خود برمسند افادت نشست . وجماعتی درمصر وشام از وی اخذ حدیث کرده ، ازاو روایت کرده‌اند .

ابن‌خلکان گوید‌که « علم‌الدین مرا حکایت کرد که پس از آنکه علوم ریاضی رابه‌خوبی آموختم، طالب دیدار کمال‌الدین‌بن یونس که درآن وقت در علوم ریاضی استادی بی‌مانند بود شدم، وبه‌نیت‌آنکه از محضر وی مستفید گردم به موصل رفتم ، وبه‌مجلس درس او درآمدم .

قصدم رادانست، وپرسید می‌خواهی چه فنی‌ازفنون ریاضی‌رابیاموزی؟ گفتم طالب علم موسیقی هستم ، و مـی‌خواهم از آن علم بهره ببرم . گفت مصلحت تراست. ودرمدت یك سال بیش از چهل کتاب درخدمتش خواندم. و در آن وقت در تمام این فنون ماهر واستاد بودم . و غرضم آن بود که در جملهٔ شاگردان کمال‌الدین بشمار آیم، وانتساب به‌او حاصل کنم[۱].»انتهی

علم‌الدین پس از آنکـه یك سال در موصل بماند واز استاد مستفیض گشت ، به‌حماةرفت . و در آنجا مقیم شد . و سلطان آنجـا ملك مظفر بدو توجه کـرد . و احسان بسیار به او نمود و تدریس مـدرسهٔ نوریه را به‌وی واگذار کرد .

۱ــ عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه ج ۲ص ۲ج۷۰ وتاریخ وفیات الاعیان ابن‌خلکان در شرح حال کمال‌الدین بن یونس موصلی چاپ ایران ج ۲ ص ۲۵۷

علم‌الدین درآنجا در سال ۶۴۲ کرهٔ بزرگی از چوب که کواکب مرصوده برآن نقش بود برای سلطان بساخت[۱]. و نیز آسیائی که دارای برجهایی بود و در آن برجها حیل هندسی به کار برده بود برای سلطان بنا کرد.

وقتی صاحب صقلیه درمسائل حکمت وریاضی پرسشهائی از ملك‌کامل کرده واواز دانشمندان مصروشام جواب آنها را خواسته بود. علم‌الدین نیز درجواب آن مسائل با حکماء دیگر کمك کرد، چه وی در آن زمان مشارالیه بالبنان بود، وازعلماء ودانشمندان حکمت وریاضی محسوب می‌شد.

علم‌الدین مدتی در قاهره مأمور دواوین دولتی ونظر و تفتیش در آنها گردید. وشریف گوید:«سیرت پسندیده‌ای نداشت.»[۲]

مولدش در سال ۵۶۴ به اسفون، ووفاتش روز یکشنبه ۱۳ رجب سال ۶۴۹ در دمشق بود.

نامش را ابن واصل در اخبار بنی ایوب و صاحب حماة در تاریخ اخبارالبشرذکر کرده‌اند[۳].

ابن‌ابی‌اصیبعة درعیون الانباء وابن خلکان در وفیات‌الاعیان درشرح‌حال کمال‌الدین‌بن یونس موصلی از او یادکرده، و او را ازجمله شاگردان بزرگ

۱ـ فرزند ارجمند دکتر محسن مدرس رضوی از(ادمونتون)کانادا نوشته‌است: یکی از قدیمترین کرات سماوی ساختهٔ قیصربن ابوالقاسم هم اکنون موجود و در موزهٔ ملی ناپل محفوظ است و مشخصات این کره را در کتابی پیدا کردم.

۲ـ الطالع‌السعید الجامع‌لاسماء الفضلاء والرواة باعلی‌الصعید تألیف ادفوی متوفی ۷۴۸،چاپ مصر،ص ۲۵۹

۳ ـ تاریخ ابی‌الفدا در حوادث سال ۶۴۲ ج ۲ ص ۱۸۱ و ج ۲ ص ۱۹۵

کمال‌الدین شمرده‌اند .

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب شرح حال او را ازکتاب عقود الجمان فی‌شعراء الزمان تألیف کمال‌الدین مبارك‌بن ابی‌بکر حمدان ابن شعار چنین نقل کرده است که :

« علم‌الدین مصری را در علوم حکمت وهندسه دستی قوی بود. »

و هم او گوید که « من او را در حلب دیدم ولیکن ندانستم کـه او را در نظم کلام اقتداری هست یانه » وسپس گوید :

«کمال‌الدین ابوالقاسم عمربن احمد برایم از علم‌الدین چنین نقل کرد که: وقتی از بلاد اسماعیلیه حکیم نصیرالدین طوسی نامه‌ای کـه در آن چند سؤال فلسفی کرده بود برایم فرستاد . ودر سرنامه شعری چند درج کرده که مطلعش این بیت بود :

سلام علی‌علامة المتبحر علی علم‌الدین الحنیفی قیصر

من به سؤالات ونامهٔ وی جواب‌گفتم ، ومانند او در اول نامهٔ خودچند بیت نگاشتم که بیت اولش این بود :

سلام علـی المهدی السلام تحیة

تضوع من الفاظها عـرف عنبر

فوت علم‌الدین را ابن شعار در ماه جمادی‌الاولی سال ۶۴۹ در دمشق ذکر کرده است[۱].

دونامه از وی در ردّ مصادرات اقلیدس وجواب خواجه باقی است‌که در دنبال رسالهٔ خواجهٔ طوسی در « رد مصادرات اقلیدس» ذکر شده، ونسخهٔ آن در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی و مدرسهٔ سپهسالار موجود است که

---

۱ ــ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی،طبع بغداد ج ۱ ص ۶۱۶

قسمتی ازآن نامها درضمن آثار خواجه بیاید .

۲۶ - اثیرالدین ابهری

مفضل‌بن عمر از مشاهیر حکمای اسلام واز شاگردان بزرگ امام فخر رازی‌است.وی‌پس‌ازبروز فتنهٔ تتاربه شام رفت. وچندی درخدمت محی‌الدین محمدبن محمدبن سعیدبن نـدی (متوفی ۶۵۱) در دمشق بسر برد[۱]. و بعد به بلاد روم شد، ودرآنجا مقیم گشت .

ابن‌شاکردراحوال اسماعیل‌عمادالدین ابوالفداصاحب حماة می‌نویسد: اودوستار اهل علم بود، وآنان را به‌خویش نزدیك می‌کرد. واثیرالدین‌ابهری به خدمت او پیوست. ونزد او اقامت گزید ، وابوالفدا برایش نقدینه‌ای کـه کفاف مخارج او را نمایدمرتب‌کرد[۲].

اثیرالدین راباجلهٔ حکما وعلماکمتر اتفاق صحبت افتاده واکثراوقات را به تدریس علوم وتعلیم طلاب وتألیف کتب پرداخته است . درحکمت‌الهی وطبیعی ومنطق وزیج تألیفات‌مهم وگرانبهائی ازخود باقی‌گذاشته. کتاب‌هدایهٔ وی کـه در حکمت طبیعی والهی ساخته در تمام ممالك اسلامی مشهور ، و مـدتی کتاب درسی طلاب علـوم حکمت بود . و عده‌ای از علما به شرح و تفسیر آن پرداخته‌اند کـه مهمتر آن شروح شرح میبدی و شرح ملاصدرای شیرازی‌است.

دیگر از تألیفات وی تنزیل الافکار در منطق است کـه خواجهٔ طوسی شرحی برآن نگاشته وآنرا «تعدیل‌المعیار فی‌نقد تنزیل‌الافکار» نام نهاده‌است.

---

۱ ـ الوافی بالوفیات ج ۱ چاپ اسلامبول ص ۱۷۲ و مجلهٔ علمی دمشق .

۲ ـ فوات‌الوفیات ج ۲ ص ۲۹

و دیگر کتاب ایساغوجی است که مختصری درمنطق است (ایساغوجی را که‌به‌معنی کلیات خمس ، ونام یك باب از ابواب نه‌گانه منطق است بر تمام کتاب ازباب اطلاق جزء بر کل‌مجازاً نام نهاده است.)

اورا دربرابر اشارات شیخ کتابی به نام اشاراتست. و درمقابل‌تحصیل بهمنیار کتابی به نام محصول می‌باشد . و از آن باز استخراجی کرده آنرا محصولی نام نهاده است .

وتصانیف دیگر به‌نام «زبدة الأسرار» و «بیان» و «کشف‌الحقایق»[1] در منطق ازتألیفات او شمرده‌اند .

ونیز دو رساله یکی به نام « الرسالةالزاهرة فی‌ابطال بعض مقدمات الجدلیة » و دیگر « رسالهٔ مشتمل برهیجده مسئله از مسائل حکمت که بین حکماء و متکلمین مورد اختلاف و نزاع است »[2] در جزو تألیفات وی ذکر کرده‌اند .

اورا باخواجه طوسی رابطهٔ دوستی بوده ونامه‌هائی بایکدیگر رد وبدل کرده‌اند. ووقتی اثیرالدین رسالهٔ فارسی‌ساخته وضمن نامه‌ای به‌خدمت‌خواجه فرستاده‌وازخواجه درخواست جواب کرده است . خواجه با احترام تام نامهٔ او را جواب گفته ، و در برابر رسالهٔ او رساله‌ای نگاشته ، و نزد اوفرستاده است . این دو رساله در بعضی از مجموعه‌ها دیده شد.

زکریابن‌محمدبن محمودقزوینی‌اثیرالدین‌را ازاساتیدخودشمرده‌ودر آثار

---

۱ ـ سلم‌السموات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی،شمارهٔ ۶۷۰ و کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۱۸ وهدیةالعارفین ۴۶۹/۲

۲ ـ فهرست کتب کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی. شمارهٔ ۱۸۳۰ ج ۵

البلاد از او یاد کرده است[1].

وفات او را جمعی در حیات هلاکو یعنی در حدود سال ۶۶۰ تا ۶۶۳ نوشته‌اند. وحاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون در ذیل کتاب کشف‌الحقایق وفاتش را درسال ۶۶۳ ودنبالهٔ کتاب المغنی فی‌الجدل سال ۷۰۰ هجری ضبط کرده است[2].

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده رباعی ذیل‌رابه‌اثیرالدین ابهری‌نسبت داده است :

مسکین دل من چو محرم راز نیافت
و اندر قفص جهان هم آواز نیافت
اندر سر زلف ماه رویی گم شد
تاریك شبی‌بود و کسش بازنیافت[3]

درتذکرهٔ عرفات آمده است که اثیرالدین ابهری از افاضل واکابراست و صاحب دیوانی است که سه هزار بیت دارد.از جمله این رباعی به وی منسوبست[4].

تا کی مدد نفس بد آموز کنم
خلقی ز وجود خود غم اندوز کنم
من بعد برآنم که به‌قرصی چو فلك
روزی‌به‌شب آرم و شبی روز کنم

---

۱ ــ آثار البلاد چاپ بیروت ص ۴۶۳ و ۵۳۶

۲ ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۴۸۹ و۱۷۴۹ چاپ اسلامبول.

۳ ــ تاریخ‌گزیده چاپ‌طهران ص ۶۸۵ وسلم‌السموات‌نسخهٔ خطی.

۴ ــ تذکرهٔ عرفات از تقی‌الدین محمد بن سعدالدین محمد حسینی اوحدی بلیانی اصفهانی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك .

و در تذکرهٔریاض‌الشعرا هم همین رباعی به نام وی ثبت شده‌است[۱].

۲۷ ـ شمس‌الدین کیشی

محمدبن احمدبن‌عبداللطیف کیشی، ازحکماء بزرگ ایرانوازمعاصران محقق طوسی است . وی در اغلب علـوم تبحری کامل داشته ، و در اصول و فروع و در معقول و منقول صاحب تألیف و تصنیف بوده است . قطب‌الدین شیرازی‌از محضروی استفاده کرده، و درتألیفات خود از او به‌احترام‌یادنموده واو را درجملهٔاساتیدخویش‌شمرده‌است[۲]. مخصوصادرشرح کلیات قانون‌خود مکرر ازاستاد خود «کیشی» یاد کرده وبه‌گفتهٔ اواستناد جسته است .

وعلامهٔ حلی دراجازهٔ معروف بنی‌زهره او را درجملهٔ اساتید خودذکر کرده، ودرحق اوگوید:« این شیخ افضل علماء شافعیه بود. و دربحث منصف ترین مردم به شمار می‌رفت . مـن از محضر وی استفاده می‌کردم ، و بعضی اوقات اعتراض وایرادی براو می‌نمودم. تفکری می‌کرد گاه ایراد مرا جواب می‌گفت، وگاه اظهار می‌داشت، باشد در این مسئله اندیشم ، جواب آنرا روز دیگرازمن بخواه.من پس ازدوسه روزی جواب آنرا می‌خواستم ، واوجواب مسئله را بازمی‌داد وگاههم به عجز خویش ازجواب اعتراف می‌کرد[۳].

شمس‌الدین پس از ادای حج وزیارت بیت‌الله به بغداد رفت ومـدتی ملازمت شیخ جبرئیل را اختیار کرد، و به امر او به خلوت وریاضت مشغول شد، و در جملهٔ اهل حال وصاحبان معرفت درآمد .

---

۱ ـ تذکرهٔ ریاض‌الشعرا علی‌قلی واله داغستانی،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌ملك

۲ ـ مقدمهٔ درةالتاج چاپ تهران

۳ ـ لؤلؤتی‌البحرین

مولانا شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی (متوفی ۷۳۶) صحبت شمس‌الدین را دریافته و در نامه‌ای که به علاءالدین سمنانی نوشته گوید: «پس از آن به صحبت مولانا شمس‌الدین کیشی رسیدم، چون از مولانا نورالدین شنیده بودم که دراین عصر مثل او در طریق معرفت کسی نیست.»[1]

وی در سال ۶۶۵ به تدریس مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد معین شد[2]. ومدتی در بغداد به‌کار تدریس پرداخت. وپس از آن به‌اصفهان رفت وبه‌خدمت بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد جوینی پیوست.

مجدالدین همگر شاعر شیرازی که او نیز مدتها دراصفهان در خدمت بهاءالدین‌محمد جوینی‌میزیست وبرای بزرگان استنساخ کتاب می‌نمود، کتاب کلیله ودمنه‌ای برای شمس‌الدین کیشی نوشته وقطعه‌ای برای اتمام آن گفته که تاریخ تحریر آن ششصد وهفتاد وسه است.و قطعه این‌است[3]:

بحکم و خواهش شمس‌الانام والملة
که دارد امرش برسائق قدر بیشی

امام مفتی دوران محمد ادریس
خدایگان شریعت محمد کیشی

نوشت چاکر و داعیش مجد پارسی آن
که‌چون‌سعادت کرده‌است‌بردرش‌خویشی

کتاب حکمت و پند کلیله را بخطی
که در ثمن برد از لؤلؤ و سمن پیشی

---

۱ ـ نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۳۱۷

۲ ـ الحوادث‌الجامعة ص ۳۵۸ و ۴۸۹ و شدالازار ص ۴۹۳

۳ ـ از سعدی تا جامی ص ۱۴۵

به‌سال ششصد و هفتاد و سه به‌خطهٔ جی
که شد تهی ز بد اندیشی و جفا کیشی
به‌عهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
که شیر در گلهٔ بخت او کند میشی
ز نوك کلکش چشم مخالف آن بیناد
که این نماید ریشی و آن کند نیشی

و از این قطعهٔ مجد همگر استفاده می‌شود که کیشی تا این تاریخ در اصفهان بوده است.

در الحوادث‌الجامعه است که کیشی به سال ۶۹۴ وفات یافت[1] و در شدالازار است که درخانهٔ خود در محلهٔ دزك مدفون شد[2] و درفارسنامهٔ فسائی است که کیشی در ۶۶۰(؟) در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و درخانهٔ خود مدفون گردید[3]. و در الوافی بالوفیات تولد کیشی در سال ۶۱۵ در کیش و وفاتش در سال ۶۹۵ ذکرشده است[4].

از مصنفات او یکی کتاب هادی‌درنحو است که با عبارت مختصر و معنی بسیار تألیف کرده است. و رساله‌ای در شرح قول پیغمبر علیه‌السلام که فرموده «ان‌الله تعالی خلق آدم علی صورته» ساخته است[5]. و حاجی خلیفه

---

۱ ــ الحوادث‌الجامعه ص۳۸۹

۲ ــ شدالازار ص ۱۱۳

۳ ــ فارسنامه ص ۳۱۷

۴ ــ الوافی بالوفیات ج ۲۰ ص ۱۴۱

۵ ــ این رساله در جنگی که به فاضل محترم آقای سلطان القرائی متعلق است دیده شد.

رسالهٔ دیگری در شرح کلام علی علیه‌السلام « الناس نیام فاذا ماتواانتبهوا » به نام او در کشف‌الظنون ذکر کرده، گوید: « بر طریقهٔ اهل‌تحقیق آنرا شرح کرده‌است.[۱] »

و رسالهٔ دیگر وی موسوم به « روضة‌الناظر[۲] » شرح بر رسالهٔ تحقیق «نفس‌الامر » خواجه طوسی است.[۳]

شمس‌الدین به دوزبان عربی وفارسی شعر می‌گفته، وقصاید وغزلیاتی از اوباقی است که حاکی از ذوق سرشار وغزارت فضل ووفور علم وحکمت اومی‌باشد.در غزلیات گاهی شمس و گاهی‌شمس کیشی تخلص کرده‌است. در کتاب مونس الاحرار دو غزل به نام او ذکر شده که یکی از آن دو غزل این است:

گلش تا خط زنگاری برآورد
عقیقش سر بخونخواری برآورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید
دمار از مشك تاتاری برآورد
چوعکس‌سبزه دیدآن نرگس‌مست
فغان از جان هشیاری برآورد
مرا آن چشم جادو آشکارا
بکشت و سر به بیماری برآورد

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۵۶۷ و ج ۲ ص ۵۷

۲ ـ المناظرة

۳ ـ نسخه‌ای از روضة‌الناظر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است که در قرن دهم نوشته شده است

رخش جانم ببرد و طرفه این است
که گوید خط بیزاری بر آورد
مرا گفتا که جانت بر لب آمد
خطش جانی است پنداری بر آورد
نصیب شمس کیشی خار غم شد
گلش تا خط زنگاری بر آورد[۱]

و نیز این رباعی از جملهٔ اشعار ویست:

هر نقش که برتختهٔ هستی پیداست
آن صورت آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو
موجش خوانند و در حقیقت دریاست

او را با خواجه طوسی مکاتباتی بوده، ونامه‌هائی بین آن دو رد وبدل شده، که بعضی از آن مکاتیب باقی است، وصورت نامه وسؤال وی وجواب خواجه ضمن آثار خواجه بیاید[۲].

۲۸ ـ شمس‌الدین خسروشاهی

ابومحمد عبدالحمیدبن عیسی خسروشاهی[۳] (منسوب به خسروشاه که

۱ ـ مونس‌الاحرار چاپ طهران ج ۱ ص ۱۷۳

۲ـ برای شرح حال مفصل وی رجوع شود به‌حواشی مرحوم علامهٔ قزوینی برشدالازار، ص ۴۹۴

۳ ـ سبکی در طبقات الشافعیة الکبری (چاپ مصر ج ۵ ص ۶۰) به جای خسروشاهی «خورشاهی» ضبط کرده وگوید خورشاه (بضم خاه معجمه وفتح راء بعد ازآن واو ساکنه وبعدازآن شین معجمه از قرای تبریز است). (با این ضبط خروشاه می‌شود). واین اشتباهست وصحیح همانست که درمتن نوشته شده.

نام قصبه‌ایست در شش فرسنگی تبریز)[1] وی در فنون حکمیه و اصول طبیه و علوم شرعیه استاد، وپیوسته به‌مطالعهٔ کتب وتدریس طلاب ومحصلین مشغول بوده است .

او در سال ۵۸۰ متولد شد . پس از تحصیل مقدمات ادبیه علم کلام و فنون حکمت را در خدمت امام فخرالدین رازی آموخت . و از مؤید طوسی سماع حدیث کرد تا در اصول وعقلیات براقران خویش تقدم یافت. وپس از مرگ امام رازی سفری به قهستان کرد و مدتی نزد محتشم شهاب رئیس و حاکم اسماعیلیه کـه از دانشمندان و حکماء این طایفه بود بسر برد . و او شمس‌الدین را گرامی می‌داشت وازمحضرش استفاده می کرد . پس ازآن از ایران به‌شام رفت، وچندی درآنجا رحل‌اقامت افکند و به‌تدریس علوم‌مشغول شد وبعد درکرك به‌خدمت ملك ناصرصلاح‌الدین داودبن‌الملك المعظم‌پیوست ومنزلتی عظیم یافت واحسان بسیار ازاو دید[2].

ابن‌ابی‌اصیبعه درکتاب عیون‌الانباءفی‌طبقات‌الاطباءگوید:« در دمشق‌او را دیدم مردی باهوش وعالم وخوش بیان ونیکو محضرش یافتم ودرخدمت‌او بودم‌که یکی از فقیهان بغداد نامه‌ای به او داد، وقتی نامه را دید بوسید وبرسر نهاد . پرسیدم این نامه ازکیست جواب داد خط استادم فخر رازیست .»[3]

---

۱ ــ العبر ج ۵ ص ۲۱۱ و یاقوت ج ۲ ص ۱۲۴۳

درالحوادث‌الجامعة ص ۲۱۱ ذیل حوادث سال ۶۵۳ مسطور است که «توفی‌بعده عبدالحمیدبن‌الحسن بن شاهی بدمشق » که مسلماً مقصود خسروشاهی است که‌بااسقاط نام پدر (عیسی) باشتباه، خسروشاهی «حسن بن شاهی » خوانده شده است .

۲ ــ طبقات ناصری تألیف منهاج سراج چاپ هند ص ۲۱۵

۳ ــ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۹۰ ــ ۹۱ و ص ۲۱۶

ابن‌العبری در تاریخ مختصر الدول از نجیب راهب محاسب مصری نقل می‌کند که : ملك ناصر صاحب کرك برای استفادهٔ از محضر شمس‌الدین خسروشاهی به خدمتش می‌رفت و کتاب عیون‌الحکمة ابوعلی سینا را نزد او می‌خواند . و وقتی که به ابتدای محله‌ای که خسرو شاهی درآنجا منزل‌داشت می‌رسید ، از اسب پیاده می‌شد . وحشم وغلامان خویش را درهمان مکان‌به‌جا می‌گذاشت. وخود تنها کتاب را زیر بغل‌گرفته ومندیلی برسر نهاده به درخانهٔ حکیم می‌رفت، و در را می‌کوفت. در که گشوده می‌شد به‌درون‌خانه‌می‌شد، و درس را قرائت کرده ایراد واشکالی اگر باقی می‌ماند سؤال نموده و برمی‌خاست ، وشیخ برای او قیام نمی‌کرد.[1]

در آخر عمر خسروشاهی به دمشق بازگشت . ودر آنجا توطن اختیار کرد . تا در دوازدهم شوال[2] سال ۶۵۲ بدرود حیات گفت و درجبل قاسیون مدفون گشت .

شمس‌الدین از فقهاء شافعیه بوده و سبکی نامش را در طبقات الشافعیه ذکر کرده است . از شاگردان مبرز وی سدیدالدین ابومنصور است که از افاضل اطباء محسوب و در کرك حکمت و طب را از خسروشاهی فرا گرفته‌است[3].

از آثار اومختصر مهذب در فقه تألیف شیخ ابواسحاق شیرازی شافعی (متوفی ۴۷۶) و دیگر مختصر منطق شفای ابوعلی سیناست . وتألیف‌دیگری

۱ـ تاریخ مختصر الدول ابن‌العبری ص ۴۵۵ ومرآةالزمان‌ابن جوزی وسبکی ومقریزی وابن‌تغزی بردی.

۲ـ العبر ۲۵ شوال (ج ۵ ص ۲۱۲)

۳ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۶۴ و ج ۲ ص ۵۷۶ وعیون‌الانباء ص ۲۱۶

هم به نام « تتمهٔ آیات البینات » است که «آیات بینات» استاد خود امام رازی را تمام کرده است[۱].

به طوری که ابن‌الفوطی می‌نویسد شمس‌الدین ومحقق طوسی هـردو از تلامذهٔ فریدالدین داماد بوده و این دو بزرگ از محضر این استاد استفاده کرده‌اند، و بعدها هم بین این دو رابطهٔ مکاتبه بوده ، و وقتی هم خـواجه از شمس‌الـدین خسروشاهی ضمن نامه‌ای مسائلی از حکمت پرسیده است کـه صورت آن اسئله درضمن آثار خواجه بیاید .

۲۹ ـ کمال‌الدین بحرانی

ابو جعفر احمد بن علی بن سعید بن سعادة بحرانـی . عـالمی نبیل و متکلمی جلیل همزمان با خواجهٔ طوسی بوده وپیش ازخواجه درگذشته‌است.

شیخ جمال‌الدین ابـوالحسن علی‌بن سلیمان بحرانی فاضل مشهور از شاگردان او بوده است .

کمال‌الدین را رساله‌ایست در مسئلهٔ علم و آنچه مناسب آن از صفات باری تعالی است، و آن مشتمل بربیست وچهار مسئله ومشهور به«رسالة‌العلم» است. بعد از وفات وی شاگردش جمال‌الدین علی رسالهٔ مذکور را به‌خدمت خواجه فرستاد ، و درخواست شرح آنرا نمود ، و خـواجه آنرا شرح بسیار نافعی کرد وبه‌نزد جمال‌الدین باز فرستاد.[۲]

واین جمال‌الدین علی بحرانی را تألیفی به نام اشارات در حـکمت و

---

۱ ــ شذرات‌الذهب ج ۵ ص ۲۵۵

۲ ــ الکنی والالقاب حاج شیخ عباس قمی ج ۳ ص ۱۰۵

کلام‌است که شاگردش شیخ میثم بران شرحی نوشته است.[۱]

۳۰ ـ نجم‌الدین اللبودی

ابوزکریا یحیی‌بن شمس‌الدین محمدبن عبدان‌بن عبدالواحد . وی از جملهٔ فصحا واذکیاء و در طلب علم کوشا بود . در حلب به سال ۶۰۷ متولد گردید. و در کودکی با پدر به دمشق رفت . و در آنجا به تحصیل علم طب مشغول شد. وپس از مهارت درآن علم به کسب علوم وفنون دیگر پرداخت، تا اوحد زمان وفرید دوران گشت . و به خدمت ملك منصور ابراهیم‌بن‌الملك المجاهدبن اسدالدین شیرکوه‌بن شادی صاحب حمص پیوست . و مدتی در نزد او به طبابت مشغول بود . تا آنکه او را به وزارت خود برکشید . پس‌از فوت ملك در سال ۶۴۳ حکیم نجم‌الدین به مصر رفت . و خدمت نجم‌الدین ایوب‌بن‌الملك الکامل را اختیار نمود . وملك او را به احترام و اکـرام تمام پذیرفت . و ناظر دیوان اسکندریه‌اش کرد . وهر ماهه سه هزار درهم مقرری برایش برقرار نمود . با اینحال پس ازمدتی باز ازمصر به شام برگشت وناظر دیوان اعمال شام شد ، وتا سال ۶۶۶ درقید حیات بود .

او را تألیفات بسیاریست که ازآنجمله مختصر کلیات قانون ابن‌سینا. و مختصر کتاب الأشارات والتنبیهات ، ومختصر کتاب عیون‌الحکمهٔ‌ابن‌سینا، ومختصر کتاب‌الملخص‌ابن خطیب ری ، و مختصر کتاب اوقلیدس ، و کتاب الزاهی فی‌اختصار زیج‌الشاهی است .

بعضی زیج شاهی را از مؤلفات خـواجه شمرده گویند آنرا به اسم رکن‌الدین‌خورشاه پادشاه اسماعیلی ساخته و نجم‌الدین آنرا اختصار و زیج

---

۱ ـ الذریعه ج ۳ ص ۹۶

زاهیش نامیده است[1]. و او را شعر بسیار است.

۳۱- نجم‌الدین نخجوانی

احمدبن ابی‌بکربن محمدالنخجوانی از فلاسفه ودانشمندان عصر خواجه است.

ابن‌العبری درتاریخ‌مختصرالدول درترجمهٔ حال‌وی‌گوید: «وی در فضائل دست قوی داشت . و درعلوم اوائل وفلسفه استاد بود . او در بلاد خویش فلسفه‌آموخت. و در آفاق و اطراف ممالك سیر کرد. و به‌بلاد روم درآمد. ومناصب بزرگی به‌دست آورد. پس‌ازچندی ازکار ولایت وامور آن دلتنگ‌شد و به‌شام‌رفت. و در حلب توطن اختیارکرد. و از خلق‌دوری جست و عزلت‌گزید . و به‌نزدکسی نمی‌رفت . ولی طالبان علم ومعرفت، برای استفاده به‌خدمتش‌می‌رفتند. و ازمحضرش کسب فیض می‌نمودند. تا اجلش در رسید .

وی به‌مذهب‌تناسخ‌بسیارمایل‌بود وبرمنطق اشارات‌شیخ‌مؤاخذاتی داشت وشرحی برآن‌کتاب نگاشت،که به‌قول صاحب‌الذریعة «زبدةالنقض ولباب‌الکشف» نام داشت .

و افضل‌الدین‌خونجی‌درکتاب‌الکشف‌مؤاخذات‌او را رد وتزییف کرده است[2].

۳۲- شیخ‌محی‌الدین

ابوحامد محمدبن‌علی‌بن‌محمد معروف‌به‌ابن‌عربی‌ازبزرگان‌عرفا و

۱- عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ج ۲ ص ۷۳ و ص ۱۸۹

۲- مختصرالدول ص ۴۷۶

پیشوای قائلان به‌وحدت وجود است. و او را سلطان‌العارفین لقب داده‌اند. کتابها و کلمات وی بهترین شاهد بر مقامات عالیهٔ اوست[۱] .

جمعی کثیر از بزرگان علما، و ائمهٔ اسلام در وی طعن زده‌اند وا و را به کفر و زندقه نسبت داده‌اند. و بسیاری از صوفیه و بعضی از حکمای اسلامی و مشاهیر متأخرین وی را بزرگ داشته ، و در مدحش مبالغه کرده‌اند.

در تاریخ یافعی در شأن وی مسطور است که «فخموه تفخیما کریما و مدحوا کلامه مدحا عظیما ، و وصفوه بعلو المقامات، و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات».

محی‌الدین در ابتدا منشی بعضی از ملوك عرب بود، و به‌یکبار از شغل خویش اعراض نموده زهد ورزید. و به‌عبادت پروردگار مشغول گشت، تا بدانجا رسید که رسید .

او به‌مصر و شام و حجاز و روم رفت، و درهمه‌جا به‌تصنیف و تألیف و عبادت و ریاضت اشتغال داشت و آثار گرانبها ومفید از خویش بجاگذاشت.

قزوینی در آثارالبلاد گوید: «محی‌الدین از اشبیلیه بود من او را در سال ۶۳۰ در دمشق دیدیم . شیخی فاضل و ادیب وحکیم وعارف و زاهد بود[۲].»

تولدش در مرسیه از بلاد اندلس به‌شب دوشنبه هفدهم رمضان سال ۵۶۰ و وفاتش شب جمعه بیست‌ودوم ماه ربیع‌الآخر[۳] سال ۶۳۸ در دمشق بود. و

۱ــ طبقات‌الکبری المسماة بلواقح‌الانوار فی طبقات‌الاخیار للشعرانی ج ۱ ص ۱۸۷

۲ــ آثارالبلاد قزوینی چاپ مصر ص ۴۹۷

۳ــ در فوات‌الوفیات : بیست وهشتم ماه ربیع‌الآخر (ج ۲ ص ۴۷۹) و در تاریخ ابن نجار: جمادی‌الاحرة سال ۶۳۸ است

در ظاهر شهر دمشق در بن کوه قاسیون[1] که اکنون به‌صالحیه مشهور است دفن گردید[2].

ابن الفوطی درمجمع الآداب ازذیل تاریخ بغداد تألیف ابن نجار نقل کرده که «محی الدین درشب دوشنبه بیست و هفتم رمضان سال ۵۶۰ درمرسیه متولد گشته و بعد به اشبیلیه رفته، و درسال ۵۹۸ به بلادشرق در آمده پس از طواف بلاد شام و روم و مصاحبت با جماعتی از صوفیه حج بیت‌الله گزارد، و مدتی درمکه مجاورت اختیار کرد ، و تألیفات سودمندی از خود بجای گذاشت.

یکی از اهل بغداد دربارهٔ وی تذکره‌ای ساخته و در آنجا آورده‌است که عدد مصنفات ومؤلفات محی الدین از پانصد کتاب و رساله زیادتر است.

خود محی الدین در بعضی از رسائلش که ازمصنفات خود ذکری کرده دویست و پنجاه کتاب و رساله ازمؤلفات خویش‌را برشمرده و نام برده است.

رسالهٔ غوثیه ازمولفاتش مشتمل بر دعوتهای عجیب وسخنان غریب درغایت ایجاز واختصار است[3] و «فتوحات مکیه» یکی دیگر از تألیفاتش در نهایت بسط و تفصیل است. و دیگر از آثارش «مراتب التقوی» و «فصوص الحکم» و «ترجمان الاشواق» وغیره است .

او را کلمات ملیح وشعر نیکو وفصیح است.

وهم ابن النجار گفته «اورا دردمشق دیدم وازمحضرش استفاده نمودم، ومطالب چندی ازاو اخذ کرده ونوشتم. و وقتی که به‌بغداد آمد، دوباره اورا ملاقات کردم. و این دو بیت که دربارهٔ خویش گفته بود برایم خواند:

۱ــ سفح قاسیون

۲ــ فوت الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۴۷۸

۳ــ سلم السموات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شماره ۷۵۶ و نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۲۴۱

یا حائرا ما بین علـم و شهوة
لیتصلا ما بین ضدین من وصل
ومن لم یکن یستنشق الریح لم یکن
یری الفضل للمسك الفتیق من الزبل[1]

بعضی نوشته‌اند که خواجه را با محی‌الدین ابن‌عربی دوستی بوده ونامه‌هائی بین آنها رد وبدل شده است .

۳۳ـ ابوالمعالی صدرالدین

محمد اسحاق‌قونوی. زبده وقدوهٔ مشایخ‌ومقتدای‌علمای روزگار و در فنون علم حدیث و رموز کنوز حقایق اعجوبهٔ زمان. و ازشاگردان و مصاحبان شیخ‌محی‌الدین ابن‌عربی بوده . دراحکام‌دیوانی به‌اوخلیفةالعرب والعجم خطاب می‌شده است.

مولدش درسال ششصد وپنج، و وفاتش درسال ۶۷۲ بوده، و در حدود شصت وهشت سال زندگی کرده‌است[2].

در نفحات‌الانس جامی‌است که «پس‌از ولادت‌صدرالدین و وفات پدرش‌مادرش به‌عقد نکاح شیخ‌محی‌الدین عربی‌درآمده . و او درخدمت‌و صحبت شیخ تربیت یافته ونقاد کلام شیخ است . و مقصود شیخ درمسئلهٔ وحدت وجود بر وجهی که مطابق عقل‌وشرع‌باشد، جز به‌تتبع تحقیقات‌وی فهم‌آن کماینبغی میسرنمی‌شود (انتهی)[3].

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآدب چاپ هند ص ۴۱۱
۲ـ تاریخ مسامرةالاخبار ص ۱۱۹
۳ـ نفحات‌الانس جامی چاپ هند ص ۳۹۳

و صاحب طبقات‌الکبری گوید:

«صدرالدین قبل‌ازمرگ وصیت کرد که تابوت اورا به‌دمشق‌برند. و نزدیك تربت شیخ‌محی‌الدین‌عربی شیخ و استادش به‌خاك سپارند. ولی این وصیت او عملی نشد، ودرقونیه مدفون گردید.»

و درهمان‌کتابست که «صدرالدین برانکار نسبت به‌استاد و شیخ خویش تا دم مرگ باقی بود[1]».

وی‌را تألیفات‌بسیاریست‌ازجمله «تبصرةالمبتدی و تذکرةالمنتهی» درمطالب عالیهٔ عرفان. و «رسالهٔ‌تصوف به‌فارسی» (نسخهٔ این دو رساله در نزد فاضل ارجمندآقای سلطان‌القرائی ملاحظه شد)

ودرکشف‌الظنون‌بسیاری ازآثار او یادشده‌که اهم‌آنها «فکوك‌فی مستندات حکم‌الفصوص» که مشکلات‌کتاب فصوص استادخود را حل‌کرده است. ودیگرشرح‌الاربعین‌المسمی‌به«کشف‌استارجواهرالحکم‌المستخرجة الموزونة من‌جوامع‌الکلم» و«شرح‌اسماءالله‌الحسنی» که به‌زبان‌اهل‌ذوق‌آن را شرح کرده‌است. و«تفسیرفاتحةالکتاب» که به‌روش و اصطلاح اهل‌عرفان تفسیرنموده وآنرا «اعجازالبیان فی کشف‌بعض اسرار ام‌القـرآن» نام نهاده است. و«جامع‌الاصول فی‌الحدیث» و«نفحات‌الهیه» وچندین‌رسالهٔ‌دیگر[2].

صدرالدین‌رابامحقق‌طوسی‌مکاتبات‌چندیست‌که‌بعضی‌ازآنهادرضمن آثارخواجه ذکرشود. ونیزچندرساله‌است‌که‌به‌نزدخواجه فرستاده‌وخواجه مسائل‌آنرا توضیح وتفسیرنموده جواب‌گفته‌است. که از آنجمله «رسالهٔ

۱ـ طبقات‌الکبری للشعرانی چاپ مصرج۱ص۲۰۳

۲ـ کشف‌الظنون چاپ مصر ج۲صفحات ۲۰۳و۳۱۶و۵۱ وج۱ص۱۲۰ و ۳۶۰.

مفاوضات» و «رسالهٔ مؤاخذات» است.

۳۴ـ شیخ کمال‌الدین

میثم بن علی بن میثم بحرانی از حکما و متکلمین و صاحب تصانیف نافعه است.

قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین دربارهٔ او گوید: «در جمیع علوم ماهر و عارف بود. محقق طوسی او را حکیم خوانده و گوهر مدح او به بنان بیان سفته. و میرصدرالدین محمد شیرازی در حاشیهٔ شرح تجرید خصوصاً درمبحث جواهر و اعراض از زواهر افادت او که درمعراج سماوی و غیرآن ازمصنفات او مذکور است استفاده نموده است.»

ابن میثم ازمحضر امام المتکلمین والمتصوفین شیخ جمال‌الدین علی بن سلیمان بحرانی مستفید گشته و محقق بحرانی شیخ سلیمان را رساله‌ایست در شرح حال ابن میثم که آنرا «سلافة البهیة» نامیده و در آن کتاب آورده است که «به خط بعض افاضل دیدم که نوشته بود: خواجهٔ طوسی نزد کمال‌الدین ابن میثم فقه آموخته. و ابن میثم نزد خواجه حکمت خوانده است».

شیخ طریحی هم در کتاب مجمع البحرین درمادهٔ «مثم» گوید:

«ابن میثم شیخ خواجه نصیرالدین در فقه است» و هم و در این کتاب گوید: «شیخ او ابوالسعادات است. وسیدعبدالکریم بن احمد بن طاوس و دیگران از او روایت کرده‌اند.»

وصاحب لؤلؤتی البحرین شاگردی خواجه را درفقه از ابن میثم مستبعد دانسته[1] وگوید خواجه به تصریح علامهٔ حلی و دیگران افضل اهل عصر خود

ا ـ الذریعة جلدسوم ص۳۵۲

بود درعلوم عقلی و نقلی، چگونه می‌شود شاگردی ابن میثم را در فقه کرده باشد؟ »

تألیفات‌وی عبارت‌است‌از«تجریدالبلاغة»درمعانی‌و بیان.و این کتاب را «اصول‌البلاغة» هم نامیده‌اند.و آنرا به‌نام ابوالمظفر منصور بن‌علاءالدین عطاملك جوینی تألیف کرده‌است. فاضل‌مقدادرا برآن شرحی‌است موسوم به«تجویدالبراعة فی‌شرح تجریدالبلاغة. »

دیگر از تألیفات‌وی شروح سه‌گانه برنهج‌البلاغةاست. که‌شرح کبیر را به‌نام عطاملك جوینی‌ساخته ودر نیمهٔ ماه‌رمضان‌سال ۶۷۷ از آن فراغت یافته‌است. واین‌شرح بطبـع‌رسیده است «وشرح متوسط وشرح‌صغیر». و دیگرشرح صدکلمه ازکلمات امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است.

و دیگر کتابی درامامت ائمهٔ دوازده‌گانه به‌نام «استقصاءالنظر» و «رسالـه‌ای در کـلام». ودیگر از تألیفات مهم وی شرحی‌است بر اشارات شیخ‌جمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان استادش که درمعرفت اسرار وجود ومعرفت نبوت و ولایت ساخته است.

(نسخهٔ‌این‌شرح‌اشارات ضمن‌مجموعه‌ای‌به‌شمارهٔ ۵۱۱درجملهٔ کتب اهدائی شادروان سیدمحمد صادق‌طباطبائی درکتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی موجود است) .

شیخ‌طریحی‌رساله دیگری‌بنام«القواعدفی‌اصول‌الدین»ازتألیفات‌او شمرده‌است.و بروکلمن‌نسخهٔ‌آنرا درموزهٔ بریطانی بنام «القواعدفی‌الکلام» نشان داده است. نسخهٔ دیگری‌هم ازآن درکتابخانهٔ دانشگاه طهران‌ازکتب اهدائی‌جناب‌استاد مشکوة موجوداست[1].

۱ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج۳ ص۵۹۹

در آخر این کتاب مؤلف گوید «درسال ۶۷۶ از تألیف آن فراغت یافتم.»

و نیز شیخ طریحی دو رسالهٔ دیگر یکی رساله «در آداب بحث» و دیگر کتاب «الاستغاثة فی بدع الثلاثة[1]» را برمؤلفات وی افزوده است.

وفات ابن میثم درسال ۶۷۹ بوده است.

۳۵- محقق اول

جعفر بن حسن بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی حلی ملقب به «نجم الدین» و مکنی به «ابوالقاسم» و معروف به «محقق»، سال تولد او را بعضی درسال ۶۰۲ و بعضی در ۶۲۴ نوشته اند. و قول اول با تاریخ وفاتش مناسب تر است[2].

او از جملهٔ فقها و بزرگان علمای شیعهٔ امامیه است که در سرعت فهم و استحضار خاطر بی نظیر و یگانهٔ روزگار بود. اورا تصانیف نافعهٔ بسیاری است که ازجمله کتاب «شرایع الاسلام» و کتاب «مختصر نافع» در فقه، و کتاب «معتبر در شرح مختصر» که به اتمام نرسیده و کتاب «نکت النهایة» و کتب دیگر است.

خواجهٔ طوسی پس از واقعهٔ بغداد، برای دیدار علمای حله مسافرتی به آنجا کرد. و درمجلس درس محقق وارد شد. و از محقق وجه استحباب تیاسر قبلهٔ عراق را پرسید. وجواب بروجه صواب شنید، و آنرا پسندید. و بعداً محقق در این مسئله رسالهٔ محققانه ای تألیف کرد و بخدمت خواجه فرستاد. و آن رساله را بعضی از فقهاء امامیه رضوان الله علیهم، در طی مؤلفات خویش

۱- مجمع البحرین ص ۴۶۷ درمادهٔ «مثم»

۲- روضات الجنات

بتمامی ذکر کرده‌اند. مانند احمدبن‌فهد درکتاب مهذب‌البارع شرح‌مختصر النافع. و شیخ ابراهیم قطیفی درحاشیهٔ ارشاد. وقطب‌الدین اشکـوری در کتاب محبوب‌القلوب. وسیدمحمد درکتاب مدارك‌الاحکام.

محقق درابتدای این‌رساله حکایت حضور خواجه درمجلس‌درس وبحث خوددرادرمسئله قبلهٔ اهل‌عراق، واشکال‌خواجه‌رابیان، وبعدبه‌جواب آن پرداخته است.

درتاریخ وفات محقق نیزاختلاف بسیار است. ابن‌داود حلی که‌از شاگردان اوست درکتاب رجال‌خود، و همچنین حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده وفاتش‌را درشهر ربیع‌الآخر سال۶۷۶ذکر کرده‌اند. مؤید این‌قول گفتهٔ بعضی از علماست که تاریخ‌وفات نجم‌الملة والدین محقق‌را به‌حساب جمل «زبدة‌المحققین» ذکر کرده‌اند.

وشیخ بهائی نیزدرکتاب«توضیح‌المقال» تاریخ‌وفاتش‌را۲۳جمادی‌ـ الاولی ۶۷۶ دانسته‌است[1]. ودرکتاب شاهد صادق فوت‌او به‌سال۶۷۹آمده. وازبعض‌شاگردان مجلسی صاحب‌کتاب بحارالانوار روایت شده‌که محقق درسال۷۲۶ درسن هشتادوهشت سالگی درگذشته‌است[2]. ولیکن‌تاریخ۶۷۶ به‌صحت نزدیکتراست.

۳۶ـ فریدالدین‌عطار

ابوحامد یاابوطالب‌محمدبن‌ابی‌بکرابراهیم‌بن‌مصطفی‌بن‌شعبان‌ملقب

۱ـ روضات‌الجنات ومجالس‌المؤمنین‌ص۲۳۷ولؤلؤتی‌البحرین.

۲ـ امل‌الآمل ص۳۶ومنتهی‌المقال ص۷۵ورجال‌کبیرمیرزامحمداستر آبادی نسخهٔ خطی‌نگارنده.

به‌فریدالدین‌ومعروف به‌عطار. نام و نسب وی چنانکه مشهور بین مورخان است همین است و دراشعارش نیز اسمش‌همه‌جا «محمد» آمده‌است. لیکن ابن‌الفوطی برخلاف‌تمام مورخان نام ونسب او را درتلخیص‌مجمع‌الآداب چنین آورده است:

«فریدالدین سعیدبن یوسف‌بن علی نیشابوری معروف‌به‌عطار» که بدون‌تردیداشتباه‌ست. عطار ازعرفاوشعرای‌بزرگ‌ودرکردارو گفتار ومعرفت و علم ازمحاسن روزگار است. وسخنان شورانگیزدارد. عطار ابتدا به فن طب‌مشغول‌بوده، ودارو خانهٔ معتبری که‌مطب وی‌نیز بوده‌داشته‌است،وازاین جهت به‌عطارمشهور شده است.

مولدش‌شهر نیشابور بوده‌ودراوائل کودکی‌سیزده سال‌درمشهدرضا اقامت داشته ودرطلب مشایخ‌سفر بسیار کرده است ری‌و کوفه‌ومصرودمشق ومکه وهندوستان وترکستان را سیاحت کرده، وبازدر نیشابور رحل اقامت انداخته‌است.

عطار شاعریست که هیچگاه زبان به‌مدح وثنای‌کسی‌نگشوده ودر کتب او مدح‌کسی‌دیده نمی‌شود. تألیفات و تصنیفات‌اوبسیار است . و از همه مهمتر «تذکرةالاولیا» و «منطق‌الطیر» و «الهی‌نامه» و «دیوان قصاید و غزلیات» اوست.

ولادت اورا بعضی درشعبان‌سال۵۱۳نوشته‌اند. ودرتاریخ وفاتش اختلاف بسیار است.

دولتشاه و قاضی‌نورالله وفاتش‌را به‌سال ۵۸۹ گفته، و در فهرست عربی بریتیش موزیم سال ۵۹۷. و باز دولتشاه وحاجی‌خلیفه وتقی‌کاشی و امین‌احمد رازی۶۱۹ ذکر کرده.

و جامی در نفحات‌الانس ودولتشاه وحاجی خلیفه وامین‌احمدرازی و قاضی نورالله ومحمد داراشکوه درسفینة‌النجاة وتقی‌کاشی و رضاقلیخان سال‌وفات اورا ۶۱۷وحاجی‌خلیفه در«اسرارنامه» به‌سال۶۲۷نوشته‌اند[۱].

ابن‌الفوطی‌در‌تلخیص‌مجمع‌الآداب‌گوید:«عطاررامغول‌در نیشابور شهیدکردند. ومولانانصیرالدین طوسی که اورا درنیشابورملاقات‌کرده‌بود می‌فرمود: فریدالدین پیری‌بود خوش‌بیان وبه‌کلام مشایخ وعرفا وبزرگان اهل‌سلوك آشنائی تمام داشت وآنرا نیك می‌فهمید[۲].»

گویند سن‌وی دروقت شهادت یکصدوچهارده‌سال‌بوده وقبرش‌در نیشابور مطاف زائران است.

۳۷ـ باباافضل کاشانی

افضل‌الدین‌محمدبن‌الحسن‌بن‌محمدکاشانی‌مشهوربه «باباافضل» و ملقب به‌امام یا صدر ازعرفا وحکما وشعرای مشهور است‌که بیشتر عمر را درکاشان بسربرده ودرهمان سرزمین وفات‌کرده، ودرقریه‌ای ازقرای‌کاشان به‌نام «مرق» مدفون شده است.

دکترمحمودمحمدخضیری‌درمقاله‌ای‌که درمجلهٔ«رسالة‌الاسلام»[۳]در احوال‌وآثار افضل‌الدین انتشار داده می‌نویسد:

«هرمن‌اته[۴] اورا درردیف ابوسعید ابوالخیر وعمرخیام نیشابوری

۱ـ مقدمهٔ‌مرحوم علامهٔ قزوینی‌برتذکرة‌الاولیا ونفحات‌الانس‌جامی‌ص۳۹۲ وکشف‌الظنون ج اول.

۲ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج۴ص۴۶۱.

۳ـ مجلة‌الاسلام شمارهٔ چهارم ازسال‌اول‌ص۳ـ۴

۴ـ Hermann Ethé

شمرده که هریك را رباعیاتی است» و باز گوید: «در کتاب خطی کوچك بسیار مفیدی که نام مؤلفش معلوم نیست، و در کتابخانهٔ اسکوریال اسپانیا به‌شمارهٔ ۶۳۵ به‌اسم «مختصر فی ذکر الحکماء الیونانیین والملیین» ضبط است و تاریخ تألیفش از قرن هشتم مؤخر نمی‌باشد، در آنجا دوبار ذکر افضل‌الدین شده است. اول به‌اسم افضل‌الدین محمد المرقی الکاشانی که مؤلف کتاب پس از آنکه اورا به‌زهد و تصوف و مداومت به‌ریاضت و عبادت ستوده گفته است که: «درحدود سال ۶۱۰ هجری درگذشته است.»

دوم در پشت همان ورق در ترجمهٔ حال فخر المحققین نصیرالدین طوسی گفته: «نشاء بمشهد طوس و اشتغل بها بالتحصیل علی خاله» (خواجهٔ طوسی درمشهد طوس پرورش یافت و درهمانجا نزد خالش به‌تحصیل مشغول شد).

این نسبت که وی خال خواجهٔ طوسی است در بعض از کتب متأخرین ذکر آن شده است چنانکه در کتاب ریاض الشعراء علی قلی داغستانی ملقب به واله که در تاریخ ۱۱۶۱ آنرا تألیف کرده «نصیرالدین طوسی را خواهرزادهٔ افضل‌الدین کاشانی دانسته است.»

این بود ترجمهٔ قسمتی از مقالهٔ دکتر خضیری راجع به افضل‌الدین در «رسالة الاسلام».

باید دانسته شود که نسبت خواهرزادگی طوسی با افضل‌الدین که داغستانی در تذکرهٔ خود ذکر آن را کرده اگرچه درمیان متأخرین شهرتی دارد، لیکن بکلی دور از حقیقت است. چه اولاً در عبارت نسخهٔ خطی کتابخانهٔ اسکوریال که دربالا نقل شد هیچ نام افضل‌الدین برده نشده، و در هیچ یك از کتب تاریخ معتبر هم ذکری از این نسبت دیده نمی‌شود. دکتر خضیری که

درجستجوی خال خواجه بر آمده اتفاقاً به کتاب ریاض‌الشعرا برخورده و آنرا صحیح پنداشته و درمقالهٔ خویش آورده است.

و ثانیاً درگذشته از تلخیص مجمع‌الآدب ابن‌الفوطی و فرائدالسمطین صدرالدین جوینی نقل شد که خال خواجهٔ طوسی که در نزد او تلمذ کرده نورالدین علی بن محمد شیعی است و قول این دودر این مورد حجت است.

و ثالثاً افضل‌الدین از مردم کاشان بوده و به‌طوریکه دراحوال او نوشته‌اند بیشترعمر خودرادرهمانجا بسر برده، و درهمان‌سرزمین فوت کرده است، وخواجهٔ طوسی از مردم طوس و درآنجا متولد شده ، ونشو و نما یافته ، وبسیار بعید بنظر می‌رسد کسی که تولدش درطوس است باکسی که همیشه درکاشان‌می‌زیسته قرابت‌نسبی داشته‌باشد. به‌علاوه چنانکه‌ازعبارت همان‌نسخهٔ اسکوریال‌استفاده می‌شود بایدکه افضل‌الدین‌مدتی‌درطوس‌مقیم باشدکه خواجه‌درآنجا نزدش تحصیل‌کند . وچون اوچنانکه نوشته‌اند در کاشان می‌زیسته بنابراین، این نسبت مسلماً نادرست است .

وازآنچه دربالاگفته شد خطا وغلط بودن آنچه‌راکه‌صاحب‌تذکرهٔ عرفات‌گفته (مشهور است‌که خواجه‌نصیرالدین محمدطوسی‌ازدولت‌خدمت افضل‌الدین و به‌فیض صحبت‌او ازحضیض تنزلات به‌اوج ترقیات روحانی رسیده)[۲] نیز معلوم می‌گردد .

واماآنچه‌دکترمزبور درتاریخ‌وفات‌افضل‌الدین‌ازنسخهٔ‌مذکورنقل کرده‌ظاهراً‌اصح‌اقوال‌در وفات‌وی‌است، چه‌بعضی‌وفاتش‌رادرماه‌رجب‌سال

۱ـ مقدمهٔ رباعیات باباافضل از شادروان سعید نفیسی.

۲ـ تذکرهٔ عرفات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك.

۶۶۶ نقل کرده و در کتاب‌شاهد صادق و تاریخ‌منتظم‌ناصری[1] سال وفات‌وی ۶۶۷ ذکرشده، وتقی‌الدین کاشانی در کتاب‌تذکرهٔ خلاصة‌الاشعاروفات اورا به‌سال ۷۰۷ نوشته و این بیت‌را درتاریخ مرگ وی ثبت کرده است:

تاریخ وفات خواجه افضل

از عشق بجوی وعقل اول[2]

وچنانکه‌ظاهراست‌خواجه‌ادراك‌محضرافضل‌الدین‌کاشانی‌رانموده زیرا موقعی‌که خواجه شرح اشارات را تألیف می‌کرده یعنی مابین‌سنوات ۶۲۴ ـ ۶۴۴ افضل‌الدین درقید حیات نبوده است و ازاین است‌که خواجه در کتاب «شرح اشارات»درباب قیاس‌خلف‌که از وی قولی‌نقل کرده‌گوید:

«ثم‌ان‌الشیخ افضل‌الدین محمدبن‌الحسن‌المرقی‌المعروف بالقاشی رحمه‌الله[3]»از وی‌به‌شخص‌درگذشته‌و به‌دعای «رحمه‌الله» یاد می‌کند، باتوجه به‌اینکه در این‌اوقات که خواجه بکار تألیف وتصنیف شرح‌اشارت مشغول بوده کتب افضل‌الدین در اطراف بلاد منتشر بوده ، و از اقوال وآراء او دانشمندان وعلما استفاده می‌کردند. وچنین‌شخصی که درسال ۶۴۴ اقوالش چنین‌سایرباشدبسیاردوراست‌که تا حدود سالهای۶۶۶ وبعدازآن‌زنده‌باشد.

۱ـ کتاب‌شاهد صادق نسخهٔ کتابخانهٔ‌مدرسهٔ سپهسالار شماره ۱۸۰۱وتاریخ منتظم ناصری ج ۲ ص ۶

۲ـ تذکرهٔ خلاصة‌الاشعار نسخهٔ خطی

۳ـ درنسخهٔ چاپی شرح اشارات چاپ‌طهران ص۸۶ وبسیاری‌ازنسخ‌خطی آن‌همه‌جا به‌همین‌صورت‌که در متن نقل شد عبارت محمدبن‌الحسن‌المرقی‌القاشی با دعای «رحمه‌الله» است، ولی دربعضی‌از نسخ خطی «الحسین به‌جای‌حسن و دربعضی هم «رحمه‌الله» راندارد و ازبیست‌نسخه شرح اشارات‌خطی‌که بنظر رسید پانزده نسخهٔ آن به‌همین‌صورتی است‌که ذکر شده بنابراین کلمهٔ حسین مسلماًدرآن نسخ غلط است و «رحمه‌الله» هم‌ازبعضی از نسخ افتاده است‌که باید باشد .

پس باید نقل دکتر خضیری در وفات وی صحیح‌ترین اقوال باشد.

در تذکرهٔ هفت اقلیم است که «خواجه نسبت به‌افضل‌الدین اظهار اخلاص می‌نموده و به‌فضل وی اعتماد بسیاری داشته، و این‌دو بیت را در وصف او گفته است :

گر عرض‌دهد سپهر اعلا   فضل فضلا وفضل افضل
از هرملکی به‌جای‌تسبیح   آواز آیدکه افضل‌افضل[۱]

و نیز بعضی‌از ارباب‌تذکره گفته‌اند که«در وقتی که‌هلاکو از استیصال اسماعیلیه‌فارغ‌گشت، وبلاد ایران‌را لشکر مغول‌تاخت‌وتاز می‌کرد،خواجه به‌احترام وجود افضل‌الدین‌تنار را ازخرابی‌کاشان‌بازداشت» این‌نیز درست نیست‌چه در زمان‌هلاکو لشکرمغول‌برتمام‌ایران‌مسلط‌بوده وجز بااسماعیلیه جنگی نکرده که خواجه مانع خرابی‌کاشان بشود .

افضل‌الدین‌درنثر ونظم‌فارسی‌وعربی‌بسیار توانابوده مخصوصاًدر ساده‌نویسی‌کمتر کسی ازحکما به پایه وی می‌رسد . مطالب باریك ونکت دقیق حکمت وعرفان را بعبارات شیرین و روشنی نگاشته است.

از وی‌تألیفات‌بسیارمهمی به‌پارسی‌وتازی‌باقی‌مانده‌است که عبارت است از مدارج‌الکمال، وره انجام، وانجام‌نامه، وعرض‌نامه، وساز وپیرایهٔ شاهان، چهارعنوان، انتخاب‌کیمیای‌سعادت، رسالهٔ ینبوع‌الحیات با ترجمه سیزده فصل ادریس، مجموعهٔ نکات ارسطو درعلم حکمت ، کتاب نفس، ترجمهٔ‌کتاب‌نفس ارسطو،مطالب‌المهمه، منهاج‌المبین‌لاصابة‌الیقین‌درمنطق، وجاودان‌نامه .

این رسالهٔ اخیر در طهران به‌سال ۱۳۱۲ شمسی و نیز مرتبهٔ دیگر

۱ــ تذکرهٔ هفت‌اقلیم امین‌احمد رازی نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.

به‌تصحیح دانشمندمعظم جناب آقای مجتبی مینوی به‌طبع رسیده است. و امید است که بقیهٔ آثار وی به‌همت آن فاضل ارجمند نیز به‌چاپ برسد .

باباافضل به‌فارسی اشعار و رباعیات شیرین داردو رباعیاتش به‌سعی و کوشش شادروان سعیدنفیسی به‌سال ۱۳۱۱ شمسی با مقدمهٔ سودمندی به‌چاپ رسیده است.

۳۸ـ افضل‌الدین خونجی

(خونجی بخاء معجمه‌مضمومه پس از آن واو و نون‌وجیم) ابوعبدالله محمدبن نام‌آوربن عبدالملك شافعی قاضی‌القضاة تولدش درجمادی‌الاولی سال ۵۹۰ بوده . و دربلاد ایران تحصیل‌علوم کرده . پس به‌مصر رفته است و در طلب علم کوشیده تا اینکه در علوم اوائل از اقران منفردگردیده ، و ریاست عامه یافته‌است. وبالاخره درآخر عمر به‌مقام قاضی‌القضاتی مصر و اعمال دیگر رسیده و درقاهره متصدی شغل قضاگردیده است.

وی‌مردی‌حکیم ومنطقی‌بوده ومصنفات‌چندی‌ساخته و پرداخته‌است که از جمله آنها «موجز درمنطق» و «جمل» و «کشف‌الاسرار عن‌غوامض‌ـ الافکار فی‌المنطق» وکتاب «ادوارالحمیات» است.

ابن‌شهبه درتاریخ اسلام‌گوید: «او را در وقت‌تفکر درمسائل‌عقلیه غفلتی‌روی‌می‌داد، الخ» وفاتش‌روزچهارشنبه پنجم‌رمضان‌سال۶۴۶ درقاهره اتفاق‌افتاده، ودرکوه‌مقطم‌مدفون‌گردیده‌است. عزالدین‌اربلی ازشاگردانش به‌قصیده‌ای او را رثا گفته‌که دوبیت اول قصیده این است:

قضی افضل الدنیا فلم یبق فاضل

ومات بموت الخونجی الفضائل

فیا ایها الحبر الذی جـاء آخرا
فحل لنا مالم تحل الاوائل [۱]

۳۹ـ عین‌الزمان جیلی

جمال‌الدین جیلی بسیار فاضل و دانشمند و از اصحاب شیخ نجم‌الدین بوده است. حمدالله مستوفی درتاریخ‌گزیده آورده است که :«شیخ‌نجم‌الدین در مدت عمر دوازده‌کس را به‌مریدی قبول‌کرد .که هریك ازآنها از اولیا و مشایخ‌کبار بودند . چون شیخ مجدالدین بغدادی ، و شیخ‌سعدالدین حموی، وشیخ نجم‌الدین دایه ، وشیخ رضی‌الدین علی‌لالا، وشیخ‌سیف‌الدین‌باخرزی و شیخ جمال‌الدین‌گیلی و امثال‌آنها» [۲].

گویند:«عین‌الزمان در اول‌کار مجموعه‌ای از لطایف علوم عقلی ونقلی جمع‌کرده بود‌که در سفرانیس وی باشد. چون نزدیك خوارزم رسید ، شبی شیخ را درخواب دید‌که فرمود ای گیلك پشته بینداز و بیا . چـون بیدار شد اندیشه‌کرد که پشته چه باشد ، من از دنیا خود هیچ ندارم ، و اندیشهٔ جمـع آنرا هم ندارم. شب دوم و سوم باز همان خـواب را دید . در شب سوم از شیخ پرسید‌که شیخاآن پشته چه باشد .گفت‌آن مجموعه‌ای‌کـه باخود همراه داری . چون بیدار شد ،آنرا به‌جیحون انداخت . وقتی به‌خدمت شیخ‌رسید. شیخ فرمود اگرآن مجموعه را به‌آب نمی‌انداختی ترا هیچ فایده‌ای‌نمی‌بود. پس او را خرقه پوشانید ، و او به خلوت و تصفیهٔ باطن مشغول‌گشت . وپس

۱ــ عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ص ۱۲۰ و شذرات‌الذهب ج۵ ص ۲۳۶ و طبقات‌الشافعیة‌الکبری ج ۵ ص ۴۳.

۲ــ تاریخ گزیده چاپ طهران ص ۶۶۹

از تکمیل، شیخ او را عین‌الزمان لقب داد [1]».

در جامع‌التواریخ رشیدی مسطور است که:«علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلی بغایت معتقد و مرید شیخ‌جمال‌الدین گیلی بود . و هر سال پانصد دینار زر سرخ بدو فرستادی ، و او آنرا به‌مأکول و مشروب خویش صرف نمودی . اهل قزوین او را سرزنش کردند ،که ادرار ملك فارس به‌مردم انعام می کنی ، و ازآن ملاحده خود می‌خوری . شیخ گفت : نه‌ائمه دین خون و مال ایشان حلال می‌دارند ، هروقت که‌ایشان به‌ارادت خود دهند دوباره‌حلال باشد .

و علاءالدین محمد بر اهل قزوین به وجود شیخ جمال‌الدین گیل منت نهادی ، وگفتی اگر نه‌وجود اوبودی خاك قزوین به‌توبرهٔ اسبان به قلعهٔ‌الموت آوردمی .

یك‌بار درحالت سکرو مستی کاغذی از آن شیخ بـه علاءالدین دادند برنجید ، وآن شخص را صد چوب فرمود زدن ، گفت ای شقی نادان ، وقتی که مست باشم چگونه‌کاغذ شیخ به‌دست من دهی ، بگذار تا از خمـار بیرون آیم‌وهشیار و بیدار شوم ، مکتوب اوبه‌من‌ده، تا این غایت مـرید و معتقد بود شیخ را[2]» .

شیخ جمال‌الدین‌درقزوین‌می‌زیست،ودر همانجابه‌سال ۶۵۱درگذشت. بعضی ازفضلا این قطعه در تاریخ وفاتش گفته‌اند :

۱ـ تذکرة‌العارفین تألیف علی‌اکبربن میرزا بابای تبریزی،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ازکتب اهدائی مرحوم طباطبائی.

۲ـ جامع‌التواریخ رشیدالدین و تاریخ حافظ ابرونسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔ ملی ملك .

جمال ملت و دین قطب اولیاء خدا
که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصدو پنجاه و یك بحضرت رفت
شب دوشنبه، روز چهارم شوال [۱]

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید :

«شیخ جمال‌الدین گیلی منشآت نظم و نثر خوب دارد ، و این دو بیت از اشعار عربی او است:

نظر الصباح الی صفاء جبینه — فتعلقت بمزاجه الصفراء
واللیل فکر فی سواد فروعه — فتشبثت بمزاجه السوداء [۲]

خواجهٔ طوسی را باشیخ روابط دوستی و مصادقت بوده و نامه‌ها به یکدیگر نوشته‌اند . و وقتی خواجه از وی بعضی مسائل حکمت و عرفان را پرسیده و اوجواب داده که صورت سؤال و جواب هردو درضمن آثار خواجه بیاید .

۴۰- جمال‌الدین بحرانی

علی‌بن سلیمان بحرانی عالم ربانی وحکیم صمدانی جامع علوم معقول و منقول ، علامهٔ حلی در اجازهٔ خود گوید :

«علی‌بن‌سلیمان عارف به‌علوم عقلی ونقلی و قواعد حکما بودو مصنفات نیکودارد ، شیخ‌حسن‌صاحب معالم در اجازه خویش فرماید: «دو کتاب ازاو دیدم یکی «مفتاح‌الخیر» درشرح دیباچهٔ رسالة‌الطیر ابوعلی‌سینا ودیگر«شرح

۱- دبستان‌المذاهب ص ۲۹۴.
۲- تاریخ‌گزیده ص ۶۷۰

قصیدهٔ ابن‌سینا درنفس» و از مطالعهٔ آن دو فهمیدم مرتبهٔ علمی وی بیش از آنست که علامه (ره) او را وصف کرده است[1]».

ونیز ازمصنفاتش کتاب «اشارات در معرفت اسرار وجود ، ومعرفت نبوت و ولایت» است که شاگردش ابن‌میثم بحرانی آنرا شرح کرده است .و دیگر سلامان و ابسال است .

و همین علی‌بن سلیمان است که «رسالة‌العلم» تصنیف استادش شیخ کمال‌الدین ابوجعفر احمدبن علی‌بن سعیدبن سعادة بحرانی را به‌خدمت استادالبشر خواجهٔ طوسی فرستاد و از او درخواست کرد که آنراشرح‌نماید. وخواجه برحسب درخواست وی ،آن رساله را شرح نموده برایش باز پس فرستاد، و در اول آن شرح ابیاتی ذکر کرده که ابتدایش این بیت است:

اتانی کتاب فی البلاغة منته

الی غایة لیست تقارب بالوصف

و پس از ذکر چند بیت فرموده: «وردت‌رسالة شریفة ومقالة لطیفة».

در این نامه خواجهٔ‌طوسی جمال‌الدین را تجلیل بسیار فرموده که کمال بزرگی‌وجلالت‌قدر اورا می‌رساند. تاریخ‌وفات‌جمال‌الدین به‌دست‌نیامد. ودر کتاب لؤلؤتی‌البحرین ذکرشده که « قبرجمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان در قریهٔ مستره از قرای بحرین نزدیك قبراستادش ابن‌سعادة می‌باشد[2]».

۱ــ لؤلؤتی‌البحرین ص ۱۷۶. حاجی نوری درمستدرك‌الوسائل ج ۳ ص ۶۲ مفتاح‌الخیر فی‌شرح رسالة‌الطیر را از جمال‌الدین‌حسین بن شیخ‌علی‌بن سلیمان‌بحرانی دانسته است .

۲ــ مستدرك‌الوسائل حاجی‌نوری ج ۳ ص ۴۶۲.

۴۱ـ شیخ نجیب‌الدین

ابو احمد یا ابوزکریا یحیی‌بن احمدبن‌یحیی بن‌الحسن‌بن سعید حلی هذلی. فقیهی ادیب وفاضلی دانشمندوصاحب تألیفات نافعه است. نجیب‌الدین پسرعم محقق اول است و در سال ۶۰۱ متولد شده . مادرش دختر محمدبن ادریس صاحب کتاب «سرائر» از بزرگان فقهاء امامیه است. ابن‌داود دررجال خودآورده که علامه یحیی‌بن احمد مردی پرهیزگار وجامع فنون ادبیه وفقهیه و اصولیه ، وازهد و اورع فضلا بود . در ذیحجهٔ سال ۶۹۰ وفات یافت [۱] . و سیوطی درکتاب بغیةالوعاة فی‌طبقات‌النحاة ازذهبی نقل کرده که «یحیی‌بن احمد هذلی شیعی ادیبی فاضل ، وحافظ احادیث وعارف بلغت، وادب ونحو و از بزرگان روافض‌است واز ابن اخضرروایت حدیث کند، تولدش درکوفه به‌سال ۶۰۱ و وفاتش لیلهٔ عرفه سال۶۸۹ بود[۲]».

تصنیفاتش «الجامع‌للشرایع» و «نزهةالناظر» درفقه و کتاب « الفحص والبیان عن‌اسرارالقرآن» وکتاب «معالم‌الدین» و کتاب « کشف‌الالتباس‌عن مجالسةالارجاس» است.

بعض‌از فضلا او را چنین مدح‌گفته‌اند :

لیس فی‌الناس فقیه مثل یحیی‌بن سعید

صنف الجامع فقها ،قدحوی کل شرید

۱ــ مستدرك‌الوسائل ج ۳ ص ۴۶۳ــ۴۶۲ و ریاض‌العلماء افندی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك‌ــ الذریعهٔ ج۴ ص۹۶.

۲ــ بغیةالوعاة چاپ مصر ص ۴۱۰.

۴۲ـ سدیدالدین حلی

ابویعقوب یاابوالمظفر یوسف‌بن زین‌الدین علی‌بن‌مطهر حلـی والـد بزرگوار علامهٔ حلی (ره) درعلوم فقه و اصول و کلام استاد بود. وهمو است که در مجلس درس محقق وقتی که خواجهٔ طوسی از اعلـم به‌اصولین از او پرسید ، محقق به‌او و محمدبن علی‌بن جهم اشارت کرد.[۱]

عـلامه در کتاب «کشف‌الیقین» در باب خبر دادن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به‌مغیبات فرماید :«از جمله خبردادن علی است به عمارت بغداد و ملك بنی‌عباس ، واحوال ایشان . وستدن ملك را ازآنها» واین خبر را پـدرم «ره» روایت کرده است.

وسبب سلامت ماندن اهل‌کوفه وحله و مشهدین شریفین نجف‌وکربلا از هجوم مغول‌آن بود که وقتی‌که خبرآمدن‌هلاکو به‌عراق به‌مردم حله‌رسید. و هنوز بغداد به‌تصرف‌آن جماعت در نیامده بود . بیشتر مـردم به بطائح و بیابانهاگریختند و جزعدهٔ اندکی باقی نماندند. و از آن جمله یکی پـدرم و دیگر سیدمجدالدین بن‌طاوس و فقیه‌ابن ابی‌العز بود . و رای همگـی برآن قرار گرفت‌که باهلاکو مکاتبه‌کنند . واطاعت وایلی خویش را اظهار نمایند. و از جانب خویش مرد عجمی را به‌نزد سلطان روان‌کردند . هلاکو فرمانی در جواب به‌همراهی دونفر قاصد بدیشان فرستاد . وبه‌وسیلهٔ‌آنها پیام داد کـه اگر واقعاً درمقام اطاعت هستید ، چنانکه نامه‌های شما بدان مشعراست ، به‌نزد ماآیید ، تا در حضورگفتگو شود. مردم حله ازآن جهت‌که عاقبت کار معلوم نبود و پیروزی هلاکو قطعی نه ، بیم داشتندکه به نزد هلاکو روند . پدرم به

۱ــ منتهی‌المقال ص ۳۳۵ .

آن دونفر که از جانب هلاکو آمده بودندگفت : اگر من به تنهائی به خـدمت سلطان‌آیم کافیست .گفتند بلی . پس پدرم به‌همراه آن دو رهسپار اردو شد، و به‌خدمت هلاکو رسید . سلطان از پدرم پرسید با آنکه هنوز نتیجهٔ کار من با خلیفه روشن نیست ، چگونه از خلیفه بیم نکرده ، و بامن مکاتبه کردید . و تو پیش من آمدی . و حال چگونه ایمن خواهید بود که با من مصالحه و سازش کنید .

پدرم گفت :آمدن من به‌نزد تو از آن جهت است که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام روایتی داریم که به‌ما خبرداده‌است که‌در این پیکارشماپیروزخواهید شد . ودر خطبه‌ای که به‌نام خطبهٔ زوراء است فرموده که بنی‌عباس بـه دست مردمی که بدین‌صفاتند منقرض‌شوند، وچون‌آن صفات را درشما دیدیم ، بدین امید قصد شما کردیم . پس هلاکو فرمانی به‌نام پدرم‌صادر کرد ، و اهل حله‌را بدان وسیله خوشدل نمود.[۱]»

۴۳ــ رضی‌الدین

علی‌ابن طاوس ، درنزد علماء رجال چهارنفر به‌ابن‌طاوس مشهورندکه نسب همگی به‌سید محمد می‌رسد. واین سید به‌واسطهٔ حسن‌صورت وزشتی‌پا به‌طاوس ملقب شده است.

این چهار نفر یکی رضی‌الدین ابوالقاسم علی‌بن مـوسی‌بن جعفـربن محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن محمد طاوس‌صاحب ترجمه است . ودوم جمال‌الدین احمد برادرش و سوم پسر جمال‌الدین غیاث‌الدین عبدالکریم .و

۱ــ کشف‌الیقین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار .

چهارم پسر غیاث‌الدین که او نیز به‌نام و لقب و کنیهٔ عمویش ابوالقاسم رضی‌الدین علی مشهور بوده است.

تولد رضی‌الدین روزپنجشنبه پانزدهم‌محرم سال۵۸۹ بود.او در کسب علوم چندان سعی و کوشش کرد تاآنکه علامهٔ عصر ویتیمهٔ دهر گردید . وی صاحب مقامات و کرامات ومصنفات بسیار است. او را به طیب گفتار و حسن کردار ولطف محاوره ستوده‌اند.

بعضی نوشته‌اند که رضی‌الدین اتقی وازهد واورع مردم روزگار خود بوده است . و باآنکه درفقاهت بحری زخاربود ، از غایت زهد و ورع از سؤال وجواب در مسائل فقهی وفتوی دادن احتراز می‌جست . وجزیك کتاب درآن علم تألیف نکرد .

ابن‌طاوس را با وزیر مؤیدالدین محمدبن‌علقمی دوستی متأکدی بود، بدان‌جهت ازحلهٔموطن اصلیش به‌بغداد رفت. ومدت‌پانزده‌سال دردارالخلافة بزیست، وبعد به حله رفت و پس ازآن درمشهد شریف ساکن گشت[1].

صاحب عمدةالطالب گوید که ازطرف خلیفه المستنصر نقابت علویین‌به او عرضه شد و او به‌واسطهٔ کثرت زهد و ورع نپذیرفت[2].

وقتی هلاکو بربغداد دست یافت. نقابت علویین رابه‌ابن‌طاوس‌مفوض داشت . چون خواست که از قبول‌آن ابا نماید سلطان‌الحکماء خواجهٔطوسی از قصد اوآگاه شده او را از استعفا بازداشت . وگفت اگر از قبول‌آن‌امتناع کنی ، و امر سلطان‌رانپذیری‌به‌نافرمانی منسوب شده خود را به‌دست‌خویشتن

۱ــ امل‌الآمل شیخ‌حرعاملی‌ولؤلؤتی‌البحرین.

۲ــ عمدةالطالب فی‌نسب آل‌ابی‌طالب چاپ مصر

در مهلکه اندازی ، ودر این حال از قتل‌تو ایمن نیستم [۱].

به‌ناچار آن امر را متصدی شد. و به‌بغداد باز گشت ، و مدت سه سال‌و یازده ماه درامر نقابت می‌کوشید. بااین‌حال پیوسته به‌طاعت وعبادت واعراض از دنیا می‌زیست ، تا درسحرگاه روز دوشنبه پنجم ذی‌قعدهٔ سال ۶۶۴ بدرود حیات گفت[۲].

علامهٔحلی‌وعلی‌بن‌عیسی اربلی وبرادرزاده‌اش سیدعبدالکریم‌بن‌طاوس از وی روایت دارند . مصنفات و مؤلفاتش بسیار است ، و فهرست آن در کتاب امل‌الآمل‌شیخ‌حرعاملی ولؤلؤتی‌البحرین‌صاحب‌حدائق ونامهٔدانشوران مسطور است .

از جملهٔ مؤلفاتش «فرج‌المهموم فی‌احکام‌النجوم» است که حاوی‌فوائد تاریخی بسیارمی‌باشد، و درسال ۶۵۰ مؤلف از تألیفش فارغ گشته ، ودرسال ۱۳۶۸ درنجف اشرف به‌طبع رسیده است.

و دیگر کتاب «الاصطفاء فی‌تاریخ‌الملوك والخلفاء » وکتاب «مصباح‌ـ الزائر وجناح‌المسافر» وکتاب «الملهوف علی‌قتلی‌الطفوف» و کتاب «الاقبال بصالح‌الاعمال» است.

خواجهٔطوسی بارضی‌الدین‌بن‌طاوس وابن‌میثم بحرانی هرسه‌ازمحضر

۱ـ به‌نقل نامهٔ دانشوران ازکتاب‌عمدة‌الطالب فی‌انساب آل‌ابی‌طالب، ولیکن پس از مراجعهٔ به‌کتاب مزبور چاپ ۱۳۱۸ بمبئی‌و چاپ بیروت ص۲۵۱ این مطلب درآنجا یافت نشد و معلوم نیست مؤلفین نامهٔ دانشوران این مطلب را ازکدام کتاب نقل‌کرده‌اند ممکن‌است ازنسخه عمدة‌الطالب خطی نقل شده باشد.

۲ـ الحوادث‌الجامعة ص ۳۵۶ ونامهٔ دانشوران ص ۹۸ـ۱۰۸ و منتهی‌المقال چاپ طهران ص ۲۲۵ .

ابوالسعادات اصفهانی استفاده کرده وشریك درس بوده‌اند [۱].

۴۴- جمال‌الدین ابن‌طاوس

ابوالفضایل احمد برادر رضی‌الدین است . وی فقیهی رفیع‌القدر و شاعری فحل ونکته‌سنجی سخن‌ور بود . بیانی بلیغ و منطقی فصیح داشت . پس ازآنکه مبانی علوم عربیت و قوانین ادبیه را محکم کرد ، در استنباط احکام شرعیه و استخراج مسائل فقهیه سعی وافی وجدکافی نمود ، تا به رموز آنواقف گشت. و به‌تصنیف وتألیف پرداخت[۲]، ونزدیك به‌هشتاد مجلد کتاب‌از خود به یادگارگذاشت، ازجملهٔ مؤلفاتش «بشری‌المحققین» درفقه شش مجلد و کتاب«الملاذالفقهاء» درفقه. وکتاب «شواهدالقرآن» وکتاب«الازهار» درشرح لامیهٔ مهیار در دوجلد ، وکتاب «زهرالریاض» درمواعظ، وکتاب «حل‌الاشکال فی معرفةالرجال» که از تألیف‌آن در سال ۶۴۴ فارغ شده است .

وفاتش در حدودسال ۶۷۳ هجری درحله بوده است.

حاجی نوری درکتاب مستدرك‌الوسائل وفات او را درسال ۶۷۷نوشته است [۳].

صاحب‌الحوادث‌الجامعه‌گوید:«درحله‌مرد ودرنزدجدش امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌دفن‌شد[۴].وبعضی نوشته‌اندمرقدشریفش‌درحله ومزارمردم‌است[۵].

۱ـ امل‌الامل ضمیمه منتهی‌المقال ص ۵۵ .

۲ـ نامهٔ دانشوران ص ۱۰۸.

۳ـ مستدرك‌الوسائل ج ۳ ص ۴۶۶ .

۴ـ الحوادث‌الجامعة ص ۳۸۲ .

۵ـ لؤلؤتی‌البحرین و رجال‌کبیر نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده و منتهی‌المقال ص ۴۶ .

وی از مشایخ علامه و ابن‌داود صاحب رجال است [۱]. و در کتب فقه و رجال هرجـا ابن‌طاوس مطلق ذکرشود مقصود وی است.

۴۵- غیاث‌الدین ابن‌طاوس

ابو المظفرعبدالکریم‌بن جمال‌الدین احمدابن طاوس . ابن‌داود حلی‌در کتاب رجال خود درحق اوگوید: «وی در عداد فقهاء و علمای انساب وفضلا ونحاة محسوب ، و در معرفت بحور و تقطیع اشعار از اساتید فن عروض به شمار می‌رفت . او را طبعی موزون وخاطری ازسخن مشحون بود،وبرابداع نظم و انشای نثر قدرتی بکمال داشت . و درعصر خود ریاست بزرگان قوم، و خداوندان شرف بدو منتهی گشت. ویگانهٔ عهد خویش گردید.

شیخ‌حر در کتاب امل‌الآمل فرماید:« کان‌السیدالمذکـور شاعراً منشیاً ادیباً [۲]».

وی درشعبان ۶۴۸ متولد شد . و درمدرس افاضل ودانشمندان بغداد به تحصیل فضایل همت‌گماشت . و ازمحضرعلامهٔ حلی و رضی‌الدین‌ابن‌طاوس عمش وجمال‌الدین‌پدرش و محقق وخواجهٔطوسی استفاده‌کرد. واز زکریابن محمدابن محمود قزوینی صاحب‌کتاب آثـارالبلاد و عجایب‌المخلوقات در نقل مرویات و مصنفاتش اجازهٔ روایت یافت .

چون چهل وپنج‌سال و دوماه از عمرش بگذشت در روزشنبه‌۱۶شوال سال ۶۹۳ درکاظمین وفات یافت .

۱ــ امل‌الآمل ص ۳۴ .

۲ــ امل‌الآمل ص ۴۸ و نامهٔ دانشوران ص ۱۱۱ و منتهی‌المقال ص ۱۷۹ بـه نقل از رجال‌ابن داود .

ابن‌الفوطی گوید: جنازه‌اش به‌مشهد امام‌علی(ع) حمل ودر آنجا دفن‌شد[۱].
و نیز گوید: من برای کتابخانهٔ او کتاب «الدر النظیم فی‌ذکر من تسمی بعبدالکریم» را نوشتم.

از وی مصنفات بدیعی به‌یادگار مانده است که ازجمله «فرحة‌الغری» در اثبات آنکه نجف مدفن علی است. ودیگر کتاب «الشمل المنظوم فی‌مصنفی‌ـ العلوم» و آنرا درشرح حال دانشمندانی نوشته که هریك درفنی وعلمی‌دارای تألیف و تصنیف‌بوده‌اند.

۴۶ـ مفیدالدین

محمدبن جهم (یا جهیم) اسدی. شهیددر بعض اسانید خویش او را محمدبن علی‌بن محمدبن جهیم یادکرده، چنانکه ابن‌الفوطی هم جهیم (به‌ضم جیم) ضبط نموده است.

علامهٔ حلی در حق وی‌گوید: «وی فقیه وعارف به اصولین بود» وشیخ حرعاملی درکتاب امل‌الآمل او را بدین‌گونه توصیف کند: «کان عالماً صدوقاً فقیهاً شاعراً وجیهاً ادیباً یروی عن مشایخ‌المحقق کفخاربن معد وغیره».

حاجی نوری درکتاب مستدرك‌الوسائل گوید: «شیخ جلیل مفیدالدین محمدبن‌علی‌بن محمدبن‌جهیم اسدی از اکابرفقها است. و او همان‌کسی‌است که شیخ‌اعظم خواجه نصیرالدین طوسی وقتی‌که درحله به محضر محقق اول درآمد، وعده‌ای از فقها درآن مجلس حاضربودند، ازمحقق پرسید اعلم‌این جماعت به‌اصولین کیست. محقق درجواب اشاره به‌پدر علامه وابن‌محمدبن جهیم نمود وگفت این دونفر به‌علم کلام واصول فقه از دیگران برتراند.»

۱ـ تلخیص مجمع‌الاداب ج ۴ ص ۱۱۹۴.

درمجمع‌الآداب‌ابن‌الفوطی است که«مفیدالدین‌ابوجعفرمحمدبن‌علی‌بن ابی‌الغنایم معروف به‌ابن‌الجهیم حلی از فضلاء زمان ما ، وفقیهی عالم عامل و ادیبی اریب فاضل بود . او از غیاث‌الدین معمری سنبسی و از مهذب‌الدین ابن‌رده روایت می‌کرد. و به‌شیخ ما بهاءالدین ابوالحسن علی‌بن‌عیسی(اربلی) اجازه روایت داده است. من زمان او را درك کردم ، و لیکن او را ندیدم . و از او به‌واسطهٔ پسرش روایت می‌کنم . پسرش در آخر اجازه‌ای که به من‌داده نوشته است.

کم حفظنا و قرأنا   و سمعنا و روینا
و قطعنا الدهر باا   علم و ما منه‌اشتفینا
رحم الله اناسا   بعدنا اثنوا علینا
و دعوا ان یغفرا ا   له لنا ماقد جنینا

او در شوال سال ۶۸۰ درحله وفات یافت[1].

۴۷- موفق‌الدوله

ابوالفرج علی‌بن‌ابی‌الشجاع همدانی. مردی‌طبیب و از خاندان‌معروف به دانش و حکمت و طب بود.او و برادرش رئیس‌الدوله از جمله کسانی بودند که مانند خواجه طوسی بی اختیار به قلاع اسماعیلیه افتاده و مدتها در آنجا خواهی نخواهی اقامت داشتند . تا آنکه هلاکو قلاع اسماعیلیه را محاصره کرد وخورشاه تسلیم گردید وموفق‌الدین وبرادرش خلاص، وبعد از

۱ــ مستدرك‌الوسائل ج۳ ص ۴۶۱ و مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی چاپ هند ص ۷۲۰ وامل‌الامل ص ۶۸ .

آن ملازم رکاب پادشاه مغول شدند.

موفق‌الدوله طبیبی کامل ، و ادیبی فاضل بود ، و دو پسرداشت یکی عمادالدوله ابوالخیر که نزد پدروعمویش تحصیل علوم کرد، وپس از تکمیل تحصیلات در خدمات دولتی وارد ، و ملازم رکاب سلطان شد . و خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله وزیر،صاحب کتاب جامع‌التواریخ (مقتول در ۷۱۸)فرزند همین عمادالدوله است .

ابن‌الفوطی‌گوید:«عمادالدوله را در مراغه نزد برادرش امین‌الدوله ابی‌شجاع‌بن‌عالی دیدم و او ازمن در سال ۶۶۶ خواست‌که برایش کتاب زبدةالطبیه ،جدوله را بنویسم و من‌آنرا نوشتم »[1].

عبدالحی حنبلی درکتاب شذرات‌الذهب درحوادث سال۷۱۸ که مرگ رشیدالدین راذکرکرده‌گوید:« جد رشیدالدین یعنی پدر عمادالدوله یهودی بود و شغل عطاری داشت[2]».

و پسر دیگر امین‌الدوله ابوالشجاع، مردی حکیم و دانشمند ، و مانند برادر درکارهای دولتی مشغول خدمت بود ، وهردو برادر در سال ۶۶۶ در مراغه اقامت داشتند . وابن‌الفوطی هر دوی‌آنها را ملاقات کرده و در کتاب خود از هریك یادی‌کرده است . و درشرح حال موفق‌الدوله از او بدین‌گونه نام برده:«حکیم دانشمند امین‌الدوله ابوشجاع درمراغه‌ابیات زیر را ازپدرش موفق‌الدوله برایم خواند:

تمادی الداء و انقطع الدواء
و عیل الصبر و انعدم الرجاء

۱ــ تلخیص مجمع‌الاداب ج ۴ ص ۷۱۹ .

۲ــ شذرات‌الذهب ج ۶ ص ۴۴ .

بنفسی مـن نوی الأحباب داء
و مـالی غیر لقیاهـم دواء
بـناء النوم منهدم بـد معـی
و هل یبقی علـی الماء البناء[1]

۱ ــ تلخیص مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی ص ۷۷۴ .

همکاران خواجه در رصد مراغه

۴۸ـ نجم‌الدین کاتبی قزوینی

علی‌بن عمربن علی[1] معروف بکاتبی و دبیران (دبیران به‌فتح دال مهمله وکسر باء موحده و سکون یاء و راء و الف و نون) متولد سال ۶۰۰ ازحکماء و علماء شافعیه و در منطق و ریاضی و رصد استاد بوده و در رصد مراغه بـا خواجهٔ طوسی شرکت داشته است[2].

علامهٔ حلی در اجازهٔ معروفهٔ بنی‌زهره در بارهٔ کاتبی فرماید:« کان مـن فضلاءالعصر ، واعلمهم بالمنطق وله‌تصانیف کثیرة ، قرأت علیه‌شرح‌الکشف الآما شذ . وله خلق حسن ، ومناظرات جیدة . وکان من‌افضل علمـاءالشافعیة عارفا بالحکمة [3]».

صاحبدیوان شمس‌الدین وزیروقتی در جوین مدرسه‌ای ساخت ، و از

۱ــ در هدیةالعارفین فی‌اسماءالمؤلفین و آثارالمصنفین بجای علـی (محمد) آمده است ودر همین کتاب او شیعی مذهب معرفی‌شده است.

۲ــ فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ج۲ ص ۶۶ .

۳ــ خلاصة‌الاقوال نسخهٔ خطی متعلق به‌نگارنده .

نجم‌الدین کاتبی خواهش کرد ، که درآن مدرسه تدریس کند. کاتبی درخواست اورا قبول نمود و به‌جوین رفت ومدتی درآنجا بسربرد، ودرآن‌مدرسه تدریس می‌کرد . در این سفر قطب‌الدین شیرازی نیز با استاد خـود همراه ، و سمت معیدی دروس اورا درآن مدرسه داشت[1].

دربعضی از کتب تاریخ مسطور است که: خواجه وقتی که درملازمت هلاکو به قزوین رسید ، به‌خانهٔ کاتبی نزول کرد . و هنگام حرکت از قزوین قطب‌الدین شیرازی را که ازشاگردان کاتبی بود ، با اجازهٔ استادش به همراه خود برد . وبرای رصد مراغه ازکاتبی درخواست کرد که اورا درآن‌کار یاری کند . وکاتبی مدتها درمراغه برای بستن رصد اقامت داشت .

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع الآداب نام عده‌ای از شاگردان کاتبی را که بعدها شهرت یافته‌اند برده‌است که ازجملهٔ‌آنها قوام‌الدین ابوعلی محمدبن علی یازری حکیم است:گوید: «درسال ۶۶۷ به‌مراغه‌آمد و درنزدکاتبی منطق آموخت[2].» و دیگر فخرالدین محمد قزوینی حکیم مشهور به اثیری و دیگر قطب‌الدین شیرازیست .

کاتبی را تألیفات نفیس ومفیدی است که درمیان فضلا شهرتی دارد . و جماعتی‌ازحکما به‌شرح آنها پرداخته‌اند. ازجمله «رسالهٔ‌شمسیه درمنطق» است که آنرا به‌نام خواجه شمس‌الدین محمد وزیر تألیف کرده است.

و دیگر کتاب حکمة‌العین درحکمت الهی است و کتاب‌العین درمنطق؛ و این دو کتاب را به کتاب دیگری که در علم طبیعی و ریاضی تألیف کرده تکمیل و به‌کتاب العین ملحق ساخته است . و دیگر کتاب « جامع الدقایق » است .

۱ـ تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن رافع‌السلامی چاپ بغداد ص۲۲۲.
۲ـ تلخیص‌مجمع‌الاداب ج ۴ ص۸۳۳ .

دیگر از تألیفاتش «کتاب المنصص» در شرح کتاب ملخص امام فخر رازی است که آنرا نیز به‌نام خواجه شمس‌الدین محمدجوینی ساخته ودرروز دوشنبه ۲۸ شعبان سال ۶۷۱ از تألیفش فارغ گشته‌است. (نسخهٔ نفیسی ازاین کتاب که تاریخ تحریرش غرهٔ جمادی‌الآخرهٔ سال ۶۹۳ یعنی هجده سال پس ازمرگ مؤلف نوشته‌شده‌است درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شمارهٔ ۱۲۰۱ ونسخهٔ قدیمی دیگری از این کتاب که تاریخ تحریر آن نزدیك به‌همان تاریخ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانه که درسال ۶۹۰ واند نوشته شده در جملهٔ کتب اهدائی مرحوم طباطبائی درکتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی موجود است).

و دیگر « شرح بر کشف الاسرار عن غوامض الافکار » افضل الدین خونجی است[1].

دیگر از تألیفات وی رسالهٔ «اثبات واجب» و رسالهٔ مشتمل بر هیجده مسئله ازمسائل کلامی، ورسالهٔ «مغالطات» وغیره است .

تولد کاتبی در سال ۶۰۰ ووفاتش در رمضان‌سال ۶۷۵ سه سال پس از مرگ خواجهٔ طوسی بوده است[2].

۴۹ـ حکیم مؤیدالدین

ابن‌بریك[3] بن مبارك عرضی دمشقی (عرضی منسوب به‌عرض به‌ضم‌عین وسکون را، قریه‌ایست دردمشق) ازمهندسان وعلماوفلاسفه وازجملهٔ دستیاران

۱ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص۳۱۶ .

۲ـ هدیةالعارفین ج ۱ ص ۷۱۳

۳ ـ در مقدمهٔ نسخهٔ «آلات رصد مراغه» دربعضی نسخ‌آن « برمك » به‌جای «بریك» آمده است .

خواجهٔ طوسی در رصد مراغه است .

او در دمشق به‌سال ۶۵۰ برای‌ملك منصور صاحب حمص در حضور نجم‌الدین لبودی وزیرمشغول اعمال فلکی وساختن آلات رصدی گردید . و درسالهای ۶۵۷ تاآخرعمر باحکیم‌طوسی دربلدهٔمراغه به‌ساختن رصد مشغول بود[1]. ودرهفدهم رجب‌سال۶۶۴ به‌مرگ فجا درگذشت[2].

ابن‌الفوطی گوید: مؤیدالدین در ایـام اقامت در مراغه در مدرسهٔ عزیه مسکن داشت[3].

خواجهٔ طوسی رسالهٔ نفس‌را به‌خواهش وی نوشته، و در مقدمهٔ رساله اورا باتجلیل واحترام زیاد نام برده‌است .

ازشاگردان مشهور وی ابوالفرج‌بن القف (۶۳۰–۶۸۵)است که شرح حالش درکتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ذکرشده‌است[4].

از تألیفات وی «شرح آلات رصدیه مراغه» است‌که در آن آلات رصد مراغه را بتفصیل بیان‌کرده‌است[5] (نسخهٔ آن در کتابخانه‌های مدرسهٔ سپهسالار ومجلس شورای ملی وکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجوداست).

و دیگر ازآثارش مقدمه‌ایست در اتمام برهان شکل چهارم از مقالهٔ نهم

۱– برای شرح حال مؤیدالدین به کتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء وکتاب روضات‌الجنات ج۴ ص۷۱ ومختصرالدول ابن‌عبری ص۵۰۱ رجوع شود.

۲– جامع‌التواریخ رشیدی ج۲ چاپ بلوشه ص۵۵۸ .

۳– مدرسهٔ عزیه منسوب به عزالدین بك ارسلان بن‌آبه مراغی از امراء سلطان محمدبن‌محمود بن محمد سلجوقی است که بانی مدرسه است . مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۳۸۸ .

۴– عیون‌الانباء ج ۲ ص۲۷۲ در احوال ابوالفرج .

۵– درکیفیت ارصاد شمارهٔ ۵۳۹۵ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس .

کتاب مجسطی که دراول آن چنین ذکر شده‌است :

« هذه مقدمة حررها الشیخ الامام افضل‌المهندسین مؤیـد الملة والدین العرضی ادام‌الله ایامه و بهایتم برهان الشکل الرابع من مقالة‌التاسعة من کتاب المجسطی» .

این‌رساله در آخر نسخهٔ مجسطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۵۴۵۲ دیده شد .

۵۰ ـ فخرالدین خلاطی

از دستیاران خواجه در رصد مراغه است .

ابن‌الفوطی شرح حال ونام ونسبش را بدین‌گونه آورده است :

فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار بن‌عمر الخلاطی حکیم وطبیب، یکی ازدانشمندانی است که درایام پادشاهی هلاکو در سال ۶۵۷ در مراغه برای بستن رصد جمع شدند . و رئیس ایشان مولانا نصیرالدین بود .

فخرالدین در علم طب مهارت داشت . او نزد شیخ مهذب الدین علی ابن احمد بن هبل بغدادی کتاب «المختار» او را قرائت نمود، وجامع‌الاصول را نزد مصنفش مجدالدین ابوالسعادات ابن‌اثیر سماع کرد . و از دارالخلافه خواست که منشور قضاء تفلیس واعمال آن برایش صادر گردد . وی صحبت شیخ اوحدالدین ابوحامد کرمانی متوفی۶۳۵ رادریافت ، وازدست وی خرقهٔ تصوف پوشید . و او به من اجازه داد .

مولدش درسال ۵۸۷ ووفاتش به‌مراغه درشوال سال۶۸۰ بود[1].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۴ ص ۲۱۵-۲۱۷.

۵۲ ـ فخرالدین اخلاطی

ایوب بن عین‌الدولة بن نصرالله اخلاطی. بعضی او را به‌لقب نجم‌الدین وبرخی به‌لقب محیی‌الدین نوشته‌اند ومشهور همان فخرالدین است.

وی ازعلمای قرن هفتم واز حکماء ومهندسین ومنجمین واطباء عصر و در خدمت سلطان ملك صالح بود. بعضی نوشته‌اند که او درآخر عمر بنا بر تقاضای خواجه بمراغه آمد ودر رصدمراغه‌شرکت نمود. ولی‌ظاهر آنست که اورا به‌جای فخرالدین‌خلاطی سابق‌الذکر گرفته واز دستیاران‌خواجه دانسته‌اند وشرکت او در کار رصد مراغه معلوم نیست . ازحالش بیش از این چیزی به دست نیامد . و از تألیفاتش آنچه موجود است کتاب « اصول احکام‌النجوم ، و «السرالمکتوم فی‌اظهار ماکان مستخفیاً من‌احکام‌النجوم» می‌باشد که‌نسخه‌ای ازآن درکتابخانهٔ خدیویه مصر مضبوط‌است[1]. و دیگر اصول‌الأحکام است که حاج خلیفه به‌نام نجم‌الدین ایوب ضبط کرده است[3]

و درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی کتابی است به نام « تحفة‌الشاهیه فی احکام‌الفلکیه» درعلم نجوم ،که ظاهر آنست ازفرزند فخرالدین باشد ودرابتدا آن‌چنین ذکر شده: « قال الحکیم الفاضل نجم‌الدین بن ایوب بن عین‌الدولة بن نصرالله لاخلاطی الحاسب : انی تاملت کتبا کثیرة فی علم النجوم‌فوجدت اصول الاحکام »[2] .

۱ـ فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ خدیویه مصرجزء ۵ ص ۲۲۸ .

۲ـ کشف الظنون چاپ اسلامبول ص۱۰۹

۳ـ فهرست کتابخانهٔ‌مجلس‌شورای ملی جلد هفتم ص۴۰۳ شمارهٔ ۲۵۰ـ وجلد پنجم ص۳۷۸ شمارهٔ ۵۸۸ فهرست کتابخانهٔ برلین که درآنجا نیز نجم‌الدین بن‌ایوب ذکر شده است ودرهمین فهرست دوکتاب اصول‌احکام‌النجوم والسرالمکتوم فی‌اظهار ماکان مستخفیا من‌احکام‌النجوم به‌فخرالدین نسبت داده شده‌است .

۵۳ ـ فخرالدین رصدی مراغی

ابواللیث محمدبن عبدالملک‌بن ابی‌الحارث ابن‌سحیم، حکیم‌ومهندس رصدی .

ابن‌الفوطی گوید :

«خواجهٔ طوسی برای بستن رصد مراغه چهارتن از حکماء و مهندسان را درنظر گرفت . واز هلاکو استدعاکرد که به‌احضارآن جماعت فرمان‌صادر نماید. وبرطبق فرمان،آن جماعت که چهار رکن‌اصلی برای بستن‌رصدبودند درمراغه جمع شدند .

اول‌آنها فخرالدین مراغی ودوم فخرالدین اخلاطی. وسوم مؤیدالدین عرضی . و چهارم نجم‌الدین قزوینی بود کـه به ریاست نصیرالدین ابوجعفر طوسی مشغول به‌کار شدند .

فخرالدین مراغی به‌علوم رصد واصول‌هندسه‌استاد ودرسایر علوم‌دیگر نیز ماهر بود .

کتب بسیاری ازعلوم ریاضی به‌دست خویش استنساخ‌کرد.ازمعاشرت بایاران ملول ، و طالب تنهائی بود. وازصحبت باآنان دوری می‌نمود و جز به کارهای خویش ونوشتن کتاب به‌کار دیگری نمی‌پرداخت . و هرگاه ازکار خسته وملول می‌گردید به بستانی‌که داشت می‌رفت ، و به آراستن و پیراستن درختان وگلها پرداخته رفع خستگی می‌کرد.

و بازگویـد : روزی بـه اتفاق نجم‌الدین بغدادی به خدمت وی رفتیم در آن وقت فخرالدین مشغول طرح ساختمان برج سه طبقهٔ محکمی بـرای سلطان بود .

تولدفخرالدین‌مراغی‌درسال۵۸۳ و وفاتش درصفرسال۶۶۷بوده‌است[۱].

۵۳ ـ فریدالدین طوسی

حکیم رصدی ابوالحسن علی‌بن حیدربن علی . با آنکه از حکما و مهندسین بود برطریقهٔ صوفیه می‌زیست .

ابن‌الفوطی گوید :

«درسال ۶۵۷ به مراغه‌آمد و به حضور مولانا نصیرالدین طوسی‌رسید. خواجه در وقتی که می‌خواست اساس رصد را بنیان نهد، ازاو در کار یاری جست ، وبر اواعتماد تمام داشت .

فریدالدین مردی جلد وچابك وکارآمد، ونیکوسیرت ، وخوش‌اخلاق بود . وتا سال ۶۸۰ درمراغه بسربرد . بعد ازآن به بغداد رفت[۲] . و به خدمت اصیل‌الدین حسن‌بن نصیرالدین طوسی درآمد . وبعد ازچندی به‌اصفهان شد. ودرآنجا رحل اقامت افکند . وخبر فوت او درسال هفتصد ازاصفهان به‌بغداد رسید، و پسرش جلال‌الدین گفت که پدرم که در روز عید فطر سال ۶۹۹ در اصفهان وفات یافت .

۵۴ ـ محیی‌الدین مغربی

ابوالفتح یحیی‌بن محمد بن ابی‌الشکربن حمید معروف به مغربی. وی ازاهل اندلس بود وبه‌شام آمد . و به‌خدمت ملك ناصر پیوست وپس از واقعهٔ

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۴ ص۳۳۹ .

۲ـ تلخیص مجمع‌الاداب ج۴ ص ۴۶۴ .

ملك ناصر به مراغه افتاد .

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

«محیی‌الدین اهل تونس‌بود . ودر وطن خود فقه را به‌مذهب امام‌مالك تعلیم گرفت ، ودرعلم هندسه ومجسطی واقلیدس وعلم به‌ارصاد ازاقران‌گوی سبقت ربود ، ویگانهٔ روزگار گردید. وبعد به‌دمشق به‌خدمت سلطان ملك ناصر پیوست ، ووقتی که ملك ناصر درجنگ با ملك معز عزالدین ترکمانی شکسته شد ، محیی‌الدین گریخت و به خدمت خواجهٔ طوسی درآمد و از حکماء رصد گردید[1] .

ابن‌العبری درتاریخ مختصرالدول گوید « در۲۷ رمضان سال ۶۵۸ که هلاکو لشکر به شام‌کشید . وبرملك ناصر دست یافت ، ملك ناصر وبرادرش ملك طاهروکلیهٔ اصحاب ویارانش به‌دست مغول‌کشته شدند ، جزمحیی‌الدین مغربی که از مردم ملك ناصر تنها کسی بود کـه جان به سلامت بدر برد و کشته نشد » .

وباز همو درجای دیگر ازآن تاریخ گوید «هنگامی که در مراغه بودم، مرا با محیی‌الدین مغربی اتفاق ملاقات افتاد . واو برای من واقعهٔ خویش را بدین‌گونه بیان‌کرد ، که در روز چهار شنبه بیستم شوال ۶۵۸ پس از شکست ملك ناصر در خدمت او بودم ، و او از مولد خویش سؤال می‌کرد، به ناگاه امیری از مغول با پنجاه نفرسوار در رسیدند ، مـلك ناصر به استقبال امیر از خیمه بیرون شد ، وتکلیف‌کرد که ازاسب فرود آیند ، وبه‌خیمه درشوند،امیر ازپیاده شدن خودداری‌کرد ، وگفت هلاکومرا به‌خدمت‌تو فرستاده ومی‌گوید: امروز روزشادمانی ماست ومجلس سروری باحضور تمامی امرا برپاداشته‌ایم

۱ــ تلخیص مجمع‌الاداب چاپ هند ص۴۳۲ وچاپ عراق ج۴ ص۳۳۹.

شماهم با برادران و فرزندان دراین جشن شرکت کنید ، ملك با بیست نفر از کسان خویش برنشستند وبه‌همراه آن امیر رفتند ، بعد از ساعتی بیست سوار دیگر از مغولان در رسیدند ، وگفتند جزغلام بچگان و فراشها سایرین نیز در این‌مجلس حاضرشوند ، محیی‌الدین‌گفت ماهم‌با آن‌بیست‌نفرسوار رفتیم، پس در وسط دژ عمیقی بین کوههای بلند مارا فرود آوردند . و هریك از سواران دست یکی‌را ازپشت به‌کتف بست .

من چون این‌حال بدیدم فریاد برآوردم، و با صدای رسا گفتم ، مردی منجمم ، بعلم‌سماء و حرکات کواکب و تنجیم‌آگاهم ، مرا باملك روی زمین سخنی‌است‌که با او خواهم‌گفت ، این‌گفته‌ام‌سبب شدکه مرا درردیف‌خویش سوارکردند، وملك ناصر و اتباع اورا به‌تمامی‌کشتند ، وازآنها کسی نجات نیافت مگر پسران ملك ناصر که اسیر کردند ، پس از آن برگشتند و خانه‌ها وخیمه‌های ملك ناصررا غارت‌نمودند، و بقیه مردمی که در آنجا مانده بودند نیست‌کردند. بعد مارا پیش هلاکو بردند ،و گزارش امررا به او دادنـد . او پسران ملك ناصررا نزد خود نگهداشت . وپس ازدانستن حالم مرا به خدمت خواجه نصیرالدین به‌محل رصد مراغه فرستاد»[1].

ابن‌الفوطی‌گوید «محیی‌الدین در رصد مراغه از دستیاران مهم خواجه بود ، وتا پس‌ازمرگ خواجه درهمان شهربکار تصنیف و تألیف اشتغال‌داشت. وپس از فوت خواجه به بغداد رفت و به خدمت خواجه شرف‌الدین هارون ابن صاحب شمس‌الدین محمد جوینی پیوست، و چندی در آنجا بماند ، و بعد ازآنجا باز به مراغه بازگشت ، و در همانجا مقیم شد ، و تا آخر عمر در آن شهر ساکن‌بود و به‌حرمت می‌زیست. و از طرف سلطان ، وظیفه‌ای معین

۱ــ مختصرالدول ابن‌العبری ص ۴۸۹ و۴۹۰ و۵۰۱ .

به‌او می‌رسید تا اینکه درشهر ربیع‌الاول سال ۶۸۲ وفات یافت[۱].

او را تألیفات بسیاریست که اهم آنها کتاب زیج اوست کـه به‌عربی نگاشته است .

ابتدای‌آن : «الحمدلله الذی ابدع‌الوجود وافاض‌الجود».

ودرمقدمهٔ آن‌گوید :

«این زیج بعد از تحریر منازل اجرام علویه تألیف شد . و مقادیر ذاتیهٔ اجرام را باآلات صحیحهٔ‌رصدیه‌آنچه دررصد ایلخانیه‌که درظاهرمراغه ساخته شده بود به‌دست آوردیم وخود فهم‌کردیم ، بی‌آنکه از دیگران بنقل بشنویم دراینجا ضبط نمودیم».

نسخهٔ اصل این زیج در کتابخانهٔ آستان قـدس رضوی‌محفوظ است که تاریخ فراغ از تألیف و همچنین تاریخ‌کتابت‌آن‌سال ۶۷۵ است[۲].

گویند زیج محیی‌الدین‌کامل است ونواقصی‌که در زیج ایلخانی بوده او در زیج خود برطرف‌کرده است .

تألیفات دیگروی عبارت‌از «تحریر اکرثاوذوسیوس» و «تحریرکتاب کرة المتحرکة» و«مقاله‌ای درشرح قطاع» وکتاب «الاربع‌المقالات»[۳].

۱ـ تلخیص مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی چاپ‌هند ص ۴۳۲. ودرمجلهٔ علمی‌دمشق دانشمند فاضل آقای عباس‌العزاوی درمقالات مسلسل‌خودکه در « تاریخ‌الفلك‌العراق » نوشته است فوت‌محیی‌الدین را به سال ۶۷۲ دانسته واین تاریخ مسلما خطاست، چه چنانکه گفته شد وی درسال۶۷۵ ازتألیف زیج خویش‌فارغ شده‌است بنابراین تاریخ صحیح‌وفات وی همانست‌که ازتلخیص‌مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی نقل‌شد.

۲ـ زیج محیی‌الدین نسخهٔ‌کتابخانهٔ‌آستانه شمارهٔ ۱۰۳ ریاضی .

۳ـ نسخهای خطی این پنج‌کتاب درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجوداست و نسخه اربع مقالات اکرثاوذسیوس و کتاب‌کرهٔ متحرکه به شمارهٔ ۲۰۰ در کتابخانهٔ مجلس نیز موجود است .

ودیگر کتاب «احکام تحاویل سنی العالم» و«عمدة الحاسب وغنیة الطالب درزیج کواکب»[1] و کتاب «جامع الصغیر فی احکام النجوم» و«ملحض مجسطی». این کتاب اخیررا بنا به‌اشارهٔ جمال‌الدین ابوالفرج عزیغوریوس بن تاج‌الدین هارون‌بن توما الملطی الجاثلیق ساخته‌است . و این کتاب با نسخ مجسطی دیگر درعدد مقالات و اشکال مخالف است و مشتمل برده مقاله می‌باشد[2] و دیگـر «تهذیب‌مخروطات ابلونیوس»و«اصلاح اشکال المقالة الثالثه من کتاب مانالاوس فی اشکال الکریة»[3] و«المدخل المفید فی علم النجوم» [4] و«غنیة المستفید فی علم الموالید» و «الاختیارات» و «تسطیح الاسطرلاب» و «تاج الازیاج» [5] و «کیفیة الحکم علی تحویل سنی العالم» است[6].

۱ــ این دوکتاب نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصرموجود است.

۲ــ کشف الظنون حاج‌خلیفه چاپ مصر ج۱ ص۳۷۹ وج۲ ص ۳۸۱.

۳ــ تذکرة النوادر ـ نسخه‌ای ازاین کتاب نیز در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

۴ــ مقالهٔ دانشمند ارجمند آقای عباس العزاوی در «تاریخ الفلك العراق» درمجلهٔ علمی دمشق ص ۴۳۶ .

۵ــ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شمارهٔ ۲۱۱.

۶ــ نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی به‌شمارهٔ ۲۱۰ موجود است .

شاگردان خواجه

۵۵ ـ علامهٔ حلی

ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی ملقب به‌جمال‌الدین درنوزدهم یا بیست ونهم رمضان سال ۶۴۸ درحلهٔ سیفیه ازمنازل بین نجف و کوفه طرف شرقی فرات تولد یافته ودرنزد شیعهٔ امامیه به‌علامهٔ حلی معروف. و اول کسی است که به آیة‌الله ملقب گردیده است. علامه فقه را در خدمت نجم‌الدین ابوالقاسم محقق اول که خالش بود آموخت. و نزد پدرش یوسف بن مطهر وسید جمال‌الدین احمدبن طاوس و سید رضی‌الدین علی بن طاوس و شیخ میثم بحرانی شارح نهج‌البلاغه به‌تکمیل آن پرداخت. و حکمت را از محضر خواجهٔ طوسی وعلی‌ابن عمر کاتبی قزوینی و شیخ شمس‌الدین محمد ابن احمدکیشی حکیم متکلم عارف وغیرایشان ازعلمای عامه وخاصه استفاده کرد. ودر تمام علوم اوائل ازاقران خویش درگذشت. وریاست فرقهٔ امامیه درآن زمان به‌اومنتهی گردید. و به‌مجلس سلطان محمد خدابنده راه یافت. و درحضور سلطان باقاضی‌القضاة نظام‌الدین عبدالملك مراغی که افضل علمای شافعیه بود مباحثه کرد، و بر او غالب شد. و از این سبب سلطان به مذهب

شیعه گروید[۱].

ابن حجر در کتاب الدررالکامنة گوید : ابن‌المطهر دراواخر عمر به‌مکه شد وحج گزارد، وسخاوی درحواشی خویش براین کتاب از شیخ خویش نقل کند که: درایام‌مراسم حج ابن‌تیمیه‌را باعلامه اتفاق ملاقات‌افتاد و ابن تیمیه که او را نمی‌شناخت ازصحبت اوبسیارمتعجب شد واز نامش پرسید. علامه‌گفت من کسی‌هستم که تواورا ابن‌المنجس می‌خوانی. پس‌ازآن بین‌آندو دوستی و انس‌حاصل شد ونفرت به‌محبت‌بدل‌گشت[۲].

وفات علامه درشب یازدهم یا روز شنبه بیست و یکم محرم سال ۷۲۶ در حله اتفاق افتاده است . وبعضی فوت اورا در اواخر سنهٔ ۷۲۵ دانسته‌اند .

علامه را تصنیفات و تألیفات بسیاریست ومشهورترین آنها عبارتست‌از « منهاج‌الکرامة فی‌الامامة » که ابن تیمیه بر آن ردی نوشته ، وآنرا «الرد علی الرافضی»نامیده‌است، و«نهج‌الحق‌وکشف‌الصدق» که درتقریرعقاید شیعه‌برای سلطان‌الجایتو نوشته است ، و«کشف‌المراد فی‌شرح تجریدالاعتقاد» و «انوار الملکوت » درکلام و«تذکرةالفقهاء» و «قواعدالاحکام» و«تبصرة المتعلمین فی احکام‌الدین» و«تحریر» و«ارشاد» درفقه و«جوهرالنضید» شرح تجرید منطق و «خلاصةالاقوال فی علم‌الرجال» و «منتهی‌الطلب» و «نهایة» و کتاب«الاسرار الخفیة فی‌العلوم العقلیة» است و علامه خود نزدیك به‌شصت تألیف خویش را درکتاب «خلاصةالاقوال» که درسال۶۹۳تألیف کرده یاد نموده است. وعده‌ای ازکتب دیگرش که بعداً تألیف شده درآن تصنیف ذکرنشده است[۳]. و بعضی

۱ــ مستدرك‌الوسائل ج۲ ص ۴۶۰ .

۲ــ الدررالکامنة ج۲ ص ۷۱ .

۳ــ خلاصةالاقوال نسخهٔ خطی ومنتهی‌المقال ص۲۶۰ و رجال‌کبیر خطی‌و امل الامل ص ۳۶ .

تعداد تصانیف اورا بالغ به‌یکصد وبیست مجلد نوشته‌اند .

۵۶ ـ قطب‌الدین شیرازی

ابوالثناء محمودبن مسعود بن مصلح الدین کازرونی شیرازی ملقب به علامهٔ شیرازی . اصلش از قریهٔ دونیك کازرون بود[۱]. درماه صفر سال ۶۳۳ [۲] درکازرون وبگفتهٔ بعضی درشیراز متولد شد ؛ ودر همان شهردرخدمت پدرش که به‌شغل طبابت مشغول‌بود بعلم‌طب‌آشناگشت. درسن‌چهارده‌سالگی‌پدرش وفات یافت . واو درهمانجا تحصیل علوم طب وحکمت و ریاضی نمود. در بیمارستان مظفری شیراز به‌شغل‌طبیبی وکحالی مشغول‌گشت، وده سال درآن شغل بماند ونزد عمش‌سلطان‌الحکما کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح کازرونی کلیات قانون‌را آموخت وبعد از محضرشمس‌الدین محمدکشی کسب کمال کرد[۳] وبعد درحوزهٔ درس‌شیخ‌شرف‌الدین زکی‌بومشکانی حاضرشد ودربیست واند سالگی برای تکمیل معلومات خود ازشیراز به‌قزوین رفت. ودرنزد نجم الدین کاتبی قزوینی مدتی تلمذ کرد . وقتی کـه خواجهٔ طوسی در ملازمت هلاکو به‌قزوین درآمد وبه‌منزل‌کاتبی نزول نمود، وبه‌مجلس‌درس وافادهٔ وی حاضرشد ، کاتبی خواست درمقابل این نوازش تکلفی ورزد و نیازی در میان آورد. خواجه‌قطب‌الدین‌را به‌شاگردی اختیارکرد وبه‌رضای مولاناکاتبی اورا باخود به‌سفربرد . قطب‌الدین با میل ورضای خاطر ملازمت محقق طوسی را قبول کرد . و بـا اصحاب وداع نموده در خدمت خواجه به‌مراغه رفت[۴] و

۱ـ سلم‌السموات نصرالبیان کازرونی نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی.
۲ـ مجمع‌الاداب ج۴ ص ۷۱۶ تولد اورا در۶۳۰ ضبط‌کرده .
۳ـ تحفهٔ سعدیه نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی شمارهٔ ۴۷۲۳.
۴ـ روضة‌الصفا وحبیب‌السیر نسخهٔ خطی.

استفادهٔ از محضر استاد را فوزی عظیم‌شمرده تألیفات فلسفی‌خواجه وهمچنین علم هیئت وعلوم ریاضی‌را نزد اوخوانده و مشکلات قانون را به‌یاری افکار حکیمانه اوبگشود ، در آن علوم سرآمد اقران گردید . و خواجه او را قطب فلك‌الوجود می‌خواند[1].

ابن‌الفوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب گوید که « قطب‌الدین در سال ۶۵۸ به‌مراغه آمد ، وازمحضر مولانا نصیرالدین طوسی استفاده کرد، و مخصوصاً علوم ریاضی را در نزد وی آموخت . و کتب مصنفهٔ نجم‌الدین کاتبی را که درمنطق و حکمت تصنیف کرده بود ، پیش خود اوقرائت نمود. وهمچنین به‌محضر مؤیدالدین عرضی حاضرشده کتابهای اورا که درهندسه و علم رصد ساخته بود فراگرفت. وجملهٔ این کتب‌را به‌خط نیکوولطیف خویش نوشت . و روز وشب در تحصیل کمال کوشید تا بدانجا رسید که رسید»[2] .

وچنانکه دراحوال کاتبی گفته شد وقتی‌خواجه شمس‌الدین جوینی‌وزیر درزادگاه خود جوین مدرسه‌ای ساخت، ومدرسی آنرا به‌کاتبی قزوینی‌تفویض کرد، و قطب‌الدین را به‌معیدی درس او معین نمود، او چندی درخدمت نجم الدین درمدرسهٔ جوین تدریس کرد وبعد به‌آذربایجان برگشت .

ونیز درسال ۶۶۵ که خواجهٔ طوسی از مراغه به‌خراسان سفر کرد ، قطب‌الدین درخدمتش‌بود. ومدتی به‌همراه خواجه درشهرهای خراسان سیر و سیاحت نمود . بعد ازآن به‌بغداد رفت ، و در مدرسه نظامیه مسکن گزید . و صاحبدیوان اورا گرامی‌داشت[3].

ابن رافع در ذیل‌تاریخ بغداد آورده که :

«دربیماری خواجهٔ‌طوسی، قطب‌الدین شیرازی در ملازمت اباقاخان از

۱ـ ذیل تاریخ‌علماء بغداد تألیف محمدبن رافع‌السلامی چاپ عراق ص۲۱۹

۲و۳ـ تلخیص مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی ج۳ ص۷۱۶ .

خواجه‌عیادت کردند، و خواجه در حال احتضار و مشرف برموت بود. پادشاه به‌قطب‌الدین گفت تو ازبهترین وفاضل‌ترین شاگردان این مرد بودی ، و اشاره به‌خواجه کرد . خوب بود کوشش بیشتری می‌نمودی که ازمعلومات اوچیزی از تو فوت نمی‌شد . قطب‌الدین در جواب گفت ، سعی خود را در این‌باره کرده‌ام وآنچه باید ازو بیاموزم آموخته و دیگر نیازی به استفادهٔ بیشتری از او ندارم»[1].

پس ازمرگ‌خواجه صاحبدیوان منصب قضاء ممالك روم‌را بدو تفویض کرد. واو بدانجا رفت . ودر سیواس اقامت‌گزید . وطلاب علوم ازمحضرش مستفید می‌شدند. پس‌ازمدتی ازسیواس به‌قونیه رفت[2]. و با صدرالدین قونوی و مولانا جلال‌الدین بلخی ملاقات کرد ، و در زی اهل تصوف درآمد . و به شیخ علاءالدین سمنانی قدس‌سره ارادت می‌ورزید وکمال‌اخلاص‌واختصاص را بدو داشت .

درسال ۶۸۱ که سلطان احمد تکودار (۶۸۱-۶۸۳) به پادشاهی رسید، قطب‌الدین را نزد ملك منصور قلاون به‌رسالت به مصر و شام فرستاد ، دراین رسالت یکی ازفضلاء ودانشمندان دیگر به‌نام محیی‌الدین ابوالفضل‌عبدالباقی سنجاری قاضی باوی همراه بود. قطب‌الدین پس‌از ادای رسالت به تبریز باز آمد . ودرآنجا رحل اقامت افکند . و به‌کار تصنیف و تألیف و افـادهٔ طلاب علوم مشغول‌گشت تا درزمان سلطنت اولجایتوخان در روز یکشنبه هفدهم یا یکشنبه بیست وچهارم‌رمضان‌سال ۷۱۰ رخت به‌عالم‌دیگر کشید . ودرچرنداب جنب مقبرهٔ قاضی بیضاوی مدفون‌گردید[3].

۱- تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن‌رافع بن السلامی ص۲۲۰.
۲- تلخیص مجمع‌الاداب ج۴ ص۷۱۶.
۳- روضات‌الجنان ج۱ ص۳۲۲ .

محمدبن رافع سلامی در ذیل تاریخ بغداد از ابن‌الفوطی وفات او را در شانزدهم رمضان همان سال نقل‌کرده است .

یکی از فضلا قطعهٔ زیر را درتاریخ وفات علامهٔ شیرازی‌گفته است:

بازیی‌کرد چرخ کج رفتار ‌ ‌ ‌ ‌ در مه روزه آه ازآن بازی
ذال ویا رفته بودازهجرت ‌ ‌ ‌ ‌ رفت درپرده قطب‌شیرازی[1]

صاحب‌کتاب اصح‌التواریخ تاریخ وفات اورا چنین‌گفته :

نماز دیگر بیگاه روز یکشنبه ‌ ‌ ‌ ‌ به‌سال هفصدوده هفدهم زماه صیام
یگانهٔ همهٔ آفاق قطب شیرازی ‌ ‌ ‌ ‌ گذشت و رفت زدار فنا به‌دار بقا

وی‌را تصانیف‌معتبریست دربیشتراز علوم؛ مانندکتاب «درةالتاج‌لغرة‌ـ الدیباج» و «شرح قانون ابوعلی‌سینا» درطب به‌نام «تحفهٔ سعدیه»[2] که در سال ۶۸۱ آنرا شرح‌کرده، و«شرح مفتاح سکاکی» درعلوم معانی وبیان و بدیع و «شرح حکمة الاشراق» و «شرح مختصرالاصول‌ابن حاجب» و«رسالهٔ وجیزه» در معنی تصور وتصدیق . و «تحفهٔ شاهی» . و«نهایة الادراك فی‌درایة الافلاك» درعلم هیئت به‌فارسی. وبه‌نام خواجه اصیل‌الدین حسن‌بن نصیرالدین طوسی نیزکتاب «فعلت فلاتلم» تألیف‌کرده‌که در باب خویش بسبار بدیع است.[3] و

۱ــ روضات‌الجنان ددمزارات تبریز تألیف حافظ حسین کربلائی‌تبریزی‌قزوینی ج ۱ ص ۳۳۱

۲ــ تحفهٔ سعدیه نسخهٔ‌کتابخانهٔ مجلس شماره ۴۷۲۳

۳ــ تاریخ علماء بغداد ص ۲۲۳ محمد بن علی‌بن‌الحسین المنجم‌الحماذی را شرحی است برکتاب تذکرهٔ خواجه در هیئت که آنرا «تبیان‌المقاصدالتذکرة» نامیده است. دراین شرح ایراد و اعتراض‌بسیاری برتحفهٔ قطب‌الدین کرده‌است. قطب‌الدین پس‌ازمطالعهٔ‌آن ایرادات‌واعتراضات وی را درکتابی جواب‌گفته ومطالب‌آن‌کتاب راــ

«شرح کتاب الاسرار سهروردی» و «رسالهٔ برزخیه»[1] و «فتح المنان فی تفسیر القرآن» و «حاشیه برحکمة العین» و «حاشیه بر کشاف» و «اختیار مظفری» در هیئت کـه آنرا به‌نام بولق ارسلان فرزند امیرسعید شهید حسام‌الدین بورك تألیف و آراء وعقاید خویش را درباب مسائل هیئت دراین کتاب بیان کرده است.[2]

و نیز درجواب بعضی ازفضلاء زمان که ازعلامهٔ شیرازی درتحقیق‌معاد جسمانی و کیفیت تجسد اعمال در نشأة آخرت و مآل حال انسانی و سایـر حیوانات پرسش کرده، رساله‌ای تألیف‌نموده وسائل را جواب کافی بـه‌بیانی وافی داده است . وبنای جواب را در بیشتر گفتارش براثبات‌جسم مثالی وعالم مثال نهاده است. وبه‌کتب الهی و احـادیث مرویة ازحضرت رسالت پناهی و کلمات‌حکماء متقدم وصوفیه‌خصوصاً محیی‌الدین ابن عربی صاحب فتوحات استناد کرده است .[3]

ودیگر «اجوبة‌المسائل» که‌نسخه‌ای ازآن‌در کتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی به‌شمارهٔ ۵۸۸ مضبوط است و درتاریخ ۹۰۸ تحریر شده است .

→

تزییف نموده است و آنرا بنام «فعلت‌فلاتلم» خوانده ، نسخه‌ای از این کتاب در جزو کتابهای مرحوم‌تنکابنی است که‌بکتابخانهٔ‌مجلس شورای ملی‌نقل‌شده وبه‌شماره ۲۹۴۴ مضبوط است و تاریخ تحریر آن (۸۲۶) می‌باشد .

۱ـ مجموعهٔ شمارهٔ ۵۰۱ کتابخانهٔ مجلس نمرهٔ ۱۰

۲ـ نسخه‌ای ازاین کتاب درکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی بشماره ۳۷۴ ازکتب اهدائی مرحوم طباطبائی موجود است .

۳ـ نسخه‌ای از این رساله درکتابخانهٔ آستان قدس مضبوط است .

قطب‌الدین را طبعی موزون بوده و گاهی شعر می‌سروده است . محمدبن بدرجاجرمی در کتاب مونس‌الاحرار رباعی ذیل را به‌اونسبت داده است :

در صحن چمن چولاله بگشود دهن
می‌گفت بسوز دل حدیثی به سخن
کین پرده ز روی‌گل که برخواهد داشت
باد سحر از میانه بر خاست که من[1]

قطب‌الدین مردی خوش محاوره و شیرین سخن و مزّاح بود ، و در مجالس غالباً حضار را به‌سخنان نغز و بذله‌های شیرین خود مشغول می‌کرد.

گویند: وقتی که شنید خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیرابن‌ابی‌الخیربن عالی همدانی مطبب که یهودی الاصل بود ، به‌نوشتن تفسیر بر قرآن مجید مشغول است به‌یاران خویش‌گفت : حال‌که خواجه به‌تفسیر قرآن مشغول‌شده منهم تورات را تفسیر خواهم‌کرد . و بعد به‌آن‌کار مشغول‌گشت .

و نیز وقت دیگر شنید که خواجهٔ مزبور مشغول تفسیر آیهٔ مبارکهٔ «قالوا لاعلم‌لناالاماعلمتنا» که حکایت حال‌ملائکه است می‌باشد، فرمودخواجه را واجب بودکه در «لاعلم‌لنا» وقف می‌کرد . و چیزی دیگر نمی‌گفت و نمی‌نوشت. و دراین وقت خواجه رشیدالدین به‌نهایت اوج ترقی خود رسیده ودر نزد سلطان بسیار معزز ومحترم بود . با این حال قطب‌الدین از مزاح با وی هیچ اندیشه نمی‌کرد ، وسخن خود را بی‌محابا می‌گفت .»[2]

صاحب‌سلم‌السموات پس ازآنکه قطب‌الدین را بظرافت طبع‌توصیف

۱ـ مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی ص ۴۵۷

۲ ـ تاریخ علماء بغداد ازمحمدبن رافع ص۲۲۱

کرده می‌گوید: «مکرر دربلاد غربت اظهار ایمان و مسلمانی می‌کرد و چنین وانمود می‌نمود کـه تازه مسلمانست و بدین وسیله مورد نوازش و احسان مسلمانان واقع می‌شد.

روزی شیخ سعدی شیرازی که خواهرزادهٔ او بود، در شهری به وی رسید، ودید خلقی انبوه ازمردم آن شهر به‌عنوان اینکه مردی‌رامسلمان‌کرده گردش جمع شده‌اند. شیخ سعدی به زبان شیرازی گفت « قطبو تو هرگز مسلمان‌نمی به. »

سیوطی در کتاب بغیةالوعاة قطب‌الدین را به ظرافت طبع و مزاحی توصیف کرده ومی‌گوید: «شطرنج خوب بازی‌می‌کرد و در شعبده ماهر بود، ورباب نیک‌می‌نواخت و ازازکیاء روزگار بود.[۱]»

ازاین‌گونه حکایات به‌او بسیارنسبت‌داده‌اندکه ازجملهٔ آنها حکایت او با خواجهٔ طوسی درمجلس هلاکواست‌که در پیش ذکرآن شد.

چنانکه‌گفته شد قطب‌الدین یکی ازبزرگترین شاگردان خواجه دربستن رصد مراغه و ازشرکای عمدهٔ اوبوده با این حال خواجه نام او را در مقدمـهٔ زیج‌ایلخانی ذکرنکرده است. وشاید به‌همین جهت او را از خواجه‌کـدورتی حاصل شد وبه‌وصیت خواجه که‌گفته‌بود با فرزندش‌خواجه اصیل‌الدین نقائص زیج را تکمیل‌کنند توجهی ننمود و از مراغه بیرون شده به‌جانب سیواس و ملطیه رفت.

حکایت رنجش علامهٔ شیرازی از خواجهٔ طوسی اگر چه شهرتی‌دارد،

۱ـ برای شرح حال علامه رجوع شود به‌تاریخ‌ابی‌الفدا وتاریخ ابن‌رافع‌ذیل تاریخ ابن‌النجار والدرالکامنة ابن‌حجر والمنهل الصافی ونجوم‌الزاهرةابن تغری‌بردی وبغیةالوعاة ص ۲۸۹ وروضات‌الجنان ج ۱ ص ۳۲۴ـ۳۲۶

و بعضی از مورخان نیز در کتب خود نوشته‌اند ، و لیکن چنانکه اندکی پیش ازتاریخ سلامی نقل‌شد ، ظاهراً قطب الدین تا هنگام مرگ خواجه همراه او بوده ، وپس از فوت او بهسیواس رفته است. وشاید علت یاد نکردن خواجه نام او را در ابتدای زیج ایلخانی این باشد که مقام علمی قطب الدین در آن تاریخ‌بدان حد نبوده‌است که در ردیف اساتید خویش یعنی مؤیدالدین‌عرضی وکاتبی وفخرالدین مراغه‌ای درآید . وقطب الدین این شهرت را پس‌ازمرگ خواجه وبعداز بازگشت از روم یافته است . بنابراین اگر خواجه می‌خواست که نام تمام دستیاران و رفقای خود را درمقدمهٔزیج ذکرکند، بایدعدهٔ بسیاری را نام‌برد. ازاین روی به‌ذکرنام همان چهارنفراستادکه چهاررکن اصلی‌بودند اکتفا فرموده است.

۵۷ ـ کمال‌الدین

ابومحمدرضابن فخرالدین محمدبن رضی‌الدین محمد حسینی‌افطسی آبی. از سادات ونقباء آبه است .

بیهقی در کتاب لباب‌الانساب نام رضی‌الدین محمد جدکمال‌الدین را ذکرکرده، ونسب اورا بدین صورت درباب نقیب آبه‌آورده است :

«السیدالرئیس النقیب الرضی ابوالمغیث محمد بن حمزة بن‌محمدبن الحسین‌بن علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن محمدبن‌علی‌بن علی‌بن‌الحسن بن‌الافطس ابن علی‌الأطهربن‌زین‌العابدین‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام[1].

۱ـ لباب‌الانساب بیهقی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی

ابن الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب دراحوال وی چنین گوید :

«سیدکامل عالم عامل. فقیه محقق ، و نبیه مدقق، مفخر بزرگانواشراف واکمل‌بنی‌هاشم وعبدمناف. به‌مراغه‌درآمد وازمحضرعلامه نصیرالدین‌طوسی استفاده‌کرد . وبعضی از مصنفات امام فخررازی را نزد او قرائت نمود . و خواجه جمیع مرویاتی که از پدرش وجیه‌الدین محمدبن‌الحسن و از خالش نورالدین علی‌بن‌محمد شیعی وازخال پدرش نصیرالدین عبدالله ابن حمزه و غیراین جماعت سماع کرده بود به‌وی اجازت داد.

واونیز صحیفهٔ اهل‌البیت علیهم‌السلام را نزد خواجه خواند .

سید مزبور را یکمرتبه در مراغه به سال ۶۶۵ دیدم و بار دیگر در سال ۷۰۷ در سلطانیه خدمتش را دریافتم . و دراین ملاقات اجازهٔ غرائی ازجمیع مرویات ومسموعات خویش بمن داد.

سید مدتی در فراهان‌واعمال‌آنجا قاضی وحاکم بود . و درسال ۷۲۰ برای زیارت قبر امیرالمؤمنین و اجداد طاهرینش به‌بغداد آمد . و در آنجا جماعتی از سادات اجازه‌ای را که مولانا نصیرالدین طوسی بدو داده بود استکتاب کردند . و صورت اجازه این بود :

« قرأ علی السیدالامام العالم الفاضل الاشرف الاطهر المرتضی المجتبی ، کمال الملة و الدین رضی الاسلام و المسلمین سیدالقضاة و الاشراف قدوة العلماء والاکابر ،کریم الاطراف والانساب ابن سیدالسعید فخرالدین محمدبن السیدالسعید القاضی العلامة رضی‌الدین‌محمدالحسینی الآبی[1]».

۱ـ تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند ص ۱۷۷ـ۱۷۸ ـ صورت اجازهٔ خواجه در این کتاب ناتمام وبیش از این مقدار ذکر نشده است .

کمال‌الدین را برادری بوده است به‌لقب فخرالدین . ابن الفوطی در احوال او گوید [۱]:

فخرالدین ابوغالب [۲] محمدبن محمدبن رضی‌الـدین محمد افطسی علوی آبی نقیب .

وی با برادرش کمال‌الدین رضا به‌مراغه آمده ولی او مانند بـرادرش همتی به‌تحصیل علوم نداشت و از مولانا نصیرالدین ابی جعفرمحمدبن محمد ابن حسن طوسی درخواست عملی از اعمال موقوفات همدان واصفهان و قم وکاشان را نمود .

۵۸ ـ سیدرکن‌الدین

ابوالفضائل (یا . ابومحمد) حسن بن‌محمدبن شرفشاه علوی استرابادی ازجملهٔ معاصران وشاگردان خواجه است . سیوطی درکتاب بغیة الوعاة اورا در جملهٔ نحاة یاد کرده و ترجمهٔ حال او را از ابن رافع در ذیل تاریخ بغداد بدین شرح نقل نموده که سید به‌مراغه درآمد ، و درنزد خواجه به‌تحصیل علم مشغول شد . وبسیار ذکی و زیرك بود . درآن وقت قطب الدین شیرازی در ممالك روم بود . پس خواجه او را برسایر شاگردان خویش مقدم داشت . و او برسایر اصحاب خواجه سمت تقدم یافت. حکمت وفلسفه تدریس‌می‌کرد، و بخوبی از عهده بر می‌آمد . وبرتجرید ودیگرکتب خواجه حواشی‌نوشت،

۱ــ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۳۶۸

۲ــ ظاهراً ابوغالب محمد به‌لقب پدرش فخرالدین ملقب بوده چه دراحوال برادرش گذشت که رضا پسرفخرالدین محمد بوده است .

وکتاب قواعدالعقاید را نیز برای یکی ازپسران خواجه شرح کرد . ووقتی که خواجه در سال ۶۷۲ عازم بغداد شد وی ملازم استاد خود بود .

پس ازمرگ خواجه در همین سال به‌موصل رفت ، و در مدرسهٔ نوریه آنجا به تدریس مشغول گردید . و اوقاف آن سامان به‌نظروی مفوض‌شد.

وی‌را سه شرح برمقدمهٔ ابن‌الحاجب است که اشهرآنها شرح متوسط می‌باشد . و در اصول فقه نیز بحث می‌نمود . و آنرا از سیف‌الدین آمدی[۱] اخذکرد و استفاده‌نمود، و در آخرعمر تدریس مدرسهٔ شافعیه در سلطانیه بدو واگذار گردید . و درچهاردهم صفر سال ۷۱۵ بدرود حیات گفت .

اسنوی هم درکتاب طبقات الشافعیه یادی از اوکرده‌گوید : حاجبیه را شرح کرد و درسال ۷۱۸ درهفتادواند سالگی وفات یافت . و صفدی درکتاب الوافی بالوفیات شرحی از محامد صفات وی‌آورده‌گوید :که بسیار فروتن و بردبار بود . و تواضع او بدان حد بودکه در مجالس برای هر کسی به‌پا بر می‌خاست . و او نزد نثار اعتبار و احترام بسیار داشت . مختصر ابن‌الحاجب وشافیهٔ او را شرح کرد ، وهفتادواند سال زندگانی نمود. انتهی کلام سیوطی در بغیةالوعاة .[۲]

۱ـ علی‌بن ابی‌علی سیف‌الدین الآمدی بعدازسال ۵۵۰ متولدگردید وبه‌بغداد آمد وعلوم اوائل را آموخت و درسال ۵۹۳ ازعراق بمصر رفت و به‌تدریس مشغول گردید وبعداز آنجا به‌شام شد ، و دردمشق توطن اختیارکرد، وبه‌تدریس مشغول شد . وتا سال ۶۳۱ براین حال بود پس از آن به‌امر ملک‌کامل چندی از تدریس در مدرسه ممنوع‌گردید . و درهمان سال وفات یافت . او را تألیفات مرغوبست. از جمله کتاب المآخذ برشرح اشارات امام رازی است و دقایق الحقایق فی‌الحکمة (تاریخ‌الحکماء قفطی چاپ لیبسیگ ص ۲۴۰)

۲ـ بغیةالوعاة چاپ مصر صفحه ۲۲۸

ابن حجر در الدرر الکامنة و صاحب شذرات الذهب وفات او را درمحرم ۷۱۵ در موصل[1] درسن هفتاد سالگی دانسته‌اند. در کتاب شاهد صادق وفات او به سال ۷۲۴ آمده است[2] . و آن خطاست . در مـذهب سید نیز اختلافست . خوانساری در روضات الجنات گوید : به‌نص جماعتی از علماء سید مذهب تشیع داشته است، وملازمت او با محقق طوسی دلیل بر آنست که در مذهب با هم موافق بوده‌اند[3] . ولیکن حاجی خلیفه درکتاب کشف الظنون مذهب او را شافعی دانسته و از جملهٔ تـألیفات وی « شرح الحاوی الصغیر فی الفروع » را شمرده که متن آن از نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی شافعی متوفای ۶۶۵ است[4].

و حافظ حسین کربلائی تبریزی در کتاب روضات الجنان در مزارات تبریز گوید: «مرقد امیرسید رکن‌الدین جرجانی در سرپل نوبر گنبد عالیست و درجنب آن خانقاهی است منسوب به‌جلال طره که وزیر بود. حضرت میر در آن گنبد مدفونست از فحول علما بوده[5]»

این بود آنچه جمعی از مورخان در ترجمهٔ حال سید نگاشته‌اند ولیکن در بعضی از مطالب آن جای نظر است . یکی آنکه سیوطی نوشته است که سیداصول فقه را ازسیف‌الدین آمدی اخذ کرده است. این مطلب مسلما خطاست. چه وفات آمدی چنانکه در صفحهٔ پیش از تاریخ الحکما نقل شد و دیگران

۱ــ شذرات الذهب ج ۱ ص ۳۵ والدررالکامنه ج ۲ ص ۱۶

۲ــ کتاب شاهد صادق نسخه خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۳ــ روضات الجنات ص ۲۲۴

۴ــ کشف الظنون ج ۱ ص ۲۱۶

۵ــ روضات الجنان در مزارات تبریز ج ۱ ص ۴۵۵

نیز تصریح کرده‌اند درسال ۶۳۱ یاسال بعداز آن بوده است ، وعمر سیداگر بالغ بر ۷۵ سال وسال وفاتش در ۷۱۵ باشد تولدش در حدود سال ۶۴۰ چند سال بعد از مرگ آمدی خواهد بود . بنابر این نمی‌تواند بهیچ حال زمان او را درك کرده باشد . و دیگر اختلافی که در سال وفات سید ذکر شد چنانکه اشاره شد قول شاهد صادق مسلماً خطاست و باید سال ۷۱۵ صحیح باشد .

و اماگفتهٔ صاحب روضات الجنات که او را به‌تشیع منسوب داشته و ملازمت محقق طوسی را دلیل آن پنداشته نیز درست نیست ، چه چنانکه نقل شد ویرا تألیفی در فقه شافعی است که مشهور است ، وبسیار بعید است شیعی مذهبی کتابی درفقه شافعی بنویسد. وگفتهٔ حافظ حسین کربلائی هم درکتاب روضات‌الجنان که مدفن او را درتبریز دانسته نیز صحیح نیست ، چه بگفتهٔ بسیاری از مورخان مرگ او در موصل ومدفن او هم‌آنجا بوده است .

سید را شاگردان بسیاری بوده از جملهٔ آنها تاج‌الدین تبریزی است که از دانشمندان زمانست ، و شرح حاجبیه را از مؤلف آن آموخته است . و تاج‌الدین درکودکی ادراك زمان خواجه را نیزکرده است. و دیگرعبدالعزیز ابن‌عدی بن عبدالعزیز (متوفی در ۷۱۰) است که در طب و فرائض و جبر و مقابله استاد بوده‌است .

۵۹ ـ کمال‌الدین بغدادی

ابوالفضائل عبدالرزاق‌بن احمدبن ابی‌المعالی شیبانی محدث بغدادی ، معروف به‌ابن‌الفوطی (نسبت به‌جد پدرش از طرف مادر . و فوط چنانکه در

کتاب‌المشتبه ضبط شده بضم‌فا ، وفتح واو است.) وابن‌الصابونی نیزخوانده می‌شده است .

نسبتش به‌معن‌بن زائده می‌رسد، واصلش از مرو رود خراسان است. و دربغداد درهفدهم محرم سال ۶۴۲ (۱۲۴۴ م) متولد شده، ودر همانجاپرورش یافته است ، و درعهد آخرین خلیفهٔ عباسی در حداثت سن در مشاغل دولتی داخل شده، در واقعهٔ بغداد به‌دست لشکریان مغول اسیر گشته‌است. و چنانکه خود می‌نویسد[۱]:

«در سال ۶۵۷ در اهر هنوز در اسارت بسر می‌برده ، و در سال ۶۶۰ آزاد شده است . و به‌خدمت خواجه نصیرالدین طوسی استاد و معلم خود پیوسته ، واز اوکسب علم وحکمت و علوم اوائل را نموده، و از محی‌الدین ابن‌الجوزی سماع حدیث‌کرده است ، و در علم ادب و تاریخ وشعرواطلاع برتراجم احوال‌بزرگان ماهرشده، وبعد به‌شغل‌کتابداری دررصدمراغه مشغول گشته است . و تازمان حیات خواجه پیوسته در ملازمت او بوده است . و متجاوز از ده سال در رصد مراغه و درکتابخانهٔ مهم آنجا مشغول خدمت بوده و برنفایس‌کتب دست یافته است . پس از مرگ خواجه به‌بغداد رفته ، و در ایام حکومت عطاملك جوینی در بغداد از خواص وی‌گشته ، و به‌نظم ونثرعربی و فارسی خاندان جوینی را ستوده است . پس از بر افتادن خاندان جوینی به‌خدمت خواجه رشیدالدین فضل‌الله ، و پسرش غیاث‌الدین پیوسته است . بنابراین وی در بغداد مقیم نبوده، وبیشتر اوقات ملازم اردوی سلطان‌و یا درخدمت امرا و وزراء از شهری به‌شهری می‌رفته ، وپیوسته درحرکت‌بوده است . و در آخرخازن کتابخانهٔ مستنصریه‌گشته ، و در این شغل تا آخرعمر

۱ــ ذیل تاریخ بغداد ص ۱۴۷ وطبقات الکبری وتاریخ‌گزیده ص۶۹۳

بوده است . و چنانکه خود در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب ضمن شرح حال بزرگان‌ذکر کرده درتاریخ۶۷۲ به‌سراب آذربایجان، ودرآخرهمان‌سال به‌بغداد بوده است . و در تاریخ ۶۷۵ در تبریز ودر سال ۶۷۷ در رصد مراغه ، و در سال ۶۸۱ درحلهٔ سیفیه در صحبت بغدی ابن قشتمر بسر می‌برده است. ونیز در سال ۶۹۱ در بغداد و در ۷۰۵ به‌اران و در ۷۰۶ به‌تبریز وموقان در خدمت خواجه اصیل‌الدین ، و در سال ۷۰۷ در اردو به‌سلطانیه و درسال ۷۰۸ باز در خدمت خواجه اصیل‌الدین بوده است. و در ماه صفر ۷۰۹ به‌بغداد رفته ، در مدرسهٔ نظامیه می‌زیسته ، و در۷۱۴ و۷۱۶ باز به‌سلطانیه بوده است.

وچنانکه در شرح حال کمال‌الدین موسی‌بن‌عبدالله اردبیلی ذکر نموده است درسال ۷۱۴ باوی کتاب جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین‌رامقابله کرده است . وبیشتر اوقات درخدمت مخدوم‌زادهٔ خودخواجه‌اصیل‌الدین بن‌خواجه نصیرالدین بسرمی‌برده است ، ودراین مدت جمع کثیری‌ازحکما ودانشمندان وبزرگان را از هرطبقه وهرصنف در مجلس خواجهٔ طوسی وپسرش خواجه اصیل‌الدین و در حضور شمس‌الدین محمد وزیر و برادرش عطاملك ، و همچنین درخدمت خواجه رشیدالدین وزیر و پسرش خواجه غیاث‌الدین دیده است[۱].

و به واسطهٔ تصدی و مباشرت کتابخانهٔ رصد مراغه و خزانة الکتب مستنصری که درآن عصر این دو کتابخانه بی‌نظیر بوده‌کاملا به‌اوضاع تاریخی زمان خود مطلع گشته، و تألیفات مفیدی ساخته و پرداخته‌که متأسفانه قسمت مهمی ازآثار او ازمیان رفته است . و آنچه از تألیفات او باقی است یکی

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند

«الحوادث الجامعة والتجارب النافعه في المائة السابعة» می‌باشد که وقایع قرن هفتم هجری را در آن جمع کرده ولی حوادث ازابتدای قرن هفتم تا سال ۶۲۸ آن مفقود است. وهمین قسمت که به‌دست است باز حاوی بسیاری از مطالب سودمند است . واین کتاب دربغداد به‌سال ۱۳۵۱ به‌طبع رسیده است .

دیگر ازتألیفات او تاریخ جامعی‌است بنام «مجمع الآداب فی معجم‌ـ الاسماء والالقاب» که مشتمل برپنجاه جلد بوده وبعد خود مؤلف آنرا مختصر کرده وآنرا «تلخیص مجمع‌الآداب»[1] نام نهاده است .

ذهبی درتذکرةالحفاظ گوید که: «ابن‌الفوطی تاریخ بزرگی تألیف‌کرده بود که به‌حال مسوده باقی ماند وپاك نویس نشد . و بعداز آن تاریخ دیگری ساخت در پنجاه جلدو آنرا «مجمع‌الآداب فی‌معجم‌الاسماء علی‌معجم‌الالقاب» نام نهاد . وباز ازتألیفات وی « درر‌الاصداف فی‌غرر‌الاوصاف» و کتاب «درر الناصعة فی‌شعراء المائةالسابعة » را در چند مجلد شمرده است.[2]

حاجی خلیفه تألیف دیگری ازاو اسم برده‌و گفته ذیلی است برتاریخ «جامع‌المختصرفی عنوان التاریخ وعیون السیر» تألیف‌شیخ تاج‌الدین‌علی‌بن انجب بن‌الساعی بغدادی (متوفی ۶۷۴) وآن تاریخ بزرگی است‌که تا سال

۱ـ بخشی از این کتاب در کتابخانهٔ ظاهریه دمشق است که جلد چهارم این مختصر می‌باشد و آن شامل چهار حرف (ع ، غ ، ف ، ق) است که در بغداد بطبع رسیده است. وبخشی دیگر از همین مختصر در یکی ازکتابخانه‌های هند موجود است که شامل حروف (ك ، ل ، م) می‌باشد و این قسمت است که در یکی از مجلات هند بچاپ رسیده است ، و از بقیه این کتاب متأسفانه هنوز نام و نشانی بدست نیامده است .

۲ـ تذکرةالحفاظ ذهبی ج ۴ ص ۲۷۵

۶۵۶ وقایع وحوادث را در آن ذکر کرده است .

ونیز همو دو کتاب دیگر به او نسبت داده یکی به نام «معجم الشیوخ» که در آن ابن الفوطی ترجمهٔ حال پانصد تن از شیوخ خود را جمع کرده است . و دیگر تعلیقه‌ایست برمحصل امام رازی در اصول[1].

و خود ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب مکرر از تألیف دیگر خویش «ذکر من قصدالرصد» نام می‌برد که از اسم آن معلوم می‌شود که در مدتی که وی متصدی کتابخانهٔ رصدمراغه بوده تمام دانشمندانی که ازاطراف و اکناف ممالك اسلامی برای دیدن رصد مراغه بدانجا رفته‌اند نام و شرح حال آنان را دراین کتاب درج کرده است .

ابن الفوطی از شرف الدین خطیب (متوفی ۶۸۵) در بغداد و از مبارك پسر مستعصم خلیفه در مراغه به سال ۶۶۶ سماع حدیث کرده ، و پانصد تن از مشایخ را دیده ، واز هریك استفاده کرده که از جمله آنها یکی یوسف بن الجوزی است [2].

ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گوید :

«بعضی از فقها درعدالت ابن الفوطی تشکیك کرده ، و او را به خوردن شراب متهم نموده‌اند.»

ونیز گوید «دوست ما عفیف الدین ابن مطری می‌گفت : شنیده‌ام که ابن الفوطی در نماز تکاهل می‌کرد . و گاه گاه نماز او فوت می‌شد . با این حال

۱ــ کشف الظنون چاپ مصر ج ۱ ص ۳۸۵ و۴۹۴ و ج ۲ ص ۳۹۳

۲ــ تلخیص مجمع الآداب

مردی متواضع و نیکوخلق‌بود.»[1]

ابن حجرهم در الدررالکامنة‌گوید:گویند که او شرب مسکرمی‌نمود و بعد توبه‌کرد و درآخرعمر حالش به‌صلاح رسید وبعدگوید:

«ابن الفوطی را شعر نیکو و خط زیبا و بدیع بود و با خط خوب روزی چهار دفتر می‌نوشت و قلم سریعی داشت. من کتاب خریدة القصر عمادکاتب را درچهار مجلد به‌خط ابن‌الفوطی مالك شدم وآنرا به‌صاحب یمن هدیه‌کردم.»

ابن فوطی در سوم محرم سال ۷۲۳ در سن ۸۱ سالگی در بغداد در گذشت و درشونیزیه مدفون شد[2].

۶۰ـ عمادالدین

ابوعلی عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالرزاق‌حربوی[3] بغدادی حاسب (حیسوب دررالکامنة) وطبیب، معروف‌به‌ابن‌الخوام.

ابن‌الفوطی درکتاب تلخیص مجمع‌الآداب و صفدی در کتاب فوات الوفیات وابن حجر در الدررالکامنة ترجمهٔ حالی از وی در کتاب‌های خویش

۱ـ تذکرةالحفاظ ذهبی ج۴ ص ۲۷۵.وبه‌فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ج۱ص۲۷۲ طبع‌دوم بولاق سال۱۲۹۹رجوع‌شود و نیز شیخ محمد رضا شبیبی وزیر معارف اسبق عراق ترجمهٔ حال مفصلی ازابن‌الفوطی‌نوشته ودرسال۱۳۰۹ تحت عنوان «محاضرات تاریخیه» دربغداد بطبع رسیده است.

۲ـ به‌الدررالکامنه ج ۲ ص ۳۶۴ رجوع شود.

۳ـ حربی نام‌شهرکی است در انتهای دجیل بین بغداد وتکریت ومنسوب‌به‌آن حربوی است. (یاقوت ج۲ ص ۲۳۵)

آورده واورا ازفضلا و دانشمندان عصرخویش‌شمرده و دراحوال اونوشته‌اند: «در علوم عقلی ونقلی استاد و درحساب و طب سرآمد اقران خویش و دارای اخلاق نیك و نفس فاضله و سیرت عادله بود . او در سال ۶۴۳ از کتم عدم پا به عرصهٔ وجود نهاد ، و بـه تحصیل علوم پرداخت ، و در طب و حساب مهارتی حاصل کرد ، و به‌خدمت خواجهٔ طـوسی پیوست و از محضر وی مستفیدگشت ، و چندین تألیف در طب و حساب بساخت ، وگروهی ازطالبان علم از او فنون مختلف‌آموختندکه ازجملهٔشاگردان مبرز وی‌کمال‌الدین‌حسن فارسی و عضدالدین ابوالکرم منوچهر بن‌ایرانشاه بن محمد دستجردانی‌کاتب می‌باشند .

ابن الخوام در بـلاغت و انشاء نیز دستی داشت ، و در ایراد خطابـه بسیار فصیح و بلیغ بود .

او مدتی ریاست مشیخهٔ رباط را در بغداد به‌دست آورد ، و چندی هم به‌ریاست اطباء بغداد معین‌گردید. بعدازآن تولیت رباط دارالذهب بدوواگذار شد ، و او درآبادی وعمران موقوفهٔ آن‌کوشش بسیار کـرد تا بهره و حاصل وقف زیادگشت ، ودرآنجا فقه شافعی‌تدریس می‌کرد. وقتی هم تعلیم وتأدیب هارون پسر شمس‌الدین محمد جوینی وزیر وفرزندان عطا ملك صاحب‌دیوان بدو محول شد .

از ابن خوام حکایت شده‌که آن وقت‌که علاءالدین صاحب دیوان مرا برای تعلیم فرزندان خویش طلب‌کرد وبه‌حضور او رسیدم ، بر سبیل‌آزمایش از من پرسید «چهار در چهار چند می‌شود» با خود گفتم اگر جواب او را بنا بر معمول دهم چندان وقعی در نزد او نخواهم یافت ، از این روی در جواب

گفتم نصف سی ودو ، ویك سوم چهل وهشت، ویك پنجم هشتاد، وپی درپی جواب می‌گفتم، تاآنکه صاحبدیوان گفت کافی است فضل توظاهر گردید .

ابن‌الخوام به‌خوردن‌معاجین ومفرحات معتادبود، وبرای اصلاح مزاج خوردن‌آنهارا نافع می‌دانست . درموسم‌گل،خانهٔ خود را با گلهای رنگارنگ می‌آراست ، و در ودیوار وسقف خانه را باگل زینت می‌داد .

ابن‌الخوام‌مدتی به‌اصفهان رفت، و در آنجا اقامت گزید . درآن وقت بهاءالدین محمدپسرشمس‌الدین محمدجوینی‌حکومت اصفهان داشت‌وخانه‌اش مجمع فضلاء و دانشمندان بود ، او هم به‌خدمت وی پیوست، و مورد احترام وعنایت حاکم قرارگرفت ، وتا پس از مرگ بهاءالدین محمد در آنجا اقامت داشت، وبعد از آن به بغداد بازگشت.

در محـرم سال ۷۱۵ تدریس مدرسهٔ سلطانیه (مدرسهٔ غازانیه)به‌وی مفوض‌گردید،واولین‌روزی که در مدرسه برکرسی تدریس نشست، قوام‌الدین علی‌بن عبدالله‌افطسی خطابه‌ای خواند و مردم را وعظ نمود.

در اواخر عمر برای ابن‌الخوام ناراحتی پیش آمد و جمعی به کفر او شهادت دادند ، و به قتل او فتوی نوشتند،و سبب آن بود که وی تقریظی بر تفسیر قرآن رشیدالدین نوشت ، و او را بدین‌گونه توصیف کرد :

« فهو انسان‌ربانی‌بل‌رب انسانی‌تکاد تخال عبادته بعدالله »

پس ازکشته شدن خواجه رشیدالدین وزیـر دشمنان ابن‌الخوام این تقریظ رادست آویز نموده، ومردم را به‌قتل‌او وا داشتند .

مردم عوام برای کشتن او به خانه‌اش هجوم کردند ، لیکن او قبل از رسیدن مردم خود را به خانهٔ حاکم رسانید و با دادن مقداری زرحاکم را به حمایت خود واداشت . حاکم برای رهاندن او از دست مردم مجلسی منعقد کرد ، وکسانی که به دعوت حاکم درآنجا جمع شدند ابن‌الخوام را ازکفرو

بد دینی بری دانستند . ومردم را از ریختن خون او باز داشتند . و بدین طریق وی از آن گرفتاری نجات یافت . محمد علوی از شعرای آن زمان دربارهٔ کفر ابن‌الخوام ، ومجلس حاکم این ابیات راگفت :

یا حزب ابلیس الا فابشروا	ان فتی‌الخوام قد اسلما
و کان فیما قال فی کفره	ان رشیدالدین رب السماء
و قال لـی شیخ خبیر به	ما اسلم الشیخ بل استسلما

وفات ابن‌الخوام درسال ۷۲۸ هجری در بغداد اتفاق افتاد، ودرخانه‌اش به خاك سپرده شد[۱].

آثار وی آنچه باقی است یکی «فوائد بهائیه درقواعد حسابیه» است . ابن‌الخوام این کتاب را هنگام اقامت اصفهان به نام بهاءالدین محمد فرزند شمس‌الـدین محمد جوینی وزیر تألیف کرده و بدین مناسبت آنرا «فوائد بهائیه» خوانده است .

ابتداء آن «الحمدللاول بلاعدد والآخر بلاامد ، صاحب قدرة القاهرة والحکمةالباهرة»

درمقدمه گوید :

«وخدمت به خزانة المولی‌الصاحب‌الاعظم‌والمخدوم‌المعظم ملك ملوك المسلمین ومخدوم اهل‌العالمین آصف الزمان واحد نوع‌الانسان ولی‌الایادی والنعم، صاحب‌السیف والقلم المؤید من‌السماءالمظفر علی‌الاعداء ، بهاءالملة والدولة والحق شمس‌الاسلام والمسلمین محمدبن‌المولی‌الصاحب‌المعظم ...»

فوائد بهائیه را مصنف درسال ۶۷۵ ساخته است در آخر نسخه قدیمی

---

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۲ ص۷۵۴ والوافی بالوفیات صفدی و اعیان‌العصر و الدررالکامنةالسفرالثانی ص ۲۹۲ شمارهٔ ۲۲۱۷

نفیسی که در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشمارهٔ ۵۳۷۲ موجود است کاتب نسخه چنین نوشته است :

این نسخه از روی نسخه‌ای که به‌خط مؤلف است نوشته شد . ودرآخر نسخه صورت خط مصنف چنین نگارش یافته: « وقدتم علی یدمؤلفه العبدالفقیر الی الله تعالی عبدالله بن محمدبن عبدالرزاق الحاسب ارشدالله سعیه و احسن الاختیارله، وذلك بمدینة اصفهان فی العشر الاوسط فی شعبان سنة خمس وسبعین وستمائة هجریة وصلی الله علی محمد عبده ورسوله وسلم تسلیماً» .

نسخهٔ دیگری از فوائد بهائیه در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی به شماره ۵۲۴ است که فعلا در کتابخانهٔ مرکزی مضبوط است.

این نسخه در ذی قعدة سال ۷۲۹ یکسال پس از مرگ مصنف نوشته شده است .

ونسخهٔ سوم در کتابخانهٔ عمومی برلین به‌شماره ۵۹۷۶ است .

و دیگر ازآثار وی مقدمه‌ایست درطب که نسخهٔ آن هنوز به‌نظرنگارنده نرسیده است وظاهراً دریکی ازکتابخانه‌های اروپا می‌باشد .

معاصران خواجه

۶۲ـ عزالدولة

ابوالرضا سعدبن نجم‌الدولة منصوربن سعدبن‌الحسن بن هبة‌الله بن کمونه‌اسرائیلی مشهور به‌ابن کمونة بغدادی[1] . ازحکما وفلاسفه وفضلاء زمان محقق طوسی وصاحب تألیفات مهم است که ازهمه آثار وی معروف تر شرح تلویحات شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی (متوفی ۵۸۷) در منطق وحکمت است .

ابن‌الفوطی‌درکتاب تلخیص مجمع‌الآداب خویش‌گوید که :

«عزالدولة به‌قواعد حکمت و قوانین منطق عارف ، و درفنون آداب و

---

۱ ـ نام ونسب ابن کمونه درتلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج ۴ ص ۱۵۹ و در مقدمهٔ شرح اشارات تألیف وی (مطابق نقل لوث در فهرست نسخ دیوان هند ص ۱۳۵) چنانست که درمتن ذکر شده اما در بسیاری از کتب نام و نسب را «سعدبن منصوربن کمونه» نوشته‌اند ونام بعضی اجداد وی را انداخته‌اند .

نکت علوم ریاضی وحساب واقف بود . طلاب علوم ازاطراف وشهرهای‌دور برای اقتباس فوائد و کسب کمال به بغداد می‌رفتند ، و ازمحضر وی مستفید می‌شدند . من هنگامی که در بغداد بودم ، بواسطهٔ بیماری که به من عارض شد، نتوانستم او را ملاقات کنم و از محضرش استفاده نمایم . نامه‌ای به او نوشتم وفوائدی ازاوخواستم تا کتاب خویش را به‌ذکرآن فوائد زینت دهم. ابن کمونه بوسیلهٔ دوستم شمس‌الدین محمدبن ابی‌الربیع حاسب معروف به حشف درسال ۶۸۳ ابیات زیر را برای درج درکتاب‌به‌من نوشت :

صن‌العلم‌عن اهل‌الجهالة دائما و لاتــوله من لایکون له اهلا

فیورثه کبرا و مقتاً و شرة و یقلبه النقصان من عقله جهلا

فکن ابداً من صونه عنه جاهداً ولاتطلبن الفضل من ناقص اصلا[1]

در کتاب‌الحوادث الجامعة در ذیل حوادث سال ۶۸۳ آمده است :

«در این سال شهرت یافت که ابن کمونه کتابی به نام «تنقیح‌الابحاث عن‌الملل الثلاث» ساخته است، و در آن پیامبران گذشته‌را یاد کرده و نسبت به‌آنان اسائهٔ ادب نموده است . این شهرت باعث آن شدکــه عوام بغداد برآشفتند و جمعیت‌کرده به‌جانب منزل وی رفتند ، تا خانه‌اش را خراب و غارت‌کنند، و خود او را بکشند . امیر تمسکای شحنهٔ عراق و مجدالدین بن اثیر و جماعتی از امراء سوار شدند وبه‌سوی مدرسهٔ مستنصریه رفتند ، و از قاضی‌القضاة و مدرسین مدرسه خواهش کردند که ابن کمونه را بخواهند، و در این باره تحقیق و تفتیش کنند . و مردم را نیز به‌نصایح خویش از کشتن ابن کمونه باز دارند ، و آتش این فتنه را خاموش سازند .

ابن کمونه متواری شد، و خود را در جائی پنهان‌کرد . اتفاقاً آن روز

۱ ــ تلخیص مجمع الآداب قسم اول از جلد ۴ ص ۱۵۹

روز جمعه بود، و قاضی‌القضاة برای ادای نماز جمعه به مرکب سوار شده به سوی‌مسجدمی‌رفت. مردم درمقام منع برآمدند، و اورا بمدرسهٔ مستنصریه‌باز گردانیدند . ابن‌الاثیر به‌میان جمعیت رفت شاید با نصیحت‌آنها را آرام‌کند. ولی سخنان او در مردم تأثیری نکرده خود او را هم دشنام داده به‌جانبداری از ابن‌کمونه و دفاع از او متهمش کردند . شحنهٔ بغداد برای خاموش کردن فتنهٔ عوام فرمان داد ، تا در میان مردم ندا کردند که روز دیگر پگاه مردم در خارج شهر حاضر شوند، تا ابن‌کمونه راکه فردا خواهند سوخت‌خودبه‌چشم خویش مشاهده کنند . مردم ازشنیدن این خبر آرام گرفتند ومتفرق شدند . و برای آن امر هم دیگر حاضر نشدند . و آن فتنه بدین طریق تسکین یافت . ابن‌کمونه را هم درصندوقی نهاده به‌حله نزد فرزندش‌که درآنجا کاتب دیوان بود بردند . و او در آن شهر چندی بود ودرهمانجا وفات‌کرد. انتهی[1] .»

وفات ابن‌کمونه چنانکه از تاریخ «الحوادث الجامعة» مستفاد می‌شود در سال ۶۸۳ یا اندکی بعد از آن بوده . و در کتاب‌الذریعه تاریخ مرگ او به سال ۶۹۰ نقل شده است[2] .

وابن‌الفوطی درمجمع‌الآداب وفاتش را درحله به سال۶۸۳ ذکرکرده است. و این قول بصحت نزدیکتر است[3] . ولوث هم درفهرست نسخ دیوان هند همین سال را برای فوت وی اختیارکرده است[4]. وسال۶۷۶که درکتاب هدایة العارفین ص۲۸۵ تاریخ وفات ابن‌کمونه آمده مسلماً خطاست.

---

۱ ــ الحوادث‌الجامعة چاپ بغداد ص ۴۴۲

۲ ــ الذریعة ج ۲ ص ۳۸۵

۳ ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۶۱

۴ ــ فهرست نسخ دیوان هند ازلوث Loth ص ۱۳۵

ابن کمونه را تألیفات مهم و نافعی است که از جمله «شرح تلویحات»[1] و « شرح اشارات شیخ » و « انتخاب تلخیص المحصل » و « کتاب اللمعة » و «تنقیح الابحاث عن الملل الثلاث»[2] است .

بر این کتاب اخیر چند نفر از دانشمندان و علما رد نوشته و مطالب آنرا جواب گفته‌اند : یکی رد مظفرالدین احمدبن علی معروف به ابن ساعاتی بغدادی (متوفی ۶۹۴) معاصر او است که آن را به نام «الدرالمنضود فی الرد علی فیلسوف الیهود» نامیده است .

و دیگر رد شیخ زین‌الدین سریجا بن محمد ملطی ماردینی شافعی (متوفی ۷۸۸) است که آنرا بنام «نهوض حثیث النهود الی دحوض خبیث الیهود» خوانده است .

دیگر از تألیفات ابن کمونه «التقاط الاعتراضات عن کتاب زبدة النقص ولباب الکشف» و کتاب «تذکره» در کیمیا است .

و در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی کتابی به‌نام «المطالب المهمه» درمنطق وحکمت موجود است که به ابن کمونه نسبت داده شده و نام مؤلف درمقدمهٔ کتاب «عزالدولة سعدبن الحسن بن هبة‌الله بن کمونه» ذکر گردیده است . و در پشت صفحهٔ اول کتاب پس از نام مؤلف چنانکه در مقدمه است نوشته شده : «الذی صار علی مذهب الامامیة آخرا ومات علیه غفرالله‌له » و نام این تألیف درفهرست کتب وی درجائی دیده نشد و معلوم نیست این نسبت درست باشد.

و استاد جمیل صدقی افندی زهاوی هم مدعی است که نسخه‌ای از

۱ ــ شرح تلویحات نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۷۰۳

۲ ــ کشف‌الظنون چاپ مصر ج ۱ ص۳۳۸ و ۴۸۰

تألیفات او را به‌نام «الجدیدفی‌الحکمة» به‌ملکیت دارد[1].

در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه نیز «رسالهٔ فلسفه» درمنطق والهی وطبیعی از تألیفات ابن کمونه ثبت شده است و نگارندهٔ فهرست‌نوشته است: «آنرا برای عزالدین دولتشاه پسر امیرسیف‌الدین صاحبی تألیف کرده ودربامداد۱۹ ذیقعدهٔ سال ۷۰۶به‌پایان رسانیده است[2]. »

اگرتاریخ تألیف درست باشد مسلماً رسالهٔ مذکور از دیگریست نه از ابن‌کمونه چه وی در این تاریخ بطور قطع ویقین زنده نبوده است .

تألیف دیگر وی به‌نام «رسالةاللمعه» است‌که به‌نام شمس‌الدین محمد جوینی وزیر ساخته ، نسخه‌آن ضمن مجموعه شمارهٔ (۸۶۱) ازکتب اهدائی آقای مشکوة به دانشگاه موجود است. اول آن «احمدالله حمد مسترشد بنور هدایته».و دیگر ازتألیفات وی رساله‌ایست در جواب از مغالطه‌ای که منسوب به نجم‌الدین کاتبی است که خواجهٔ طوسی را هم درجواب ازمغالطهٔ مذکور رساله ایست .

ابن‌کمونه ظاهراًازمحضرنجم‌الدین کاتبی دبیران قزوینی استفاده‌کرده ونیزبا خواجه طوسی بوسیلهٔ مکاتبه رابطه داشته‌است.درمجموعه $\frac{۲۲}{۶۳}$ کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی‌بعضی از این مکاتبات‌ذکرشده وفوائد متفرقهٔ دیگر وبعضی از اقسام مغالطات هم ازاو درشمارهٔ ۴۰ همان‌کتابخانه‌آمده است. ودو رساله از آثار خواجه موجود است که در جواب سؤال ابن‌کمونه از قلمش صادر گشته . وابن کمونه را درآن دو رساله با احترام وتجلیل تمام نام برده است.

---

۱ ـ تاریخ‌العراق ج ۲ ص ۳۳۰

۲ ـ فهرست کتب خطی دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۵ تألیف دانشمند محترم آقای دانش پژوه

۶۳ - تاج‌الدین

ابـوطالب علـی بن انجب بن عثمان بن عبدالله الخازن معروف بابن الساعی .

صاحب شذرات‌الذهب نام پدر او زا انجب عثمان ونام پدر عثمان را عبیدالله به این صورت علی بن انجب عثمان بن عبیدالله آورده است [۱].

تولد وی در سال ۵۹۳ یا ۵۹۴ و وفاتش در سال ۶۷۴ بوده است . ابن ساعی‌ادیبی فاضل ومـورخی بی بدیل ، و خازن‌کتب کتابخانهٔ مستنصریه بوده . وبا ابن نجار مصاحبت کرده. و ازسهروردی‌درسال ۶۰۸ خرقه گرفته، و از او وغیر او اخذ حدیث نموده است .

او تألیفات نافعی از خود به‌یادگار گذاشته است که از جمله «مختصر اخبار الخلفا»و«الجامع المختصر فی‌عنوان‌التاریخ وعیون‌السیر» و «اخبارالأدبا» و«اخبارالحلاج» و«اخبارقضاةبغداد» و «اخبار المصنفین» و «اخبارالوزراء» و غیره است .

---

۱ ـ شذرات‌الذهب ابی‌الفلاح عبدالحی بن‌العماد الحنبلی‌جلد ۵ ص ۳۴۳ و مقدمهٔ دانشمند فاضل مصطفی جواد بر جامع‌المختصر ابن ساعی چاپ بغداد . و در معجم‌المطبوعات نسب ابن ساعی چنین ضبطشده:«تاج‌الدین علی‌بن انجب بن عثمان ابن‌عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم ابوطالب البغدادی المعروف بابن ساعی خازن‌کتب‌مستنصریه . »

و درالحوادث‌الجامعة «علی‌بن انجب بن عبدالله بن عمادبن عبدالله» ص ۲۴۶ و در تاریخ علماء بغداد تألیف سلامی نسب او مانند معجم‌المطبوعات است جز آنکه بجای عبدالرحمن‌عبیدالله آمده است . در فوائدالسمطین علی بن انجب‌بن عثمان بن عبیدالله بغدادی .

ابن‌الفوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب فی معجم‌الالقاب در ترجمهٔ حال عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید گوید: « ابن ابی‌الحدید با برادرش موفق‌الدین و شیخ تاج‌الدین علی‌بن انجب در برابر مولانا السعید خواجه نصیرالدین طوسی حاضر شده و امر خزاین کتب بغداد را به او تفویض کردند.»

۶۴ ـ عزالدین

ابوالقاسم عبدالعزیزبن یحیی‌الخالدی کریم‌الطرفین، مادرش دختر مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بود که درواقعهٔ بغداد اسیر شد. و هلاکو او را به‌نزد برادرش منکوقاآن فرستاد. و بعد به کوشش جدش محی‌الدین یحیی مستخلص شد، و به والدش پیوست. و به مراغه در آمد، و به نزد خالش امیرابوالمناقب مبارك بن مستعصم در سال ۶۷۱ رسید، وسپس به بغداد برگشت[1].

۶۵ ـ محیی‌الدین

ابوالفضل محمد بن شرف الدین یحیی بن هبةالله بن المحیاالعباسی بغدادی. نقیب و مدرس‌مدرسهٔ مستنصریه و خطیب و شیخ رباط شونیزیه از دانشمندان وفقهاء و از خاندان علم وجلالت وفضل و عدالت بود.

ابن‌الفوطی در شرح حال وی گوید:

« او در سال ۶۵۶ در واقعهٔ بغداد نه ساله بود که به‌دست لشکریان‌مغول اسیرگشت. و بعد به سعی شمس‌الدین ابوالمناقب هاشمی کوفی خلاص گردید. و درخدمت همان شمس‌الدین به‌تحصیل علم فقه پرداخت، و به وعظ

---

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۴۱۷ ـ ۴۱۹

وتذکیر نیز توجه نمود . و در آن امر شهرتی یافت . ودر سال ۶۷۰ به مراغه درآمد . و مدتی درخدمت خواجهٔ طوسی و نجم‌الدین دبیران کاتبی قزوینی تلمذ نمود . سپس به بغداد باز گشت . و دربغداد نزد ظهیرالدین نوجابادی استماع حدیث کرد . و درسال ۶۷۳ که شیخ نظام‌الدین محمد الهروی معروف به شیخ‌الاسلام به منصب قضاء جانب غربی بغداد منصوب شد محیی‌الدین را به نیابت خویش اختیار کرد . و در همین سال نیز مدرسی مدرسهٔ مغیثیه بغداد به‌اوتفویض شد. ودرسال ۶۷۴ درجامع سلطان به منصب خطابت و در مدرسهٔ مستنصریه به امامت و اداءِ نماز عیدین تعیین گردید .

شرط واقف در جامع سلطان آن بود که خطیبش باید هاشمی عباسی باشد . و بعد ازفتح بغداد به دست لشکر مغول تاآن زمان هیچ خطیبی مطابق شرطواقف درآنجا خطبه نخوانده بود جز وی.

و بعد از این تاریخ متولی و شیخ رباط شونیزیه شد . و تدریس فقه حنفی در مدرسهٔ مستنصریه نیز به اوواگذارگردید . بعد به حج بیت‌الله رفت، سپس منصب نقابت عباسیانی که در عراق باقی بودند یافت . و اوپیوسته در برآوردن حاجت برادران اسلامی کوشا بود . ودراواخربه‌صاحب جمال‌الدین علی‌بن محمد دستجردانی اختصاص وتقربی حاصل کرد . تادر دوازدهم شهر ربیع‌الاول سال ۷۰۳ درگذشت . وبه جنب قبرابوحنیفه مدفون گردید .

او از خواجهٔ طوسی استاد خود پرسشهائی ازمسائل مشکلهٔ حکمت کرده، و خواجه ضمن رساله‌ای به او پاسخ داده و با تجلیل وتوقیر او را یاد کرده است .

محیی‌الدین‌را پسری بود به نام ابوالحسن حیدر و ملقب به‌عمادالدولة که کریم‌الطرفین‌بودو نسب به‌علی‌علیه‌السلام و عباس می‌رسانید. درفضائل و کمالات، ازپدر درگذرانید. و پس ازوفات محیی‌الدین نقابت وخطابت را از

پدر به ارث برد . ودرسال ۷۰۳ که پدرش درگذشت، وی درجامع خلیفه خطبه خواند . و درسال ۷۰۶ به سلطانیه به خدمت سلطان رفت و درهمین سفراست که ابن‌الفوطی او را در سلطانیه دیده‌است[1].

۶۶ ـ مجدالدین ندیم

ابوالمظفر بهزادبن بدل بن اسماعیل البسوی است(ازاهل بسو از اعمال مراغه از آن سوی که به‌اشنویه متصل شود.)

وی شاعری فاضل و پیری نیکو محاسن و خوش برخورد بود . و به فارسی اشعار نمکین داشت . در بغداد در خدمت ملك شهاب‌الدین سلیمانشاه ابوائـی بود . وشاهنامه و ذیل آنرا نظم می‌کرد . وقتی که بغداد به تصرف مغولان درآمد او ازآن جماعت بود که جان ازآن ورطه بسلامت برون برد ، و در مراغه متوطن گشت . و در آنجا پیوسته به خدمت استادالبشر خواجهٔ سعید نصیرالدین طوسی می‌آمد . محفوظات بسیاری از نظم ونثرداشت .

ابن‌الفوطی که این ترجمهٔ حال را برای مجدالدین ندیم آورده گوید : «از محفوظاتش مطالب بسیاری نوشتم . و در مراغه به سال ۶۶۶ وفات یافت[2].»

۶۷ ـ صفی‌الدین

عبدالمؤمن بن فاخر[3] اصلا از مردم ارومیه بود ، و در علوم عربیه

۱ـ برای شرح حال محیی‌الدین بصفحات ۳۸۲ و۳۸۵ الحوادث‌الجامعة وبه کتاب تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی چاپ‌هند صفحهٔ ۴۲۲ رجوع شود .

۲ ـ تلخیص مجمع الآداب ابن‌الفوطی

۳ ـ الحوادث‌الجامعة . صفی‌الدین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر ص۴۸۰

سر آمد اقران و درنظم اشعار و علم انشاء و تاریخ و خصوصاً علم موسیقی از مفاخر جهان بود .

محمدبن‌شاکرصاحب فوات‌الوفیات گوید:«صفی‌الدین را درسال ۶۸۹ در شهر تبریز ملاقات کردم . از شرح حال او پرسیدم . حال خود را به‌من چنین شرح داد :

«در کودکی‌به بغداد آمدم ، و درایام مستنصربه تحصیل فقه‌ومحاضرات و آداب وعربیت و حسن خط پرداختم، تا ازهریك بهرهٔ وافی به‌دست‌آوردم. پس از آن به عود زدن مشغول گردیدم، و در این کار استعدادم از خط بیشتر بود، وماهرترشدم . ولیکن شهرتم به حسن خط بود . ودر بغداد جزبدین هنر شناخته نمی‌شدم . تا آنکه خلافت به مستعصم رسید ، و خلیفه کتابخانه‌ای ساخت . وفرمود دونفر کاتب برای او حاضر کنند که هرچه بخواهد بتوانند نوشت . در آن وقت جز شیخ زکی‌الدین کسی به حسن خط مشهور نبود ، و من در مرتبهٔ دوم بودم . پس ما دو نفر برای کتابت درکتابخانه تعیین و در آنجا بکار مشغول شدیم . مدتی بدین منوال گذشت . و خلیفه آگاه نبود که من در موسیقی نیز دستی دارم ، وعود خوب می‌نوازم . دربغداد مغنیه‌ای بود نیکو روی‌که بسیار خوب‌می‌خواند، و خلیفه او را بسیار دوست می‌داشت ، و بخشش بسیار بدو می‌کرد . اتفاقاً روزی در حضور خلیفه بـه خواندن مشغول شد . و آوازی به آهنگ طرب انگیز خواند که خلیفه را آن آهنگ سخت خوش‌آمد . و از سازندهٔ آن آهنگ پرسید . زن‌خواننده گفت از آن استاد من صفی‌الدین عبدالمؤمن است .

خلیفه بی‌درنگ مرا بخواند ، و پس از حضور به خدمتش به نواختن عود فرمان داد ، عود را گرفته بنواختم. خلیفه راخوش‌آمد، و مرا به ملازمت مجلس خود امر کرد . و انعام بسیار غیر آنچه در پیش برایم مقرر فرموده

بود داد. و کار من بالا گرفت. پس ازفتح بغداد وقتی که به نزد هلاکو رفتم و برای او خواندم، وظیفه‌ای را که در زمان خلیفه دریافت می‌کردم دو برابر کرد. از آن پس در خدمت علاءالدین عطا ملك جوینی و برادرش شمس‌الدین وزیر بودم. و به فیض احسان و انعام آن دو مغمور، و دارالانشاء بغداد در ایام آن دو به‌من سپرده بود، و سمت منادمت نیز داشتم. بعد از فوت علاءالدین و کشته شدن شمس‌الدین محمد جوینی سعادت و خوشی من تمام شد. و اقبال پشت گردانید. و کار معیشتم سخت شد، و قرض بسیاری برمن جمع گردید. و اولاد و احفاد من بسیار شده به واسطهٔ کبرسن دستم از کار بازماند.»

شریف صفی‌الدین طقطقی گوید که: «صفی‌الدین به مجدالدین غلام ابن‌الصباغ مبلغ سیصد دینار مقروض‌وازاداء آن‌عاجز بود. قاضی او را برای این وام به حبس افکند، و او در آن حبس درگذشت. وفاتش در هجدهم صفرسال ۶۹۳ درحالیکه قریب هشتادسال عمرداشت اتفاق افتاد[1].»

صفی‌الدین مردی مبذرومسرف بود. ومال بسیارصرف ملاذ وشهوات می‌کرد. گویند: قیمت میوه و بوی خوش مجلس او چهار صد درهم بود.

وی‌را تألیفی‌است درفن‌موسیقی به‌نام«رسالهٔ شرفیه»که‌آنرا به‌نام‌خواجه شرف‌الدین هارون فرزند شمس‌الدین محمد صاحبدیوان تألیف کرده است[2].

و این‌رسالهٔ شرفیه‌را شرحی‌است ازعبدالقادر بن‌غیبی الحافظ‌المراغی، ورسالهٔ ادوارکه‌آنرا ترجمه‌ایست به‌فارسی ازمحمد اسماعیل‌بن‌محمدجعفر اصفهانی که نسخهٔ‌هردو به‌نام«ترجمهٔ ادوار» و«شرح‌ادوار» در کتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌عالی‌سپهسالار

---

۱ ــ فوات‌الوفیات ج ۲ ص ۳۹ والحوادث الجامعة ص ۴۸۰ و الفخری ص ۲۹۵.

۲ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۸۷۴ چاپ استامبول

موجود است .

و ترجمهٔ دیگری از عمادالدین یحیی بن احمدکاشی از دانشمندان قرن هشتم است . که به امر شیخ ابواسحاق ترجمه کرده است و در سال ۷۴۶ آنرا به‌اتمام رسانیده. نسخهٔ آن که به خط مترجم است در کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی به‌شمارهٔ ۲۲۰۷ مضبوط‌است.

۶۸ ـ عزالدین

عبدالحمید بن ابی‌الحسین هبة‌الله مداینی بغدادی معتزلی مشهور به ابن ابی‌الحدید . از ادباء وشعراء و مورخان قرن هفتم هجریست . و در عهد مستنصر ومستعصم خلیفه بابرادرش موفق‌الدین به‌خدمات دیوانی‌داخل شدند. ابتدا در دارالتشریفات وارد شد و بعد در محرم ۶۲۹ کاتب دیوان گردید . و پس از آن به مناصب و درجات رفیعه نائل گشت .

عزالدین ادیبی فاضل و حکیمی ارجمند و شاعری مفلق و نویسنده‌ای بزرگ[1] ، و از جمله خواص ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفهٔ عباسی بود . و کتاب شرح نهج‌البلاغة که از نفایس کتب وبهترین شروح این کتاب است به‌نام همان وزیر تألیف و بدو اهداکرده است.

عزالدین وموفق‌الدین در فتح بغدادبه‌دست لشکریان مغول اسیرشدند، وبه‌سعی ومجاهدهٔ ابن علقمی و وساطت خواجه نصیرالدین‌طوسی آزاد و از کشته شدن رهیدنـد . ولی هر دو برادر به انـدك مدتی پس از فتح بغداد درگذشتند .

ابن ابی الحدید که‌معاصر باچنگیزخانوجانشینان‌او بود.درشرح‌نهج‌البلاغه

---

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب لابن‌الفوطی ص ۱۹۰وروضات الجنات ص ۴۲۱

شرح مبسوطی راجع به خروج تاتار و هجوم ایشان به ایران ، و فتح بلاد ماوراءالنهر و خراسان وعراق و جزیره و بغداد در سال ۶۴۲ نوشته که حاوی اطلاعات بسی مفید است . و برای دانستن تاریخ تسلط آن‌گروه براصفهان و برخی نقاط دیگر ازمنابع مهمه بشمار می‌رود[1] .

تولد عزالدین در مدائن در غرهٔ ذی‌حجه سال ۵۸۶ ، و وفاتش بگفتهٔ ابن شاکر درکتاب فوات‌الوفیات به سال ۶۵۵ است . ولی تاریخ صحیح در وفات وی‌چنانکه‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب وغیره‌مذکوراست‌جمادی‌الاولی‌سال ۶۵۶درسن‌هفتادسالگی چهارده‌روزپس ازوفات‌برادرش موفق‌الدین بوده‌است.

تألیفات وی یکی «شرح نهج‌البلاغة» و دیگر قصائدیست که به‌نام «قصایدسبع» در مدح امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بنظم درآورده است .

دیگرکتاب «الفلك‌الدائر علی‌المثل السائر» است که دراول آن‌گوید: «این‌کتاب را درمدت سیزده روز نوشتم»[2] و تألیف‌آن درجمادی‌الاخری سال ۶۵۶ بوده است .

۶۹ ـ قاضی بیضاوی

ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن امام‌الدین عمربن فخرالدین محمد بن صدرالدین علی فارسی بیضاوی از معاصران و مصاحبان خواجه واز خانـدان علم بـوده است . وی را مصنفات نافعه بسیار است . تفسیر وی که به تفسیر بیضاوی شهرت یافته از کتب مشهور این علم است . ناصرالدین اخذ علم از

۱ ـ تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی

۲ ـ کشف‌الظنون چاپ استامبول ج ۲ ص ۱۲۹۱

پدر خود امام‌الدین نموده . و مدتی در شیراز به شغل قضاء آن سامان مشغول بوده، وبعد به تبریز سفر کرده و در آنجا مقیم شده است .

ازجمله تألیفات وی شرحی است بر«فصول‌خواجه[۱]» ودیگر «طوالع» و «مصباح» در اصول دین ، و «منهاج» دراصول فقه، و «مختصرالکشاف» در تفسیر ، و «الغایةالقصوی» درفقه ، و «شرح‌المصابیح» در حدیث وغیرآنها از کتب دیگر .

عبدالحی‌حنبلی‌در کتاب‌شذرات‌الذهب‌گوید: «وفات قاضی بیضاوی به گفتهٔ سبکی درسال ۶۹۱ و به قول ابن‌کثیر و کتبی و ابن حبیب درسال ۶۸۵ بوده است[۲].»

ولیکن پس ازمراجعهٔ به‌کتاب طبقات‌الشافعیةوالکبری چاپی معلوم شد که سبکی اصلا تاریخ وفات او را درآن کتاب نیاورده است[۳] . ممکن است که تاریخ وفات ازنسخهٔ چاپی افتاده باشد .

در روضات‌الجنان آمده است که:«او در چرنداب به جانب شرق مزار صاین‌الدین یحیی مدفون گردیده و مزارش مشهور است» .

و نیز در همان کتاب ذکر شده: «چنین معروفست که خواجهٔ طوسی رحمه‌الله وقتی در میان جمع کثیری رکاب قاضی را از روی تواضع گرفت که سوار شود . از خواجه پرسیدند که سبب این تواضع نسبت به‌قاضی چه بود. فرمود که همیشه درخاطرمن این بود که این تخلق ازمن نسبت به‌شخصی واقع شود . هر چند ملاحظه کردم کسی را جز قاضی نیافتم که سزاوار این

۱ــ روضات‌الجنات ص ۴۵۴

۲ــ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۹۲

۳ــ طبقات‌الشافعیة الکبری سبکی ج ۵ ص ۵۹

امر باشد. بنابراین این تواضع نسبت به‌وی واقع شد.

بزرگان قـدر یکدیگر بدانند کتاب فضل یکدیگر بخوانند[1]

۷۰- حکیم شریفی

ابوجعفرمحمدبن‌عبدالله شریفی ازفضلا وحکماء معاصر خواجهٔ طوسی وشارح کتاب تذکره ویست که علامهٔ خضری ازشرح این حکیم استفاده کرده وازآن درتألیف خود بسیار نقل نموده است.

شریفی ظاهـراً دارای مؤلفات پر بهائی بوده کـه از میان رفته است از جمله مؤلفاتش کتابی بوده درهیئت به فارسی موسوم به«تاج‌المداخل» که به نام یکی از امرای سلجوقی بلاد روم موسوم به تاج‌الدین سپهسالار معتزبن طاهر تألیف کرده است. چنانکه علامه قطب‌الدین شیرازی‌نیز تحفهٔ شاهی را به نام امیر محمد شاه پسر تاج‌الدین مذکور نوشته است. وتاج‌الدین درزمان سلیمان شاه پروانه امیری از امرای روم بوده است.

از کتاب « تاج‌المداخل » تاکنون اثری به دست نیامده ولیکن غیاثی نامی آنرا به سال ۸۷۹ به عربی ترجمه کرده است. ونسخه‌ای ازترجمهٔ عربی آن درخزینه آثار قدیمهٔ بغداد موجود است[2].

۷۱- عزالدین فریومدی

ابوطیب طاهر بن زنگی بن طاهر فریومدی . از باقی ماندگان روساء

---

۱ ـ روضات‌الجنان درمزارات آذربایجان تألیف حافظ حسین کربلائی تبریزی قزوینی چاپ طهران ص ۳۱۷

۲ـ ازمقالهٔ دانشمند محترم‌آقای عباس عزاری درمجله مجمع علمی، عربی دمشق

خراسان ومردی جلیل‌الشأن بود. ودر خراسان منصب وزارت داشت.

ابن‌الفوطی گوید «وقتی ارغون آقابن‌اباقاخان در خراسان حکومت داشت حل و عقد امور را بدست عزالدین سپرده و تمام اعتمادش بدو بود. مولانا نصیرالدین طوسی می‌فرمود که عزالدین وزیر از اولاد طاهربن حسین خزاعی است.

او درسال ۶۷۶ درگذشت وبه‌اشارهٔ صاحب علاءالدین جوینی دربغداد مجلس ختمی برایش منعقد گشت[۱]». پس‌ازعزالدین پسرش وجیه‌الدین زنگی جای پدر بگرفت. و سالها والی خراسان بود. ودر سال ۶۸۳ به امر ارغون گرفتار واموالش مصادره گردید[۲].

۷۲- عمادالدین طبری

حسن بن علی بن محمد بن علی طبری مازندرانی، از بزرگان فضلاء شیعه واز معاصران محقق طوسی وعلامهٔ حلی است.

تألیفات بسیاری درتحقیق حقایق اصول مذهب وفقه وحدیث از اوباقی است که ازجمله کتاب «معارف الحقایق» و «عیون‌المحاسن» و «کتاب‌الکفایه» در امامت وکتاب «اسرارالامامه» و «تحفةالابرار» به فارسی و کتاب «اربعین» و «کامل بهائی» به فارسی می‌باشد. و این دوکتاب اخیر را به نام بهاءالدین جوینی ساخته است. وبه غیراز کتب نامبردهٔ بالا کتابهای سودمند دیگر نیز دارد.

تاریخ وفاتش به دست نیامد. وچون بعضی‌از تألیفاتش را درسال ۶۹۸

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج ۴ ص ۱۷۴

۲- الحوادث الجامعة ص ۴۳۵

تمام کرده و تألیف نموده پیداست که تا این تاریخ وی در قید حیات بوده‌است[1].

۷۳- نجم‌الائمه

رضی‌الدین محمد بن حسن استرابادی. از فضلا و بزرگان شیعهٔ امامیه واز علمای نحو وصرف ومحققین علوم ادبست.

سیوطی در کتاب «بغیةالوعاة فی‌طبقات‌اللغویین‌والنحاة» درشرح حال وی گوید:

«رضی صاحب شرح کافیه و شافیهٔ ابن‌حاجب لقبش نجم‌الائمه است. ولی اسمش‌را به دست نیاورده‌ام، وهمچنین براحوالش آگاهی نیافته‌ام. آنچه معلومست درسال ۶۸۳ از تألیف شرح کافیه فارغ گشته است. شمس‌الدین‌بن غرم درمکه به من گفت وفات رضی درسال هشتادوچهار یا هشتادوشش بوده وشك از منست».[2] انتهی

وفاتش چنانکه در کتاب تنقیح‌المقال ذکرشده به سال ۶۸۶ بوده‌است[3] ولیکن خاتون‌آبادی در کتاب وقایع‌السنین وفات نجم‌الائمه را به سال ۶۸۹ نوشته ومأخذ گفتهٔ خودرا ذکر نکرده است.

رضی‌الدین بیشتر عمر خود را درنجف اشرف گذرانیده از آثارش «شرح شافیه» و «شرح کافیه» جمال‌الدین ابوعمرو عثمان بن عمر معروف به ابن‌حاجب (متوفی ۶۴۶) درصرف ونحو است. واین دوشرح ازشروح بسیار سودمند ومهم این دو کتاب ومشتمل برابحاث شریفه وتحقیقات نافعه است. و چنانکه درمقدمهٔ شرح کافیه ذکرنموده آنرا درنجف‌اشرف به سال ۶۸۳ تألیف

۱ـ روضات‌الجنات خوانساری ص ۱۶۹ ـ الذریعه ج ۲ ص ۲۰

۲ـ بغیةالوعاة چاپ مصر ص ۲۴۸

۳ـ تنقیح‌المقال ص ۶۶

کرده است[۱].

۷۴ ـ نظام‌الدین اصفهانی

استاد فاضل قاضی نظام‌الدین محمد بن اسحاق اصفهانی از معاصران خواجه طوسی وخاندان جوینی‌است وی قاضی‌القضاة عراق وذولسانین بوده کرده وبه قصاید وبه دوزبان عربی وفارسی شعر می‌گفته ، و با خواجهٔ طوسی درمراغه ملاقات چندی او را مدح گفته است .

کتاب شرف ایوان البیان فی‌شرف بیت‌صاحب‌الدیوان درمدح خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و برادرش عطاملك و پدر ایشان بهاءالدین محمد ساخت که درآن گاه‌گاه اشعار خود ممد وحین را درکتاب آورده است[۲].

قاضی ظاهراً مذهب تشیع داشته‌که خاندان جوینی‌را به واسطه ترویج مذهب شیعه مدح نموده است.

قاضی نورالله شوشتری درکتاب احقاق‌الحق چهار بیت زیر را که در مدح اهل البیت است از گفتهٔاو درکتاب خویش یادکرده است[۳]:

۱ـ روضات‌الجنات ص ۱۸۷ وامل‌الامل ص ۶۱

۲ـ يك نسخه از کتاب شرف ایوان البیان در کتابخانهٔ ملی پاریس به شماره ۳۱۷۴ ع موجود است و نسخهٔ دیگری هم که مورد استفاده این ضعیف قرار گرفت درکتابخانهٔ دانشمند محترم آقای سید حسین آموزگار رضوی است‌که لطفاً مدتی دراختیار این بنده گذاشته بودند.

۳ـ الکنی والالقاب شیخ عباس قمی ص ۲۲۰ واحقاق‌الحق قاضی نورالله شوشتری دربحث از فضلی‌که مقتضی وجوب امامت امیرالمؤمنین‌است.

لله در کم یـا آل یـاسینا یا انجم الحق اعلام الهدی فینا
لایقبل الله الاّ فـی محبتکم اعمال عبد ولایرضی له دینا
بکم اخفف اعباءالذنوب بکم بکم اثقل فی‌الحشر الموازینا
من لم یوالیکم فی‌الله لم یر من فیح اللظی وعذاب القبر تسکینا

چند قصیدهٔ عربی در مدح خواجهٔ طوسی در دیوان وی موجود است که یکی در وصف رصد مراغه گفته کـه تمام آن درپیش در دنبالهٔ بحث از رصد ایراد شد.

ودو قصیده دیگر یکی به مطلع‌زیر:

کتابی و داءالاشتیاق مبرح ولیس سوی وشك اللقاء دواء

که هفتاد وهشت بیت‌است .

و دیگری به مطلع :

اقول لمدفوع الی السیر قاصدا جناب نصیرالدین لازال مقصدا

و عدد ابیات این قصیده شصت ویك بیت وقصیده را به این عبارات ختم کرده است :

«والمأمول من‌کرم اخلاقه و صدق اعتنائه باهل‌الفضل و اشفاقه انیبث سرح‌العین فی‌سوادها،او یأمر بعض‌الحاضرین بانشادها . واستماع کلام الملهوف عبادة والاصغاءالی‌نفثة المصدور للکرام عادة، ولا یؤاخذه بتوسیع‌الحظی فی‌الشکایة عن من هـرول فی‌سیره، وبلـغ‌اقصی‌امد النکایة مکبا علی‌ضیره، اخذاً بقولهم «یجوزللشاعر مالا یجوزلغیره» و الی کرمه الاستناد ، وعلی‌شمائله الاعتماد، والحمد لولیه والصلوة علی محمد نبیه.»

وی را قصیده‌ایست ملمع در مدح خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان واین دو بیت از غزلی است‌که درآن قصیده مندرج گردانیده :

بدیدم خود سریاری نـداری ـــ نـدارد عهد تو هیچ استواری
زتو جز سرکشی کاری نیاید ـــ ز ما جز خوی نرم و سازگاری[۱]

۷۵ـ صدرالدین ابن‌حمویهٔ جوینی

ابوالمجامع ابراهیم‌بن شیخ سعدالدین بن‌المؤیدبن ابی‌بکر بن محمد ابن‌حمویهٔ جوینی شافعی علامهٔ محدث وشیخ خراسان.

آل حمویه اهل بیت فضل و علم و تصوف واز قدیم‌الایام در بحرآباد (یا بحیرآباد) جوین از اعمال نیشابور ساکن وغالباً مسند شیخیت صوفیه در خاندان این طایفه بوده است.

سمعانی در کتاب انساب نام جمعی‌از بزرگان این قوم را برده و شرح حالی برای هریك ذکر کرده است.[۲]

پدر صدرالدین شیخ شیوخ الأسلام سعدالحق والدین صاحب احوال وریاضاتی‌بوده ومرید بسیاری داشته وازکبار مشایخ صوفیه وازجملهٔ اصحاب شیخ نجم‌الدین کبری بوده که مدتی‌درمصر درسفح قاسیون به ریاضت مشغول و پس‌از بازگشت به خراسان به ارشاد خلق پرداخته ، وروز جمعه عید النحر سال ۶۰۵ از عالم فانی به عالم باقی رخت بربسته است .

صدرالدین چنانکه درکتاب المنهل‌الصافی مذکوراست درسال ششصد وچهل واند[۳] وبه‌گفتهٔ ابن‌حجر در الدررالکامنة درسال ۶۴۴ پا به عرصه وجود نهاده ودرهمان مسقط‌الرأس‌بحرآبـاد جوین نشو ونما نموده[۴] واز محضر

۱ـ رجال حبیب‌السیرص۱۶ ومجالس‌المؤمنین مجلس‌پنجم‌ص۲۲۶چاپ‌تبریز
۲ـ الانساب ج ۳ چاپ حیدرآباد دکن ص۴۳۱
۳ـ المنهل‌الصافی ج ۱ ص ۱۴۳
۴ـ فرائد السمطین ورق ۱۵۵ و۱۵۶

جمعی کثیر از علماء خراسان استفاده علـوم کرده و بـرای تکمیل معلومات خویش به اطراف واکناف ممالك اسلامی سفرنموده وبه شام وحجاز وعراق رفته است.

ودرسال ۶۶۵ صحیح مسلم‌بن‌حجاج قشیری‌را نزد نجم‌الدین ابوعمرو عثمان‌بن الموفق‌الاذکائی در قصبهٔ اسفراین قرائت‌کرده و درسال ۶۷۱ صحیح ابن‌عیسی ترمدی‌را نزد شیخ عبدالله‌بن ابی‌القاسم‌بن علی برمکی سماع نموده ودر همین سال از تاج‌الدین ابـوطالب علی‌بن انجب معروف به ابن‌الساعی شفاها مجاز گردیـده است. بالجمله از عدهٔ بسیاری از دانشمندان و علماء و اصحاب حدیث از اهـل سنت و جماعت و علماء شیعه مانند محقق اول وابن طاووس حلی وخواجهٔ طوسی و سدیدالدین یوسف پدر علامهٔ حلی و قطب‌الدین محمدبن شمس‌الـدین مطهربن شیخ‌الاسلام احمد جامی و شهاب‌الدین اسماعیل‌بن احمد جامی و جماعت کثیری از علماء فریقین اخذ حدیث کرده وبه دریافت اجازه نائل آمده‌است، ودر سال ۷۱۶ کتاب معروف خود «فرائد السمطین فی‌مناقب‌الرسول والبتول والمرتضی والسبطین» را تألیف‌کرده که دراین‌کتاب سه حدیث‌که از خواجه طوسی سماع کرده نقل نموده و به اخذ اجازه‌ای‌که از وی گرفته اشاره نموده است[۱].

تغری‌بردی درکتاب المنهل‌الصافی‌گوید اورا مجموعه وآثارچندیست که از جملهٔ آنها تاریخی است به فارسی درچند مجلد[۲].

صدرالدین‌مردی دیندار و باوقار ونیکو شمائل وخوش‌گوی‌بوده، ودر دولت غازانی بسیار مورد احترام اولیاء دولت‌بوده، و غازان‌خان درسال ۶۹۴

۱ــ فرائد السمطین ورق ۶۱

۲ــ المنهل الصافی ج ۱ ص ۱۴۳

به مساعدت امیر نوروز به دست صدرالدین اسلام آورد ، و در اوائل شعبان این سال کلمهٔ توحید گفت[1].

صدرالدین مکرر به زیارت حرمین شریفین مشرف شده وحج گزارد ، ودر مدینه قبر پیغمبر را زیارت نموده.

ظهیر کازرونی در تاریخ خودگوید: صدرالدین ابوالمجامع در سال ۶۷۱ با دختر علاءالدین عطا ملك جوینی ازدواج کـرد و پنج هزار دینار زر سرخ مهر او نمود .

چنانکه درپیش اشاره شد صدرالدین در سالهای ۶۷۱ و ۶۷۲ دربغداد وکوفه مکرر محقق طوسی را ملاقات کرد وچند حدیث از وی شنید، وازوی مجازگردید، واین احادیثرا درکتاب خویش «فرائدالسمطین» از وی روایت می‌کند. صدرالدین درسال۷۲۲ درعراق‌چشم ازاین‌جهان بربست وروحش به سرای جاودان پروازکرد.

۷۶- بهاءالدین

ابـوالحسن علـی‌بن عیسی‌بن ابـی‌الفتح‌بن امیـر فخرالدین اربلی از نویسندگان و شعرا ومنشیان و محدثین شیعی مذهب، واز مداحان اهل‌البیت، ومؤلف‌کتاب معروف «کشف‌الغمة فی‌تاریخ الائمه» است که به سال ۶۸۷ از تألیف آن فارغ شده است. وهمین کتابست‌که اورا درمیان علماء شیعهٔ امامیه مشهور ساخته است[2].

بهاءالدین‌درسال۶۵۷به‌بغداد درآمدودردیوان‌انشاءبه‌کتابت‌مشغول گردید، ودرایام حکومت عطا ملك‌جوینی تاآخرعمرش ازکتاب دارالانشاء بغدادبود.

۱ـ جامع‌التواریخ غازانی ص ۸۹

۲ـ تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی

اورا غیراز کتاب «کشف‌الغمة» تألیفات دیگری نیز هست مثل «رسالة‌ـ الطف» و «تذکرة فخریه» کـه آنرا درسال ۶۷۱ بـه نام فخرالدین ابونصر منوچهربن ابی‌الکرم‌بن منوچهر همدانی نایب عطاملك جوینی دربغداد تألیف کرده[1]. ودیگر دیوان اشعار اوست.

او را دروفات خواجهٔ طوسی وملك عزالدین نیشابوری مرثیه‌ایست که درشرح حال ملك عزالدین ذکر شد.

درسال وفاتش اختلافست. حاجی‌خلیفه وفات اورا درسال۷۵۶ نوشته[2] که مسلماً خطاست و عبدالحی حنبلی درتاریخ شذرات‌الذهب وفات او را در ذیل حوادث سال۶۸۳ آورده‌است[3]. وخوانساری در روضات‌الجنات وفاتش را به سال ۶۸۷ یـاد کرده[4] ودرکتاب الحوادث الجامعه سال ۶۹۳ ودرکتاب فوات‌الوفیات سال ۶۹۲ برای وفاتش معین[5] گشته است و همین تاریخ اخیر در وفاتش اقرب بصحت است.

۷۷ـ عزالدین زنجانی

عبدالوهاب‌بن ابـراهیم‌بن عبدالـوهاب‌بن المعالی خزرجی زنجانی[6].
در نام ونام پدر و کنیهٔ وی‌اختلافست. حاجی خلیفه درکتاب کشف‌الظنون در چند جاکه کنیه و نام او را برده «ابوالفضائل ابراهیم‌بن عبدالوهاب‌بن عمادـ

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۱۸۹
۲ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۲۰
۳ـ تاریخ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۸۳
۴ـ روضات‌الجنات ص ۳۹۵
۵ـ الحوادث الجامعه ص ۴۸۰ ووفوات‌الوفیات ج ۲ ص ۶۶
۶ـ بغیة‌الوعاة فی‌طبقات‌اللغویین والنحاة سیوطی چاپ مصر ص ۳۱۸

الدین‌بن‌ابراهیم زنجانی»آورده ودر تاریخ مغول تألیف شادروان مرحوم‌عباس اقبال آشتیانی «ابوالمعالی عبدالوهاب‌بن ابراهیم» ذکر شده است[۱].

وابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب او را «ابومحمد عبدالوهاب‌بن ابراهیم‌بن‌محمدخزرجی»[۲] نام برده. ودرمقدمهٔ شرح‌تصریف ملاسعد تفتازانی (دربعض نسخ) بدون ذکر کنیه «عبدالوهاب‌بن محمد»[۳] آمده‌است. ودربعضی کتب دیگر فقط نامش دردنبالهٔ لقبش یاد شده‌است. چنانکه درکتاب روضات الجنات خوانساری هم فقط عبدالـوهاب زنجانی ضبط شده است[۴]. و مطابق گفتهٔ سیوطی درکتاب بغیةالوعاة نام و نسبش چنانست‌کـه درابتدا ذکر شده است. بنابـراین آنچه اتفاق بین تمام مورخانست لقب او است‌کـه عزالدین می‌باشد. وتصور می‌رود‌که نامش عبدالوهاب ونام پدرش محمد و نام جدش ابراهیم باشد‌که بعضی او را نسبت به پدر وبعضی نسبت به جد داده‌اند. واما آنچه حاجی خلیفه گفته ونامش را ابراهیم آورده مسلماً خطاست.

عزالدین فاضلی عالم وادیبی حکیم ودر علوم ادب و معقول و منقول استاد بوده است. وی ابتدا درموصل می‌زیسته ، وبه بغداد آمده، وازآنجا به تبریز رفته است، ودرعلم نحووصرف ولغت ومعانی وبیان تصانیف سودمندی ساخته واز خود به یادگار گذاشته است .

از تألیفات وی یکی «کتاب هادی» درصرف است. واو را براین‌کتاب شرحی است به نام «شرح هادی» که سیوطی درکتاب بغیةالوعاة نام آنرا یاد

۱ــ تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی.

۲ــ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۲۳۴

۳ــ شرح تصریف ملاسعدتفتازانی

۴ــ روضات الجنات ص ۴۶۴

کرده گوید «من نسخه‌ای از شرح هادی را به خط شارح دیدم که در آخر آن نوشته شده بود که مصنف دربیستم ذیحجهٔ سال ۶۵۴ در بغداد از تألیف آن فارغ شده است. و علامهٔ جاربردی هم درشرح شافیهٔ خود ازاین شرح بسیار نقل کرده است.

دیگر ازتألیفات‌وی «تصحیح‌المقیاس فی‌تفسیرالقسطاس» است (قسطاس نام کتابی است درعلم عروض تألیف علامه جارالله زمخشری ، تاریخ اتمام این شرح سال ۶۵۵ است[۱].)

ودیگر کتاب «معیارالنظار فی‌علوم‌الاشعار» درعلم عروض که نسخه‌ای ازآن در دارالکتب مصریه است.

دیگر از تألیفاتش کتاب «العزی فی‌التصریف» است که آنرا در بغداد در ذیحجهٔ ۶۵۴ تألیف کرده است. واین همان کتاب تصریف معروفست که ملاسعد تفتازانی آنرا شرح‌نموده[۲]. ومدتها کتاب درسی‌طلاب بوده، وبه‌واسطهٔ شرح تفتازانی مشهور گشته ، ومکرر هم ضمن کتابهای مقدماتی دیگر به نام جامع‌المقدمات به طبع رسیده است.

ابن‌الفوطی یکی دیگر ازتألیفات او را «تذکرة المجدیه» نوشته است. وهمو درشرح احوالش آورده است که «عزالدین زنجانی سفری به خراسان کرد، واز رود جیحون گذشت وبه‌بخارا رفت، وبعدازمدتی به‌تبریز بازگشت. وقتی مولانا نصیرالدین طوسی به تبریز آمد عزالدین از خواجه درخواست کرد که درعلم‌هیئت تصنیفی کند، خواجه‌برحسب‌استدعای وی کتاب «تذکره»

۱ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۷۱

۲ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۲۲

را درعلم هیئت تصنیف کرد[1].»

وفات عزالدین را ابن‌الفوطی درسال ۶۶۰ نوشته‌است . بنابراین آنچه حاجی خلیفه گفته که وفات وی درسال ۶۵۴ بوده است صحیح نیست.

۷۸- عمادالدین

عزالدین زنجانی‌را فرزندی بود . به نام عمادالدین محمد. ابن‌الفوطی درملخص‌مجمع‌الآداب از او این‌چنین‌یاد کرده:«عمادالدین ابوالمکارم محمدبن عزالدین عبدالوهاب‌بن ابراهیم خزرجی زنجانی مردی شاعر و نویسنده و از اولاد علما وفضلا بود، درخدمت پدرش تحصیل علم کرد. ودربسیاری ازفنون ماهرگشت. اورا به فارسی شعر نیکوست . ومداح شمس‌الدین محمد جوینی وزیر بود. ودرتبریز ساکن‌بود؛ ودرسال ۶۷۰ اورا درمحل رصد دیدم وشعری چند از او نوشتم[2].»

۷۹- عزالدین

ابوالفضل عبدالعزیز موصلی نزیل بغداد ، از موصل به بغداد آمد ودر آنجا اقامت‌گزید، ابتدا پیشهٔ کمانگری داشت. وبه صنعت قوس‌سازی اشتغال می‌ورزید، بعد در کبرسن به‌تحصیل علم مشغول شد ، وپس‌از خواندن نحو و صرف‌وعلوم ادبی‌هنگامی که‌خواجه به‌بغداد واردشد،به‌خدمت اوپیوست، واز محضرش استفاده کرد تا هنگاهی کـه خواجه وفات یافت . وبه مذهب مالك درآمد، و معید طایفهٔ مالکیه در مدرسهٔ مستنصریه گردید . و کتاب درةالالفیه

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۲۳۴
۲- تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۸۳۰

وانموذج را شرح کرد، و اصیل‌الدین بن نصیرالدین طوسی را مدح گفت و بامولانا صفی‌الدین محمد طقطقی معاشرت و رفت و آمد داشت. در ذی‌حجهٔ سال ۶۹۶ وفات یافت، و مولدش در موصل در دوم محرم سال ۶۲۸[1] بود.

۸۰- مجدالدین

ابوسعد هبةالله بن محمد معروف بـه ابن‌همگر شیرازی، وزیر شیراز. در مونس‌الاحرار نام پدرش احمد یاد شده است[2]. وابن‌الفوطی محمد ضبط کرده است. وصاحبان تذکره‌های فارسی فقط ابن‌همگر نوشته‌اند. بنا به گفتهٔ حمدالله مستوفی درتاریخ‌گزیده وی‌ازاهل یزدبوده ودر کنف حمایت‌بهاءالدین محمد جوینی (متوفی ۶۷۸) حکمران اصفهان وفارس می‌زیسته‌است[3]. دولتشاه می‌گوید که: «مجدالدین‌خودرا از نژاد انوشروان ساسانی می‌دانست. وازاین حیث درنزد حکام و اهل جاه و دولت و اشراف قبول تام یافته. شاعر به نسب خود دراین اشعار این‌گونه افتخار می‌کند:

برمن زمانه کرد هنرها همه زوال
وزغم بریخت خون جوانیم چرخ زال
عیبم همین کـه نیستم از نطفهٔ حرام
جرمم همین که زاده‌ام از نسبت حلال

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۲۱۰
۲ـ مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی
۳ـ تاریخ گزیده ص ۷۴۹

هستم ز نسل ساسان نـز تخمهٔ تکین
هستم ز صلب کسری نز دودهٔ نیال[۱]

در تذکرهٔ آذر آمده است که «وی مرد فاضلی بود، و به اکثر کمالات ظاهری آراسته و ندیم مجلس سلاطین بـود . و نسب او به انوشروان‌بن‌قباد می‌رسید. ودرعهدخود ملك‌الشعرای فارس‌وعراق‌بود. وعقدهٔ مشکلات‌شعرای آن زمان به ناخن فکرت اوگشوده می‌شد، وهمگر به‌معنی جولاهست[۲]».

هدایت درکتاب مجمع‌الفصحا، پس‌از ستودن وی‌گفته: «مداح اتابکان فارس وخواجه شمس‌الدین محمد جوینی است. و مدایح بسیاری در ستایش صاحب دیـوان خواجه شمس‌الدین محمد سروده است . گـویند نسبش به انوشروان می‌رسد. وخودهم درضمن ابیات خود دراثبات این معنی کوشیده، در دولت سلاطین اتابکیه فارس معزز و مکرم و به ملك‌الشعرائی درآن عهد مسلم بوده. دیوان وی اندك است[۳].»

اشعار وی درمدح اتابك سعدالدین‌ابوبکر، وبیشتردرمدح شمس‌الدین محمد جوینی است. اورا خطی نیکو بوده وکتب ادب‌را برای بزرگان‌کتابت می‌کرده . ونیز بسیار ظریف و خوش‌گو وندیم مجلس سلاطین بوده است.

ابن‌الفوطی‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب دربارهٔ اوچنین‌گوید:«مجدالدین‌بن همگر رادرمحضر مولانانصیرالدین طوسی دیدم. پیری خوش‌سیما وبامحاسن بلند وصورتی خوب وخلقی نیکو بود.

در دیوان اتابك سعد صاحب شیراز خدمت می‌کرد. او را دیوانی‌است

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی چاپ اروپا ص ۷۶ــ۷۷

۲ــ تذکرهٔ آذر چاپ بمبئی

۳ــ مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۵۹۴ ــ ۵۹۵

درجمیع فنون شعر. ودرسال ۶۷۰ که به محل رصد مراغه آمد. بعضی‌ازاشعار فارسی اورا نوشتم، واز او پرسیدم که شعر عربی هم می‌گوئی جواب داد نه. اما این چند بیت عربی را به مفاکهه برایم خواند:

من بعـد ودّ رمتم ان تهجـروا
ما بعـد صفقة بیعتین تخیروا
وز عمتـم ان اللیالـی غیرّت
عهـد الهـوی لا کان من یتغیر
ان شئتم ان تنصفونی فی الهوی
اوتعطوا[1] حبل‌الوصال و تغدروا
ردّوا الهدوّ کماعهدت الی‌الحشا
والمقلتین الی‌الکری ثم اهجروا[2]

چنین معلوم است که مجدالدین پس‌ازاین تاریخ یعنی پس‌ازسال ۶۷۰ به خدمت بهاءالدین جوینی پیوسته ، و پس‌از سالها توقف در اصفهان وفات یافته است.

دانشمند بزرگوار جناب علی‌اصغر حکمت ولادت و وفات اورا از دو قطعهٔ زیر به دست آورده ودرحاشیه ترجمهٔ کتاب «ازسعدی تا جامی» ص۱۴۳ بدین‌گونه مرقوم داشته‌اند :

«من بنده مترجم به دو قطعهٔ نغز از لطافت آثار او (یعنی مجد همگر) تصادف نمودم که هردو ذیلا نقل می‌شود . و هردو متضمن اشاراتی است از سرگذشت عمر او.

۱ــ کذا فی‌الاصل والظاهر : اوتقطعوا
۲ــ تلخیص‌مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۲۶۹

درقطعهٔاول درتاریخ کتاب قابوسنامهٔ وشمگیر زیاری که به سال ۶۷۳ﻫ برای کتابخانهٔ بهاءالدین جوینی نگاشته اشاره به سنین عمر خود کرده وازآن چنین مستفاد می‌شود که وی درسال ۶۰۷ هجری متولد گردیده. وقطعهٔ دوم را باز درآخر کتاب کلیله ودمنه‌ای که درهمان سال‌برای امام شمس‌الدین کیشی کتابت نموده است سروده.(این چند بیت از قطعهٔ اول است)

نوشت دفتر قابوسنامه را به خطی
چو آفتاب هویدا ودرنظر چو جدی
به روز بیست و هفتم زماه ذیقعده
به سال ششصد وهفتادوسه به خطهٔ جی
بدان زمان‌که بدی مر مراحل عمرش
گذشته شصت‌وشش‌ازکاروان‌آذر ودی

واما درباب وفاتش قطعه‌ای به‌نظر رسید که درتاریخ وفات او و امامی هروی وبدر جاجرمی گفته‌اند . وآن این است :

شیخ اصحاب امامی هـروی — مجد همگر که بود صدرکفات
بـدر جاجرمی نکو سیرت — به صفاهان چو در رسید ممات
در ثمانین و ست و ستمائه — بدو مه یافتند هـرسه وفات[1]

وصاحب کتاب شاهدصادق‌وفات اورا بهسال۶۹۵ ذکر کرده‌است[2]واین دروفات وی‌نزدیکتر به‌صحت است، چه چنانکه درهمان‌کتاب «ترجمه‌ازسعدی قول‌تاجامی»مسطوراست، مجدالدین‌مسلماً به‌سن کهولت‌وسالخوردگی‌رسیده

۱ـ برای‌تمامی دوقطعهٔ مجد همگر وقطعه‌ای‌که درتاریخ وفاتش گفته‌شده‌رجوع شود به‌کتاب از سعدی تا جامی ص ۱۴۳ تا ۱۴۵

۲ـ شاهد صادق نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار .

ودراشعار خود به‌این معنی مکرر اشارت کرده‌است، ومخصوصاً دریکی‌از آن قصاید عمر خود را بیش ازهشتاد می‌گوید، وچون ازاشعارش استفاده شود که از سن هشتادگذشته است. پس اگر تولد او به‌گفتهٔ خودش در سال ۶۰۷ باشد وسنش هم ازهشتاد تجاوز کرده‌باشد، مسلماً چندین سال پس از سال۶۸۶زنده بوده است .

این چند بیت از اشعارفارسی او در اینجا آورده شد:

حــذر ای جاهلان غفلت کار — حذر ای غافلان جاهــل وار
زین گذرگــاه دیو نفس شکن — زین بیابان غول مردم خوار
این یکی خانه‌ایست پر زفریب — وین یکی گنبدیست پرزنگار
کس از آن رفتگان نیامد باز — کس ازآن خفتگان‌نشد بیدار
راد سروی که بر فرازد قــد — قامت دلبری‌است خوش‌رفتار
هر بنفشه کــه بر زمین روید — هست زلف بتی‌پری رخسار
هر گلی کز چمن به بار آید — عارض شاهدیست خوش‌گفتار
ای دریغا کــه عالمی پر شد — از فرو مایگان و از اشرار
همه مردم ، ولی نهٔ مردم سان — همهٔ صورت، ولی نه‌معنی‌دار
نه در آن ذره ای وفا و کــرم — نــه درآن حبه‌ای حیا و وقار
ای محمد خدای را ، برخیز — زین ابوجهلیان برآر دمار
ای سرافیل صور حشر بــدم — وز سر این خران ببر افسار

۸۱ـ قوام‌الدین

ابوالکرم‌اسماعیل بن‌هبةالله‌مجدالدین‌فرزند مجدهمگراست.ابن‌الفوطی چند نفر ازخانوادهٔ همگررا درکتاب‌خود نام برده‌است، ازآن جمله‌قوام‌الدین

پسر مجدالدین است که او را به‌شاعری و نویسندگی ستوده وگوید : به‌مراغه‌و بغداد از اشعار او و اشعار پدرش و برادرش نوشتم . و نام او را در تذکرهٔ کسانی که به‌رصد آمده‌اند یاد کرده‌ام . او رابه‌علم حساب معرفت کامل بود[۱].

۸۲ـ خواجه همام‌الدین

ابن علاء تبریزی . از مشاهیر شعرای آذربایجان است . نامش را بعضی محمد و نام پدرش را علاءالدین فریدون گفته‌اند[۲] . او اگرچه همه جا در زمرهٔ شعرا ذکرشده. لیکن باید درجملهٔ علما و فضلاشمرده شود . جمعی نوشته‌انـد او از جملهٔ شاگردان خواجهٔ طوسی بوده ، و علوم حکمت و فلسفه‌را نزدآن استادتحصیل کرده، وازاقران قطب‌الدین‌شیرازی به‌شماراست. وباشیخ اجل سعدی‌شیرازی‌صحبتها داشته، ودر غزل‌سرائی پیروآن‌استاد بوده است. ومطایبات لطیفه که میان ایشان دست داده مشهور است .

خواجه همام‌ازهمان ابتدای جوانی داخل خدمات دولتی شده ، ومدتی وزارت‌آذربایجان‌را به‌عهده داشته‌است. و درسال ۶۷۶ که خواجه‌شمس‌الدین محمد وزیراز طرف اباقاخان برای ضبط اموال معین‌الدین پروانه مأمور شده که به‌روم رود، همام‌الدین‌هم درخدمت وملازمت وزیر دراین‌سفر همراه‌بوده است[۳].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۷۷۰

۲ـ مقدمهٔ دیوان همام ص سی ودو وسی وسه

۳ ـ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی چاپ لیدن ص ۲۱۹ و ریاض‌العارفین هدایت ص ۲۳۸

وی بافضائل بسیار دارای جاه وجلال فراوانی بوده. وپیوسته باسلاطین و وزراء وحکام مصاحب . وبزرگان زمان طالب صحبت او بوده‌اند . و او را با شرف‌الدین‌هارون پسر خواجه شمس‌الدین وزیر که از دانشمندان و فضلاء عصر بوده معاشرت و دوستی بوده است .

وقتی همام‌الدین خواجه هارون را در منزل خود دعوت کرد، و در آن مجلس چهارصد صحن چینی همه از خاصهٔ مال خود حاضر نمود . و برای پذیرائی مهمان خویش تکلف بسیاری کرد. و این غزل را در آن روز به‌بدیهه گفت :

خانه‌امروز بهشت‌است که‌رضوان‌اینجاست
وقت پروردن جانست که‌جانان اینجاست

نیست ما را سر بستان و ریاحین امروز
نرگس‌مست وگل وسروخرامان‌اینجاست

بر سر کوی عجب بارگهی می‌بینم
کوه‌طوراست‌مگرموسی‌عمران‌اینجاست

مست اگر نقل طلب کرد به بازار مرو
مغز و بادام تر و پستهٔ خندان اینجاست

شکر از مصر به تبریز میارید دگر
به حدیث لب‌شیرین شکرستان اینجاست

کلبهٔ تیرهٔ این رند گدا شاه نشین
شده امروز که با کوکبه سلطان‌اینجاست

بندگی را کمر امروز ببندید به جان
چون نبندیم میان یوسف‌دوران اینجاست

چه غم ازمحتسب وشحنه و غوغا امروز
خواجه‌هارون پسرصاحب‌دیوان‌اینجاست
بعد از این غم مخور از گردش ایام همام
هرچه‌آن آرزوی جان بودت‌آن‌اینجاست

همام‌باوجود فضائل ظاهری از باطن صافیه درویشان نیز بهره‌مندبوده، و در تبریز خانقاهی داشته ، و گوئیا به‌شیخ حسن ایلغاری ارادت می‌ورزیده است [۱].

وفاتش به‌قول‌فصیحی خوافی‌وصاحب شاهد صادق به‌سال ۷۱۴بوده[۲]و بنا به گفتهٔ صاحب روضات‌الجنان و دولتشاه سمرقندی و هدایت در ریاض العارفین[۳]در سال ۷۱۳ درگذشته است .

فصیحی خوافی در تاریخ مجمل گفته است که همام عمر درازی داشته وسنش قریب ۱۱۶ سال (۵۹۸-۷۱۴) بوده است . و در سبب مرگش چنین‌گوید که : در تبریز به حمام رفت ، و برتخته‌ای که بربالای آخر گرم بود بنشست. او را غشی‌آمد ، و درآخرگرم افتاد، چون او را بیرون آوردند وفات‌کرده بود [۴].

ولی در مقدمهٔ دیوان وی سنش ۷۸ سال تعیین شده است[۵].

۱ــ دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت‌ص ۳۹۶

۲ــ شاهد صادق نسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۳ــ روضات‌الجنان درمزارات تبریز تألیف حافظ‌حسین کربلائی قزوینی‌تبریزی ج ۱ ص ۱۰۵ و تذکرهٔ دولتشاه ص ۲۱۹ وریاض‌العارفین ومقدمه دیوان همام

۴ــ مجمل فصیحی خوافی ج ۳ ص ۲۲

۵ــ مقدمهٔ دیوان همام نسخهٔ چاپی

قبرش د ر حوالی مزار حضرت بابامزید بـه جانب شرق تبریز واقع است [۱].

او را علاوه بردیوان غزلیات منظومه‌ایست به‌نام صحبت‌نامه که آنرا به نام خواجه شرف‌الدین هارون ساخته‌است. دیوانش‌نزدیك دوهزار بیت‌است. این دو بیت‌ازوست:

صبح سر برزد زمشرق باده پیش‌آر ای ندیم
یك زمانم بی خبرکن چند از این امید و بیم
هرگران جـانی نشاید مجلس اصحاب را
یا ملیحی شنگ باید یا سبکـروحی ندیم

واز دیوان وی‌انتخابی به‌سعی وهمت دانشمند ارجمندآقای مؤیدثابتی با مقدمه‌ای درشرح حال شاعر به‌چاپ رسیده است .

ودیوان‌کامل‌آن در تاریخ ۱۳۵۱ به تصحیح‌آقای دکتر رشیدعیوضی‌به زیور طبع‌آراسته شده است .

۸۳ ــ اثیرالدین اومانی

نامش عبدالله است و از قریهٔ اومان از توابع همدان . فاضلی ارجمند و شاعری بلندقدر است . در اوائل عمر در اصفهان می‌زیسته . باکمال‌الدین اسماعیل شاعرمعروف معاصربوده، و با یکدیگر مشاعره‌ها داشته‌اند. صاحبان تذکره او را از شاگردان خواجهٔ طوسی نوشته وگفته‌اند که: تحصیل علوم‌در خدمت استادالبشر محقق طوسی‌کرده است.

دولتشاه‌گوید: «اشعارعربی بسیار دارد و دیوان او و رفیع‌الدین لنبانی

۱ــ روضات‌الجنان در مزارات تبریز ج ۱ ص ۱۰۵

درعراق بسیارمحترمست وعزیز. و شعرشان شهرتی عظیم دارد. امادرخراسان و ماوراءالنهر متروکست[۱].

اثیرالدین اتابك مظفرالدین اوزبك‌بن محمد و سلیمان شاه حاکم کردستان راکه از امرای آن سامانست مدح کرده . وقاضی مجدالدین‌همدانی را هجو نموده است . گویند به‌نفرین قاضی مذکور در سال ۶۵۶ وفات یافته است .

هدایت‌درکتاب‌مجمع‌الفصحاء نوشته‌که دیوانش پنجهزار بیت است[۲] از اشعار اوست :

تا توانی نفسی بی مـی و معشوق مباش
که تراحاصل عمراز دو جهان‌آنقدراست

مـی حرامست ولی اهل خرد را نسزد
ترك‌چیزی که‌یکش‌عیب‌وهزارش‌هنراست

و قصیدهٔ او که در ذم شعر وشاعری گفته مشهوراست، و این دو بیت از آن قصیده است :

یارب این قاعدهٔ شعر به گیتی که نهاد
که چو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد

ای برادر به جهان بدتر ازاین‌کاری نیست
هان و هان تا نکنی تکیه بر این بی بنیاد

و ایضاً از اوست :

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه ص ۱۵۷ و۱۷۲

۲ــ مجمع‌الفصحاء هدایت ج۱ ص ۱۰۵ وآتشکدهٔ آذر وتذکرهٔ عرفات نسخهٔ خطی کتابخانهٔملی ملك وتاریخ حبیب‌السیروتذکرهٔ دولتشاه چاپ لیدن‌ص۱۵۷و۱۷۲

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن که قابل بند نیم
ور میل‌توبا بی‌خرد ونا اهل است من نیز چنان اهل وخردمندنیم

۸۴ـ کمال‌الدین زنجانی

از فضلاء و شعرای قرن هفتم هجری و مداح خاندان جوینی وازاقران امامی‌هروی واثیرالدین اومانی‌است. قصائدغرا دارد، دیوان غزلیاتش درمیان نیست. وفاتش درسنه ۶۸۷ بود[۱] . وبه خواجهٔ طوسی تقرب واختصاصی‌داشته است . درمدح او قصیده‌ای داردکه این چند بیت ازآن قصیده است :

ای گشته آفتاب ز روی تو شرمسار
خندیده شمع روی تو بر مهر تابدار
از شرم روی تست که بفروزد آفتاب
گه زرد و گاه سرخ برآید به‌کوهسار
زلفت چوعقد خوبی‌روی تومی‌گرفت
نگرفت مهر را به یکی ذره در شمار
در زرنشانم این‌سخن همچوزرخویش
شایدتواش‌به‌گوش کنی‌همچوگوشوار
سر دفتر خلاصهٔ عالم نصیر دین
کز چرخ برترست به رفعت هزار بار
از بهر استماع حدیث تو عقل و جان
بنشسته بر دریچهٔ گوش اندر انتظار

۱ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ به نقل ازصحف ابراهیم

در صد هزار قرن نیاید یکی چو تو
درشش سوی زمانه زتأثیر هفت وچار

وی درغزل کمال تخلص می کرد.وچند غزل‌اورامحمدبن بدرجاجرمی درکتاب مونس‌الاحرار آورده است . این غزل ازآنجاست [۱]:

گر بازم اقبال‌آورد ، یك شب درآغوش‌شما
بردارم‌آن شب‌کام جان ، ازچشمهٔ نوش شما

بربوی‌یك‌بوسه‌بسی،جان‌دادچون‌من‌هرکسی
هیهات دست‌هرکسی،کی گیرد آغوش شما

تا بخت رهبر داشتم ، و اقبال یاور داشتم
درگوش گوهر داشتم، زان‌لعل درپوش شما

اکنون که‌بختم‌شدنگون،آن‌گوهرازچشمم‌برون
آورد و می‌بینم کنون ، در حلقهٔ گوش شما

از گفتگوی ماجرا ، هرگز گرفت از دل مرا
فریاد تا خود من چرا ، گشتم فراموش شما

ای سوخته‌جان و تنم ، وآتش زده درخرمنم
درآتش سودا منم، برچیست این جوش‌شما

دل‌هست‌باری هردمی، کزجان زدست‌هرغمی
زخمی‌خوردبی‌مرهمی،چون‌طره‌هم‌دوش‌شما

تا دیده کامی زان دهن ، هردم کمال ممتحن
جان می‌فشاند بی‌سخن ، برلعل خاموش شما

۱ــ مجمع‌الفصحاء ج ۱ص ۴۸۷ ومونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی ص ۲۷۹

۸۵ـ حسام‌الدین منجم

چنانکه از کتب تواریخ به دست می‌آید، در موقعی که هلاکو متوجه عراق واستیصال عباسیان شد، حسام‌الدین در اردوی ایلخان بود. و زمانی که خلیفه‌گرفتار گردید، وهلاکو قصد کشتن او راکرد او به‌خدمت پادشاه رفت وگفت قلع خاندانهای بزرگ نامبارك باشد. اگر خلیفه کشته شود، عالم سیاه وتاریك، وعلامات قیامت ظاهر گردد، وباران از زمین‌منقطع شود. وبه‌قدری ازاین سخنان هول‌انگیز گفت، که در ایلخان تأثیر کرد. ودر کشتن خلیفه دودل شد و مردد گردید، و در این باب باخواجهٔ طوسی سخن‌گفت. خواجه پاسخ داد که: هیچیك ازآنچه که حسام‌الدین گفته واقع نخواهد شد. و آنچه ادعا کرده غلط است. زیراکه زکریای پیغمبر ویحیی معصوم راکشتند ازاین‌حالات هیچ بوقوع نپیوست. وامیرالمؤمنین علی و عثمان که از یاران پیغمبر بودند کشته شدند، آسمان باران از زمین بازنگرفت. وهمچنین چندتن ازآل عباس کشته شدند، نه‌آفتاب‌گرفت‌ونه ماه.

هلاکو وقتی این سخنان از خواجه شنید حسام‌الدین را خواست و از او مولجکا [1] ستاند، والتزام‌گرفت، که اگر تا مدتی معین از کشته شدن خلیفه بگذرد، و آنچه او گفته در عالم پدید نگردد او را بکشد. و بر حسب آن التزامنامه چون‌آن مدت منقضی‌گشت واثری از آن حالات که اوگفته بودپدید نگشت هلاکو فرمانداد تااو راکشتند. واین واقعه درشب پنجشنبه‌هشتم‌محرم سال ۶۶۱ اتفاق افتاد [2].

۱ـ مولجکا به‌لغت مغولی بمعنی نوشته وحجت‌است که امروزه التزام‌گویند.

۲ـ تاریخ حبیب‌السیر نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۸۶ـ شمس‌الدین گیلك

وزیر رکن‌الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی بود . در وقتی که هلاکوخان برای استیصال ملاحده متوجه قلاع آن جماعت شد ، کس به‌طلب خورشاه فرستاد. خورشاه وزیررا باپسرعم خود سیف‌الدین سلطان‌ملك‌بن‌کیا منصور به‌خدمت هلاکو فرستاد تا از جانب او عذر تأخیر رفتنش رابخواهند. هنگامی که هلاکو به‌دماوند رسید ، شمس‌الدین را به گردکوه روانه فرمود ، تاکوتوال آن قلعه را همراه خود به‌اردو آورد . شمس‌الدین فرمانده‌گردکوه، تاج‌الدین مردانشاه را در رودبار به‌اردو رسانید ، و مورد عنایت و توجه خان گردید . و مقارن آن حال رکن‌الدین نیز از قلعه به‌زیرآمد، و بساط حکومت اسماعیلیه در ایران برچیده شد .

از حال شمس‌الدین مذکور بیش از این چیزی معلوم نشد[1].

عدهٔ بسیاری از شخصیتهای مهم علمی و رجال دولتی نیز درجملهٔ‌یاران و دوستان وشاگردان خواجه می‌باشندکه درکتابهای تاریخ و رجال ذکری از آنان‌نرفته‌وفقط‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی‌یادی‌از آنهاشده‌است. برای تکمیل این مبحث یعنی‌ذکرمعاصران خواجه شرح‌حال بعضی از آنان ازکتاب مذکور به‌فارسی نقل و درذیل ایراد شد .

۸۷ـ عمادالدین

ابوالفداء قهستانی.ابن‌الفوطی دربارهٔ اوگوید:«عمادالدین اسماعیل‌بن احمد قهستانی ، پادشاه قهستان . از خواجهٔ سعید نصیرالحق والدین ابوجعفر

۱ـ تاریخ حبیب‌السیر وکتاب دستورالوزراء خواندمیر ص ۲۲۹

طوسی در سال ۶۶۷ پس از مراجعت سفرخراسان از طول وعرض خراسانو حال امرا وعلما وادبای آن سامان که بهخدمت او رسیده بودند پرسیدم . او از این عمادالدین سخن بهمیان آورد ، واز ظلم و جور وی نسبت بهرعایا شرحی بیان نمود. وگفت اودرقهستان بنائی ساخت ، وبرای عمارت آن خانهٔجماعتی را ویران کرد . ولی وقتی که بنا نزدیك بهپایان بود ، عمادالدین در سال ۶۶۶ مرد. ومن این دوبیت راگفتم ، وبریکی از ایوانهای آن خانه نوشتم که :

زین گوشه و ایوان که بر افراشته ای
وین خواستهٔ خلق که برداشته ای
چه فائده ُبد ترا چو نا یافته کام
بگذشتی و اینها همه بگذاشته ای

عمادی در جوانی مرد و صدرالدین علیبن نصیرالدین دختراو راکهبه «قهستانیه» معروف شده به ازدواج خود درآورد[1].

۸۸ـ عمادالدین

ابوالفضل محمدبن سدیدالـدین عمربن عیسی همدانی واعظ، ازجمله وعاظ و قراء وحافظ قرآنبود. ابنالفوطیگوید : در ایامی که خواجهٔطوسی در مراغه بود بهاین شهر درآمد. و در سال ۶۷۰ در حضور خواجه مـردم را وعظ کرد ، وبهمنگفت الجامعالصحیح را از پدر خود سماع کردهام ازجمله شعرهائی که برایم نوشت این چند بیت بود :

سلالاتالنبی هم الائمة اليهم يصرف العقلالأزمة

۱ـ نقل از مجلهٔ یادگار شمارهٔ هشتم سال سوم ص ۷۵ وتلخیص مجمعالآداب ج ۴ ص ۶۸۲

ثناؤ هم یحلی کل لفظ و ذکرهم یجلی کل غمه
بحبهم نجاة الخلق طراً بذیلهم تمسك کل امه
هم نور اضاء الافق منه وقدشمل الزمان سناوعمه
یریدالمشرکون لیطفئوه و یأبی الله الا ان یتمه

درسال ۷۰۵ درگذشت [1].

۸۹ـ عزالدین

ابوالفضل. ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب ترجمهٔ حالی برای او آورده وگوید : «عزالدین ابوالفضل بیکلاربن مجدالدین محمدبن عبدالحمید امیر تبریز پدرش مجدالدین نیز امارات تبریز داشت : وبعد ازپدرپسرش مقام او را یافت. وی جوانی سبکروح وادیب وفاضل، ونویسندهٔ ماهر وعالم بود. علوم الهیه را نزدشمس الدین عبیدلی آموخت، ودرآن علوم مقامی رفیع یافت. او را درخدمت مولانا نصیرالدین طوسی بهسال ۶۶۴ دیدم . وزمانی که برادر خود بدرالدین عبدالوهاب را از اسیری خریداری کردم ، اوبهمن کمك کردو صد دینار برایم فرستاد . وپیوسته کمکهای دیگر بهمن می‌نمود . ولباس برایم می‌داد، ومن برای او ازکتابی که خواسته بود نسخه برداشتم[2].

۹۰ـ کمال‌الدین مراغی

ابومحمد احمدبن محمد مراغی طبیب .

۱ـ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۸۴۱

۲ـ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۴۵

ابن‌الفوطی گوید که «او ازبزرگان اطباء و صاحب تجارب مفیده بود . او را درحضور مولانا نصیرالدین محمد طوسی در سال ۶۶۴ دیدم، وخواجه باوی مزاح می کرد .

کمال‌الدین مردی شرابخوار ومدام باجام مدام بود. وحریفهائی هم‌در مراغه داشت .گمانم آنست که در سال ۶۷۰ فوت کرد[1]».

۹۱ ـ کمال‌الدین هندی

ابوالشمس افلاطون‌بن‌عبدالله هندی . ابن‌الفوطی نوشته است که «وی از جمله کسانی است که برای استفاده از محضر خواجهٔ طوسی درسال۶۵۸به مراغه‌آمد ، و لیکن چون استعداد تحصیل علم نداشت ، باآنکه رنج بسیاری می‌برد ، و درنوشتن مطالب علم حکمت زحمت می کشید ، فهم آن مطالب برایش دشوار بود.مولانا نصیرالدین طوسی که متوجه حال اوبود،مرا فرمود که دروس او را بنویسم، و اورا درکار تحصیل یاری‌نمایم. من‌به خواجه‌گفتم گیرم که دروس او را نوشتم، واین قدر با اوکمك کردم آیا فهم دقایق و حفظ مطالب این علوم را هم ازطرف اوعهده‌دار شوم.

اخلاقش پسندیده بود، لیکن چانهٔ درازی داشت و ریش خود را زرد می کرد، وقباءنسیج می‌پوشید ، وکلاه‌مغولی برسرمی‌نهادوبه کلمات‌وجملاتی که فهمیده نمی‌شد تکلم می کرد. درسال ۶۶۹ در تبریز درگذشت[2].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۱۳۷

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۱۵۲

۹۲- عزالدين منجم ساوی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوالفضل محمدبن یحیی ساوی مقیم تبریز؛ اورا در سال ۶۶۴ درشهر تبریز دیدم، وبه‌دیدارش مشرف شدم. اومردی شیرین گفتار ونیکواخلاق بود. ودر تبریز به‌سال ۶۷۳ درگذشت، و درچـرنداب مدفون گردید [۱].

۹۳- کریم‌الدين منجم سلماسی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوبکربن‌محمودسلماسی‌مهندس ملقب‌به‌کریم‌الدين. در سال ۶۶۴ در محل رصد مراغه به‌خدمت مولینا نصیرالدین طوسی رسید. او به‌حل کاغذ آگاهی کامل داشت. ومی‌توانست کاغذ راحل کندو به‌صورت‌خمیر درآورد. وباآن اسباب و آلاتی مـانند قلمدان وطبق وغیره بسازد. و دراین صنعت بسیار ماهرواستاد بود، وکرهٔمیان‌خالی ومجوفی از خمیرکاغذدرنهایت خوبی وظرافت ساخت. وخطوطی برآن‌کشیده، وصورت اقالیم سبعه برآن نقش‌کرده، و نموداری ازکره زمین درست‌کرد. نورالدین اسماعیل‌بن احمد محتسب سلماسی مراگفت‌که‌کریم‌الدين مهندس درسال ۷۰۱ درسلماس‌وفات یافت [۲].

۹۴- فخرالدين مراغی

ابن‌الفوطی گوید: «احمدبن عثمان‌مشهور به‌امین وملقب به‌فخرالدین‌از

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ص ۷۵ ج ۴ ص ۲۹۱

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ص ۷۱

اهل‌مراغه ودرفن معماری استاد وماهر بود. دربناء رصد مراغه شرکت‌داشت، وبا نظر و اهتمام وی رصد ساخته شد . و خواجهٔ طوسی در تمام امور به وی اعتماد تام داشت [۱]».

۹۵- عمیدالدین منجم بغدادی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوالفضایل سعیدبن عزالدین محمدبن‌عبدبن‌سلمی. از اولاد صدور واکابر، وپدرش نایب‌دوطرف (شرقی وغربی) بغداد بود. پس از واقعهٔ دارالسلام ، عمیدالدین در دست لشکریان مغول اسیر شد . و بعد در جملهٔ خدمهٔ خواجهٔ طوسی درآمد . ودر مراغه به‌تحصیل علوم ریاضی‌مشغول گشت ، تادر معرفت تقویم واحکام‌آن ماهرگشت . وقتی به‌حضور اباقاخان‌بار یافت، سلطان او را اعزاز واحترام‌بسیار کرد. وانعام و احسان‌فراوان‌فرمود. و جامه‌ای ازجامه‌های خویش بدو پوشانید. ولیکن وی از عمر ودانش خویش بهره‌ای نیافت، ودرسن جوانی در محرم سال ۶۶۴ درگذشت، و در مراغه در راهی‌که به‌رصد منتهی می‌گشت نزدیك قبهٔترکان مدفون شد[۲]».

۹۶- فخرالدین حکیم قزوینی

ابن‌الفوطی گوید:«ابوالفتح محمدبن‌جمال‌الدین احمدبن‌عیسی‌قزوینی، چون پدرش مدتی خدمت حکیم‌معروف‌اثیرالدین ابهری‌کرده بود به‌این‌جهت وی به‌اثیری معروف شده بود.

فخرالدین جوانی فاضل وحکیم بود ، و درخدمت نجم‌الدین‌کاتبی‌علم

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۹۱

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۹۱۷

منطق آموخت ، و درسال ۶۶۵ به مراغه آمده رحل اقامت افکند . و کتاب بسیاری برای خویش نوشت، و غالب اوقات بمحل رصد می‌آمد تا اینکه در سال ۶۶۷ درسن جوانی وفات یافت[1] »

۹۷ - فخرالدین لقمان مراغی

ابن‌الفوطی گوید: « لقمان‌بن محمدبن عبدالله از اعیان زاده‌های مراغه بود . پس از آنکه امر سلطنت برهلاکو استقراریافت ، و دشمنان را مخذول و منکوب کرد ، وخواجهٔ طوسی به‌مراغه‌درآمد، باستصواب مولانا رأی‌سلطان برآن قرارگرفت که جمعی از مردم ایران راکه از بیم تاخت و تاز مغول‌جلاء وطن‌کرده، وبه بلاد عرب هجرت نموده‌اند بازگردانند . فخرالدین لقمان که مرد نیك سیرت و عاقل بود مأمور شدکه به بلاد عرب رود ، و مردمی را که بدانجاپناهنده شده‌اندازلشکرتتار ایمن‌سازد، تابه‌خانه ووطن‌خویش‌بازگردند. او به‌فرمان سلطان متوجه اربل و موصل‌وبلاد جزیره‌گشت. ودر حدود پانصد خانوار مردم را که مدت چهل سال از خانه و زندگی خود دور شده بودند ، دوباره به‌خانه‌های خویش بازگردانید[2].»

۹۸ ـ فخرالدین بیاری

ابوالفضل عبداللهبن شمس‌الدین محمدبن عبدالله البیاری قاضی قضاة خراسان. ابن‌الفوطی‌گوید: وی‌معروف به‌قاضی‌هرات وازجملهٔ ادباوفضلاست و در فروع و اصول عارف و در مشروع و منقول داناست . در تبریز او را

۱-۲ ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص، ۳۰۲ و ص۲۸۸

به‌سال ۶۶۷ دیدم. مردی خوش‌سخن و فصیح بود. صاحب سعید خواجه شمس‌الدین محمد جوینی قضاء ممالك خراسان را بدو تفویض نمود، و فرمانی برایش صادر کرد. او را رسائلی است به‌عربی[1].

۹۹ - فخرالدین زرندی

ابومحمد حسین بن حسن بن محمد زرندی قاضی. ابن‌الفوطی دربارهٔ وی گوید: از اولاد قضاة و از جمله کسانی است که در مراغه به‌خدمت مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی رسید، و از محضرش استفاده کرد. مردی بسیار خوش‌صحبت بود. در مراغه با وی معاشرت داشتم، و مطایباتی بین ما رد و بدل می‌شد.

فخرالدین زرندی در ربیع‌الاول سال ۶۹۲ در بغداد درگذشت[2].

۱۰۰ - فخرالدین نخجوانی

ابوالفضل محمد بن دیلمشاه بن محمد نخجوانی وزیر فقیر. ابن‌الفوطی نوشته است که: وی از اولاد بزرگان و وزراء بود. ابتدا در دیوان استیفای نخجوان به‌خدمت مشغول شد، و بعد ترك همه بگفت. و از تمام حطام دنیا چشم‌پوشید. و همه را رها کرد. و به‌اهر درآمد، و خدمت قطب‌الدین اهری را اختیار نمود، و از دست وی خرقه پوشید و در نزد او اقامت گزید.

او را درسال ۶۵۹ وقتی که از دست کفار فرار می‌کردم دیدم. و او در این وقت پیری خوب‌روی بود. سپس درسال ۶۷۰ اورا درمراغه ملاقات کردم.

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۲۰۰

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۵۹

مولانانصیرالدین اورا احترام‌واکرام‌می کرد،وقدرمقام‌اورا می‌شناخت.اوبرایم از اشعارفارسی‌ابیاتی نوشت . درکیران در رجب سال ۶۷۸ وفات‌یافت[۱] .

۱۰۱- کمال‌الدین

ابوالفضل محمدبن ابی‌نصر عباس‌بن فضل‌بن عباس تاجر. ابن‌الفوطی گوید : « وی جوانی فاضل بود، و درسال ۶۶۵ به‌مراغه وارد شد ، و از شعر خال خویش شیخ جمال‌الدین بن یحیی صرصری فقیه و شاعر رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله و سلم و از شعر دیگران برایم روایت‌کرد. مرا با او انس و صمیمیتی حاصل شد . و در سال ۶۷۰ به رصد برآمد و دوباره به دیدارش نائل شدم . با خواجه ابوجعفرطوسی ملاقات‌کرد ، و مندیلی مصری‌به‌خواجه هدیه نمود . و نیز درسال ۶۷۴ که به تبریز رفتم ، او را درآنجا دیدم . بعدها او متوجه بلاد ختاگشت ، و دیگر خبری از او به‌من نرسید[۲].

۱۰۲ - فخرالدین صوفی

ابن‌الفوطی نوشته است که « ابوالفرج احمدبن عثمان‌بن جعفر حلبی صوفی، سالها به‌سیرو سیاحت مشغول بود. و به شام و مصر سفر کرد. سپس به یمن درآمد ، و به سفر حج رفت ، و پس از گزاردن مراسم حج و زیارت خانهٔ خدا به بلاد روم و ارمینیه شد ، و ازآنجا به آذربایجان آمد . و در سال ۶۶۶ به مراغه وارد و درمحل رصد مقیم‌گشت . مردی مفید، و وارسته و مدام

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴/ص۳۲۵

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب نسخهٔ چاپ هند ص۲۵۶

به خویشتن مشغول بود»[1].

۱۰۳ ـ فخرالدین بروجردی

ابن‌الفوطی ترجمهٔ حال او را در تلخیص مجمع‌الآداب چنین آورده : «ابو محمد بزرجمهر محمد بن حبش بروجردی، فقیهی دانا و نویسنده‌ای توانا و خوش خط، و در تندنویسی و کم‌غلطی از نویسندگان و کتاب دیگر ممتاز بود . پیوسته استنساخ نسخ می‌کرد ، و کتاب بسیاری از مختصرات و مطولات به‌دست خویش نوشت .

درهنگامی که مولانا نصیرالدین طوسی در مراغه بود او نیز در آنجا اقامت داشت . و پس از مرگ وی به بغداد رفت ، و در مدرسهٔ نظامیه ساکن گشت. در نظامیه او را دیدم[2].

۱۰۴ ـ عزالدین ساجونی

ابوالفضل یحیی بن فضل الله بن عمر مراغی خطیب . ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

عزالدین شیخی پرهیزگار و خوش‌سیما و نیکوسیرت بود . او اول خطیبی است که درجامع مراغه درایام مولانا نصیرالدین‌طوسی متصدی‌منصب خطابت گردید. این‌شیخ‌درمدرسهٔ مستنصریه بغداد تحصیل فقه کرده‌ازابراهیم‌بن ازارین سماع حدیث نمود . خواجهٔ طوسی را به‌او اعتقادی عظیم بود، و در

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۹۰

۲ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۳۰

مراغه به‌سال ۶۸۴ وفات کرد[۱].

۱۰۵ - مجدالدین طوسی

ابوالفتح محمد بن محمد بن محمد طوسی . ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب نامش را یاد کرده وگفته : « از شعرای خراسانست . در سال ۶٦۹ به مراغه آمد و بر ما وارد شد . مردی نیکوخلق و خوش خوی بود . و متنبی لقب داشت . بعد به خدمت صاحب بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد جوینی پیوست. و در زمرهٔ ندیمان او قرارگرفت »[۲].

۱۰۶ - مجیرالدین نیلی

ابوالفضل علی‌بن محمدبن علی‌بن‌حمیص‌ادیب‌نیلی ازفضلاودانشمندان بود و از علوم حکمت بهره‌ای تمام داشت .

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب آورده که: « اوجماعتی از رؤساء عراق‌رامدح گفت و به آذربایجان مسافرت کرد . و در مراغه مسکن گزید . و درخدمت صدرالدین علی‌فرزند خواجهٔ‌طوسی بسرمی‌برد. و اشعار بسیاری درمدح اوگفت. وفاتش در سال ۷۰۳ اتفاق افتاد »[۳].

۱۰۷ - مجدالدین حارثانی

ابوعلی عبدالمجیدبن عمربن رحب حارثانی از جملهٔ رؤساء و کتاب

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۳۸۲

۲ـ ۳ـ : تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحات ۲۴۶ و ۳۰۲

بوده است .

ابن‌الفوطی دربارهٔ او نوشته است: «پیری نیك‌خو بود و سماع حدیث از صاحب شهید محی‌الدین ابی محمدیوسف‌بن جوزی نموده بود. وبه‌مراغه برای حضوربه‌مجلس‌خواجه طوسی‌درآمد و مدتی‌ازمحضروی استفاده کرد [۱].

۱۰۸ - مجدالدین‌اعرج اصفهانی

ابو عبدالله فضل الله بن محمدبن ابی‌بکربن شعرانـهٔ اعرج اصفهانی فقیه ادیب .

ابن‌الفوطی شرح حالی برایش آورده و گفته‌که : « درسال ۶۶۸ برای تشرف به خدمت مولانا نصیرالدین به مراغه وارد شد. مردی نیك‌اخلاق بود ومحفوظات بسیار داشت [۲]» .

۱۰۹ - مجدالدین مراغی

الیاس‌بن محمد مراغی . ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید : « او ازکسانی است‌که درخراسان‌صحبت مولانا نصیرالدین طوسی‌را دریافته و درخدمت او به تحصیل اشتغال داشته‌است [۳] » .

۱۱۰ - کمال‌الدولة اربلی

ابوعلی‌بن ابی‌الفرج‌معروف به‌ابن داعی اسرائیلی اربلی‌حکیم.

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحهٔ ۱۷۳

۲-۳- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحات ۲۱۲ و ۱۲۰

ابن‌الفوطی‌در تلخیص‌مجمع‌الآداب‌ گوید:

« ابن‌الداعی از جمله حکمائی‌است که من زمان او را ادراك کرده ولی فیض ملاقاتش را نیافته‌ام .

نجم‌الدین احمدبن‌علی‌بن‌البواب بغدادی‌برایم حکایت کرد که‌ابن‌الداعی به حضور سلطان هلاکو رسید . و با مولینا نصیرالدین ابوجعفرطوسی‌ملاقات کرد. ابن‌الداعی مردی فصیح و سخنوربود وبه علوم حساب و هیئت و نجوم آگاهی کامل داشت . و خود را ازجملهٔ ادبا می‌شمرد . درسال ۶۵۷ هلاکو او را به دارالملك قراقروم نزد برادرش منکوقاآن فرستاد[1] .

۱۱۱ ـ محیی‌الدین

ابوالحسن علی‌بن‌عیسی‌بن محمد معروف بابن‌الهواری علوی واعظ (الهواری بتشدیدالواووبعدالالف راء[2]) ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

« ابن‌الهوّاری از اولاد مشایخ و عرفاء واصلش ازمردم مکه شرفها الله تعالی بود . چون درنواحی واسط توطن داشت، بهواسطی معروف شده‌بود. او درسال ۶۶۷ به مراغه‌آمد . و به خدمت مولینا نصیرالدین طوسی پیوست. و درآن شهر مجلس وعظ و تذکیری برایش منعقدگشت . و مقبولیت عامه یافت . و به خانهٔ امرا و خوانین مغول رفت و آمد می‌کرد، او آنهارا به دین اسلام دعوت می‌نمود ، و بدین واسطه خلق بسیاری از مردم مغول ، و ترك به دست او مسلمان شدند . و جمعی از مسلمانان نیزدراثرارشاد وی ازگناهان

---

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحهٔ ۲۲۸

۲ ـ فوات‌الوفیات ج۲ ص۲۱۰

خود توبه‌نموده ، وزکوة مال‌خویش‌را بیرون کرده وبرنماز پنجگانه‌مواظبت نمودند . وزیر صدرالدین عبدالرزاق خالدی بـه‌او میل وافر و اعتقاد کاملـی داشت .

در آخر عمرابن‌الهواری به بغداد رفت ، وآنجارا محل اقامت خویش قرار داد ، تاآنکه درسرویاز وفات یافت ، و درهمانجا دفن شد . ولی پس از چندی یعنی درسال ۶۷۹ نعش او به شهرزور نقل و درآنجا مدفون گردید .

ابن‌الهواری مردی فاضل نیکوسیرت و زاهد و دیندار بود. [۱]»

۱۱۲ ـ کمال‌الدین کوفی

ابوالمحاسن منصوربن‌احمد معروف به‌ابن‌الشدیدی کوفی.

ابن‌الفوطی‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب‌گوید: «وی‌شاعری‌ظریف‌بود وشعر نیکو وشیرین‌می‌گفت وقبامی‌پوشید. ودرمجالس‌بزرگان وصدورحاضرمی‌شد. و برای مسخرگی ولاغ بلغت مغولی با تفخیم الفاظ بی‌آنکه از معانی‌آن‌آگاه باشد تکلم می‌کرد . وبه محضرمولینا نصیرالدین طوسی رفت‌وآمد می‌نمودو در شهر ربیع‌الاول ۶۷۵ درگذشت [۲]».

۱۱۳ ـ معین‌الدین شیرازی

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب‌گفته‌که: «محمد بن علی‌بن عبدالله شاعرشیرازی درسال ۶۷۰بمراغه وارد شد. ومولینانصیرالدین‌طوسی‌را مدح کرد. من از اشعار او نوشتم . او شاعری شیرین‌سخن و خوش اخلاق بود .

۱و۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ‌هند صفحات ۳۹۱ و۲۹۲

و دیوان شعری به‌فارسی داشت. وقتی به خواجه نامه‌ای نوشته : و در اول آن بیت زیر را نگاشته بود :

لکل زمان واحد یرتجی بها
و هذا زمان انت لاشك واحده [۱]

۱۱۴ - کافی‌الدین طوسی

ابو الحسن علی‌بن‌زکی طوسی.

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب‌نوشته‌است که: اوازشعرای‌معاصر است . درسال ۶۸۵ برای زیارت خانه خدا به بغداد وارد شد، و به مکه رفت پس‌ازگزاردن‌مراسم‌حج به بغداد بازگشت. اورا درمجلس خواجه فخرالدین ابوالقاسم احمدبن‌خواجه نصیرالدین دیدم . درمدح خواجهٔ مذکور قصیده‌ای بعربی گفته‌بود که‌دوبیت اولش‌این‌بود :

لکم فی قلوب العالمین وداد و مالی سواکم فی‌الانام مراد
ملیك علیهم فاضل متفضل مدائحه‌لی‌یوم‌الترحل‌زاد(کذا)[۲]

۱۱۵ - جمال‌الدین تفلیسی

محمدبن هاشم تفلیسی ادیب نویسندهٔ فاضل.

ابن‌الفوطی‌درتلخیص‌گوید: « وی از اولاد قضاة واکابر، و از اصحاب مولیناابوجعفرخواجهٔ‌طوسی‌بود . درمراغه با او دوستی وانس وافر داشتم، و نامش را در «تذکرة من قصدالرصد» برده‌ام .

---

۱ - ۲- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحهٔ ص ۲۹۰ و ۲۶

پسرش کمال‌الدین مسعود نیز به‌مکارم اخلاق متحلی است. نیکو می‌نویسد و شیرین تکلم می‌کند. خط زیبا و عبادات فائقش را مکرر دیده‌ام. اکنون وی زنده، و ملازم اردوی امیر کبیر امیر چوپان نویان اعظم است[1].

۱۱۶ ـ علاءالدین بخاری

ابن‌الفوطی گوید:

علی‌بن احمدبن محمد بخاری مشهور به‌معرف درسال ۶۰۷ (ظ:۶۶۷) زمان حیات خواجهٔ طوسی به‌مراغه آمد و به مجلس‌درس‌خواجه حاضرمی‌شد و پس از چندی به بغداد رفت. مردی فصیح زبان و ملیح بیان بود. فصول مختاره‌ای به عربی وفارسی ایرادمی‌نمود، و نامه‌ها به‌زبان تازی‌وفارسی به‌نظم و نثر می‌نوشت. به نزد حکام برای تهنیت و تعزیت رفت و آمد می‌کرد[2]. و دارای اخلاق نیکی بود. وقتی که من متصدی کتابخانهٔ رصد مراغه بودم، مکرر نزد من آمد و از اشعار او نوشتم و او نیز از اشعار من نوشت. در ۶۸۷ درمراغه درگذشت[2].

۱۱۷ ـ نجم‌الدین بغدادی

ابوالفضل احمدبن علی‌بن ابی‌الفرج معروف بابن البواب بغدادی در جملهٔ کتاب وخوش‌نویسان و فضلاءآن عصر بوده. درمراغه اقامت داشت و

۱ـ تلخیص مجمع‌الآدب چاپ هند صفحهٔ ۲۸۸

۲ـ تخلیص مجمع‌الآداب ج ۲ ص ۱۰۳۸

کتاب بسیاری به‌خط خویش نوشت و باخواجه طوسی رابطه نزدیك داشت، و تألیفات او را استنساخ می‌کرد.

استاد ابن بواب درخط، عزالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن محمدبن ابی‌الفتح بغدادی بود[1].

درتلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی (آن مقدارکه در دست است) در مواضع‌مختلف استطراداً نام او برده شده‌است. و درتاریخ العراق هم ذکری از اوشده است.

از آثارش نسخهٔ کتاب مجسطی است‌که بـه تاریخ ۶۶۵ نوشته و آن نسخه درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود است.

سال وفاتش بدست نیامد، ولیکن از تلخیص مجمع‌الآداب مستفاد می‌شودکه تا سال ۶۸۳ درقید حیات بوده است.[1]

۱۱۸- منهاج‌الدین بخاری

ابوعبدالله محمدبن عمربن ابی‌الفتح بخاری نویسنده و محرر.

ابن‌الفوطی‌گفته: «جوان فاضل و نویسندهٔ دانشمند منهاج‌الدین را در تبریز به سال ۶۶۴ دیدم. در این اوقات به‌نویسندگی وکتابت و محاسبهٔ‌اعمال حسابی اشتغال داشت. و جمعی از کودکان را تعلیم می‌داد. درنهایت‌راحتی وآسودگی‌خاطر روزگار می‌گذرانید و درسال ۶۶۸ باز اورا درمراغه ملاقات کردم، وبه‌خدمت مولینانصیرالدین طوسی حاضرشده و ازخواجه درخواست کرد، که او را به صاحب دیوان شمس‌الدین وزیر معرفی‌کند،ونسبت به او

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۲۲۳

۲ــ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص۱۶۸

توصیه‌ای فرماید. خواجه حاجت او را برآورد و نامه‌ای چنانکه او خواسته بود به وزیر نوشت[1].

۱۱۹ - عضدالدین قهستانی

ابن‌الفوطی گوید: ابوالحسن منوچهر ایرانشاه‌بن علی قهستانی جوانی نیکو صورت و شیرین حرکات و خوش ادا از اولاد بزرگان قهستان بود. خط را خوش می‌نوشت. وقتی مولانا نصیرالدین ابوجعفرطوسی درسال ۶۶۵ متوجه قهستان شد، و در سال ۶۶۷ بازگشت، عضدالدین درخدمتش به‌مراغه آمد. ودرآنجا اشعار چندی به فارسی برایم نوشت. نام او را در «تذکرة من قصدالرصد» ذکر کرده‌ام.» [2]

۱۲۰ - شمس‌الدین عرضی

فرزند مؤیدالدین عرضی است که ترجمه حالش درسابق گذشت. وی نیز از دانشمندان وفضلاء آن زمانست.

در کتاب فوات‌الوفیات ابن‌شاکر والوافی‌بالوفیات صفدی ضمن‌شرح حال خواجهٔ طوسی نامش برده‌شده است. وابن‌الفوطی هم درکتاب‌تلخیص مجمع‌الآداب استطراداً در مواضع مختلف از او ذکری‌کرده و او را بعلم و دانش ستوده و از دوستان خود شمرده است.

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ‌هند ص۸۰۶

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۴۵۸

درجائی گوید:« ازجمله شیوخ وی فخرالدین ابوبکربن محمدبن احمد نسفی محدث است.»وازکتاب مزبور برمی آیدکه وی تاسال ۶۷۵ زنده بوده است . بیش از این چیزی ازحالش معلوم نشد .

۱۲۱ - کمال الدین صوفی بغدادی

ابن الفوطی درتلخیص مجمع الآداب آورده که:

ابوعزیز احمدبن عبدالله بن احمد بغدادی صوفی مقری شاعری فاضل بود . و به آذربایجان آمد، و درمراغه به مولانا نصیرالدین محمد طوسی وارد شد . و قصیده ای راکه درمدحش گفته بود خواند ، و ازحضرتش تقاضا کردکه به شمس الدین محمدبن محمد جوینی وزیر نامه ای بنگارد وسفارش او را بنماید . خواجه برحسب درخواست او نامهٔ بلیغی درباب او بصاحب دیوان نوشت.» [۱]

۱۲۲ - کمال الدین سروی

ابن الفوطی گوید :

ابومحمد احمدبن عزیز ینال بن عزیز محمدبن جامع . از مردم مراغه و ازجمله مشایخ و قضاة و دانشمندان و بزرگان ائمه و ادبا بود .

منصب قضاء سراو یافت ، و در همانجا توطن اختیار کرد . در ماه رجب سال ۶۶۴ برای تشرف به خدمت مولاناالسعید نصیرالدین طوسی به مراغه آمد . او را درمحضر خواجه دیدم.درمحرم سال ۶۶۵ درگذشت. و در

۱ـ تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ، صفحه ۱۱۶

قبهٔ مقابل جامع سراو دفن‌شد [۱].

۱۲۳ - محیی‌الدین سروی

ابوالخیر محمد مراغی سروی فرزند کمال‌الدین سابق‌الذکر است .

ابن‌الفوطی گوید: « او نیز مانند پدرش ازافاضل قضاة وازاعاظم‌علمای عصر بود . منصب قضاء سراو (سراو لغتی است درسراب) که پدرش‌داشت بدو مفوض شده بود . در ماه ربیع‌الاول سال ۶۷۲ یعنی همانسالی که مولانا نصیرالدین متوجه بغدادشد من مبتلا به‌بیماری شده بودم‌که ناگزیر بودم برای معالجه‌سفری‌به‌سراو کنم.خواجه(ره)مرا به‌سراوفرستاد ونامه‌ای به‌محیی‌الدین در سفارش من نوشت . و تأکید بسیاری نمود که در توجه از حال من قصور نورزد . محیی‌الدین مرا به خانهٔ خویش درآورد، وخود کمر به خدمت من بست . و آنچه لازمهٔ محبت و مهمان نوازی بود ، درحق من به جا آورد . کتابهای بسیاری از فارسی و عربی پیشم حاضر کرد ، که من به مطالعهٔ آنها سرگرم شوم . ودرهمان اوقات مشیخهٔ پدرش‌را در محضرش خواندم. هنگام بازگشت از سراو هم تحفه های بسیار همراه من کرد . خدای او را جزای خیر دهاد [۲].

ابن‌الفوطی درجائی دیگر دراحوال عمادالدین ابوالثناء محمودبن یوسف‌بن عزیزی سروی خطیب گفته‌است: وی بزرگ بلده « سراو» و خطیب وشیخ وادیب آنجاست.صاحب‌فضائل‌بسیاراست. مولانا نصیرالدین ابوجعفر محمدبن محمدالطوسی‌وقتی‌که مرا در ربیع‌الاول سال۶۷۲امر کردبه«سراو»

---

۱ ـ ۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب‌چاپ هند صفحات ۱۴۰ و ۴۰۰

برای مداوای بیماری خود بروم نامه‌ای بدونگاشت، و دربارهٔ من به‌اوسفارش کرد. او به بهترین وجه به توجه من پرداخت و آنچه لازمهٔ شفقت و مهربانی بود در باره‌ام معمول داشت، و پیوسته پیش‌من می‌آمد و کتابهای خود را نزد من می‌آورد و از فوائد خویش برایم می‌نوشت [1].

۱۳۴ - عزالدین سهروردی

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب بدین‌گونه شرح حالش را بیان کرده است که «ابوالحسن علی‌بن کمال‌الدین احمدبن محمدبن‌بن‌اعز بکری. نسبتش به ابوبکر صدیق می‌پیوست . و از اولاد مشایخ وصوفیه و مردی‌نیك سیرت و پسندیده اخلاق بود . ازموطن خویش به‌بغداد آمد. وبرحسب‌شرط واقف شیخ رباط سعادة گردید . و از سیف‌الدین ابوالنجیب عبدالقاهربن مظفری بغدادی ، و مجدالدین عبدالله‌بن محمود بلدجی سماع حدیث کرد. و از همان ابتدای جوانی به وعظ و تذکیر پرداخت . و درمجلس وعظش ائمة وبزرگان بغداد حاضر می‌شدند. و ازاین روی مقبولیت عامه‌یافت .

مدتی بودکه در رباط سعادة جمعی بدون حق وشایستگی سکنی‌نموده وموقوفات‌آنرا ضبط کرده بودند. وقتی‌که مولانا نصیرالدین طوسی به‌بغداد واردشد، وقفنامهٔ رباط را به نظرش رسانیدند. وقتی‌که خواجه شرط واقف را دید به‌اخراج کسانی که درآنجا بودند فرمان داد. و رباط و موقوفات آنرا دوباره به شیخ عزالدین برگردانید. وفات شیخ به سال ۷۱۰بود . [2]

۱- تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص۸۵۹

۲- تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۱ ص۲۲۱

۱۲۵ - عمادالدین ساوی

ابن‌الفوطی گفته: «عمادالدین ابوجعفر احمدبن ابی‌القاسم‌ابن ابی‌جعفر قاضی ساوه دانشمندی پرهیزگار ، و فاضلی پارسا بود . به سال۶۶۵ درمراغه او را درمحضر خواجهٔ طوسی دیدم . پس‌ازآن وقتی‌که به بغدادبودم بدانجا آمد . باز او را ملاقات‌کردم ، وبااو انس بسیارگرفتم . وزمانی‌هم‌که درسال ۷۰۵ متوجه اردو شدم ، او را درخدمت وزیر یافتم ، و به زبانش خوشوقت گردیدم، و او درآنجا بهترین مساعد و مددکار من بود[1]».

۱۲۶ - شیخ‌زین‌الدین کیشی

ابو حامد محمد فرزند شیخ شمس‌الدین کیشی حکیم و عارف مشهور ترجمهٔ حالش درجائی دیده نشد، ولیکن نامش استطرادا درچندجای ازکتاب تلخیص‌مجمع‌الآداب آمده است . ابن‌الفوطی دریکجا او را دوست وشریك درتعلیم خویش معرفی‌کرده وگوید «از دانشمندان وحکما عصراست».

وباز درشرح حال‌کافی‌الدین هبةالله فراهانی می‌گوید:

« اورا درخدمت شیخ زین‌الدین ابی‌حامد محمدبن شمس‌الدین کیشی به سال ۷۰۵ در اران دیدم».[2]

و باز در ترجمهٔ حال ابوالمناقب علی‌بن‌الحسن فارسی صوفی حکیم یادی‌از زین‌الدین کرده‌وگفته:

« او را در خیمهٔ زین‌الدین ابی‌حامد محمدکیشی درسال ۷۰۵ دیدم ».

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص۶۷۲

۲ـ ۳ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص۳۷ و ۲۸۷

بنابر این پیداست که وی تا این تاریخ درقید حیات بوده‌است.

۱۳۷- کمال‌الدین نطنزی

ابوعلی مسعودبن ابی‌العلاء بن روح خزاعی از مردم نطنز است.

ابن‌الفوطی نام او را درتلخیص مجمع‌الآداب ذکرکرده و در حق او چنین گفته:

« کمال‌الدین‌نطنزی ادیب و قاضی از اعیان علما و بزرگان فقهاء و ادباء بود. درسال۶۶۸ به مراغه درآمد، و به خدمت مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی مشرف شد، و قصیده‌ای که درمدح او گفته بود خواند. خواجه او را اکرام و احترام بسیارکرد، و از ورودش اظهار مسرت نمود. و به خط خویش آنچه را که می‌خواست و می‌طلبید نوشت. و برایش آنچه ملتمس او بود معین کرد.

کمال‌الدین مردی نیك خو و خوش محاوره و فصیح و بلیغ بود. مولانا نصیرالدین وقتی قصیده‌ای فارسی از شعر اوکه به خط خویش نوشته بود در رصد مراغه خواند و من‌آنرا نوشتم[۱] ».

۱۲۸ - فخرالدین مطرزی

ابوالفضل محمدبن علی.

ابن‌الفوطی‌گفته: «اواصلا از مردم نیشابور بودکه در ایج سکنی‌کرده و توطن اختیار نموده بود. فخرالدین مردی ادیب وشاعر ومهندس ومحاسب

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۲۸۷

بود . و در علوم معانی و بیان تبحری داشت . و در حدود سال ۶۵۰ در ایج درگذشت و پسرش برهان‌الدین ابوحامد در سال ۶۶۵ بـه رصد مراغه آمد . و به‌حضور مولانا خواجهٔ طوسی مشرف گشت . و بعضی از اشعار پدرش را درمجلس خواجه بخواند [۱].

۱۲۹ - قطب‌الدین

ابو الخیر احمدبن نجم‌الدین فضل‌الله قزوینی قاضی مراغه، درسال ۶۴۸ به منصب قضاء مراغه تعیین شد ودر۶۸۳ وفات یافت .

مردی نیک‌خلق و خوش محاوره‌بود، اورا درخدمت مولانا نصیرالدین ملاقات کردم ، و در مجلس او درمراغه مکرر حاضرشدم [۲].

۱۳۰ ـ قطب‌الدین بناکتی

ابوالمظفر احمدبن محمودبن‌ابی‌بکر. ابن‌الفوطی درحق‌اوچنین گوید: « مردی نیکخو و صحیح‌الضبط و خوش اخلاق بـود . او از جملـه فضلائی است که هنگام اقامت خواجهٔ طوسی درمراغه ، درآن شهر ساکن و به‌استکتاب و استنساخ کتب مشغول بود .

چندین‌بار به محل رصدآمد ، و خواجه را ملاقات کرد . و از تصنیفات مولانا نصیرالدین برای خود ، و دیگران نسخه‌های بسیاری نوشت [۳] .

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ قسم سوم ص ۳۶۶

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۴ ص۶۱۶

۳ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص۷۳

۱۳۱ ـ عزالدین نحـوی مراغی

ابوقرشت حسن معروف به سعفص‌ابن‌عبدالمجیدبن حسن مراغی.

ابن‌الفوطی گوید : « از موطن اصلی به بغداد شد . و در آنجا اقـامت گزید . و علم نحو وصرف و ادب را نزدسعدالدین سعدبن‌احمدالبیانی خواند و شرح درةالالفیه را تصنیف کرد . و پس از چندی اقامت در بغداد به فارس رفت . و درشیراز رحل اقامت افکند . او را رسائل واشعار بسیاری است [۱] .

مولانا نصیرالدین‌طوسی در سال ۶۷۰ نامه‌ای از او به من نشان داد که به خواجه نوشته و به این‌جملات شروع شده بود :

« البحر وان‌لم‌نره فقد سمعناخبره . سلام‌علیك ایهاالعالم‌الکبیر والعالم الخبیر السمیدع النحریر. یامن هوالناصر والنصیر. نعم‌المولی ونعم‌النصیر »

این نامه بسیار دراز بود و بذکر همین چندکلمه اکتفا رفت. در شیراز به سال ۶۶۶ درگذشت [۲] .

۱۳۲ ـ قوام‌الدین بغدادی

ابوالقاسم علی‌بن نجم‌الدین محمدبن ابی‌السهل.

ابـن‌الفوطی در ترجمه حالـی‌که از وی در کتاب خـود آورده گفته: « قوام‌الدین جوانی خوش سیما و نیکـوسیرت بود. و در جوانی به خدمت خواجهٔ طوسی پیوست ، وخواجه به‌تربیتش همت گماشت. واورا به‌آموختن خط و حساب و علوم ادب وادارکرد . تا آنکه در این فنون پیشرفتی حاصل

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۱ ص ۷۳

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۴ ص۷۳ و فهرست دانشگاه ج ۳ ص۱۰۶

نمود. ولیکن پس ازمرگ خواجه دراثر معاشرت بایاران ناجنس ازراه تحصیل علم بگشت . و وسائلی انگیخت تا نایب غربی بغداد شد. ودرآن کار جلادت و کاردانی ازخویش نشان داد تا مورد توجه امنای دولت گردید. و پیوسته با اعیان و بزرگان دولت آمدوشد می‌نمود. و در آخر به خدمت خواجه اصیل‌الدین‌بن‌نصیرالدین طوسی پیوست و به سلطانیه رفت . و در همانجا به سال ۷۰۷ کشته شد.[۱]

۱۳۳ـ کمال‌الدین بلخی

ابوالفضل عمربن علی‌بن سالم بلخی بزاز .

ابن‌الفوطی گوید : « او پیری خردمند و جهاندیده بود . پس از آنکه بسیاری از بلاد عرب و عجم را سیر و سیاحت کرد به مراغه درآمد، و در آنجا مقیم شد. و تاآخر عمر درهمانجا بود. او دکانی داشت‌که بیشترازفضلا ودانشمندان وبزرگان قوم بدانجا جمع می‌شدند. وچون مردی‌خوش‌محاوره و بذله‌گوومجلس‌آرا بود، بدین جهت صحبت اورا همگی مغتنم می‌شمردند.

من مکرر درسال۶۶۴ او را دیدم و از او مطالبی اخذکرده و نوشتم . و به محضر مولانا نصیرالدین بسیار رفت‌وآمد می کرد. و خواجه ازاو گاهی از احوال شهرهاکه دیده بود سؤال می‌نمود .

او مردی خیر و دوستار علما بود . ودرحق دانشمندان نیکی می کرد ، وغربا را دوست می‌داشت وازآنها پذیرائی می‌نمود .

در رجب سال ۶۶۶ درحدود هشتاد سالگی در گذشت ، و در باب

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج۴ ص۸۱۲

میدان[۱] مدفون گردید[۲].

۱۳۴ـ فخرالدین کازرونی

ابن‌الفوطی در مجمع‌الآداب نامش را یاد کرده و در شرح حال او گوید :

«ابومسعود منصوربن محمدبن‌محمودبن منصورحکیم وطبیب در سال ۶۶۴به‌مراغه‌واردشد، وبه‌محضر مولینا نصیرالدین طوسی‌درآمد. خواجه‌اورا تبجیل و احترام کرد. وچنانکه سزاوار شأنش بود از او پذیرائی‌نمود ، و به مدرسهٔ صدریه‌اش جای داد . فخرالدین کتاب فراوانی ازکتب حکمت‌وطب‌و ریاضی با خود داشت ، آنها را به خواجه عرضه داشت و خواجه از آنجمله یك کتاب برگزیدو از او گرفت .

شمس‌الدین مسعود پسر فخرالدین نیز در خدمت پدر بود . و پدرش دوبیتی ازنظم‌خویش‌به‌پسرآموخته، وبدوگفته‌بود، هرگاه‌خواجه‌ازنامت پرسد این رباعی بر خوان . اتفاقاً خواجه از نام پسر پرسید . مسعود فوراً این رباعی بخواند :

چون خاك جناب درگهت بوسیدم

طوبی لك طوبی ز فلك بشنیدم

مسعود ، پدر کرد مرا نام ، و لیك

مسعودکنون شدم چورویت دیدم [۳]

۱ـ میدان نام چند موضع است ازجمله نام محله‌ای درشرقی‌بغداد برباب‌الازج است (معجم‌البلدان)

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص۲۳۶

۳ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ قسم سوم ص ۴۱۸

۱۳۵- فخرالدین قاینی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوالحسن‌حسین‌بن‌بدیع بن‌محمد ملقب‌به‌فخرالدین از مردم قاین معروف به نقاش. از نزدیکان خواجهٔ طوسی بود . مولینارا با او دوستی دیرین و مصادقت مؤکدی بود . وآغاز دوستی آن دو از زمان اقامت خواجه درقهستان بود. و فخرالدین ازقاین با خواجه بیرون شد . و در مراغه توطن اختیار کرد ، وکارها وامور شخصی خواجه را تعهد و تکفل می‌نمود .

فخرالدین مردی نیك‌سیرت وخوش‌اخلاق وبه اخبار واحوال قهستان و رؤساء و بزرگان آنجا عارف‌بود. وآگاهی‌کامل داشت . وقتی شعر زیر را در مجلس برایم خواند :

درمان عاشقی چیست پایان سورة النصر
با زر برو نبشته منصور نوح بن نصر

وی اندکی‌قبل‌ازخواجهٔ طوسی یعنی‌درماه ربیع‌الاول سال ۶۷۲ وفات یافت، وبه‌باب‌الصوابه مدفون شد.[۱]

۱۳۶- عمادالدین‌ابهری

محمدبن‌حسن‌بن احمدابهری معروف به «زمهریر» .

ابن‌الفوطی نام او را در دوجا ازکتاب تلخیص مجمع‌الآداب آورده یك‌جا نامش را محمد و نام جدش را احمدگفته است.

و درجای دیگر کنیه‌اش را ابومحمد ونامش را حسن و نام پدرش را محمد ذکرکرده و درحق او چنین‌گفته : « او در واقعهٔ بغداد به دست‌لشکریان مغول‌گرفتار و اسیرگردید . و به اصحاب وکسان الجای خاتون تعلق یافت .

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۵۸

و بدین‌حال مدتی در میان ایشان جای داشت . و به‌مخادیم خویش گفته بود ، که ازاولاد مشایخ‌وبزرگان‌صوفیه‌است. درسال۶۷۲ وقتی که مولینانصیرالدین طوسی عازم سفر بغداد گردید با تضرع و زاری بسیاری که نزدکسان خاتون کرد توانست‌فرمانی‌ازخاتون‌بگیردکه‌اوراشیخ رباط خلاطیه کنند. وموقوفات آن رباط را بدو سپارد. و سپس به همراه خواجه به بغداد شد ، و فرمان و نامهٔ خاتون را به خواجه داد . من دربارهٔ آن فرمان و نامه از خواجه دستور خواستم، وگفتم بااین فرمان چه‌باید کرد. خواجه چاره‌ای جزاطاعت‌نداشت. و برطبق آن فرمان نوشته‌ای داد ، و او را درهمان سال شیخ رباط خلاطیه گردانید [1] و شیخ شمس‌الدین محمدبن سعد یزدی راکه شیخ آنجا بود عزل فرمود . عمادالدین فرمانی را که برایش صادر شده بود هر موقع که بر سر سجاده می‌نشست، دربالای سرخود می‌آویخت.

وی مردی سردگفتار و سخنش بی‌مزه وخنك بود ، بدین‌جهت‌معروف، به «زمهریر» شده بود .

ابن‌الفوطی پس از ذکر این قضیه در جای دیگر از ترجمهٔ حالش گوید :

« کار تولیت رباط هم براو نپائید ، و پس از چندی رباط به‌شیخ اولیه یعنی شمس‌الدین برگشت » .

و باز درجای دیگرگفته‌که: «تولیت رباط پس از چندی به محیی‌الدین عبدالقاهر سهروردی تفویض گردید. و در روزی که رباط بدو سپرده می‌شد

۱ـ خلاطیه نام‌دختر ارسلان‌بن‌سلیمان‌بن‌قتلمش‌سلطان‌روم است‌که ناصرلدین‌الله خلیفه او را به‌زنی خواست ، و رباط خلاطیه را به نام او ساخت. چون آن زن بمرد فرمود تا ملاصق خلاطیه تربت او ساختند. (تجارب‌السلف)

جمعی از ائمه واکابر و فضلا درآن رباط جمع شدند . و تاج‌الدین‌حسین‌امام حنابله خطبه‌ای ادا کرده، و در ابتداء خطبه این‌آیت گفت « لاترون فیهاشمسا ولا زمهریراً [۱] »

۱۳۷ ـ مجدالدین

شهاب‌الاسلام علی‌بن نام‌آور. ترجمه حالش در مآخذی که در دسترس نگارنده بود یافت نشد . ولیکن پیداست که وی از علما و دانشمندان معاصر خواجهٔ طوسی بوده و برحسب درخواست او محقق طوسی رسالةالأمامة را نوشته و نامش را در ابتدای کتاب باتجلیل تمام برده است .

۱۳۸ـ نجم‌الدین‌دامغانی

علی بن محمود دامغانی. حکیم اصطرلابی. درعلوم حکمت و ریاضی و مخصوصاً اصطرلاب سرآمد اقران خویش بود . چندی در رصد مراغه با خواجهٔ طوسی همکاری کرد وبعد به بغداد رفت، و در همانجا به‌سال ۶۸۰ درگذشت [۲].

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۷۱۶ و۸۱۳

۲ـ الوافی بالوفیات صلاح‌الدین صفدی نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌ملك

آثار خواجه

آثار خواجه

به طوریکه درپیش ذکر شد خواجه را در بیشترازعلوم آن عصر خاصه فقه‌و اصول‌وحکمت‌و کلام‌ومنطق وعلوم ریاضی وفلك و نجوم و اخلاق‌وبعضی از علوم دقیقه تبحری کامل بوده و درهریك از آن علوم و فنون او را تـألیف و تصنیف است . و او یکی از جمله دانشمندانی است که‌به کثرت آثار مشهور می‌باشد .

آثار مهم او مخصوصاً تحریرات ریاضیش کتبی است که در روزگار حبس یا توقف در قلاع اسماعیلیه ساخته و تألیف و تحریر نموده است . و بعد از بیرون‌آمدن از قلاع اسماعیلیه هم با آنکه درخدمت هلاکو گرفتار و سرگرم اشغال مهمهٔ دولتی بوده معهذا به هروقت فرصتی می‌یافته از تألیف و ترجمه و شرح کتب خودداری نمی‌کرده و اوقات فراغ خویش را به‌تصنیف کتاب مشغول می‌ساخته‌است .

علاوه بر آنکه همیشه عدهٔ بسیاری از دانشمندان وطالبان علم‌ازاطراف و اکناف به خدمتش برای استفاده جمع شده و از محضرش پیوسته بهره‌مند بوده‌اند ، جماعتی هم از دانشمندان جهان به‌وسیلهٔ مراسلات ومکاتبات مسائل

مختلف علوم را از او پرسش کرده ، و او در پاسخ هریك از مسائل‌رساله و مقاله‌ای نوشته درجواب آنها فرستاده است .

خواجه را به دو زبان عربی و پارسی تسلط کامل بوده وآثارش به این دو زبان درنهایت فصاحت وبلاغت انشاء شده ، و ظاهراً به زبان ترکی هم آشنا بوده که درعلم رمل کتابی به زبان عربی و فارسی وترکی نگاشته است. بعضی هم نوشته‌اندکه رساله‌ای که در رمل تألیف کرده به زبان ترکی بوده، و بعد دیگری آنرا به فارسی نقل کرده است .

در نثر عربی عباراتش بسیار فصیح و روان و روشن و خالی‌ازهرگونه تعقید وپیچیدگی است، ونثر پارسیش‌نیز بسیار سلیس و ساده وشیواست.

خواجه را درتألیف وتصنیف روش مخصوصی‌است،که از ایجازمخل و اطناب مملبری و خالی است، با اینحال بیشتر تألیفاتش مختصر است.

کتابهای تألیفی او بعضی تصنیف و تحریر و برخی ترجمه از کتب دیگران وپاره‌ای شرح متون ، وعده‌ای هم پاسخ سؤالات اشخاص وبعضی‌هم رسائل کوچك و مقالات و فوائد در موضوعات و مسائل مختلف است . و برخی از این رسائل و فوائد بقدری کوتاه و کوچك است که بیش از چند سطر نیست .

آثار محقق طوسی‌همه پر ارزش و سودمند ، و بیشتر از آنها از همان ابتدای تألیف مورد توجه و استفادهٔ فضلاء و دانشمندان واقع شده ، و عدهٔ بسیاری‌آن‌کتب را شرح نموده ، و تعلیق کرده وحاشیه نوشته‌اند.

خوشبختانه بیشتر آثار نفیس وی هنوز باقی است، وکمترکتابخانه‌ای ازکتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران و سایر ممالك جهانست‌که یك یا چند اثر از آثار وی درآن یافت نشود.

بسیاری از این‌آثار به‌زبانهای مختلف ترجمه شده ، وعده‌ای به‌زبانهای خارجی: آلمانی و فرانسه و انگلیسی و لاتینی نقل‌واصل‌وترجمه آنها دراروپا به‌طبع رسیده‌است. دانشمندان اتحاد جماهیر شوروی نیزمطالعات مفصل در میراث علمی خواجه از ستاره‌شناسی، ریاضیات ، معدن‌شناسی و فلسفه و غیره نموده و بعضی‌آثار او را به زبان روسی ترجمه کرده‌اند.

فهرست جامعی از آثار خواجه در کتب رجال و تراجم علما که نامش درآنجا ذکرشده نیست. و کسانی که فهرست تألیفات او را درترجمهٔ‌احوالش آورده‌اند، فقط اکتفا به‌نوشتن بعضی‌از آثارمهم وی کرده‌اند.

بهترین‌وکامل‌ترین‌فهرست‌آثار او که ازمورخان قریب‌العصروی‌به‌دست است فهرستی می‌باشد که در دوکتاب فوات‌الوفیات محمدبن شاکربن‌احمد الکتبی(متوفی۷۶۴) والوافی‌بالوفیات‌صلاح‌الدین‌خلیل‌بن‌ایبك صفدی (متوفی ۷۶۴) است ، و مسلماً مأخذ هردو در ذکر این فهرست یکی بوده که اختلاف زیادی درآن دیده نمی‌شود، و محتمل است که هر دو از شمس‌الدین‌محمدبن احمد ذهبی (متوفی۷۴۸) گرفته باشند. با این‌حال این‌فهرستها کامل نیست ، و نام بسیاری ازآثار مهم خواجهٔ طوسی که دراسناد آنها به‌وی شك و شبهه‌ای نمی‌باشد از این فهرستها افتاده وذکری‌ازآنها نشده است [۱] .

برای مزید اطلاع خوانندگان ابتدا فهرست تألیفاتش را که در آن دو

۱ــ بعضی ازمعاندین خواجه‌ازجمله‌ابن قیم جوزیه درکتاب اغاثة‌اللهفان‌گوید: « خواجه طوسی کتابهائی‌را که تألیف نموده غالباً کتابهائی است‌که منحصربه‌فردبوده و در فتنه بغداد به دست‌آورده مقدمهٔ‌آن را عوض‌کرده وبه‌اسم خود نموده واصل‌کتاب را در دجله‌غرق‌نموده‌است.» چون ابن‌القیم مانند‌استادش ابن‌تیمیه متعصب ومعانداست گفته‌اش دراین‌باره مردود و بی‌اعتبار است .

کتاب ذکر شده با اختلاف آنها نقل نموده و سپس به‌شرح کلیه آثارش به‌تفصیل می‌پردازد.

فهرست صلاح‌الدین صفدی که در کتاب الوافی‌بالوفیات آورده چنین است :

۱ـ کتاب‌المتوسطات بین‌الهندسة والهیئة وهوجید الی‌الغایة .

۲ـ مقدمة فی‌الهیئة .

۳ـ کتاب وضعه للنصیریة (و انا اعتقد انه مایعتقده، لان هذا فیلسوف واولئك یعتقدون آلهیة علی)

۴ـ واختصر المحصل للامام فخرالدین‌وهذبه وزادفیه.

۵ـ وشرح‌الاشارات (ورد فیه علی‌الامام فخرالدین فی‌شرحه، وقال هذا جرح و ماهوشرح)

۶ـ تجرید فی‌المنطق.

۷ـ اوصاف‌الاشراف.

۸ـ قواعدالعقاید .

۹ـ التلخیص فی‌علم‌الکلام .

۱۰ـ العروض بالفارسیة .

۱۱ـ شرح‌الثمرة لبطلمیوس [1] .

۱۲ـ کتاب مجسطی .

۱۳ـ جامع‌الحساب فی‌التخت‌والتراب .

۱ـ فوات‌الوفیات : وشرح‌الهمزة لبطلیموس؟ صاحب مطلع الشمس که‌شرح‌حال خواجه را از کتاب فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ترجمه کرده نام این کتاب‌را به‌غلط‌چنانکه در اصل بوده «شرح همزة بطلمیوس» نوشته است.

۱۴ـ الكرة والأسطوانة
۱۵ـ المعطيات [1]
۱۶ـ الظاهرات [2]
۱۷ـ المناظر .
۱۸ـ الليل والنهار.
۱۹ـ الكرة المتحركة .
۲۰ـ الطلوع والغروب .
۲۱ـ تسطيح الكرة .
۲۲ـ المطالع .
۲۳ـ تربيع الدائرة.
۲۴ـ المخروطات .
۲۵ـ الشكل المعروف بالقطاع.
۲۶ـ الجواهر.
۲۷ـ الاسطوانة .
۲۸ـ الفرائض على مذهب اهل البيت .
۲۹ـ تعديل المعيار فى نقد تنزيل الافكار [3] .
۳۰ـ بقاء النفس بعد بوار البدن .
۳۱ـ الجبر والمقابلة
۳۲ـ اثبات العقل الفعال .

۱ـ فوات : المغطيات ؟ ۲ـ فوات : والمناظرات اوالمساطير؟
۳ـ فوات : فى بعض تنزيل الافكار. شايد در اصل «فى نقض تنزيل الافكار» بوده. اين كلمه درمطلع الشمس نيز بهخطا «بعض» ذكر شده است

۳۳- شرح مسألة‌العلم .

۳۴- رسالة فی‌الامامة.

۳۵- رسالةالی‌نجم‌الدین‌الکاتبی [1] فی‌اثبات واجب‌الوجود .

۳۶- الحواشی علی کلیات‌القانون

۳۷- رسالة ثلاثون فصلا فی‌معرفةالتقویم .

۳۸- کتاب اکرمانالاوس [2] .

۳۹- کتاب اکرثاوذوسیوس [2] .

۴۰- زیج‌ایلخانی.

فهرست‌فوق صورتی‌است که صلاح‌الدین صفدی برای مؤلفات‌خواجه درکتاب « الوافی بالوفیات » آورده ، و محمدبن شاکرهم درکتاب « فوات الوفیات » همین‌صورت را بعینه ذکر کرده ، بااین‌اختلاف که شمارهٔ سه که در این‌صورت به نام «کتاب وضعه‌للنصیریة » ذکر شده درصورت محمدبن‌شاکر نیست [3] .

بروکلمن متجاوز از ۵۶ تألیف خواجه را درفهرست خویش آورده ، و ژرژسارتن ۶۴ مؤلف او را درتاریخ علوم یادکرده است .

۱- فوات : نجم‌الدین الکاشی ؟ ۲- درکتاب فوات‌الوفیات‌این‌دو کتاب بدین صورت نوشته شده: « و کتاب کرمان‌الاوس والثریا و توسیوس » و در مطلع‌الشمس هم‌که ازکتاب فوات‌الوفیات چاپی ترجمه شده همین غلط تکرار شده است . ۳- الوافی‌بالوفیات صفدی‌چاپ‌اسلامبول‌ج۱ص۱۸۱- وفوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۰

فهرست آثار وی به تفصیل

۱ـ تحریر اقلیدس [۱] یا تحریر اصول هندسه [۲]. این کتاب در عصر خلفای

۱ـ Euclide ۲ـ در تاریخ الحکمای قفطی است (ص۶۲) که اصول هندسه اسم اسلامی کتاب اقلیدس است، و اما اسم رومی آن «استقصات» است چنانکه اسم یونانی آن «اسطروشیا» ست. وحکمای یونانی آنرا کتاب الارکان خوانند.

بعضی کلمهٔ «اقلیدس» را بضم همزه و کسر دال، و بعضی دیگر بکسر همزه و ضم دال ضبط کرده و گفته‌اند که این کلمه مرکب از دو کلمهٔ «اقلی» یعنی کلید و «دس» بمعنی مقدار است که معنی ترکیبی آن کلید اندازه «هندسه» است.

فیروزآبادی در کتاب قاموس اللغه گوید: «اوقلیدس بضم اول وزیادتی واو نام مردیست که کتابی درعلم معروف «هندسه» وضع نموده . وگفتهٔ ابن‌عباد که اقلیدس نام کتاب است غلط است».

قاضی‌زاده‌رومی در کتاب «شرح اشکال» فرماید «که یکی از پادشاهان یونان به تحصیل این علم مائل شد. وچون فهم مطالب کتاب براو دشوار بود به اطراف مملکت خود کس فرستاد تا شخصی را که دراین فن ماهر و براشکال وغوامض آن آگاه باشد بیابند. پس از تجسس بسیار به او خبر دادند، که دربلدهٔ صور مردیست که در علم حساب و هندسه تبرزش نزدهمگنان محرز وتبحرش در فنون ریاضی منجز است. پادشاه که این خبر بشنید او را بخواند، واز او خواست کتابی را که درعلم هندسه داشت تحریر و تهذیب نماید. واو بنابه درخواست پادشاه عمل کرد، وآن کتاب را مهذب ومحرر نموده به پادشاه تقدیم داشت . ازآن پس آن کتاب به نام او مشهور گشت . چنانکه حال هرگاه کتاب اقلیدس گویند همان کتاب هندسه ازآن فهم می‌شود .

اسحاق بن حنین در رسالهٔ اعتراضیه خود بر «اقلیدس» گوید که «کتاب هندسه را مردی به نام اپلونیوس APollonius نجار مشتمل بر پانزده مقاله تدوین و تألیف کرد، و پس از مرگش یکی از ملوک اسکندرانیین بطلمیوس دوم فیلادلفوس «۲۴۶ـ۲۸۵» که با اقلیدس معاصر بود طالب آموختن آن کتاب گردید ، و اقلیدس را به اصلاح و

←

عباسی بـه تصدی چند نفر از مترجمان از یونانی به عربی نقل و ترجمه شده است ، و ازجمله ناقلان آن یکی حجاج بن یوسف بن مطر کـوفی بوده ، که دوبار این کتاب را به عربی ترجمه کرده ، یك بار در زمان هارون الرشید که به ترجمه هارونی معروف شده است. و بار دیگر در عهد خلافت مأمون که به ترجمهٔ مأمونی مشهور می باشد. و همین ترجمه است که محل اعتماد و اصل تحریر خواجه بوده است .

دیگر از مترجمان این کتاب اسحاق بن حنین است که ثابت بـن قرة حرانی آن را اصلاح کرده است . و دیگر ابوعثمان سعیدبن یعقوب دمشقی است که چند مقالهٔ آن را ترجمه نموده است. و از ترجمه‌های عربی این کتاب نسخهٔ حجاج که دارای ۴۶۸ شکل و نسخهٔ ثابت که دارای ۴۷۸ شکل است شهرت یافته، و درمیان طالبان این فن شایع گشته است، ولیکن چون این ترجمه‌ها مشکل و فهم مطالب آن به آسانی میسر نبوده، جمعی به تحریر آن ترجمه‌ها همت گماشته و به اصلاح عبارات آن پرداخته‌اند، که اهم آن تحریرات تحریر خـواجه طوسی است .

سارتن در تاریخ علوم گوید: «گرچه این تحریر از جمله کارهای عمدهٔ

→

تفیسر آن گماشت، اوسیزده مقاله ازکتاب را تهذیب نمود، و بدین سبب به نام او مشهور گشت . وابسقلاوس Hypsicles که ازشاگردان اقلیدس بود دومقالهٔ دیگرازاین کتاب را به دست آورده تحریر نمود، و به ملك تقدیم کرد، تا به کتاب اقلیدس افزوده وضمیمه گشت.»

بعضی نوشته‌اند مقالهٔ اولی ازدومقالهٔ الحاقی ازآن ابسقلاوس، ودومی ازیکی از شاگردان او به نام یرید ورومس ملطی (معمار ایاصوفیا) است ـ از گفتهٔ فاضل رومی واسحاق بن حنین چنان برمی‌آید که اقلیدس مصنف اصل کتاب نبوده، بلکه اصل کتاب را تهذیب وتحریر کرده ، وکتاب پس از تحریر به نام او مشهور شده است.

خواجه طوسی به شمار نمی‌رود ، ولی‌در بین ریاضی‌دانان چندین‌قرن‌بهواسطهٔ پیروی از اقلیدس مشهور بوده ، او برخلاف اقلیدس موارد خاص را چندین برابر کرد ، مثلا در حدود شانزده مورد خاص برای قضیهٔ فیثاغورث ترتیب داد » .

این‌کتاب مشتمل بر پانزده مقاله است‌که سیزده مقالهٔ آن از اقلیدس و دو مقالهٔالحاقی از آن ابسقلاوس اسکندرانی می‌باشد. مقاله اول تاششم‌هندسه مسطحه ، و مقالات هفتم تا دهم مربوط به حساب و خواص اعداد ، و مقالات یازدهم‌تاسیزدهم‌هندسهٔ فضائی‌است.

کتاب تحریر خواجه به‌این عبارت‌شروع‌شده است :

«الحمدلله‌الذی منه‌الابتداء والیه الانتهاء وعنده حقایق‌الانباء و بیده ملکوت‌الاشیاء ، وصلوته علی‌محمدالاصفیاء»

درابتداء کتاب خواجـه فرماید: « این‌کتاب را بعداز تحریر مجسطی نوشتم .»

بیشترنسخ این‌کتاب به‌این عبارت ختم می‌شود :

« وکان فراغ‌المصنف قدس‌الله نفسه من تحریر هذا الکتاب فی‌الثانی والعشرین[1] من شهرشعبان ۶۴۶»

و درنسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه در آخرکتاب چنین نگاشته شده است :

«وقداتفق فراغ‌المصنف من‌تحریرهذا الکتاب وتصنیفه فی‌العشر الاول من جمادی‌الاولی‌سنهٔ ۶۴۵ الهجریة النبویة »

در فهرست نسخ عـربی‌کتابخانـهٔ ملی پاریس دربـارهٔ کتاب اقلیدس

۱ ــ درنسخهٔ‌تحریراقلیدس شماره۵۴۸ کتابخانهٔمدرسهٔ سپهسالار«فی‌الثانی‌عشر»

نوشته شده است :

«مقدمهٔ متن عربی اقلیدس مطبوعهٔ در رم مخالف مقدمهٔ نسخ خطی است که درفوق یاد شده است .»

نسخه‌های خطی این کتاب بسیار فراوان ، و در اغلب کتابخانه‌ها یافت می‌شود . ونسخهٔ بسیار نفیس قدیمی از آن ضمن مجموعه‌ای تحریراتی که در زمان حیات خواجه کتابت شده ، ونیز نسخهٔ دیگری که بتاریخ۷۲۲ نوشته شده هر دو درکتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار مضبوط است.

درنسخهٔ اول اشکال نسخهٔ حجاج ۴۸۶ شکل ، و از آن نسخه ثابت ۴۹۶ شکل ضبط گردیده است .

درکتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌های چندی ازاین کتاب موجود است که یکی ازآنها بشماره ۵۴۴۳ با اضافاتی که درآخرآنست بسال ۸۸۷ نوشته شده است .

جمعی از اهل فن بشرح و تفسیر کتاب تحریر اقلیدس پرداخته ، و شروح و حواشی بسیاری برآن نگاشته‌اند که از جملهٔ آن شروح شرحی است که محقق طوسی خود برآن نوشته وآنرا «البلاغ»[1] نامیده است .

ودیگر شرح مقالهٔ دهم از مولی‌محمد باقربن زین‌العابدین‌یزدی مؤلف عیون‌الحساب‌است. آغاز آن «الحمدلله حق حمده والصلوة علی رسوله وعبده فیقول‌الفقیرابن زین‌العابدین محمدباقرالیزدی» . از این شرح دو نسخه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شماره ۳۲۲ وشمارهٔ ۳۴ موجود است.[2]

واز حواشی مشهور این کتاب یکی حاشیهٔ میرسید شریف جرجانی ،

۱ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۵۴

۲ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج ۷ ص، ۱۴۹

ودیگر حاشیهٔ موسی بن‌محمد معروف به‌قاضی‌زادهٔ رومی است، که آنرا تاآخر مقالهٔ هفتم تحشیه کرده است .

و دیگر حاشیهٔ قاضی نورالله شوشتری (مقتول ۱۰۱۷) می‌باشد.[1]

حاشیهٔ دیگری از قـاضی کمال‌الدین میرحسین بن معین‌الدین حسینی میبدی است که به‌این عبارت آغاز می‌شود « الحمدلله‌الذی تحیر المهندسون فی اشکال‌صنائعه» در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۵۲۷۵) موجوداست.

ودیگر حاشیه‌ای‌است که‌به‌این‌عبارت «الحمدلله رفع سطح‌السماء» آغاز می‌شود .

ونیزدر همان کتابخانه رساله‌ای در حل اشکال اقلیدس به‌شماره ۵۵۲۸ موجود است که حاشیهٔ دیگری از این کتاب محسوب می‌شود .

و کمال‌الدین حسین بن‌خواجـه شرف‌الدین‌الهی را بـر این کتاب نیز حاشیه‌ای است.[2]

زین‌العابدین بن محمدحسینی تحریراقلیدس را مختصر کرده و آنـرا «مختصر اصول‌الهندسة» نامیده است . ابتدای آن بعداز تحمید چنین است :

«وبعد فیقول‌الفقیر الی‌الله‌الغنی زین‌العابدین بن محمدالحسینی ان‌کتاب اصول‌الهندسة والحساب المنسوب الی اقلیدس‌الصوری مستغن‌عن‌التعریف و حرره المحقق‌الطوسی..»

نسخهٔ‌قدیمی‌ازاین‌مختصر در کتابخانهٔ آستان رضوی به شماره ۵۴۰۹ مضبوط است .

جمعی از دانشمندان تحریـراصول اقلیدس را از عربی به‌فارسی نقل

۱ــ کشف‌الحجب والاستار ص ۱۷۰

۲ــ دانشمندان آذربایجان‌ص ۴۸

کرده‌اندکه از جمله آنها یکی محمدعلی‌ابن‌ابی طالب معروف به‌شیخ علـی حزین است . وی عـلاوه برترجمه بـه توضیح عبارات نیز پرداخته است . ودیگر ترجمه و توضیح مولی مهدی بن‌ابی ذر نراقی است کـه بنام «توضیح الاشکال» نامیده و ابتدایش این است : «سپاسی که مهندسان کارخانـهٔ ابداع از تقدیر آن قاصر آیند.»

مترجم درمقدمه گوید « ملاقطب‌الـدین معروف به‌علامهٔ شیرازی اصل کتاب اقلیدس را بهزبان فارسی ترجمه نموده است . اما ترجمه منحصراست به‌فارسی نمودن اصل اشکال اقلیدس و مطلقاً متعرض بیانات وفوائد خواجه و همچنین‌متعرض توضیح اغلاقات وتبیین اشکالات نشده است. نسخهٔ این‌ترجمه درکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی به‌شماره ۱۲۳۳ و درکتابخانهٔ مدرسه‌سپهسالار به‌شماره‌های ۵۴۵ و ۵۴۶ موجود است . وتاریخ تحریرنسخهٔ اول سال۱۲۶۹ می‌باشد .

تحریراقلیدس تاکنون چندین‌بار بطبع رسیده . قدیم‌ترین طبع آن در سال ۱۵۹۴ میلادی با حروف سربی در ایطالیا بوده است . و درسال ۱۶۵۷م در لندن به‌نام «تحریر اصول اقلیدس» ودر سال ۱۲۱۶ هجری مطابق ۱۸۰۱ م درآستانه‌به‌نام«کتاب اقلیدس» ودرکلکته‌درسال ۱۸۲۴ م شش مقاله ازمقالات اقلیدس به‌فارسی و درلکناهور هند به‌اسم«تحریر اصول اقلیدس» بدون‌تاریخ با شرحی ازمحمدحسن عظیم‌آبادی‌چاپ‌گردید[1] و در ایران نیز مکرر به‌زیور طبع آراسته شده است .

و ترجمهٔ فارسی آن درهندطبع‌گردیده و این‌کتاب به‌زبانهای اروپائی نیز ترجمه ودراروپا به‌طبع رسیده است .

۱ـ اکتفاءالقنوع بماهو مطبوع ص ۲۳۸

ترجمه‌یونانی آن اولین بار به‌سال ۱۷۳۳ م در بازل چاپ شده.[۱]
و ترجمهٔ دیگری بوسیله ژن والیس[۲] در ۱۶۵۱ منتشرشده است .
۲- تحریر مجسطی[۳] تألیف بطلیموس[۴] فلوذی. در این کتاب از اوضاع و

۱ـ کتاب علم قدیم وتمدن جدید تألیف سارتن

۲ـ John Wallis

۳ـ Almagiste صاحب کشف‌الظنون کلمهٔ مجسطی را بکسرمیم و جیم و تخفیف یا ضبط کرده و گوید « مجسطی کلمه‌ایست یونانی بمعنی ترتیب ، واصل آن فاحستوس می‌باشد که آن نیز لفظ یونانی و مذکر فاحستی است که بمعنی بناء بزرگ باشد .»

وحکیم‌مشهور ابوالعباس‌لوکری هم دراول «مجسطی بیان الحق فی‌ضمان‌الصدق» گفته‌است : (مجسطی بکسرمیم و فتح جیم و سکون یا) و معنی‌المجسطی‌الترتیب .

وبیرجندی‌درشرح خویش برمجسطی گوید«معنای‌مجسطی ترتیب است، واسم‌است از برای‌علم بقواعدی که درآن‌بحث‌می‌شود ازاثبات‌اوضاع فلکی بادلهٔ‌تفصیلیه»

ودیگری‌گفته : مجسطی بمعنی بزرگ است . وابوریحان درکتاب‌قانون‌مسعودی گوید : مجسطی سینطاسیس است . وسینطاسیس فکر وترتیب مقدمات باشد .

بعضی هم مجسطی را بضم میم وفتح وسکون سین ضبط کرده‌اند .

۴ـ مؤلف مجسطی بطلمیوس فلوذی است ودرکلمهٔ فلوذی‌گفته‌اند مترجمی که ابتدا به‌نقل این کتاب ازیونانی به‌عربی پرداخت کلمهٔ (قلودیوس Claudius) را القلودی نوشت وبعداین کلمه بواسطهٔ نساخ به(الفلوذی) تبدیل شد وهم بدین‌صورت شهرت یافت .

و بعضی قلاودی بقاف مکسوره و دال مهمله مکسوره ضبط کرده و گفته‌اند این نسبتی است که به‌نام وی‌گذارده‌شده چنانکه عادت ایشانست .

←

احول افلاك وحركات هريك از سيارات وهمچنين وضع كرهٔ خاك با دلايـل ريـاضي بحث شده ، ومجسطي بهترين كتابي است كه در فن هيئت تصنيف گرديده است .

گفته‌اند اول كسي كه به‌تعريب و تفسير اين كتاب توجه كرد ، وطالب آن آن شد، يحيى بن‌خالدبرمكي‌بود ،كه جمعي را بدين‌كار واداشت . واسحاق‌ـ ابن حنين به‌تعريب آن پـرداخت . و در زمان مأمون ، حجاج بـن يوسف‌بن مغيرة‌بن‌الحاسب وثابت‌بن قرة آنرا اصلاح وتجريد نمودند، وبراى بارديگر ثابت‌بن قرة آنرا ازاصل يوناني به‌عربي نقل كرد. دربارهٔ نسخهٔ ثابت گفته‌اند: اگر اصلاح و تعريب ثابت نبود اين كتاب ترجمهٔ نافعي نداشت .

قاضي‌زاده رومي در حواشي برشرح مجسطي نظام نيشابـوري چنين نگاشته : از كتاب مجسطي سه نسخه مشهور است :

اول‌نقل‌حجاج. دوم‌نقل‌اسحاق‌ابن‌حنين كه‌ثابت‌بن‌قرة آنرا اصلاح كرده

← ویاقوت درمعجم‌البلدان (۴ر۱۶۷) آنرا قلوذیه باقاف‌آورده وگوید: نام‌حصنی است نزدیك‌ملطیه، وبطلمیوس صـاحب مجسطی بـدان‌منسوبست. درکشف‌الحجب و الاستار(ص۰۰ ۱) مسطوراست‌که «الفلوذی‌بفاء مکسوره ولام مضمومه وزاء مکسوره‌و بعدآن یاء نسبت نام شهریست. واین همان شهردمیاط است‌که ازشهرهای مشهورمصر، ودرکتب جغرافیا ذکرآن شده است . و بطلمیوس از فلوز برای تحصیل به‌اسکندریه آمده وپس ازتحصیل علوم ریاضی رصدی درآنجا بناکرده از این جهت او را فلوزی گویند . وگاهی هـم او را به‌اسکندریـه نسبت داده و«ارشیلدرینی» یعنی اسکندرانی گویند . بطلمیوس درقرن دوم میلادی میزیسته وازسال ۱۲۷ تا ۱۵۱ م مطالعه نجومی را درشهراسکندریه‌انجام داده و بـزرگترین اثرجاویدان اوکتاب‌المجسطی درهیئت و نجوم است.

است . وسوم تعریب خود ثابت است .

نسخ مجسطی درعدهٔ مقالات وعدد اشکال بایکدیگر متفاوت است . و نیز فصول آن در نسخهٔ حجاج به‌انواع و درنسخهٔ ثابت به‌ابواب نامیده شده است . وبرسیزده مقاله مرتب می‌باشد . و درآن بنا برنسخهٔ اسحاق بن حنین که‌ثابت‌بن‌قره آنرا اصلاح کرده یکصد وچهل ویك فصل‌ویکصدو نود وشش شکل است .

نسخهٔ بسیارقدیمی از متن مجسطی که به‌سال ۴۸۰ هجری نوشته شده به شماره ۵۹۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود است که از اول آن چند ورق افتاده وناقص است .

خواجهٔ‌طوسی این کتاب را برای حسام‌الدین وسیف‌المناظرین‌حسن‌بن محمدبن سیواسی تحریر کرده ، واین تحریر هم مشتمل بر سیزده مقاله و چند فصل و۱۹۶ شکل‌می‌باشد.

سارتن درکتاب علم قدیم وتمدن جدید می‌نویسد :

«منجمین‌مسلمانان‌نه‌تنها به‌ترجمهٔ عربی المجسطی وکتابهای فرغانی و بتانی دسترسی داشتند ، بلکه آنقدر درنجوم‌کارکردندکه قادر شدند برخی نظرات‌بطلمیوس‌را انتقاد وتخطئه کنند.»

المجسطی درحدود سال ۱۱۶۰ م در صقلیه (سیسیل) ازیونانی به‌لاتینی ترجمه‌شد وبه‌سال۱۱۷۵ جرارد کرمونائی آنرا درطلیطله ازعربی به‌لاتینی نقل کرداماآبروی مآخذ عربی با شأن دستگاه علمی طلیطله چنان‌بودکه ترجمهٔ با واسطه سال ۱۱۷۵ برترجمهٔ مستقیم و از روی متن اصلی سال ۱۱۶۰ مرجع شناخته شد، وآنرا تحت‌الشعاع قرار داد.

خواجه طوسی درتحریر خویش ازکتاب اصلی پیروی نموده و دراین

کتاب برخلاف تذکره کمتر از نظر بطلمیوس انتقاد کرده، فقط اضافاتی درچند مورد دارد مثل شرحی راجع بمناسبات وراجع به کرات و بمشاهدات نجومی جدید[1] .

اول آن « احمدالله مبداء کل مبدأ و غایة کل غایة ومفیض کل خیروولی کل هدایة، وارجوحسن توفیقه فی کل بدایة ونهایة»

وآخر آن «وقع الفراغ من نسخه فی خامس شوال سنةاربع واربعین و ستمائة» .

نسخ تحریر مجسطی فراوانست و دربیشتر از کتابخانهای عمومی و خصوصی موجودمی باشد. ونسخه‌ای از آن به خط خواجه علیه الرحمه درجمله موقوفات مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی بوده که به اروپا برده شده است[2] .

ونسخهٔ دیگری ازمجسطی که درحیات خواجه طوسی و به خط ابن البواب بغدادی است اکنون در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بشماره ۵۹۲ ضبط و در آخر آن چنین نوشته شده است :

«واتفق الفراغ من کتابة هذه النسخة علی ید العبدالفقیر الی الله تعالی و رحمته احمدبن علی بن محمدالمعروف با بن البواب البغدادی فی لیلة الخمیس التاسع والعشرین من ذی الحجة سنة اثنی وستین وستمائة الهجریة النبویة بالمراغة المحروسة نقلاعن خط المصنف ادام الله تعالی ایامه، وکان تاریخ فراغه عنها خامس شوال سنة ۶۴۴»

و در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی چندین نسخهٔ از مجسطی محفوظ است ، و همچنین در کتابخانه مجلس شورای ملی نسخه‌ای بشمارهٔ ۱۵۸

۱ـ علم قدیم وتمدن جدید تألیف سارتن ص ۱۰۱

۲ـ الذریعة ج ۳ ص ۲۹۰

موجود می‌باشد .

کتاب مجسطی‌راپیش از آنکه خواجه تحریر نماید چندنفر ازدانشمندان مختصر کرده و از بعضی زوائد آنرا پیراسته‌اند . و اول کسی که به‌اختصار آن پرداخته محمدبن جابر البتانی (متوفی۳۱۷) بوده است. و بعدازاونیز ابوریحان بیرونی و ابوعلی‌سینا و ابوعبدالله محمدبن‌احمدالسعیدالخوارزمی (الخازمی) آنرا مختصر نموده‌انـد . و از مختصر ابوعلی و خوارزمی هـریك نسخه‌ای به‌شماره ۵۳۸۷ و ۵۶۱۸ در کتابخانهٔ آستان قدس رضـوی موجود است . و تاریخ تحریر نسخهٔ خوارزمی ۲۷ جمادی‌الاولی (۱۰۴۱) می‌باشد .

ومختصر خوارزمی راکافی‌بن محتشم‌قائنی که ازحکماء عهد صفویست بنا به‌درخواست مرحوم میرزا ابوطالب رضوی که تولیت‌آستان‌قدس راداشته شرح‌وتفسیر کرده‌ودرربیع‌الآخرسال ۱۰۳۳ درشهر قاین‌آنرا به‌اتمام‌رسانیده. نسخه آن به‌شماره ۷۳۴۵ درکتابخانه آستانه موجود است .

آغاز آن «الحمدلله واهب‌العقل‌والصلوة والسلام‌علی سیدنامحمدوآله اجمعین.وبعد فهذاتفسیر مختصرالمجسطی‌للمهندس‌الفاضل‌ابوعبدالله محمدبن احمدالخوارزمی رحمه‌الله (دراصل خازمی بوده وبعد روی آن خط زده شده و درحاشیه «خوارزمی» نوشته شده)

«ابوعلی غیاث‌الدین محمدبن منصور حسینی تحریر مجسطی خواجه را اختصار کرده وبه‌نام (تکملة المجسطی) نامیده است .

آغازآن «اسبح‌الله نورالانوار ومظهربدایع‌الاسرارهوالذی انشأ بنوره ظلام‌الاجرام فنورها» وگوید :

«فاقول الرسالة وهی‌النظر الثالث‌من‌الرکن الثالث من کتاب ریاض‌الرضوان وهی خلاصة المجسطی وقدسمیته بتکملةالمجسطی»

ودر مقدمه گوید :

«در این کتاب حقایق بسیاری از علم هیئت و تنجیم راگرد کردم، وخلاصهٔ کلام و تبیین مرام مجسطی محیی‌الدین مغربی را در آن آوردم » نسخهٔ تکملهٔ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره ۵۲۶۳ محفوظ است .

عده‌ای ازحکما و دانشمندان تحریر مجسطی را شرح و تفسیر کرده‌اند که ازجملهٔ آنهایکی شرح شمس‌الدین سمرقندی (متوفی ۱۲۷۵ م) است. نسخهٔ شرح وی در کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی به‌شماره ۱۳۴۶ هست .

و دیگر شرح علامه نظام‌الدین حسن‌بن محمدقمی‌نیشابوری (۱۳۰۴م- ۱۳۰۵ م) است که به«تفسیر التحریر» موسوم است .

نسخه‌ای ازاین‌شرح نیزدر کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره ۵۲۵۵ است که تاریخ تحریرش سال ۸۷۳ می‌باشد . وابتداء آن چنین است :

«السعدقرین من‌صدر کلامه‌بالحمدلواهب‌السعادة، والیمن‌رسیل من اعلق یمینه بشکره»

در فهرست کتابخانهٔ آستانه نام این شرح به‌تقلید ازصاحب کشف‌الظنون «تعبیرالتحریر» ذکر شده و آن اشتباهست ، چه شارح در مقدمهٔ شرح گوید:

«وسمیته به‌تفسیر التحریر لیکون لفظه دالاعلی معناه»

علامهٔ نیشابوری پس از آن که به‌حل مشکلات تحریر خواجه دست یافت و حواشی بر آن نگاشت ، به‌نظر استاد خود قطب‌الدین‌شیرازی‌رسانید. وبه‌اشاره و تصویب استاد در سال ۷۰۴ آنرا منظم و کتاب را به‌نام سعدالدین محمدبن علی تاج‌الاسلام ساوی وزیر کرد ، و درسال ۷۳۵ از شرح آن فارغ گردید .

دو نسخه از این شرح به‌شمارهای ۱۶۰ و ۱۶۱ درکتابخانهٔ مجلس -

شورای ملی موجود است که نسخه دوم از کتب مــرحوم شیخ بهائی بوده و امضای وی در پشت صفحهٔ اول آن دیده می‌شود. و همین نسخه بعد بملکیت مرحوم زین العابدین بن محمد طاهر منجم پدر ملاباقر یزدی صاحب عیون الحساب در آمده، و او آنــرا به‌پسر خــویش بخشیده و درپشت صفحهٔ اول کتاب چنین نوشته است :

« وهبته لقرة عینی محمد باقر بلغه الله ماتیمناه و انا العبد المذنب زین العابدین بن محمد طاهر المنجم الیزدی عفی عنه»

نسخه‌ای از شرح نظام نیشابوری که بــه تاریخ ۷۳۵ نــوشته شده در کتابخانهٔ محفوظ در کاظمین موجود است .

نسخهٔ دیگری هم از این شرح در کتابخانه ملی فرهنگ بدین نام هست که در آغاز با نسخ دیگر اختلاف دارد و بدین عبارت شروع می‌شود :

«الحمدلله رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش»

شرح دیگر از ملاعبدالعلی محمدبن حسین بیرجندی (۱۵۲۳ م) است آغاز آن :

«الحمدلله الذی جعلنا من المتفکرین فی خلق السموات و الارض والهمنا معرفة مقادیر حرکات الاجرام النیرة»

شارح در روز سه شنبه هفدهم صفر ۱۰۸۰ از شرح خــود فارغ شده است .

نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شماره ۵۶۱۹ و دونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار به‌شماره ۵۹۱ و ۵۸۹ موجود است .

۳ـ تحریر الاکر تألیف مانالاوس.[۱] و اصلاح امیر ابو نصر منصور بن علی بن عراق و تحریر از خواجه طوسی. اول آن :

«اقول بعد حمدالله و الثناء علیه بمایلیق به، و الصلوة علی محمد و آله . انی کنت اریدان احرر الکتب الموسومة بالمتوسطات اعنی الکتب التی من شأنها ان یتوسط فی الترتیب التعلیمی بین کتاب الاصول لاقلیدس و بین کتاب المجسطی لبطلمیوس.»

چنانکه از عبارت فوق برمی‌آید کتاب اکر از جملهٔ کتب متوسطاتست ومقصود از متوسطات کتابهای چندی بوده که در مرتبهٔ تعلیمی پس از اصول اقلیدس وقبل از کتاب مجسطی بطلمیوس خوانده می‌شده است . مانند کتاب اکر وغیره که خواجه درمقدمهٔ همین کتاب آنرا بیان کرده است .

وبعضی از متأخران کتاب مأخوذات ارشمیدس رانیز ازجملهٔ متوسطات شمرده‌اند . بنابراین کتب متوسطات عبارت از کتاب « اکرمانالاوس » و «اکرثاوذوسیوس» و «مأخوذات ارشمیدس» می‌باشد که شرح هریك جداگانه بیاید .

خواجه در مقدمهٔ این کتاب فرماید: « نسخهای چندی از کتاب «اکر-مانالاوس» به‌دست آوردم که با یکدیگر اختلاف داشت ، ومعنی محصلی از آنها مستفاد نمی‌شد . واین نسخها اصلاح ابوعبدالله محمدبن عیسی الماهانی و ابوالفضل احمدبن ابی سعیدالهروی ودیگران بود . وچون بعضی غیرتام ، وبعضی دیگر سقیم ومغلوط بود ، دفع مشکلات آن میسر نمی‌شد . ومعضلات آن برایم حل نمی‌گشت . از این‌رو در فهم بعضی از مسائل متحیربودم .

۱ـ Manalaus

تا آنکه پس‌ازدو سال (یا ـ سالها)[1] به‌نسخه‌ای که اصلاح امیرابی‌نصرمنصوربن عراق (ره) بود واقف شدم . ومشکلات کتاب ازروی‌این اصلاح برایم‌روشن گشت. سپس‌به‌تحریرآن پرداختم.»

بعضی از نسخ این کتاب را سه مقاله ، و بعضی را دومقاله است . و مقالات‌سه‌گانه، اول‌آن ۳۹ شکل، ودوم دربسیاری ازنسخ۲۴شکل، ودرنسخهٔ ابن‌عراق ۲۱ شکل. ومقالهٔ‌آخر ۳۵ شکل‌می‌باشد.

آخر کتاب«وفرغت من ایضاح‌مسائله‌وتحریرمطالبه‌فی‌الحادی‌والعشرین من شعبان سنة ثلث وستین وستمائة الهجریة النبویة علیه‌الف‌الف سلام والف الف تحیة»

نسخ این‌کتاب در بیشتر از کتابخانه‌هایافت می‌شود.در کتابخانهٔ‌مدرسهٔ سپهسالار یك نسخه ضمن مجموعـهٔ شماره ۴۷۲۷ کـه تاریخ تحریـر آن‌سال ۶۷۱است، ودیگری بازضمن‌مجموعهٔ دیگر که تاریخ تحریر آن ۸۷۱ می‌باشد ضبط است، وچندنسخه به‌شماره‌های ۵۴۵۱/۵۴۴۷/۵۲۵۶ در کتابخانه‌آستانه رضوی مضبوط است . ومکرر درایران به‌طبع رسیده و درحیدرآباد دکن‌نیز به‌سال ۱۳۵۹ هجری قمری به‌چاپ رسیده است .

ملااحمدبن‌محمدمهدی نراقی را برتحریراکرماناوس شرحی است که نسخهٔ آن به‌شماره ۶۹۲ در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار موجود، وتاریخ تحریر آن(۱۲۶۵) است وبدین عبارت آغاز می‌شود .

« الحمدلله موجدالکرات‌المتحرکة و الساکنة، والصلوة علی

۱ـ نسخهٔ شماره ۶۹۷ مدرسه سپهسالار: « فبقیت متحیرافی‌ایضاح بعض مسائل الکتاب سنین» یعنی سالها- وبقیه نسخ «سنتین»

نبینامحمد و آله‌الطاهرین من ارجاس‌الظاهرة والباطنة»

۴ـ تحریر کتاب‌الاکر تألیف ثاوذوسیوس[۱] . این کتاب از بهترین کتب متوسطات بین اصول اقلیدس ومجسطی است . ابتدا آنرا قسطابن‌لوقاء بعلبکی درحدودسال ۲۵۰ به‌امرابوالعباس احمدبن‌المعتصم‌بالله[۲] ازاول‌کتاب تا شکل پنجم ازمقالهٔ سوم را از یونانی به عربی نقل کرد . وبقیه‌اش را دیگری به‌عربی ترجمه نمود . وثابت بن‌قرة حرانی اصلاحش کرد .

کتاب مشتمل برسه مقاله و دارای ۵۹ یا ۵۸ شکل می‌باشد، وخواجهٔ ـ طوسی به‌تاریخ جمادی الأولی ۶۵۱ هجری ازتحریر آن فراغت یافته است.

نسخهٔ تحریر خواجه فراوان و دربیشتر کتابخانه‌ها موجود است . یك نسخهٔ‌قدیمی که‌درزمان‌حیات‌خواجه‌نوشته‌شده ضمن‌مجموعه ش ۴۷۲۷و نسخهٔ دیگر که به‌تاریخ ۷۸۱ـ۷۸۴نوشته شده ضمن مجموعه شماره‌۶۹۷در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار مضبوط است . ونسخه دیگری که بسیارقدیمی است‌به‌شماره ۵۲۳۳ در کتابخانهٔ آستان قدس است .

و این‌کتاب به‌ضمیمه کتاب دیگر به‌سال۱۳۰۴ درطهران وبار دیگر در حیدرآباد چاپ شده است . وبفارسی هم ترجمه شده و آن ترجمه نیز به‌طبع رسیده است .[۳]

محیی‌الدین‌یحیی‌بن‌ابی‌الشکرمغربی که از معاصران خواجه است آنرا تهذیب کرده است. ونسخهٔ‌آن به‌شماره‌های ۵۴۲۶ و۵۴۲۷ و۵۴۲۸ و۵۲۳۳در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است و شمارهٔ ۵۴۲۶ تاریخ‌کتابت آن ۸۹۸ است .

۵ـ تحریر کتاب‌المأخوذات‌فی‌اصول‌الهندسة . این کتاب تألیف

۱ـ Thaudzusius

۲ـ نسخهٔ‌آستانه : احمدالمعتصم ؟ نسخه‌های شمارهٔ ۶۹۷ کتابخانه سپهسالار احمدبن المعتصم

۳ـ الذریعة ج ۲ ص ۲۷۶

ارشمیدس و ترجمهٔ ثابت بن قرة است . در ابتدای کتاب خواجه فرماید : «متاخرین این کتاب را در جزو متوسطاتی که باید بعداز اصول هندسهٔ اقلیدس و قبل از کتاب مجسطی خوانده شود ذکر کرده‌اند» و بازگوید «آنرا استاد ـ المختص ابوالحسن علی‌بن احمد نسوی تفسیروشرح کرده است».

ابتدای کتاب:«هذه‌مقالة‌منسوبةالی ارشمیدس، فیها اشکال حسنة قلیلةالعدد کثیرةالفوائد فی‌اصول‌الهندسه فی‌غایةالجودة واللطافة» .

ودو نسخه ازمأخوذات ارشمیدس تفسیراستادالمختص ابی‌الحسن علی ابن احمدالنسوی به‌شمارهٔ ۵۳۹۶ و ۵۴۶۵ درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی است . و خواجه درسال ۶۵۳ آنرا تحریر کرده است .

این کتاب مشتمل بریک مقالة وپانزده شکل می‌باشد . ونسخهٔ‌آن ضمن دومجموعه که درپیش ذکرشد درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستانه به شماره ۶۱۷ که تاریخ تحریر آن ۱۰۵۸ است موجود می‌باشد، و در حیدرآباد دکن بسال ۱۳۵۹ بچاپ رسیده است .

۶ ـ **کتاب تحریرالمعطیات فی‌الهندسة** . مؤلف آن اقلیدس و مترجمش اسحاق بن حنین (متوفی ۲۹۸) است که ثابت بن قرة آنرا اصلاح و خواجهٔ طوسی آنرا تحریر نموده است . کتاب بدین عبارت شروع می‌شود :

«السطوح والخطوط والزوایاالمعلومةالقدرهی‌التی‌یمکن‌ان‌تجد مساویة لها . والمعلومة هی‌التی یمکن‌ان تجد ماهوعلی نسبتها»

این کتاب مشتمل بر۹۵ شکل می‌باشد . نسخهٔ خطی آن نیز فراوان و ضمن دو مجموعهٔ قدیمی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار و نیز درکتابخانهٔ آستان رضوی به شماره‌های ۵۴۰۲/۵۲۵۷ موجود است . و در سال ۱۳۰۴ ضمن

مجموعه متوسطات درطهران ودرسال۱۳۵۹ باتحریرات دیگرخواجه درحیدر آباد دکن طبع شده است .

۷ - تحریر کتاب‌الکرةالمتحرکة تألیف اطولوقس[1]، ثابت‌بن‌قرة آنرا ترجمه، واصلاح وخواجه تحریرش کرده‌است .

این کتاب مشتمل بریك مقاله و دوازده شکل می‌باشد . ابتدایش ایـن است :

«النقطةالتی یتحرك حرکة معتدلة هی‌التی تسیرفی ازمان متساویة مقادیر متساویة متشابهة» وآخرش چنین است :

«تم‌الکتاب‌الکرةالمتحرکة لاوطولوقس[1] و فرغ‌المصنف ادام‌الله ظلاله من‌تحریره‌یوم‌الجمعةالسابع(من)جمادی‌الاولی‌خنا (یعنی سال۶۵۱) والکاتب فی‌شعبان‌المبارك سنة خعا (یعنی سال ۶۷۱) .

نسخهٔ آن بسیار است. درکتابخانـهٔ آستانهٔ مقدسهٔ رضوی بشماره‌های ۵۲۵۹و۵۶۰۲ وکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود می‌باشد . این‌کتاب درسال ۱۳۰۴درطهران ودرسال ۱۳۵۹ ودرحیدرآباد دکن بچاپ رسیده است .

۸ - تحریر معرفة مساحةالاشکال‌البسیطة والکریة تألیف‌بنی‌موسی محمد و حسن و احمد مشتمل برهیجده شکل ، و تحریرش از آن خواجهٔ طوسی‌است. حاجی‌خلیفه‌گوید: این‌کتاب تألیف بنی‌موسی است . وقسطابن لوقای[2] بعلبکی‌آنرا به‌عربی نقل کرده ، و خواجه آنراتحریر نموده است[3].

ابتدای‌کتاب :

---

1 _ Autolycus

2 _ Kosta ibn Luka

۳ ــ کشف الظنون ج ۲ ص ۳۰۰

«الطول اول الاقدار التی تحدالاشکال . و هو ما امتد علی استقامة فی الجهتین جمیعا »

خواجه آنرا به‌سال ۶۵۳ تحریر کرده است، ودو نسخهٔ بسیار قدیمی از این نسخه در دومجموعهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستانهٔ مقدسه ضمن مجموعه شماره ۵۵۹۸ موجود است، ودر ۱۳۵۹ در حیدر آباد دکن بطبع رسیده است .

۹ – **تحریر کتاب اللیل والنهار** یا «کتاب الایـام واللیالـی» تألیف ثاوذوسیوس و تحریر خواجهٔ طوسی مشتمل بردومقالة وسی‌وسه[1] یاسی شکل می‌باشد .

ابتدای کتاب:

« الشمس یتحرك حرکة معتدلة ضد حرکة الکل علی منطقة البروج و یسمی الدائرة الشمسیه» .

خواجه در نهم جمادی‌الاولی سال ۶۵۳ از تحریر این کتاب فارغ شده است . و نسخهٔ این کتاب ضمن دومجموعـه از تحریرات خواجه در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، و نسخه‌ای در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به شماره ۵۴۰۳ ونسخهٔ دیگر به‌خط‌علامه قطب‌الدین شیرازی ضمن مجموعه‌ای متعلق بمولانا یعقوب بخش بداونی درهند موجود است.[2]

۱۰ – **تحریر کتاب المناظر** اصل آن از اقلیدس است که اسحاق بن حنین آنرا تعریب وثابت بن‌قرة اصلاحش نموده ، وخواجه آنرا تحریر کرده. ودرشوال سال ٦٥١ ازتحریر آن فارغ شده است .

ابتدای کتاب :

---

۱ – کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۹۷

۲– تذکرة‌النوادر ص ۱۶۲

«العین تحدث باستمداد من الأجرام النیرة فی الجسم الشفاف المتوسط بینهاوبین المبصرات کالهواء وماشاکله شعاعا»

این کتاب از ۶۴ شکل است، و نسخهٔ آن در بیشتر از کتابخانه‌های معروف موجود، و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ضمن مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۵۴۵۰، و نسخهٔ دیگر که به‌سال ۷۸۴ نوشته شده در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار هست، و به‌سال ۱۳۰۴ در طهران، و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۱۱ - **تحریر کتاب جرمی النیرین و بعدیهما.** مؤلف آن ارسطوخس[1] است، و برهفده شکل مشتمل می‌باشد، و خواجه در سال ۶۵۳ آنرا تحریر کرده است[2].

ابتدای کتاب:

«نضع ان القمر یقبل الضوء من الشمس و ان قدر الارض عند فلك البروج قدر المرکز او النقطة»

نسخهٔ این کتاب هم بسیار فراوان، و نسخهٔ آن در کتابخانه های مدرسهٔ سپهسالار و مجلس شورای ملی، و دیگری هم ضمن مجموعه‌ای در یکی از کتابخانه‌های هند موجود است[3]. و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۱۲ - **تحریر مطالع.** اصل آن از ابسقلاوس[4] است که قسطابن لوقای بعلبکی از یونانی به‌عربی نقل کرده، و یعقوب بن اسحاق کندی آنرا اصلاح نموده، و خواجهٔ طوسی تحریرش کرده است.

1 _ Aristanchos

۲ــ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۷۲

۳ ــ تذکرة النوادر ص ۱۶۲

4 _ Hzpsilés

ابتدای آن :

«المقدمات اذاکانت مقادیر کم کانت عدد ها زوج وکانت متتالیة کمقادیر اب (دربعضی از نسخ : مقادیرعدتهازوج کمقادیر ـ اب ـ ب ج ـ ج د ـ د ه ـ ه ز ـ زح و هی متتالیة). تحریر آن به‌سال ۶۵۳ بوده ، و برسه مقدمه و دو شکل مشتمل می‌باشد. نسخهٔ این کتاب ضمن دومجموعه درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ویك نسخه که تاریخ تحریر آن ۶۷۲ است در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره ۵۴۱۲ موجود است . و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده است .

۱۳ ـ **تحریر طلوع و غروب** . اصل آن ازاطولوقس[1] است که قسطا ابن لوقا آنرا ترجمه وثابت بن قرة و کندی آنرا اصلاح کرده[2] ، و خواجه تحریرش نموده است .

این تحریر مشتمل بر دومقاله و دارای ۳۶ شکل می‌باشد .

ابتدای آن :

«یقال لبعض طلوعات‌الکواکب و غروباتها ، و خصوصاالثوابت انها خفیة ولبعضها انها ظاهرة» .

خواجه ازتحریر این کتاب به‌سال ۶۵۳ فراغت یافته . ودونسخهٔ ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ، ونسخهٔ دیگربه‌خط علامه قطب‌الدین شیرازی در کتابخانهٔ یعقوب بخش بداونی ضمن مجموعهٔ تحریرات خواجه موجود است[3] . و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد چاپ شده است .

---

1 _ Autolycos

۲ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۸۶

۳ ـ تذکرةالنوادر ص ۱۶۲

۱۴ - تحریر کتاب المفروضات. اصلش از ارشمیدس و ترجمه‌اش از ثابت‌بن‌قرة و تحریرش از خواجهٔ طوسی است، بعضی از نسخ آن دارای ۳۶ شکل، و بعضی دیگر دارای ۳۴ شکل می‌باشد .

ابتدای آن :

« نرید ان نثلث زاویة اب ج لقائمة فلنعمل علی ب ج مثلث دب ج »

این کتاب را نیز خواجه به‌سال ۶۵۳ تحریر کرده‌است، نسخهٔ آن در بیشتر از کتابخانه‌های معروف موجود، و دو نسخهٔ قدیمی از آن درمجموعه‌های کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است که تاریخ تحریر یکی ۶۷۱ و دیگری ۷۸۴ می‌باشد. و نسخهٔ دیگر که به‌خط علامهٔ شیرازی است در کتابخانهٔ هند موجود و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستانه به‌شمارهٔ ۵۴۴۹ است، و در ۱۳۵۹ درحیدرآباددکن بچاپ‌رسیده .

۱۵ - تحریر کتاب ظاهرات‌الفلك ، تألیف اقلیدس، و ترجمهٔ ثابت ابن‌قرة، و تحریر خواجه است . بعضی نسخ آن مشتمل بر ۲۳ شکل، و بعضی بر ۲۵ شکل‌بوده، و فعلا دو شکل از آن‌بیش موجود نیست .

خواجه درمقدمهٔ آن گوید:

«از این کتاب جز نسخهٔ مغلوطی که تمامی آن تصحیف و تحریف شده بود در دست نداشتم ، به طوری‌که برمطالب آن وقوفی جزپس از جهد و کوشش بسیار حاصل نمی‌شد . و پس ازمدتی شرحی ازنیریزی بر آن یافتم که آن نیز سقیم و پر از اغلاط فاحش بود . پس از دقت زیاد ، وامعان نظر بسیار، آنچه فهمیدم و از آن نسخهٔ مغلوط برمی‌آید آنرا بهمان صورت تحریر کردم . اگر اتفاقاً این تحریر مطابق‌اصل کتاب نباشد سببش این است . و در ضمیر است چنانچه به نسخهٔ صحیحی دست یابم به اصلاح خلل آن پردازم .

اول مطلب کتاب :

«قال لان‌الثوابت یطلع دائما من مواضع باعیانها»

فراغت خواجه از تحریر این کتاب نیزدرتاریخ سوم ربیع‌الاول سال ۶۵۳بوده است . نسخ این کتاب‌بسیار، و نسخه‌ای در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۶۸۹ است که در آخر آن نوشته شده است

«کتبت هذه‌النسخه من‌النسخةالتی کتبت من نسخةالاصل»

و نسخهٔ دیگردر کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی، و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۶۴ موجود است . و در حیدرآباد دکن هم ضمن مجموعهٔ تحریرات بچاپ رسیده است .

حنین‌بن اسحاق‌رانیز ترجمه‌ای‌از ظاهرات‌الفلك است که نسخه‌اش در کتابخانهٔ‌آستانه به‌شمارهٔ۵۴۶۴ موجوداست .

۱۶ - **تحریر کره و استوانه یا شرح‌الکرة والاسطوانة** . ارشمیدس[۱] آنرا تألیف وثابت‌بن‌قرة ازیونانی به‌عربی نقل وترجمه‌کرده و خواجهٔ‌طوسی آنرا شرح و تحریر نموده است .

خواجه در مقدمهٔ تحریر خویش فرماید : «من زمان‌درازی درجستجوی وقوف بربعضی از مسائل کره واسطوانهٔ ارشمیدس بودم، چه برای فرا گرفتن مطالب شریفهٔ هندسه بدان نیازداشتم، تاآنکه به‌نسخهٔ مشهوری‌از کتابی که ثابت بن قرة آنرا اصلاح کرده بود دست یافتم . که هم بعضی مصادرات آن بواسطهٔ‌قصورفهم مترجم وناقل‌آن به‌عربی افتاده بود،وهم بهواسطهٔ نادانی نویسنده و ناسخ نسخه بسیار مغلوط و سقیم بود . هرچه کوشش کردم بجز مقالهٔ اولی از فهم بقیهٔ آن عاجز ماندم . بعد متوجه شدم که مترجم مقداری از مقدمات ارشمیدس را که فهم بعض مطالب کتاب برآن مبتنی است انداخته .

1_ Archimede

درحیرت فروماندم ، وحرص و ولعم برتحصیل وفهم آن بیشتر شد . تا آنکه بعد از مدتی کهنه دفتری بهچنگ‌آوردم شامل چندنسخه. و اتفاقاً یکی ازنسخ آن دفتر «شرح اطوقیوس[1] عسقلانی» براین کتاب بود که بیشتر ازمشکلات آنرا حل و توضیح وتفسیر نموده بود . ونسخهٔ دیگر آن همین کتاب بودکه اسحاق بن حنین آنرا با نهایت دقت بهعربی آورده‌بود . ونسخهٔ سوم آن متن کتاب «کره واستوانه» از ابتدای کتاب تاآخر شکل‌چهارم[2] نیز بنقل وترجمهٔ اسحاق که آنچه اوطوقیوس[1] در اثناء شرح خویش ذکر کرده برابر با متن کتاب‌دراین‌نسخه‌بود، بنابراین آنچه می‌خواستم ازاین دفتر بدست‌آوردم. وفهم‌کتاب برایم سهل و آسان شد . و بهتر آن دیدم که کتاب را بترتیب تحریر کنم . و اصل کتاب را به ضمیمه بیان مصادراتی که به اصول هندسه واضح می‌شود ، با ایراد مقدمات لازم، و آنچه ازشرح اوطوقیوس[1] و سایر کتب اهل صناعت استفاده کرده بودم در اینجا آوردم، ومتن را ازبقیه مطالب جدا و ممتاز گردانیدم .وعدد اشکال‌را درحاشیه مطابق روایت ثابت واسحاق ثبت نمودم ، چه اشکال مقالهٔ اولی درنسخهٔ ثابت ۴۸ و در نسخهٔ اسحاق ۴۳ بود . ومقالهٔ ارشمیدس را درتکسیر دائره درآخر کتاب افزودم . چه این مقاله مبین بعض مصادرات مذکوره در این کتاب بود ...»

اول نسخه :

«اقول بعد تحمیدالله و تمجیده‌والصلوة علی‌محمد وآله‌المصطفین من عبیده . انی کنت فی‌طلب‌الوقوف علی بعض مسائل‌المذکورة فی‌کتاب‌الکرة والاستوانة لارشمیدس زمانا طویلا»

---

۱ ــ بیشترازنسخ اوطولوقس است، وصحیح‌اوطوقیوس است که‌در متن گذاشته شده .

۲ ــ ن : شکل چهاردهم ازمقاله اولی

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ضمن دو مجموعه از تحریرات‌خواجه و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۴۸ موجود است .

این کتاب نیز درحیدرآباد دکن جزومجموعهٔ ریاضیات خواجه به‌سال ۱۳۵۹ به‌طبع رسیده است.

۱۷ - **تحریر کتاب‌المساکن** . اصلش ازثاوذوسیوس است که قسطابن لوقا آنرا ازیونانی به‌عربی نقل‌کرده، و تحریرش‌از خواجه است . این کتاب دارای دوازده شکل، ودرسال ۶۵۳ تحریر شده است .

اول نسخه بدین عبارت شروع می‌شود :

«الذین مساکنهم تحت‌القطب‌الشمالی فنصف کرةالکل‌الظاهرلهم هو ظاهرلهم‌ابدابعینه ، و نصفهاالخفی عنهم هو ابداً خفی، عنهم بعینه»

دو نسخهٔ از آن ضمن مجموعـه تحریرات خواجه درمدرسهٔ سپهسالار موجود ، و نسخه‌ای هـم به‌شماره ۵۴۰۱ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است،ودر تاریخ ۱۳۰۴ درطهران بطبع رسیده است .

تحریرالمساکن را تفضل حسین‌خان لکهنوئی به‌فارسی ترجمه کرده[1] واول‌ترجمه‌اش‌این است:

«لله‌الحمد والمنة والصلوة علی رسوله خیرالبریة »

۱۷ - **الاسطوانة** چنانکـه درپیش ذکر شد در کتاب فوات‌الوفیات والوافی بالوفیات کتابی‌بدین‌نام‌به‌خواجه‌نسبت‌داده‌شده‌است. وصاحب‌الذریعة پس ازذکرنام‌کتاب واشارهٔ‌به‌گفتهٔ محمدبن شاکر مؤلف فوات‌الوفیات‌گوید: «محتمل است این‌کتاب همان تحریرکره‌واستوانهٔ ارشمیدس‌باشدکه درکتاب

---

۱ - کشف‌الحجب والاستار ص ۱۲۰

کشف‌الظنون از آن بتحریر هندسیان تعبیر شده است[1] .

۱۹ – **المخروطات** این کتاب هم در فهرست مؤلفات خواجه ازجملهٔ تحریرات وی شمرده شده است . اصل آن ازایلونیوس[2] است در هفت مقاله که پنج مقالهٔ اول آنرا هلال‌بن ابی هلال حمصی ، و مقالهٔ ششم وهفتم را ثابت‌بن‌قرة ترجمه کرده است . و احمدبن بنی‌موسی آنرا اصلاح نموده ، و خواجه به‌تحریر آن پرداخته است .

نسخهٔ آن‌در کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی به شماره ۱۶۴ ریاضی مضبوط است .

۲۰ – **رساله دراحوال خطوط منحنیة.** این کتاب‌مشتمل‌برهفت‌مقاله ومؤلف آن ابلونیوس‌نجار حکیم ریاضی‌است .

در کتاب نوادرالاخبار آمده که وقتی کتب حکمت‌و ریاضی را ازروم به‌بغداد آوردند از این کتاب جزء اول‌آن‌که مشتمل برهفت مقاله است آورده شده بود . وپس از ترجمهٔ مقدمهٔ آن معلوم گردیدکه کتاب مشتمل برهشت مقاله است ، و مقالهٔ هشتم شامل هفت مقالهٔ اول و بعضی زوائد دیگر است . و ازآن زمان اهل فن از این مقاله سخن‌گفته ، ولی کسی ازآن اطلاعی نیافته است . وچون این کتاب نزد سلاطین یونان بسیار عزیز بود، پس از آوردن به‌بغداد جزو ذخایر مأمون باقی ماند.

موسی بن شاکر گوید : «موجود از این کتاب هفت مقاله و بعضی از مقالهٔ هشتم است که چهار شکل باشد . چهار مقالهٔ اولی را احمدبن موسی الحمصی ، وسه مقالهٔ دیگررا ثابت بن‌قرة حرانی ترجمه نموده‌اند. و حسن و احمد بنی‌موسی‌بن شاکر به‌اصلاحش پرداخته‌اند .

---

۱ – کتاب‌الذریعة ج ۲ ص ۵۸

2 – Apollonios

خواجهٔ طوسی دراول تحریر خویش فرماید:

«یکـی ازعلل دشواری فهم این کتاب آنست که بعض مطالب آن بر مقدماتی مبتنی است که نه درخود این کتاب ذکری از آن صریحاً شده و نه در کتاب اصول اقلیدس آمده است مگر بالقوة . و این مقدمات بعضی در ابتداء کتاب دیده می‌شود که هشت شکل از آن در تمام نسخ این کتاب موجود ، ودر متن این نسخه هم به‌ترتیب آورده شده است. وبعضی اشکال‌دیگر آن در بعض نسخ هست و دربعض دیگر نیست . بعد از آنکه خداوند مرا موفق کرد که دراین کتاب‌نظر افکنم، و به‌مطالعهٔ آن مشرف، شوم، آنچه ازمقدمات محتاج‌ـ الیهابه‌دست‌آوردم، درحاشیهٔ نسخه ومحل‌احتیاج ثبت کردم.وهمچنین درآغاز کتاب مقدماتی را که متعلق بمقادیر نسب متخالفه است و درکتاب بسیار تکرار شده بود آوردم.

نسخهٔ این کتاب درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است .

۱ـ۲ **کشف‌القناع عن اسرارشکل‌القطاع** . حـاج خلیفـه در کتاب کشف‌الظنون گوید : این کتاب شکل‌اول ازاشکال سه‌گانهٔ اکرمانالاوس است که خواجهٔ طوسی ابتدا آنرابه‌فارسی ترجمه کرده، وبعد به تعریب‌آن پرداخته است . و آنرا بر پنج مقاله مرتب نموده که هر یك شامل چند شکل و فصل می‌باشد[1] .

خواجه درمقدمهٔ کتاب فرماید :

«وکان ذلك‌الکتاب باللسان‌الفارسی فسالنی بعض‌الاصدقاء من طلبة‌العلم ان انقله الی‌اللسان‌العربی، فاجبته الی ذلك وحذفت عنه بعض‌الزوائد» .

درپیش‌بنابرضبط دعاوی‌شکل مشهور به‌قطاع وبراهین آن‌کتابی به‌زبان

---

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۲۱

فارسی ساخته‌بودم، یکی‌ازدوستان طالب علم ازمن خواست که‌آن را به‌زبان تازی نقل کنم، و من‌مسؤول او را اجابت کـردم، و این کتاب را با انداختن بعض‌زوائد به‌زبان‌عربی در آوردم».

ابن‌شاکر در کتاب فوات‌الوفیات آنرا به نام «الشکل‌القطاع» یادکرده وگوید: «اصل‌این‌کتاب از ما نالاوس‌است‌که خواجه‌آنرا تحریر کرده‌است»،

درهمین‌کتاب است که خواجه برحسام‌الدین علی‌بن فضل‌الله سالار که از ریاضی دانهای بزرگ و همزمان خواجه‌است اعتراض‌کرده وگفته :

«وقدغفل حسام‌الدین علی‌بن فضل‌الله‌السالار مع تبرزه فی‌هذا العلم عن اعتبارهذاالتقاطع‌الاخیر،فقال لهذا الشکل تسع‌صورلاتزیدعلیهاولاتنقص‌الخ».

«این کتاب دستور مثلثات مسطحهٔ کروی می‌باشد. خواجه در این اثر نفیس خویش در رشتهٔ ریاضیات کلیهٔ موفقیتهای گذشتگان خود را در علم مثلثات مفصلابیان کرده است . و نظریهٔ مناسبات رابط را توسعه داده است . وتئوری اشکال کامل با چهار ضلعی را تکمیل نموده، و روشهای حل مثلثات مسطح وکروی را شرح داده است . وی درنتیجهٔ تحقیقات و مطالعات خـود ثابت نموده کـه مثلثات مسطحه علم مستقلی است . و آثـار او در رشتهٔ ریاضیات برای پیشرفت علم مذکور اهمیت خاصی داشته [1]. وترقی مثلثات مستقیمةالخطوط و کروی بین مسلمین بـا تألیف کتاب‌القناع بکمال رسیده است .

سارتن‌گوید: شهرت‌نصیرالدین اصلابه‌واسطهٔ‌مثلثات اوست که مساعی متقدمین و متوسطین را بـه نسبت مخصوص هدایت کرد . او پس ازابونصر منصوربن‌علی کتاب‌تازه‌ای از کرویات منالاوس‌راتهیه‌کرد، وکتاب جداگانه‌ای

۱ ـ نقل‌ازخطابهٔ نماینده شوروی درکنگرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی .

دراین‌موضوع نوشت .

شکل‌القطاع به پنج کتاب تقسیم شده که کتاب سوم وچهارم آن بترتیب راجع به‌مثلثات مسطحه و کروی می‌باشد. این اولین کتابی است که در آن مثلثات بطور مستقل‌وجدا ازهیئت ملاحظه شده ، واز بهترین نوع خود درقرون وسطی به شمار می‌رود و بسیار دقیق است . و برای اولین باربطور وضوح‌رابطهٔ قانون‌جیب‌ها (sin) درمثلث مسطحه بادواثبات ذکرشده، وشش رابطه برای حل مثلث کروی قائم‌الزاویه داده شده است .....

نصیرالدین طوسی یك منجم ایرانی بود که برای اولین بار مثلثات مسطحه‌را به‌صورت‌علم‌جداگانه‌ای درآورد».

ابتدای کتاب :

«الحمدلله مبدع‌الحقایق الخارجة عن‌الحصر افاضة‌للخیر ومودع‌الدقایق الجلیلة‌القدر»

چند نسخه از این کتاب درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره‌های ۵۵۹۰ و۵۵۹۱ و۵۴۶۷است که تاریخ تحریر نسخهٔ اخیرسال (۸۹۸) می‌باشد . و دو نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ سپهسالار[1] ونسخه‌ای درکتابخانه مجلس شورای ملی ضمن مجموعهٔ شماره ۲۰۹ موجود است .

اسکندر پاشاکاراتللدری این‌کتاب‌را به‌فرانسه نقل وبا متن عربی درسال

۱ــ درمجموعه شماره ۶۸۹ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالاردرصفحهٔ ماقبل آخررساله کشف‌القناع نوشته‌شده است «نقل مافی‌هذه‌المجموعة من‌اول‌الاصول الی هنامن نسخة نسخت بخط‌قطب‌الحق والملة والدین‌محمودبن مسعودالشیرازی وهوقد نقلهامن نسخة اکثرها بخط‌المصنف‌المحرر لهذه‌الکتب‌وباقیها مقابلة بنسخ بخط‌المصنف افضل‌العلماء والحکما نصیرالملة والحق والدین محمدبن بن محمد بن‌الحسن الطوسی.

۱۸۹۱ میلادی درقسطنطنیه چاپ نموده . ودرسال ۱۹۵۲م کتاب شکل القطاع بروسی ترجمه شده و بچاپ رسیده است .

۲۲- تربیع الدائره. محمدبن شاکردرکتاب فوات الوفیات ودیگران نام این کتاب را درجزو مؤلفات خواجه آورده‌اند . وصاحب کتاب «اکتفاء القنوع بما هومطبوع» نیز آنرا به خواجهٔ طوسی نسبت داده و اضافه کرده که این کتاب درسال ۱۸۹۱ میلادی درقسطنطنیه بطبع رسیده است[1] . و ازاینکه در کتاب تاریخ الحکماء قفطی[2] کتابی بنام «تربیع الدائره» درجزو تصانیف ارشمیدس ذکر شده تصور می‌شود که اصل آن از ارشمیدس باشد ، وخواجه طوسی آنرا تحریر کرده باشد. ولیکن هرجاکه این کتاب به خواجه نسبت داده شده ذکری از تحریر آن نشده است.

و ابوعلی محمدبن هیثم ریاضی دان مشهور راهم مقاله‌ایست در «تربیع دائره» که نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ آستانقدس به شماره ۵۳۹۵ مضبوط است.

۲۳ - رسالة فی انعطاف الشعاع وانعکاسه . این رساله را حاجی خلیفه درکشف الظنون به خواجه نسبت داده است[3] . و جرجی زیدان نیز در کتاب آداب اللغة[4] آنجاکه شرح حال خواجه طوسی را بیان می کند ، آنرا ازتألیفات او دانسته و گوید: «نسخه‌ای ازایـن کتاب درکتابخانـهٔ عمومی برلن است» . وهمچنین صاحب کتاب کشف الحجب والأستار کتابی بنام «رسالة فی انعکاسات الشعاعات[5]» ذکر کرده وتألیف آنرا به خواجه نسبت داده است .

---

۱ ـ اکتفاءالقنوع ص ۲۳۱

۲ ـ تاریخ الحکماء قفطی ص ۶۷

۳ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۵۴۲

۴ ـ آداب اللغه ص ۲۳۴

۵ ـ ونیزدرکشف الحجب ص ۲۳۹ آمده «رسالة فی انعکاس الشعاع وانعطافه»

ابتدای کتاب :

«اعلم‌ان مباحث انعکاسات الشعاعات و انعطافها مبنیة علی مقدمةو هی هذا.
مقدمة: الشعاع ممتد متصلا من ذی‌الشعاع الی قابله من غیر تراکم...»

نسخهٔ این رساله در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمن مجموعهٔ مضبوط و نیز در کتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی و کتابخانهٔ دانشگاه[1] هر یك نسخه‌ای موجود است. ترجمهٔ این کتاب به‌وسیله ویدمن[2] در تحت عنوان «راجع به‌انکسار و انعکاس نور» درسال ۱۹۵۶م بچاپ رسیده‌است.

و نیز این کتاب و کتاب دیگری که راجع به‌رنگها است مورد توجه عکاسان آلمانی قرارگرفته و ترجمهٔ هردو دریك مجلهٔ آلمانی انتشار یافته است.

۲۴ – **کتاب تسطیح الکرة والمطالع** نام این کتاب درفهرست تألیفات خواجه ذکر شده، وحاجی خلیفه می‌گوید: «از تألیفات بطلمیوس قلوذیست که ثابت بن قرة آنرا به‌عربی نقل کرده‌است.[3]

۲۵ – **رساله ردبر مصادرهٔ اقلیدس** . دراصول هندسه با «رسالة الشافیة عن الشك فی الخطوط المتوازیة»[4].

اقلیدس صاحب اصول هندسه دراثناء مصادراتی که ذکر کرده از جملهٔ مبادی موضوعه‌ای که اثبات آنرا برصناعتی فوق آن صناعت احاله نموده این قضیه است که :

---

۱ – فهرست دانشگاه ص ۸۳۵

2– Eilhourd Wiedemann

۳ – کشف الظنون ج ۲ ص ۲۶۹ والذریعة ج ۴ ص ۱۷۷ والوافی بالوفیات

۴ – این رساله‌درجزو مجموعهٔ ریاضیات خواجه بنام الرسالة الشافیة درحیدرآباد در۱۳۵۹ بچاپ رسیده است.

«هرگاه خط مستقیمی بردوخط مستقیم دیگر واقع شود ، بطوریکه دو زاویهٔ داخلهٔ آن که دریك جهت واقع‌است کـوچکتر از دوقائمه باشد ، اگر آن دوخط را درهمان جهت امتداد دهند لابد به‌همدیگر تلاقی خواهند کرد».

جماعتی براقلیدس اعتراض کرده وگفته‌اند : «اگر این قضیه ازجملهٔ بدیهیات اولیه و ازقبیل « الکل اعظم من‌الجزء » و امثال و نظایرآن است ، چرا آنرا در ردیف آنهانیاورده است.واگر ازآن جمله نیست ومحتاج به‌دلیل وبیانست، چرا مانند قضایا برای اثبات آن برهانی اقامه نکرده است»

محقق طوسی دراول این رساله فرماید :

«هرچه کتابهای صاحبان فن را مطالعه‌کردم برهان کافی وصحیحی‌برای اثبات آن نیافتم . جماعتی مدعی بداهت وظهورآن گشته، وبعض دیگر آنرا محتاج بیان دانسته بمصادرهٔ دیگری که در ظهور و خفا مساوی وبرابراولست بدل‌کرده‌اند . وجمعی برای اثبات آن برهانی مبنی برمقدمه‌ای که درظهور و خفا نظیرقضیه اولست‌آورده ، وبرخی دیگر دراثبات‌آن قضیه به‌مقدمهٔ مغالطی دیگری توسل جسته‌اند .

اول قول علی‌بن هیثم متبحر درعلـوم ریاضی است ،که درکتاب خود موسوم به« حل شکوك کتاب اقلیدس» آنرا ذکـر کرده است . و دوم گفتهٔ حکیم عالم ابوالفتح عمرالخیامی است که درمقالهٔ اولی از رساله‌ای که بنام «شرح مـا اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» تألیف کـرده آورده است .

وسوم قول عباس بن سعیدالجوهری درکتاب «اصلاح کتاب اصول اقلیدس» است . وغیرازگفته‌های این سه بزرگ تاکنون به‌قول دیگری واقف نشده‌ام»

خواجه پس ازذکر این مقدمه هر یك از اقوال این سه بزرگ‌را ذکر کرده، واعتراض وایراد چندی برهریك ازاین سه‌قول نموده ، وسپس برهانی

که بتصورخویش خالی‌ازهرگونه اشکال و ایراد است، وخود اوبرآن واقف گشته ، درآخر بیان فرموده است .

آغاز رساله این است :

«رب انعمت فزد . اقول بعد حمدالله میسر کل عسیر ، و جابر کل کسیر، ومجیر کل مستجیر، والصلوة علی محمدالبشیر النذیر، وعلی آله اهل کل خیر و خیر . اعلم ان التعلیمات با سرها و خصوصاً الهندسیات مع وضوح مسالکها ، و وثاقة قواعدها لایشبه سایر العلوم و الصناعات فی ارتباط الاجزاء»

دونسخه از این رساله در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۵۲۰۹ و۵۴۶۴) ضمن مجموعه‌ای، ونسخهٔ دیگر(به‌شمارهٔ ۵۴۶۴) درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالارموجوداست، ودرسال ۱۳۵۹ به‌نام «رسالة الشافیه» درچهل صفحه درحیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است .

رساله مصادرات اوقلیدس را نقدیست بـه نام « تبیین مصادرة اقلیدس فی الخطوط المتوازیة» ازمولی حسام‌الدین علی‌بن فضل الله سالار که نسخهٔ آن درمجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۵۴۱۲ که‌شامل چند رساله، وتاریخ تحریر آن سال ۶۷۲ و در زمان حیات خواجه‌می‌باشد در کتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی موجوداست .

جماعتی دیگر از علما راجع بمصادرهٔ اقلیدس رساله‌ها نوشته‌اندکه از جمله فضل بن حاتم نیریزی است کـه او را رساله‌ای دربیان مصادرهٔ اقلیدس است . ونسخهٔ آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ضمن مجموعه‌ای که در ۷۸۱ نوشته شده می‌باشد .

و دیگر رساله‌ایست دربیان مصادرهٔ اقلیدس ازمردی گمنام که نسخهٔ آنهم درضمن همان مجموعهٔ فوق است .

دردنبال نسخهای مصادرات خواجه چند نامه ازنامه‌هائی که بین خواجه

وعلم‌الدین قیصربن ابوالقاسم‌الحنفی ردوبدل‌شده موجود است. چون راجع به اعتراض مصنف رساله برمصادرهٔ مذکوره است ، و دو نامه از آثاراوست دراینجا عیناً ایراد شد .

نامهٔ علم‌الدین به خواجه‌طوسی[1]

«کتب علم‌الدین قیصربن ابی‌القاسم‌الحنفی من‌الشام الی مصنف هذه‌الرسالة وهوالمولی‌الأعظم سلطان‌الحکماءوالعلماءالمحققین نصیرالملة والدین برهان‌الأسلام والمسلمین افضل‌المتقدمین والمتأخرین بـردالله مضجعه[2] فی‌کتاب ماهذه نسخته»

وممایعرض علی‌الآراءالعالیة ما وقع[3] لی‌فی‌قضیةذکرهاسنبلیقوس[4] فی‌شرحه لمصادرات‌کتاب‌الأصول فی‌مقدمات‌القضیةالمشهوره وهوما:

«اذاوقع‌خط مستقیم‌علی‌خطین‌مستقیمین‌لیصیر[5]الزاویتین‌الداخلتین فی‌جهة واحدة مساویتین[6] لأقل من‌قائمتین. فان‌الخطین اذا اخرجا فی‌تلك ـ الجهةالتقیا »

---

۱ ـ این نامها ازروی چهارنسخه‌که درزیر معرفی می‌شود تهیه وتصحیح شده : الف‌ـ نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۵۲۰۹ ب‌ـ نسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار که‌بعلامت (س) نشانداده شده. ج‌ـ نسخه‌ای‌به‌خط مرحوم خاتم الحکماء میرزا محمد طاهرتنکابنی اعلی‌الله مقامه که درکتابخانهٔ دانشمند معظم جناب آقای ضیاءالدین ابن یوسف درشیرازدیده شد. د‌ـ نسخهٔ چاپی‌حیدرآباد دکن

۲ ـ س : تغمده‌الله بغفرانه‌ـ آـ دام‌الله‌ظله

۳ ـ س : ومماوقع

۴‌ـ تاریخ‌الحکماء قفطی: سنبلیقیوس

۵ ـ نسخهٔ چاپی : فصیر

۶‌ـ نسخهٔ محمد میرزا: مساویة

فقال كل زاوية يمكن ان يو جد لها اوتار لانهاية لها لكثرتها بعضهااعظم من بعض ، و كل[١] واحد منها يفصل من‌الخطين المحيطين بتلك الزاوية مقدارين متساويين . و استعمل ذلك فيما اذا وقع خط ا ب على خطي بد ـ اج فكانت زاوية ج ا ب قائمة ، وزاوية ا ب د حادة ، فانخطي اجـبد يلتقيان في‌جهة ج د، بان عمل على نقطة ب من خط اب زاوية ابز مساويةلزاوية ابد فزاوية دبز يوترها اوتار لانهاية،لكثرتها بعضها[٢] اعظم مـن بعض . فيقع احدالأوتار خارجا عن نقطة ا مثل وتـر زه د فتكون زاويتا ا ه قائمتين. فخط اج اذا اخرج لايلقى خط ه ز فيلقى خط بز . فعلى تقديران يكون خط بد في‌مبداء زواله عن استقامة خط بز (لايتعدى نقطة ا) فان كل وتريوتر زاوية زبد يقع فيمابين نقطتى اب، اذ ا ب ينقسم الى غيرنهاية، فان امكن ان يوجد برهان‌يدل علی‌وقوع احد الأوتار خارجاعن نقطة ا ليحصل‌المطلوب .فيضيف مولانا الی‌سوابق فوائده منعما مفضلا .

نامهٔ خواجه به‌علم‌الدين

فكتب مصنف‌الرسالة رحمه‌الله فی‌جوابه من كتاب اليه

واما القضية التی‌ذكرها سنيليقوس[٣] في شرح‌المصادرةالمشكلة ـ لكتاب‌الاصول، فلم‌يقع الی‌قبل‌هذا، الانی‌طالماكنت‌اطلب لتلك‌المصادرة بيانا، واتعقب ما اجـده في‌الكتب حتى استقر رأيي على طريقة استفدت بعضها ممن‌سبقني، وتممتها بمالاح‌لی،واوردتها فی‌رسالة سميتها «بالرسالة الشافية عن‌الشك في‌الخطوط‌المتوازية » وقـدارسلت نسختها فی‌درج هذا

١ ـ نسخهٔ ميرزا : فكل

٢ ـ نسخهٔ چاپی ، وبعضها

٣ ـ تاريخ‌الحكماء قفطی : سنبليقيوس

الدعا، الی الخدمة، متوقعا ان یتشرفها عالی نظره، و یمن علی خادمه باصلاح خلله ان امکن اصلاحه ، و یفید خادمه بمایسنح[1] لرایه العالی من النقد علیه انشاءالله تعالی . والرسالة مشتملة علی ما یتضح منه[2] البرهان علی قضیة سنبلیقوس فلافائدة فی حکایته هیهنا، فان الکلام قدادّی الی الاطناب وافضی الی درجة الاملال والاسهاب .

جواب علم‌الدین به‌نامهٔ خواجه

«فکتب علم‌الدین قیصر فی جوابه من کلام طویل[3]»

و اما ماشرف به مولانامملوکه فی ذلک علی ما تضمنته « الشافیة عن الشک فی الخطوط المتوازیة» فوقف المملوک علیها[4]، وعلی مانبه به[5] مولانا، و علی قول کل واحد من الجماعة فی هذاالباب فی الشک والایضاح ، و ما مولانافی اختاره ذلک، وتحقق عندالمملوک جمیع ذلک، واستفاد من کلام مولانا ماجعله فوق[6] وسادته. وقدیقع عندنا فی هذه البلاد لجماعة من العلماء مثل ثابت بن قرة فانه وضع رسالة فی الخطوط المتوازیة، ورسالة آخری فی هذه القضیة، ورسالة لابن الهیثم فی «شرح مصادرات اقلیدس» ورسالة لیوحنا[7] القس[8] غیر ان

۱ ــ نسخهٔ میرزا ، ونسخهٔ آستانه وچاپی یسنح ــ ونسخهٔ س،: سنح

۲ ــ نسخهٔ میرزا : فیه

۳ ــ نسخهٔ میرزا : کلاما طویلا

۴ ــ چاپی : علیه

۵ ــ چاپی : ماینه

۶ ــ نسخه میرزا وچاپی: قرین

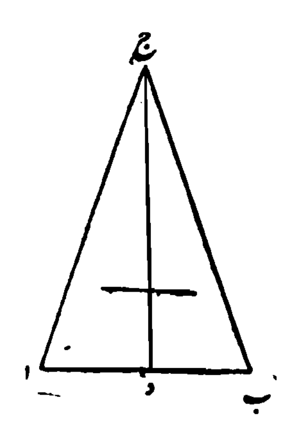
۷ ــ س : لیوخنا

۸ ــ چاپی وس : القسی

ماذكره مولانا فی هذه‌الرسالة وما اختاره فيها[1] احسن مما ذكروه فی‌القضية واجمع[1] . وليس فيه مطعن غير ان‌البيان فی‌الشكل‌الثالث ، وهو لزوم كون[2] كل واحد من‌الخطين فی كل واحدة[3] من‌الجهتين يقرب كل واحد منهما عن‌الآخر ويبعد(عنه) معا، وان‌ذلك مستحيل. وان‌كانت تلك قضية ضرورية، فانها ليست من‌القضاياالهندسية، ونحن جعلنا هذه‌القضية من جملة اشكال كتاب اقليدس .

واما(ما) ارتضاه مولانامن كلام الجوهری، واضاف اليه مااضاف فهوفی‌غاية ما يمكن من‌الحسن ايضا . علی‌ان مولانا لايرتضی ولايختار الاما هوحسن .

ويمكن‌ان يبين‌بعدبيان‌الشكل‌السادس‌بقية[4] هذه‌القضية‌بطريق آخر. فيقال: «اذاوقع‌خط مستقيم علی‌خطين‌مستقيمين فيصير[5] الزاويتين‌الداخلتين (اللتين) فی‌جهة واحدة حادتين ، و مجموعهمااقل‌من‌قائمتين.فان‌الخطين اذا اخرجا فی‌تلك‌الجهةالتقيا» .



مثاله ان خط ا ب وقع علی خطی ا ح ب د فصارت زاويتا ح‌اب ا ب د كل‌واحدةمنهاحادةومجموعهما اقل من قائمتين .

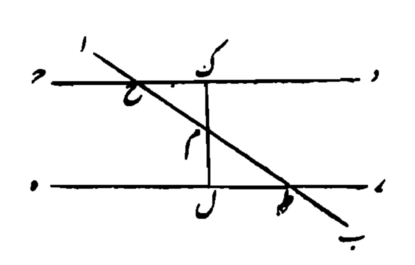
۱ ـ چاپی : فی‌القضيةاجمع
۲ ـ چاپی : كون‌لزوم
۳ ـ چاپی : واحد
۴ ـ س و چاپی : بعينه ـ نسخ ديگر: بقيه
۵ ـ چاپی : فصير

فاقول ان خطی ا ح ب د
اذا اخرجا فی جهة ح د التقیا .
برهانه: انا نخرج من نقطة ا
علی خط ا ب عمود ا ه فلان زاویة
ه اب قائمة، وزاویة د ب ا حادة فخطا
ب د، ا ه اذا اخرجا التقیا فی جهة ه د فخط ا ح یقطع ب د .

و اقول انه اذا وقع علی خطی ج د ه ز خط اب فقطع خط ج د علی نقطة ح وه ز علی نقطة ط و کانت زاویة ج ح ط منفرجة . وزاویة ح ط ه حادة . و مجموعهما اقل من قائمتین . فاقول ان خطی ج د ه ز اذا اخرجا التقیا فی جهة ج ه .

برهانه: انا نقسم خط ح ط بنصفین علی نقطة م و نخرج م ل عمودا علی ه ز، و ننفذه حتی یلقی ج د علی ك . فاقول ان زاویة ج ك ل حادة، لانها ان لم تکن حادة، فاما ان تکون قائمة او منفرجة. فان کانت قائمة و زاویة ل قائمة و زاویتا م المتقابلتان[1] متساویتان، فمثلثا[2] م ل ط ، م ح ك زاویتان من احدهما کزاویتین من الآخر و ط م مساو ل م ح فالزاویة التالیة[3] کزاویة الباقیة . فزاویة ك ح م مساویة لزاویة م ط ل . و نأخذ زاویة م ح ج مشترکة فزاویتا ج ح م، م ح ك

۱ ــ چاپی : المتقاطعان
۲ ــ ظ : ففی مثلثا
۳ ــ چاپی : الباقیة؟



المتساويتان لقـائـمتين متساويتان لزاويتي ج ح م ، م ط ل فتكـونان مساويتين لقائمتين[1] وقد كانتا اقل من قائمتين هذا خلف لايمكن .

وان كانـت زاويـة م ك ح منفرجة فزاوية م ك د حادة و زاوية[2] م ل ط قائمة فخطا جـ د ه ز يلتقيان في جهة د ز ، لكنهما خرجا على زاويتي د ح ط ، ح ط ز ومجموعهما اكبر من قائمتين، هف لايمكن . وذلك مااردناه ان نبين .

ولولامخافة السآمة بسبب التطويل لذكرنا ماذكره جماعة من الاوائل والمتأخرين في هذاالباب، لكـن مولينا قداسبغ[3] القول في ذلك، واغنى عن غيره فلنقتصر على فوائده.

نامه خواجه در جواب علم‌الدين

«فكتب مصنف الـرسالة دام ظله[4] في جـوابه من كتاب طـويل»

واما قوله ان الحكم باستحالة كون كل واحد من الخطين بحيث يقرب ويبعد من الآخر في كل واحد من الجهتين معاً وان كان ضروريا لكنها ليست من القضايا الهندسية، ونحن جعلناها من اشكال كتاب اوقليدس .

فاقول اني لم اجعل هـذا الحكم شكـلا من اشكال الكتاب، بل

---

۱ ـ نسخهٔ س و چاپی كقائمتين

۲ـ س : وزاويتا

۳ ـ س ، اشبع

۴ ـ س : رحمه‌الله

جعلنا الحکم بان الزاویتین الحادتین[1] بین العمودین المتساویین[2] من الخط المار بطرفیها قائمتان شکلا ، و بینت[3] ذلک بالخلف ، فانتهی الی هذا الحکم فظهر الخلف . وهذا البیان یجری مجری ما یقال فی بیان الشکل الرابع من المقالة الاولی، ان قاعدتی المثلثین[4] ان لم یطابقا[5] حالة تطبیق المثلثین احاطتا بسطح، وذلک محال ، لان الحکم المذکور، والحکم بامتناع احاطة خطین مستقیمین بسطح فی کونهما ضروریین و مبدئین للمسائل الهندسیة واحد . فان احتاجا[6] الی بیان فموضع بیانهما فی علم آخر غیر الهندسة . تبین[7] فیه مهیة الخطوط المستقیمه واعراضها الذاتیه واستعمالها فی الهندسة یکون علی سبیل المصادرة فحسب ، هذا ما اردت ان اعرضه علی الآراء الشریفة دامت شرفه.

«وهذا آخر ماجری بینهما فی هذه الرسالة»

عبارت زیر در حاشیهٔ نسخهٔ دیگر رسالهٔ شافیهٔ کتابخانهٔ آستانه افزوده شده است :

[و اما البیان الذی اکمل به حرس الله کماله رسالتی فی الخطوط المتوازیة مشرفا ایای، ومتفضلا علی ففی غایة الحسن والوضوح وهو اولی بان یثبت

۱ ــ نسخهٔ چاپی : حادثتین

۲ ــ چاپی: المتساویتین

۳ ــ نسخهٔ میرزا : وتبین

۴ ــ چاپی : قاعدتی المثلث

۵ ــ چاپی: ان لم یتطابقا

۶ ــ چاپی : احتاجوا ــ نسخ دیگر : احتاجا

۷ ــ نسخهٔ میرزا : تتبین

مکانما ذکرته فی ذلك الموضع لکونه اقــرب مأخذا و اسهل وصولا الی المطلوب، واللهیمن علیه و یجزیه‌خیر الجزاء انه‌الرؤف‌المنان (هذا ایضامن کتاب المصنف طاب ثراه)

رساله‌الشافیه عن‌الشك فی‌الخطوط‌المتوازیة که خواجه در نامه‌ای که بعلم‌الدین قیصر نگاشته ذکری ازآن‌کرده وآنرا ازتألیفات‌خویش شمرده ونسخهٔ آنرا برای اوفرستاده است همان رساله «ردبرمصادرات اقلیدس» است که در بارهٔ آن بحث شد . و چون کسانی که مؤلفات خواجه رابتفصیل نام برده‌اند همه آنرا «رد برمصادرات اقلیدس» نوشته‌اند و اشاره‌ای بنام رسالهٔ شافیه نکرده‌اند تصور می‌شد که باید این رساله‌ای جداگانه باشد . ولی بعداز آنکه این دورساله با هم مقابله شد معلوم‌گردید که هردویکی است.

آخر رساله درنسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار چنین است :

«وذلك ما اردنا ان نبین و یتم هذا الاشکال بباس؟ هوآخراشکال الجوهری بعینه ، فهذا ما تقررلی فی‌هذاالمسئلة والحمدلله مفتح‌الابواب و مسهل‌الصعاب و واهب‌العقل و ملهم‌الصواب وصلی‌الله علی محمدوآله . فرغ‌من نسخه‌آخرنهارالاربعا،من شهررمضان سنةاحدی وسبعین وستمائه»

رسالهٔ شافیه با هشت رسالهٔ دیگر ازتحریرات خواجه درسال۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن بچاپ رسیده است .

۲۶ ـ رساله درآخرمجموعهٔ‌کتب ریاضی‌خواجه نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالارکه بتاریخ ۶۷۱نوشته شده است این رساله ثبت است.

بسم‌الله‌الرحمن‌الــرحیم نرید ان نثبت اختلافات وقوع‌الخطوط فی‌الاشکال التی یعرف منها اوضاع مراکزافلاك عطارد فی‌مسیراتهاومقادیر ابعاد مرکزالتدویرعن مرکزی‌العالم ، ومعدل‌المسیر ومقادیراختلافه الاول

بحسب‌الأبعادالمختلفة ومقادیرابعاده العظام ایضا بحسبها التی هـی‌غایات اختلافه فلیکن مرکزالعالم[1] .

۲۷- **جوامع‌الحساب بالتخت والتراب:** (این کتاب درالوافی‌بالوفیات صلاح‌الدین صفدی وفوات‌الوفیات‌ابن‌شاکروهمچنین نسخهٔمرحوم‌نجم‌آبادی بنام«جامع‌الحساب» است، ولیکن درکشف الظنون حاج خلیفه و نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بنام « جوامع‌الحساب» آمده است .)

کتابی‌است درعلم‌حساب، وکیفیت‌اعمال حسابی بوسیلهٔ ارقام‌چندی‌که آنرا ارقام هندسیه وباصطلاح امروزه ارقام هندیه‌گویند .

واین علم ازاقسام علم عدد است . و آنرا علم تخت و میل ، ویا تخت وتراب نیزخوانده‌اند .

صاحب مفتاح‌السعادة گوید: «علم حساب را فروعی‌است که از جملهٔ آن فروع علم حساب تخت ومیل است . و آن علمی است که اعمال حسابی را با نقش چند رقم‌که برآحاد دلالت‌کند انجام توان داد ، و آنرا ارقام هندیه گویند» واز جمله‌کتب این علم جامع‌الحساب خواجهٔ طوسی را ذکر کرده[2]

و حاجی خلیفه در کشف‌الظنون نوشته است که «علم حساب تخت و میل» علم باشکال‌وصوریست‌که دلالت براعدادنماید . چه هرطایفه‌ای‌را ارقامی است که دلالت برآحاد می‌کند، مثل ارقام هندیه و رومیه وافرنجیه و مغـربیة ونجومیه وغیره وآنرا «تخت وتراب» هم خوانند[3] .

علم عدد بر دو نوع است : اول نظری که آنرا به‌یونانی «ارثماطیقی»

---

۱ ـ فهرست‌کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار شماره ۲۷۲۷

۲ ـ مفتاح‌السعادهٔ طاشکبری زاده ج ۱ ص ۶۶۳

۳ ـ کشف‌الظنون ج۱ ص ۴۰۷ وچاپ اسلامبول ص ۶۱۱

خوانند . و آن علمی است که بحث ازعوارض ذاتیه عدد کند . وموضوع آن عدداست .

ودوم عملی است و آن علمی است که بوسیلهٔ آن مجهولات عددی را از معلومات عددی استخراج توان کرد .

علم حساب علمی نیز بر دوقسم است : هوائی که استخراج مجهولات عدديه بی وسیلهٔ جوارح انجام شود . و غیر هوائی که استخراج آن محتاج به‌استعمال جوارح باشد، مانند بیشتر از قواعد حسابی. وآنرا «حساب تخت و تراب» خوانند[1].

درهرحال این کتاب ازجملهٔ تألیفات خواجه است . و درفهرست کتب وی‌هم ذکرآنشده، وجای تردیدی درنسبت آن به‌خواجه نیست . لیکن حاجی خلیفه درکتاب کشف‌الظنون که آنرا نام برده از مؤلفش ذکری نکرده . معلوم نیست که یاد نکردن نام مؤلف از آن جهت بوده که مؤلفش را نشناخته، ویا درنسبت آن به‌خواجهٔ طوسی تردیدداشته است[2] .

سارتن که نام این کتاب را درجملهٔ تألیفات خواجه طوسی شمرده گوید: که «این کتاب هم به‌فارسی و هم به‌عربی یافت می‌شود»ولی فارسی آن‌تاکنون بنظر نگارنده نرسیده، وکسانی هم که مؤلفات خواجه را نوشته‌اند از آن یاد ننموده‌اند .

این کتاب قبل‌ازتألیف خلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی «ره» معروف، و بین طلاب این علم مشهوربوده است .

اول آن «الحمدلله ولی‌الرشاد و ملهم‌السداد الذی ابدع‌الآحاد .

---

۱ ــ دستورالعلماء چاپ حیدرآباد ج ۲ ص ۳۵

۲ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۶۶۳ چاپ اسلامبول

والف منهامالانهایة له من‌الاعداد» .

وکتاب مشتمل برسه باب وچندفصل است .

نسخهٔ نفیس قدیمی از این کتاب درجزو کتب کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (بشماره ۵۲۷۰) موجود است که متعلق بمرحوم شیخ‌بهاءالدین عاملی علیه‌الرحمة بوده، و شیخ درپشت صفحهٔ اول نوشته است : «انتقل الی‌فی‌ثانی ذی‌الحجةسنة۹۷۲وانا‌الفقیر الی‌الله‌تعالی‌عبده‌محمدبن‌حسین، وسجع مهرش‌این است (العبدبهاءالدین محمدبن حسین‌الحارثی ۹۷۱) وچون قسمت آخرکتاب افتاده و بعد به خط تازه‌ای نوشته شده، ازاین جهت تاریخ تحریرنسخه معلوم نیست .

و نسخهٔ نفیس دیگری هم که بتاریخ ۶۷۰ در حیات خواجه نوشته شده ضمن مجموعهٔ تألیفات خواجه متعلق‌به‌خاندان مرحوم نجم‌آبادی ملاحظه شد .

سارتن درقسمت سوم‌گفتارخود راجع بخواجه درذکرکتب حساب و هندسه پس ازیاد نام جامع‌الحساب سه اثر دیگر از محقق طوسی بترتیب زیر آورده که ممکن است به‌نام دیگر دراین‌کتاب ایراد شده باشد :

۱ ــ اثبات اینکه مجموع مربعات دوعدد فردنمی‌تواند مربع باشد .

۲ ــ مسائل ارث که ممکن است ازلحاظ حساب جالب باشد .

۳ ــ کتاب جبر ومقابله که در جبرمی‌باشد .

* * *

این‌کتاب موردتوجه خاص‌دانشمندان اتحادجماهیرشوروی قرارگرفته ومقالاتی دربارهٔآن نوشته وتألیف‌آنرا بسال ۱۲۶۵ م برابرباسال ۶۶۳هجری دانسته‌اند .

وبخش یازدهم از فصل‌اول کتاب که مربوط به‌ریشه اعداد صحاح و فوق‌العاده مورد توجه واقع شده توسط آقای س . آ .احمداف وب . آ.رزن قل د[1] به‌روسی ترجمه وبا شرحی که به‌آن اضافه شده بطبع رسیده است.

در این مقاله گفته شده که خواجه طوسی ضمن بحث در ریشه اعداد نشان می‌دهد کــه وی به ضرایب binomial آشنائـی دارد، وباضافه به ردیف اعدادی که امروز به مثلث‌پاسکال شهرت دارد دراین فصل اشاره شده است.[2]

۲۸ـ رساله درعلم‌مثلث : درتذکرة‌النوادر رساله‌ای بدین‌نام به‌خواجه نسبت داده شده است که ظاهراً همان « علم مثلثات » باشد ، و در آن ذکر شده که‌نسخهٔ‌آن بخط علامه‌قطب‌الدین شیرازی‌در کتابخانهٔ مولانایعقوب بخش بداونی درهند موجود است[3] .

۲۹ ـرساله درحساب وجبر ومقابله .درفهرست‌مؤلفات خواجه‌کتابی درجبر ومقابله ذکرشده که ظاهراً این‌رساله همان مؤلف وی باشد .

آغاز آن:«الحمدلله رب‌العالمین،والصلوة علی‌نبیه‌محمدوآله الطاهرین. وبعدفقدسألنی‌بعضی‌الاصدقاء اناکتب‌له مسائل‌فی‌معرفة مایحتاج‌الیه المحاسب فی‌بعض اعماله ویعینه علی استخراج‌المجهولات‌العددیة‌بطریق‌الجبر والمقابله فکتب هذه‌الرسالة»

این‌کتاب مشتمل بردوبابست. باب اول دراصول‌قواعد حسابی که بر یك مقدمه وچهار فصل مشتمل است .

وباب دوم در کیفیت استخراج مجهولات اعداد متناسبه به طریق جبرو مقابله، و دراین باب دوازده فصل است .

1ـ S.A. Ahmedov_B. A. Rozen pelid

۲ ـ اصل مقاله درمجله istor _Mat. issleed no. 15 (1963) 434_444 بچاپ رسیده است .

۳ ـ تذکرة‌النوادر چاپ هند ص ۱۶۲

آخر نسخه «فهذا ما حضرنی فیما طلبه ادام الله تعالی مع ضیق الوقت و تراکم الاشغال و انقسام الخاطر. فان کان وافیا بماطلبه، و الافلیرسم بمایریده لاعید الکلام فیه اذاوجدت فرصة من الزمان، وهوحسبی و نعم النصیر».

حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون وطاشکبری زاده در کتاب مفتاح ـ السعادة کتابی به نام «الظفر» در جبرومقابله ازمؤلفات خواجه شمرده‌اند[1]. و چون در آن دو کتاب ابتدا وانتهاء این رساله نوشته نشده، معلوم نشدکه کتاب «الظفر» با این رساله یکی است یا «الظفر» کتاب جداگانهٔ دیگریست. نسخه‌ای ازاین رساله در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ضمیمه شماره (۵۵۱) است.

و نسخهٔ دیگر ضمن مجموعه شماره ۵۴۲ کتابخانهٔ شخصی آقای عبدالحمید مولوی درمشهد میباشد. ویك نسخه هم درمدرسه خلدآشیان آیةالله بروجردی درنجف اشرف ملاحظه شد که به تاریخ ۹۳۸ نوشته‌شده، ودرآخر آن افزوده شده بود: «فرغ المصنف وهو الامام العلامة المحقق افضل المتأخرین لسان الحکماء المتقدمین نصیر الحق والملة والدین محمدبن محمدبن حسن الطوسی قدس الله روحه وبرد مضجعه من تصنیفه غرة المحرم سنة سبع وستین وستمائة».

این رساله را قاسمعلی قاینی ترجمه و شرح کرده که نسخه آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ضبط است[2].

۳۰ ـ رساله معینیة یا المفید در هیئت. خواجه این کتاب را بنام ابوالشمس معین الدین پسرناصرالدین محتشم تألیف کرده است. و ازهمین جهت آنرا «معینیه» نامیده است.

ابتداء کتاب این است:

---

۱ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۸۷ ومفتاح السعادة چاپ حیدرآباد دکن ج ۱ ص ۳۲۷

۲ـ فهرست دانشگاه ص ۳۶۳۶ ش ۱۹۴۳.

سپاس وستایش حضرت عزت ذوالجلالی را که انوار دقایق حکمت او ازهر ذره‌ای ازذرات کاینات تابانست ، وآثار بدیع قدرت او در هرجزوی از اجزاء موجودات درافشان است[۱]» .

خواجه درمقدمه گوید « ... آن معدن نور مطلق و منبع ظهور حق که بحقیقت ، جز درگاه مقدس ، و بارگاه معلاء خداوند عالم فرمانده بنی‌آدم، مظهر امرربانی، مصدر رحمت یزدانی ، نقطهٔ دائرهٔ وجود ، شخص معـرفت واجب الوجود ، صاحب الزمان وترجمان الرحمان ، علاءالدنیا والدین ، جلال الاسلام والمسلمین ، ظل الله فی‌العالمین ، وحجته‌علی‌الخلق اجمعین ، اعلی‌الله امره، وقدس ذکره نبشت، به‌اصناف صلوات‌وانواع تحیات محفوف باد، وعنان تصاریف صروف ازصوب‌آن‌کعبهٔ اصحاب وحدت و ازسمت قبلهٔ رباب معرفت مصروف بحق‌الحق وصاحبه .

غرض از این تشبیب ثنا و ترتیب دعا این است که تا محرر این سواد شرف‌محاورت(نـمجاورت)حضرت با نصرت‌مجلس‌عالی‌شاهنشاه عالم عادل کامل مکمل فاضل مفضل منصف منتصف . مؤید مظفرمنصور مجاهد مجتهـد مکرم، ناصرالحق والدین . سعدالاسلام والمسلمین ، اعدل‌الملوك والسلاطین ناشرالاحسان فی‌العالمین ظل ملوك‌العرب والعجم ، افضل ولاةالسیف والقلم ، سلطان صدورالشرق والغرب ، عزیز حضرةالمقدسة : خسروآفاق ، فرمان ده گیتی ، نظام جهان ، شهریارایـران عبدالرحیم بن ابی منصور خلدالله ملکه ، وضاعف‌الله قدره یافته است . ودرآن بارگاه کیوان پناه بسعادت استفادت و کرامت‌استفاضت مستسعد ومشرف شده، همت اوبرنیل‌دولت‌خدمت‌پادشه‌زادهٔ ایران ،مفخرجهان‌وجهانیان صدرمعظم‌قدوة صدورالعرب والعجم، معین‌الدولة والدین ، ناصرالاسلام والمسلمین وتاج‌الملوك والسلاطین ، ذخرالاکابر

۱ ـ رسالهٔ معینیه کتابخانهٔ آستانهٔ رضوی شماره ۵۳۲ مورخ ۶۶۵ .

والافاضل فی‌العالمین، انسان عین‌الکرم والشرف ، محیی فضائل‌السلف‌سلالة مکارم الاخلاق ، صفوة اکارم الآفاق . انسب‌العالم ، افتخار جهان ، اکرم واشرف ایران ابوالشمس بن‌عبدالرحیم ضاعف‌الله علاه وادام الی‌اوج المجد و الشرف ارتقاه ، که صیت بزرگواری و فضلش ، در آفاق و اقطار سایر است ، و حقیقت مثل «من اشبه اباه فماظلم » برجبین متین او واضح و ظاهر موقوف بوده است[1]» .

و در خاتمهٔ رساله آورده است :

«وچون آنچه در صدر کتاب وعده داده بودیم[2] ازشرح علم هیأت بر سبیل اجمال‌بتقدیم رسید، رساله را براین[3] فصل ومقالت ختم‌کنیم اگرپسندیدهٔ خاطربزرگوار فلان[4] ضاعف‌الله‌علاه آیـد غایت سعادت این بنده مخلص روی نموده باشد. والاحرمان‌او[5] امروزی‌نیست . وآنچه نظراشرف‌را برآن وقوف[6] افتد ازطغیان قلم یا خلل عبارت یا قصور معنی یا تفاوت مفهوم (یاسهـوی در نظرآید) بذیل عفوپوشیده فرماید . وتمهید عذر را محل قبول دهد که با قلت بضاعت و فرط تعجیل، و تشویش ضمیر به‌انواع اسباب پراکندگی حاصل بوده[8] وتحریری‌که افتادازسرارتجال‌بی‌تتبع رویت‌برفت[9] . ایزدسبحانه‌وتعالی

---

۱ ــ نسخهٔ خطی معینیه کتابخانهٔ ملی ملك شمارهٔ ۳۵۰۲

۲ ــ مجموعهٔ ش ۳۰۶ نمره ۱۳ کتابخانه‌مجلس‌سنا وفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۳۶۳۶

۲ ــ ن : وچون آنچه وعده داده بودیم در صدر کتاب

۳ ــ ن : بدین

۴ ـ ن : پادشاه زادهٔ ایران

۵ ــ ن : بنده

۶ ــ ن : وقفه

۸ ــ ن : حاصل نشود

۹ ــ ن : رایت رفت

آنچه[1] مقتضاء ثبات ونظام ومستدعی‌حصول[2] مرام‌بود ارزانی داراد . انه‌لطیف مجیب[3]»

در بعضی از نسخ این رساله این مقدمه وخاتمه نیست واز ناصرالدین و پسر اواسمی برده نشده ، بنابراین معلوم می‌شود که خواجه این کتاب را در وقتی که در قهستان بوده تألیف کرده و این مقدمه و خاتمه را باقتضاء وقت بر آن نوشته ، و بعد از بیرون آمدن از قلاع اسماعیلیه مقدمه و خاتمه را از آن حذف کرده ومقدمه وخاتمهٔ دیگری بجای آن قرار داده ونام علاءالدین محمد و ناصرالدین عبدالرحیم وپسرش ابوالشمس معین‌الدین‌را ازمقدمه وخاتمه انداخته چنانکه در کتاب اخلاق ناصری نیزهمین عمل را نموده است .

این رسالهٔ مختصریست به‌فارسی‌درعلم‌هیئت‌ومشتمل‌بر چهارمقالت‌است. مقالت اول‌درمقدمات علم هیئت. ومقالت دوم درهیأت اجرام علوی ، ومقالت سوم درهیأت زمین واختلاف آن،ومقالت چهارم در معرفت ابعاد واجرام .

وگفتهٔ سوتر که رسالهٔ معینیه ترجمهٔ فارسی تذکره است درست‌نیست، چه خواجه معینیه را بنام معین‌الدین پسرناصرالدین محتشم و درسال ۶۳۲ در وقت‌اقامت درقهستان‌تألیف کرده، وتذکره‌را بطورمسلم درمراغه‌وبدرخواست عزالدین زنجانی درسال ۶۶۹ تصنیف نموده است .

نسخ متعددی از این کتاب بنظر رسید که قدیمترین آنها یکی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك است که دارای مقدمهٔ اولیه و تاریخ تحریر آن سال ۶۵۸ ودر زمان حیات خواجه نوشته شده است . ونسخهٔ قدیمی ونفیس دیگری که

---

۱ ــ ن : ایزد تعالی دولت آن خاندان مجدو شرف مؤبدکردانا دوآنحه

۲ ــ ن : ومبدع‌فصول

۳ــ ن: انه‌اللطیف‌الخبیر والحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی سیدنا محمدوآله الطاهرین

فاقدمقدمه وبا خاتمهٔاولیه‌است. اول‌مقالت اول آن بخط جدیدتری نوشته شده است . تاریخ تحریر آن سال ۶۶۵ ومتعلق بکتابخانـهٔ آستان قدس رضوی (به‌شماره ۵۳۲) است. و در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی چند نسخه از رساله معینیه بشماره‌های ۱۷۸ و ۴۱۲ و ۶۶۶۳ هست کـه نسخه دوم آن بنام المفید ثبت است. نسخهٔ دیگری نزدآقای‌آخوندی کتابفروش ملاحظه شد که درآخر آن چنین نوشته شده بود: «اتفق‌الفراغ من‌تحریره یوم‌الخمیس‌الثانی من شهر رجب سنةاثنین وثلثین وستمائة» واین تاریخ مسلماً بعد بدان‌الحاق شده و آثار دستخوردگی درآن هویدا بود .

این رساله در جملهٔ انتشارات دانشگاه بسعی آقای دانش پژوه بچاپ رسیده است .

۳۱ ــ شرح معینیه . خواجه رسالهٔ معینیه را کـه درپیش وصف آن شد خود شرحی کرده وبنام همان معین‌الدین پسرناصرالدین محتشم و شاید به درخواست‌او آنرا تألیف نموده است .

آغاز آن: «الحمدلله علی افضاله والصلوة علی خیرخلقه محمدالمصطفی وآله». درمقدمه این کتاب خواجه فرماید :

«چون عنایت ربانی حجاب انتظار ازپیش چهرهٔ مراد محرر این سواد برداشت ، و سعادت خدمت پادشاه زادهٔ ایران (مخدوم ومفخرجهانیان صدر معظم افتخارالعرب والعجم ، معین‌الدولة والدین ، ناصرالاسلام والمسلمین تاج الملوك والسلاطین ، انسب‌العالم ابوالشمس انارالله بـرهانـه ، و قرن بالدوام ملك والده و سلطانه) روزی کرد ، و روزگار به انجاح مأمول واسعاف مطلوب یعنی تیسیر دولت، ونیل (مجاورت واستفادت از) محاورت چنین ذاتی کریـم و شخصی شریف مساعدت نمود ، طبع لطیف این یگانهٔ

روزگار هر چند بردقایق علوم واسرار معانی مطلع است ، اما ازجهت اتمام این سعادت واستمرار این شرف که مخلص‌ترین خدم او را حاصل شده است نشاط مذاکرهٔ علمی فرمود . و دربحث آن رساله که موسوم است به «رسالة معینیه» وپیش ازاین جهت کتابخانهٔ معمورهٔ این پادشاه زاده ضاعف‌الله علاه (سقی‌الله ثراه ؟) تحریــر افتاده است شروعی رفت ، دراثناء آن مباحثات ازآنجا که کمال کیاست وفرط حذاقت اوست، اشارت شریف نفاذ یافت که بهر موضع که سخنی مغلق درعبارت آمده است ، یا محل ابهامی یاغموضی است، کلمه‌ای چندمبسوط ترتعلیق باید کرد، تا اگروقتی اتفاق مطالعه‌افتد، خاطر ازتفکر درایضاح آن معانی کوفته نشود ، وضمیر را بتذکــر بیانی‌التفات نباید نمود ، پس بحکم این مقدمه و آنکه امتثال فرمان از لوازم خدمت و شرایط مطاوعت است ، کسر ایــن اوراق اتفاق افتاد تا در هــرباب که تعیین (تغییر) می‌رودنکته‌ای از آنچه نقش خیال‌این بی بضاعت باشد . برحسب استطاعت تحریرمی‌افتد. انشاءالله بشرف ارتضا مشرف گردد وبنظررضا ملحوظ .

ایزد سبحانه و تعالی همیشه ذات این بزرگوار را منبع فضائل ومجمع مآثر داراد . انه‌المجیب‌اللطیف»

نسخهٔ این کتاب که تاریخ آن ۲۷ شعبان المعظم سنة «اربع واربعین و ثمانمائةالهجریة» و بدست غیاث‌الدین ابوسعیدالمتطیب نوشته‌شده درکتابخانه ملی ملك موجود است .

دربعضی ازنسخه‌های این شرح نام ذیل‌معینیه یا توضیح وحل مشکلات معینیه برآن‌گذاشته شده، ومقدمهٔ آن بصورت زیر تغییر یافته است :

«بعد ازفراغ از تحریر رسالهٔ معینیه درهیئت یکی‌ازبزرگان که‌آن رساله به‌اقتراح اوتحریر کرده بود ، درقرائت آن رسالت رغبت نمود، والتماس کرد که درحل مشکلاتی که در آن کتاب موجود است ثبتی کرده آید . و شرح

بعضی مواضع که بروی مشکل می آیدبه آن الحاق کرده شود. به این موجب کسر این اوراق اتفاق افتاد، تا درهرباب که یقین میرود نکته‌ای از آنچه نقش خیال این کم بضاعت باشد، برحسب اقتضاء حال تحریر می‌افتد. انشاءالله تعالی.

نسخهٔ این رساله با رساله معینیه کتابخانه ملك در يك مجلد و تاریخ تحریر آن ۶۵۸ است. این رساله هم بسعی همان فاضل درچاپخانه دانشگاه بچاپ رسیده است.

۳۲ ـ زبدة الهيئة . مختصریست درعلم هیئت بفارسی. و بنای آن برسی فصل است.

آغاز آن: «بعد ازسپاس وستایش آفریدگار جل جلاله ودرود برخاتم انبیاء محمدمصطفی (ص) وبراهل بیت و یاران او باد .

«چنین گوید» محرر[1] این مقالــه ومسود[2] این رساله که دربعضی سفرها جماعتی متعلمان که بمثابت فرزندان بودند، بل عزیزتر، استفادهٔ علم هیأت و استکشاف احوال افلاك واجــرام ومعرفت اوضاع وحــرکات کواکب میل نمودند . و آن را زبدةالهيئة نام نهاد وبنای آن برسی فصل نهاد ..»

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی ملك ودر کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشمارهٔ ۵۵۵۳ موجود است و در نسخهٔ اخیر نام مؤلف در دیباچه صریحاً محمد بن محمدالطوسی ذکر شده است.

نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس بشماره (۱۸۰) است که از کتب مرحوم والدنگارنده بوده وبعد به کتابخانهٔ مجلس نقل شده است .

نسخهٔ قدیمی دیگری از این کتاب بدون تاریخ تحریر که درسال ۷۰۷ به ملکیت محمدبن حیدربن محمد منجم درآمده و در پشت صفحه اول نسخه

---

۱ ـ دربعض نسخ : مؤلف

۲ ـ دربعض نسخ : مصنف

یادداشت شده متعلق به‌دوست محترم‌دانشمندم آقای عبدالحمید مولوی است که مورد مطالعه قرار گرفت .

شیخ نصیرالدین علی بن محمدبـن علی که در کاشان متولد شده و در حله مسکن داشته و در دهم رجب ۷۵۵ وفات یافته کتاب زبدةالهیئة را بعربی ترجمه کرده است. و این نسخه‌بدین‌عبارت ابتداشده : «الحمدلله‌فاطر السموات ومدورها ومبدع‌الکواکب ومنورها»

وهمین ترجمه است که آنرا شیخ کمال‌الدین عبدالرحمن بن محمد عتایقی حلی شاگرد معرب شرح کرده و آنرا بنام «الشهدة فـی شرح معرب‌الزبدة» نامیده‌است، وشارح ازاین شرح در۱۴ محرم ۷۸۸ فارغ‌گردیده است[۱] .

زبدةالهیئة در۱۳۲۲ قمری باکائنات‌الجو طبع شده است .

۳۳ ـ زبدةالادراك فی‌هیئةالافلاك .رسالهٔ‌مختصریست عربی‌مشتمل بریك قاعده (ظ : مقدمه) و دومقاله . خواجه دراین‌رساله خلاصهٔ مطالب کتب هیئت را درج کرده است .

ابتدای آن:«الحمدلله فاطر السموات فوق‌الأرضین وجاعلهاعبرةللناظرین المتوسمین» نسخهٔ آن درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است[۲] .

حاجـی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون نوشته است که محقق طوسی خلاصهٔ مطالب کتب هیئت را در زبدةالأدراك جمع نموده است.[۳]

۳۴ ـ مختصردر معرفت تقویم مشهور به سی فصل ، «تقویم درلغت

---

۱ ـ الذریعة ج ۴ ص ۱۰۶

۲ ـ فهرست نسخ عربی‌کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۱ شمارهٔ ۲۵۱۱

۳ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۹۵۰

عرب راست داشتن و قیمت کردن است. و در نزد منجمان دور ستاره، از اول حمل بر توالی بروج باشد. و تقویم را بر صحیفه‌ای نیز اطلاق کنند که حرکات ستاره‌ها و نظرها و حالات ایشان در یك سال، و احکام آن سال در آن نوشته شده باشد».

این کتاب رسالهٔ مختصریست راجع به‌ابتداء تواریخ و تأسیس تقویم. وچون مشتمل برسی فصل بوده، بدین‌جهت به سی‌فصل مشهور شده است.

تألیف سی‌فصل چنانکه خود مصنف درفصل بیست و دوم خبر داده در سال ۶۵۸ از تاریخ‌عرب، یعنی نزدیك یکسال بعد از شروع به‌رصد مراغه بوده است.

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون گوید.

«این رساله را خواجه بعربی‌وفارسی هردو تألیف کرده است.»[1]

آغاز نسخه‌های فارسی و عربی این‌رساله مختلف است.

ابتدای رسالهٔ فارسی دربعضی از نسخه‌ها چنین است:

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین. اما بعد این مختصریست که خواجه نصیرالدین تصنیف کرده در معرفت تقویم مشتمل برسی فصل. فصل اول در حساب جمل»

و دربعض نسخ دیگر این رساله ذکر تحمید نشده، وبدین عبارت شروع شده:

«این مختصریست درمعرفت تقویم مشتمل برسی فصل[2].»

ابتدای نسخ عربی دربعضی از نسخه‌ها چنین است: «هذا مختصر فی معرفة التقاویم مشتملا علی ثلثین فصلا»

---

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۰

۲ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانهٔ شماره ۵۳۳۹

و دربعضی نسخ چنین‌است: «اما بعد حمدالله علی نواله[1]»

درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی ضمن جنگی نسخه‌ای ازسی فصل‌عربی ملاحظه شد که آغاز آن چنین بود: «هذه رسالة فی‌معرفةالتقویم مشتملة علی ثلاثین فصلا . الفصل‌الاول‌فی‌حساب الجمل»

چون این رساله متن‌مختصرمفیدی بوده وطالبان‌این علم را بدان رغبت بسیار، ازاین‌جهت عدهٔ کثیری ازعلما بشرح‌رسالهٔ عربی‌وفارسی آن پرداخته‌اند که دراینجا به‌ذکر چند شرح از شروح آن می‌پردازد .

۱ ـ شرح سی فصل از بدرالدین طبری از فضلاء ومنجمین قرن نهم . تاریخ تألیف آن مابین سالهای ۸۲۴ ـ ۸۲۵ است . و در روز دو شنبه هفتم ربیع‌الاول ۸۲۵ این‌شرح را به‌اتمام رسانیده است .

ابتدای آن: «شکروستایش مرخدای راکه هردوجهان بیافرید و آفتاب و مهتاب درآسمان‌جاری کرد.»

نسخهٔ دیگری‌ازشرح‌بدرطبری مورخ۱۰۸۴ ملاحظه شدکه بدین عبارت آغازشده بود «حمدنا معدود ومدح نامحدود حضرت واجب‌الوجودقدیمی را که عقل کل ببارگاه‌قدیمش قدمی‌فراپیش ننهد»

۲ ـ شرح سی فصل به‌فارسی از محمدبن یحیی معروف بعلاء شیرازی (بعضی ازعلماء که به رسالهٔ سی‌فصل فارسی خواجه پی نبرده تصور کرده‌اند که سی فصل به عربی نوشته شده و علاء شیرازی آنرا ازعربی به فارسی نقل و بعد آنرا شرح کرده است و این اشتباهست ، چه چنانکه ذکر شد خواجه خود آنرا به عربی وهم به‌فارسی تألیف نموده است) .

شارح ازشرح این رساله درتاریخ جمادی‌الآخرة ۹۳۶ در حلب فارغ

---

۱ ـ نسخهٔ سی‌فصل عربی متعلق به‌آقای سیدحسین آموزگار

شده است .

۳ ـ شرح سی‌فصل محمد بن محمد کاشغری است . وی سی فصل را تهذیب و تحریـر و شرح کرده و در سال ۷۱۰ ظاهراً بتحریـر آن مشغول بوده است .

ابتدای آن :

«شکربی‌حد ونهایت وسپاس بی‌عدد وغایت نثار بارگاه جلال و درگاه کمال پادشاهی را که مبدع دل و جانست» .

نسخهٔ شرح طبری وشرح کاشغری در یك مجلد درکتابخانهٔ ملی ملك . ونسخهٔ دیگری هم ازشرح اخیر در کتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی . و نسخهٔ سوم درکتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۹۳ موجود است .

۴ ـ شرح دیگری به فارسی که شارح آن معلوم نشد .

ابتدای آن :

«الله احمده علی‌نعمائه واشکره علـی آلائه . و اصلی علی‌خیرانبیائه و احبائه»

نسخهٔ این شرح متعلق به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۳۴۹ است . و فهرست نویس در فهرست کتابخانه احتمال داده است که شارح ملاجلال دوانی باشد . ولیکن با مطالعهٔ اجمالی درفصل تاریخ آن که شارح گوید :

«ونوروز سلطانی درصدوبیست وپنجم ازجلوس چنگیزخان روزآدینه هیجدهم ربیع‌الآخرسال بر۷۲۷ازسال هجرت محمد مصطفی (ص) وازتاریخ رومیان سیزدهم آزارسال ۱۶۳۸ ازعهد اسکندر . برابر با نوزدهم خردادقدیم سال بر۶۹۰ یزدجردی‌الخ» و برای مطابقهٔ تواریخ نوروزسال ۷۲۷ هجری را

اختیار کرده . باید تألیف کتاب در همین سال باشد . بنا براین مؤلف را نمی‌توان ملاجلال دوانی دانست . درمقدمه شارح گوید :

«اما بعد چون به تقدیر باری عزاسمه وواسطهٔ تأثیراجرام علوی وتربیت ابوین‌وتعلیم استادان اسعدهم‌الله فی‌الدارین قابلیت مطالعهٔ کتب استادان حاصل شد واز دررمعانی‌مندرجهٔ ایشان بعضی (فوائد) بدست‌آمد . علی‌الخصوص از فواضل‌فوائد افضل‌الباحثین(ن : المتأخرین)سلطان‌المتبحرین مولانانصیرالحق والدین طوسی‌البسه‌الله حلل غفرانه برساله‌ای کـه او درمعرفت تقویم ساخته»

نسخه‌ای دیگر از این شرح به شماره ۱۰۶ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

۵ ـ شرح سی‌فصل مـوسوم به ربیع‌المنجمین. شارح‌آن میرزا رضی نامی است که به سال ۱۰۶۹ هجری بعهد سلطنت شاه عباس ثانی سی‌فصل را شرح کرده‌است. نسخهٔ آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شماره ۶۶۱ و در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۱۷۳ ودرکتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۷۱۲۸ موجود است .

درپشت صفحه اول نسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نوشته شده :

«کتاب ربیع‌المنجمین فی شرح فصول‌الثلثین الف وصنف و رشق و سود اقل‌الخلیقه ابن محمد شفیع محمد رضی جعل‌الله احسن یومیها غدهما بالنبی و آله»

درکتاب محافل‌المؤمنین مؤلف ربیع‌المنجمین میرزارضا بجای میرزا رضی‌آمده، و چند سطری درشرح حال وی ذکرشده است[1].

و به طوریکه ازمقدمه کتاب برمی‌آید شارح در وقت تألیف شرح‌خود

---

۱ ـ محافل‌المؤمنین تألیف‌محمدشفیع حسینی‌قزوینی نسخهٔ کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی

سی‌وپنج ساله بوده است .

تاریخ تألیف این شرح درباب تواریخ چنین‌آمده‌است: «حالت تحریر مطابق است با روز ۱۶ محرم ۱۰۶۹ هجری که آفتاب درسیم درجه میزان است». (نسخهٔ مجلس : دربیستم درجهٔمیزان)

درنسخهٔمذکور درمقدمه‌بجای نام شاه‌عباس ثانی «شاه صفی» ذکرشده که‌با تاریخ‌تألیف که ۱۰٦۹ یاد شده‌سازگارنیست ثانی‌مگر آنکه‌بگوئیم شارح این شرح را قبل از این تاریخ به نام شاه صفی نوشته و بعدتجدید نظری‌درآن نموده، و به نام شاه عباس ثانی کرده است .

آغازنسخه «نطـق سخندان که مستخرج تقاویم کواکب معالی و بیان است» .

درمجلهٔ مجمع علمی عربی دمشق شرح سی فصل فارسی تألیف میرزا رضی مستوفی معاصر شاه عباس بزرگ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی نشان داده شده که ظاهراً همین کتاب ربیع‌المنجمین است .

٦ ــ شرح سی‌فصل فارسی تألیف علـی‌اکبر منجم شیرازی که به سال ۱۲۳۰ تألیف و تحریر شده‌است. مرحوم هدایت در کتاب مجمع‌الفصحا[1] در احوال حاج علی‌اکبرملقب به نواب ومتخلص به بسمل که از مردم شیرازاست درجملهٔ تألیفاتش شرح سی فصل خواجه را نام برده که شاید وی همان علی اکبرمنجم شیرازی باشد .

۷ــ معالم‌النجوم شرح برسی فصل مؤلف آن زکریابن حسن موسوی است که آنرا به سال ۱۲۶۸ تألیف کرده است . این دوشرح اخیرنسخه‌اش درکتابخانهٔ خصوصی‌آقای باستان دیده شد .

---

۱ ــ مجمع‌الفصحا . ج۲ ص ۷

۸ ـ شرح سی‌فصل میرزا عبدالعلی بن احمد کوکانی است که مدتی استخراج تقویم و تتبع احکام نجوم در صفحات آذربایجان به مؤلف آن اختصاص‌داشته، ودرسال ۱۳۲۵ وفات یافته است. شرح وی درتبریز به سال ۱۳۲۲ به طبع رسیده است.[۱]

۹ ـ شرح دیگریست به فارسی برسی‌فصل شارح درمقدمهٔ شرح از انحطاط علم نجوم در زمان خود شکایت کرده و از سرنوشت خویش اظهار ناخوشنودی می‌نماید.

و ازاینکه اوضاع کواکب را در سال ۸۲۴ به تفصیل بیان نموده ظاهر آنست که این سال، سال تألیف وشرح‌آن می‌باشد.[۲]

مدخل فی‌علم‌النجوم. منظومه‌ایست به‌فارسی درعلم نجوم منسوب به خواجهٔ طوسی نسخهٔ آن ضمن کتب مرحوم میرزا طاهر تنکابنی درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است.

وبه تاریخ سال۱۲۸۲این منظومه درحواشی‌کتاب بیست باب ملامظفر به طبع رسیده است.

اول آن

مرد دانا سخن ادا نکند   تا به نام حق ابتدا نکند
مالك لم‌یزل قدیم‌کریم   صانع‌بی بدل‌حکیم‌علیم

و این دوبیت نیز درمقدمهٔ آن آمده است:

بهرتشریف خویش اول این   کردم ازمدحت جلال‌الدین
بر محامد محمد احمد   که به‌قدراست برتر از فرقد

جلال‌الدین که نامش دراین ابیات‌آمده معلوم‌نشد کیست. محتمل است

۱ ـ دانشمندان آذربایجان‌تألیف مرحوم تربیت ص ۲۵۷

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ج ۸ ص ۲۲۳ شماره ۸۸۳۳

مقصود جلال‌الدین خور شاه پادشاه اسماعیلی باشد . وخواجه کتاب را به نام او ساخته باشد .

دربعضی از نسخه‌های مدخل منظوم ناظم سیداشرف نوشته شده و به اونسبت داده شده نه‌به خواجه‌طوسی. وبعضی‌مدخل‌منظوم‌را ازآن عبدالجبار خجندی دانند که در جمادی الثانیهٔ سال ۶۱۶ آنرا به نظم آورده است و نسخه‌هائی که بنام سیداشرف و عبدالجباز است به این ابیات پایان می‌یابد که درنسخهٔ چاپی منسوب به خواجه نیست .

باد از ما درود بر مهتر هم بر اولاد و آل او یکسر
وقت تاریخ نظم شد آخر غره بود از جمادی‌الآخر
ششصدوشانزده‌زهجرت‌بود که بنظم‌این‌خیال‌روی نمود

اگر مقصود از سید اشرف، سید حسن غزنوی مشهور به اشرف باشد زمانش با این‌تاریخ‌سازگار نیست، وناظم مدخل نمیتواند باشد، چه اودرتاریخ ۵۵۶ وفات یافته است .

واین مدخل منظوم را شرحی است که نام شارح آن معلوم نشدولی درصفحهٔ ۵۶ نسخه از اول محرم سال ۹۲۷ به عنوان‌سال جاری یاد شده و معلوم می‌شود که شارح ازمنجمان نیمهٔ اول‌قرن دهم هجری بوده ودراین شرح ازسی‌فصل خواجه وزیج ایلخانی استفاده شده است.[۱]

۳۶- ترجمهٔ صورالکواکب . مؤلف صور الکواکب ابوالحسین عبدالرحمن‌بن عمربن‌محمدبن‌سهل‌صوفی‌شیرازی(۲۹۱-۳۷۶)است که خواجه به‌ترجمهٔ آن پرداخته است .

ابتدای کتاب:«الحمدلله‌حمدالشاکرین‌وصلواته‌علی‌محمدو آله‌الطاهرین.

۱ - کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۱۱

این کتاب صورالکواکب است که به التماس بعضی از دوستان از تازی با پارسی کرده می‌شود به توفیق‌الله و عونه »

درکتبی که فهرست مؤلفات خواجه به تفصیل ذکر شده نام این کتاب و نسبت آن به خواجه دیده نشد ولیکن درآخر نسخه‌ای که به‌کتابخانهٔ آستان متعلق و مورخ به تاریخ ۱۰۶۳ است نوشته شده «قدیم‌الکتاب در سیزدهم جمادی‌الثانیة در قصبهٔ ماهان‌من توابع دهکدهٔ دارالامان کرمان منقول از نسخه‌ای که نقل کرده شده بود به یك واسطه از نسخهٔ اصل به خط مترجم خاتم الحکماء الاسلامیه نصیرالحق والدین محمدبن‌الحسن (کذا) الطوسی تغمده‌الله بغفرانه . »

نسخهٔ این ترجمه بسیار نفیس وگرانبهاست .[1]

نسخهٔ دیگری از این ترجمه که مورخ دوشنبه بیست وپنجم ذوالقعدة سنهٔ سبع و اربعین وستمائه هجری‌است درکتابخانهٔ ایا صوفیا به‌شماره ۲۵۹۵ موجود است که بعضی احتمال داده‌اند به خط خود خواجه باشد . وشادروان مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی مقالهٔ مفصلی راجع به‌خصوصیات نسخهٔ مذکور نوشته و آن مقاله دریکی ازشماره‌های اطلاعات‌ماهیانه درج است .

صورالکواکب عربی در حیدرآباد دکن وترجمه آن نسخهٔ اسلامبول با چاپ افست بوسیلهٔ بنیاد فرهنگ طبع شده است. واخیراً به تصحیح آقای معزالدین مهدوی بنفقهٔ بنیاد فرهنگ تجدید چاپ شده‌است .

۳۷ – تذکرهٔ نصیریه[2] درهیئت . کتاب مختصریست بعربی جامع

---

۱ – ترجمه صورالکواکب نسخهٔ کتابخانه‌آستان قدس رضوی شماره ۵۲۵۰

۲–سارتن گویدچون این کتابرا خواجه به نام‌نصیرالدین حاکم قهستان نوشته تذکرهٔ نصیریه‌گویند، و این گفته اشتباهست، چه‌لقب حاکم قهستان ناصرالدین است نه نصیرالدین،ودیگرآنکه تألیف این کتاب‌درمراغه بوده نه درقهستان که‌آنرا به‌نام حاکم آنجا نامگذاری نماید .

مسائل این فن با ایراد بعضی ادله و مشتمل برچهار باب است . این کتاب را خواجه در مراغه به درخواست عزالدین زنجانی تألیف و در اوایل ذیقعده ۶۵۹ ازآن فراغت یافته، وازکتب مهمهٔ این فن، ومـرجع برای مطالعهٔ عقاید خواجه دربارهٔ علم هیئت است .

سارتن درتاریخ علوم راجع به‌کتاب تذکره گوید :

قسمتی از ایـن کتاب توسط کارادو و کس ترجمه شده‌است، در این بخش کـه ترجمه شده از مجسطی انتقادات جالبی دیده می‌شود، به خصوص دربارهٔ اختلافات حرکت ماه وحرکت سایرسیارات (بویژه زهره و عطارد) ، وپیشنهاد دستگاه جدیدی به‌جای دستگاه بطلمیوس مرکب از دوایر مماس و غیره می‌باشد . درانتقاد برمجسطی خواجهٔ طوسی ابتکارقابل ملاحظه‌ای نشان داده است، ولی دستگاه او مانند دستگاه بطلمیوس مشکل است، وازآن بهتر نیست . قسمت مثبت تذکره بزودی فراموش شد . ولـی قسمت منفی آن با انتقادات‌تازه‌وبا قدرت او از هیئت بطلمیوس قدم جدیدی بود بطرف اصلاحی که به دست کوپرنیك‌صورت‌گرفت».

آغاز آن :

«الحمدلله مفیض‌الخیر و ملهم‌الصواب والصلـوة علی محمد المبعوث بفصل‌الخطاب وعلی‌آله خیر آل‌واصحابه خیراصحاب»

نسخهٔ تذکره درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۸۵۶۸ موجود است . قدیمترین نسخهٔ‌تذکره‌که درکتابخانه‌هاموجود وبه نظرنگارنده رسیده نسخه‌ایست که به تاریخ ۶۷۱ نوشته شده و در مجموعهٔ متعلق به کتابخانهٔ مرحوم نجم‌آبادی است . این‌کتاب درایران به طبع رسیده است .

شروح وحواشی بـراین کتاب بسیار است ، و اهم آنها بدیـن قـرار

می‌باشد .

۱ - شرح حمادی محمد بن علی بن الحسین منجم حمادی برتذکرهٔ خواجه، شرحی است به‌نام «تبیان مقاصدالتذکرة» دراین شرح حمادی ایراد واعتراض بسیاری برتحفهٔ قطب‌الدین شیرازی کرده وعلامهٔ شیرازی درکتاب (فعلت فلاتلم)آن اعتراضات را جواب‌گفته است .

آغاز شرح حمادی: «الحمدلله رب‌العالمین . یقول احوج خلق الله محمدبن .. لماکان ... التذکرة من مصنفات افضل‌المتأخرین»[1]

۲ - شرح علامه میرسید شریف جرجانی (متولد ۷۴۰ ومتوفای۸۱۶) است که تاریخ‌فراغ‌مصنف ازتسوید متن‌روز سه‌شنبه نیمهٔ ذیحجهٔ ۸۱۱ درشهر شیراز بوده است .

ابتدای این شرح‌درنسخه‌های موجودمختلف‌است، بعضی‌ازنسخ دارای مقدمه‌ایست که بدین عبارت ابتداشده است: «تبارك‌الذی جعل‌فی‌السماء بروجا متخالفةالمراتب والآثار، وزینها بثواقب‌الکواکب متفاوتةالأنوار»

وحاجی خلیفه هم درکتاب‌کشف‌الظنون‌آغازآنرا چنانکه ذکر شد نقل نموده است، ولیکن بعضی نسخ دیگرفاقد مقدمه است، وبدین عبارت که اول مطلب است شروع شده است :

«من‌القضایا التی یشهدها الفطرةالسلیمة ان‌العاقل‌المتیقظ متی لاحظ ماهوفیه من کونه مستغرقا فی‌نعم جلیلة سابغة ظاهرة »

نسخهٔ قدیمی‌ازاین‌شرح درنزد نگارنده موجود بودکه حال به‌کتابخانهٔ مجلس‌منتقل‌شده‌است. وسه‌نسخهٔ نفیس‌دیگردرکتابخانهٔ‌آستان قدس به(شمارهٔ ۵۳۴۵ و ۵۵۶۷ و۵۵٦۸)ضبط وتاریخ تحریرآنها به ترتیب سال ۸۸۱ و۸۲۵

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی‌ج ۱۰ ص ۱۹۹۱

و۸۳۶) .

۳ ـ شرح محقق نظام‌الدین حسن بن محمد نیشابوری معروف به نظام اعرج[1] که آنرا «توضیح التذکرة» نامیده و در غرهٔ شهر ربیع‌الأول ۷۱۱ (۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ م) آنرا به اتمام رسانیده است .

ابتدای آن: «الحمدلله‌الذی جعلنا من‌المتفکرین فی‌الأرض والسموات و شرفنا بالنظرفی‌هیئة اجرام‌المبدعات، فهدانا التفکرفی‌المصنوعات، والتدبرفی امرالمدبرات الی وجود صانع قدیرحکیم خبیر» .

و دربعضی نسخ پیش‌از تحمید «رب یسر واعن و تمم بفضلك» افزوده شده است . چهار نسخه از این شرح درکتابخانهٔ آستان قدس (به شماره‌های ۵۳۴۶ و۵۳۴۷ ۵۵۶۹ و ۵۲۶۵) موجود است که تاریخ تحریر آنها به ترتیب ۹۸۷ و۹۸۶ و ۹۸۱ و۷۴۳ می‌باشد .

ونسخهٔ اخیر که‌قدیمترین‌نسخ چهارگانه است به خط عبدالملك بن بدر قاضی بلخی می‌باشدوکاتب در آخرنسخه نوشته است که «آنرا ازاول تا به

---

۱ ـ حسن بن محمدبن‌الحسین الخراسانی معروف به نظام اعرج صاحب تفسیر کبیر است . اصل وموطن اهل وعشیرهٔ وی شهرقم است . ولی منشاء وموطن خودش نیشابوراست . نظام درفضل و ادب وتبحر درعلوم میان علماء متاخر برهمه مقدم است، از تألیفات او یکی تفسیر کبیراست ، که در حدود سال ۷۵۰ از تألیف آن فارغ شده است . و دیگر شرح تذکره ودیگر شرح شافیه ابن حاجب است که در میان طلاب علوم ادب بشرح نظام مشهور است. وکشف‌الحقایق شرح برزیج ایلخانی ولب‌التاویل ورسالهٔ درحساب وکتابی دراوقاف قرآن است .

بعضی اورا بتشیع‌نسبت داده‌اند (روضات) آقای عباس‌العزاوی درمقاله‌ای‌که در مجلهٔ مجمع علمی عربی انتشار داده فوت او را به سال۷۶۸ ضبط کرده‌استوگوید «تاریخی راکه صاحب کشف‌الظنون در فوت وی یاد کرده و۸۲۸ تعیین‌نموده درست نیست .»

آخر درمحضر جامع معقول ومنقول ملاموسی مشهور به قاضی‌زادهٔ رومی سماع کرده وخوانده است» وافزوده (و کان تمام فراغ سماعی فی‌اواخر سنة اتمام کتابتی لهذاالکتاب فی‌غرة ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة) ونسخهٔ شمارهٔ ۵۳۴۶ مقدمهٔ آن با مقدمهٔ نسخ دیگر اندك اختلافی دارد . وبعد از عبارت « فابیت‌الا المدافعة والاستعفاء [وابوالمراجعة والاستدعاء] چنین افزوده شده است :

« وکانت‌العوائق یمنعنی عن اسعاف مسؤولهم ، والعلائق تردعنی عن انجاح مأمولهم ، الی‌ان طلع تباشیرالاقبال من افق‌الآمال ، وتشرفنا بمقدم من احرز قصبات‌السبق فی‌مضمار الکمال ، وهومـولی‌الاعظم اقضی‌القضاةالعالم مشیدارکان‌الملةالحنفیة...»الی آخر.

شارح کتاب را دراین مقدمه باقضی‌القضاة نظام‌الدین علی بن محمود ابن‌رئیس یزدی که ازعلماءآن عهد بوده هدیه‌کرده است.

و درآخر آن چنین‌آمده است :

«وقداتفق فراغی‌من‌تألیف هذاالکتاب غرة (شهر) ربیع‌الاول من شهور سنة احدی عشرةوسبعمائةهلالیة، رحم‌الله من‌اذا نظرفیه دعانی بالخیر،وانا افقر خلق‌الله تعالی‌بغفرانه الحسن بن محمد یعرف بنظام النیشابوری» .

تاریخ تحریر نسخه ۹۸۷ و درشهرهرات استنساخ شده است .

ومقدمهٔ شمارهٔ۵۳۴۷نظیرمقدمهٔ شمارهٔ قبل است. این‌نسخه هم‌درهرات به تاریخ۹۸۶ نوشته شده است .

ونسخهٔ قدیمی بی‌تاریخی هم از این شرح به شمارهٔ ۵۸۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است که درفصل دهم آن درعروض کواکب خمسه، شارح تاریخ شرح را به این‌عبارت ذکرکرده است: «فی‌تاریخنا هذا وهوسنة ثمانین وستمائة یزدجردیة» که با تاریخ فراغ از شرح ذکرشده نزدیك است .

و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس شورا به شمارهٔ ۱۶۸ هست که از روی نسخه‌ای که در ۷۶۶ نوشته شده استنساخ گردیده است.

۴ ـ شرح شمس‌الدین محمدبن احمدخفری (متوفای ۹۵۷) است که آنرا «التکملة فی‌شرح‌التذکرة» نامیده است.

ابتدای آن «سبحانك و تعالیت یا ذاالعرش‌الأعلی وما اعظم شأنك و تبارکت یا مبدع‌السموات‌العلی، و بعدفیقول‌الفقیر الی‌الله الغنی محمدبن احمد الخفری».

در بعضی از نسخ مانند نسخهٔ شمارهٔ ۵۴۷۶ کتابخانهٔ آستانهٔ رضوی و شمارهٔ ۱۶۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تاریخ تحریر آن شعبان ۹۷۵ است، و شمارهٔ ۵۸۸ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار[1] ابتداء بتعالیت شده و «سبحانك» را ندارد.

خفری از شرح این کتاب روز دوشنبه چهارم محرم ۹۳۲ (۱۵۲۵ م) فارغ شده، و آخر کتاب به این عبارت ختم می‌شود:

«وقدوقع‌الفراغ عن‌الشرح تذکرةللاحباب و تبصرة لاولی‌الالباب علی حسب اقتضاءالحال مع تزاحم الاشغال و تطرق‌البال یوم‌الاثنین رابع شهر محرم‌الحرام‌سنة۹۳۲الهجریة، والحمدلله‌علی‌افضاله والصلوة علی‌محمدو آله».

دو نسخه از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره‌های ۵۵۷۰ و ۵۴۷۶ موجود است که اولی به سال ۹۳۸ در حیات مؤلف (شش سال پس از تألیف آن) نوشته شده ودیگری که آن نیزقدیمی است تاریخ تحریر ندارد.

و در کتابخانه‌های مدرسهٔ سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتابخانهٔ

---

۱ ـ شرح تذکرهٔ خفری نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار شمارهٔ ۸۳۰۶ به خط شجاع ابن محمدعلی‌الرضوی که بتاریخ ۱۰۶۷ دراصفهان نوشته شده است.

دانشگاه هریك نسخهٔ این شرح موجود است .

۵ ــ شرح تذکرهٔ نظام‌الدین ملاعبدالعلی بن محمدبن‌الحسین بیرجندی (متوفای ۹۳۴) که آغاز آن چنین است :

«الحمدلله‌الذی خلق‌السموات والارض وجعل‌الظلمات والنور، و بسط علی بساط الساهرة وجه‌الارض بمیامن قدرته الباهرة‌الظل والحرور» .

بیرجندی این شرح را در ماه ربیع‌الاول سال ۹۱۳ به اتمام رسانیده است. نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی(به شمارهٔ ۵۳۴۰موجود و کاتب نسخه محمد یوسف بن عبدالخالق حسینی است که آنرا از روی نسخه‌ای که به خط شارح (ملاعبدالعلی) بوده به امـر میرزا ابوطالب رضوی متولی آستانهٔ رضوی در تاریخ دههٔ آخر رجب سال ۱۰۳۱ در مشهداستنساخ کرده است .

نسخهٔ دیگری‌هم که به سال ۹۹۷ تحریر شده ازکتب مرحوم میرزای تنکابنی درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ (۱۹۰) موجود است .

۶ ــ شرح دیگری برتذکره از قاضی‌زادهٔ رومی (۱۴۴)که سارتن‌آنرا یادکرده است که نسخهٔ‌آن به نظرنگارنده نرسیده .

۷ ــ شرح شریفی ازعلمای معاصر خواجه. علامهٔ خفری درشرح خود ازآن استفاده نموده ونقل بسیارکرده است .

۸ ــ شرح تذکرهٔ نصیریه کمال‌الدین حسین بن شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی شاگرد ملاجلال‌دوانی متوفی ۹۵۰[1].

۹ــ شرح تذکره که بعد ازشرح سیدشریف ونظام شرح شده شارح‌آن معلوم‌نیست. اول‌آن «الحمدلله‌الذی‌هیأهیئة العالم‌بحکمته و شیأ رمزتنا (کذا)

۱ــ هدیةالعارفین فی‌اسماءالمؤلفین وآثارالمصنفین چاپ استامبول ج۱ص۳۱۸

علی‌التفکرفیها بشیئیته» . تاریخ تحریر نسخه‌ای که به نظررسید ۱۱۰۳ است .

۱۰ ـ تعلیقات برتذکره ازمؤلفات غیاث‌الدین منصور . اول آن :

(بعدالحمد و الثناء و الصلوة والدعاء . یقول الحقیرالفقیر غیاث‌الدین المشهور به منصور«ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه‌سبیلا» .)

نسخه‌ای از این تعلیقات در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار موجود است .

علاوه برشروح مذکورهٔ فوق حواشی چندی بر هریك از این شروح نوشته شده که برای رعایت اختصار از ذکرآنها دراینجا صرف نظرشد .

فتح‌الله شروانی تفسیری‌به‌زبان‌ترکی‌برتذکره نوشته‌است،وقسمتی‌ازآن توسط‌کارادو وکس[۱] به فرانسه ترجمه ودر۱۸۹۳ درپاریس چاپ شده‌است [۲].

۳۸ ـ شرح ثمرهٔ بطلمیوس یا ترجمهٔ ثمره[۳] خواجــه «کتاب‌الثمرة بطلمیوس» را که در احکام نجوم است . به خواهش حاکم اصفهان خواجه بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین وزیرترجمه و تألیف کرده است، و در مقدمهٔ آن گوید: «پس‌از تحریر وترجمهٔ این‌کتاب دوشرح بسیارقدیمی یکی تألیف احمدبن یوسف مصری مهندس ، منشی یکی از شاهزادگان آل طولون ، و دیگر تألیف احمدبن علی الاصفهانی حاسب بدست آوردم . پس ازمطالعهٔ‌آن دوآنچه از مطالب لازم در آن دوشرح به نظر رسید برترجمه افزودم .

این‌کتاب مشتمل برصد عبارت وقــول است وبه ایــن جهت آنرا در یونانی «انطوریطا» نامیده‌اند که معنی‌آن صدکلمه[۴] باشد.وحاجی‌خلیفه به جای

۱ـ Carra de Vaux

۲ ـ تاریخ علوم سارتن

۳ ـ نام این‌کتاب درفرج‌المهموم ابن‌طاوس «تفسیرالثمره» ذکرشده است.

۴ـ Cent paroles

«انطورمطا» انطوررویطا نقل کرده است .

مسیو بلوشه در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس می‌گوید : «انطورومطا[۱]» ازغلط نساخ است و باید این کلمه به «اقطن‌ریطان» که به معنی صدقول حکما است تصحیح شود ، چه ایـن کتاب مرکب ازصدقول باشد و این نام از این جهت بدان داده شده است[۲] .

درکتاب‌فوات‌الوفیات چاپی‌نام این کتاب‌به‌غلط(شرح‌همزهٔ بطلمیوس) ذکرشده، و درکتابهای مطلع‌الشمس ونامهٔ دانشوران وفلك‌السعادة که هر سه مأخذشان کتاب فوات‌الوفیات بـوده همین غلط تکـرار شده . ومسلماً کلمه (نمره) غلط و درست وصحیح آن (ثمره) است .

این‌کتاب نتیجهٔ رساله‌های چندیست که بطلمیوس تألیف کرده ونوشته است . و مجموع آن رسائل را به عربی «الکتب‌الاربع» یا «المقالات‌الاربع» نامیده‌اند .

آغازترجمهٔ این‌کتاب «الحمدلله حمدالشاکرین والصلوةعلی‌نبیه محمد وآلـه اجمعین». و پس از ذکـر مقدمهٔ بطلمیوس[۳] با شاگرد خود سورس نام چنین گوید :

«ما درپیش‌ازاین ایام جهت تو ای سورس‌چندکتاب ساخته‌ایم درشرح تأثیر کواکب در عالم ترکیب ، که منفعت آن در شناختن حوادث پیش از وقوعش‌بسیار است. واین‌کتاب (ثمره) ازآن جمله است،که آن‌کتابها برآن مشتمل است . وآنچه خلاصهٔ‌آن جمله است که به تجربه‌معلوم شده است.وبه معرفت‌این‌کتاب‌راه‌نیابدکسی‌که درآن‌کتابهاکه‌بیشترازاین‌ساخته‌ایم‌نظرنکرده

۱ ـ Andromeda

۲ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس صفحه ۵۱ شماره ۷۷۷

۳ ـ Claude ptalemée

باشد، ودرعلمهای دیگر یعنی ریاضی . پس توبه‌وقوف براین کتاب نیکبخت باشی . این مطلع کتاب و کتابهای دیگر که درعلم تقدمه معرفت ، یعنی‌احکام نجومی ساخته است که یکی اربع مقالاتست[۱] .»

بعضی‌پنداشته‌اند که بطلمیوس صاحب مجسطی غیر از بطلمیوس صاحب کتاب (ثمرة) است . و این ظن خطاست ، چه سخن او دراین موضع و در کتاب «اربع مقالات» که درهردواشارة به سورس‌نام شاگرد خودکرده مانند کتاب مجسطی است . به علاوه در کتاب «اربع‌مقالات» صریحاً گفته است‌که کتاب مجسطی را ساخته‌ام . و درهمان‌کتاب مسائلی چند را به‌کتاب مجسطی خویش احاله‌کرده است. پس‌به طور مسلم این‌کتاب از آن‌بطلمیوس صاحب مجسطی است نه بطلمیوس دیگر .

خواجهٔ طوسی هر بخش از این کتاب را «کلمه» نامیده وبعد به ترجمهٔ فارسی آن پرداخته است . وتألیف وترجمهٔ کتاب درنهم ماه جمادالاولی‌سال ۶۷۰ به اتمام رسیده است .

دو نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به شماره ۵۲۵۴) و ۵۴۶۰)[۲]و نسخهٔ دیگردر کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (شماره ۱۶۹) موجود می‌باشد[۳] و قدیمی ترین نسخه آن که در ربیع‌الاولی سال ۶۷۱ یعنی یك‌سال بعد ازتألیف آن نوشته شده درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

---

۱ ــ ترجمه ثمرهٔ بطلمیوس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۵۲۵۴ .

۲ ــ ترجمهٔ ثمره شمارهٔ ۵۴۶۰ واقف میرزا رضا خان نائینی، تاریخ تحریر ۱۱۰۷

۳ــ این نسخه‌از کتب‌مرحوم‌میرزاابوالحسن رضوی بوده که پس‌ازمرگ‌او بمملکیت والدنگارنده مرحوم سیدمحمدباقرمدرس‌درآمده‌وبعدبکتابخانهٔ‌مجلس‌منتقل شده است .

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون چندین شرح دیگـر غیر از شرح و ترجمهٔ خواجه برای کتاب «الثمرة فی‌احکام النجوم» ذکر کرده که از جمله آنها شرح ابویوسف اقلیدسی و شرح ابومحمد شیبانی و شرح‌ابوسعید ثمالی وشرح ابن طبیب جاثلیقی سرخسی . وشرح‌دیگری‌که یکی ازمنجمین نوشته و در آن ذکر کرده که از امیر ابـی‌شجاع رستم‌بن مرزبان به سال ۴۸۵ اخذ نموده است[1] .

۳۹ ـ زیج ایلخانی . «زیج نزد منجمان نام‌کتابی است که احوال و حرکات کواکب ومانند آن که از رصد[2] معلوم نمایند در آن ثبت‌کنند. و آن معرب زیگ به کاف فارسی است . وزیگ درلغت به معنی ریسمانی است‌که نقشبندان نقش جامها بر آن بندند. و نیز قانون و راهنمائی است جامه بافان راکه طریق بافتن جامه‌های منقش را بدان شناسند . وچون زیج قانونی است منجمان را درشناختن نقوش و اوضاع فلکی وخطوط وجداول‌آن ، ودرطول وعرض شبیه به ریسمان زیگ باشد که او نیز در طول و عرض در هم کشیده

---

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۵۶

۲ ـ رصد (به‌فتح‌راء وفتح‌صاد) درلغت‌کسی‌راگویندکه درراه جهت محافظت گمارده شود . و در عرف منجمین کسانی را می‌گفته‌اند که منتظر ومراقب کواکب بوده تا حرکات و رسیدن آنها را به مواضع معینه ضبط نمایند ، پس به علاقهٔ حال و محل رصد برمحل‌آنها اطلاق شده است .

درسراج‌الاستخراج آمده‌که «رصد نزد منجمان عبارتست ازنظر دراحوال اجرام علویة به آلتی مخصوص که حکما به جهت آن غرض وضع کـرده‌اند، تا بدان آلت مواضع ستارگان درفلك دانسته شود . وهمچنین مقدار حرکت ایشان در طول و عرض و ابعاد آنها ازیکدیگر و از زمین، وبزرگی وکوچکی اجرام ایشان وآنچه بدین ماند معلوم گردد .

شده است . وچنانکه کیفیات نقوش جامها از آن ریسمان پیدا شود ، کمیات حرکات کـواکب نیز ازجداول زیج ظاهرگردد . پس به این نام نامیده شده است» و زیج را که به جیم فارسی خوانند از اغلاط مشهور است[1] .

زیج ایلخانی کتابی است به فارسی مشتمل برچهارمقاله :

مقالهٔ اول درمعرفت تواریخ .

مقالهٔ دوم در معرفت روش کواکب و مواضع آنها در طول و عرض و توابع آن .

مقالت سوم درمعرفت اوقات وطالعهای هروقتی .

مقالهٔ چهارم دربقیهٔ اعمال نجومی.

و ابتدای آن چنین است :

«الحمدلله رب‌العالمین و العاقبةللمتقین ولاعدوان الاعلی الظالمین . والصلوة والسلام والتحیة والرضوان علی سیدالمرسلین محمد وآله اجمعین».

خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ این کتاب مختصری از تاریخ چنگیز و مغول واولاد وی را ذکرکرده که بسیارجالب ومهم است . و از مقدمهٔ همین کتاب معلوم می‌شود که شروع به ساختن رصد مراغه در سال ۶۵۷ (۱۲۵۹ م .) بوده است .

زیج خواجهٔ طوسی در مشرق زمین و درچین بسیار مورد توجه بوده، و حتی پس از انتشار زیج جدید الغ بیك (۱۴۳۷ م) تا مدت زیادی از آن استفاده می‌شده است .

دو نسخه از این کتاب به (شماره‌های ۵۳۳۲ و ۵۳۳۱) در کتابخانهٔ

---

۱ ــ کشاف اصطلاحات‌الفنون تهانوی ج ۱ ص ۶۷۳

آستان قدس موجود است که نسخهٔ شمارهٔ اول به تاریخ ۸۷۲ و نسخهٔ شمارهٔ دوم درسال ۹۰۷ نوشته شده و بسیار نسخهٔ نفیسی است . ونسخهٔ دیگری هم در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار به شمارهٔ ۶۸۴ می‌باشد .

وظاهراً قدیمی‌ترین نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملی پاریس است ، چه درفهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ مزبور در توصیف آن نسخه نوشته شده کـه این نسخهٔ دستی خواجه اصیل‌الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی بوده است .

این کتاب را شروح و تلخیصات چندیست کـه بعضی ازآنها ذیلا نگاشته می‌شود :

۱ ـ کشف‌الحقایق تألیف حسن بـن محمد نیشابوری مشهور به نظام اعرج که شرحی است برزیج ایلخانی[۱] .

اول آن : «اجناس سپاس بی‌قیاس که مقاطع اوهام انام از مطالـع آن نشان ندهد ، و اعداد حمد بی‌حد که نهایت افکار الوا الابصار از بدایت آن قاصرآید.»

نسخه‌ای ازآنکه درسال ۸۷۰ نوشته شده به شمارهٔ ۵۳۴۱ ونسخهٔ دیگر که در ۹۰۷ تحریر شده به شمارهٔ ۹۵۷۶ درکتابخانهٔ آستانه مضبوط است. و نسخه اول برای کتابخانهٔ سلطان محمد بن سلطان مرادخان نوشته شده است. ونسخهٔ دیگری که تحریرآن به سال ۷۸۵ است درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است که به تازگی خریداری شده‌است .

۲ ـ توضیح زیج ایلخانـی تألیف حسن بن حسین بن حسن شاهنشاه سمنانی منجم که درسال ۷۹۵ یا ۷۹۶ (۱۳۹۲م-۱۳۹۳م) تألیف کرده .ونسخه‌ای

۱ـ کشف الظنون ج ۲ص۳۱۸

از آن در کتابخانهٔ لندن موجود است[۱] .

۳ ـ الزیج‌الخاقانی فی‌تکمیل‌الزیج‌الایلخانی . غیاث‌الدین جمشیدبن مسعود کاشانی مدیر رصد خانهٔ الغ بیك در سمرقند زیج ایلخانی را تکمیل کرده و جداولی بر آن افزوده است . و درمقدمهٔ کتاب مفتاح‌الحساب خودنیز بدین کتاب اشارت نموده است[۲] .

۴ ـ العمدة‌الخاقانیة مختصر زیج ایلخانـی . علیشاه بن محمدبن قاسم خوارزمی بخاری معروف به علاء منجم (۱۳۰۱ م) زیج ایلخانی را اختصار وبا بعضی تصحیحات وتوضیحات که بر آن افزوده کتاب را بردواصل که هر اصلی مشتمل برابواب وفصولی است قرارداده است .

و آنرا برای محمدبن احمد تبریزی وزیرتألیف کرده است. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است[۳] .

حاجی خلیفه درکشف‌الظنون ایـن اختصار را درجائـی به اسم «زیج شاهی» نام برده[۴] . و درجای دیگر گفته «زیج شاهی» ازمؤلفات خواجه است. و آنرا نجم‌الدین لبودی ملخص کرده و « زیج زاهی» نامیده‌است[۵] . وشرح دیگر از محمود شاه خلجی است[۶].

---

۱ ـ مجلهٔ مجمع علمی دمشق

۲ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۵

۳ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۷ نمره ۷۸۱

۴ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۶

۵ـ کشف‌الظنون ج۲ ص۱۵

۶ ـ سارتن گوید: قسمتی‌ازشرح‌الخلجی به وسیله John Greaves (۱۶۵۲ـ ۱۶۰۲) در۱۵۵۰) م درلندن ترجمه شده است .

زیج‌ایلخانی به‌عربی نیز ترجمه شده است.

سارتن دوترجمهٔ عربی از زیج ایلخانی نام برده یکی حل زیج ترجمهٔ یحیی بن‌علی بن رفیع‌الحسینی (۱۵۲۸–۱۵۲۷ م). ودیگر ترجمهٔ شهاب‌الدین حلبی که احتمال داده است وی ابوالعباس بن ابراهیم بن‌خلیل حلبی دمشقی (متوفی۱۴۵۵ م) باشد.

۴۰ ـ رساله دربیان صبح کاذب. رسالهٔ بسیارمختصریست ازتألیفات خواجه.

آغاز آن:این رساله حضرت سلطان‌المحققین و برهان‌المدققین خواجه نصیرالدین طوسی قدس‌الله روحه انشا فرموده است دربیان صبح‌کاذب «صبح کاذب نوری مستطیل است که درناحیهٔ مشرق به آخر شب ظاهر شود ممتد از نزدیکی کنارهٔ افق تا نزدیکی وسط‌السماء وآن نور را قاعده نبود بلکه هوائی که زیراو به‌افق نزدیکتر باریکترباشد ازاین جهت اورا به‌کذب نسبت‌کنند..» نسخهٔ‌آن ضمن مجموعهٔ نفیسی درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار(به شمارهٔ۲۹۱۱) و نسخهٔ دیگری درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌ضمیمه زبدةالهیئة است.

۴۱ ـ رساله درتحقیق قوس قزح. ابتدای آن:

«شعاع کیفیتی است‌که اقتضاء ظهور هرجسمی کثیف‌کند‌که درمحاذی جسم نیرباشد بروجهی که میان ایشان جسمی دیگر کثیف حائل نشود».

این رساله نیز که بسیار مختصر است نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای (به شمارهٔ ۴۶۸۱) در کتابخانهٔ ملی ملك است. و در آخررسالهٔ دیگری که پس ازاین رساله ازهمین‌مؤلف دراین مجموعه است ذکرشده: «نقلت هذه‌الرسالة والتی قبلها بواسطتین من خط مؤلفها».

ونسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه جزوکتب اهدائی جناب

آقای مشکوة است .

۴۲ ـ بیست باب درمعرفت اسطرلاب :رسالهٔ کوچکی است به فارسی درمعرفت اسطرلاب ، وطریق عمل بدان ازخواجهٔ طوسی .

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون گوید :

«اسطرلاب آلتی است که برای اغلب ازکارهای نجومی از قبیل تعیین ارتفاع خورشید و دانستن طول و عرض بلاد ، و معرفت بلندی کوه‌ها ، و پهنای رودها ، طبق اصول و قوانینی که در آن مقرر است به کار می‌برند . ومجموع اصول وقوانینی را که برای استعمال این آلت مقرر داشته‌اند علم اسطرلاب نامیده‌اند . و این علم از فروع علم هیئت می‌باشد .

دروجه تسمیهٔ این آلت باسطرلاب وجوه‌چندی ذکر کرده‌اند . بیرجندی شارح بیست باب درمقدمهٔ کتاب خود گوید «لغة اصل اصطرلاب بسین است. و بعضی آنرا به صادبدل کنند .» کوشیار در بعضی ازتصانیف خود آورده است که معنی او «ترازوی آفتاب» است و ازآنجا گمان برده‌اند «اسطر» به معنی ترازو و«لاب» به معنی آفتابست .

وبعضی گفته‌اند «اسطر» به زبان یونانی تصنیف است و «لاب» نام پسر هرمس حکیم است ، و اسطرلاب اختراع اوست .

وشارح مقامات حریری از ابونصرقمی نقل کرده است که «لاب» پسر ادریس نبی را معرفت کامل به علم هیئت بود . و او دوائر فلکی را در سطح مستوی رسم کرده ، و این آلت را اختراع نموده به نزد پدر برد . ادریس پس‌ازتأمل ونظردرآن سؤال کرد «من سطره» پسرجواب‌داد «سطره‌لاب» پس این اسم برآن آلت بماند[۱].»

۱ ـ شرح ملاعبدالعلی بیرجندی بر بیست باب اسطرلاب نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۵۳۴۲.

حمزهٔ اصفهانی آنرا فارسی معرب دانسته ، و به ستاره یابش تفسیر کرده گفته است : به زبان پهلوی آنرا «جام جهان‌نما» خوانند . وگفتهٔ او را جمعی پسندیده ومقرون به صواب دانسته‌وگفته‌اند : که حروف آن با اصطرلاب چندان فرقی ندارد ، وجز با تغییر بعضی از حروف اختلاف بسیاری در آنها نیست . بازجمعی نوشته‌اند «اسطر» جمع سطر است و «لاب» نام شخصی که اسطرلاب را تصنیف کرده است . و عدهٔ دیگر ذکر کرده‌اند «که اسطر کلمهٔ یونانی است (که گاه سین آن در عربی به مناسبت مقرون بطابودن بصادبدل کرده‌اصطرلاب نویسند) ومعنی آنرا بعضی «میزان‌الشمس» و«ترازوی‌آفتاب» دانسته ، وبرخی «آیینه ومقیاس منجم» گفته‌اند[1] .

ابن خلکان گوید « از بعض مشایخ شنیدم که می‌گفت : لاب بیونانی نام شمس است پس معنی اسطرلاب یعنی اسطرشمس اسطراشاره به خطوطی است که درآنست[2] .

به هرحال آنچه مسلم است یونانی‌بودن این‌کلمه است ، چنانکه در بعض تصانیف ابوریحان مسطور است . و اصل یونانی آنرا اصطرلابون دانسته که «اصطر» به معنی کوکب و «لابون» به معنی آیینه ، ومعنی ترکیبی

---

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۱۱۱.

۲ ــ برای تحقیق بیشتر درمعنی اسطرلاب واقسام‌آن رجوع شودبه‌کتاب تاریخ ابن خلکان دراحوال‌الهبة‌الله بن‌الحسین بن یوسف موصوف ببدیع اسطرلابی چاپ طهران ج ۲ ص ۳۲۰ وشرح بیست باب ملاعبدالعلی بیرجندی وکشف‌الظنون حاج خلیفه.گویند درمجمع علمی پطروگراداسطرلابی است که ازآن خواجه طوسی بوده وخواجه با آن اسطرلاب عمل می‌کرده است . چنانچه این مطلب درست باشد باید آنراازغنایم‌الموت دانست (تاریخ‌علم‌الفلك فی‌العراق)وقدیمی‌ترین اسطرلاب‌موجود درجهان‌اسطرلابی‌است محفوظ در موزهٔ دانشگاه اکسفوردکه به تاریخ ۳۷۴ به دست محمد واحمدپسران ابراهیم اصفهانی ساخته شده است .

آن «آینهٔ کوکب» باشد . و نزدیك به این معنی است آنچه بعضی آنرا به (ستاره یاب) تفسیر کرده‌اند . و از همین جاست که یونانیان علم نجوم را اصطرنومیا Astroronomie) خوانند ، مرکب از دو کلمهٔ یونانی Astro به معنی‌ستاره‌و Nomos که به معنی‌قاعده‌وقانونست. ومعنی‌ترکیبی‌آن قوانین ستاره شناسی‌باشد. وگویندکه اول‌کسی که این‌اسطرلاب‌رابساخت بطلمیوس صاحب مجسطی بود . و اول کسی که در اسلام آنـرا آموخت ابراهیم بن حبیب‌الفزاری بود .

بیرجندی درشرح بیست باب اسطرلاب‌گوید: اسطرلاب یاشمالی‌است یاجنوبی. اگرمفروض‌تماس‌سطح منقول‌عنهٔ باقطب شمالی‌باشدآنرا اسطرلاب شمالی‌گویند، واگر مفروض تماس آن با قطب جنوبی باشد اسطرلاب جنوبی گویند. ومشهورترین اقسام اسطرلاب این دونوع است .

رسالهٔ بیست باب خواجه به این عبارت شروع می‌شود :

«الحمدلله رب‌العالمین وصلوته علی‌عباده‌المقربین خصوصاً علی محمد وآله اجمعین . این مختصریست درمعرفت اسطرلاب مشتمل بربیست باب».

بعضی از نسخه‌های این رساله بدون ذکر تحمید بدین عبارت شروع شده: «این مختصریست درمعرفت اسطرلاب .الخ» .

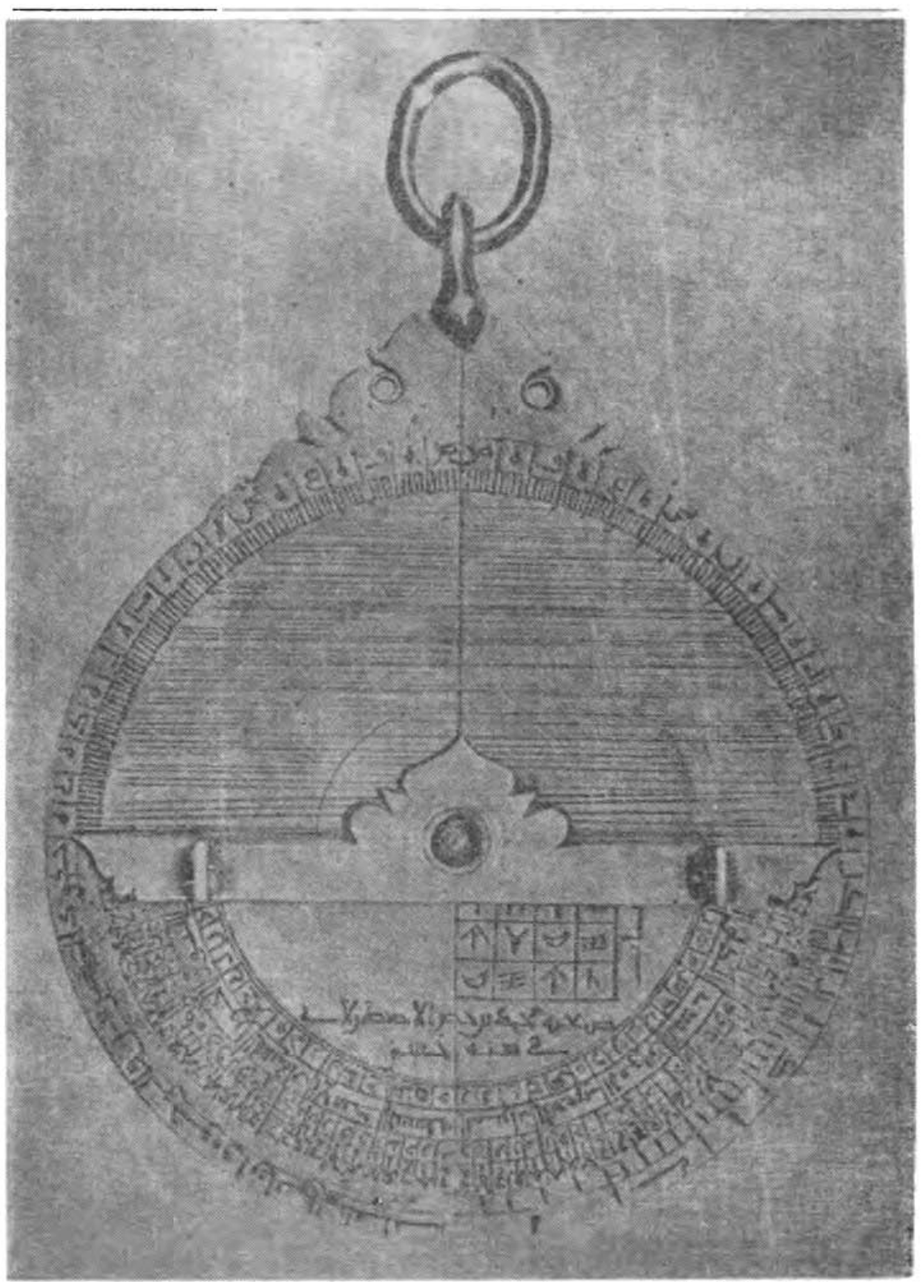
دونسخه از این رساله‌که درتاریخ۱۰۴۱و ۹۸۱ نوشته شده درکتابخانهٔ آستانه به شمارهٔ ۵۲۴۲ و ۵۲۴۶ و نیز نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك ، و نسخهٔ دیگری به شمارهٔ۱۵۶ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

جماعتی‌ازدانشمندان به شرح این رساله‌پرداخته‌اند؛بدین تفصیل:

۱ ـ مفتاح بیست باب اسطرلاب . شرحی است از مولی محمد مشتهر به‌کیاء جرجانی وتاریخ فراغ ازتألیف‌آن جمعه ۲۵ ربیع الاول۸۱۷ است .



روی صفحهٔ عنکبوتی اسطرلابی که در زمان مغول ساخته شده است و متعلق به دانشمند ارجمند حضرت آقای عبدالحمید مولوی می‌باشد



پشت اسطرلابی که درعهد مغول ساخته شده وعبارت ذیل درروی آن نقش است
صنعه محمد بن خضر اسطرلابی فی سنه خ ـ س ـ ز (۶۶۷) هجری قمری

ابتداءآن « حمد بی‌حد وثنای بی عـد حضرت واجب‌الـوجـو: را »
نسخهٔ قدیمی و نفیسی از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۵۴۰۸) موجود است . که در آخر آن مقاله‌ای از مولانا کمـال‌الدین ابراهیم رصدی در تعریف اسطرلاب و اقسام آن ضمیمه می‌باشد.

۲ـ مطلع‌الانوار شرح بیست باب‌اسطرلاب. تألیف فصیح‌بن‌عبدالکریم بسطامی. واین شرح به‌نام‌امیرعلی شیرنوائی‌ساخته شده‌است . و بدین‌عبارت آغاز می‌شود: « مطلع انوار حمد سپاس » نسخه‌ای از این‌شرح درجملهٔ کتب اهدائی‌شادروان مرحوم میرزامحمد صادق طباطبائی‌به کتابخانهٔ‌مجلس‌شورای ملی‌به‌شمارهٔ (۷۶۶) است. و تاریخ تحریر آن ذیحجهٔ سال ۹۵۱ می‌باشد.
و نسخهٔ دیگری‌هم در کتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی است که به کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی منتقل شده است .

۳ـ شرح محمدبن سلیمان برسوی معروف به امـه‌زاده که آنرا برای سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی نوشته است .

۴ـ شرح نظام‌الدین ملاعبدالعلی‌بن محمدبن‌حسین بیرجندی (متوفی ۹۳۴ هـ ـ ۱۵۲۳ م)است که مهمترین‌شروح‌این‌رساله می‌باشد. و این‌شرح به‌این عبارت شروع می‌شود :

« فاتحهٔ خطاب درهرباب و خاتمهٔ مقال در همـه حال سپاس و ستایش حکیمی‌را سزاست که درجات ارتفاع آفتاب عزت و کبریایش بعلاقهٔ‌اسطرلاب عقول، و مقیاس‌حواس روشن‌نگردد.»

تاریخ تألیف این شرح را سال ۸۸۹ نوشته‌اند ، لیکن در آخر نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس تاریخ اتمام آن باین عبارت آمده است « بغایت رسید و بنهایت انجامید روش قلم تیزگام و جنبش خامهٔ بی‌آرام درقطع منـازل و

طی مراحل جمع و ترتیب اجزاء کتاب شرح بیست باب درمعرفت اسطرلاب بهسعی بندهٔ بی بضاعت المستوثق به عنایت (ربه الباری) عبدالعلی بن محمد حسین البیرجندی فی سنة ثلث و تسعین و ثمانمائة هجریة ۸۹۳ . و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به شمارهٔ ۵۳۴۲) و نسخهٔ قدیمی دیگری به شمارهٔ ۷۰۱ در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار است .

۵ـ شرح نظام‌الدین بن حبیب الله حسینی است که در سال ۸۷۳ به فارسی تألیف شده است [۱].

۶ـ حاشیه یا شرح کمال‌الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبدالحق اردبیلی (متوفی ۹۵۰) بر بیست باب خواجه [۲].

۴۳ـ اساس الاقتباس درعلم منطق. این کتاب پس از منطق شفا بزرگترین و مهمترین کتابی است که در این علم تألیف شده است . این کتاب به زبان فارسی و مشتمل بر نه مقاله است که هرمقالهٔ آن به چند فن، وهرفن بچند فصل منقسم می‌باشد، بدین تفصیل:

مقالهٔ اولی: درمدخل منطق که آنرا بیونانی ایساغوجی [۳] خوانند.
مقالهٔ دوم : درمقولات عشرو آنرا بیونانی قاطیغوریاس [۴] نامند .
مقالهٔ سوم : دراقوال جازمه و آنرا بیونانی باریرمیناس [۵] گویند.
مقالهٔ چهارم : درعلم قیاس و آنرا آنالوطیقای اول [۶] خوانند.

۱ـ کشف الظنون ج۱ ص ۲۰۸ .

۲ـ دانشمندان آذربایجان ص ۴۸.

3_ Isagoge .

4_ Gategories

5_ Periherminias

6_ Les premieres analytiques

مقالهٔ پنجم : دربرهان و آنرا بیونانی انالوطیقای دوم[1] نامند.

مقالهٔ ششم : در جدل و آنرا طوبیقا [2] گویند.

مقالهٔ هفتم : درمغالطه و آنرا سوفسطیقا [3] خوانند.

مقالهٔ هشتم : در خطابه و آنرا بیونانی ریطوریقا [4] نامند

مقالهٔ نهم : درشعر و آنرا بیونانی بوطیقا یا بیطوریقا [5] خوانند.

ابتدای آن : رب زدنی علما ، خداوندا متعلمان حکمت را بالهام حق تلقین صدق و توفیق خیر مؤید گردان .

اساس‌الاقتباس را خواجه درسال ۶۴۲ تألیف کرده است. و این تاریخ درآخر بعضی از نسخ آن ذکرشده‌است .

نسخ خطی این کتاب بسیار است. و قدیمترین نسخه‌ای که ازاین کتاب بنظر نگارنده رسیده یکی ازدو نسخهٔ کتابخانهٔ مرحوم مغفور حاج‌سیدنصرالله تقوی طاب ثراه است که اکنون در کتابخانهٔ مجلس مضبوط، وتاریخ تحریر آن ۸۴۳ یعنی‌دویست ویکسال پس‌از تاریخ تألیف است.

کتاب اساس‌الاقتباس در سال ۱۳۲۶ شمسی بسعی نگارندهٔ این سطور درجزو انتشارات دانشگاه طهران بطبع رسیده است .

۴۴ـ تجرید منطق ، متن مختصریست بعربی‌درمنطق. ابتداء‌آن:

«نحمدالله حمدالشاکرین و نصلی علی‌محمد وآله‌الطاهرین. و بعد فانا اردنا ان نجرد اصول‌المنطق و مسائله علی‌الترتیب»

دانشمند طوسی از تألیف کتاب در اواسط شعبان ۶۵۶ فراغت یافته ، و مرتب برنه‌فصل‌است. نسخهٔ نفیسی ازمتن‌تجریدمنطق ضمن مجموعهٔ شمارهٔ

1_ Apodictique
2_ Topique
3_ Sophisticis elenchis
4_ Rhétorique
5_ Poétique

۶۴۰ که بسالهای ۶۶۵ تا ۶۶۷ درحیات خواجه نوشته شده در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

این کتاب را چندین شرح است که مهمتر از همه شرح علامهٔ حلی (متوفی ۱۳۲۵- ۱۳۲۶م) بنام «جوهر النضید فی شرح منطق التجرید» موسوم ، وابتدای آن این است :

«الحمدلله المتفرد بوجوب (الوجوب ـ نسخهٔ مجلس) الوجود، المتوحد بالکرم والجود؛ مبدع المواد الناقصه بحسب ذواتها» نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شمارهٔ (۸۵) است .

وحکیم بزرگوار مرحوم میرزا محمدطاهر تنکابنی طاب‌الله ثراه، براین شرح حواشی محققانه‌ای نوشته است . و این‌شرح با حواشی آن مرحوم به سال ۱۳۱۰ درطهران بطبع رسیده است .

ودیگر شرح مولی محمود بن محمد بن محمود تبریزی که آنرا درقزوین به‌تاریخ ۹۱۳ نگاشته است [1] .

۴۵ ـ تجریدالعقاید درعلم کلام . اگر چه بعضی از افاضل منکر شده‌اند که تجرید از آن محقق طوسی باشد و تفتازانی در شرح مقاصد از عضدی قولی نقل می کند که خواجهٔ طوسی کتاب تجریدرا از دیگری گرفته است، و آن قول‌را رد می کند، ولی‌هیچ جای شك وشبهه‌ای نیست که‌این کتاب از مؤلفات خواجه است [2] .

در کتاب الذریعه یاد شده که خواجه آنرا «تحریرالعقاید» نامیده است [3] لیکن به «تجریدالعقاید» شهرت یافته است. دربیشتر نسخ به‌نام «تجریدالعقاید» ذکر شده است .

ابتدای آن بعد از بسمله «اما بعد حمد واجب‌الوجود علـی نعمائه والصلوة علی سیدانبیائه و علی‌اکرم احبائه» و بعدفرماید «و سمیته بتجرید

۱ـ آثارالشیعه ص۶۴ ۲ـ اسرارالحکم مرحوم حاجی‌سبزواری ص۱۵۹ و شرح مقاصد تفتازانی مبحث دوم ۳ـ الذریعة ج ۳ ص ۳۵۳

العقاید »[۱] .

کتاب تجرید از بهترین کتب مختصریست که در اصول عقاید نوشته شده است . وبعضی گفته‌اند که این مختصر اول کتابی است که در علم کلام برطریقه و مذهب حقهٔ امامیه تصنیف شده است. وخواجه خود در مقدمهٔ این کتاب فرماید: « این کتاب را بر بهترین اسلوب ترتیب و تنظیم نمودم . و آنچه را بدلیل بمن ثابت شده و معتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم» بنابراین،مذهب وعقیدهٔ خواجهرا ازاین کتاب می‌توان بدست آورد. این کتاب برشش مقصد مرتب است . اول در امور عامه. دوم در جواهر و اعراض. سوم دراثبات صانع وصفات او. چهارم درنبوت ، پنجم درامامت . ششم درمعاد و اثبات آن.

نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ ۳۸۶حکمت در کتابخانهٔ آستانهٔ مقدسه رضویه، ونسخهٔ قدیمی دیگری از این کتاب ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۲۲/۶۶ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است که در پشت ورق اول نسخهٔ تجرید اجازهٔ ذیل که ممکن است در بادی امر تصور شود از مؤلف کتاب است درج می‌باشد . «قرأعلی هذاالکتاب و هو کتاب تجرید الاعتقاد صاحبه‌قراءة مستوضح لمبانیه وقواعده مستسرح(؟) لمعانیه ومقاصده، وکتب مؤلف‌الکتاب محمدبن الحسن الطوسی اعانه‌الله علی‌مراضیه ووفقه‌لطاعته‌وغفر له‌خطایاه‌وعفاعنه انه‌غفوررحیم لطیف کریم و ذلك بمدینةالسلام بغداد فی دوارح (کذا) آخرهاالخامس والعشرون من ربیع‌الاول سنةتسع و ستین وستمائه هلالیه هجریة والحمدلله رب‌العالمین و هوحسبی ونعم‌المعین»

واین‌اجازه خط خواجه طوسی‌نیست وتصورنمی‌رود که چنین‌اجازه‌ای از قلم اوصادر شده باشد . چه اولا در میان علماء مرسوم نیست که اجازه

۱ــ تجریدالعقاید نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار شمارهٔ ۶۳۶۵

بصاحب کتاب بی‌آنکه نام او دراجازه ذکر گردد داده شود. دیگر آنکه دراین اجازه محمدبن‌الحسن بجای محمدبن محمدبن‌الحسن یاد شده، ورسم‌خواجه درنوشته‌هایش آن نیست که نام‌پدررا بیندازد وخود را بجد نسبت دهد. وسوم آنکه معلوم نیست که خواجه درسال۶۶۹ ببغداد سفر کرده باشد که این اجازه را درآن تاریخ دربغداد نوشته باشد .

کتاب تجرید العقاید از همان زمان تألیف شهرت یافته و عدهٔ بسیاری ازفضلاومحققین‌در رد وقبول‌آن کتابها نوشته وانتقادها واعتراضها بدان کرده، وشرحها وحواشی برآن نگاشته‌اند، که ذکر نام تمام شروح وحواشی آن‌خود کتاب جداگانه‌ای خواهد. ودراینجا فقط نام چند شرح و حاشیه مهم‌باختصار آورده شد .

۱ـ شرح تجرید جمال‌الدین حسن‌بن‌یوسف‌بن مطهر مشهور بعلامهٔ حلی (متوفی ۷۱۶ ه و ۱۳۲۶ م). این‌کتاب شرح مختصریست که شهرت آن بی‌نیاز از تعریف و توصیف است . اول‌آن «الحمدلله‌القاهر سلطانه، الواضح برهانه، الغامراحسانه، الذی‌ایدالعباد بمعرفته»

این شرح موسوم است به«کشف‌المراد فی‌شرح تجریدالاعتقاد » و در بمبئی بسال ۱۳۱۱ هجری قمری و درصیدا بسال ۱۳۵۳ بچاپ‌رسیده است .

۲ـ شرح شمس‌الدین‌محمودبن عبدالرحمن‌بن‌احمد اصفهانی[۱] (۶۹۴ـ ۷۴۹). این‌شرح مهمترین ونافعترین‌شروح تجـرید است.و شارح شرح‌خود را«تسدیدالقواعد» یا «تشییدالقواعد فی‌شرح تجریدالعقاید» نامیده است . و

۱ـ شمس‌الدین ابوالثناء محمودبن ابوالقاسم‌عبدالرحمن بن احمدبن محمدبن ابی‌بکربن‌علی‌اصفهانی شارح تجریدالکلام‌ومختصرالاصول‌ابن‌حاجب ومنهاج‌بیضاوی‌و طوالع‌وغیرآنست. جلال‌الدین‌سیوطی بمناسبت تبحروی درعلوم عربیة ترجمهٔ حالی‌از او درکتاب بغیةالوعاة آورده وگوید: «درشعبان سال ۶۹۴ متولدگردید ، ودر بلاد—

درمیان فضلا و دانشمندان این شرح معروف به «شرح قدیم» می‌باشد.

ابتدای این شرح «الحمدلله المتوحد بوجوب الوجود و دوام البقاء المتفرد باستحالة التغییر و امتناع الثناء المنزه عن‌التألیف والانقسام‌والاجزاء» و دربعضی از نسخ «الحمدلله الذی توحد»، است.

شارح در ابتدای کتاب‌گوید: «چون کتاب تجرید بسیار موجز، و از غایت ایجاز مطالب آن حکم لغز داشت، وروشن‌وظاهر نبود، من‌بااین‌شرح مشکلات‌آنرا توضیح دادم، و پرده ازروی مقاصدآن برداشتم.»

در مسئلهٔ امامت چون شارح از اهل سنت و جماعت بوده اعتراضات و ایرادات بسیاری برخواجه نموده است‌که بعدازاو دیگران به‌آن‌اعتراضات جواب گفته‌اند. وکاتب‌چلبی باآنکه خود از دانشمندان عامه است در تشنیع اعتراضات شارح تجرید گفته «فانه قدعدل فیها عن‌سمة‌الاستقامة»

نسخهٔ نفیسی از این شرح درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی از کتب اهدائی مرحوم سید محمدصادق طباطبائی‌ملاحظه شدکه تاریخ تحریرش۸۱۹ است. و نسخهٔ دیگری درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است که تاریخ کتابت آن ۸۷۶ می‌باشد.

→عجم بتحصیل پرداخت و پس از مهارت درفنون مختلف وتقدم بر دیگران به دمشق‌شد و فضائل خویش آشکارکرد. و درجامع اموی به‌تدریس مشغول‌گردید.و بعدازچندی به‌قاهره رفت، وتفسیر کبیرخویش که‌به‌نام‌تفسیراصفهانی‌مشهور است تالیف‌کرد(انتهی) و درمیان حکما و اصولیین هرکجا اصفهانی مطلق ذکر شود مراد همین شمس الدین است.اگرچه‌چند نفردیگرهم‌باصفهانی‌شهرت دارند. وفاتش درذی‌قعدهٔ‌سال۷۴۹ بمرض طاعون بوده‌است (بغیة‌الوعاة ص۳۸۸ وروضات‌الجنات‌ص۲۱۴) و در طبقات‌الشافعیه تولدش‌به‌سال ۶۷۴ ضبط شده‌است.(طبقات‌ج۶ص۲۴۶)

محقق جرجانی (متوفی۸۱۶) بر شرح قدیم حاشیهٔ محققانه‌ای نوشته که بحاشیهٔ تجرید معروف گشته ، و در بلاد روم (عثمانی سابق) هم این حاشیه شهرت یافته ، و جمعی از علما بر این حاشیه بازحواشی نوشته‌اند که اسامی بسیاری ازحواشی در کتاب کشف‌الظنون ذکر شده که برای آگاهی بدان‌حواشی به کتاب مزبور رجوع شود.[۱]

۳- شرح تجرید علاءالدین علی‌بن‌محمد مشهور بقوشچی (متوفی۸۷۹ در دیار روم) . این کتاب را به نام سلطان ابوسعید خان در کرمان تألیف کرده و به ایلخان تقدیم نموده است.

ابتدای آن «خیر الکلام حمدالله الملك‌العلام »

این شرح در میان علماء فن کلام به « شرح جدید » مشهور است و در ایران بطبع رسیده است .

این شرح را حواشی چندیست که مهمتر از همه سه تألیف بنام حاشیه تجرید از ملاجلال‌الدین محمدبن اسعد صدیقی دوانی (متوفی ۹۰۷) است ، تألیف اولش به«حاشیهٔ قدیم » مشهور گردیده ، ابتداآنرا مؤلف به نام سلطان یعقوب‌بایندری آق‌قوینلو (۸۸۳ - ۸۹۶) نوشته، و بعد به سلطان بایزید تقدیم کرده است .

وحاشیهٔ دیگر ازمیرصدرالدین‌محمد دشتکی‌شیرازیست (۸۲۸ - ۹۰۳) که‌برحاشیهٔ دوانی ایرادات واعتراضاتی نموده‌است. و دوانی باردیگر حاشیهٔ دیگری برآن شرح نگاشته و برحاشیهٔ دشتکی‌شیرازی اعتراضاتی کرده‌است. و این حاشیه به نام «حاشیه جدید » مشهور گشته . بار دیگر صدرالدین حاشیهٔ دوم خود را نوشته و جواب دوانی را داده است . و دوانی حاشیهٔ سومی در

۱ــ کشف الظنون ج۱ ص۲۵۰-۲۵۱

رد براو نگاشته که به«حاشیهٔ اجد» مشهور شده است.

این حواشی هم از بهترین حواشی این شرح است . و مجموع سه حاشیهٔ دوانی و دو حاشیهٔ صدرالدین در میان فضلا بنام « طبقات الجلالية والصدرية » موسوم شده است .

۴- شرح تجرید بنام « شوارق الالهام فی‌شرح تجریدالکلام » تألیف مولی عبدالرزاق‌بن علی‌بن‌حسین لاهیجی متخلص به فیاض (متوفی ۱۰۵۱) معاصر و شاگرد ملاصدرا ، این شرح نیز از شروح معتبر این متن است.

ابتدای آن « ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و انت‌خيرالفاتحين ، اما بعد، الحمدلله‌الذی هدانا لهذا و ماكنالنهتدی لولا ان هدانا الله [1] ».

و همین مؤلف را نیز برتجرید شرح دیگری به‌نام « مشارق الالهام » [2] است که مقصد اول را که در امور عامه است شرح کرده است.

۵- شرح‌تجرید زین‌الدین علی‌بن‌عبدالله بدخشی مسمی به «تحفهٔشاهی و عطیهٔ الهی » به فارسی . این کتاب را مـؤلف برای سلطان محمـد قطبشاه ساخته است .

ابتدای آن «شکروسپاس پادشاهی را سزد، و حمد و ثنـای بی قیاس خالقی را رسد [3] »

مؤلف در جمادی‌الثانیهٔ سال ۱۰۲۳ از تألیف‌آن فـارغ شده است . و این‌کتاب شرح‌الهیات تجرید است . نسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ دانشگاه از کتب اهدائی جناب آقای مشکوة موجود است . و نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ مجلس

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورا به‌شمارهٔ ۹۶ ونسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسه‌سپهسالار به شمارهٔ ۱۱۴۸ می‌باشد‌که دراین نسخه بجای اما بعد وبعداست .

۲ـ الذریعه ج۳ ص ۳۵۵ ۳ـ کشف‌الحجب والاستار ص۱۰۶

شورای ملی به‌شمارهٔ ۲۰۵۸ ضبط است که تاریخ تحریر آن ۱۲۰۷ و ابتدای آن از مقصد سوم در اثبات صانع می‌باشد.

۶ـ شرح تجرید محمد جعفر بن سیف‌الدین استرآبادی[1] مقیم طهران ، موسوم به: «البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقاید الساطعة» مؤلف در روز جمعه ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۵۴ از تألیف این شرح فارغ گشته است.

ابتدای آن: «الحمدلله الواجب الوجود بالذات ، الواحد من جمیع الجهات، الذی یکون صفاته الذاتیة عین الذات».

نسخهٔ کاملی ازاین شرح در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شمارهٔ ۱۳۵۲ موجود است که تاریخ تحریر آن ۱۲۵۸ می‌باشد . ونسخهٔ دیگری که جلددوم وسوم آنست در کتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة به‌دانشگاه موجود است.

۷ـ شرح تجرید محمد کاظم بن محمدرضا الطبری که آنرا بنام محمد شاه قاجار نوشته است.

اول آن: «سبحان من اظهر الاشیاء لکمال وجوده ، وافاض علیها سجال الآثار لغایة جوده».

نسخه‌ای ازاین کتاب در کتابخانهٔ ملی فرهنگ می‌باشد که در تاریخ ۱۲۵۰ نوشته شده است . ونیز نسخهٔ دیگری ازآن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است که نام مؤلف درمقدمه باین صورت آمده : «فیقول الراجی الی رحمة ربه الوفی محمد قاسم بن الرضا الکاظم الطبری».

واین شارح را تألیف دیگریست به‌نام «حل التراکیب» که بعضی ازتراکیب

۱ـ تاریخ وفات شیخ جعفر استرابادی راصاحب روضات ازپسر شیخ «شب جمعه دهم صفر ۱۲۶۳ بمرض سل وتنگ نفس» نقل کرده‌است (روضات الجنات ص ۱۵۲.)

عربی‌را تفسیر کرده و نسخهٔ آن به‌شمارهٔ ۱۱۷۶ درمجلس‌شورای‌ملی ضبط‌است.

۸ـ شرح‌اردبیلی، مولی احمدبن محمد الاردبیلی (متوفی۹۷۷) شرحی برالهیات تجرید نوشته و آنرا «التوحید علی التجرید» نام نهاده است[1].

۹ـ شرح تجریـد ، شیخ علاءالـدین ابی‌العلاء محمدبن احمد بهشتی اسفراینی که بنام «تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» نامیده شده است[2]. وی ظاهراً قریب‌العصر باخواجهٔ طوسی بوده است.

در وقایع‌السنین خاتون‌آبادی مسطور است که ملابهشتی اسفراینی از شاگردان خواجه است، وشرحی برتجرید العقایدخواجه نوشته است[3].

اول شرح بهشتی : «الحمدلله الفیاض الجود، الوهاب الوجود، القیوم المعبود، الدیموم المسجود، والصلوة علی محمد المسعود بالمقام‌المحمود».

ودرمقدمه‌گوید: «وسمیته تفرید الاعتماد فی شرح تجریدالاعتقاد» واین شرح‌بدین‌عبارت‌ختم‌می‌شود:

«وکان فراغ مؤلفه من نقله من‌السواد الی البیاض یـوم الاحد الثانی و العشرین من ربیع‌الآخر لسنة احدی واربعین وسبعمائه ببلدة اسفراین شکرالله جمیل مساعیه وقدر حصول مباحثه وغفرلذنوبه ومساویه آمین».

دو نسخه ازاین شرح به‌شماره‌های ۳۹۶۳ و ۳۸۳۰ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است که بسیار کهنه و قدیمی و از کتب کتابخانهٔ مرحوم شیخ الاسلام زنجانی‌است که به‌این کتابخانه منتقل گردیده.

مرحوم خلد آشیان شیخ الاسلام زنجانی طاب‌الله ثراه درانتقاداتی که

۱ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱ . و هدیةالعارفین ج ۱ ص ۳۱۸

۲ـ الذریعة ج ۳ ص ۳۳۵ وج ۴ ص ۲۱۴.

۳ـ وقایع‌السنین نسخهٔ کتابخانه مجلس ص ۳۶۵.

برصفحات۵۶-۶۶ کتاب آثار الشیعه کرده نوشته است که: «شرح موسوم به «تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» تألیف حسام‌الدین محمد بن احمد بهشتی اسفراینی ازعلمای شیعه درقرن هشتم هجری است ونسخهٔ این‌شرح در کتابخانهٔ این‌جانب موجود است»[۱].

۱۰- شرح‌تجرید بفارسی تألیف میرزا عمادالدین محمودالشریف ابن میرزا مسعود سمنانی صدر دارالسرور (برهان پور) که مؤلف ازاین شرح در سال ۱۰۶۸ فارغ شده است[۲].

۱۱- شرح تجرید مولی بلال شاختی القائنی.

۱۲- شرح تجرید ملا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف قصص العلماء (متوفی ۱۳۰۲) بفارسی. آغاز آن : «الحمد للمحمود الوجود الفعال ، الذی لایحویه ماض ولااستقبال»[۳].

۱۳- تحریر تجرید العقاید مشتمل برزبدهٔ مسائل کلامیه برمذهب فرقهٔ ناجیه شیعهٔ امامیه ، از تبریزی- نسخهٔ آن به‌شمارهٔ ۳۹۶۸ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است. ابتداء موجود «وماهو ذاك الشرح المسئول عن‌الله تعالی ان ینفع الطلاب وان‌یجعل ذخرا لی فی‌یوم‌الحساب المبتدی بانه تعالی لما اوجب علی کل ماانعم علیه شکر».

۱۴- شرح ابی عمرو احمد بن محمد المصری (متوفی ۷۵۷) مسمی به المفید.

نسخه‌ای از این شرح به شمارهٔ ۹۱۵ که اول و آخر آن ناقص است

۱- دائرة‌المعارف‌الاسلامیةشمارهٔاول،تألیف‌آقای‌عبدالعزیزجواهرالکلام‌ص۱۶.

۲- الذریعه ج ۳ ص ۳۵۵.

۳- فهرست دانشگاه ص ۲۷۲۹.

در کتابخانهٔ آستان قدس موجود است . ابوعمرو احمد بن محمد مصری دراین شرح مکرر از استاد وشیخ خویش علامهٔ حلی یاد می کند.

۱۵ـ شرح علامه اکمل‌الدین محمدبن محمود البابرتی حنفي (متوفی ۷۸۶) بنام عقیدة الطوسی[۱].

۱۶ـ شرح فاضل خضر شاه بن عبداللطیف المنتشوی (متوفی ۸۵۳)[۲].

۱۷ـ شرح قوام‌الدین یوسف بن حسن معروف بقاضی بغداد (متوفی ۹۲۲)[۲].

۱۸ـ تنقیح‌الفصول شرح‌تجریدالاصول تألیف ملااحمدبن محمد مهدی نراقی کاشانی متوفی۱۲۴۴.[۳]

۱۹ـ نهایة التحریرفی‌شرح‌التجرید. صاحب‌الذریعه شارح‌را سیدمحمد تقی بن امیرمؤمن بن امیر محمد تقی بن امیر رضا حسینی قزوینی متوفای ۱۲۷۰دانسته. نسخه‌ای ازاین شرح منظوم به‌شمارهٔ (۹۴۹) درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است‌که فهرست نویس نوشته ناظم غیرمعلوم است و تاریخ تحریر این نسخه ۱۲۲۵ است . کتاب ارجوزه‌ایست در شرح تجرید الاعتقادکه ناظم در ۱۲۲۳ ازنظم آن فارغ شده است. ابتدای آن :

وبعد حمدالله واجب الوجود   علی فیوضات مرائی الوجود
ثم الصلوة[۴] والسلام مطلقا   علی محمد و آله ذوی‌التقی[۵]
لاسیما اکرم من به اعتصم   باب مدینة العلوم والحکم

۱ـ کشف‌الظنون ج ۲ چاپ اسلامبول ستون ۱۱۵۸

۲ـ کشف‌الظنون ج ۱ ستون ۳۵۱ وج۲ ص۹۵

۳ـ ایضاح‌المکنون ج ۱ ص ۳۳۱

۴ـ اصل نسخه: هل والصلوة.

۵ـ اصل نسخه: واله‌التقی.

فهـذه نهایـة التحریـر فی علم الکلام بالنظام الاشرف
اضحی بها التجرید فیمـا اکتفا منظمـا والله حسبی وکفـی
هوالمفیض للهدایا والحکـم ومنه اسأل السـداد والعصم

* * *

وابن کمال‌الدین پاشازاده شمس‌الدین احمدبن سلیمان (متوفی ۹۴۰) کتاب تجرید را اصلاح وآنرا «تجرید التجرید» نام نهاده وخود نیز برتحریر خویش شرحی نگاشته است. نسخهٔ این متن و شرح درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است[۱].

وسید امیر محمد اشرف‌بن عبدالحسیب احمدبن زین‌العابدین الحسینی (متوفی ۱۱۴۵) متن تجرید را به‌فارسی ترجمه کرده ، واین ترجمه را «علاقة التجرید» نام نهاده است.

ابتدای‌آن: «حمد مرخدای راکه‌تجرید علایق جسمانیه وتهذیب اخلاق ایمانیه را صراط المستقیم ابواب جنان».

نسخهٔ این ترجمهٔ فارسی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است.

حواشی بسیار دیگری نیز برمتن تجرید وشروح آن نوشته شده است که ازجملهٔ آنها حاشیهٔ خفری برالهیات تجرید است .

اول آن:«الحمدلله‌رب‌العالمین‌والصلوة علی‌سیدالمرسلین‌وآله‌الطاهرین فیقول الفقیر الی الله الغنی محمد بن احمد الخفری هذه تعلیقات ...»

ودیگر حاشیهٔ فخرالدین الحسینی است.

آغاز آن : « الحمدلله الغفور الـرحیم والسلام علـی حبیبه المنعوت بالخلق العظیم محمد الباقرلعلـوم الاولین والآخرین و آله الطیبین و صحبه الاکرمین وبعد فیقول الحقیرالفقیر الی عفو ربه الغفورالغنی محمد بن حسین

۱ـ فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۴۳۷۴.

الشهیر بفخرالدین الحسینی».

این حاشیه هم برالهیات تجریداست وتحریر آن غرهٔ ربیع‌الاول ۱۰۰۸ است وهردوحاشیه دریکجلد به‌شمارهٔ ۸۶درکتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی‌است.

وسید رکن‌الدین استرآبادی شاگرد خواجه‌را حاشیه‌ای برتجرید است که ابن‌رافع درشرح حال سید نام آنرا برده است. ص ۱۴۲.

۴۶ـ شرح‌اشارات موسوم به « حل مشکلات الاشارات » متن آن بنام «اشارات و تنبیهات» از حکیم دانشمند و فیلسوف بزرگ ابوعلی سیناست که عدهٔ بسیاری از علما بشرح وتوضیح آن پرداخته‌اند که ازجملهٔ آنها یکی امام فخر رازیست. دراین شرح امام اعتراضات وایرادات بسیاری برشیخ نموده، وبیشتر مطالب‌آنرا تزییف‌نموده است . وپس‌از امام خواجهٔ طوسی اشارات را شرحی نیکو کرده، وکلیهٔ اعتراضات‌امام را جواب گفته است.

خواجه درمقدمهٔ شرح خود فرماید «مقصوداز‌این شرح‌دفع اعتراضات امام وانتصار ازشیخ‌است .» وباین‌جهت شارح دراین‌کتاب جز دردوسه مورد عقیدهٔ شخصی خویش‌را درمسائل فلسفی اظهار نکرده، وفقط بتوضیح سخنان شیخ پرداخته است، تا اعتراضات امام رارد وجواب‌گوید.

وبازدرمقدمه فرماید: «امام‌فخردرشرح‌خود براشارات در رد برابن‌سینا مبالغه‌کرده، ودرنقض‌قواعد ازحد اعتدال تجاوزنموده، وبهمین‌جهت بعضی‌از ظرفاشرح اورا جرح خوانده‌اند، ومن این کتاب را درمدت بیست سال باتمام رسانیدم.»

ابتدای‌کتاب «الحمدلله الذی وفقنالافتتاح المقال بتحمیده».

واین شرح را بنا به درخواست یکی‌از دوستانش ملقب بشهاب‌الدین تألیف‌کرده،چنانکه‌درمقدمه‌گوید:«ولقدسالنی‌بعض‌اجلة الخلصانوهو المجلس

الرفيع ربيب‌الدولة وشهاب‌الملة قدوةالحكماء والاطباء وسيدالاكابروالفضلاء بلغه الله مايتمناه» كه بعيد نيست مراد ازشهاب الملة محتشم شهاب كه ازافاضل دانشمندان وامراء اسماعيليه است باشد.

خواجه درماه صفر سال ۶۴۴ از تأليف اين شرح فارغ گشته ، چنانكه درآخر بعضی‌ازنسخ‌چنين ذكرشده است: «ونقل ماوجد بخطه رحمه‌الله تعالى فی‌آخر المسودة بعد قوله واليه المعاد. وقد فرغت من تسويده فی‌اواسط صفر سنة اربع واربعين وستمائة حامدا مصليا وداعيا ومستغفرا».

نسخهٔ خطی شرح‌اشارات دربسياری ازكتابخانه‌های مهم موجوداست. وازجمله نسخ‌قديمی نفيس‌آن يكی‌ازنسخ كتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی است كه تاريخ تحرير آن ۷۲۴ است . ونسخهٔ ديگری از همـان كتابخانه بشمارهٔ ۱۲۶ كـه تاريخ تحرير آن ۹۵۲ است . و ديگر نسخهٔ‌كتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به شمارهٔ ۶۸۶۶ تقديمی مرحومهٔ خانم كوثر استكـه بتاريخ ۷۵۴ نوشته شده است، ودرآخر اين نسخه سواد اجازه‌ايست از قطب‌الدين‌شيرازی كه درسال ۷۰۰ به برهان‌الدين سيدعبدالله‌بن محمد بخاری داده است.

وديگرنسخهٔ كتابخانهٔ مركزی‌دانشگاه طهران‌اهدائی‌جناب‌آقای‌مشكوة است‌كه‌درسال۶۷۲درزمان حيات‌خواجه شش‌ماه‌قبل‌ازوفاتش‌نوشته‌شده‌است.

تعليقات‌وحواشی بسياری‌براين شرح‌نوشته شده كه‌اهم‌آنهاعبارتست‌از:

۱ـ شرح علامهٔ حلی به‌نام ايضاح المعضلات من شرح الاشارات.

۲ ـ شرح قطب‌الدين محمد بن محمد الرازی‌البويهی (متوفی ۷۶۶) كه بنام «محاكمات» بين دوشرح امام و خواجه معروفست. و مؤلف ازتأليف آن دراواخر جمادی‌الاخری ۷۵۵ فارغ شده است.

نسخهٔ قديمی ازمحاكمات كه‌بسال ۷۷۴ ونوزده سال بعداز تأليف‌نوشته

شده در کتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه تهران موجود است.

۴- تعلیق عبدالرزاق لاهیجی.

۵- تعلیق سید ظهیرالدین میرزا ابراهیم‌بن قوام‌الدین حسین‌بن عطاءالله حسین همدانی (متوفی ۱۰۶۶).

۶- تعلیق ملامحمد باقربن محمد مؤمن سبزواری.

۷- تعلیق آقاحسین خوانساری (متوفای ۱۰۹۹) نسخهٔ آن نزد نگارنده موجود است.

۸- تعلیق خلیفه سلطان ملقب به سلطان العلماء وزیر شاه عباس.

۹- تعلیق غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی.

۱۰- تعلیق قاضی محمد سعید قمی‌ملقب بحکیم کوچك (به‌شماره‌های ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ کتابخانهٔ مجلس مراجعه شود.)

۱۱- تعلیق امیر رفیع‌الدین محمدبن[1] حیدرالحسینی استاد مجلسی.

۱۲- تعلیق میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء.

۱۳- تعلیق سید معزالدین‌بن فخرالدین مشهدی.

۱۴- تعلیق سید اسماعیل خاتون‌آبادی برالهیات شرح اشارات.

۱۵- تعلیق میرزا محمدبن حسن شیروانی[2].

حاشیه برالهیات شرح اشارات تألیف محمد ملقب بمعصوم حسینی نسخهٔ آن‌که بدون تاریخ تحریراست درکتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی موجود است.

بعضی نوشته‌اندکه سید علی‌بن محمد بن اسدالله امامی اصفهانی شرح

۱- نورانی : میرزا رفیعای نائینی.

۲- نام تمام این تعالیق درکتاب آثارالشیعه ص ۶۴ مذکور است.

اشارات خواجه را بفارسی ترجمه کرده است[۱].

شرح اشارات خواجه تمام آن بسال ۱۳۰۵ قمری و طبیعی والهی آن بسال ۱۲۷۱ قمری در ایران چاپ شده و نیز در سنوات ۱۳۷۷ - ۱۳۷۹ با محاکمات قطب رازی در سه جلد در طهران بزیور طبع آراسته شد. ودرمصر و هند هم مکرر بطبع رسیده است . و خلاصه‌ای از شرح انماط سه‌گانهٔ آخر اشارات بسال ۱۸۹۱ میلادی دربریل جزو رسائل عرفانی شیخ چاپ شده است. وشرح طبیعیات آن درهندبسال ۱۲۹۳ه. و نیز باشرح امام درهمانجابسال ۱۲۹۷ و۱۳۱۸ وباز درآستانه باشرح امام فخر بسال ۱۲۹۰ ه. بطبع رسیده است[۲].

۴۷ ـ قواعدالعقاید مختصریست دراصول عقاید و نامش قواعد العقاید می‌باشد که خود خواجه درتألیفاتش مکرر ازآن نام برده است. ولیکن رسالهٔ اعتقادیه ومقالهٔ نصیریه هم بدان گفته شده است.

ابتدای آن «الحمدلله المنقذ من الحیرة والضلالة ، والصلوة علی محمد المخصوص بالرسالة . وآله الموصوفین بـالعدالة . یقول صاحب المقالة انی اردت فیها قواعد العقاید من العلم المنسوب الی الأصالة».

نسخهٔ قدیمی ازاین کتاب که تاریخ فراغ ازتحریرآن دوشنبه ۱۹ محرم سال ۶۸۷ است درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به‌شمارهٔ ۲۱۷ مـوجود است ودو نسخهٔ دیگر نیز بشماره‌های ۹۲۳ و ۸۲۳ درآن کتابخانه می‌باشد.

واین متن را عده‌ای ازعلماء شرح کرده‌اند که ازجمله شروح زیراست:

۱ـ شرح علامهٔ حلی موسوم به «کشف الفوائد» که به‌خواهش فرزندش فخرالمحققین قواعد را شرح کـرده است، واین شرح درطهران بسال ۱۳۰۵ بطبع رسیده است.

۱ـ الذریعة ج ۱ ص ۱۰۸.

۲ـ معجم المطبوعات العربیه ص ۱۲۵۱.

۲ـ شرح القواعد تألیف سید رکن‌الدین ابی محمد حسن‌بن محمد بن شرفشاه(متوفی۷۱۷)این شرح ازشرح علامه مفصل‌تراست، وسیدآنرا درزمان حیات خواجه‌طوسی بخواهش یکی‌ازفرزندان خواجه نوشته است .

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض‌العلما گوید : « نسخه‌ای از شرح قواعدالعقاید سید رکن‌الدین را دارم » نسخهٔ دیگری هم از آن در کتابخانهٔ سیدحسن صدردرکاظمین موجود است[1] .

حاجی خلیفه درکتاب کشف‌الظنون قواعدالعقاید را ازمؤلفات امام فخر دانسته وگوید: سید رکن‌الدین‌استرابادی بر آن شرحی‌نگاشته است، بعد گوید «این کتاب را محمد امین بن صدرالدین شروانی (متوفی ۱۰۳۶) شرح دیگری کرده است و اول آن این است . «یا واجب‌الوجود ویا مفیض‌الخیر والجود[2]»

ونیزمیرزاعبدالله افندی درکتاب ریاض‌العلماء ازذیل‌ابن رافع برتاریخ بغداد نقل می‌کند که «فرزند علامهٔ طوسی را شرحی است بر قوائدالعقاید تألیف پدرش»

۳ ـ رسالهٔ عزیه در شرح مقالهٔ نصیریه که مراد از مقالهٔ نصیریهٔ همین کتاب قواعدالعقایداست . نام شارح آن معلوم نیست . نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۵ حکمت وکلام موجود است .

ازاینکه شارح در مقدمه هرجا نامی از مصنف می‌برد، او را با دعای «متع‌الله‌المسلمین بطول بقائه، و رصع بجواهرالدوام‌اکلیل علائه» یاد می‌کند

۱ ـ آثارالشیعة ص ۶۴

۲ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۴۲

معلوم می‌شود که وی معاصر خواجه بوده است . ولی چون در مبحث علم باری تعالی‌وباب امامت، پس ازذکر نام مصنف «قدس‌الله روحه و نور ضریحه» می‌گوید محتمل است گفته شود» ابتداء شروع به شرح کتاب خواجه طوسی زنده بوده، و در آخر تألیف خواجه بدرود حیات گفته، و رخت از این سرای بربسته بوده است»

ابتداء آن «امابعد حمدالله المنورقلوب العارفین بطلائع معرفته والشارح صدورالسالکین بلوامع هدایته» شارح کتاب را به نام عزالدین عبدالعزیز بن جعفر نیشابوری ساخته، وازاین روی آنرا رسالهٔ عزیه نامیده‌است، و درمقدمه گوید: «وسمیته رسالةالعزیه فی‌شرح مقالةالنصیریه»

نگارنده‌گوید: بعید نیست با این خصوصیت این شرح‌همان تألیف‌سید رکن‌الدین استرابادی که ازشاگردان خواجه است باشد .

۴ ـ شرح دیگری از قواعد موسوم به «تحریرقواعد الکلامیه فی‌شرح الرسالةالاعتقادیه»

اول‌آن «الحمدلله‌الذی تقدس بتقدیم صفاته. وتنزه‌عن صفاته‌المخلوقین بذاته» شارح عبدالرزاق بن ملامیر جیلانی را نکوئی شیرازی است که این تألیف خود را در شب چهارشنبه و عید غدیر ۱۸ ماه ذیحجهٔ سال ۱۰۷۷ نوشته ، ونسخه‌ای که ظاهراً نسخهٔ اصل وخط خود مؤلف باشد درکتابخانهٔ اهدائی آقای‌مشکوة به‌کتابخانهٔ‌دانشگاه موجود است[1].

۵ ـ شرح‌شعیبی.ابوعبدالله محمدبن زنگی‌خراسانی‌اسفراینی‌موصوف به صدر،ومشهور به شعیبی را نیز شرحی برقواعدالعقاید است .

۶ـ جرجی‌زیدان درکتاب‌تاریخ‌آداب‌اللغة شرح‌دیگری‌ازاین کتاب‌بنام

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص۵۵۹

شرح‌رازی ذکر کرده وگوید«متن‌وشرح هردودر کتابخانهٔ برلین‌موجوداست[۱]»
و این شرح چنانکه در فهرست کتابخانهٔ عمومی برلن است باسم «کشف‌المعاقدفی شرح قواعدالعقاید تألیف محمودبن علی‌بن محمودالحمصی رازیست[۲]»

۴۸ ـ **فصول نصیریة**: کتاب کوچکی است در اصول عقاید به فارسی.
صاحب روضات‌الجنات گوید « این کتاب را خواجه مانند بیشتر از مصنفانش به‌فارسی نوشته ، و بعد شیخ محقق رکن‌الدین محمدبن علی‌فارسی جرجانی[۳] که قریب‌العصر با خواجه بوده آنرا تعریب کرده است . و استفادهٔ این مطلب از شرحی است که شیخ مقدادبن عبدالله‌السیوری حلی بنام رئیس ارشد وملك اسعد جلال‌الدین ابوالمعالی علی‌بن شرف‌الدین العلوی الحسینی‌ـ الآوی بر این کتاب نوشته، و آنرا بنام « الانوار الجلالیة للفصول النصیریه» نامیده است.

ورکن‌الدین مذکور هم درابتدای ترجمهٔ عربی اوصاف الأشراف‌خواجه ذکر این مطلب را کرده و گفته «چند کتاب از مؤلفات خواجه را از فارسی بعربی ترجمه کرده‌ام که از جملهٔ آنها یکی فصول نصیریه است.»
بنابراین شبهه‌ای نیست که رسالهٔ فصول نصیریة را خواجه به فارسی

۱ـ آداب اللغةالعربیة ج ۳ ص ۲۳۴
۲ـ فهرست کتابخانهٔ عمومی برلن ج ۲ ص ۳۳۹ شماره ۱۷۶۹
۳ـ رکن‌الدین‌ازشاگردان علامهٔحلی وشارح‌کتاب مبادی علامه که‌آنرا به‌سال ۶۹۷ شرح کرده، و چند کتاب از کتب‌خواجه را مانند کتاب اساس‌الاقتباس وفصول نصیریه واوصاف الاشراف وغیرهرا نیز تعریب نموده است. وتألیف دیگر او «الابحاث فی‌تقویم‌ـ الاحداث» درردبرزیدیه‌واثبات‌امامت ائمهٔ اثناعشر است که‌آنرا به‌سال ۷۲۸ تألیف‌کرده است. (الذریعة ج ۲ ص ۴۲۳)

تألیف کرده است، و ترجمهٔ عربی آن از رکن‌الدین جرجانی است.

خواجه ابتدا فصلی در توحید ساخته، و بعد از مدتی برحسب‌التماس جمعی باقی ابواب اصول دین را برآن افزوده است.

ابتدای نسخهٔ فارسی این است

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة و السلام علی محمد و آلـه الطیبین الطاهرین. هرکه‌از چیزی آگهی یابدلامحاله از هستی آن چیز آگاه‌شده‌باشد، چه بضرورت داند که آنچه بود یابنده باشد، و آنچه نبود، نتوان یافت»

دو نسخه ازاین کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بـه‌شماره ۸۱۷ و ۹۱۷ موجود میباشد.

فصول نصیریه فارسی به‌سال ۱۳۱۳ در تهران در ۳۸ صفحـه بطبـع رسیده وباردیگر باهتمام‌آقای‌دانش پژوه(نشریه شماره۲۹۸ دانشگاه) چاپ شده‌است.

و ترجمهٔ فصول کـه تعریب رکـن‌الدین جرجانـی است . بدین عبارت آغاز میگردد «امابعد حمدالله‌الواجب وجوده‌الفائض علی سایر القوابل جوده والمتفاوت بحسب‌القبول ظله وجوده[1] الذی منه‌بدءالخلق و الیه عوده» و نسخهٔ فصول عربی کتابخانهٔ آستانـه شماره ۸۱۷ ابتدای آن چنین است «الحمدلله رب‌العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی محمد و آله، فان علم‌الکلام وان کثر اسراره و بعد اغواره»

بر این کتاب شروح چند نوشته شده که اهم آنها عبارتست از:

۱ـ الانوارالجلالیة تألیف شیخ شرف الدین ابی عبدالله مقدادبـن عبدالله سیوری حلی[2]

۱ــ مقدمهٔ رسالهٔ فصول نصیریه به عربی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك .

۲ــ درکتاب‌کشف‌الحجب والاستار ص ۳۴۴ نام ونسب شارح چنین آمده «شیخ مقدادبن‌عبدالله‌بن محمدبن الحسین‌بن محمدالسیوری الحلی الاسدی» .

(متوفـی ۲۶ جمادی‌الثانیهٔ ۸۲۶) شاگرد شهیداول ، و از اعلام نیمهٔ اول سدهٔ نهم. کتاب شرحی است بطور قال اقول که شارح آنرا بنام امیرجلال الـدین ابی‌المعالی علی‌بن شرف‌الدین الحسینی آوی تألیف نموده است.

ابتدای آن«سبحانك اللهم‌واجب‌الوجود ومبداءوغاية وجود كل موجود».

وبنابر آنچه در آخر نسخه مسطور است ، شارح در هشتم رمضان سال ۸۰۸ از این شرح فارغ شده است.

نسخه‌ای از این شرح به شماره ۳۴۷ که در۸۵۷ نوشته شده در کتابخانهٔ آستان قدس موجود ، و نسخهٔ دیگری که تـاریخ تحریر آن ۸۶۸ است از کتب مرحوم تنکابنی طاب ثراه، و نسخهٔ قدیمـی نفیس دیگری هـم از کتب اهدائی شادروان مـرحوم سید محمد صـادق طباطبائی در کتابخانـهٔ مجلس شورای ملی است.

۲ ــ شرح فصول عربـی تألیف امیرسید عبدالوهاب متکلم ابـن طاهربن علی‌بن داود حسینی استرابادی[۱].

دو نسخه از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که در مقدمهٔ نسخه (شماره ۷۳۴) نام شارح‌چنین ذکر شده «عبدالوهاب‌بن علی‌بن‌الحسین الاسترابادی»

و در نسخهٔ دیگر آن کتابخانـه (شمارهٔ ۸۲۵) ونسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (به شمارهٔ ۱۱۵۹) نام ونسب وی چنین یاد شده « عبدالوهاب‌ابن طاهربن علی‌الحسینی .» ولیکن صحیح در نام و نسب وی همانست‌که از آمل‌الآمل وکشف‌الحجب نقل شد . شارح از علماء معاصـر سلطان حسین میرزای بایقرا است که تاسال ۸۸۵ زنده بوده است[۲].

۱ــ امل الآمل وکشف‌الحجب والاستارص ۳۴۴

۲ــ روضات‌الجنات ص ۳۵۱

این شرح بدین گونه شروع می‌شود «نحمدك اللهم علی ما وفقتنا لادراك فصول الكلام و علمتنا سلوك مسالك البيان لتبيين المرام»

و دربعضی نسخ بدین‌گونه آغاز شده «یاكريم اعنّافيما قصدنا یاعظیم نحمدك اللهم... »

مؤلف از تألیف آن در روز چهار شنبه ۲۳ رجب سال ۸۳۲ فراغت یافته است[۱].

۳- شرح فصول تألیف فخرالمحققین فرزند علامهٔ حلی.

۴ - شرح فصول تألیف مولی علی‌بن یوسف‌بن عبدالجلیل[۲] موسوم به «منتهی‌السؤول»

ابتدایش این است «الحمدلله مبدع نظام الاصول و مخترع ترتيب الفصول بحكمة بهر العقول»

نسخه‌ای از این شرح نزد نگارنده، و نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس بشماره ۶۵۱۰ موجود است.

۵-شرح فصول تألیف ناصرالدین عبدالله‌بن عمربن محمدبن علی‌الفارسی البیضاوی. (متوفی ۶۸۵) نصرالبیان صاحب سلم‌السموات و مرحوم‌خوانساری در روضات‌الجنات این شرح را ذکر کرده‌اند[۳].

۶ - شرح فصول نصیریه از محمدبن احمد خواجگی شیرازی. شارح در مقدمه اشاره بمذهب و کیش خویش کرده وگوید «ابتدا پیروسنت‌وجماعت بودم ومذهب شافعی داشتم، و بعد از آن مذهب عدل و طریقهٔ حقهٔ جعفریه را

۱- آقای دانش پژوه در فهرست‌نسخ اهدائی جناب آقای مشکوة به‌دانشگاه‌طهران نوشته‌اند «شارح این کتاب را بدرخواست دوستان از روز شنبه ۱۱ محرم تا ۲۰ صفر ۸۷۵ شرح کرده است (ص ۵۹۳)

۲- کشف الحجب والاستارص ۳۴۴

۳- روضات ج۲ص۴۵۴ وسلم‌السموات به‌شماره ۶۷۰ کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی.

اختیار کردم».

وی‌دوشرح برفصول نوشته است، یکی بعربی بنام «تحفة‌الفحول فی‌شرح الفصول» که ذکر آن بعد خواهد شد، و دیگری به فارسی که در مقدمهٔ این شرح‌گوید «باوجود هجوم غموم و وفود هموم شرحی نوشتم پیشتر بـه زبـان فارسی موافقة لمصنفه و تعمیمالفوائده، جـامع جمیع امور مـذکوره مشتمل بر بسیاری از تحقیقات عقاید حقه که در کتب متقدمین ومتأخرین نیست، وحسب‌ـ المقدور جمع میان‌مذاهب مختلفه نموده، اختلاف و شقاق به وفاق واتفاق‌قرار یافت الانادرا».

شارح این دوشرح را در یك زمان یعنی به‌سال ۹۵۳ در دکن هند تألیف کرده است. از شرح فارسی آن نسخه‌ای (به‌شماره ۱۹۵) در کتابخانهٔ آستان قدس است که صفحهٔ اول آن افتاده است،واول‌موجود این است «ومحتویست برطریقهٔ اصحاب کشف‌وشهود وقائلین بوحدت وجود» وتاریخ تحریر نسخه سال ۱۰۰۰ ه است.

۷ـ شرح فصول تألیف شیخ نجم‌الدین حضر بـن شمس‌الدین محمدبن صفی‌الرازی[۱] الحبلرودی ازعلماء قرن نهم بنام «جامع‌الاصول» .

اول آن «احمدالله علـی‌اصول نعمه و فصولها السابغة‌الفائضة علی‌الـدوام بتفاوت درجاتها لعظیم‌الحکمة علی‌الخواص‌والعوام».

شارح در محرم سال ۸۳۴ در نجف اشرف از این شرح فـارغ گشته

۱ـ درکشف‌الحجب والاستار جائی نام و نسب شارح « خضربن محمدبن علی‌ـ الرازی حبلرودی» وجائی دیگر «خضربن محمدبن علی‌الرازی» ذکر شده (ص ۱۵۱ و ص ۳۴۲)

است . نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۴۳۹ ضبط است که تاریخ فراغ از تحریرش ۱۹ ربیع‌الاول ۸۵۶[۱] می‌باشد.

۸ ـ شرح فصول از محقق کمال‌الدین حسن بن محمد حسن استرابادی نجفی صاحب آیات الاحکام . تاریخ فراغ شارح از این شرح دو شنبه ۱۵ ذیحجه سال ۸۷۰ بوده[۲] و آنرا شرح مزجی لطیفی نموده است.

۹ ـ شرح فصول تألیف شیخ سلمان‌بن‌احمد آل عبدالجبار بحرانی که در سال ۱۲۲۶ وفات یافته است[۳].

۱۰ ـ شرح فصول نصیریة‌تألیف علامهٔ حلی[۴].

۱۱ ـ تحفة‌الفحول فی شرح الفصول شرحی است مزجی و مفصل از محمدبن احمد خواجگی شیرازی به عربی برفصول خواجه . تاریخ فراغ از این شرح همزمان شرح فارسی وی در سال ۹۵۳ است.

نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس به شماره ۳۹۲ موجود است که از ابتداء آن قدری افتاده است . و مقدمه‌ای را که شارح در آن شرح حالی از خود نگاشته ، ظاهراً پس از تألیف کتاب برآن افزوده است . تاریخ تحریر این نسخه رجب ۹۵۴ است . و احتمال می‌رود که نسخه به خط مؤلف باشد.

۱۲ ـ شرح فصول عبدالمطلب موسوی[۵] .

۱ـ بعضی‌نوشته‌اند شارح در روز جمعهٔ بیستم‌رمضان سال ۸۶۱ از شرح فارغ‌شده و آن اشتباهست.

۲ـ مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۰۵

۳ـ آثارالشیعه ص ۶۳

۴ـ اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۳۴

۵ـ فهرست نسخ خطی برلن ج ۲ ص ۳۴۰ شماره ۷۷۰

ابتدای آن « نشرح لديك عجزالافهام و قصور العقول عن درك ذاتك بالاجناس والفصول[1]»

۱۳ـ ایضاح الاصول فی‌شرح الفصول شارح علاءالدین ملك علی تونسی از دانشمندان زمان شاه سلیمان صفوی وزندهٔ در ۱۰۹۸ بنام حسینعلی‌خان پسر شیخ علیخان زنگنه اعتمادالدولهٔ صدراعظم . این شرح به فارسی بر فصول عربی است ودیباچهٔ‌آنرااندارد . شارح در مقدمه‌گوید :که این فصول عربی از خواجه طوسی است[2] .

۴۹ ـ مصارع‌المصارع: محمدبن عبدالکریم شهرستانی را کتابی است که در آن کتاب ایراد بسیاری به گفته‌های شیخ ابوعلی سینا کرده و اعتراض فراوانی به آن بزرگ نموده است . و در آن دعوی مصارعت باشیخ کرده ، ونام آنرا مصارعات نهاده است. خواجه در کتاب خویش شبهات واعتراضات شهرستانی را برشیخ جواب داده، ونام آنرا «مصارع‌المصارع» گذارده است.

این نسخه به عربی است و ابتدایش این است.

«الحمدلله حمدالشاکرین، والصلوة علی محمدو آله‌الطاهرین . وبعدفانی لشغفی بالعلوم العقلیةوالمعارف‌الیقینیةکنت اوقات فراغی انظرفی‌کتب‌علمائها».

و در آخر کتاب خواجه فرماید « ولم‌یکن قصدمحرر هذه‌الاوراق نصرة‌ـ ابن سینا ، ولاکسرالمصارع. بل کان قصده سلوك طریق الحق والانصاف ، و ان‌یظهر حقیقةالحال فی‌هذه‌المصارعات ، لئلایغترّ المقلدون بقول من یدعی شیئالایقدر علی بیان مایدعیه ...»

در این کتاب محقق طوسی مؤلف مصارع را مایل به باطنیه دانسته ، و در باب حدوث عالم آنجا که تاج‌الدین گوید : فلاسفه را در باب حدوث عالم سه مذهب است، و در آنجا که یاد مذهب کسانی که قائل به‌قدم

۱ـ فهرست نسخ خطی برلن ج ۲ ص ۳۴۰ شمارهٔ ۱۷۷۰

۲ـ مقدمهٔ آقای دانش‌پژوه برفصول خواجه ص ۸

کلمات و حروف‌اند خواجه فرماید « این جماعت گویند که کلمات و حروف غیر از کلمات و حروفی است که از اصوات و حروف تألیف‌شده، بلکه اثبات واسطهٔ بین‌خالق و خلق کنند، و آنرا کلمه‌خوانند، و گاه کلمه بحسب تعدد اشخاص متعدد شود، پس کلمات گردد، و این‌جماعت باطنیه باشند، و مصنف بدیشان مایل است».

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (بشماره ۲۶۷ حکمت) موجود و تاریخ تحریر آن سال ۱۰۲۱ است . این نسخه از روی نسخه‌ای که تاریخ کتابت آن ۷۰۷ بوده نوشته شده است. و نیز نسخه محشی به حاشیه - ایست ناتمام که مؤلف آن شناخته نشد. و چنین معلوم می‌شود که محشی یکی از شاگردان خواجه بوده، ومکرر از مؤلف مصارع‌المصارع بنام محقق طوسی وخواجه یاد کرده است.

نسخ‌دیگری از این کتاب در کتابخانه‌های ملی و دانشگاه و نسخه‌ای هم‌ضمن مجموعه شماره ۱۷۱۷ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی محفوظ است.

۵۰ - **تلخیص‌المحصل** یا نقدالمحصل در علم کلام خواجهٔ طوسی کتاب « محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین[1]» امام فخر رازی را تهذیب و تنقیح کرده ، و آنرا به‌نام علاءالدین عطاملك جوینی تألیف، و باوهدیه نموده است . نام کتاب را ابن شاکر در کتاب فوات الوفیات[2] «تلخیص فی‌علم‌الکلام» ذکر کرده است . و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین «شرح‌المحصل[3]» نامیده و صاحب کشف الحجب والاستار «تلخیص محصل» خوانده است[4].

۱- کشف‌الظنون حاج خلیفه ج ۲ ص ۶۱۲
۲- فوات‌الوفیات ج ۲ ص ۱۸۷
۳- مجالس المؤمنین ص ۳۳۰
۴- کشف‌الحجب والاستار ص ۱۳۹

اصل کتاب که از امام فخر رازیست برچهار رکن مشتمل است : اول درمقدمات . دوم درتقسیم معلومات . سوم درالهیات . چهارم درسمعیات .

خواجه در مقدمهٔ این کتاب فرماید «در این زمان از کتب اصولی که بین مردم متداولست جز کتاب محصل کتابی نیست . و آن برخلاف نامش مشتمل برغث وسمین بسیار بود . خواستم که آنرا از زواید خالی و مهذب نمایم و آنچه بحث در آن واجب است ذکر کنم . اگرچه عده‌ای از افاضل بر این کتاب شروحی نوشته‌اند. و برای توضیح و تبیین مطالب آن جهد و کوشش فراوانی کرده‌اند ، لیکن هیچیك چنانکه باید موفق نگشته . و از عهدهٔ آن چنانکه قاعدهٔ انصافست برنیامده‌اند .»

خواجه ازتهذیب این کتاب درسال۶۶۹ (۱۲۸۰ - ۱۲۷۹ م) فارغ شده است . واول آن این است .

«الحمدلله الذی یدل افتقار کل مــوجود فی‌الوجود الیه علی وجوب و جوده»

نسخه‌ای از کتاب نقد المحصل که به تاریخ ۷۸۸ نوشته شده است در کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی به شماره۲۸۲ موجود است .

وتلخیص‌المحصل‌بامحصل‌امام رازی درمصر به‌سال۱۳۲۳ به‌طبع‌رسیده است .

این تلخیص را دونفر از علماء دیگر شرح کرده‌اند

۱ - ابوحامد احمدبن علی شبلی

۲ - عصام‌الدین ابراهیم بن عربشاه اسفراینی (متوفی ۹۴۵)[1]

وعزالدوله سعدبن‌منصوربن سعدبن‌الحسن بن هبةالله بن‌کمونهٔ بغدادی ازتلخیص‌المحصل انتخابی کرده است و درمقدمهٔ آن‌گوید:

---

۱ - کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۹۲

«و تشتمل هذه‌الاوراق علی فوائد التقطتها من کلام‌الخواجه نصیرالدین الذی فی‌تلخیص‌المحصل ینحل بهالذوی الفطانة بعد التأمل مشکلات کتاب المحصل . . . . و لم‌التزم ایرادالفاظ‌الکتاب» و در آخر گوید «وکان الفراغ منه انتخابا ونسخا فی‌العشر الاوسط من ذی‌القعدة سنة سبعین وستمائة»

وفاضل محقق تحریر مرحوم شیخ‌آقا بزرگ طهرانی در کتاب‌الذریعة پس از ذکرنام این کتاب فرماید: «نسخه‌ای که به خط مؤلف است درکتابخانهٔ غرویه دیدم[1]

۵۱ - **تعدیل‌المعیار فی‌نقد تنزیل‌الافکار** در منطق . متن کتاب از مفضل‌ابهری ونقدآن‌ازخواجهٔ‌طوسی‌است.حاجی‌خلیفه دریك موضع‌از کتاب کشف‌الظنون پس از ذکرنام «نقدالتنزیل» گوید«قیل هو للامام‌الرازی[2]» و در جای دیگر تألیف آنرا به بعض از افاضل نسبت داده است و [3]گفته «این نقد در اوائل محرم سال ۶۶۵ به اتمام رسیده و از مولف آن نام نبرده است . ولیکن دردو کتاب«فوات‌الوفیات[4] والوافی‌بالوفیات» صریحاً این‌نقدازخواجه دانسته شده، جزآنکه درفوات به نام «تعدیل‌المعیارفی‌بعض‌تنزیل‌الافکار» ذکر شده که مسلماً کلمهٔ بعض غلط و اسم صحیح آن همانست که در بالا نوشته شده است . و ممکن است که به جای بعض «نقض» بوده وتحریفی درنام آن شده باشد .

ابتدای نسخهٔ «تنزیل‌الافکار» اثیرالدین ابهری این است :

---

۱ ـ الذریعة ج ۲ ص ۳۵۷

۲ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۶۱۲

۳ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۳۳۷

۴ ـ فوات‌الوفیات ص۱۸۷

«الحمدلله العلی شانه‌الجلی‌برهانه . الدائم سلطانه»

و نقد خواجه آغازش این است «الحمدلله محق‌الحق و مبدع الکل والصلوة والسلام علی محمدخیرالرسل، وعلی‌آله‌الداعین الی‌ارشدالسبل. اما بعد . فانی لماتصفحت کتاب الفاضل اثیرالدین‌المفضل‌بن عمرالابهری رحمه‌الله المسمی به«تنزیل‌الافکار فی‌تعدیل‌الاسرار» الذی قصدفیه‌تحریرماادی‌افکاره الیه واستقرعلیه رایه من‌القوانین المنطقیة والحکمیة، ذکرفیه فسادبعض‌الاصول المشهورة، اردت‌ان ابین ماسنح‌لی من‌الردوالقبول علی بعض مؤاخذه فی‌تلك الاصول لاسیماالمنطقیة وبدأت بها وسمیته تعدیل‌المعیارفی‌نقد تنزیـل الافکار وهاانا اشرع فیه»

ازمقدمهٔ نقد خواجه چنین پیداست که کتاب مشتمل برمنطق و مباحث حکمیه وفلسفیه بوده وخواجه می‌خواسته‌که به نقدهمه پردازد، ولیکن نسخه‌ای که‌ازتنزیل الافکار اثیرالدین و همچنین نقد خواجه موسوم به«تعدیل المعیار» درکتابخانهٔ‌آستان‌قدس رضوی به شمارهٔ ۹۷۳ و۹۷۴ منطق موجود است‌نقطه بخش‌منطق‌آن‌می‌باشد[۱]ومعلوم‌نیست که نقد بقیه‌ازقلم وی صادر شده باشد

و نیز نسخهٔ نفیس دیگری ازنقد خواجه‌که به‌سال ۶۵۶ در زمان حیات خواجه نوشته شده در کتابخانهٔ ملی ملك ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۶۴۰ موجود است .

کاتب درآخرآن نوشته است «فرغ من تألیفه اواسط شعبان ۶۵۶ و من نسخه یوم‌الاحدالسابع من شؤال‌السنة المذکورة محمد بن ابی‌الطیب‌الخادم»

۵۲ ـ اخلاق ناصری این کتاب را خواجه در قصبهٔ قاین از توابع قهستان به خواهش‌ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصورمحتشم حاکم قهستان

تألیف کرده و کتاب‌الطهارة ابوعلی بن محمد مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه و مبحث سیاست مدن وتدبیر منزل را نیز بر آن افزوده و به نام اخلاق ناصری نامیده است .

خواجه درابتداء دیباچه‌ای برای کتاب ترتیب داده که با اسلوب وفکر به باطنیان نزدیك، وازعلاءالدین محمد و ناصرالدین محتشم باتجلیل واحترام تمام نام برده است . وشخص اخیر را «ملك ملوك‌العرب والعجم خسروجهان وشهریار ایران» خوانده است .

دیباچه سابق اخلاق ناصری

حمدبی‌حد ومدح‌بی‌عد، لائق حضرت مالك‌الملکی بودکه بعد ازآنکه شخصی را که در نظر ظاهر هم جنس انس‌است‌مصدررحمت و مظهر معرفت خود گردانیده تا حقیقت توحید که خلاصهٔ علوم دینی و نقاوهٔ معارف یقینی است از غایت تجلی و فرط ظهور مجسم و مصور شد ، حلیت صورت مکارم اخلاق را که محصول مدلول انفس وآفاق است ربقه رقبهٔ بنده‌ای‌از بندگان‌او کرد تا طریقت تجرید که دیباچهٔ اعمال خیر وفاتحهٔ ابواب براست به ترتیب تعلیم وتهذیب مستقیم اومعین و مقررگشت . اهل این عهد وحاضران این دور که غطاء انتظار وحجاب اسحار ازپیش بصائر وابصار ایشان رفع گرداند . و شخص معرفت و نورالهیت را که آن حضرت بانصرت خداوند خداوندان صاحب‌زمان وترجمان‌الرحمن علی‌الدنیا والدین ظل‌الله فی‌الارضین والعالمین محمد بن الحسن لذکره التسبیح ولامره التقدیس است که نظام عالم و قوام بنی‌آدم بقوام شخص نوع‌آسا ودوام نــوع شخص سیما ، اومنوط است . و خلاص مخلصان واخلاق‌موحدان برکلمهٔ توحید بل‌صرف وحدت اومربوط .

شعر

مولی‌الانام‌علاءالدین‌من‌سجدت جباه اشرافهم لما رأوا شرفه
شخص تواضعت الدنیا لهیبته وانما الفوز فی‌العقبی لمن عرفه

برمنصه ظهور و جلوه‌گاه حضور نشانده، تا هر کس به قدر استعداد استفاضت انوار واستفادت آثار بزرگوار اومی‌کنند، اگر به‌ازاء چنین نعمتی جسیم و درمقابل چنین منتی عظیم مدت عمر سر از سجدهٔ شکر او برنیارند، هنوز مقصر باشند . و ازوصول به ادنی مراتب حق‌گزاری قاصر، ومقیمان این خطه و ساکنان این بقعه که عنان امر و نهی و زمام حل وعقد ایشان درکف کفایت و قبضهٔ حمایت مجلس عالی شهنشاه اعظم پادشاه معظم ناصرالحق والدین کهف‌الاسلام‌والمسلمین‌ملک‌ملوک‌العرب والعجم‌اعدل‌ولاةالسیف‌والقلم، خسرو جهان شهریار ایران عبدالرحیم بن ابی منصور اعلی‌الله شانه و ضاعف سلطانه نهاده‌اند که مرجع قوی وضعیف وملجأوضیع وشریف درگاه‌جهان‌پناه اوست ، و معدن جود و رحمت و منبع حلم و رأفت حضرت بارگاه او،

لنا صردین الله ضوعف قدره دوام قرین النصر نشر لوائه
مکارم اخلاق لدیه تجمعت فاکرمها والزینت (؟) بروائه
و عطر آفاق العلی عرف عرفه و نور ارجاء الهدی نور رائه
یخرله اهل الفضائل سجدا اذاشرفت ابصار هم بلقائه
غداه‌لبان‌المجدفی‌المهدوارتدی بثوب العلی لله در غائه
فدر علی الاملاك فصل غدیره و جر علی الافلاك فضل ردائه

«اگر در استیفاء چنین کرامتی کامل و استبقاء چنین سعادتی شامل یك لحظه زبان استدامت دولت و همت ازاستمداد نعمت معطل گذارند به حقیقت غافل باشند، وازنور عقل‌وکیاست عاطل. ایزدسبحانه وتعالی‌اطناب این دولت و نعمت را به مسامیرخلود معقود دارد، وطرف تطرق به‌صنوف حروف به سد

عصمت و برزخ حراست مسدود . انه واهب العقل والجود .

غرض از تهذیب این تشبیب و تمهید این ترتیب آنست که در حضرت بزرگوار این شهریار کامکار ضعفها الله بالسعادات و قرنها بالکرامات در اثناء ذکری که میرفت از کتاب الطهارة، الخ»

خواجه پس از استخلاص از قلعهٔ میمون دز، ورهائی از چنگ ملاحده دیباجه‌ای را که به نام علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلی و ناصرالدین محتشم ساخته بود به دیباچهٔ دیگر بدل کرده و قسمت مدح وستایش بزرگان اسماعیلیه را حذف نموده و آنرا به مقدمهٔ دیگر تغییر داده که ابتدایش این است :

«حمد بی‌حد و مدح بی عد لایق حضرت عزت مالك الملکی باشد که همچنانکه دربدو فطرت اولی «هو الذی یبدأ الخلق» حقایق انواع را ازمطالع ابداع برمیآورد» .

دراین مقدمه خواجه درمقام اعتذار ازمدح وستایشی که پادشاه اسماعیلی را درمقدمهٔ اول کرده فرماید: «اما بعد محرر این مقاله ومؤلف این رساله محمد ابن محمدبن الطوسی المعروف بالنصیر گوید : که تحریر این کتاب که موسوم است به «اخلاق ناصری» دروقتی اتفاق افتاد که به سبب تقلب روزگار جلای وطن برسبیل اضطرار اختیار کرده بود، ودست تقدیر او را به مقام قهستان پای‌بند گردانید. وچون به‌سببی که درصدر کتاب مسطوراست درتألیف شروع پیوست وبه موجب قضیهٔ

و دارهم مادمت فی‌دارهم   و ارضهم مادمت فی‌ارضهم[1]

---

۱ ـ این بیت از محمدبن محمدبن احمد ابونصر رامشی نیشابوری مقری نحویست که سیوطی درکتاب بغیة الوعاة فی‌طبقات النحاة از او ذکری کرده وگوید در سال ۴۹۰ وفات یافت و ازشعر اوست :

ان تلقك الغربة فی‌معشر   قداجمعوا فیك علی بغضهم
فدارهم مادمت فی دارهم   و ارضهم مادمت فی‌ارضهم

(بغیة الوعاة چاپ مصرص ۹۳)

نص «کلما یوقی المرء به نفسه و عرضه کتب له به صدقة» به جهت استخلاص نفس وعرض از وضع دیباجه برصنعتی موافق عادت آن جماعت در اثناءو اطراء سادات و کبراء ایشان پرداخت .و اگر چه آن سیاقت مخالف عقیده و مباین طریقهٔ اهل شریعت و سنت است چاره نبود . به این علت کتاب را خطبه‌ای بروجه مذکور ساخته شد . و به حکم آنکه مضمون کتاب مشتمل برفنی از فنون حکمت است ، و بـه موافقت و مخالفت مذهبی ونحلتی تعلق ندارد، طلاب فوائد را با اختلاف عقاید به مطالعهٔ آن رغبت افتاد و نسختهای بسیار از آن کتاب در میان مردم منتشر گشت . بعد از آن چون لطف کردگار جلت اسماؤه به واسطهٔ عنایت پادشاه روزگار عمت معدلته ، این بندهٔ سپاس دار را از آن مقام نامحمود مخرجی کرامت کرد. چنان یافت که جمعی از اعیان افاضل‌واورباب فضایل این کتاب را به شرف مطالعهٔ خود مشرف گردانیده بود، ونظر رضای ایشان رقم ارتضا بر آن کشیده ، خواست که دیباجهٔ کتاب را که برسیاقت غیرمرضی بود بدل‌گرداند،تا ازوصمت آنکه کسی به انکار و تغییر مبادرت نماید، پیش از وقوف برحقیقت حال و ضرورتی که باعث‌بوده بر آن مقال بی ملاحظهٔ معنی «لعل له عذر وانت ملوم» خالی ماند . پس به موجب این‌اندیشه این‌دیباجه را بدل‌آن تصدیر ایراد کرد، تا «اول‌الدن» دردی نباشد . اگر ارباب نسخ که براین کلمات واقف شوند ومفتتح کتاب را به این طرز کنند به صواب نزدیکتر بود.»

ونیز خواجه آنچه در آخر کتاب مشتمل برمدح ناصرالدین بوده حذف کرده و اکنون نسخه‌های اخلاق ناصری فاقدخاتمه است . وفقط در بعضی ازنسخ خاتمهٔ اولی باقیست که عیناً دراینجا برای‌مزیدفائده ایراد می‌شود .

خاتمهٔ سابق کتاب اخلاق ناصری

«هرچند غرض از امثال این کلمات در آن حضرت بزرگوار مجلس عالی‌شهنشاه آفاقی شهریار ایران ضاعف‌الله جلاله و حرس مآله[1] (کنقل التمر

---

۱ ــ ن: کماله

الی‌هجر) خواهد بود، چه‌آنچه درنفوس‌حکمای‌افاضل وعلمای اوائل به‌قوت بوده‌است، درجوهر (ذات پاك وعنصر نفس) شریف اوبالفعل‌حاصل است. و آثار خیرات ونعم او به خاص وعام وقوی و ضعیف وغنی وفقیر[1] واصل . اما به حکم آنکه [«الخیر بشبیه والشیئ بقوی» به مثل] حضرت همایون او را [یحفها‌الله بالمکارم] جز این نمط تحفه بردن نالایق بود . امید است اگر به نظر ارتضا ملحوظ شود این بندهٔ کمینه ثمرهٔ طاعت ومطاوعت در دین و دنیا بیابد . والا ازمغفرت وتجاوز محروم بماند[2] . ایزد سبحانه وتعالی سایهٔ دولت این پادشاه عادل و شهریار فاضل بر سر کافه بندگان وهواداران پاینده داراد . وآفتاب اقبال[3] او را همیشه از افق اجلال وعظمت تابنده . اولیاء (حضرت) منصور، واعداءمقهور. ومواهب ذوالجلال[4] متواتر ومتوالی. الحمدلله‌لواهب العقل، والله ولی‌التوفیق[5]»

خواجه علاوه برتغییر مقدمهٔ کتاب وحذف قسمت‌آخرآن پس ازمدت سی‌سال از تألیف یعنی درسال ۶۶۳ باز برحسب تذکرملك الامرا جلال‌الدولة والدین عبدالعزیز نیشابوری اصلاحی در آن نموده وبابی دیگر درعقوق پدر و مادر در آخر فصل چهارم از مقالهٔ سوم که در سیاست و تدبیر اولاد است بدان‌ملحق کرده‌است. وتألیف اخلاق ناصری درحدود سال ۶۳۳ بوده است .

نسخه‌ای‌ازاخلاق ناصری که به سال۶۶۶ در زمان حیات خواجه نوشته

---

۱ ــ : وتوانگر ودرویش

۲ ــ نماند .

۳ ــ ن : معدلت

۴ ــ ن : ذی‌الجلال

۵ــ ن: صلی‌الله علی‌محمدوآله اجمعین‌الطاهرین(کذا) وسلم‌تسلیما کثیراً(نقل ازفهرست کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج University of cambridge تألیف‌ادواردبرون ص۲۰۵ ــ۲۰۷ و نسخهٔ خطی اخلاق ناصری شماره ۵۷۷۷ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار)

شده در کتابخانهٔ پرفسور محمود شیرانی در لاهور موجود است .

نسخه‌هائی که از این کتاب در دست است دیباچه اول را ندارد و با دیباچهٔ دوم است که بعداً خواجه به جای دیباچهٔ اول گذاشته است .

از نسخه‌هائی که دارای دیباچهٔ اولی است یکی نسخهٔ خطی اخلاق ناصری محفوظ درموزهٔ بریطانیا است . و دیگر نسخه‌ایست که تاریخ تحریر آن سال ۶۷۶ متعلق به کتابخانهٔ محمد علی خوانساری در عراقست . و دیگر نسخهٔ دانشمند محترم جناب آقای همایی استاد دانشگاه طهرانست .

اخلاق ناصری مکرر در بمبئی به‌سال ۱۲۶۷ھ ودر کلکته درسال ۱۲۶۹ و در لکنهو در ۱۲۸۶ ودر ایران به‌طبع رسیده‌است،ومقدمهٔ قدیم آنهم باتصحیح استاد همائی به‌مناسبت جشن هفتصدمین سال خواجه طوسی جزء انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده است .

وقسمتی ازمقدمه آن توسط ژ . استفانن به انگلیسی ترجمه شده‌است[1].

اخلاق ناصری را عبدالرحمن بن عبدالکریم بن عباس برهان یوری به نام سلطان محمد عالم گیرشاه شرح لطیفی کرده است . شرح مزبور مشتمل بردوقسمت است . قسمت اول‌درشرح لغات کتاب‌وقسمت دوم درتفسیر آیات واحادیث وگفتارخلفاءراشدین‌وحکماء ومتکلمین وشعرائی است که ذکری از آنها دراین کتاب‌رفته‌است[2] .

شرح دیگری ازاخلاق ناصری تألیف محمدمشتهر به ابن خاتون است که‌آن رابه نام سلطان عبدالله‌قطبشاه بهادرخان‌ساخته وبه اسم «توضیح‌الاخلاق قطبشاهی» نامیده است .

۱ ــ سارتن درتاریخ علوم

۲ ــ ازاین کتاب چند نسخهٔ درکتابخانهٔ سلطنتی‌طهران موجود است

ابتدای آن

«ای خلق تو خلق را نمایندهٔ راه
زاخلاق خوشت عقل کهن راتبه خواه
حد تو بود فتح بهر کار کـه هست
ایـن است بلـی نشانهٔ حمداله

پس از حمدلایق و سپاس فائق پروردگاریرا که احصای نعم و تعداد مراتب فضل و کرم او از مرتبهٔ امکان و حوصلهٔ تصور بیرون است»

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ خصوصی دانشمند ارجمند آقای سلطان القرائی که تاریخ تحریر آن ۱۰۵۷ است موجود، و نسخه دیگری در کتابخانهٔ آستان قدس به شماره ۳۵۲۲ و یك نسخه هم در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

شیخ رکن الدین جرجانی که بعضی از کتب فارسی خواجه را به عربی نقل کرده ، اخلاق ناصری را هم به عربی ترجمه نموده است.

و سیدعلاءالدین حسین بن صدر کبیر میرزا رفیع الدین محمد معروف به خلیفه سلطان و سلطان العلماء (متوفی ۱۰۵۴ ـ یا ـ ۱۰۶۶) این کتاب را در سال ۱۰۵۱ برحسب امر شاه صفی بضمیمه برخی فوائد و توضیحات مختصر کرده، و این مختصر را «توضیح الاخلاق[1]» نام نهاده است . نسخهٔ آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۳۵۲۲ موجود است .

و مختصر دیگری به نام «تزکیة الارواح عن موانع الافلاح» که از اخلاق ناصری منتزع است یکی از فضلاء قریب العهد به خواجه ترتیب داده، و نسخهٔ

۱ـ فهرست کتابخانهٔ معارف تألیف دانشمند ارجمند آقای عبدالعزیز جواهرالکلام و آثارالشیعه ص۹۹

از آن را که به تاریخ ۷۶۴ نوشته شده صاحب‌الذریعه دیده است[1]

اختصار دیگری نیز ملاحظه شد که اختصار کنندهٔ آن معلوم نگردید ، ونسخهٔ آن که در تاریخ ۹۵۶ نوشته شده در کتابخانهٔ دوست دانشمندم آقای دکتر جلال محدث موجود است .

۵۳ – اوصاف‌الاشراف رسالهٔ مختصریست در سیروسلوك به فارسی . این کتاب را خواجه پس از اخلاق ناصری تالیف کرده، و در آن اخلاق‌اهل سیروسلوك و قواعد ایشان را به خواهش خواجه شمس‌الدین محمدجوینی وزیرساخته وآنرا برشش باب وهربابـرا برشش فصل (جزباب آخر که پنج فصل است) قرار داده است

ابتدای آن «سپاس بی‌قیاس بارخدائی را سزاست» .

نسخهٔ اوصاف‌الاشراف بسیار و در اغلب کتابخانه‌ها نسخه‌ای از آن هست ، و درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی دونسخه به شماره ۹۶ و۹۸ موجود است که تاریخ تحریر اول سال۹٦۹ و نسخهٔ دوم ۱۰۵۵ می‌باشد .

این رساله را نیز شیخ رکن‌الدین محمدبن علی جرجانی تعریب کرده ودرمقدمهٔ این تعریب نوشته است :

«کتب بسیاری ازمؤلفات پیشینیان که درعلوم مختلف ساخته‌اند مطالعه کردم ، وهیچیك را بمانند مؤلفات خواجه ندیدم . ولیکن چون اکثر مؤلفات وی که برای ولات و حکام زمان خود و برحسب درخواست آنان ساخته و پرداخته به فارسی است ، و از این جهت نفعش عام نبود ، و نزدیك طلاب عراق مشهور نگشته بود ، برای آنکه دیگران نیز ازآن کتب منتفع گردند ، برآن شدم که آنچه ازکتب فارسی او را به دست آورم به عربی ترجمه کنم

---

۱ ـ الذریعه ج ۴ ص ۱۷۱

و به توفیق خداوند اخلاق ناصری و کتاب اساس‌الاقتباس درمنطق ورسالهٔ موسوم به فصول و رسالهٔ جبر واختیار وشرح ثمرهٔ بطلمیوس درنجوم، و این رساله (اوصاف‌الاشراف) را درسلوك ازفارسی به عربی درآوردم»

ابتدای تعریب رکن‌الدین جرجانی این است :

«یقول العبدالضعیف‌الملتجی‌الی‌الحرم‌العلوی محمدبن علی‌الجرجانی بعدحمدالله علی‌آلائه». ودونسخه ازاین‌تعریب‌که به شماره‌های۱۲۰ و ۱۲۱در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است شمارهٔ دوم آن مورخ به تاریخ ۱۰۸۸ است. ونسخهٔ دیگری درکتابخانهٔ دانشگاه موجوداست .

و نسخهٔ معرب به تصحیح دوست فاضل آقای مدرسی زنجانی به‌طبع رسیده است .

کتاب اوصاف‌الاشراف مکرر درتبریز و برلن وطهران به چاپ رسیده و بهترین طبع آن چاپ عکسی است که به تصحیح مرحوم مغفور حاج سیدنصرالله تقوی طاب ثراه چاپ شده است .

۵۴ ــ **آغازوانجام** . رساله‌ایست درمبداء ومعاد. نام مشهور این رساله همین است که یاد شد . ولیکن دربعضی از نسخ قدیمی به نام «مبداء ومعاد» نیز ذکر شده چنانکه در ابتداء بعضی از نسخ هم «آغاز و انجام» معرفی شده است ، اما درمقدمهٔ کتاب ازآن به نام «تذکره» یاد گردیده . و با اینکه نام این رساله درفهرست تألیفات‌خواجه دیده نمی‌شودمعهذا درنسبت‌آن به‌خواجه طوسی جای تردید نیست .

این رساله را خواجه به تقاضای بعض ازدوستان خویش تألیف کرده و در آن از آغاز و انجام خلقت و قیامت وبهشت و جهنم و غیر آن بروش عرفانی بحث نموده است .

ابتدای‌آن:«ربنا لاتزغ قلوبنابعد اذهدیتنا وهب لنامن لدنك رحمة انك

انت الوهاب» .

این رساله مشتمل بربیست فصل است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود ، ونسخهٔ دیگر ضمن مجموعه‌ای دریکی ازکتابخانه‌های استانبول مضبوط است که تاریخ تحریر آن ۷۲۷ می‌باشد . عکس نسخهٔ مزبور نزد دانشمند محترم جناب آقا مجتبی مینوی ملاحظه‌شد، که در آخر آن نوشته‌شده بود «این است آنچه تحریرش در این وقت دست داد . توقع از بینندگان که در این فصول نظر کنند آنست که خیر دریغ ندارند، واصلاح سهوها که قابل اصلاح بود به‌جای آرند . وحسبناالله ونعم الوکیل ونعم المولی‌ونعم النصیر. سبحانربك‌رب‌العزة عما یصفون و سلام علی‌المرسلین والحمدلله رب‌العالمین وصلی‌الله‌علی‌سیدنا محمد وآله الطیبین‌الطاهرین، تمام‌شد رساله پانزدهم از آن خواجه‌نصیر.»

قدیمترین نسخهٔ این رساله به نام « مبداء و معاد » ضمن مجموعه‌ای که تاریخ آن ۶۷۰ است در جزو کتابهای مرحوم نجم آبادی می‌باشد .

این رساله مکرر در طهران و شیراز و باز درطهران به هزینهٔ دانشگاه به چاپ رسیده است .

۵۵ ــ رساله درموجودات واقسام آن . رسالهٔ‌مختصریست‌به فارسی. ابتدای آن: «اندر قسمت موجودات واقسام آن، وآن به نزدیك علما ازدوگونه بود یا اولی دارد یا ندارد[۱]»

نسخهٔ این‌رساله ضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ مدرسه عالی‌سپهسالار،و

۱ ــ آقای نورانی‌ــ در معهدالمخطوطات نسخه دیگری‌ازاین رساله درافغانستان نشان داده‌اند که به‌شهاب الدین سهروردی نسبت داده شده است .

نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مرحوم مغفور فاضل تونی بود که فعلا به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه منتقل‌شده و نسخهٔ قدیمی ناقصی‌هم درمجموعه‌ای در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌است، وبه‌تصحیح‌نگارنده جزوانتشارات دانشگاه به‌چاپ رسیده است.

۵۶ ـ رساله دربقاء نفس انسانی. به نام «بقاءالنفس‌بعد فناءالجسد» یا «بقاءالنفس بعدبوارالبدن» یا «بقاءالنفس بعد خراب‌البدن».

این رساله را خواجه به درخواست مؤیدالدین عرضی که از همکاران وی دربستن رصدمراغه بوده تألیف‌کرده است.

ابتدای آن این است «قال علامة العالم نصیرالملة والدین رسم‌المولی العالم‌الفاضل[1] مؤیدالدوله والدین قدوة المهندسین، ان اکتب شیئا مما افاده الحکماء‌المحققون فی‌بقاءالنفس‌الانسانیة بعدبوارالبدن‌فما وجدت بدامن‌امتثال مرسومه. اعلم ان الموجودات تنقسم الی ماله وضع والی مالاوضع له» نام این رساله را ابن شاکر درکتاب فوات‌الوفیات درفهرست مؤلفات خواجه یادکرده‌است. نسخه‌ای ازرسالهٔ بقاء نفس‌ضمن‌نسخهٔ شرح اشارات خواجه‌که به‌تاریخ۷۵۴نوشته‌شده درکتابخانهٔ‌آستان‌قدس‌به‌شماره ۶۸۶۶ موجود می‌باشد ورساله بعدازکتاب منطق‌است. ومرحوم حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی(متوفی ۱۳۶۰ ه) رساله را با شرحی به نام رسالهٔ نفس ارسطو در ۴۹ صفحه به سال ۱۳۴۲ قمری به چاپ رسانیده است. ونسخهٔ‌آن دردانشگاه طهران وکتابخانهٔ مجلس ضمن مجموعه ۱۲۰۷ موجود است.

وآقای زین‌العابدین کیا نژاد متن‌رساله وشرح‌آنرا به فارسی نقل‌کرده است‌که ابتدا درمجلهٔ جلوه چاپ وسپس مستقلابه نام «بقاء روح پس ازمرگ» درطهران طبع شده است[2].

---

۱ ـ نسخهٔ‌آستانه : رسم‌المولی‌الصدرالکبیر

۲ ـ سرگذشت خواجهٔ طوسی ص ۱۷۴

۵۷ ـ رساله درصدور موجودات ازحضرت حق[1] . به عربی، دراین رساله‌خواجه‌ازکیفیت صدورموجودات‌ازمبداء فیاض‌وعقیدهٔ حکمادرباب علم باری تعالی‌به جزئیات بحث‌کرده، وآنرا درجواب سؤال قاضی‌القضاة هرات تألیف نموده است .

ابتدای این رساله وعبارت‌آن درنسخهائی‌که از آن دیده شد بایکدیگر اختلاف دارد . در نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۶۰۸ ابتدایش چنین است :

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی رسوله محمدوآله اجمعین.
قال‌المحقق نصیرالحق والدین برهان‌الاسلام والمسلمین محمد بن محمد ـ الطوسی سألنی قاضی القضاة بهراة و ذلك فی شهورسنة ست و ستین و ستمائة عن قول‌الحکماء فی کیفیة صدورالموجودات من مبداء هاالاول و عن مذهبهم فی‌العلم»

وآغاز نسخهٔ کتابخانهٔ ملك که ضمن مجموعه‌ایست این است «و من کلام مولی المذکور مدالله ظلال رأفته علیه ، قال سألنی مولانا قاضی‌القضاة ملك‌العلماء قدوةالمحققین فخرالملة والدین سید افاضل المتألهین[2] افضل الافاق ادام‌الله علوه و حرس مجده . حین استسعدت بخدمته ، و استفدت من‌نتایج فکره و قریحته. و ذلك فی‌شهور سنة ست وستین و ستمائه عن قول الحکماء فی‌کیفیة صدور الموجود من مبدئها الاولی و عن مذهبهم فی‌علمه بالجزئیات»

و بقیه رساله با هم یکی است و اختلافی درآنها نیست .

---

۱ ـ درسه گفتار چاپ دانشگاه

۲ ـ ن : سیدالافاضل المتبحرین

قاضی‌القضاة هرات شناخته نشد، ولی ابن الفوطی درضمن شرح حال امیر قطب‌الدین محمدغوری معروف به کرت نامی ازقاضی فخرالدین محمد ابن‌عبدالله‌بیاری معروف به قاضی هرات می‌برد که شایدمقصود ازقاضی‌القضاة هرات هم او باشد .

در آخر این رساله خواجه فرماید «و ذلك ما اردت ایـراده فی جواب سؤال مولانا العالم المحقق فخرالملة والدین شمس‌الاسلام والمسلمین ، سید افاضل‌المتبحرین قاضی‌القضاة ادام‌الله علوه . فان طابق مراده فهوالمطلوب ، وان توقف فی‌شئی من ذلك الموضع‌اعاد تفصیله لاوضح ما عندی فیه انشاءالله تعالی، وهو ولی التوفیق وملهم‌الصواب»

و درآخرنسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه افزوده شده «منه‌المبداء والمآب فرغ من کتابة مسودته فی ذی‌القعدة سنة . . ستون وستمائة هجریة حامدا . . . و مستغفرا»

نسخهٔ دیگری هم از این رساله درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمیمهٔ نسخهٔ مصارع‌المصارع شماره ۱۷۱۷ خواجه مضبوط است .

این رساله‌به‌کوشش‌آقای دانش‌پژوه به هزینهٔ دانشگاه طبع شده‌است.

۵۸ ــ رسالهٔ اثبات جوهرمفارق [1] این رساله به نامهای مختلف ضبط شده است . صاحب‌الذریعه نام آنرا «اثبات‌العقل[2]» نوشته است . و درعنوان نسخه‌ای از آن «رساله در برهان وجود جوهر مجرد که عقل کل نامند[3]» ذکرشده .

و در بعضی از نسخ «رساله در بیان نفس‌الامر» یاد شده ، و بعضی هم

1 — Lessence de la raison

۲ ــ الذریعة ج ۱ص ۸۸ ومجموعهٔ شماره ۶۶۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

۳ ــ فهرست نسخ خطی برلن ج ۳ ص ۵۵۰ شماره ۵۳۵۶

آنرا «رسالهٔ نصیریه» خوانده‌اند .

به هرحال رسالهٔ مختصریست به عربی که به واسطهٔ اختصارش تمامی آن دراینجا ایراد شد .

رسالة اثبات جوهر مفارق

من فوائـد مولانا افضل الحكما المتآخرين نصير الحق والملة والدين محمدبن محمد الطوسی قدس الله روحه.

« اعلم انالانشك فی كون الاحكام اليقينيه التی قدحكم بها اذهاننا مثلا كالحكم بان الواحد نصف الاثنين. اوبان قطر المربع لايشارك ضلعه اويحكم به[1] ممالم يسبقه اليه ذهن[2] اصلابعدان يكون يقينية[3] مطابقة لمافی نفس الامرولافی[4] الاحكام التی يعتقدها الجهال بخلاف ذلك كمالو اعتقد معتقد ان القطر يشارك الضلع او غيرذلك غيرمطابقة[5] لمافی نفس الامر، ونعلم يقينا ان المطابقة لايمكن ان يتصور الابين شيئين متغايرين بالشخص[6] و متحدين فيمايقع به المطابقة. ولاشك فی ان الصنفين المذكورين من الاحكام متشاركان

---

۱ ـ اويحكم له

۲ ـ يسبقه الذهن

۳ ـ يقينا

۴ ـ ولانشك فی ان

۵ ـ او غير ذلك مطابقة

۶ ـ بالتشخيص

فی‌الثبوت‌الذهنی فاذن یجب ان‌یکون‌للصنف‌الاول منهما دون الثانی‌ثبوت خارج عن اذهاننا تعتبر[1] المطابقة بین‌مافی‌اذهاننا و بینه، وهو الذی یعبرعنه بمافی‌نفس‌الأمر. فتقول‌ذلك‌الثابت‌الخارج‌اماان‌یکون‌قائمابنفسه‌اومتمثلاًفی غیره . والقائم بنفسه یکون اماذا[2] وضع اوغیرذی وضع . والاول‌محال . اما اولافلان تلك الاحکام غیرمتعلقة بجهة معینه من جهات العالم ولابزمان معین من الازمنة[3] و کل ذی وضع متعلق بها فلاشئی من تلك الاحکام‌بذی[4] وضع . لایقال انها تطابق ذوات الأوضاع لامن حیث هی ذوات اوضاع[5] بل من حیث هی معقولات ، ثم انها یفارق[6] الأوضاع‌من حیثیة اخــری کما یقال‌فی‌الصور المرتسمةفی‌الأذهان الجزئیة انهاکلیة باعتبار و جزئیة باعتبار آخر ، لانا نقول الصور الخارجیة[7] المطابق بها اذا کانت کذلك کانت قائمة بغیرها وفی‌هذا الفرض کان قائما بنفسه هذا خلف .

و اما ثانیا فلان‌العلم بالمطابقة لایحصل الأبعدالشعور بالمتطابقین ونحن لانشك فی‌المطابقة مع‌الجهل بذلك‌الشئی من حیث کونه ذاوضع .

و اما ثالثافلان‌الذی‌فی‌اذهاننامن‌تلك‌الاحکام انماندرکه[8] بعقولناو اماذوات‌الأوضاع‌فلاندرکهاالابالحواس‌اومایجری‌مجری‌الحواس‌والمطابقه

---

۱ ــ یعبر

۲ ــ اماذات

۳ ــ من جهات‌العالم والاشخاص والازمان

۴ ــ الذی

۵ ــ الاوضاع

۶ ــ یقارن

۷ ــ الخیالیه

۸ ــ انما یدرك

بین‌المعقولات والمحسوسات من‌جهة ماهی محسوسات محال .

والثانی وهو ان یکون ذلك‌القائم بنفسه غیر ذی وضع فهوایضا محال لانه قول بالمثل الافلاطونیة . و اما ان کان ذلك الخارج المطابق به متمثلا فی غیره فینقسم ایضا الی قسمین، وذلك لان ذلك‌الغیر اما ان یکون ذاوضع او غیر ذی‌وضع . فان کان ذاوضع کان المتمثل فیه مثله ، و عادالمحال‌المذکور فبقی‌القسم‌الاخیر. و هو ان یکون متمثلا فی شئی غیر ذی‌وضع . ثم نقول ذلك المتمثل فیه لایمکن ان یکون بالقوة، و ان کان بعض مافی‌الاذهان بالقوة . وذلك لامتناع المطابقة بین ما هـو بالفعل، او یمکن[1] ان یصیروقتا بالفعل وبین ما هو بالقوة .

و ایضا لایمکن ان یزول اویتغیر اویخرج الی‌الفعل بعدماکان بالقوة ولافی وقت من الاوقات. لان‌الاحکام المذکورة واجبةالثبوت ازلاً وابداً من غیرتغیر و استحالة، ومن غیر تقید بوقت و مکان . فـواجب ان یکون محلها کذلك ، والا فامکن ثبوت‌الحال دون‌المحل . فاذن ثبت وجود موجود قائم بنفسه‌فی‌الخارج غیرذی وضع مشتمل‌بالفعل‌علی جمیع المعقولات التی یمکن ان یخرج الی‌الفعل بحیث یستحیل علیه و علیها التغیر والاستحالة والتجدد والزوال، فیکون هو و هی بهذه الصفات ازلاً و ابداً . واذاثبت ذلك فنقول لایجوز ان یکون ذلك الموجود هو اول الاوائل . اعنی واجب‌الوجود لذاته ، عزت اسماؤه . و ذلک لوجوب اشتمال ذلك‌الموجود علی‌الکثرة الی[2] لانهایة لها بالفعل، و اول‌الاوائل یمتنع ان یکون فیه کثرة ، و ان یکون مبدا اولاللکثرة . وان یکون محلا

---

۱ ــ ویمکن

۲ ــ التی

قابلاللکثرة یتمثل فیه. فاذن ثبت وجودموجود غیرالواجب الاول تعالی و تقدس بهذهالصفة. ونسمه[1] بعقل الکل، وهوالذی عبرعنه فی‌القرآن‌المجید تارة‌باللوح‌المحفوظ، وتارة‌بالکتاب المبین‌المشتمل علی کل‌رطب ویابس وذلك ما اردناه . واللهالموفق والمعین.

نسخهٔ خطـی آن در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی به شماره ۷۰۲ مجموعهٔ شماره ۶۱۱ ومدرسه سپهسالار و مجلس شورای ملی موجود است .

شمس‌الدین محمد کیشی که از دانشمندان معاصر خواجه است براین رساله شرحی نگاشته، و آنرا «روضة‌الناظر» نامیده و به نام خواجه بهاءالدین محمدجوینی کرده است .

ابتداء آن «الحمدلله‌الذی‌لانواظب علی‌مناهج‌الرشادالابهدایته ولانجانب مدارج الظلال الابوقایته»

نسخهٔ ابن شرح در دو مجموعه به شماره‌های ۶۱۱ و ۶۳۰ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

ونیزملاجلال‌دوانی‌را شرحی‌براین رساله‌است‌که آغازآن چنین‌است:
«بعد حمدالله مبدع‌الحقایق والصلوة والسلام علی رسوله مظهرالدقایق»

نسخه‌ای از این شرح که به تاریخ ۱۱۰۶ نوشته شده در کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی است، ودونسخهٔ دیگردرکتابخانهٔ مجلس‌شورا درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۸۰۵ و ۱۷۱۷موجود است .

براین شرح مولی حسین الهی اردبیلی را حاشیه‌ای است[2]، ونیز مولانا محمدالحنفی‌الهروی را شرحی است براین رساله که آنرا به تاریخ ۹۲۲ در

---

۱ ــ ونسمیه

۲ ــ الذریعة ج۱ ص۸۸

هرات تألیف کرده است .

ابتدای آن:

«قال‌الحکیم الطوسی شکرالله سعیه . اعلم‌انا لانشك فی‌کون الاحکام الیقینیة‌ای الاحکام التی کان‌العلم بهایقینا»

نسخهٔ این شرح درکتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی (شمارهٔ ۹۲۰) موجود است که تاریخ تحریر آنهم سال ۹۲۲ زمان تألیف می‌باشد . وشارح خودآن نسخه را مقابله‌کرده است .

و شیخ بهاءالدین محمد عاملی را نیز براین رساله مطالبی است که به نام افادات‌که نسخهٔ آن درضمن‌جنگی‌درکتابخانهٔ‌آستان‌قدس رضوی مضبوط است .

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلما درشرح حال مولی ابراهیم شروانی می‌نویسد که «وی فاضلی دانا و متکلمی توانا بوده و لیکن زمان او دانسته نشد، او را شرحی است بر رسالهٔ نفس‌الامر محقق طوسی، واین شرح را در بلدهٔ آمـل از بلاد مازندران دیدم .»

ونیز همو گوید که «شرح دیگری از این رساله که مفصل‌تر از اولی و مؤلفش معلوم نشد به نظر رسید که تاریخ فراغ از تألیف آن پنجشنبه هفتم شهرربیع‌الاول سال۹۲۲ بود، ودرنسخهٔ مزبور حواشیی نیز از شارح‌بود، و ظاهراً زمان ایـن شرح پیش از شرح سابق بـود . انتهی کلام افندی در ریاض العلماء[1]»

نگارنده گوید این شرح مسلماً همان شرح مولا محمد حنفی هروی است که گفته شد در ۹۲۲ درهرات تألیف کرده است .

۵۹ – رسالهٔ رد ایراد کاتبی بردلیل حکما در اثبات واجب .

۱ ــ ریاض‌العلما نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مای ملك

قاضی نورالله شوشتری درکتاب مجالس‌المؤمنین این رساله را بدین نام ذکر کرده است . وابن شاکر درکتاب فوات‌الوفیات وصفدی درالوافی بالوفیات نام آنرا «رسالة الی‌نجم‌الدین‌الکاتبی فی‌اثبات واجب‌الوجود» آورده‌اند .

علی‌بن‌عمرکاتبی قزوینی‌رسالهٔ مختصری دراثبات واجب تألیف نموده و به خدمت خواجه تقدیم کرده است . و خواجه ایراداتی که کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب نموده وارد ندانسته ، و اعتراضات او را رد و جواب گفته است .

کاتبی پس از ملاحظهٔ جواب خواجه به هریك از مطالب وی پاسخی داده، و آنرا برای مرتبهٔ دوم نزد خواجه می‌فرستد . و ازخواجه درخواست می‌کندکه‌آنرا مورد دقت قرارداده ونظرخود را درآن باره‌بازنماید. خواجه رسالهٔ دیگری تألیف و به طوری‌که در خور مقام استادی ویست، به هریك از ایرادات و اعتراضات کاتبی جواب کافی می‌دهد . و درآخر این نسخه نامه‌ای ازکاتبی به خواجه وجوابی ازخواجه به‌کاتبی است . وشرح هریك ازرسالات و تحقیقات برین قرار است :

رسالهٔ کاتبی در رد دلیل حکما براثبات واجب بدین عبارت شروع می‌شود :

«قال‌الامام ملك‌الحکماء نجم‌الملة والدین علی بن عمرالکاتبی القزوینی رحمه‌الله . اما بعد حمدالله والثناء علیه بماهواهله و مستحقه . والصلوة علی نبیه محمدو آله . فهذه رسالة حررتها بالتماس من شار کنهم فی‌البحث من‌العلماء ــ ادام‌الله فضائلهم ــ فی‌مباحث تتعلق بالبرهان‌الذی ذکره الاوائل‌فی‌اثبات وجود[1] واجب لذاته»

این رسالهٔ کاتبی مختصر ، و در حدود هشت نه صفحه نسخه است .

ابتدای تعلیق خواجه این است :

---

۱ ــ اصل : وجود

« قال ملك الحكماء المحققين ، نصيرالملة والدين محمدبن محمد بن الحسن الطوسی رحمه‌الله، طالعت الرسالة التى عملها مولانا الامام الكبيرنجم الملة والدين عزالاسلام والمسلمين علامة العصر، افضل العالـم، على الكاتبى القزوينى ــ ادام‌الله ايامه ــ فی‌المباحث المتعلقة باثبات واجب الوجود لذاته ـ جلت اسمائه ــ فوجدتها مشحونة بغرر الدرر . مشتملة على فرائد الفوائد . فاثبتتها ، و اوردت ماسنح لی فی کل موضع ممايتعلق به‌ايراد المستفيدين لاارد المعترضين ، ليتحقق (لی) الحق فی ذلك . والله الموفق والمعين . قال اما بعد حمدالله و الثناء عليه بماهو اهله و مستحقه‌و الصلوة على نبيه محمد و آله فهذه رسالة . . »

دراین رساله خواجه همه‌جا ابتدا قول کاتبی را نقل کرده‌و بعد ایرادات خود را بیان می کند .

متن رساله و تعلیقات خواجه بطریق قال اقول ذکر شده است .

رسالهٔ دوم کاتبی درجواب اعتراضات و ایرادات خواجه بدین عبارت شروع می‌شود :

« قال‌الامام ملك الحكماء [نجم‌الملة والدين] الكاتبى [القزوينى] رحمه‌الله. بعد حمد موجد الكل. و الثناء عليه.و الصلوة على نبيه محمد وآله»

و بعد فرماید « فاعلم انه‌قد اتفق منى ان كتبت كلمات على البراهين التى ذكرها الحكماء لاثبات واجب‌الوجود لذاته جلت عظمته، بالتماس بعض الاخوان فى اوراق . واتفق ان تشرفت تلك الاوراق بمطالعة المولى الاعظم[1] الامام المعظم[2] سلطان‌العلماء والحكماء المحققين افضل المتقدمين والمتاخرين.

۱ــ نسخه : المعظم .

۲ــ نسخه : الاعظم .

نصير الملقو الحق والدين برهان‌الاسلام والمسلمين محمدبن محمدبن الحسن الطوسي- ادام‌الله ظلاله وضاعف جلاله -؛ فاجاب‌عنها بجواب حقيقية و اورد عليها سؤالات دقيقة، و بينّ اثناء ايراد تلك الاجوبة و الاسؤولة تحقيقات و تدقيقات و تقريرات تعجزالعقول الكاملةعن فهمها. والخواطر العامة عن دركها و ضبطها . فلما ظفرت بمطالعتها و تشرفت بالوقوف عليها، رأيت الواجب الاقتصار علـى تلك الفوائد النفيسة الشريفة، و التمسك بمانبه عليه الحقايـق والدقايق اللطيفة الا انه ادام‌الله ظله ـ لكمال لطفه و تربيته لاهـل العلم و طلبة الحق ، بالـغ فـي الاشارة الى ايراد ما تخيل لی علی تلك‌الفوائد . فشرعت بمقتضى اشارته في ثبت ما تخيل لی وكتابته معترفا بالقصور والعجز عن درك كنه ما ذكـره و حققه، ملتمسا من لطفه العميم (و انعامه الجسيم) ازالة تلك الخيالات عنی، والله المـوفق للصواب قوله ادام‌الله ظله . اقول بعض هـذه البرهان»

و در آخر این رساله کاتبی گوید :

«هذاما وقع‌للملوك الصغير علی‌هذه‌المواضع من‌الخيالات، والمرجو من لطفهو احسانه الانعام بمايزيل‌عنه ذلك. ليصيرمضافا الى سايرالطافه السابقة و انعاماته السالفة لازال مفيداً لاهل‌العلم و لطلبةالحق بحق‌النبی محمد و آله الطاهرين الكاملين ولواهب‌العقل‌الحمد بلانهاية» .

این رساله درحدود یازده صفحه از نسخه را شامل است، و اندکی از رسالهٔ اول بزرگتر می‌باشد .

خواجه بنابر خواهش کاتبی رسالهٔ دوم را نیزمورد نظر و مطالعه قرار داده وتعلیق دیگری بر آن نوشته است‌که ابتدای آن چنین است :

«قال‌الحكيم‌الفاضل نصيرالملة والدين رحمه‌الله . وفقت علی ما افاده

مولاناالامام المعظم‌العالم‌المحقق المدقق‌نجم‌الملة والدین‌عزالاسلام‌والمسلمین ملك العلماء والافاضل‌قدوة المحققین والمناظرین‌افضل العالم- ادام الله علوه- بعد ما اوردت ما سنح لی من الاسئلة[1] والاجوبة المتعلقة برسالته فی مباحث اثبات واجب الوجود لذاته، لاستفید من ابكار افكاره مزیداً لفوائده ، فعدت الی ایراد ما فی‌خاطری مماظنه‌بیانا لما اوردته لاعرض علیه ، متوقعاً ان یذكر ماعلیه من‌القبول والرد لیتم ماارجوه‌من‌زیادة الاستفادة. ان‌شاءالله وبه‌التوفیق[2]. قال دامت ایامه علی المقدمة التی اوردتها » .

وخواجه در آخر رساله‌فرماید: «فهذاماخطر ببالی فی‌هذاالبحث‌والاعتذار فـی ایراده فیماسبق ، وهوطلب الفائدة . و انما لم‌اورد جمیع‌كلامه ادام الله ایامه ـ علی الولاء مخافة التطویل ، بل اقتصرت علی ماوقع فیه البحث ، والمرجو من كرمه و حسن شیمه قبول العذر، و الله تعالی یدیم فضله وافضاله بحق حقه » .

این رسالهٔ خواجه نیز بالـغ بر نه صفحه از نسخه است .

درخاتمهٔ‌این‌رسائل درنسخهٔ‌كتابخانهٔ‌آستان قدس‌رضوی نامه‌ای ازكاتبی و جواب آن ازخواجه درج است بدین صورت :

ثم‌كتب الامام العلامة نجم الملة والدین رحمه‌الله هذا

« اعلم افاض الله علی روحك انوار الحكمة . و طهر نفسك عن ادناس الطبیعة . واتاك من البقاء مابقی باقتناص[3] السعادة الحقة الابدیة . و اقتباس المعارف الالهیة السرمدیة . ان الواجب علی العاقل الناظر فی العلوم الحقیقته

۱ـ ن : من‌الاسؤولة

۲ـ نسخه : وبالله التوفیق

۳ـ اصل : باقتصاص ـ نسخهٔ آستانه : باقتناص .

الاعتراف بما هو الحق المبين، ويقتضيه البرهان المبين، و هذا الضعيف الفقير الى رحمة ربه القدير، على بن عمر بن على القزوينى يقول لما تأملت فى الفوائد النفيسة، و النكت الشريفة التى افادها مولانا و سيدنا المولى المعظم الصاحب الأعظم العادل العالم المنعم المحسن، المحق المحقق، اعلم العلماء والحكماء المحققين ، افضل المتقدمين والمتأخرين . نصير الملة والحق والدين . سلطان الشريعة برهان الحقيقة محمدبن محمدبن الحسن الطوسى ـ ادام (الله) ظلاله ، وضاعف جلاله ـ فى ازالة الخيالات التى عرضت لتى على الأجوبة التى ذكرها لاسؤولة ، ومنوع صدرت منى على البراهين المنقولة عن الحكماء فى اثبات موجود واجب لذاته ـ جلت قدرته وعلت كلمته ـ فوجدتها فى غاية مايجب ان تكون من الحسن والدقة والمتانة و القوة . وافية بازالة تلك الخيالات ، كافية فى ابطال ما يخيل لى من التمويهات ، مطابقة للحق الصريح ، الذى لاياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه ، خصوصاً الطريقة التى اخترعها فى (تقرير) برهان التطبيق . فانى غفلت عن تحقيق مرامه ، وتطبيق كلامه فيها ، لقصورى وعجزى عن ادراك كنه مخترعاته . وكيف لايعجز مثلى عن ذلك فان المحققين من المتقدمين المبدعين لانواع العلوم، لوكانوا موجودين لحقيق بهم ان يعجزوا عنه غاية العجز، فشكرت الله تعالى على موهبة تلك النعم الكاملة والعواطف الشاملة لاهل العلم التى قصرت عن فهمها عقول الأواخر والأوائل . وعجزت عن دركها وضبطها اذهان الحذاق والا فاضل. وسألته تعالى ان يزيد فى دوام عمر منشئها و مبدعها صاحب النفس القدسية ، والرياسة الانسة ، زيادة لاانقطاع لعددها ، ولا امتناع لمددها الى يوم الدين .

واعترفت بمقتضى القاعدة المتقدمة بحقيقتها وصدقها و مطابقتها للآراء نفسها[1]. ووجوب اعتقاد صحتها وثبتها فى صميم القلب. سائلا منه ـ دام ظله ـ انعام

---

۱ ـ للامور انفسها

الاذن بالرجوع الی اهله ووطنه بالکلیه، لیزید هو وهم فی‌دعائه وثنائه . ویزیل عن‌خادمه [۱] انواع‌الزحمات المتراکمة‌الغیرالمتناهیة . ویصیر هذاالانعام منه‌دام ظله مضافاًالی سائرالانعامات‌السابقة . والایادی‌الوافرة . لازال منعماً ومحسناً و مفیدا لاهل‌الصدق وطلبة‌الحق، و دقایق‌العلوم وحقایقها و کشف مبانیها واسرار معانیها بحق‌النبی محمد وعترته‌الطاهرین .»

خواجهٔ‌طوسی مخاطبهٔ کاتبی را بدین‌گونه جواب گفته است :

« المخاطبة العالیة الواردة من‌حضرة مولاناالامام المعظم العالم المحقق المدقق‌نجم الملةوالدین عزالاسلام والمسلمین، ملک‌العلماء فی‌العالمین، علامة العصر، افضل‌العالم‌ادام‌الله علوه ، وحرس‌مجده ، الی داعیه،المخلص محمدبن محمد بن‌الحسن‌الطوسی‌المستفید من‌نتایج خواطره الفیاضة، المقتبس‌من‌انوار علومه الکاشفة عن دقایق‌الحقایق، وصلت‌الیه فقبلهاالفا ، ولثمها حرفا حرفا. و نظر فیها فوجدهامشتملةعلی‌المدح والثناء علی‌من‌لایستحق‌ذلک ولادونها. وکان المرجو من‌تیاربحره‌الزاخرافادة الاسرار و افاضة‌الانوار فی‌البحث‌الذی هو اهم‌المهمات، واعظم المطالب، فتفرس من‌ذلک انه ادام‌الله ایامه وجدداعیه غیر مستعدلنوادرایراداته‌فی‌التنبیه‌لدقایق‌مباحثه، فارادقطع‌الکلام‌معه‌علی‌وجه‌اجمل، والحکم له فی‌کل‌ایراد واصدار. ولیس‌لمثل‌الداعی علی‌علاته بمثله اعتراض، فوفقت (ظ: فوقف) حیث‌اوقفه واقام حیث قطع عنه [۲] فوائده . وهو علی کل حال داع لایامه ذاکرلانعامه، فالله تعالی یجزیه خیرالجزاء، و یحصل [۳] [مطالبه کماشاء]

---

۱ ــ لخادمه

۲ــ نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی : فوقف قطع منه حیث اوقفه

۳ــ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانه دراینجا تمام می‌شود وتمام آن از دو نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی ونسخهٔ شماره ۲۸۶ کتابخانهٔ مجلس گرفتند.

اما حدیث‌المسیر الی‌الاهل والـوطن فاذا وصل‌الموکب الاعلی قرن بالنصرة والعظمة، و مشی‌فی خدمته الی‌الحضرة العلیة ، جهدفی تحصیل الاذن انشاءالله .

وفی هذه‌الایام بریدان یبعث‌من‌عینه لیحصل ماعین‌له[۱] ولخدمته من‌رسم[۲] الاقامةانشاءالله، وهومنقادلاوامره‌مترصد لمایرسمه[۳] واللّه‌تعالی بدیم‌ابامه بمنه و لطفه بحق حقه]

تمام این چندرساله ودو نامه، نسخهٔ کامل آن در کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی بشماره ۲۹۷ و ۲۹۸ مضبوط است و نسخ دیگری از این رساله‌ها در کتابخانهٔ اهدائی جناب‌آقای مشکوة به دانشگاه طهران ، و نیزنسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۶۱۱ موجود است .

و دو نامهٔ اخیر که نقل شد فقط درنسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است ونامهٔ‌آخر آن ناقص وناتمام است‌که نقص آن‌از روی دونسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا شماره ۲۸۶ و نسخه کتابخانهٔ مرکزی کامل شد .

این‌رساله اثبات واجب کاتبی در مجموعهٔ هفتم از «مطارحات فلسفیه» بـه تصحیح و تحقیق دانشمند بزرگوار شیخ محمد حسن آل یاسین در مطبعهٔ معارف بغداد در سال ۱۳۷۵ هـ بچاپ رسیده است .

۶۰ ـ شرح رسالة العلم اصل‌رساله ازابوجعفراحمدبن‌علی‌بن سعیدبن

---

۱ ـ کلمه «له» در نسخه مرکزی نیست

۲ ـ نسخهٔ مجلس سنا : ولخدمة من اسم ـ مرکزی : ولجذبه‌من رسم

۳ ـ مرکزی : ومیعاده وامره مترصد فی‌یرسمه ـ سنا : وهو منقاد لاوامره مترصد لمامرسمه

سعادة‌است[1] که باختصار آنرا تألیف کرده ؛ وشاگردش جمال‌الدین علی بن سلیمان البحرانی استاد کمال‌الدین میثم آنرا به خدمت خواجه ارسال داشته و از وی درخواست نموده که در توضیح مسائل و تفسیر مطالب آن شرحی بنگارد. خواجه مسئول اورا اجابت کرده، و آنرا شرح بدیع وممتازی نموده ، وبرای جمال‌ـ الدین بازفرستاده‌است. و این شرح آغازش به‌نامه‌ایست که خواجه به‌جمال‌الدین نوشته بدین‌صورت :

« اتانی کتاب فـی البلاغة منته	الی غایة‌لیست تقارب با لوصف
فمنظو مه کـالدر جاد [2] نظامه	و منثوره مثل‌الدراری فی اللطف
دقیق المعانی فـی جزالة [3] لفظه	تجردفی‌نظم[4] الغموض‌الی‌الکشف
کفانیة حار الـعقول بـحسنها	تمـرض‌عیناهـا و ملثمها یـشفی
انی‌عن کبیرذی فضائـل جملة	علیم بمایبدی الحکیم وما یخفی
فـاصبحت مشتاقا الیه مشاهدا [5]	بقلبی محیاه وان‌غاب عن طرفی
رجا الطرف ایضا کالفؤاد لقاءه	وان لایوافی[6] قبل ادراکه حتفی
قرأت من العنوان حیـن فتحته	وقبلت تقبیلا یـزید عـلی الف
و لمابدالی ذکر کم‌فی مسامعی	تعشقکم قلبی و لم یرکم طرفی[7]
فصادفت‌هذاالبیت‌فی‌شرح‌قصتی	و ایضاح مـاعاینته جملة یکفی

۱ ـ در کشف الحجب و الاسناد ص ۳۳۵ مؤلف رسالة العلم میثم بحرانی نوشته شده و همچنین در نسخه جدید کتابخانهٔ آستانه سائل کمال الدین میثم ذکر شده و هر دو اشتباه است .

۲ ـ حاو

۳ ـ فی‌وجازة

۴ ـ تحیر فی ضم ـ تحدر فی‌نظم

۵ ـ و شاهدا ـ مشاهدا

۶ ـ وان‌لایلاقی

۷ ـ در تمام نسخی که‌ملاحظه شد «طرفی» وقافیه مکرر است

وردت رسالة شريفة، ومقالة لطيفه ،مشحونة بفرائدالفوائد ، مشتملة على صحائف اللطائف مستجمعة لعرائس النفائس،مملوةمن زواهر الجواهر ،من الجناب الكريم«السيد السند العالم الفاضل المفضل المحقق المدقق[1]»الجمالى الكمالى ادام الله جماله وحرس الله كماله[2] ،الى الـداعى الضعيف الـمحروم اللهيف محمد الطوسى، فاقتبس من شرار ناره نكت الزبور و آنس من جانب طوره اثر النور، فوجدها بكراحملت حرة كريمة. وصادفها صدفا تضمنت درة يتيمة. هى اوراق مشتملة على رسائل فى ضمنها مسائل ارسلها . وسأل عنها من كان افضل زمانه و اوحد اقرانه، الذى نطق الحق على لسانه، ولاح الحقيقة من بيانه. ورايت المورد ـ ادام الله افضاله ـ قدسألنى الكلام فيها . و كشف القناع عن مطاويها ،واين انا من المبارزة مع فرسان الكلام، والمعارضة مع البدر التمام . و كيف يصل الأعرج الى قلة الجبل المنيع .وانى يدرك الظالع شاو الضليع، لكنى لحرصى على طلب التوصل الروحانى اليه باجابة سؤاله، وشغفى بنيل التوسل الحقيقى لديه بايراد الجواب عن مقاله ، اجترأت فامتثلت امره واشتغلت بمرسومه . فان كان موافقا لما اراد، فقد ادركت طلبتى، والا فليعذرنى اذقدمت معذرتى، والله المستعان و عليه التكلان . »

خواجه در ابتدای شرح خود صاحب رساله و فرستندهٔ آنرا با توقیر و احترام بسیار یادمی کند وبعد بتوضیح مسائل آنمی پردازد .

نامه بحرانی این است :

الحمدلله على ما اولانا من ملامح مناهج التوفيق، وهدانا من مطارح مدارج التحقيق ودلنا من مسارح معارج سواء الطريق ، و الصلوة على افضل الأولين و الآخرين واكمل النبيين والمرسلين محمد المصطفى وعترته الطاهرين .

---

۱ ـ السيدى السندى العالمى العاملى ، الفاضلى المفضلى المحققى المدققى

۲ ـ وحرس كماله

اما بعد فان‌الله سبحانه و تعالی لما وفقنی فیما مضی من‌الایام والقی زمامی بیدالمولی الامام الهمام سیف الاسلام علامة الانام لسان‌الحکماء والمتکلمین جمال‌المحققین والمتحققین کمال‌الملة والدین ابی جعفر احمدبن علی‌بن‌سعید ابن سعادة تلقاه‌الله باکمل‌الوفادة، وتولاه‌بافضل‌الزیادة، وبلغه‌من‌منازل‌علیین اعلی مراتب‌المقربین اسادمن جملة‌المباحث‌الشریفة الالهیة والمسائل‌اللطیفة‌القدسیة الی‌ایراد هذه‌المسئلة اعنی‌مسئلة‌العلم علی‌الاطلاق، وذکرفیها مایتعلق بالخلاف والوفاق‌بین‌المتقدمین‌والمتأخرین‌من‌الحکماء‌والمتکلمین،فانشعبت‌منها کماتری تفاریع[1] جلیلة ، و مسائل نبیلة یطلع‌المتأمل فیها علی جواهر مکنونة و یصل المتفکر فیها الی‌لطائف مخزونة، لایکشف عنها الحجاب الاالافراد من اولی الالباب، ولایرفع عنها الجلباب‌الامن اید بروح‌الصواب. و کان‌قدس الله روحه ونورضریحه‌قداشارالی‌تلک التفاریع[2] مجملة وعدهااربعاوعشرین مسئلة یجری فی‌نسق‌الحساب‌مجری‌الفهرست‌من‌الکتاب،فعاقه‌عن‌کشف‌قناعهاعوائق‌الحدثان حتی درج الی راحة‌الرحمان. وعرج الی‌ساحة‌الرضوان . فرفعتها معتمدافی ـ الوصول الی اغوارها، والنزول علی سرائرها واسرارها علی وحدانی‌الزمان، وربانی‌البیان،قطب‌ارباب‌العرفان والبرهان،الناهض‌الی‌اعالی‌افق‌علیین،السارح فی‌مسارح المتألهین ، الناطق عن مشکوة الحق المبین ، سلطان الحکماء و المتکلمین نصیرالحق والملة والدین محمدبن محمدالطوسی ایده‌الله بروح القدسیین و بلغه اعالی مناصب العلویین . فاشفقنی فی‌سؤالی بارفع مراتب الارادة واسعدنی علی منالی باوسع مواهب‌السعادة، فاقمرلیلی بلوامع انظاره الظاهرة، واسفرنهاری بسواطع اسرارافکاره الباهرة، نعمة منه وتفضلاوتکرمة

---

۱ ـ تعاریج

۲ ـ التعاریج

من لدنه و تطولا، فجزاه‌الله عن‌طوائف العلماء افضل‌الجزاء، وحباه من وظائف الفضلاء اجزی العطاء، انـه سمیع الدعاء و فعال لمایشاء، و هـو المستعان و علیه‌التکلان.

ومن هیهنا ابتداء الامام کمال‌الدین احمدبن (علی) بن مسعدة البحرانی ایده‌الله فی‌المقال و قال. بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

اعلم‌ادام‌الله هدایتك ان المتکلمین اطلقوا القول بان‌العلم تابع للمعلوم واطلقوا علی صحة هذاالحکم ... الخ

اصل رساله وشرح آن در نزد نگارنده موجود است . و نسخهٔ قدیمی از آن‌که بتاریخ ۸۶۷ نوشته شده است در کتابخانهٔ آستان قدس (شمارهٔ۸۰۸) ضبط است. و نسخهٔ دیگری هم درجزو مجموعهٔ نفیسی بخط سید حیدر آملی مورخ به‌تاریخ ۷۶۱ در کتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة بدانشگاه موجود می‌باشد.[۱] و نسخهٔ دیگرضمن مجموعه‌شماره ۱۷۱۷ در کتابخانهٔمجلس‌شورای ملی‌است.

۶۱ ــ رسالهٔسؤالیه‌خواجه ازعین‌الزمان‌جیلی . حاجی‌خلیفه‌در کتاب کشف الظنون رساله‌ای بعنوان «رسالة النصیرالطوسی الی‌الشیخ عین‌الزمان جیلی » یاد کرده، واز تألیفات خواجه شمرده است. و ابتدای آنرا چنین ذکر نموده است : « سلام علیکم و رحمة الله سأل عن‌اسئله تداولتها النظار فاجاب الشیخ عنها [۲] »

ولیکن نسخه‌ای از آن در مجموعه‌ای دیده شد که در عنوان آن چنین نوشته شده بود :

«هذه نسخة کتاب کتبه‌الی‌المولی‌الاعظم‌نصیرالملةوالدین‌الطوسی‌رحمه‌الله

---

۱ ــ فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۰ و ۱۸۱

۲ ــ کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۸۹۶

الله الشیخ العلامة قدوة العارفین جمال الدین عین الزمان الجیلی طاب ثراه »

و از این عنوان پیداست که نامه و اسئله از عین الزمان است نه از خواجۀ طوسی و نسخ کتابخانۀ آستان رضوی و کتابخانه عمومی برلن شماره ۱۷۷۱ برابر با گفتۀ حاج خلیفه است و میرساند که نامه و سه سؤال از آن خواجه طوسی است .[۱]

---

۱ ــ فهرست عمومی برلن ج ۲ ص ۳۴۱ شماره ۱۷۷۱ سؤال و جواب محقق طوسی و عین الزمان جیلی کتب المولی المحقق نصیر الملة والدین الطوسی (د) الی الشیخ العلامة جمال الملة والدین عین الزمان جیلی

صورت سؤالها این است

(من املائه نورالله مضجعه ارسله الی الشیخ الفاضل المحقق جمال الدین الجیلی رحمة الله علیه) .

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته تحیة مشاهد بالقلب معاین بالبصیرة، مشاکل [1] بالذات، مناج بالسریرة. راغب فی مباحثتکم و منافثتکم [2] لماسمع من طیب اخبارکم، جاهد فی محاذاة ضمیره ضمیرکم، اقتباسا لانوارکم متعلل بایراد السؤال ، متمسک باذیال المقال [3] ، سالک سبیل [4] الذی قال:

سألتها و مرادی من اجابتها ان اسمع الصوت لا ان افهم [5] الکلمات

وبعد فهذه اسؤولة قد تداولتها النظار، و تسابقت فی میادینها جیاد الافکار، جعلت وسیلة الی مفاتحة الجوار [6] ، واتخذت ذریعة الی المباسطة مع الاحرار، بلغکم [7] الله منتهی مقامات الابرار بحق المصطفین الاخیار . [8]

---

۱ ــ متشاکل

۲ ــ ومناقشتکم ای المباره

۳ ــ المثال

۴ ــ مسالك

۵ ــ ان یفهم

۶ ــ الحواز

۷ ــ یجمعکم

۸ــ فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۹۴

السؤال الاول . لماثبت عند المحققین من اهل النظر ان کل ما لاحامل لامکان وجوده وعدمه غیر ذاته، فانه بالضرورة اما ان یوجد دائما، اولایوجد دائما وکل موجود بعدالعدم وکل معدوم بعدالوجود، یجب ان یکون له حامل امکان وجود اوعدم غیر ذاتة . فمابالهم یجوزون فیماله حامل امکان وجود وعدم غیر ذاته تخلل وجود بین عدمین. ولایجوزون تخلل عدم بین وجودین، والنفس الانسانیة ان لم تکن ذات حامل امکان ، فکیف حکموا بوجوب وجودها بعدالعدم . وان کانت فکیف حکموا بامتناع عدمها بعدالوجود.

السؤال الثانی. قد طول المتقدمون و المتأخرون فی تحقیق حقیقة الادراک ولم یرجع اکثر[1] بیاناتهم ایاها بطائل . وذلک لانهم مع تشعب مسالکهم انتظموا فی ثلث فرق .

فرقة تزعم ان حقیقة الادراک هی وصول المدرک الی عین المدرک ، و یناقضون بادراک مالا عین له خارج ذات المدرک .

وفرقة تزعم ان حقیقة الادراک هی حصول اثر من المدرک فی ذات المدرک. وهوا ما صورة مطابقة له ، او علاقة اضافیة بینها . ویناقضون ایضا بمثل مامر. و ایضا یتوقف العلم بالمطابقة اوالمضایفة المستلزم ، لکون الادراک تعینا علی ادراک المتطابقین اوالمتضایفین اولا.

وفرقة تعترف بالقصور عن ادراک الادراک او عن العبارة عنه . متعللة بکونه اما فی اعلی مدارج الوضوح ، اوفی ادنی مراتب الخفاء ، جاعلة ذاک القصور ادراکا . فما الفتوی عندکم فیه ، وعلی ای شئی استقر رأیکم .

السؤال الثالث . ما المراد من قول القائلین[2] « التوحید اسقاط الاضافات

---

۱ ــ اثر .

۲ ــ القائل .

من الذات» وماتلك الاضافات، ومن اين حصلت ان لم يفيضها[1] الذات، ولم احتيج الى اسقاطها ان اقتضتها ، وهـل يسقط باسقاطنا اياها ام لا . وهل يلزم من قولنا «التوحيد اسقاط الاضافات» على وجه التصاريف ان يقول الاتحاد سقوطها ام لا .

و هذا ميدان لاهل الذوق والكشف فيه جولان فجل و قل و عبن وافد وافض[2] . امدّالله انفاسك، واوفى كاسك. (هذا) آخر الاسؤولة، والمتوقع من المكارم العميمه والالطاف الجسيمة، ان لايحملوا هذا الانبساط على سوء الادب ، فان السؤال راس مال من الطالب[3] لقوله جل و تعالى: «واسئلوا الله من فضله» حث على ان يسئلوه[4] تعالى تصريحا. وبعث على ان يسئلوا[5] المتخلقين باخلاقه تبارك تلويحا . بارك الله لكم ولنا و فتح ابواب الخير عليكم وعلينا . و قدجمع الشمل لطلاب الوصل[6] . ولنا من ان يتم اجتماع الشمل بنيل حلاوة الوصل بآئسين . هو حسبنا ونعم المعين، سبحان ربك رب العزّة عما يصفون، وسلام على المرسلين. والحمدلله رب العالمين .

۶۲- مفاوضات . شيخ صدرالدين قونوى (چنانكه پيش در تـرجمه احوالش ذكر شد) از بزرگان عرفا و حكماء معاصر خواجه است كـه با هم معارفه و مكاتبه داشته ومسائلى را ضمن نامه و رساله ازخواجهٔ طوسى پرسيده است .

در اين رساله شيخ صدرالدين از مسئلهٔ وجود و مـاهيت ، و اختلاف صفات مردم، واينكه آيا وجودواجب امرى زايد برحقيقت اوست يانه ازخواجه

۱- ان لم يقضيها
۲- وافق
۳- من المطالب - من طلب
۴- ان يسأله
۵- ان يسال
۶- وقد جمع شمل طلاب الفضل

پرسشهائی کرده، و خواجه یك یك سؤالهای وی را جواب داده است[1].

ابتدای رسالهٔ قونوی این است «الحمدلله المنعم علی الصفوة من عباده بمزیدالاجتباء».

دو نسخهٔ از رسالهٔ صدرالدین و جواب آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (بهشمارهٔ ۶۴۵وشماره ۳۱۲۰) که یکی بهنام«اجوبةالمسائل‌خواجه» ضبط می‌باشد. و یك نسخه درکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی جزوکتب مرحوم‌تنکابنی (مجموعهٔ شمارهٔ ۳۷۷۹) و نسخه‌ای هم ضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی موجود است. نسخهٔ دیگری هم‌به‌خط سیدحیدر آملی‌دانشمند قرن‌هشتم در کتابخانهٔ دانشگاه ازکتب اهدائی آقای مشکوة موجودکه در ربیع‌الاول سال ۷۶۲ نوشته شده است.

اینك نامهٔ صدرالدین‌قونوی وجواب خواجه طوسی که بههمراه این‌دو رساله به‌یکدیگر نوشته‌اند، و دربیشتر نسخه‌ها درابتدای این رساله ثبت است برای استفادهٔ خوانندگان نگاشته می‌شود:

۱ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۴۷۸ و۵۶۷ .

«مکتوب الشیخ صدرالدین القونوی

الی المولی الاعظم نصیرالملة والدین اناراللہ برهانه»

مازال سمعی یعی مـن طیب ذکرك ما
یزری علی‌الروض غب‌العارض الهتن
حتـی حللت حمـی قلبی و لاعجب
فـرب ساع الـی قلب مـن الاذن

گوش ایام ولیالی به‌استماع مآثر و معالی مجلس عالی خواجهٔ معظم و صدراعظم، مالك ازمةالفضائل، افتخارالاواخر والاوائل[1] ، ملك حکماءالعصر حسنة الدهر ، نصیرالحق[2] والدین اطال الله فیما یرضیه بقاه ، وادام فی درج المعالی ارتقاءه ، ولازالت مهجته الشریفة بعین‌الله مکلیه ، وتالی حمده مقدما لانتاج کل قضیة ، همیشه مشنف و حالی[3] باد . خـدمت و دعا از منبع صفا و مشرع ولا رسانیده می‌آید . تشوق و تعطش به جناب آن جناب همایون (از)

۱ــ افتخار الاوائل والاواخر

۲ــ الملة

۳ــ وجالی

هرچه بیشتر است، لکن چون احکام[۱] مقادیر از نیل این‌چنین بغیتی[۲] مانع آمد[۳] بردعائی که فی‌ظهر الغیب موظفست[۴] ، و از شوائب ملق و ریا مخلص ومطهر اقتصار کرده می‌شود. والله ولی[۵] الاجابة (والاحسان).

برِ رای غیب‌نمای آن جناب پوشیده نیست[۶] که طلب مواصلت و تأسیس قواعد مودّت با اهل فضل پیوسته سنتی معهود و مألوف بوده است ، سیما که چون حق سبحانه وتعالی بعضی بندگان خود را بمزیت[۷] اجتباء و مکرمت مخصوص گردانیده، و براهل روزگار دراجناس وانواع علوم وفضائل رجحان داده ، و به‌صفات جمیلهٔ نامحصور نفس شریف اورا تحلیه بخشیده (که) هر-صفتی از آن موجب انجذاب دلها، وطلب تودّد تواند بود ، فکیف بالمجموع، بل کیف[۸] بالذات الجامعة لتلك الصفات . لاجرم داعی مخلص مبنی براین مقدمات خواهان فتح باب مواصلت با آن جناب گشت . (و) چون التقاء من حیث الصورة، والحالةهذه تعذری داشت ، طلب مواصلت به طریق مکاتبه که آنرا احداللقائین نام نهاده‌اند، متعین بود، (و) نخواست که از فوائد علمی که شریف ترین صور ترقیات نفسی[۹] است این مفاتحه خالی باشد ، و از فوائد

---

۱ ــ امکان

۲ ــ نعمتی

۳ــ آید

۴ــ موظف داشت

۵ــ کرده می‌آید وانه ولی

۶ــ آن جناب معظم پوشیده نیست

۷ــ بمرتبه ــ بعزت

۸ــ فکیف

۹ــ نفوس

نتایج افکار آن ذات شریف[۱] بی‌نصیب ماند ، لهذا[۲] رساله‌ای که پیش از این به‌مدتی مدید ، در بیان علل[۳] نتایج افکار، (و) مزید[۴] وضوح و تحقیقی که حاصل اهل استبصار است ساخته بود ، ومسئله‌ای چند از مشکلات مسائل درج کرده، وبه‌صورت مفاوضه با بعضی از اکابر فضلاء دوستان دربحث آورده، درصحبت این مکاتبه[۵] به‌خدمت فرستاد ، تا از مقام افادت و حسن معاونت در راه تحقیق آنچه درون مبارك را در آن (باب) سانح گشته باشد[۶] . وصحت و فساد آن به برهان واضح شده، به‌حکم کرم بیان[۷] فرمایند ، چه‌این نوع تفضل موجب ثنای عاجل و مثمر ثواب آجل خواهد بود . (والله[۸] خیر معین . پیوسته آن‌جناب عالی، مقصد ارباب حاجات، و مصدر اجناس فضائل وانواع خیرات باد آمین. والسلام علیکم).

۱ــ آن افادت‌مآب
۲ــ فهذا ؟
۳ــ حاصل
۴ــ بامزید
۵ــ مکاتیب
۶ــ آنچه در درون مبارك سانح شده باشد
۷ــ اعلام
۸ــ انه

جواب مولانا نصیرالدین

بسم‌الله الرحمن الرحیم،رب زدنی علما

اتـا نی کتاب مـا اراه مشابها | بغیر[1] کتاب‌الله من سائر الکتب
اتی مـن امـام نـور الله قلبه | وصیر مرفوع الذی ستّره الحجب

خطاب عالی . مولانا امام‌الاعظم[3] هادی‌الامم، کاشف‌الظلم، صدر الملة والـدین ، مجدالاسلام و المسلمین ، لسان الحقیقة ، برهان[4] الطریقة ، قدوة ـ السالکین الواجدین ، و مقتدی الواصلین المحققین ، ملك‌الحکماء و العلماء فی الارضین ، ترجمان‌الرحمن ، افضل و اکمل جهان ، ادام‌الله ظله ، و حرسه و بله وطله، به‌خادم دعا و ناشر ثنا ، مرید صادق و مستفید عاشق محمد طوسی رسید، بوسیده و برسر و چشم نهاد و گفت :

از نامهٔ تو ملك جهان یـافت دلم | وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم

۱ــ لغیر
۲ــ من مأثر
۳ــ معظم ــ المعظم
۴ــ بیان

دل‌مرده‌بدم‌چو نامه‌شد برخوانده[1] از هرحرفی هزار جان یـافت دلم

هرچند در مـا تقدم صیت فضائل ، و آوازهٔ مناقب آن ذات بی‌همال استماع کرده بود ، و به‌مشاهدهٔ جمال[2] مبارك ، و مطالعهٔ شمایل آن وجود بی نظیر مشتاق شده ، و به‌وصول بـه خدمت او نیازمندگشته . و روزگار در نیل مأمول مساعدت مبذول نمی‌کرد . همت بر آن می‌گماشت که به کتابت راه استفادت[3] گشاده گرداند و به مراسلت به آن حضرت بزرگوار توسل جوید، ناگاه بخت خفته بیدارگشت[4] . ومطلوب حقیقی روی نمود، (و) بایرادخطاب جان‌افزای، و مفاوضهٔ دلگشای این بیچارهٔ مشتاق را مشرف‌گردانید . و چون درهمهٔ فضائل برهمگنان مقدم[5] است و الفضل للمتقدم (گفته‌اند)، در این معنی هم تقدم فرمود ، و این مرید[6] محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید . و جان تشنهٔشوق اورا بهزلال ینبوع کمال آبی برلبـزد . خدای تبارك وتعالی آن ظل ظلیل بربندگان خویش گسترده داراد ، و آن پرتو نور تجلی در میان اهل‌کمال تابنده و پاینده بحق حقه[7] .

از آن جناب بزرگوار دوکتاب‌نفیس رسانیدندکه هریك درباب‌خویش بی‌نظیر بود . یکی‌کتاب حاصل نتایج افکار کـه متضمن سؤالی چند بود از معظمات اسؤولة . واشارت به‌این مرید مستفید رفته‌که از بضاعت‌مزجاة خود

۱ـ برخوانده شده

۲ـ خیال

۳ـ راه سفارت

۴ـ از خواب درآمد

۵ـ متقدم

۶ـ محب

۷ـ این‌نامه در نسخهٔ چاپ گراوری ضمیمه اوصاف الاشراف بتصحیح مرحوم تقوی‌درهمین‌جا خاتمه می‌یابد وبقیه نامه را ندارد

بر آن مسائل کلمه‌ای (چند) نویسد ، و بموقف‌عرض فرستد . هرچندکه این ضعیف خودرا درمحل‌آن نمی‌دانست که زیره به‌کرمان فرستد،وخرما بهجر، اما انقیاد اشارت واجب بود . بطریق استعجال آنچه درخاطر بود نوشت ، و به‌خدمت فرستاد، و چشم انتظار برراه می‌دارد که دررد وقبول آن بوقت نقد چه حکم رود .

ودیگر رسالهٔ رشح‌الخیال[۱] بود مشتمل برشرح‌سوانح غیبی‌که دروقت سلوك روی نموده، وذکر واردات ذوقی‌که درهرحال[۲] از احوال‌حرکت‌باطن متجددشده، وآنرا درلباس‌دعا ومناجات واستعارات ایماواستدعاء بیان‌فرموده. مرید مستفید چون از آن بحر بی‌پایان مغترف شد ، و از آن نـوال بی‌زوال محتظی[۳] گشت، دانست‌که غرض او ارشاد مریدان وتحریض مبتدیان بوده، تا برمتجددات احوال باطن واقف‌شوند. ودراثناء سلوك ازترغیبات وترهیبات و وساوس و هواجس باخبر باشند، نه غرور[۴] را مجال دهند، و نه یأس را محل نهند . چه فرموده‌اند[۵] به‌این‌عبارت :

« وانما هذه نفثة مصدور ، و تحفة مشکور، اجیبك[۶] بها الی عبادك . و انشر فضلك فی‌ارضك و بلادك . واسلی نفسی بما اقاسیه طلبا للخلاص مما انافیه.»

مرید مستفید هرچند نه حد اوست‌گستاخی می‌کند و می‌گوید[۷] :

۱ــ رشح‌البال
۲ــ در هرجای
۳ــ بی‌مثال محتظی
۴ــ نه غیر را
۵ــ فرموده است
۶ــ اجبتك
۷ــ بد می‌کند

«درجتك[1] اعلی (من) ان تشتغل[2] بالمناجاة والدعاء . فان (كل) من كان فیهذه المرتبة ، كانت قبلته من صلوته[3] هینفسه ، والّهه بالحقيقة هوهواه . وانما يعبدالله، و يدعوه تقربا الی ذاته . و يفعل كل ذلك وسيلة الی نيلمراده ، واما من هو بعد[4] اسيرالهوی، معتكف علی طلبالراحة ، و دفعالاذی، (تارة) يعتريهالخوف، وتارة يسلبهالرجاء فیبعض اوقاته منالسجن[5] يلتجیالیالصبر ، وفی بعضهاللنعم يستزيد[6] بالشكر، ثماذا ارتقی من هذهالمنزلة الی درجةالرضاء والتسليم ، استراح من جميع ذلك ، فلميحتج الی جذب مطلوبله ، او دفع مهروب عنه . فلايبقی له حاجة[7] اذلايطلب شيئا . ولا مناجاة اذ لايغيب عنه ما يناجيه[8] بل ينظر الی جميعالمخلوقات بعينالرضا ، ويجدمننفسه فی جميع المتجددات[9] الارتضاء، و ذلك باب الله الاعظم . معان تلكالرتبة ايضا قاصرة عنمرتبة[10] الواصلين، الیادنی حد منحدودالكمال . فانالراضی يدعی ان له وجودا مقابلالوجود المرضی عنه ، و له مجال تصرف تركه باختياره . وذلك دعویالشركة فیالوجود و التصرف[11] . تعالی الله عن ان يكون له شريك ،

۱ــ رحبك

۲ــ يشتغل

۳ــ فی صلوته

۴ــ و هو بعد

۵ــ منالحق ــ منالمحن

۶ ــ فيستزيد

۷ــ دعاء

۸ــ مالايناجيه

۹ــ المخلوقات

۱۰ــ مراتب

۱۱ــ دونالتصرف

اویکون معه متصرف . فـان ارتقی من‌هذه الدرجات، و وصل الی مقاما لفناء المحض، و محو الاثر الذی هومنزل اهل‌الوحدةالمطلقة . لااقول‌التوحید ،فانة طلب‌وحدة قسریة،ولاالاتحاد، فانه وان‌کان‌بالطبع‌لابالقسر. لکن‌تفوح‌منه‌رایحة الکثرة ، ولایلتفت الی‌الرضا والتسلیم . بل من ان یکون له ثبوت حتی یمکن اتصافه بـالکمال ، او یکون له ذات حتی یصیر منعوتا بنعوت الجلال . و هنالک[1] ینقطع‌السلوک والسالک. وینعدم‌الوصول والواصل. فان الی‌الله‌المنتهی و الیه‌للرجعی .

وخادم‌الداعی[2]متیقن‌بان‌المولی دام[3] ظله‌لایجد من‌نفسه‌القناعة‌بالدرجات المذکورة، بل‌ارتقی[4] الی درجة لادرجة فوقها . لکنه[5] مادام فی قید هذا العالم بحسب الصورة‌یجری علیه‌امثال‌هذه المعانی، (والبیانات) علی‌لسانه . ویفیض منه علی‌متابعیه من غیرقصد منه الی شیء ، ویتبع ذلک ارشادالطالبین، واکمال الناقصین . فهذا ماعندی[6] فی‌هذا الموضع ، و رایه اعلی واجل من ان یحیط به‌نـاقص مثلی. اویقدر علی‌اتصافه[7] من ان یکون فی‌مرتبتی. والسلام علی من اتبع‌الهدی .

هرچند ترک ادبست این کلمات بخدمت عرض کردن ، اما چون حاضر وقت بود ، در حال مطالعهٔ این کتاب شریف، و رسالهٔ لطیف کـه بحقیقت در

۱ـ وهناک

۲ـ الدعا

۳ـ ادام‌الله

۴ـ ارفع

۵ـ لیکنه

۶ـ ما بدا

۷ـ واقدر علی‌اتصافه

هدایت طالبان و اکمال ناقصان عدیم المثل والنظیر است ، آنرا از خدمت پوشیدن وجهی ندانست. انشاءالله تعالی برترك[1] ادب معاتب و ملوم نگردد . اطناب از حد گذشت و زحمت بسیار شد . انتظار ورود مخاطبات و اعلام سوانح واردات، خصوصاً بعد ازاین کلمات مقرون بانعام استخدام درخدمات[2] خواهد رفت . ایزد سبحانه وتعالی وتقدس آن کمال را مقتضی در اکمال این چنین ناقصان داراد همیشه، بحق حقه، والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته » .

درنسخهٔشماره ۶۶۵ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نامهٔ خواجه بهعبارات زیرختم شده است :

« فهذا ماخطر ببال داعیه ومستفیده والمشتاق الی خدمته ومریده فیهذه المباحث تاملا. واذا تشرف بنظر مولانا ومفیده، والمفاض علیه انواع السعادة، فان نسخ له علیه کلام و اشارة بذلك لم یکن ذلك من انعام العام وکرمه العمیم بغریب، والله تعالی مدیم ظله علی طالبی الکمال، ویسبغ علیه فیضه الذی لایزال انه لطیف مجیب » .

و پرسشهای صدرالدین قونوی ازخواجه دراین رساله این است :

سؤالات صدرالدین قونوی از خواجهٔ طوسی

۱ـ المسئلة الاولی هل ثبت عندکم ان وجود واجب الوجود[3] امر زائد علی حقیقته ام وجوده عین مهیته ، وان لیس[4] له حقیقة وراء الوجود ؟

۱ـ که بترك

۲ـ خدمت

۳ـ وجودالواجب

۴ـ لیست

۲ـ المسئلة الثانية . هل الماهيات الممكنة مجعولة اوغير مجعولة ، و هل هی‌امور وجودية اوهی عدمية ؟

۳ـ المسئلة الثالثة المسمى بالوجودالعام المشترك فی‌كونه وجودافقط هل هومن‌جملة الممكنات املا ؟

۴ـ المسئلة الرابعة. الواحد لايصدر عنه الاالواحد[1] مسئلة كليه يتضمن عدة مسائل[2]. ماحقيقة النفس الانسانية، وماالبرهان الدال علی‌اثباتها، فان‌جميع ما ذكروه[3] فی‌بيانها غير مقنع لاولى الالباب ، (وما البرهان على تجريدها و دوام بقائها) ؟

۵ ـ ۶ـ مسئلة يحتوی على مسائل من‌اليقين[4] ان الاجسام متناهية القوة والقبول . . . . .

۷ـ مسئلة. الانسان فی‌هده‌النشأة والداريتعذرعليه التجريدالتام[5] المفسر بانقطاع تعلق النفس المدبرة للبدن عن البدن .

۸ـ مسئلة. ماحقيقة الفيض الصادر عن‌الحق ، و ما المتعقل للعقلاء من معرفته و كيفية صدوره .

۹ـ مسئلة. النسب بين الموجودات غيرمتناهية عندنا . . . .

۱۰ـ مسئلة. الجوهر لايبطل ببطلان كيفيه من‌كيفياته . . . .

۱۱ـ مسئلة. الهيولی‌المجردةلاتقبل‌القسمةعقلا، وهكذا الصورة فكيف

۱ـ واحد

۲ـ هذه المسئلة يتفرع عليها من امهات المسائل شتی‌كمسئلة العقول.الخ

۳ـ ما ذكر

۴ـ من البين

۵ـ التمام

يحول الصورة في الهيولى .

جمله‌های آغاز جواب خواجه به سؤال‌های صدرالدین قونوی

۱ـ قوله المسئلة الاولى الى قوله هذا خلف الخ . اقول ان البرهان الموضح بتحقيق كون وجوده عين ماهيته ان ليست له حقيقة وراء الوجود هو انه لوكان . . . الخ

۲ـ قوله المسئلة الثانية الى قوله من كل منهما. اقول المراد من قولهم المهيات ليست مجعولة هو ان السواد مثلا لايكون سودا بجعل جاعل ذلك . الخ

۳ـ المسئلة الثالثة الى هذا خلف. اقول الوجود العام المشترك لايتحقق الا في العقل : الخ

۴ـ قوله المسئلة الرابعة الواحد لايصدرعنه الاالواحد الى قوله من ذلك، اقول اني ابين ما فهمت من كلامهم، فان كان موافقا لماعليه الامر فذلك، وان لم يكن فلا عيب في مثل هذه المضايق ان تزل كما زال اقدام كثيرين من العقلاء .

۵ـ قوله مسئلة يتضمن عدة مسائل . الخ اما حقيقة النفس الانسانية التى يشير اليها كل احد من الناس بقوله انا، فان ذلك اظهر الاشياء . . الخ

۶ـ قوله مسئلة يحتوى على مسائل . الخ اقول اماقوله الاجسام متناهية كما ذكره، واما انقطاع النوع الانساني وعوده بعد ذلك فممكن . . الخ

۷ـ قوله مسئلة الانسان في هذه النشأة. اقول الحكما ، تفحصوا عن مهية اللذة و استقر آرائهم على انها ادراك الملائم من حيث هو ملائم . . الخ

۸ـ قوله مسئلة حقيقة[۱] الفيض . الخ. اقول ان الفيض موجد يصدر عن الحق، واذاكان محتاجاالى قابل وكان القابل موجودا يقبله قابله من غيرحركة

۱ـ في حقيقة

من الحق الی القابل . الخ

۹ـ قوله مسئلة النسب التی ، الخ. اقول الأشیاء المترتبة الموجودة آحادها معاوجب عندالحکما . ان یکون متناهیة . .الخ

۱۰ـ قوله مسئلة الجوهر ، الخ. اقول کل عنصر یفسد فانه یبطل ببطلان کیفیته کالماء الذی یغلو. الخ

۱۱ـ قوله مسئلة الهیولی المجردة ، الخ. اقول الهیولی المجردة لا یوجدالافی الذهن،و کذلك الصورة. وهما ابدافی الوجود یکونان متقارنین،الخ.

و در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ برلن رسالهٔ مفاوضات بنام « اجوبة النصیریة» ذکرشده ، و ابتدای آن در فهرست مذکور چنین است « الحمدلله نصب فی کل زمان هاد یاللحق الی الطریق القویم » و در مقدمه این رساله هم نامه‌ای ازخواجه به‌قونوی ذکرشده که آغاز آن بدین‌گونه است « و بعد فقد وصل من جنابه العالی الی احوج خلق الله سبحانه محمد بن محمد الطوسی کتاب جامع للاشارات الروحانیة الی اسرار الربانیه » [1]

۶۳ـ مؤاخذات رسالهٔ دیگریست ازخواجه درجواب شیخ صدرالدین قونوی . قونوی پس از مطالعهٔ رسالهٔ مفاضات خواجه بربعضی از مطالب آن ایراد و اعتراض کرد، و آنرا بخدمت خواجه فرستاد [2] و رسالهٔ قونوی باین عبارت شروع می‌شود .

« الحمدلله الذی ابان بمستودعات[3] الهمم مراتب علم الیقین »

خواجه در جواب آن رساله‌ای پرداخت و برحسب خواهش قونوی

۱ـ فهرست نسخ خطی برلن ج۳ ص۲۶۴ شمارهٔ ۳۲۷۷

۲ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۵۵۹

۳ـ بمستعدات

اجوبهٔ کافیه باعتراضات وی داد . و آنرا مآخذات نامیده ، بخدمت شیخ ارسال داشت .

رسالهٔ قونوی موسوم به « رسالهٔ هادیه » ضمن مجموعهٔ در کتابخانهٔ مدرسه مروی موجود و نسخه دیگری در کتابخانهٔ عمومی برلن است که در فهرست کتابخانه ابتدای آن چنین ذکر شده «الرسالة الهادیة کتبها سیدنا الامام صدر-الدین ابو المعالی محمدبن محمدبن اسحاق بن محمدبن یوسف بن علی القونوی الی الامام نصیر الدین . الحمدلله ... » [1]

اما رسالهٔ مؤاخذات که درجواب قونوی ازقلم خواجه صادر شده هنوز نگارنده شرف مطالعهٔ آنرا درنیافته است.

۶۴- جواب اسئله شمس الدین محمد کیشی . شمس الدین محمد کیشی که حکیمی متصوف وعالمی عارف بود . وسیلهٔ نامه‌ای خواستار توضیح و شرح سه مسئله از مسائل منطق و حکمت از خواجه شد . و خواجهٔ طوسی جواب اوراضمن مکتوبی مرقوم نمود ونزد اوفرستاد. هریك ازدومکتوب دارای سه صفحه ونیم کتابت است . اینك صورت هر دومکتوب :

۱ــ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ برلن ج۲ ص۵۲۹ شماره ۲۰۳۵

مکتوب کتبه مولانا شمس‌الدین‌الکیشی

«رحمه‌الله من اصفهان الی العلامة الطوسی»

پرتو خورشید ضمیر منیرمخدوم ولی الانعام ، صاحب الایات العظام ، زبدة ممحضة الشهور والاعوام خلاصة علماء الانام ، قبلة المحصلین ، وقدوة الفاضلین ، رئیس المحققین ، نصیرالملة والدین ، حجة الاسلام والمسلمین . کـه سبب اهتداء سالکان طریقت و نوربخش دیدهٔ واصلان حقیقت است . چندانکه مقتضای رای ظلمت زدای او باشد . بـه واسطهٔ دریچهای حواس ، برمحبوسان[1] چهار دیوار طبایع فایض باد. ونفس قدسی او که حائز کمالات نوع انسی است ، درانتهاج مدارج حکمت ، وابتهاج بطوالع حدسی (کذا) مغبوط. جمیع مفارقات ومفخر کل‌مقارنات . و هردمش ازعالم‌حقایق‌گشایشی تازه ، واز تجلی حقیقة الحقایق بخشایشی بی‌اندازه بحق محمد و آله .

خادم آرزومند ، وچاکر نیازمند ، دعائی که کودك مسترشد مرید مرشد را موظف دارد تبلیغ می کند . واشتیاقی که طبیعت نقصان را بجمال کمالست عرضه می‌دارد ، و هرچه زودتر این[2] مراد بحصول موصول باد . تحیتی از

۱ــ ومحبوسان . ۲ ــ ازین

شائبهٔ تکلف [۱] معرّا، و از سمت [۲] تعسف [۳] مبرّا اصغا فرمایند. مطلوب نفسی که مشاهدهٔ عالم ازلیست و عورت [۴] طریق، و صعوبت تحقیقش چنانست که مخدوم- قرن‌الله ظله‌بالوصول- مشاهد آنست، وحکایت جواذب قوای‌جسمانی بخلاف صوب عقلی [۵] بعینه آنست که شاعر فرماید :

هوی ناقتی‌خلفی وقدامی‌الهوی   و انـی و اباهـا لمـختلفان

همنشینان [۶] ظاهر جمله مدد اعدا الا من عصمه الله ، و قلیل ما هم . پس اگر طالبی از رفیق [۷] حقیقی [۸] نشانی یابد نزاع و تحنن [۹] او به ادراك ملاقات میمون، و مواصلت همایون وی حاجت بشرح نباشد ، بحکم آنکه مراد طلبهٔ یقین ازحضرت‌کاملان، برهان مبین ایشانست برتبیین مطالبی که برذهن طالبان هایل نماید، وحل شکوکی‌که برپای فکر ایشان مشکل بود [۱۰] . سه مسأله القا می‌افتد تا ابتداء مواصلت ازاستفادهٔ علمی عاطل نماند .

مسألهٔ نخستین- شیخ‌رئیس [۱۱] روّح رمسه‌وجزاه عن‌طلبة‌الحقایق‌خیرا، فرق‌میان موجبهٔ معدوله وسالبهٔ بسیطه بدان‌بیان‌کرده‌است‌که موجبهٔ برموضوع

۱- ریا
۲- نکبت
۳- تصلف
۴- وعوات - و دعوات
۵- بخلاف ده
۶- و همنشینان
۷- رفیقی
۸- حقیق
۹- نزاع وتجسس
۱۰- نبود - نشود
۱۱- الرئیس

موجود صادق باشد فحسب ، چه ایجاب حکم محکوم برمحکوم علیه وجود موضوع خواهد بر آن وجه که معلومست . وسالبهٔ معدوله برموضوع معدوم صادق باشد، باآنکه تفسیر موضوع ومحمول بدان کرده‌است که «الشیء الذی یقال انه موضوع فهوبعینه یقال انه محمول» . وازین لازم آیدکه آن شیء که موضوعست ، البته مقول‌علیه باشد بصفتی‌ایجابی که ظاهرموضوعست. پس‌بر مقتضای تقریر وی آن شیء کـه موضوعست دائماً موجـود باشد مادام کـه موضوعست ، چه درحال ایجاب محمول بروی، وچه درحالت سلب محمول از وی ، و چون موضوع معدوم متصور نیست ، فرق مذکور نامعقول باشد .

مسألهٔ دوم ـ شیخ به‌برهان ثابت‌کرده‌است که صور نوعی‌بسائط ، نزد امتزاج باقی‌اند . پس لازم آیدکه مواد ایشان ، همچنان‌کـه در حالت انفراد متحصل‌الوجود بوده‌اند[۱] بصورت نوعی،درحالت‌امتزاج متقوم‌الوجودباشند. و بعد از آنکه جسم درخارج متقوم‌الوجود گشت ، هرصورت که در وی حال شود، صورتی‌جوهری نباشد ، (بل‌عرض‌بود) چه‌صورت جوهری مقوم‌وجود محل‌باشد ، وتقویم وجود متقوم محالست. پس‌نفس‌نباتی یاحیوانی که عارض جسم مرکب می‌شود، صورتی جوهری نباشد ، بلکه چنانکه هیأت ترکیبی و کیفیت مزاجی دوعرض‌اند در آن جسم ، آن نیز عرض باشد ، چه حالیست که مقوم وجود محل نیست . وشیخ اثبات جوهریت وی بدان کـرده است که حافظ مزاج‌محل‌است، قریب بدومتقوم‌است. گوییم محل قریب اگر مجموع جسم ومزاج می‌خواهی ، چون او علت مزاج باشد، پس علت جز آن باشد ، پس به‌وجهی علت آن مجموع باشد، بدینقدر اثبات جوهریت وی لازم‌نیاید،

۱ـ بوجه‌اند

چه هرعرض کــه مستتبـع عرض دیگر باشد در محل ، چون مزاج که مستتبع بعضی از اعراض است ، باید که بدین دلیل جوهر باشد، چه اجسام بااین اعراض که به واسطهٔ مزاج موجود شده‌اند، این مجموع معلول مزاج باشد، پس مزاج متقوم محل قریب خود باشد، وبدین تقدیر جوهر بود، و به اتفاق عرض است، با آنکه ظاهرست کــه مزاج جزء محل نیست ، چه شرط حلول نفس است ، اعنی معد محل مرحلول او را، و اگر به‌محل قریب جسم مرکب می‌خواهد، او متقوم الوجودست به‌مجموع صور نوعی بسائط نه به‌نفس، پس ظاهر گشت که قول به بقاء صور نوعی دربسائط ممتزجه با اثبات جوهریت نفس نباتی یا حیوانی متناقض باشد .

مسألهٔ سوم ــ وجودخاص که‌حاصلست‌مرجوهرمفارق‌را که بدانوجود موجودست ، در عین حال[1] همانست کــه او بدان معقولست ، و معقولیت او مروجود خود را مستفاد از غیراو نیست . و ازین دومقدمه با آنکه عقل‌صریح که اندك تمرن در نظریات حاصل کرده باشد محقق آنست. شیخ رئیس وائمهٔ دیگر مصدق این‌اند، پس لازم آید که وجود او مستفاد از غیر او نباشد . پس امکان وجود چگونه تصور توان کرد، واین شك را بزیادت ملاحظه‌مخصوص فرمایند، چه در تعیینش صفاتی که مخصوص است به‌حقیقت خود عندالتجرد سانح شده است، ومانـع تجاوزنظر گشته ، و اگر بعضی ازمسائل که مشهور و مذکــور نیست و نظر صائب و فکر ثاقب مخدومی بدان فایز شده است ، خصوصاً درتعریف احوال مفارقات، خادم طالب را به‌اهداء آن مشرف‌فرماید، از کمال فضل وتمام افضال مخدومی بدیع نباشد . توقـع است که این‌تصدیع را تحمل فرماید ، و خادم داعی را از جملهٔ مستفیدان شمرد ، و مجامع خاطر

۱ــ درعین خود

ملازم حضرت علیازاد هاالله علاء داند. حق‌تعالی از همهٔ مکاره حارس ودرهمهٔ مطالب معین باد ، بمنه‌وسعة لطفه وجوده .

جواب هذه‌المسائل لنصیر الملة‌والدین[1] طاب‌ثراه

تا ذکر مناقب وفضائل ذات شریف ونفس نفیس خداوند ملك‌الحکماء والعلماء،سیدالاکابر والفضلاء،قدوة‌المبرزین‌والمحصلین،کاشف‌اسرار المتقدمین والمتأخرین،شمس‌الملة والدین، افضل ومفخر ایران ادام‌الله میامن‌ایامه وحصل جوامع‌مرامه، بمسامع دعاگوی مخلص او محمدالطوسی رسیده است . مرید صادق بل‌محب وعاشق‌شده‌است، وشوق نیل‌سعادت‌خدمت روح‌افزا ومشاهدهٔ طلعت دلگشای او ادام‌الله افضاله بحدی بوده[2] که هیچ وهم به‌کنه آن نرسد . وهمیشه برطلب فرصتی‌مؤدی به‌نوعی‌اتصال[3] باآن منبع‌فضل وافضال مواظبت می‌نموده، تاا کنون به‌مقتضای عادت پسندیدهٔ خود درسبق‌خیرات، وتقدیم[4] در حسنات افتتاح کتابت فرموده ، که فاتحهٔ سعادات[5] و فاتح ابواب کراماتست، از استفادهٔ‌آن آثار حکم، و از استفاضهٔ آن فنون‌نعم ، چندان ابتهاج ومسرت به‌دل وجان رسیدکه شرح آن مؤدی بتطویل باشد . خدای تعالی آن خصائل حمیده و خلال مرضیه پاینده داراد . و دست صروف[6] روزگار از آن شخص (نامدار[7]) و حریم بزرگوار مصروف‌گرداناد. (و دعاگوی مخلص را پیش از

۱ـ لخواجه نصیرالدین

۲ـ بود

۳ـ ایصال

۴ـ وتقدم

۵ـ سعادت

۶ـ تصرف

۷ـ پایدار

اجل آسایش دریافت خدمت او بروفق اراده کرامت کناد) بمنه ولطفه .

بعداز تبلیغ دعاوخدمت، واقامت رسوم‌محبت ومخالصت، چون‌خطاب همایون موشح‌به‌القای سؤالی‌چند علمی که ازروی حسن ظنی[1] که به‌دعاگوی مخلص دارد والتماس ایراد جواب‌آن فرموده ، هرچند خویشتن را قوت آن نمی‌داند که بضاعت محدود کم مایهٔ خود را در چنان جنابی عرض کند ؛ اما چون‌ازانقیاد چاره‌ای نیست، اولی‌اشتغال‌تواندبود به‌آنچه اشارت رفته،(اگر) صورت ضمیر دعاگوی مخلص در آن مسئله موافق حق باشد، اثر همت عالی تواند بود . والا باری رقم تقصیر برخود نکشیده باشد ، و درامتثال اشارات عالی توقف و تأخیر (را) مجال نداده . و آن اسئولة[2] واجوبه بروجه ایجاز این است .

سؤال اول ــ فرموده است که شیخ رئیس رحمه‌الله فرق میان موجبهٔ معدوله وسالبهٔ بسیطه به‌آن‌کرده‌است‌که‌موجبه برموضوع موجود صادق باشد فحسب ، وسالبهٔ بسیطه بر موضوع معدوم نیز صادق باشد ، با آنکه هم شیخ تفسیرموضوع و محمول را بدین وجه‌کرده است که «الشیء الذی یقال له انه الموضوع فهو بعینه الذی یقال انــه المحمول» ، وازیــن لازم‌که آن شیء که موضوع‌است، البته مقول‌علیه باشد بصفتی ایجابی‌که ظاهرموضوعست، پس برمقتضای‌تقریروی آنشیء که موضوعست دائماًموجودباشد، مادام‌که‌موضوع باشد[3] ، چه درحال ایجاب محمول بر وی، وچه درحال سلب‌محمول ازو ، و چون موضوع معدوم متصورنیست، فرق مذکور نامعقول باشد.

جواب: آنچه شیخ درموضوع مذکورگفته است در فرق میان موجبهٔ

۱ــ الظنی

۲ــ مسئله

۳ــ است

معدوله وسالبهٔ بسیطه، به‌اعتبار عموم و خصوص متناولات آن دو قضیه باشد، والا فرق میان این دو درعبارت به ایجاب وسلب است که کیفیت ربط اجزای قضیه‌اند، وبعدول وتحصیل که درنفس‌امرست، یعنی هم به‌صورت وهم‌به‌ماده، واما‌درمتناول‌مفهوم‌شبهه نیست که موجبه برموضوع‌موجود بیش نیفتد، وسالبه برموضوع موجود ومعدوم افتد ، الاآنست که ازین عبارت دو معنی درخاطر آید، یکی آنکه موجبه برموضوع[1] مقید بوجود افتد ، و دوم آنکه موجبه بر موضوع مطلق افتد. و لازم‌آید از ایجاب که‌آن موضوع مقید به وجود باشد، یا اتصاف‌به وجود. دراول پیش ازثبوت حکم باشد، ودر دوم بعد ازآن. وبر تقدیراول لازم‌آید که موجبهٔ کلی وسالبهٔ جزئی متناقض نباشند، چه اگر گوییم هرچه انسانست ضاحکست، وبعضی از انسان ضاحك نیست ، هر دو قضیه بر صدق جمع‌آید، چون حکم دراول برهمهٔ انسانهای موجود باشد، ودر دوم‌بر انسانی معدوم. واین‌خلل ازعدم‌اتحاد درموضوع باشد. واما برتقریردوم‌خللی لازم نیاید، چه موضوع متحد باشد ، الا آنکه ایجاب اقتضای وجود موضوع کند بروجهی که شامل خارجی و ذهنی بود[2] وسلب نکند . و وجود موضوع غیرکون موضوع باشد بالفعل که هردو قضیه یعنی‌ایجابی وسلبی معتبر باشد، چنانکه هم شیخ گفته‌است «اذا قلناکل‌ب فانانعنی به‌ماهوج بالفعل، ولانعنی به مایصح‌ان یکون‌ج کما ذهب‌الیه‌بعض الافاضل‌یعنی‌به‌ابانصر الفارابی» چه‌دراول معتبر وجود موضوع است بالفعل. و در دوم ماهیت موضوع بالفعل.

واما آنچه‌گفته‌است که‌تفسیرموضوع‌بدین‌وجه کرده‌است که «الشیء‌الذی یقال انه‌الموضوع» گوییم مراد ازین سخن نه حکم ایجابی است بر آن شیء،

۱ــ برموجود

۲ــ باشد

بل اتصاف آن شیء است به‌این معنی، چه ترکیب چیزی[۱] که اقتضای ایجاب کند، و آن تقیید شیء باین صفت که «الذی یقال له‌انه الموضوع» وجودشیء[۲] لازم‌نیاید. چه توان گفت که «الشیء الذی‌یقال‌له انه‌الموضوع هو لیس‌بموجود» و آنچه بعد ازین گفته است «فهو بعینه الذی یقال‌له انه المحمول» حکم است وخاص است بقضیهٔ موجبه، چه درسالبه «فهو بعینه لایقال‌له انه‌المحمول»حق باشد. و حمل بحقیقت اطلاق بر حمل ایجابی‌کنند،[۳] واز روی مجاز برحمل سلبی، وتقابل میان ایـن دو حمل ازباب عدم و ملکه باشد ، پس معلوم شد که واجب نیست که موضوع قضیه دائماً موجود بـاشد ، و صحت فرق مذکور ظاهر شد .

و در سئوال دوم فرموده که شیخ به‌برهان ثابت‌کرده است‌که صور نوعی نزدیك امتزاج باقی‌اند، پس مواد ایشان چنانکه درحال انفراد متحصل الوجود بوده‌اند بصور نوعی درحال امتزاج نیز متقوم باشند ، و بعد ازتقویم جسم درخارج هر صورت کـه در وی حال شود ، صورت جوهری نبود ، بل عرض بود. چه‌آن صورت مقوم وجود محل نبود، وتقوم متقوم محال[۴] باشد، پس نفوس نباتی و حیوانی اعراض باشند. وشیخ اثبات جوهریت آن نفوس به‌آن کرده‌است که حافظ مزاج‌اند، پس محل قریب ایشان‌متقوم باشد، تاآنجا که‌گفته است: پس ظاهرشد که قول ببقاء صورنوعی در بسائط ممتزج، باقول به‌اثبات جوهریت نفوس نباتی وحیوانی متناقض باشد.

۱ــ ترکب خبری

۲ــ وجودش

۳ــ کند

۴ــ بحال

جواب . اما مقدمهٔ اول که حکم است ببقاء صور نوعی درحال امتزاج حق است ، چه اگر باقی نبودندی ، مزاج که معلول ایشانست باقی نبودی ، و اما مقدمهٔ دوم که گفته است بعد از تقوم[1] جسم درخارج هر صورت که در وی حال[2] شود عرض بود، موضع نظرست ، اگر گفتی که هر چیز که در وی حال شودعرض بود، درعبارت لایق‌تر بودی، چه صورت الاجوهر نبود ، اما حال شاید که عرض باشد. و اگرچنانچه گفته است تقوم بصورت اقتضای آن کردی که‌حال درمتقوم بصورت عرض‌بودی، صور نوعی همه اعراض بودندی، چه هیولی در عقل اول به‌صورت جسمی متقوم شده است ، وبعد ازآن مجموع را به‌صورنوعی، نوعی دیگر آن تقوم حاصل آمده، وهمچنانکه تقوم بصورت جسمی‌مانع‌تقوم به‌صورت نوعی، وموجب آنکه آن صوراعراض‌باشند نیست، تقوم نیز بصورت نوعی مانع تقوم ممتزج از انواع بصور نباتی وحیوانی که نفوس‌اند وموجب آنکه آن نفوس اعراض باشندنباشد. وبرهان بر آنکه نفوس جوهرند آنست که نفوس منوعات ممتزجات‌اند،[3] یعنی ممتزج را نوعی غیراز انواع‌عناصر گردانیده‌اند ازانواع‌نباتات‌وحیوانات،وآن‌انواع‌جوهراند وجزء جوهر، جوهربود. پس آن صورت که ممتزج مرکب ازآن وازعناصرممتزجه باشد،جوهرباشد، وتقوم آن‌صورممتزجه رابه آن معنی کرده‌است که‌آن ممتزج را بدن نباتی خاص یا حیوانی گردانیده است ، چه ممتزج پیش از حلول آن صورت یا تخمی یا نطفه‌ای بود ، وبعد از زوال آن صورت از وی، چوبی یا

۱ــ تقویم

۲ــ حاصل

۳ــ ممتزج‌اند

جیفه‌ای باشد . اما درحال حلول آن صورت (در وی بدن) درختی یا حیوانی باشد ، و چنین صور را صور کمالی خوانند ، و به ایـن سبب (درحدی که) نفس را گویند چنین گویند: نفس کمال اولست اجسام را و به کمال ثانی افعال خواهند که ازدو نفس صادرشود، چون تغذیه و تنمیه و تولید مثل و حرکت ارادی واحساس وغیر آن ، پس دربن موضع آنکه ممتزج را بدن نبات یـا حیوانی گرداند، به‌اعتباری صورت خوانند، چه تقوم ممتزج که به آن تقوم آن بدن شده است اوست، و به‌اعتباری کمال خوانند، چه آنچه درعناصر بقوه بوده، به‌این به فعل آمده، و به اعتباری نفس خوانند، چه مبدأ افاعیل نفسانی هم‌اوست. آنچه گفته است که شیخ اثبات[1] جوهریت نفوس به آن کرده است که حافظ مزاج محل‌اند هم موضع نظرست.

وحق آنست که چون جمعی ازمتقدمان گفته‌اند که نفس نفس مزاج است، شیخ بر ایشان رد کرده است که نفس حافظ مزاج است، ومبقی شیء نفس شیء نتواند بود، وازمزاج که شرط وجود نفس است، اثبات وجود مشروط متعذر باشد ، چه شرط شاید که عامتر ازوجود مشروط باشد، فکیف اثبات جوهریت مشروط، واگر بـوجهی که نفس مبقی و حافظ مزاج است، مزاج را معلول نفس نهند، ازاثبات وجود[2] معلول اثبات وجود علت نفس نتوان کرد ، اثبات جوهریت (علت) بهیچوجه ممکن نباشد، پس معلوم شد کـه قول به‌بقاء صور نوعی در ممتزج، با قول به‌جوهریت نفس متناقض نیست.

ودرسئوال سوم گفته است وجود خاص جوهر مفارق اینست که او

۱ـ بیان

۲ـ بروجود

بدان معقولست ، و معقولیت او خـود را مستفاد نیست ازغیر، پس وجود او مستفاد ازغیر نباشد.

جواب . وجود مطلق میان موجودات مشترکست ، و معقولیت مشترك نیست، پس‌وجود معقولیت نباشد، و نیزمفهوم از وجود غیر،مفهوم ازمعقولیت است، چه اول اضافی نیست، ودوم اضافی است، ازبهر آنکه معقولیت بقیاس با عاقلی تصور توان‌کرد . وچون وجود ومعقولیت[1] را مقید گردانیم وگوییم وجودخاص جوهرمفارق ومعقولیت او (جوهر مفارق)خود را ، این‌تخصیص افادت اتحاد[2]این دو امر نکند، پس شاید که هریکی را علت دیگر بود، وعلت وجود خاص او موجد اوست ، وعلت معقولیت او خود را قیام او به انفراد و برائت او ازمادیات.

وآنچه‌گفته‌اند وجود او معقولیت اوست ، معنی‌آنست که این‌دوامر دو ذات نیست، بلکه‌یك‌ذاتست اماأخوذ به‌دواعتبار، باعتبار اول که وجود آن‌ذات است، محتاج است‌بموجدی غیراو، وباعتبار دوم که معقولیت اوست، محتاج نیست بغیراو، چه قیام‌بذات وبرائت او ازمادیـات مادت[3]، اورا ازغیر مستفاد نیست، و این همچنانست که موجود ممکن بغیر موجودست و به‌خود ممکن، ودوذات‌نیست، وهمچنین‌گویندعاقل‌ومعقول وعقل‌یکی‌است (یعنی‌بذات‌یکی) و به‌اعتبار سه، وامثال این درسخن حکما بسیارباشد، چون قواعد تعیین[4]گردد تفصی ازآن آسان باشد.

۱ــ و معقول

۲ــ ایجاد

۳ــ ازمادت

۴ــ معین

خواجه‌نصیردرذیل این‌نامه پس ازجواب‌بسؤالات سه‌گانه شمس‌الدین کیشی درآخر رساله فرماید: این است آنچه براین سؤالها بخاطرآمده است انشاءالله‌تعالی پسندیده باشد.واگربعضی‌بمعاودت نظرمحتاج باشد، توقع‌است که اعلام فرمایند.

واما استطلاب خواطر وفوائدی‌که ازاحوال‌مفارقات‌سانح شده باشد، ودرکتب‌اهل این علم مذکور نباشد، و نسخت مجسطی و غیرآن هم‌که طلب فرموده است ، فرستادن‌آن در این وقت متعذر بود . چه شواغل ظاهر و باطن متراکم‌بود،ونکایت‌مفارقت‌بعضی ازیاران‌قدیم،وبودن‌برجناح سفری‌اضطراری واشتغال‌باهبت‌آن‌ازمهمات‌ضروری‌عائق‌می‌نماید. فیمابعداگرخدای‌تعالی‌فراغی[1] کرامت‌کند این‌خدمت‌بجای‌آورده‌آید، انشاء الله‌تعالی،وهوولی‌التوفیق وملهم التحقیق. کامرانی وشادمانی‌وحصول امانی میسرباد بابقاء جاودانی، بمحمد و آله اجمعین. انتهی.

یك نسخه ازاین دونامه واسئله و اجوبه در جنگی که حاوی عده‌ای از رسائل متفرقة است درکتابخانهٔ ملی ملك ، و نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمن مجموعهٔ شماره (۴۰) ازکتب مرحوم خاتم الحکما میرزا محمد طاهرتنکابنی طاب ثراه ، و نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه طهران موجود است .

۶۵- الاسئلة النصیریة: خواجه‌ازفیلسوف وحکیم وفقیه معاصرخود شمس‌الدین خسروشاهی (۵۸۰-۶۵۲) چند سؤال از مسائل حکمت کرده ، ورساله‌ای‌نوشته، ونزد او ارسال داشته، وازوی تقاضای جواب و توضیح‌آن مسائل را نموده است. ظاهراً خسرو شاهی به‌سؤالات وی جواب‌نداده‌است،

۱- فراغتی

وبعد صدرالحکماء مولانا آخوند ملاصدراء شیرازی (متوفی ۱۰۵۰) سؤالات خواجه را دررساله‌ای جواب گفته است. ورساله خواجه را درآغازرسالهٔ خود بتمامی آورده وبعد به‌جواب هریك ازپرسشهای او پرداخته است.

نسخهٔ این رساله و جواب آن از آخوند ملاصدرا در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی در جزوکتب اهدائی مرحوم طباطبائی بشماره ۱۱۷۶ موجود است. این رساله وجواب ملاصدرا هردودرحاشیهٔ کتاب مبدأ ومعاد ملاصدراء درسال۱۳۱۴ ونیز درحاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا در سال ۱۳۱۳ قمری بطبع رسیده است.

وهمین سه سؤال را احمد بن زین العابدین عاملی جبلی (متوفی میان ۱۰۵۴ و۱۰۶۰) شاگرد و داماد میرداماد به‌دستور محمد صالح کرامی جواب گفته‌است . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ اهدائی آقای مشکوة به دانشگاه طهران موجود است .[۱]

رسالهٔ نصیریه

لماکانت الکتابة وسیلة الی‌تراسل من دانت افئدتهم، وتفاصلت‌السنتهم. والسؤال ذریعة الی استفادة الخیرلمن‌کان حرصه علیه شدیدا ممن کان باعه الیه مدیدا. اری‌الخادم‌الداعی محمدالطوسی التوسل بهماالی جناب‌العالی الفاضل المحقق المدقق شمس الملة والدین ، برهان الاسلام والمسلمین ، سیدالملوك والسلاطین، قدوة العلماء المتأخرین، سلطان الحکماء المحققین، ادام‌الله میامن

۱ـ فهرست دانشگاه ج۳ ص۱۷۹ وص۱۸۹.

ایامه وسهل سبیل مرامه والذ علیه صوت انعامه ؟ ووفق فی افتتاح کل امره و اختتامه، سیما الادراک مبتغاه، ووصله الی ماتیمناه. فهذا مبلغ التحیة و الخدمة، و الدعاء بدوام العز ومزید النعمة. ثم جعل مفتاح المباسطة[1] مسائل علمیة، ومصباح المفارقة مباحث حکمیة للشیخ حرس الله علوه، وقرن بالسعادة عشیه وغدوه بافاضة مالدیه فیها، وینعم بافادة مایقرر رأیه علیه منها فان من حق العلم ان لایحرم طلابه ، و من کرامة الفضل ان یتفضل بـه اربابه ، و رایه الشریف اعلی، و بالاضافة فیما یحاوله اولی. والاسؤولة هذه.

الاول، لما امتنع وجود حرکة من غیر ان یکون علی حد معین من السرعة والبطوء مدخل فی وجود الحرکات الشخصیة و من حیث هی شخصیة والسرعة والبطوء غیر متحصلی المهیة الا بالزمان، فاذن للزمان مدخل فی علیة الحرکات الشخصیة فکیف یمکن ان یجعل حرکة معنیة علة لوجود الزمان ... الخ .

ودر آخر نوشته است:

والمتوقع من کرمه العمیم و لطفه الجسیم ان یعذر الخادم الداعی علی هذا التجاسر فیخدمه فیما یستأهله، فانه ممتثل لما یأمره، والله تعالی یمدفی الایام العالیة، ویقربها بنعمة المتوالیة انه علی کل شیء قدیر، وباجابة الدعاء جدیر .

۶۶- رساله درجواب اسئلهٔ محیی الدین: علامه محیی الدین عباسی از معاصران و شاگردان خـواجه ضمن نامه‌ای سه سؤال ازمباحث حکمت از استاد خویش کرده وخواجه بدانها جواب داده است.

ابتدای نامهٔ محیی الدین این است :

«کتب الامام العلامة محیی الدین محمد بن المحیا العباسی فی تاریخ احدی وسبعین و ستمائة الی المولی الاعظم نصیر الحق والدین محمدبن محمد

۱ــ الباسطة

ابن‌الحسن الطوسی رحمهما الله تعالی. قدکنت ایها‌العظیم ادام الله نصرالعلوم ببیانك ورفعه شأنها...»

وسؤالات سه گانه وی بترتیب عبارتست از: ۱ـ ان‌کان الجوهر جنسا لما تحته... ۲ـ لم لایجوز ان یکون الفاعل قابلا ۳ـ ما ماهیة الحرکة

وصورت نامهٔ خواجه این است :

« واما صورة خط مولانا نصیرالحق والدین برد الله مضجعه فی هذه»

«اطال‌الله‌بقائك وادام عزك وعلاك. وانجح مآربك ومطالبك (و) وفقك لتحصیل سعادة‌الدارین. ورزقك الخیر والکمال فی‌المنزلین . طالعت ماکتبته فی المطالب الثلاثة العلمیة، واوردت فی‌اجوبتها ماکان عندی ، فان‌کان وافیا بما یطلبه شافیا مما تعرض‌له، والا فلیعاودنی فیما سنح له.»

وپس ازنامه مسائلی راکه محیی‌الدین ازوی پرسیده جواب داده‌است.

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعهٔ نفیسی نزد شادروان دکتر مهدی بیانی دیـــده شد .

۶۷ـ **مسائل هفتگانه:** عزالدولة ابوالرضا سعدبن منصوربن‌کمونه از حکمای مشهور و همزمان با خواجهٔ طوسی هفت مسئله از مسائل حکمت از محقق طوسی سؤال‌کرده واوپرسشهای ابن‌کمونه رادررساله‌ای پاسخ داده و به‌نزد او فرستاده است .

ابتدای رساله این است :

هذه مسائل سبع سأل عنها عـــزالدوله ابوالرضا سعد بـــن‌کمونه مولانا الاعظم‌افضل‌المتقدمین استادالدنیا نصیرالملة والدین محمدبن محمدبن‌الحسن الطوسی بردالله مضجعه .

المسئلة الاولی ان الحوادث ینتهی الی حرکة متصلهٔ سرمدیة به .

المسئلة الثانية . هوان قالوا اهل علم الهيئة على امتناع عروض الاختلاف في الحركات السماوية وذلك ليس بمعنى؟

المسئلة الثالثة . ثبتوا ان تشخص الاشياء المتفقة فى النوع انما هو بسبب المادة ، وكل موضع استعملوا هذه المقدمة فيه جعلوها مما يثبتوه ، لان مطلق المادة اعم ؟

المسئلة الرابعة . قالوا ان الجسم لا يؤثر الا فيما ما بينه و بين غيره نسبة وضعية ؟

المسئلة الخامسة . ماقرران كل مجرد بحت انيكون عاقلا لذاته ولغيره على الطرايق التى ذكرها الرئيس فى الاشارات ؟

المسئلة السادسة. اثبتوا ان النفس لايدرك الجزئيات الابآلة جسمانية؟

المسئلة السابعة . المشهور عند اكثر المحققين القول بحدوث النفس الانسانيه فى النوع، وذلك مع ان ثمة ما يفيدهم عن القول به، فان حجتهم عليه لايتم باتفاق . . . وابطال التناسخ .

آخر آن

فهذا ما قدرت على تحريره فى اثناء هذه العوائق والشواغل التى ليس تحتها طائل والله الموفق والمعين.

۶۸- جواب اسئله‌ای چندکه ازروم پرسش شده : شرف الدين محمد بن محمود رازی[1] بیست وسه سؤال ازمسائل علوم الهی وطبیعی و ریاضی از روم آورده. وخواجه بدانها پاسخ داده است. ابتدای آن:

«هذه اسؤولة وردت من الروم على يد شرف الدين محمد بن محمود الرازى على المولى نصير الدين الطوسى رحمه الله.

اثر العلة فى وجود المعلول اوفى ماهيته».

۱ ــ فهرست انتشارات دانشگاه ج ۳ ص۱۸۶ دراین نسخه: شرف الدين محمود الرازى است .

نسخه این اسئله نیز در مجموعهٔ سابق ملاحظه شد و نسخهٔ دیگری از آن در کتابخانهٔ دانشگاه است .

۶۹- جواب اسئلهٔ سید رکن‌الدین : ابوالفضائل سید رکن الدین استرابادی که ازشاگردان خواجه است بیست مسئله از مسائل منطق وحکمت ازاستاد خود سؤال کرده وخواجه بدانها پاسخ داده است.

این رساله به‌عربی وبسیار مختصر است ، و ازچهار پنج صفحه تجاوز نمی‌کند . از جمله سؤالات وی فرق موجبهٔ معدوله و سالبهٔ بسیطه و سبب احتیاج مردم بمنطق است.

رساله بدین عبارت آغاز می‌شود :

«قال السید رکن‌الملة والدین کتبت‌الی حضرة المولی سلطان‌المحققین نصیرالملة والدین الطوسی قدس سره عدة مسائل لامرین : احد هما للحل والکشف . و الثانی لیکون خطه الشریف عند العبد المخلص.

احدها انه قال‌المنطقیون فی سبب احتیاج الناس الی تعلم المنطق . . . الخ » .

و در آخر این رساله خواجه فرماید:

«و هذه اجوبة المسائل التی اوردتها بحسب ماسنح لی علی سبیل الاستعجال ، مع اشتغال الخاطر بالشواغل المختلفة المتراکمة . فان کان فی بعضها سهوفلیذکره حتی اصلحه ان قدرت علی ذلك . و اذا یسرالله تعالی فراغا یمکن ان اخوض معه فی هذه المسائل ، و فیما هومن قبیلها اواهم منها بکلام یشتمل علی حل الشکوك الواردة علیها اشتغلت وعرضته علیه .

وکتبه محرره فی منتصف محرم سنة احدی وسبعین و ستمائة حامداً لله تعالی ومصلیاعلی نبیه وآله».

نسخه این رساله در مجموعه‌ای که حاوی رسائل چندی از خواجه و بزرگان حکماست درکتابخانهٔ ملی ملك شماره ۴۶۸۱ می‌باشد. و درآخراین رساله‌نوشته‌شده است «نقلت هذه‌الرسالة والتی قبلها بواسطتین من‌خط‌مؤلفها» ورسالهٔ قبلی آن رسالهٔ خواجه در تحقیق قوس قزح می‌باشد.

و نسخهٔ دیگرهم در ضمن مجموعهٔ دیگر به شماره ۶۱۱ جزوکتابهای مرحوم تنکابنی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، و نیز نسخهٔ دیگـر در مجموعه‌ای نزد شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد. و نیز در مجموعهٔ کتابخانـه مجلس شورای ملی نسخه دیگریست. نسخهٔ ایـن اسئله ضمن مجموعه‌آثار خواجه به‌تصحیح‌آقای نورانی درجزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است.

۷۰- نامهٔ خواجه به‌اثیرالدین‌ابهری: اثیرالدین ابهری که ازحکماء معاصر خواجه وازشاگردان مبرز امام فخررازی وصاحب تصانیف مفیده‌است خواجهٔ طوسی‌نامه‌ای به‌وی نگاشته ومسائل چندی از مشکلات فلسفه را از او پرسیده‌است. نامهٔ خواجه بدین صورتست[1]:

«هـر چند ز روزگار بیدادیهاست یارب[2] که مرا از توچه‌آزادیهاست

۱- درمجموعه‌ای که نامهٔ اثیرالدین ونامهٔ خواجه ورسالهٔ سؤال وجواب این دوبزرگ درآن بود واستکتاب ازآن شد. عنوان‌نامهٔ اول‌جواب‌اسئلهٔ اثیرالدین ابهری بود یعنی میرساند که نامه ازطرف اثیرالدین صادرشده وبعد خواجه بنامهٔ اثیرالدین جواب داده است ولی بعد نسخهٔ دیگری که صورت‌آن درنزد دانشمند معظم‌جناب‌آقای مؤید ثابتی ملاحظه شد به جای نصیرالملة «اثیرالملة» وپس ازکلمهٔ دعاگوی مخلص «محمدالطوسی» افزوده شده‌بود که می‌نمود نامه ازخواجه طوسی‌است که به‌اثیرالدین نوشته شده است.

۲- بازاین

بی زحمت امید وغم وصل و فراق ای‌بس[۱] که زدیدار تو ام‌شادیهاست

جناب همایون و ذات میمون مخدوم معظم ملك الحكماء اثیر الملة[۲] والدین قطب الأسلام والمسلمین ، قدوة العلماء و المحققین بقیة[۳] افاضل المتأخرین ، ادام‌الله تعالی علوه، وقرن بالمیامن عشیه و غدوه ، که مقصدآمال افاضل و مطلع انوار فضایل است همیشه به کرامات ذوالجلال و کمالات لایزال‌محفوف‌ومحظوظ[۴] باد،ودست (تصرف‌زمان وعنان‌تغلب)حدثان‌از کنف شرف وساحت با راحتش‌مردود، ومصروف بحق‌الحق. وصاحب ثنادعاگوی مخلص(محمد طوسی)[۵] خدمت ودعامیرساند. که هرچند دولت مشاهدهٔ طلعت (همایون) دروقتی یافته است که‌اقتضای اقتنای حظی‌از آن‌جناب فیاض نکرده. امااز آنوقت‌بازهمیشه به نیل‌آن‌سعادت متحنن ومتعطش بوده، و ازاخبارسیاره و سوانح عزایم مخدومی معظمی دامت معالیه و اقترن بالسعادة ایامه و لیالیه متفحص و متفتش بوده . و تا بشارت[۶] پیوستن بخطهٔ[۷] عراق بمقام مبارك شنیده (بمصداق این شعر) آن شوق وشعف[۸] تضاعف پذیرفته .

اری الشوق تزداد[۹] یوماً (فیوماً) اذا ماالمنازل تزداد[۹] قربا (کذا)

۱ـ این بس

۲ـ نصیرالملة

۳ـ نقبة

۴ـ وموصوفـوِمحفوظ

۵ـ بعضی‌نسخ «محمد طوسی» را ندارد

۶ـ وباشارت بشارت

۷ـ تزیین خطهٔ

۸ـ وشعب

۹ـ یزداد

ایزد عزوعلا یافت این مراد بخوبترین وضعی[1] و محبوبترین هیأتی کرامت کناد.

وما ذلك علی‌الله بعزیز :

وچون ایام شریفه ادامها الله مستغرق افادهٔ اسرارحکمی و افاضهٔ انوار علمی است، این دعاکه فاتحهٔ استسعاد، وفتح‌باب مکاتبه وانبساط خواهد بود، انشاءالله تعالی نخواست‌که از استفاده واستفاضه خالی‌باشد. پس بنابروثوقی که برمکارم‌اخلاق‌عالیه‌حاصل‌است، دوسه موضع‌ازجمله‌مواضع‌که درخاطراز آنخارخاری‌بود اختیارکرد، تاآنرا وسیلهٔ اقتباس‌اشراقات ضمیرمنیرمخدومی معظمی لازالت مشرقة الانوار سازد . اگربیان حال وایضاح حل این بروجهی که رای شریف برآن قرارگرفته انعام فرماید از این فرط‌کرم ، و وفور لطف غریب نباشد. ونیزاگرآنرا بفراصت(؟) تحقیق سفرمعرب؟ مقرون‌گرداند.یعنی ازنوادر فوائد، وغرائب‌نکتی‌که سانح شده باشد مانند اصول رصدی محدث اگراتفاق افتاده باشد. یا نکتهٔ بکرکه‌برخاطرمنیر فائض شده دعاگوی مخلص درآنچه اورا اهل شمرد مباسطت فرمایند . ایزد سبحانه و تعالی انفاس عزیز مخدومی را همیشه مصادرعلوم حقیقی وموارد اسرار غیبی داراد بحق الحق.

مذکورات :

۱ـ اگــر سبب صدور معلولات متکثرهٔ غیر مترتبه در سلسلهٔ ایجاد از علت‌اولی وجودکثرتی‌که معلول اول‌لازم‌است باشد. مانند امکان وتعقل خود ومبدأ خود، چنانکه محصلان ومتأخران تقریر داده‌اند، سخن‌کیفیت لزوم این کثرت نه برطریق ترتب یا تجویز صدورکثرت از واحد بسیط دفعة یا اثبات مبداء غیرعلت اولی وعدم‌احتیاج غیرعلت‌اولی بعلت اولی دروجود لازم‌آید،

۱ـ وصفی

وبرطریق ترتب‌لازم‌آیدکه معلول اول معلول‌اول نبود. واگربعضی‌ازاین امور عدمی فرض‌کنند لازم‌آیدکه عدمیات مبادی اولی موجودات بوده باشد ، پس سد باب وجود علت‌اولی لازم آید .

۲ـ هیچ حرکت منفك از بطوء و سرعت موجود نتواند چنانکه مقرر است، وتجدد بطوء وسرعت الابزمان نتواند بود. پس‌زمان‌ازجمله مشخصات هریك ازحرکات محصل‌باشد. وچون چنین باشدنشایدکه زمان معلول‌حرکت معین بوده، چه شخص محال‌بودکه معلول متشخص‌بود ازجهت وجوب تقدم علت برمعلول. اگرگویند نه‌هیولی باتقدم صورت بروجهی ازوجوه علیت از اسباب شخص صورتست گوئیم : صورت من حیث الصورة مقدم است بر هیولی من‌حیث صورة معینه مشخص‌بهیولی‌است. ودرموضع مذکورحرکت من‌حیث هی حرکة علت وجود زمان نیست ، بلکه حرکت معین محصل از جمله حرکات خاص به‌علیت زمان است، پس‌اشکال این معارضه مندفع نشود.

۳ـ هر دائره‌که محیط او حامل مرکز دائره دیگر باشد و متحرك شود بحرکت وضعی بسیط متشابه وتحریك دائرهٔ محمول‌کند بهمان‌حرکت مرکز حامل را بضرورت سه خاصیت لازم‌آید.

اول‌تساوی زوایای حادث ازحرکت متساوی برحوالی او. دوم تساوی ابعاد مرکز محمول ازو در همه احوال. سوم دوام محاذات قطری بعینه از اقطارمحمول اورا. وچون این سه قاعده مقرر شد حکم علم اهل هیئت متعلق این سه خاصیت بسه نقطهٔ مختلف در افلاك قمر ودیگرکواکب . واین مرکز حامل و مرکزحامل؟ ونقطه محاذات بامرکز معدل مسیر ومرکز حامل موجب ارصاد ایشان مقتضی جوازخرق والتیام، خرقی‌که تدویر دروی متحرك باشد. یاخلو موضع حرکت او ، یا جواز صدور حرکتی مختلف از اجرام سماوی،

یا ترکیب حرکت موجود برضد آن حرکات متشابه از یکی باشد . و همه اقسام بیرون قسم آخر به نزد حکیم ممتنع است و سخن اهل صناعت ازتقریر قسم آخر برممتنع خالی است . چه متقدمان بر ایراد دوائر که مهندس را بر اقامت برهان بر تقدیر مفادی وضع آن کافی باشد قناعت کرده‌اند ، و متأخران وجهی که تعرض بیان هیأت اجسام کرده‌اند ، از عهدهٔ تخلیص آن چنانکه رای منیر را معلوم باشد بیرون نیامده‌اند تا آنکه احوال عروض خصوصاً عرض زهره و عطارد همین حکم دارد . خللها که بر تقریر ابن الهیثم و آنچه در اختصاص بطلمیوس مذکور است هم پوشیده نباشد ، و اگر رای همایون را بافادت بیان نکت تفضل فرماید از آن وفور لطف عجب نباشد .

زحمت از حد گذشت هم مکارم اخلاق عالیه عذر خواه تواند بود والدعاء کمامضی[1] .

نسخه آن ضمن مجموعه‌ای درنزد شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد . و دو نسخهٔ دیگر هم در کتابخانهٔ دانشگاه اهدائی جناب آقای مشکوة موجود است .

۱ـ فهرست دانشگاه ج۳ ص ۳۸۳ بطوری که در پیش گفته شد در نسخه‌ای (مجموعهٔ بیانی) که این نامه و اسئله از آن نقل شد پس از پایان نامه که عنوانش « جواب اسئلهٔ اثیرالدین ابهری بود و بنظر می‌رسید که سائل ابهری ومجیب خواجهٔ طوسی است اضافه شده بود که خواجه اثیرالدین را بدین نامه جواب گفت و نامه‌ای از خواجه درجواب نوشته شده بود که پس از دقت معلوم گردید این نامه جوابی است که خواجه به شمس الدین کیشی داده و ظاهراً اثیرالدین به خواجه پاسخی نداده است.

۷۱- رساله درجواب نجم‌الدین دبیران : کاتبی قزوینی از خواجهٔ طوسی ازگفتهٔ شیخ الرئیس که فرموده:

«انالحرارة تفعل فی الرطب سوادا و فی ضده بیاضا . و البرودة تفعل فی‌الرطب بیاضا، وفی‌ضده سوادا» . پرسیده است که مقصود شیخ چیست؟ و ازاینکه گفته حرارت در تر مایهٔ سفیدی و در خشک موجب سیاهی است چه منظور دارد.

خواجه اورا برسالهٔ کوچکی‌جواب گفته است. و آغاز رساله این‌است: «قال مولانا افضل المحققین نصیر الحق والدین محمد الطوسی. سأل مولانا علامة العصر نجم‌الدین الکاتبی مدظله العالی داعیه‌المخلص عن قول الشیخ‌الرئیس انالحرارة..الخ»

آخر آن. «فهذا ماعندی فی هذه‌المسئلة، والمتوقع من کرمه ان یرشد داعیه المستفید علی مایری ما فیه من الخلل والنقصان . و اللهالموفق وعلیه التکلان» .

این رساله که در حدود چهار صفحهٔ کوچك بیش نیست ، نسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی در آخـر کتاب کشف‌القناع شماره ۵۵۹۰، و در کتابخانهٔ ملی ملك و کتابخانهٔ دانشگاه (شماره۳۸۹) موجود است.

ترجمه‌ای از تلخیص این‌مقاله توسط (ا. ویدمن[1]) در۱۹۰۸ درمجله‌ای بچاپ رسیده است[2].

۷۲- رسالهٔ دیگر درجواب همان فاضل : یعنی دبیران کاتبی‌قزوینی.

1_ E. Wiedemann

۲ـ سارتن درج۳ تاریخ علوم

فاضل علامه نجم‌الدین کاتبی دراین مسئله‌که «نقیض عام اخص از نقض خاص است» شك کرده، وخواجه طوسی‌درآن‌بحث فرموده وضمن رساله‌ای جواب داده است . اول‌آن:

«اجاب عنه‌العلامة نصیرالدین الطوسی بان قال : الممکن‌العام ینقسم الی قسمین هما مانعةالخلو دون‌الجمع»

نسخه‌ای از ایـن رساله در جزو مجموعهٔ شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد . و نسخهٔ دیگر هـم در کتابخانهٔ دانشگاه[1] و نسخهٔ سوم در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

۷۳- رسالهٔ دیگردرجواب سؤال کاتبی : نجم‌الدیـن کاتبی از قول حکما دربارهٔ طعوم ومزه‌های مختلف ازخواجه پرسش کرده وخواجه در این رساله اورا جواب گفته است. ابتدای‌آن:

«من فوائد مولانا سلطان المحققین نصیرالحق والدین الطوسی طاب ثراه فی تحقیق‌الطعوم،اشار مولانا علامةالعصر نجم الملة والدین افضل العالم ادام‌الله علوه الی‌داعیه‌المستفید، بان یکتب ماسخ له علی قول‌الحکماء «الجسم اما لطیف او کثیف او معتدل . والفاعل فی هذه الثلثة اما الحـرارة اوالبرودة اوالقوةالمعتدلة بینهما».

وآخـرآن: «فهذا ما عندی فیه، و مولانا ینظرفیه ویفید مایسنح بخاطره الشریفة الوقادة انشاءالله».

نسخهٔ این‌رساله درجزومجموعهٔ دکتربیانی دیده شد ، ونسخهٔ دیگری هم درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (شماره۱۰۷۹) موجوداست.[2]

۱ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ص۲۴ شماره ۱۰۳۵

۲ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۴

۷۴- جواب محقق طوسی دررفع تناقض سخن حنین وابن‌سینا راجع برنگ بول. ابتدای آن:

قال حنین فی‌المسائل «ان‌النضج یفعل فی صبغ‌البول اولا. ثم‌فی قوامه وقال‌الشیخ‌الرئیس فی‌الفصل الثالث من التعلیم الثالث فی قوام البول... یعلم ان صبغه لیس عن نضج...».

کیف یری الرأی‌المعالی فی دفع هذا الاشکال ، ولرأیه مزیدالسمو... الجواب. اقول کل واحد من‌الصبغ والقوام قدیکونان طبیعیین».

انجام: ولیس بین‌الکلامین تناقض، فهذا ماعندی فیه، والله اعلم[1] .

۷۵- رساله درنفوس ارضیه وقوای آنها: رسالهٔ کوچکی است که ازنفس نباتی وحیوانی ونفس ناطقه وقوای هریك بحث کرده است.

اول آن: «من کلام‌المولی قدوة‌المحققین نصیرالملة والدین قدس الله سره. النفوس الارضیة نباتیة و حیوانیة و ناطقه . اما النفس النباتی فلها ثلث قوی. . .»

این رساله هم درجزو مجموعهٔ مرحوم دکتربیانی دیده شد.

۷۶- رساله دراتحاد مقول علیه ومقول: رسالهٔ دیگریست که دربارهٔ مقول‌علیه ومقول واتحادآنها بحث شده است. ابتدای آن:

«من‌فوائدالعلامة‌المحقق نصیرالدین‌الطوسی بردالله مضجعه. اذاقیل‌شیء علی شیء‌کان‌المقول والمقول علیه متحدین بالحقیقه، ومتغایرین من‌حیث‌کون احدهما وحده مأخوذا من اعتبارالاخر بمجرد» .

این رساله نیزدرجزو مجموعهٔ فوق ملاحظه شد .

---

۱ ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج۴ص۷۲۵

۷۷- مقاله دراینکه مفهوم ازادراك تعقل است یا غیر آن:

ابتدای آن: «المفهوم من الادراك یعم التعقل وهو فعل النفس بذاتها»

این رساله نیز مقالهٔ مختصریست و نسخهٔ آن درمجموعهٔ سابق ملاحظه شد.

۷۸- جواب عزالدوله سعدبن منصوربن کمونه : حکیم فاضل نجم الملة والدین کاتبی قزوینی را مغالطه ایست که گفته:

«حدوث العالم لایستلزم ارتفاع الواقع. وکل مالایستلزم ارتفاع الواقع فهو واقع، ینتج ان حدوث العالم واقع...»

عزالدولة ابن کمونه ازاستاد البشر خواجهٔ طوسی جواب آنرا خواسته است. ابتدای نامه وسؤال عزالدوله این است:

«کتب المولی العالم المحقق عزالدولة سعد بن منصور بن کمونه عن مغالطة للحکیم الفاضل نجم الملة والدین الکاتبی القزوینی رحمه الله . حدوث العالم.. الخ» .

وابتدای رسالهٔ خواجه این است: «خطر ببالی الداعی المخلص علی الحجة المذکورة علی اثبات الجواز فی صورة النزاع هوهذا»

بعد از مطالعهٔ جواب خواجه ابن کمونه جوابی برسالهٔ خواجه داده که ابتدای رسالهٔ اواین است :

«هذه النکات صنفها مولانا ملك الحکماء افضل المتأخرین سلطان المحققین نصیر الملة والدین.. الخ» . ونسخهٔ این رساله در مجموعهٔ مرحوم دکتر بیانی دیده شد .

۷۹- جواب خواجه بسؤال یکی ازحکما دربارهٔ تنفس: شیخ الرئیس درفن دهم ازکتاب سوم قانون در بارهٔ تنفس بحث کلی نموده ، و یکی از دانشمندان برکلام شیخ اعتراض وخرده گرفته ، و ازخواجه پرسیده است و خواجه به جواب اوپرداخته است .

آغاز آن : «ذکر الشیخ الرئیس فی الفن العاشر من الکتاب الثالث من القانون کلام کلی فی التنفس . . . التنفس یتم بحرکتین و وقفتین بینهما . . . المسئول من انعامه ان یبین هذه الاشکالات»

خواجه درجواب فرموده: «تأملت هذه الاشکالات فاقول اما قول الشیخ الرئیس فی التنفس »

و آخر آن : « هذا ما عندی . . . فان کان موافقاً للحق فهو المطلوب و الافلینعم بالانعام عما یخالفه... والله اعلم بالصواب»

نسخهٔ ایـن رساله درکتابخانهٔ اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه بشماره ۱۰۷۹ می‌باشد[۱].

۸۰ـ جواب خواجه طوسی بپرسش یکی از دانشمندان دربـارهٔ مزاج اعضاء : شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا درفصل دوم از تعلیم سوم از کتاب قانون در مزاج اعضاء چهار دلیل برخشکتر بودن مو از استخوان ذکر کرده است. یکی ازمعاصران خواجه سئوالی دراین‌باب ازخواجه نموده واوجواب گفته است.

آغاز آن: سؤال بعض الافاضل من المحقق الطوسی: «استدلال الشیخ الرئیس فی الفصل الثانی من التعلیم الثالث فی امزجة الاعضاء ان الشعر املس من العظم ان ینعم ببیان هذه الشبهة».

خواجه درجواب فرماید : « وقف الداعی والمخلص علی هذا السؤال واجاب عنه بقدرما یستحضره فی هذا الباب فان اصاب فهو المراد. والافالمتوقع ان یشیر الی ما یـراه غیر موافق للصواب . اما فی الاستدلال فمعلوم ان الـدم السوداتی . . .»

انجام آن «فهذا ما یحضرنی فیه ولینعم النظر فی ذلك ویخبر بما یخطر

۱ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۵

بباله علی ذلك انشاءالله وهوولی التوفیق»[۱]

۸۱- جواب درخیریت وجود: از خواجه طوسی کسی پرسیده است که حکما گویند : «وجود خیر وعدم شراست ، پس چرا مردم گاهی آرزوی مرگ کنند».

خواجه جواب می‌دهد و گفتهٔ حکما را صحیح می‌شمارد.

آغاز آن: «ان‌الحکماء اعطونـا ان‌الوجود خیریة و کمال الوجود خیر الوجود. و ان الشرلا ذات له . . .

الجواب عنه اقول ما نقله عن‌الحکماء فهو کما قاله. . .»

آخر آن: «اذلولا ذلك لما اقتضت الحکمة الالهیة وجوده کذلك فهذاما حضرنی فی هذه‌المسئلة والله تعالی ولی‌التوفیق».

نسخه این رساله نیز در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است.[۲]

۸۲- العلل والمعلولات: خواجه طوسی دراین رساله بروش ریاضی راجع بعلت ومعلول بحث نموده است. آغاز آن:

«قالت الحکماء المبداء الاول لجمیع الموجودات واحد تعالی ذکره، وان الواحد لایصدر عنه الاالواحد. قیل لهم و ان کان هکذا وجب ان یکون احد هما علة للآخر بوسط او بغیروسط» .

آخر آن: «وذلك ما اردت بیانه فی‌هذه‌المسئلة والله اعلم بالصواب».

این رساله به‌کوشش آقای دانش‌پژوه بهزینهٔ دانشگاه چاپ شده‌است.[۳]

۸۳- رساله در بحث ازعلل و معلولات مترتبه: رسالهٔ مختصریست

۱- فهرست دانشگاه ج۳ ص۱۸۵ و۱۸۶ شمارهٔ۱۰۷۹

۲- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ص۱۸۶ شمارهٔ ۸۷۱

۳- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج۳ ص۳۰۵ شمارهٔ۱۰۷۹

و ابتدای آن این است : للامام نصیر الملة والدین الطوسی «ان کانت علل و معلولات مترتبة بلانهایة من جانب اومن جانبی التصاعد والتنازل کانت تلك المراتب باعینها باعتبارسلسلةالعلل غیرمنقطعة من‌الجانبین».

این رساله‌هم‌درهمان‌مجموعه‌شادروان‌دکترمهدی‌بیانی‌است.ونسخهٔدیگر هم‌ضمن‌مجموعه‌ای درکتابخانهٔ ملی ملك موجود که تاریخ‌تحریرش۶۷۷است.

باید دانست که بعضی از این مقالات و فوائد جزءکتاب یا رسالهٔ دیگر هم‌آمده. اگرچه دراین نسخ که دیده شد خود رسالهٔ مستقلی است چنانکه در ضمن فوائد ثمانیة(که بعداً ذکر آن خواهد شد) یکی‌از فوائدآن بحث درعلل ومعلولات مترتبة است . وممکن است عین همین رسالهٔ حاضرباشد.

۸۴ـ فوائد ثمانیة درحکمت بعربی : مشتمل بر هشت فائده . مسائل مختلفی است که خواجه در بارهٔ آنها بحث فرموده ، و هر یك به صورت مقالهٔ جداگانه‌ایست که دربعضی ازمجموعه‌ها متفرق، ودربعضی دیگرباهم بنام «فوائد ثمانیة» ذکرشده است.

مسائل هشتگانه‌آن بترتیبی که در بعضی ازمجموعه‌ها یاد شده بصورت زیراست:

۱ـ درمکان وزمان. اول‌آن:

«المکان ماله وضع لذاته... والزمان‌ما یقدربه‌کل ما ینقضی وتتجدد»

۲ـ در علل ومعلولات مترتبة. ابتدای‌آن:

«فی‌العلل و المعلولات ان‌کانت علل ومعلولات مترتبة بلا نهایة من‌جانب او فی‌جانبی‌التصاعد والتنازل».(درشمارهٔ پیش ذکرآن شد).

۳ـ درمعنی عصمت واین فائده باین عبارت‌آغاز می‌شود:

«العصمة هی‌ان یکون العبد قادرا علی‌المعاصی غیرمریدلها»

این فائده دردنباله کتاب اخلاق محتشمی باهتمام آقای دانش پژوه بچاپ رسیده است.

۴ـ درمعانی طبیعت. که بدین گونه شروع می‌شود:

«الطبیعة باشتراك الاسم تطلق تارة علی ما هو مبداء الحرکة و السکون بالذات و الیها ینسب العلم الطبیعی»

۵ـ درآنکه مبداء اول بیش ازیکی نیست. اول آن:

«المبداء الاول الذی لااول قبله ولامبداء له، یستحیل ان یکون اکثر من واحد . . .»

۶ـ درافعال بندگان. وابتدای آن این است :

«افعال العباد تنقسم الی مایکون تابعاً لقدرته والی مالایکون»[1]

۷ـ درآنکه مبداء اول ممکن الوجود نیست. ابتدایش این است:

«المبداء الاول الذی لامبداء له لایجوزان یکون ممکن الوجود»

۸ـ دراثبات عقل مجرد. وشروع آن چنین است:

«فی اثبات العقل المجردالمسمی بعقل الکل»

بطوریکه ظاهراست خواجه درهریك ازاین مسائل بطورجداگانه بحث کـرده ، و هر کدام رسالهٔ مستقلی بوده ودر بعضی از مجموعه‌ها متفرق ذکر شده است. چنانکه در دومجموعـه ازکتب کتابخانهٔ ملی ملك نسخهٔ آن جدا جدا موجود است . (یکی از این مجموعه‌ها تاریخ تحریرش سال ۶۶۷ ودر حیات خواجه می‌باشد).

وهمگی با هم بنام «فوائد ثمانیه» ضمن مجموعهٔ دیگر ازکتب مرحوم میرزای تنکابنی طاب الله ثراه‌است که اکنون درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی مضبوط است .

۱ـ این فائده درسرگذشت خواجه بنام رسالهٔ جبرواختیار بطبع رسیده است .

و نسخهٔ دیگری بنام رسالهٔ نصیریه در اثبات عقل کل در کتابخانه آستان قدس شماره ۶۶۴ هست که آغاز آن چنین است: «البرهان علی وجود المجرد المسمی بعقل الکل». (برساله اثبات جوهر مفارق رجوع شود).

۸۵- المقالات الست یا مقالات ششگانه: نسخهٔ آن بنظر نرسیده ولیکن جرجی زیدان درکتاب آداب اللغة العربیة وزرکلی در الاعلام آنرا جرو مؤلفات خواجه آورده‌اند وجرجی زیدان گوید: «این رساله درسال ۱۸۲۴م در اروپا بطبع رسیده است»[۱].

۸۶- جواهر نامه: نام این رساله درکتاب الوافی بالوافیات صفدی وفوات الوفیات ابن شاکر[۲] وکشف الحجب والأستار «کتاب الجواهر» و در کتاب مطلع الشمس «رساله درصفات جواهر و خـواص احجار» وبعضی نیز آنرا «رسالهٔ جوهریه» ضبط کرده، و درکشف الظنون «تسوق نـامهٔ ایلخانی»[۳] آمده است (صحیح تنسوق نامه یا تنسخ نامهٔ ایلخانی «بفتح و سکون وضم و سکون» (کلمهٔ ترکی بمعنی چیزنفیس عزیزالوجوداست). رساله‌ایست بفارسی که خواجه برای هلاکوخان ساخته ومشتمل برچهارمقاله است. مقالهٔ اول در معدنیات. مقالهٔ دوم دراحجار. مقالهٔ سوم درفلزات. مقالهٔ چهارم درعطریات است.

ابتدای آن اینست: «الحمدلله فاطـر السموات و مبدع البدایع و ملهم الخلایق و موضح الطرایق الذی انشأ العلویات و جعلها مظهر الاعاجیب و خلق السفلیات وصیرها موردالتحریك.

چنین گوید محرر و مؤلف این کتاب نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی تغمده‌الله برحمته که پادشاه جهان ومادهٔ امن وامان ازاین ضعیف

---

۱ - آداب اللغة ص۳۲۲ الاعلام زرکلی ص۹۷۳

۲- فوات الوفیات ص۱۸۷

۳ - کشف الظنون ج ۱ ص ۲۸۷

التماس کرد که تألیفی می‌باید کرد در معرفت انواع جواهرمعدنی وغیرآن، و کیفیت تولد و سبب حدوث آن، وبهترین و بدترین وشبیه هریك وخاصیت و قیمت آن ومحافظتشان بشرحی تمام بنویس وبماعرضه‌دار. واین کتاب راتنسوق نامهٔ ایلخانی نام نهادم چه هرچه بخدمت پادشاهان تنسوق آورند درآنجا یاد کرده شود».

نسخهٔ تنسوخنامــه فراوان است و در بیشتر کتابخانها یـك نسخه ودو نسخه‌ازآن یافت می‌شود، لیکن این نسخ در مقدمه وخاتمه و ابواب وفصول متفاوتست، وبعضی مقدمهٔ عربی را ندارد.

نسخه‌ای از این رساله درکتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است که تاریخ کتابتش سال ۹۹۶ می‌بـاشد[1] و نسخهٔ دیگری بنام «رساله در معرفت جواهر خواجه طوسی» در کتابخانه دانشگاه ، و دونسخه هم درکتابخانهٔ ملی ملك و یك نسخه درکتابخانهٔ عمومی برلن موجود است[1].

حمدالله مستوفی درکتاب نزهة القلوب از تنسخ نامه ایلخانی یادکرده ونقل بسیاری‌ازآن نموده، وآنرا ازخواجهٔ طوسی دانسته است (رجوع شود بکلمهٔ الماس ویاقوت درکتاب مزبور)

و براین رساله شرحی نگاشته شده که ابوالحسن فراهانی در شــرح دیوان انوری از آن نقل کرده است . تنسوخنامه بتصحیح نگارنده در جزو انتشارات بنیاد فرهنگ بچاپ رسیده است ، و حکیم نحریر امیرصدرالدین دشتکی شیرازی تنسوخنامه را بعربی نقل‌کرده است .

۸۷ــ **جواهرالفرائض** : بعضی آنرا «الفرائض النصیریة علی مذهب

۱ــ رجوع شود به‌فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۸۳۲ بنام جواهرنامه وفهرست کتابخانه برلن.

اهل‌البیت»[1] خوانده‌اند. رسالهٔ جامع مختصریست در اصول علم فرائض و مواریث. وظاهراً تنها کتابیست درفقه که ازخواجهٔ طوسی باقیست.

اول آن: «لله‌الحمد اهل‌الحمد وولیه ومنتهاه»

دراین رساله خواجه ازکتاب تحریراستادش معین‌الدین سالم بن بدران مصری نقل کرده درباب ذو قرابتین و ذوقرابات گوید «ولتورد المثال الذی ذکره شیخنا الامام السعید معین الدین سالم بن بدران المصری فی کتاب التحریر الخ».

این رساله ابتدا بدوقسم تقسیم شده. قسم اول درفقه مواریث‌و متعلقات آن‌که مشتمل بردو فن می‌باشد. فن اول منقسم بر دوباب، وهربابی مشتمل بر فصولی است. وفن دوم دراحکام وصایا و اقرارهای متعلق بفرائض‌است، وآن نیزمشتمل بردوباب وهرباب حاوی فصولی می‌باشد.

قسم دوم درکیفیت‌تخصیص وتقسیم سهام برورات واستخراج وصایای مبهمه‌که‌آن نیز حاوی ابواب وفصولی است. فصل‌یکم ازباب اول ازفن اول ازقسم اول درانساب ومراتب نسب است.[2]

چند نسخه از این‌رساله درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود، که تاریخ تحریر شماره۷۵۵ ذیقعدهٔ سال۹۵۷است.

این‌رساله را جمعی ازعلماء شرح کرده، وتعلیق نوشته‌اند ازجمله:

۱ـ شرح فرائض نصیریةتالیف شیخ ابوالحسن‌بن مولاناحمدابیوردی (متوفی۹۶۵) است[3]. صاحب الذریعة این‌شرح را بنام تحریر وشارح را مولی ابوالحسن بن‌احمدالشریف‌القائنی‌نامیده، وگوید «کتاب را بنام شاه طهماسب

۱ـ روضات‌الجنات

۲ـ فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ج۵ ص۲۷۰

۳ـ کشف‌الحجب والاستارص۳۲۲

نوشته‌است[1]. ولیکن‌در نسخه‌ای که ازاین شرح‌در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی بنام «فقه‌المواریث» ضبط‌است، مولد ومنشأ شارح چنانست که دراول یادشد، وتاریخ ختم تألیف این‌شرح۲۵ محرم ۹۶۲ و تاریخ‌کتابت نسخه سال ۱۰۴۸ می‌باشد. آغازآن «اهم‌الفرائض و اوجب واجب والزم فرض حمدالله وارث میراث‌السموات والارض...»[2].

۲ـ شرح جواهر الفرائض تألیف شیخ بهاءالدین عاملی. ابتدای‌آن: «نحمدك یا خیرالوارثین‌ونشکرك یااسرع الحاسبین، ونسألك‌ان ترفعنا عن درجه‌المحجوبین ولاتجعلنا من‌طبقه‌المحرومین...»

این‌شرح بامتن ممزوجست وظاهراً به اتمام نرسیده‌است. نسخهٔ‌ناقصی ازاین شرح در کتابخانـهٔ مجلس شورای ملـی جزوکتب اهدائـی شادروان طباطبائی درمجموعهٔ شمارهٔ۱۲۳۱ موجود است.

۳ـ شرح میرسید شریف جرجانی. درکتاب‌آداب اللغة جرجی زیدان این شرح به‌میر نسبت داده شده است.

۴ـ تعلیق شیخ عبدالصمد برادر شیخ بهائی.

۵ـ تعلیق شیخ حسین‌بن شیخ عبدالصمد برادرزادهٔ شیخ بهائی.

۶ـ تعلیق عبدالله‌بن خلیل مؤلف رسالهٔ مواریث‌که درسال۱۰۰۶ تألیف شده است. و این سه تعلیق را آقای جواهر الکلام درکتاب آثـارالشیعه یاد کرده است.

۸۸ـ معیارالاشعار: کسانی‌که شرح احوال خـواجه را نوشته و

۱ـ الذریعةج۳ ص۳۷۶

۲ـ مجموعهٔ شماره ۱۸۶ کتابخانهٔ مجلس رسالهٔ شرح فرائض و نیز فهرست دانشگاه ج۳ ص۷ و۲۹۳ و۷۸۱،همچنین فهرست کتابخانهٔ‌آستانهٔ قدس رضوی ج ۵ ص۴۵۸ شمارهٔ ۷۲۶

فهرستی از تألیفات و آثار وی مرتب کرده رساله‌ای در علم عروض به فارسی به‌او نسبت داده‌اند. و لیکن اسم «معیار الاشعار» را جز بعضی از متأخرین مانند صاحب روضات الجنات و ابوالحسن فراهانی در شرح اشعار مشکلهٔ دیوان انوری ودیگران ذکر نکرده‌اند. و بهمین جهت که اسم «معیار الاشعار» در تألیفات خواجه یاد نشده و بنام رساله‌ای در عروض همه جا آورده شده مرحوم علامهٔ قزوینی طاب ثراه در مقدمهٔ کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم انتساب این کتاب را بخواجه طوسی تردید کرده ومرقوم داشته‌اند .

(کتاب مرغوب معیار الاشعار درعلم عروض و قوافی که در سنه ۶۴۹ تألیف شده مصنف آن معلوم نیست . ومفتی محمد سعدالله مرادآبـادی این کتاب را شرح نفیس وممتازی نموده موسوم به «میزان الافکار فی شرح معیار الاشعار» وآنرا درسنهٔ ۱۲۸۲ در لکنهو از بلاد هندوستان طبع نموده ، والحق داد فضل و تحقیق دراین شرح داده است . وی تألیف ایـن کتاب را بخواجه نصیر الدین معروف متوفی ۶۷۲ نسبت داده است ، ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی.[1])

ومسیو بلوشه نیز درفهرست کتب فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس دربارهٔ این کتاب گفته است : «ظاهراً چون مؤلف تجدید نظر نکرده ودرحقیقت پاك نویس ننموده ومنقح نشده بوده لهذا مجهول مانده‌است. ومثل سایر کتابهای وی شهرت نیافته، بهرحال معلوم نگردیده که مدرك وسند (مفتی محمد سعدالله مرادآبادی) چیست. باآنکه نام چنین کتابی درصورت مفصل تألیفات طوسی نیست»[2]

چنانکه ملاحظه می‌شود نبودن ایـن اسم در فهرست کتب خـواجه موجب تردید در انتساب آن بخواجه طوسی گردیده در صورتی که باین نکته

۱ــ مقدمهٔ مرحوم قزوینی بر المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ دانشگاه طهران ص د

۲ــ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس

توجه نشده که کسانی که مصنفات او را اسم برده‌اند استقصاء کامل از مؤلفات اونشموده، وصورتی راکه ذکر کرده‌اند جامع نیست، وفقط عده‌ای از تألیفات مشهوراورا نوشته‌اند. ودلیل آن صورتی‌است که دراین کتاب از آثار وی یاد و نام بسیاری از تألیفات اودر آن یافت می‌شود که دیگران از آن بی‌اطلاع بوده و اسمی از آنها نبرده‌اند. ولی امارات و قرائنی دراین کتب هست که مسلم می‌دارد که ازتألیفات خواجهٔ طوسی است.

علاوه بر این نسخهٔ قدیمی از این کتاب ضمن مجموعه‌ای از مؤلفات خواجه که بسال ۶۷۰ نوشته شده درکتابخانهٔ مرحوم نجم‌آبادی موجود است که‌این‌شك‌وتردیدرا ردمی‌کند ونام‌این کتاب‌در آن‌مجموعه که‌با نسخه‌های‌مبدأو معاد و کتاب تذکره وجوامع‌الحساب او در یکجا جمع است عروض فارسی ذکرشده است ومیرساندکه کتاب عروض فارسی او همان کتاب معیارالاشعار است. بااینحال ناگفته نماندکه پیش از صاحب روضات عده‌ای از مؤلفین در آثار خویش استناد بگفتهٔ خواجه نصیرالدین درکتاب معیارالاشعار نموده و آنرا بخواجه نسبت داده‌اند چنانکه ابوالحسن فراهانی در شرح اشعار دیوان انوری مکررازمعیارالاشعارخواجه نقل‌کرده، درجائی‌گفته «اما استادالمحققین خواجه‌نصیرالدین‌محمدطوسی‌علیه‌الرحمه‌دررساله‌ای که‌درعروض‌وقافیه‌نوشته مسمی بمعیار الاشعارآورده».

ودرجای دیگرباز گفته «وچنانکه استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی درمعیارالاشعار تصریح بآن کرده»

این کتاب را غیرمفتی محمد[1] دیگری نیز درزمان شاه عباس‌اول شرح

۱ــ شرح معیارالاشعار موسوم بمیزان الافکار تألیف مفتی محمد سعدالله مرادآبادی در لکنهاو هند در۲۲۲صفحه بسال ۱۳۰۰ هجری بطبع رسیده است (اکتفاء القنوع بما هومطبوع).

کرد . وتألیف آنرا به‌خواجه طوسی نسبت داده. ونسخهٔ این‌شرح درکتابخانهٔ ملی ملك دیده شد. بنابراین جای شك وتردید نیست که این‌کتاب از مؤلفات خواجه و همان کتاب عروض فارسی اوست کـه نامش در فهرست مؤلفات وی نوشته شده است.

ابتدای کتاب این است :

«الحمدلله حمدالشاکرین . والصلوة علی محمد وآله الطاهرین . این مختصریست در علم عروض و قافیت » در فهرست‌کتابخانهٔ لندن از دزی در توصیف‌نسخه‌ای ازاین‌کتاب‌که تاریخ تحریرش سال ۷۱۰ است مسطوراست که در آخر این نسخه نوشته شده « و تاریخ انشائه‌کمـا وجد بخط المصنف تغمده‌الله برضوانه سنة تسع واربعین وستمائه»[۱].

نسخهٔ قدیمی دیگری در یکی از کتابخانه‌های اسلامبول موجود است که به سال ۷۰۲ به خط محمدبن متویه نوشته شده و دانشمند محترم آقـای مجتبی مینوی استاد دانشگاه از آن عکس برداری نموده و نسخهٔ عکسی آن به‌نظر نگارنده رسیده است .

کتاب معیار الاشعار در طهران به سعی مرحوم نجم الدولـه به طبع رسیده است .

۸۹ ـ رسالهٔ آداب‌المتعلمین عربی درآداب تعلیم طلاب و محصلین و مراتب اخلاقی آنان[۲]. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است . و در ایران مکرر به ضمیمه چند کتاب درسی دیگر به نـام «جامع‌المقدمات» به‌چاپ رسیده است .

---

۱ ـ فهرست‌کتابخانهٔ لندن ازدزی ص۱۱۹.

۲ـ کشف‌الحجب والاستار ص۳۳

اول آن «الحمدلله علی آلائه، والشکر علی نعمائه، والصلوة علی سید انبیائه وخیر اوصیائه، وبعد فکثیرمن طلاب العلم لایتسیر لهم التحصیل، و ان اجتهدوا، ولاینفقون من ثمراته وان اشتغلوا[1]».

آقای دانش‌پژوه درفهرست دانشکدهٔ ادبیات وفهرست سپهسالار ج ۳ گوید «که آداب‌المتعلمین ازخواجه نیست، رسالهٔ بی‌نامی درسیزده فصل‌است که ظاهراً درآن دست برده شده، ودوازده فصل کرده‌اند ونشانهای سنی‌گری را ازآن برداشته و به‌خواجه نسبت داده‌اند».

شیخ محسن شرارهٔ عاملی آنرا با اصلاحی درمجلة العرفان چاپ صیدا در شمارهٔ ۲ جلد ۱۹ رمضان ۱۳۴۸ شباط ۱۹۳۰ به چاپ رسانیده است[2].

و بعضی ازفضلاء هندهم آنرا به‌زبان اردو ترجمه‌وبه‌نام «آداب‌التعلیم» نامیده و به زبان پارسی‌هم ترجمه شده است[3].

۹۰- ذیل جهانگشا. تاریخ مختصریست به‌فارسی در واقعهٔ فتح‌بغداد به دست هلاکو.

تاریخ جهانگشای جوینی تاسنهٔ ۶۵۱ هجری بیش‌نوشته‌نشده، وباآنکه خود عطا ملك جوینی در واقعهٔ فتح بغداد حضور داشته و به چشم خود آن واقعه را دیده‌است، ظاهراً بواسطهٔ مشاغل بسیار و سرگرمی به امور دیوانی مجال نوشتن بقیهٔ تاریخ و ذکرآن واقعه‌را نیافته، وخواجه‌آن واقعه‌را نگاشته وضمیمهٔ جهانگشا نموده است.

۱- مجموعه شماره ۷۰-۱۲۵۷ کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی، وشمارهٔ ۴۸۳۱ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.

۲- ازیادداشتهای فاضل محترم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی.

۳- الذریعه ج ۱ ص ۱۵.

نسخهٔ این کتاب در آخر بعضی از کتب تاریخ جهانگشا دیده می‌شود ازجمله نسخه‌ایست در کتابخانهٔ ملی پاریس که مسیو بلوشه از آن در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ مزبور یادکرده و گوید « ذیلی است بر تاریخ جهانگشا شامل شرح وقایع بغداد تألیف خواجه نصیرالدین طوسی[1] .»

اول آن «سپاس مرخدای را که خداوند هردو جهانست» و بعد گوید :

«به‌وقت آنکه پادشاه جهان مادهٔ امن و امان هلاکوخان عزم دخول بلاد ملاحده کرد جهت استیصال آن قوم، ایلچی به خلیفه فرستاد که گفته‌ای من ایلم نشان ایلی آن باشد که ماچون به یاغی برنشینیم مارا به لشکر مدد دهی».
این تاریخ اخیراً بـا اصلاح مرحوم میرزا محمد خان قزوینی طاب‌ثراه در دنبالهٔ جلد سوم‌تاریخ‌جهانگشای‌جوینی در لیدن به‌طبع رسیده‌است. ابن‌العبری آن را ترجمه کرده و در کتاب مختصرالدول (ازصفحهٔ ۴۷۳ سطر ده تا آخر صفحهٔ۴۷۵چاپی) آورده است. و دانشمند محترم سید مصطفی طباطبائی آنرا به عربی‌ترجمه‌نموده ودریکی ازشماره‌های مجلهٔ (المرشد) چاپ بغداد نشر کرده است[2].

۹۱- رساله در رسم و آیین پادشاهان قدیم درباب وصول مالیات وخراج ومصارف آن . رسالهٔ مختصریست به‌فارسی درنه صفحه .

نسخهٔ این رساله در آخر کتاب حدایق‌السیر فی‌آداب الملوك تألیف نظام‌الدین یحیی‌بن صاعدبن احمد که تاریخ تحریر آن سال ۷۵۷ متعلق به کتابخانـهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار شمارهٔ ۱۵۱۱ ضمیمه می‌بـاشد ، و رساله

۱ـ فهرست فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس نمره ۲۴۲ .

۲ـ رجوع به مقدمهٔ جلد سوم جهانگشای جوینی به قلم مرحوم علامهٔ قزوینی چاپ لیدن شود .

هم به‌همین تاریخ نوشته شده است.

این رساله ضمن رسائل دیگر خواجه به سعی نگارنده به‌نام (مجموعه رسائل خواجه) به‌طبع رسیده‌است . و دوچاپ دیگر یکی درلندن به‌تصحیح دانشمند بزرگوار آقای مجتبی مینوی و مسیومینورسکی ودیگری چاپ‌عکسی در ترکیه شده است .

۹۲- رساله در رمل به‌فارسی . ابتدای آن « حمدبی عد و ستایش بلاحد، حضرت موجدی را که چندین هزار اشکال مختلفهٔ سعد و نحس را از نقطهٔ واحده در دائرهٔ وجود به اظهار رسانید »

درمقدمهٔ این‌رساله‌خواجه فرماید « چنین‌گوید بندهٔ دعاگوی‌نصیرالدین محمدطوسی که چون‌یرلیغ‌جهان‌مطاع برآن نافذ شدکه این ضعیف درمقدمات اشکال رمل و احکام آن مختصری در غایت اختصار بنویسد ، هرچند این بندهٔ کمینه را محل آن نبود، وخود را شایستهٔ آن نمی‌دید ، اما یرلیغ جهانگشای امرمتحتم وفرمانی نافذ بود. ابا نمودن‌متعسرنمود، اهتمام‌نموده این مختصر درقلم‌آورده شد، امیدوارم درنظر کیمیا اثر مقبول افتد انشاءالله تعالی» .

در کتاب کشف‌الحجب والاستار این‌تألیف به‌نام «رساله در رمل» ذکر شده[۱] ، ولیکن در کشف الظنون حاج خلیفه ضمن تعداد کتب و رسائلی که در رمل تألیف شده‌کتابی به‌نام « وافی نصیر طوسی » یادگردیده که محتمل‌است همین رساله باشد[۲].

ساترن‌گوید: کتاب وافی درعلم رمل به‌نام « الرسالةالسلطانیه فی‌خط ـ الرمل » هم خوانده شده ، وازتألیفات نصیر طوسی است . دو نسخه از ایـن

۱ـ کشف‌الحجب والاستار ، ص ۲۶۶

۲ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۵۷۷ چاپ اسلامبول ج ۱ ستون ۹۱۳

رساله که اندك اختلافی با یکدیگر دارند در کتابخانهٔ ملی‌ملك موجود ، ویك نسخه هم درضمن مجموعه‌ای به‌نام «رساله دراحکام دوازده‌گانهٔ رمل ازخواجهٔ طوسی » در کتابخانهٔ مرحوم اسفندیاری ملاحظه شد . و نسخه دیگری در کتابخانهٔ مجلس‌به‌نام «طالب‌و مطلوب‌خواجه‌نصیر» موجوداست[1].

بعضی نوشته‌اند که خواجه را رسالهٔ دیگری در رمل به‌عربی است ، ولیکن در فهرست عربی کتابخانهٔ ملی پاریس آمده است « که عبدالمحسن احمد بن‌المهدی رسالهٔ رمل خواجه را به عربی ترجمه کرده » که نسخهٔ آن درآن کتابخانه موجوداست[2]. شاید رسالهٔ رمل عربی‌خواجه همین کتاب باشد که اصلش ازخواجه وعبدالمحسن اورا به‌عربی نقل‌کرده‌است.

دراین‌کتاب مخصوصاً اعمال راجع به پر کردن دوائر بیان شده که آن را به‌اصطلاح این علم «تسکین‌الدائره» خوانند.

این رساله را شرحی است از نورالدین فتح‌الله [3] و در دیباچهٔ آن شارح گوید :

«حضرت افضل‌المتأخرین به‌جهت هلاکوبن تولی خان بن چنگیزخان رساله‌ای در دائرهٔ عدد حسب الحکم به ترکی نوشته بود یکی از فضلا دائرهٔ عدد را به فارسی نقل‌کرده، اما آن درکمال‌ایجاز واغلاق بود بندهٔ کم بضاعت نورالدین فتح‌الله را به خاطر فاتر رسید کـه حسب‌الوسع در بیان آن جهد مبذول دارد» .

از گفتهٔ شارح رساله پیداست که رسالهٔ رمل را ابتدا خواجه به ترکی تألیف‌کرده، وبعد یکی ازفضلا آنرا به‌فارسی ترجمه نموده است .

نسخهٔ این شرح نیز درکتابخانهٔ ملی‌ملك مضبوط است .

۱ ــ مجموعهٔ شمارهٔ ۳۹۳۱ کتابخانهٔ مجلس

۲ ــ فهرست‌کتب عربی‌کتابخانهٔ ملی پاریس شماره ۲۷۱۶ر۲۵–ص۱۹۳

۳ ــ درآثارالشیعه نام شارح فتح‌الله ابهری است

۹۳ ـ مدخل الرمل ـ آغاز آن : قال المولی العلامه السعیة سلطان المحققین نصیر الحق والملة والدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی قدس الله روحه و نور ضریحه، اعلم ان لکل علم موضوعا، وموضوع علم الرمل هو النقطه، وذلك لان البحث عنها من جهتین ، و هما الزوج والفرد و هما من العوارض الذاتیة، و محلها البیوت، والاشکال حالة فیها، والمحل مقدم علی الحال فمن هذا الوجه کان الواجب شرح احوال البیوت اولا .

خاتمهٔ آن: «تمت مدخل الرمل علی ید العبد الضعیف ابن محمد حسین الزنجانی احمد وفقه الله تعالی وعفی عنه فی یوم ۲۴ شهر جمادی الثانیة من سنة ۱۳۳۹»

نسخهٔ آن در نزد آقای ضیاء زنجانی فرزند مرحوم حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی دیده شد .

۹۴ ـ رسالهٔ دیگر دراحکام دوازده خانه رمل . عنوان این رساله این است :

« حکـم بقول حضرت سلطان المحققین لنصیرة الحق والملة والدین الطوسی تغمده الله بغفرانه» و رساله بدین گونه آغاز می‌شود:

«بدان که خواجه علیه الرحمه دوازده خانه رمل را احکام نوشته هر کس همین دوازده خانه را ضبط کند احتیاجش به استاد نبود» و آن آنست «البیت الاول اگر درخانهٔ اول شکل خارج باشد سائل را نیت نقل وحرکت باشد».

۹۵ـ اختصاری از رسالهٔ رمل . ظاهراً پس از آنکه خواجه رسالهٔ رمل را برای هلاکو ساخته مأمور شده است که آنرا اختصار نماید . و بعد این رساله راکه اختصاری از رسالهٔ اول است تألیف کرده است . خواجه در اول رساله فرماید .

«چون برلیغ جهان مطاع نافذ شده بود که این مختصر درغایت اختصار

باشد ، و آنچه مقصود ازمطولات این فن است در این مختصر معلوم شود : ازآنچه تسکین دائره اختیاردرطالب ومطلوب اختصار کردیم و تسکین‌مذکور این است» .

این رساله بسیار مختصر و بیش‌ازدوصفحه نیست ، وبدین عبارت تمام می‌شود، و انتهی کلام نصیر الملة والدین رحمه‌الله تعالی» .

۹۶- رسالهٔ استخراج خبایا . در فن استخراج خبی و دفین و آغاز آن چنین است :

«بدانکه استخراج خبی ودفین را حکمای این علم برانواع گفته‌اند، و هر کس شقی؟ گرفته‌است، آنچه بدین‌بنده رسیده است بعضی یادکرده شود.

و خبی چیزی را گویند که دردست یاکیسه پنهان دارد برای امتحان ، ودرعلم رمل چهارمسئله پیش‌حکمـا مشکل است ، اول ضمیر دانستن . دوم خبی . سوم اسم معلوم کردن . چهارم دفین بیرون آوردن . هر کس کـه از عهدهٔ این چهارمسئله بیرون آید، دراین علم‌کامل اورا بایدگفت» .

درخود این رساله نامی از خواجه نیست ونام مؤلف آن درجائی یـاد نشده، ولیکن چون در دنبالهٔ دورسالهٔ دیگر که از مؤلفات خواجـه می‌باشد احتمال می‌رود ازآن وی باشد .

این سه رسالهٔ اخیرضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ شادروان دکترمهدی بیانی ملاحظه شد .

۹۷- مقولات عشر . اصل این کتاب از ارسطاطالیس است که حنین بن اسحاق آنرا ازیونانی به عربی نقل و ترجمه‌کرده. و جمعی ازیونانیها و عربها به‌شرح و تفسیر آن پرداخته‌اند که از جمله آنها یکی ابونصرفارابی از جمله حکمای اسلام است .

ابتدای این کتاب‌چنین‌است « مقاله درمقولات عشرو آنرا بیونانی قاطیغوریاس خوانند و نه فصل است. فصل اول در ابتدای سخن در مقولات »

نسخهٔ مقولات عشر عبارت از مقالـهٔ دوم کتاب اساس الاقتباس است که بصورت کتاب جداگانه در بعضی کتابخانه‌ها دیده می‌شود (رجوع شود بصفحات ۳۴ ـ ۵۹ کتاب اساس‌الاقتباس ازانتشارات دانشگاه طهران که‌بسعی نگارنده در سال ۱۳۲۶ شمسی بطبع رسیده است)

نسخهٔ مقولات عشر درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ضمن مجموعه‌ای موجود است .

۹۸ ـ **ربط‌الحادث بالقدیـم** . رساله‌ایست ازمحقق‌طوسی که‌درآن از ربط موجودات حادثه با خداوند و کردگار قدیم بحث شده است .

این رساله بسیار مختصر و کوتاه نگاشته شده که بواسطه ایجازش‌تمام آن در اینجا ایراد کرده شد.

رسالة ربط القديم بالحادث

قالت الحكماء العلة التامة لاتنفك عن معلولها بتمامه، والعلة الاولى هي المبداء لجميع الموجودات، وهي واجب الوجود لذاتها، أي وجودها ممتنع الرفع ، فهو سرمدى لابداية له ولانهاية . ولاشك في وجود موجودات مسبوقة باعدامها سبقا زمانيا . قالوا لولا موجود غير قار الذات ممتدا من الازل الى الابد كحركات الافلاك السرمدية، والزمان السرمدى الذى يقدر الحركات. لماامكن ان يكون لحادث[1] وجود اصلا ، و اذهما موجودان كان من الممكن ان يتم عليه المبدأ السرمدى لمعلول حادث بحركة[2] بعينها ، او زمان بعينه ، هماجزآن للحركة والزمان السرمديين . فيوجد المعلول مقارنالهما غير موجود قبلهما ولابعدهما. وهذا هو القول بوجوب وجود حوادث لااول لمجموعها[3] ولاآخر. ولماكان صدور الموجودات الغير القارة عن العلة القارة محالاً لامتناع وجوده بتمامه فى كل زمان من وجود علته، قالوا يكون كل سابق من اجزاء الموجود-

---

١ ـ الحادث

٢ ـ و معلول حادث كحركة

٣ ـ لااول لها

الغیرالقار معدّ الوجود لاحقه فیتم علیه المبدأ السرمدی باعداده، ویجب وجود اللاحق عند ذلك .

قیل لهم لو كان السابق معدا لوجود اللاحق، ولم یكن وجود اللاحق متوقفا[1] علی غیر الاعداد الذی یحصل من[2] السابق، لكان اللاحق غیر متأخر عن السابق. وحینئذ یلزم[3] كون مجموع الحوادث موجودا دفعة. قالوا الاعداد قابل للشدة والضعف والحوادث[4] السابقة كلها[5] معدات للاحق المفروض، وكلما یقرب الیه منها یجعل استعداده اكمل، حتی اذا انتهی الترتیب الی سابق الذی یلی اللاحق (المفروض، فیتم الاعداد مع القضاء. وحینئذ یجب وجود اللاحق) و یلزم ان یكون الشرط الذی یتوقف[6] علیه وجود اللاحق هو العدم المتأخر عن السابق ، وهو العدم اللاحق بالسابق، فان السابق له عدمان عدم یسبقه و عدم یلحقه .

و قد اعترض فی هذا الموضع علیهم استـادی الامـام (السعید) فریدالدین محمدالنیسابوری رحمه الله بان قال السابق واللاحق متعاندان لامتناع اجتماعها، وایجاد اللاحق دافع الایجاد الذی هو شرط فی وجود السابق المعاند، ودافع الشرط علة[7] العدم و متقدم علیه . فاذن وجود اللاحق متقدم علی العدم اللاحق بالسابق ، فاذا جعل العدم و متقدم اللاحق شرطا لوجود اللاحق لزم الدور . ولهم ان یجیبوا عنه، بان وجود اللاحق كما كان معانداً لوجود السابق كان معانداً لوجود السابق علی السابق، ویلزم بمثل ماذكرناه ان یكون وجود

۱ ــ لوجود اللاحق مسبوق
۲ ــ یحصل مع
۳ ــ لم یلزم
۴ ــ فالحوادث
۵ ــ كلما كانت
۶ ــ متوقف
۷ ــ علیه

اللاحق شرطافی انعدام سابـق السابق وهومتأخرعنه با لزمان، فیکون الشرط متأخراًعن المشروط بالزمان هذا خلف . فالاعتراض بهذا[1] الوجه ساقط .

والحق عندهم ان وجود السابق علة لاعداد وجوداللاحقوعدمه اللاحق به[2] شرط فیوجود اللاحق، و هو با لذات متقدم علیه. ومقارن لتمام الاعداد ، لوجودهالذی هوالشرط المتمم لعلیة المبدأ الاول .

وهیهنا اعتراضآخر علیهم وهوان یقال العلیة الازلیة موجودة والاعداد التام المقارن العدم اللاحق بالسابق موجودة ، فمابال اللاحق ینعدم ، وهکذا القول فی السابق، ولیس لهم ان یقولوا حدوثالعدم اللاحقبالسابق شرط فی وجود اللاحق ، و عـدم استمرار العدم المذکور لاینفی الحدوث ، و بسبب انعدام الشرط ینعدم المشروط الذی هو اللاحق . لانه علی ذلك التقدیر یکون الحدوث آنیا لازمانیا . و المشروط به وهو الوجود اللاحق یجب ان یکون ایضاً آنیا وانعدامهآنی، ووجود ما یحدث بعد اللاحق یکون ایضا آنیاً. ویلزم منذلكتتالی الآنات اوتأخرالمعلول عن علته. ولهمانیقولوابناءً علیقواعدهم ان اعداد احدالمتعاندین مزیل[3] لاعداد المعانده، والسابـق کماکان معداللاحق کان ذلك الاعداد مزیلا لاعداد وجود السابق ، حتی اذاتـم اعداد اللاحق زال اعداد وجود السابق بالتمام ، وحینئذ ینفی السابق و یحدث اللاحق . و لیس هذا دورا، لان اعداد اللاحق معلول لوجود السابق، وهوالمزیل لاعداد وجود السابق، فهو علة للعدم اللاحق بالسابق بالقرض، و ذلك العدم شرط فی وجود اللاحقلافیاعدادوجوده، فلایکون دورا. وعلیهذا الوجهیتم صدورالحوادث عنالمبدأ الاول علی مذهبهم و تأخر حادث عن حادث انما یلزم من تعاندهما

---

۱ ــ لهذا

۲ ــ و عدم اللاحق

۳ ــ یزیل اعداد

و کون کل حادث علة لزواله بالعرض ولوجودها بعد با لذات[1].

فهذا ماتقرو عندی من مذهبهم فی هذا الموضع و الله الموفق للخیر و ملهم الصواب ...

بطوریکه ملاحظه می‌شود خواجه دراین رساله ازاستاد خود فریدالدین داماد نیشابوری یاد کرده است.

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای در کتب اهدائی جناب آقای‌مشکوة به دانشگاه طهران (صفحه ۵۹ از مجموعهٔ مذکور) می‌باشد[3]

۹۹ ـ رسالة الامامة یا « بحث درامامت » یا « وجیزهٔ نصیریة » نام‌این رساله در کتاب فوات الوفیات ابن شاکر و الوافی با لوفیات صفدی هر دو درجملهٔ مؤلفات خواجه ذکرشده‌وخواجه آنرا بدرخواست مجدالدین‌شهاب ـ الاسلام سیدالفضلاء علی بن نام آور نوشته است.

آغازآن « الحمدلله واسع الرحمة وسابغ النعمة وصلی‌الله‌علی‌شافع ـ الامة و کاشف الغمة وآله اولی العصمة و ذوی الحکمة، و بعد فقدالتمس منی من هو اوحد زمانه و افضل اقرانه »

آخررساله « تمت‌الرسالة الوجیزة النصیریة فی الامامة بحمدالله ومنه »

نسخهٔ این رساله فراوانست و در کتابخانه‌هـای آستان قدس رضوی بشمارهٔ۵۹۷ومجلس‌شورای‌ملی وملی‌ملك درهریك نسخهٔ‌آن ضمن‌مجموعه‌ای موجود است.

رسالهٔ امامت بفارسی ترجمه شده و نسخهٔ آن ضمن مجموعهٔ عکسی

---

۱ ـ ولوجوه آخر بعد بالذات

۲ ـ و بالله التوفیق

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۴

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه می‌باشد

این رساله بتصحیح دانش پژوه بطبع رسیده است .

۱۰۰- **رسالهٔ اثبات و حدةالله جل جلاله** . در این رساله خواجه واحد حقیقی را که مبدأ اول جمیع موجوداتست اثبات کرده است

نسخه این رساله در کتابخانهٔ ملك و کتابخانهٔ دانشگاه موجود وصورت آن این است:

المبدءالاول الذی لاشیء قبله ولامبدأ له یستحیل ان یکون اکثر من واحد، و ذلك لان کل ماسوی الواحد فهو کثیر . و کل کثیر فهو مؤلف من آحاد . و کل واحد من تلك الآحاد یکون مقدما علیه و مبداء له . فاذن الکثیر له مباد فالمبداء الاول الذی لامبداء له لایکون کثیرا بل واحدا فقط .

و ایضاً المبداء الاول الذی لامبدأ له لایجوز ان یکون ممکن الوجود لان کلّ ممکن موجود فله مبداء . فاذا المبدأ الاول الذی لامبدأ له یجب ان یکون واجب الوجود .

ولایجوز ان یکون واجب الوجود مشتملا علی کثرة، فان المشتمل علی کثرة محتاج الی آحادها فی الوجود. و المفتقر الی الغیر فی الوجود لایکون واجبا، ویلزم منه ان لایکون فی الوجود واجبان، لانهما یشترکان فی الواجبیة و الوجود، و یختلفان فی شیء غیر مابه یشترکان . فیکون کل واحد منهما مشتملا علی اشیاء اکثر من واحد، فلایکون کل واحد منهما واجبا هذا خلف.

ولایجوز ان یکون لواجب الوجود ماهیة غیر الوجود. لانه حینئذ یکون مشتملاً علی کثرة . و لماکان شییء موجودا وجب ان یکون فی الوجود واجب . لانه لولم یکن فی الوجود واجب لکان جمیع الموجودات ممکنا محتاجا الی المبداء، و کل مبداء علی ذلك التقدیر ممکن. فامّا ان یدور احتیاج الممکنات و هو محال . لانه یوجب تقدّم الشیء علی نفسه . و اما ان یتسلسل

ولابدان يكون فى السلسلة آحاد هى معلولة لعللها المتقدمة عليها، وعلة معلولاتها المتاخرة عنها ، فاذا اخذنا واحد منها لكان لها مباد منه الى غير النهايه ، و هى سلسلة العلل المبتدئة من ذلك الواحد الى غير النهاية ، و ذلك الواحد باعتبار آخر معلول، وعلته ايضا معلولة. ويرتقى فى سلسلة العلل سلسلة معلولات مبتدئة من ذلك الواحد مرتقية الى غير النهاية ، فيحصل لنا من تلك الآحـاد سلسلتان مبتدئتان من واحد بعينه وغير منتهيين فى الارتقاء ، لكن سلسلة العلل يجب ان يكون اكثر من المعلولات بواحد فى جانب الارتقاء، فيلزم الزيادة و النقصان فى الجانب الذى لاينتهيان و هو محال . واذا ثبت امتناع الدور و التسلسل، امتنع كون جميع الموجودات ممكنا . و قـد ثبت ان الواجب لايكون الا واحدا ، فاذن فى الموجودات واجب وجود هو واحد من جميع الوجوه ، وهو المبداء الاول الذى لامبداء له، وصدور الموجودات عنه لايمكن ان يكون حال وجودها، فاذن هو حال لاوجودها ، فاذن ماسواه يوجد بعد ان لايكون موجودا . وكل ماهو كذلك فهو محدث، فاذن كل ماسوى الواجب الواحد محدث، سواءكان جوهرا اوعرضا و ذا مادة او مفارقا للمادة. ويجب ان يصح صدور الموجودات عنه، والالماكان موجودا، فاذنهو قادر، ويكون الموجودات الصادرة عنه على نظام و ترتيب يشهد بذلك علم الهيئة و التشريح و غيرهما ، اضطر العقل الى الحكم بكونه عالما، وصحة القادرية والعالمية يستدعى اتصافه بكونه حيا . و لايجوز ان يكون هذه الصفات متغايرة، ومغايرة لذاته التى هى الوجود القائم بذاته لامتناع التكثر فيه .

ثم انه يمكن ان يوصف بصفات اعتبارية بحسب اعتبارات العقول، وصفات اضافية بحسب اضافة كل واحد من الموجودات الصادرة عنه اليه ، و صفات سلبية بحسب سلب شىء مماعداه عنه، وامكن ان يكون له بحسب كل صفة اسم

کان له اسماء حسنی کثیرة ، لکن لا یستعمل منها الامایلیق بجلا له و تنزهه .
فهذا ما اردنا ایراده فی اثبات الواحد الحقیقی الذی هو المبدأ الاول لجمیع الموجودات تعالی حده و تقدست ذاته و صفاته .

۱۰۱ ـ رسالهٔ جبر واختیار ـ این رساله بنامهای « جبروقدر » و « قضا وقدر » و « جبر واختیار » خوانده شده است ، رساله به فارسی است و مشتمل بر ده فصل است .

ابتدای آن : «الحمدلله رب الارباب ومسبب الاسباب ومفتح الابواب»

شیخ رکن الدین محمدبن علی جرجانی آنرا بعربی نقل کرده‌چنانکه خود او درابتدای تعریب رسالهٔ اوصاف الاشراف بدان اشاره نموده است .

اول آن پس از تحمید که عیناً مانند اصل فارسی است معرب گوید : « وبعد لماحسن فی‌ظن الاخوان ان لی فی‌المباحث‌العقلیه عینا دراکه اقترحوا علیّ ان اکتب لهم فی المسئلة الجبر و القدر التی هی من المسائل المشکلة الدایرة بین اصناف الخلق »

ازنسخهٔ فارسی‌آن‌دو نسخه‌در کتابخانهٔ ملی‌ملك وچهار نسخه‌در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشماره‌های ۶۲۶و۶۲۷و۶۲۸و۶۲۹ موجود است .

و از تعریب آن هم نسخه‌ای در همین کتابخانه ضمیمهٔ شمارهٔ ۵۵۱ و نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ دانشگاه مضبوطاست .

این رساله یك مرتبه درتاریخ۱۳۴۱ هجری در طهران بطبع رسیده، و مرتبهٔ دیگر ضمن رسائل خواجه در جزو انتشارات دانشگاه بسعی نگارنده بچاپ رسیده است .

۱۰۲ ـ رساله اثبات عقل فعال ـ با آنکه ابن شاکر و صفدی هر دو رساله‌ای بدین نام به خواجه نسبت داده واز مؤلفات وی شمرده‌اند، و محققا

چنین رساله‌ای از قلم وی صادر گشته، با این حال نسخهٔ رساله ظاهرا موجود نیست . چه تا کنون نگارنده نسخهٔ آنرا درکتابخانه‌های عمومی و خصوصی ندیده، و حتی درفهرست کتابخانه‌های بزرگ اروپا و آسیا هم نام و نشانی از آن نیافته است . و احتمال می رود که این رساله همان رسالهٔ اثبات جوهر مفارق که بعضی آنرا بنام « اثبات العقل » خوانده‌اند باشد .

۱۰۳ ــ رساله جبر واختیار ــ این رساله غیر از تعریب جبر واختیار شیخ رکن‌الدین جرجانی‌است. رسالهٔ مختصریست بعربی که از نظرکوتاهی واختصار آن در اینجا بتمامی نقل شد.

رساله جبر و اختیار عربی

افعال العبادينقسم الی‌مایکون تابعا لقدرته وارادته والی‌مالایکون. مثال الاول‌الاکل‌والمشی‌من‌الانسان الصحیح‌الذی‌لم‌یکره علی‌هذین الفعلین. ومثال الثانی حرکة الانسان الی السفل اذا وقع من موضع عال . و القدرة یراد بها سلامة آلات الفعل من الاعضاء . و یراد بها الحالة التـی یکون الانسان علیها وقت صدور الفعل عنه . و الاول یکـون قبل الفعل و معه . و هذه هی‌القدرة عند المعتزله . و الثانـی لایکون الا مع الفعل ، و هی القدرة عند الاشعری[1]. ولاشك ان القدرة بالوجهین لایکـون مقدوراً للعبد، بـل ربما یکـون اسبابه کالتغذی والتداوی المقتضیین بسلامة الاعضاء مقدورا له، و اما الا رادة فسببها اما العلم بالمصلحة، واماالشهوة واماالغضب، ولایکونواحدمنهاالاعندالشعور. والشعور ایضا لایکون مقدوراً للعبد. وربماکان‌بعض اسبابه مقدورا له، واماعند حصول‌القدرة والداعی‌یجب الفعل ام لا. فالحق انه‌یجب، والا لزم‌رجحان‌احد طرفی الفعل و ترکه من غیر مرجح . و هذا الوجوب لایخرج الفعل من حد الاختیار. لان معنی الاختیار هوان یکون الفعل والترك بارادة الفاعل . فیختار

۱ ــ ظ : الاشاعرة

منها ایهما اراد . و هیهنا لزم الفعل من القدرة و الارادة .

فاذ انظرنا الی اسباب القدرة و الارادة کان فی الاصل من الله وعند وجودها الفعل واجب، و عند عدمها ممتنع . و اذا نظرنا الــی الفعــل کان من العبد و بحسب قدرته و ارادته ، فلهذا قیل « لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین » . فاذا الاختیار حق و الاسناد الی فعل الله حق. ولایتم الفعل باحدهما دون آلاخر. و ما قیل فی اثبات الجبر من ان خلاف ما علم الله و قوعه محال، وهو یوجب الجبر ، اجیب عنه بان الله تعالی کان فی الازل عالما بافعاله فیما لایزال ، فان لزم من ذلك الجبر و الایجاب فی العبد ، فهو لازم فی حق الله . و ما اجبتم به هناك فهو الجواب هیهنا .

و الجواب الحق ان العلم بالشییء ربما لایکون سبباله، فان من علم ان الشمس تطلع غداً لایکون علمه سببا. واذالم یکن للعلم اثرفی الفعل فلایکون الفعل بالجبر او الایجاب و الله اعلم[1]

۱۰۴ ـ رسالهٔ اعتقادیه در اقل معتقدات واجبه برمکلف .

خواجهٔ طوسی دراین رساله آنچه راکه باید مسلمان شیعی مذهب بدان معتقد باشد ، و برای عموم مردمان اعتقاد بآن کافیست بدرخواست یکی از دوستان نوشته است .

صاحب الذریعه آنرا بنام « اعتقادات » ثبت کرده، وفرماید : « شاید این همان رساله‌ای باشد که شیخ سلیمان ماحوزی آنرا بنام « و جیزة » نامیده است. و در جای دیگر در الذریعة آنرا باسم « اقل مایجب الاعتقاد به » یاد کرده است . و در عنوان بعضی از نسخ « العقیدة المفیدة » نامیده شده است.

نسخهٔ قدیمی از این رساله بخط سید حیدر آملی که بتاریخ ۷۶۱ نوشته

۱ ـ مجموعه شمارهٔ ۳۷۴ کتابخانه آستان قدس رضوی صفحه ۲۸۹ نمره ۶

شده جزو کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بدانشگاه موجود است.

و نیز نسخه‌ای در مجموعه‌ای از کتب مرحوم استادی میرزامحمدطاهر تنکابنی که‌بتاریخ۱۰۹۶ و۱۰۹۷ نوشته‌شده و نسخهٔدیگردرمجموعهٔ شماره۱۲۰۷ کتابهای‌اهدائی‌مرحوم‌طباطبائی‌در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌مضبوط‌است.

و ایضادر کتابخانهٔآستان قدس‌رضوی‌نسخهٔ دیگر دردنبالهٔ رسالهٔ امامت شمارهٔ ۵۵۲ که تاریخ تحریر آن ۱۰۴۲ است موجود می‌باشد.

این‌رساله را بتمامی قاضی نورالله شوشتری درکتاب مجالس‌المؤمنین ذیل شرح حال محقق طوسی ایراد نموده، و مرحوم فیض‌کاشانی در دو کتاب خویش حقایق وقرة العیون آنرا بتمامی نقل‌کرده است. و دراینجا هم تمامی آن برای استفادهٔ خوانندگان ایراد کرده شد و صورت آن این است.

رسالةمختصرة فی‌العقایدلاستاد البشرخواجه نصیرالدین طوسی‌علیه‌الرحمة

اعلم ایدك الله ایها الاخ الصالح العزیز . ان اقل مایجب اعتقاده علی المکلف فهوماترجمه قوله « لااله الا الله محمد رسول الله » ثم اذا صدق‌الرسول فینبغی ان یصدقه فی صفات الله تعالی والیوم‌الآخر ، وتعیین الأمام المعصوم . فکل ذلك بما یشتمل علیه القرآن من غیرمزید و برهان .

اما بالآخرة فبا الایمان بالجنة و النار و الحساب و غیره .

و اما فی صفات الله تعالی ، فانه حی قادر عالم مرید متکلم لیس کمثله شییء و هو السمیع البصیر . و لیس علیه بحث عن حقیقة هذه الصفات . و ان الکلام و العلم و غیرهما قدیم اوحادث، بل لولم یخطر له حقیقة هذه المسئلة حتی مات، مات مؤمنا .

و لیس علیه بحث عن تعلم الادلة التـی حررها المتکلمون . بل متی خطر فی قلبه التصدیق بالحق بمجرد الایمان من غیر دلیل و برهان فهو مؤمن

ولم يكلف الرسول صلى الله عليه وآله العرب اكثر من ذلك. وعلى هذا الاعتقاد المجمل استمر الاعراب و عوام الخلق ، الامن وقع فى بلدة سمع فيها هذه المسائل كقدم الكلام و حدوثه و معنى الاستواء و النزول وغيره. فان لم يأخذ ذلك بقلبه و بقى مشغولا بعبادته و عمله فلا حرج عليه . وان اخذ ذلك بقلبه فاقل الواجب عليه ما اعتقد السلف، فيعتقد فى القرآن الحدوث كما قال السلف القرآن كلام الله تعالى مخلوق . و يعتقدان الاستواء حق، و الايمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء عنه بدعة . و الكيفية فيه مجهولة و يؤمن بجميع ما جاء به الشرع ايماناً مجملاً من غير بحث عن الحقيقة و الكيفية .

فان لم يقنعه ذلك و غلب على قلبه الشك و الاشكال ، فان امكن ازالة شكه و اشكاله بكلام قريب من الافهام ازيل ، وان لم يكن قويا عند المتكلمين و لامرضيا فذلك كاف ، ولاحاجة الى تحقيق الدليل . فان الدليل لايتم الا بذكر الشبهة و الجواب عنها، و مهما ذكرت الشبهة لايؤمن ان تشبث بالخاطر والقلب فيضل فهمه عن ذكرجواب الشبهة، اذ الشبهة قد يكون جلية والجواب عنها دقيقا لايحتمله عقله ، و لهذا زجر السلف عن البحث و التفتيش و عن الكلام فيه . وانما زجروا عنه ضعفاء العوام .

واما ائمة الدين فلهم الخوض فى غمرة الاشكالات. و منع العوام من الكلام يجرى مجرى الصبيان عن شاطى دجلة خوفا من الغرق . و رخصة الاقوياء فيه يضاهى رخصة الماهر فى صنعة السباحة . الآن هيهنا موضع غرور ومزلة قدم ، وهوان كل ضعيف فى عقله راج من الله فى كمال عقله، و ناظر نفسه ان يقدر بالقصور عن ادراك الحقايق كلها. واما الاقوياء فربما يخوضون ويغرقون فى بحر الجهالات من حيث لايشعرون. فالصواب منع الخلق كلهم الا الشواذ الذين لاتسمح الاعصار الا بواحد منهم او اثنين . و من تجاوز سلوك مسلك السلف فى الايمان المرسل و التصديق المجمل بكل ما انزل الله ، و اخبر به

رسوله من غير بحث وتفتيش، فالاشتغال بالنفوس فيه فقد اوقع نفسه فی شغل شاغل، اذقال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم حیث رأی اصحابه یخوضون بعدان غضب‌حتی احمرت وجنتاه، افهذا امرتم، تضربون کتاب‌الله‌بعضه ببعض، انظروا ماذا امرکم‌الله به فافعلوا، وما انهاکم عنه‌فانتهوا. فهذا تنبیه علی منهج الحق. و استیفاء ذلك شرحناه فی کتاب قواعد العقاید فاطلبه منه ، والحمدلله رب العالمین و صلی‌الله علی خیر خلقه و آله اجمعین.

۱۰۵ - **اقسام الحکمة** - رساله‌ایست بعربی دربیان اقسام‌حکمت‌بطریق ایجاز. ابتدای آن « الحکمة قسمان نظری وعملی، فالعملی ثلاثة اقسام، علم المنزل وعلم السیاسة » . مؤلف درپایان رساله فرموده « فجمیع اقسام‌الحکمة اربعة و اربعون قسمامع اقسام المنطق . والافخمسة و ثلثون قسما »

نسخهٔ آن درکتابخانهٔ آستان‌قدس به‌شمارهٔ ۳۸۷موجوداست ونسخهٔ‌دیگر جزو مجموعه‌ای‌بشمارهٔ ۴۰ درکتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی و نیز کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

نسخهٔ آنرا صاحب الذریعة در کتابخانـهٔ راغب پاشا در اسلامبول و آقای جواهرالکلام در کتابخانهٔ عمومی برلن‌نشان داده‌اند .

۱۰۶ - **الحواشی علی کلیات‌القانون** - کتاب قانون درطب‌ازمهمترین و مشهورترین کتب این فن است که تالیف حکیم و پزشك عالـی قدر شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌باشد . این کتاب که مورد توجه علما و اطباء بوده عدهٔ بسیاری از دانشمندان بتوضیح مشکلات آن پرداخته ، و بر آن شرح یا حاشیه‌ای نوشته‌اند . از جمله آنها یکی محقق طوسی است که بر بخشی از آن که بنام « کلیات قانون » معروف است حواشی نگاشته است .

ابن شاکر و صفدی هر دو این کتاب را بهمین نام «الحواشي علی کلیات القانون» در جزو مؤلفات او ذکر کرده‌اند. و در کشف الحجب و الأستار هم بنام «حاشیهٔ قانون»[۱] کتابی بنام خواجه یاد شده است. وحاجی خلیفه درکشف الظنون کتابی بنام «قوانین الطب» بخواجه نسبت داده است که ظاهر آنست که غیر این حاشیه باشد.

و از این عبارت «تحفهٔ سعدیة» مولانا قطب الدین شیرازی در شرح کلیات قانون که‌گوید: «و جمعت فیه خلاصة الشروح الثمانیة التی للامام والمصری والخونجي والجیلی و النخجوانی والقرشي والسامری والمسیحی و اجوبة اسؤولة علی الکتاب للحضرة الأستادیة النصیریة قدس‌الله روحه. و حواش له علیه. و رسائل له رحمه‌الله جوابا عن اسؤولة علی‌الکتاب سالها عنه ملك الحکماء نجم الملة والدین الکاتبی القزوینی رحمه‌الله»[۲] چنین پیداست که خواجه را علاوه بر «حواشی کلیات قانون» اجوبه‌ای از سؤالهای قطب الدین شیرازی و نیز جوابهائی از پرسشهای نجم الدین کاتبی است که از مشکلات کتاب قانون پرسش نموده‌اند. بنابرین غیر ازحواشي مذکورخواجه را در طب وتوضیح مشکلات و غوامض کتاب قانون دو تالیف دیگرنیزبوده است.

۱۰۷ - **ضوابط الطب** - رسالهٔ کوچکی است در بعضی از ضوابط پزشکی. واین نام درابتداء نسخه‌ای نوشته‌شده است، واحتمال دارد این همان رسالهٔ قوانین الطب باشدکه حاج خلیفه درکشف الظنون تألیف آنرا بخواجه نسبت داده است[۳].

---

۱ - کشف الحجب والاستار ص ۱۸۳
۲ - تحفهٔ سعدیه نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شماره ۴۷۲۳
۳ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۴۴

اول آن « اما بعد حمدالله علی آلائه المتواترة و الصلوة علی محمد و اصحابه الزاهرة .

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۱۳۱ ضبط است.

۱۰۸- رسالهٔ ضرورت مرگ - مقالهٔ مختصریست ازخواجه دراینکه مرگ ناگزیر می‌باشد و از آن چاره نیست .

در ابتدای بعضی از نسخ این رساله نوشته شده:«درجواب خواجه در برابر سؤال ابومنصور کازرونی است[۱].»

نسخه‌ای از آن بنام «رساله درتحقیق ضرورت موت» ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ مرحوم اسفندیاری و نسخهٔ دیگر در دنبالهٔ شرح اشاراتی که بتاریخ ۷۵۴ تحریر شده از موقوفات مرحومهٔ خانم کوثر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (ش۶۸۶۶) است، و دو نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ ملی‌ملك و کتابخانه دانشگاه موجود است . این مقاله بیش از یك صفحه نیست و از جهت ایجازش تمامی آن در اینجا ایراد کرده شد .

---

۱ ـ نسخهٔ عکسی شمارهٔ ۲۸۳۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله در تحقيق ضرورت موت

كل نفس ذائقة الموت . الموت وقوعه ضرورى . و الوجه فيه ان السبب الموجب للموت فى جميع الحيوانات هوان البدن الذى يورده الغاذية وان كان كافيا فى قيامه بدلاعما يتحلل فاضلا عن الكفاية بحسب الكمية ، لكنه غير كاف بحسب الكيفية. وبيان ذلك ان الرطوبة الغريزية الاصلية انماتخمرت و نضجت فى اوعية الغذا اولا، ثم فى اوعية المنى ثانيا، ثم فى الارحام ثالثا . الذى يورده الغاذية لم يتخمر ولم ينضح الافى الاول دون الاخيرين، فلم يكمل امتزاجها ، و لم يصل الى مرتبة المبدل عنها ، فلم يقم مقامها كمايجب . بل صارقوتها انقص من القوة الاولى. وكان كما يفقد زيت سراج فاورد بدلها ماء فما دامت الكيفية الاولى الاصلية غالبة فى الممتزج على الثانية المكتسبة كانت الحرارة الغريزية آخذة فى زيادة الاشتعال موردة على الممتزج اكثرمما يتحلل فينمو الممتزج ، ثم صارت مكسورة السورة لظهور الكيفية الثانية وقفت الحرارة الغريزية، وما قدرت على ان تورد اكثرمما يتحلل، و اذا غلبت الثانية انحط الممتزج وهدم، وضعف الحرارة الى ان يبقى له اثرصالح للكيفية الاولى فيقع الموت ضرورة. فظهر من ذلك ان الرطوبة الغريزية الاصلية من اول تكونها آخذة فى النقصان بحسب الكيفية، و ذلك هو السبب الموجب لفساد الممتزج لاغير، فحصل المرام. و ذلك ما اردناه. والله الموفق تعالى شانه .

۱۰۹ ـ نصیحت نامه ـ اباقاخان پسر هلاکوخان پادشاه مغول پس از مرگ پدر از قبول شغل سلطنت خودداری می کرد. وجداً از پذیرفتن آن اباو امتناع می نمود. بزرگان دولت بخواجه طوسی متوسل شدند، و از او درخواست کردند که خان را با پند واندرز بر قبول آن امر وادار نماید . خواجه برحسب التماس آنان رساله‌ای در ترغیب و تحریض بسلطنت نگاشته معروض داشت . ودرآن خان را نصیحت کرده که مصلحت مملکت را درنظر گیرد، ومقام شامخ سلطنت را بپذیرد . اباقاخان بر اثر نصیحت واندرز خواجه پادشاهی را قبول و برتخت سلطنت جلوس کرد.

نسخه این نصیحت نامه در تاریخ روضة الصفا و بعضی از کتب تاریخ دیگر مسطور است .

۱۱۰ـ خلافت نامه ـ نام این کتاب در روضات الجنات ومطلع الشمس در جزو مؤلفات خواجه ذکر شده ، ولیکن نسخهٔ آن تا کنون بنظر نگارنده نرسیده وبا تجسس بسیار در فهرست کتابخانه‌ها تا آنجا که امکان داشت، نام و نشانی نیافت . و ظاهرا این کتاب همان خلافت نامه الهی است که دولتشاه سمرقندی آنرا بخواجه نسبت داده، و در دنبالهٔ کلمهٔ قبا چنین گفته :

« اما قبا ولایت نزه دلگشاست ودراقصای ترکستانست، و شهری عظیم بوده، واکنون خراب شده، وآن دیار مسکن مغل و قلماقست. وخواجه نصیر الدین طوسی در کتاب خلافت نامهٔ الهی می آرد . الخ »

۱۱۱ ـ رساله در باب قبلهٔ تبریز ـ رسالهٔ کوچکی است که خواجه در آن با براهین هندسی سمت قبلهٔ تبریز را معین کرده است.

ابتدای آن « لیکن ا سمت رأس تبریز »

این رساله که بیش ازدوصفحه نیست نسخه‌اش در دنبالهٔ نسخهٔ مجسطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشماره ۵۴۵۲ که بـه تاریخ ۱۰۹۲ نوشته شده ملاحظه شد .

رساله با این عبارت تمام می‌شود « منقول من خط الامام والحبر الهمام نصیر الحق والدین کتبه علی ظهر تحریر المجسطی بخطه الشریف »

۱۱۲ - مقالهٔ ارشمیدس در تکسیر دایره - این مقاله همه‌جا پس از تحریر مأخوذات ذکر شده و خواجه آنرا تحریر کرده است . و این مقاله دارای سه شکل است .

ابتدای آن « کل دائرة فهی مساویة لمثلث قائم الزاویة »
نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای درکتابخانه مدرسهٔ سپهسالارموجود است .

۱۱۳ - ترجمه اخلاق ناصرالدین محتشم - ناصرالـدین بن‌ابی منصور محتشم قهستان که خواجه سالیان دراز در نزد او بوده کتابی در مکارم اخلاق مشتمل بر آیات قرآنی و اخبار نبوی و آثار علوی و بعضی از ائمهٔ دین و کلماتی از داعیان اسماعیلی وسخنان حکما و دانشمندان جمع آوری کرده و بواسطه تراکم اشغال فرصت نیافته که آنرا تکمیل و ترجمه نماید از این رو از خواجهٔ طوسی خواسته است که آنرا به‌اتمام‌رساند. خواجه آنرا تکمیل و به‌فارسی ترجمه کرده است . و در مقدمه چنین فرماید :

« میفرمودند که درهربابی از ابواب مکارم اخلاق از آیات قرآن واخبار پیغمبر ، و اشارات و سجلات موالی از نصوص کلام و احادیث رسول علیه السلام ، و نکات رجال و دعوات موالینا لذکرهم السلام و نکت رجال ودعاة ایشان، و سخن حکماء و بزرگان کلمه‌ای چند ثبت‌می‌باید کرد، تا فائدهٔ مطالعه وتذکار وقرائت و تکرار آن عموم رفیقان طالب را حاضر وغایب شامل باشد.

پس از جهت امضای آن عزیمت ورقی چند گرد فرمودند، و فهرست ابواب نام کردند . و نبذی در هر بابـی از محفوظات خاطر انور بخط مبارك تعلیق یافت . و بسبب ازدحام اشغال مملکت و گزاردن مصالح و مهمات رعیت در اتمام‌آن جبر تعویق می‌افتاد. وچونروزی چند برین بگذشت بر لفظ بزرگوار بکمترین بندگان و مخلص‌ترین مستفیدان محمدالطوسی که در اوقات فرصت تقاضاء پرداختن این مجموعه می کردی اشارتی رفت ، که آنچه با خط خود نوشته‌ایم درهر فنی از این ابواب هم بر این سیاقت ترا با خط خود می‌بایـد گرفت ، و شمه‌ای از آنچه استماع می کنی از املاء ما و درکتب اهل دعوت می بینی شمه‌ای را باآن اضافت‌کرده، تا چون‌تمام شود ونظر ما بر آن‌بگذارد اگر مصلحت ببینیم فرمائیم که از سواد با بیاض گیرند. بندهٔ کمینه اگر چه خود را استطاعت و اهلیت این‌عبودیت نمی‌شناخت، اما از روی مطاوعت و انقیاد امتثال مثال نمود. و از نکتهایی‌که در وقت مجاورت می‌رفت و بر لفظ بزرگوار می گذشت ، و یا در دیگر اوقات هم از این منبع حکمت و معدن رأفت استفادت‌کرده ، آنچه لایق‌هر باب می‌دانست در آن باب ثبت کرد. و اگر فنی بود که اسم‌آن در فهرست مثبت فرموده بودند ، و در آن فن سخنی کمتر رفته‌آنرا بکلمه‌ای چند از کتب اهل دعوت‌التقاط کرده‌اند مزیدگردانید، تا مناسبت محفوظ باشد. انشاالله که بنظر رضا و عین ارتضا منظور گردد . و خللی که افتاده باشد بذیل مغفرت مستور گردد . والله اعلم بالصواب .

پس از این مقدمــه فهرست ابواب چهل گانـهٔ کتاب را ذکر کرده و بعد فرماید :

« این است فهرست ابواب، وهر که را توفیق رفیق باشد تا هر روز تفقد حال‌خصلتی‌ازین‌خصال درباطن خودبتقدیم‌رساند، درمدت چهل روز اکتساب

خیرات بی‌شمار و اقتباء کرامات بسیار کرده باشد . من اخلص‌لله اربعین صباحاظهرت ینابیع الحکمة من قبله (کذا والظاهر قلبه) علی لسانه . مولانا عزّ وعلی ابواب رحمت گشاده دارد، واسباب سعادت‌آماده بحق حقه»

و کتاب را چنین ختم می‌کند:

« این است انتهای سخن در ابواب چهل‌گانه که در فهرست مرتب کرده آمده است بقدر طاقت و اندازهٔ استطاعت چنانچه فراخور فراغ خاطر و مساعدت روزگار باشد پرداخته شد . و همچنانکه در صدر سخن شرط رفته است تا مجموع این بر نظر بزرگوار مجلس عالی شهنشاهی ناصری قاهری شهریار ایرانی خسرو آفاقی اعزالله انصاره و ضواعف (کذا) فی‌الدهر آثاره شرف مرور نیاید و بعین ارتضا ملحوظ نشود اسم درخور آن نیفتد، و بسمت نظام موسوم نباشد ، انتظار مکارم اخلاق و محاسن شیم آنست که اگر دربابی سهوی یا خطائی یا لغوی ونقصانی یا طغیان‌قلمی یا هفوات خاطری یا رداءت بیتی یا ترجمه‌یاتکرار بی‌فائده‌ای‌یا کلمه‌ای نه‌بجایگاهی‌باشد بعداز آنکه‌تشریف ارشاد باصلاح و تنبیه به‌تلافی ارزانی فرموده باشند، ستر آن زلّت و تجاوز از آن خطیئت مبذول فرمایند . ایزد سبحانه و تعالی حده سایهٔ بزرگوار این پادشاه کامکار بر سر کافهٔ بندگان ابداًگسترده دارد . و آثار تصرف از اکناف این ممالك محروس بفر دولت همایون اوسترده بحق الحق والرسول الثقلین و عترته الطاهرین »

نسخهٔ این کتاب که به کتابخانهٔ دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر مهدوی استاد دانشگاه متعلق است در بیستم شهرربیع‌الثانی سال ۱۰۰۹ در قریهٔ فیض‌آباد محولات بخط میرزا بیك بن حسن الحسینی الجنابدی نوشته شده‌است. نسخه ناقص و از اول آن صفحه‌ای افتاده است. این نسخه باهتمام آقای دانش پژوه در جزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است .

۱۱۴ - تقویم علائی - تقویمی است که خواجه طوسی به نام علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلی در وقت اقامت در میمون دژ ساخته است.

قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین با استفاده از این تقویم نسب خلفاء اسماعیلی مصر را ذکر کرده است [1].

مقدمهٔ این تقویم درمجموعه‌رسائل عکسی کتابخانهٔ مرکزی [2] بدست آمد که بتمامی در اینجا درج شد.

دیباجهٔ تقویمی که مولانا الاعظم نصیر الحق والدین الطوسی اعلی‌الله درجته جهت علاء الدین محمد بن الحسن‌بن محمدبن؟ علی ذکر السلام ابن نزار بن معد بن علی بن منصور بن نزار بن معد ابن اسماعیل بن منصور ابن اسماعیل بن محمد بن عبدالله [3] بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن جعفر ابن محمد الصادق علیهم السلام نوشته است.

مقدمهٔ جنود سعود آسمانی، و فاتحهٔ ورود وفود شادمانی یعنی مقدم نوروز میمون کی مفتتح سال طبیعی و موسم رسیدن آفتاب به نقطهٔ اعتدال ربیعی است، موافی انفاذ مطالب و مواتی ایتاء مآرب عموم مستجیبان دعوت هادیه وجمهورمنتمیان جماعت ناجیه، یعنی بندگان حضرت اعلی وجناب والا خداوند خداوندان و پادشاه پادشاهان، صاحب‌الزمان و ترجمان الرحمان دُرّ دریای جود، و نقطهٔ دائرهٔ وجود مرکز محیط هستی عروهٔ وثقی خداپرستی مظهرامرالهی‌مصدر فیض نامتناهی، مظهرهرابداع، مکمّل‌نوع انواع، مطلع خورشید کمال‌ومنبع‌تأیید ذوالجلال، مفیض‌انوارجبروت، مفیداسرارملکوت،

---

۱ - مجالس المؤمنین چاپ حاج ابراهیم‌باسمچی تبریزی ص۳۶۵، والذریعه ج ۴ ص ۳۹۷

۲ - مجموعه‌وجنگ رسائل مورخ ۸۷۵-۸۱۱ ف۱۹۰ حمیدیه شماره۱۴۴۷

۳ - در مجالس « محمد بن مهدی بن عبدالله » است که کلمهٔ مهدی از مشجر در اینجا افتاده است

فیاض الطاف ربانی، غوّاص بحار معانی دُرّ درج امامت مهر، سپهر کرامت نور حدیقهٔ آفرینش، نور حدقهٔ اهل بینش سائق سفینهٔ نجات، و سابق اصحاب درجات کاشف غوامض تنزیل، مبین جوامع تأویل، مقرر حقایق حکم، مذکر دقایق قدم، قبلهٔ طلاب هدایت، کعبهٔ ارباب درایت، مالك ممالك توفیق، سالك مسالك تحقیق، حامی دین قویم هادی صراط مستقیم، قائم روز قیامت قطب فلك استقامت، پیشوای بلاد و عباد رهنمای مبداء، و معاد المولی الأعظم مالك رقاب الأمم ملجاء سلاطین العرب و العجم، ناشر الأحسان و الکرم، علاء الدنیا و الدین جلال الأسلام و المسلمین، المتمسك بحبل المتین محیی الحق و الحقیقة ماحی الشرك عن الخلیقه، مظهر کلمات الله العلیا و مظهر نوره لأهل الد نیا، غیاث الثقلین و ملاذ الخافقین محمد بن الحسن بن محمد بن علی ذکره السلام اعلی الله کلمته، و دام علی رؤوس العباد رحمته باد.

و تعاقب خزان و بهار و ترادف لیل و نهار جامع شمل اعوان و انصار[1] و دافع کید دشمنان خاکسار، بل تقلب روزگار و تجدد ادوار مقتضی امتداد مدت، و مستدعی ازدیاد عدت علت انصرام، ایام و انقضای اعوام مستلزم دفع حساد و مکیدت اعادی و مستجلب قمع مواد و قوت و شوکت معادی، آمین رب العالمین.

بعد از اقامت تهنیت نوروز جلالی و استدامت رحمت ذو الجلالی گوئیم درقوانین علمی و براهین عقلی روشن و مبین شده است کی افاضت کمال از جناب جلال کی مبراست از سمت نقصان و انفعال (انفصال) و معرا از وصمت احتباس انتقال، موهبتی باشد کل کاینات را شامل، و عطیتی به عموم موجودات واصل، و موجب حرمان باز ماندگی که در حضیض عالم امکان اسیر افول افق

---

۱ ــ وانجاد

گردانند ، جز قصور استطاعت از وفور استعادت و نقصان استمداد از فقدان استعداد نه ، که «لایحل من عندالله مع الاستعداد» و مع ذلك عنایت لایزال جهت مدّ این فلك نیلی به میل نهایت و شوقی بسنن(؟) بسوی عنایت که محرض ناقصان و اکتساب تمام، و محرك محرومان در استطلاب مرام بود ، و در طوع طبایع منقش و ممثل گردانیده است که بعد از حصول استعداد تام و تأهب قبول از فیض عام جبر کسرو فك اسرایشان صورت می‌بندد ، و وسائل مودات فضائل کمالات هر صنف ازقوت بفعل می آمد، بل که از مدارج امکان ومعارج اکوان ترقی می کند، وبه مرتبهٔ اقصی که سدرهٔ منتهی هرطلبی باشد می‌رسد.

و فی الجمله حاصل این تفصیل وطائل این تطویل آنست که توسّل به مقاسات تعب طلب بی توسل محاذات مسبب سبب ممکن نیست، وجز به انخراط در سلك سالکان مسلك استفادت، و انتظام درصف واردان مورد سعادت میسر نه ، ولیکن انصرام همم از آن مدارج کرامت و منهج استقامت مستدعی انتکاس خلیقت، و مقتضی انعکاس طریقت نعوذ بالله منه، پس درهمه احوال طلاب کمال رافرط اجتهاد ازشرط اعتقاد شد، وبذل مجهود مؤدی به مقصود، وتوجه همت وتوفر نهمت واقامت مراسم خدمت از لوازم صفاء نیت و نقاء طویت.

و مراد از این تشبیب آنست و مواد براین ترتیب برآن کـه برحسب اقتضاء آن مناقب که تقدیم افتاد اندیشهٔ راقب(؟)[1] آن تقویم افتاد تااگر بنظر ارتضا یکی ازمجاوران آستان آسمان پناه ملحوظ گردد کمترین بندگان محمدالطوسی بـه مرادات دو جهانی و سعادت جاودانی ملحوظ گردد، انشاءالله‌ولی التوفیق و مسهل الطریق .

۱۱۵ - نامه‌ای از خواجه : دردنبالهٔ این دیباچه دراین مجموعه نامه‌ایست منسوب به خواجه و نامه بدین عنوان آغاز می‌شود:

۱ــ رافدان .

وله اعلی‌الله منزلته الی واحد من اصدقائه

اهل دل را خطاب از کلام و سلام عادتی منزه باشد، و ارباب یقین را را کتاب از اشارت و عبارت رسمی مقدس . بیت

حال دل من‌تو به شناسی   پیغـام و سلام درنگنجد

حق‌تعالی‌این‌ائتلاف حقیقی‌را ازاختلاف‌مجازی‌مصون ومحروس داراد وحجرهٔ دل‌را که مهبط‌انوار واسرارغیب‌است بیاد دوستان نفسی‌وبرادران‌دینی مأهول ومأنوس‌بحق‌الحق واهله، حجاب ارتیاب ازدیدهٔ‌کوتاه بینان مرتفع باد تا ازجمال محبوب محجوب نمانند، وپنبهٔ غفلت ازگوش‌هوش‌طالبان برداشته تا در وادی مقدس موسی وار ندای انی اناالله شنونند، آمین آمین .

چشم روشن‌کسی‌که روی‌تو دید   نیکبخت‌آنکه‌رخت‌زی تو کشید

بتو داد آنچــه داد وز تــو ستد   به تو دید آنچ دید وز تو شنید[1]

۱۱۶ ـ **فوائد** بعضی مقالات‌مختصرازآثار خواجه بنام فائده در مسائل مختلف در جنگها و مجموعه‌ها ثبت است کــه از غایت اختصار نمــی توان بدانها نام کتاب و رساله نهاد . و بیشتر آنها جواب مسائلی است که از آن بزرگ پرسش شده است . اینك چند مسئله را که هر یك فائده‌ایست دراینجا بنام « فائده » ذکر می‌نمائیم

فائدهٔ اول : در تعارف ارواح پس از مفارقت ابدان . ابتدای آن: « قد ثبت فی العلوم العقلیة ان‌کل جوهر مجرد عن المادة قائـم بذاته، فقد یمکن ان تقبل جمیع المجردات بغیر آلة »

فائدهٔ دوم : در فرق بین جنس و مــاده . آغاز آن « من فوائد الامام العلامة افضل العالم نصیر الملة والدین رحمه‌الله . الفرق بین الجنس والمادة

۱ـ مجموعه وجنگ‌رسائل مورخ ۷۵۰-۸۱۱ حمیدیه شمارهٔ ۱۴۴۷

هوان المعنی الکلی اعنی الطبیعی اذا اخذ وحده من غیر احتمال اقترانه بالغیر کالجسم مثلا »

فائدهٔ سوم : مولانا کاتبی راجع بگفتهٔ حکما که گفته‌اند « موضوع السالبة اعم‌من‌موضوع الموجبة» ازمولانا نصیرالدین طوسی پرسیده وخواجه جواب آنرا در این فائده داده است.

فائدهٔ چهارم : امام نجم‌الدین احمدبن ابی‌بکر بن محمد نخجوانی در قول حکما که گفته‌اند « المجهول المطلق یمتنع الحکم علیه » فرموده اشکالی که بر آن نموده‌اند مغالطه است، خواجه را در این مسئله بحثی است و مقاله‌ای در جواز آن مرقوم داشته.

ابتدای آن این است «من فوائد العلامة نصیر الحق والدین طاب ثراه نقل من خطه « الذی خطر ببال الداعی المخلص علی الحجة المذکورة علی اثبات الجواز فی‌صورة النزاع علی الآراء المولویة یتبین‌ماهوالصواب فیها »

فائدهٔ پنجم : بحث در عصمت . اول آن : من فوائد نصیرالدین « العصمة هی ان یکون العبد قادرا علی المعاصی غیر مریدلها مطلقا »

نسخهٔ این پنج فائده که هریك از دیگری جدا و منفرد است تمامی در مجموعهٔ نفیسی در نزد شادروان دکترمهدی‌بیانی ملاحظه‌شد . ونسخهٔ دیگری از فائدهٔ پنجم در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است.

این بود قسمتی ازآثار خواجهٔ طوسی که اسناد آنها به‌خواجه مسلم و تردیدی ظاهرا در نسبت‌آنها به‌آن بزرگ نیست. و بعد از این نام کتبی ذکر می‌شود که درکتب مختلف و درفهرستها از خواجهٔ طوسی دانسته شده و بدو منسوب گردیده ولیکن نسبت بعضی مورد شك و تردید و بعضی هم بطور مسلم از خواجه نیست، و بغلط به او نسبت داده شده است .

۱۱۷- تجرید فی‌الهندسة: کسانی که شرح حالی ازخواجه نوشته و مؤلفات او را برشمرده نامی از این کتاب نبرده‌اند. ولیکن حاجی خلیفه گوید «این کتاب را بعضی بعلامه نصیرالدین‌طوسی نسبت داده، وآن کتاب مختصر لطیفی‌است که مرطالبان تحصیل علم نجوم را این مقدار ازعلم هندسه و براهین هندسی کافیست. وهمچنین مدخلی است محصلین علم هندسه را» آغاز آن «الحمدلله الذی فتح علیها ابواب نعمته» الخ.

کتاب مشتمل برهفت مقاله است. وآنرا برای سید ابوالحسن مطهربن سید ابوالقاسم تألیف و بدو اهدا کرده است. و در آخر کتاب اشاره شده است که مؤلف را کتاب دیگریست در شرح کتاب اقلیدس بنام «البلاغ»[1].

۱۱۸-کتاب‌البلاغ: این‌کتاب هم‌درجزومؤلفات خواجه درجائی‌دیده نشد. وحاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون در دو موضع از آن نام برده است. یکی پس از ذکرکتاب اقلیدس‌گوید: «ازجملهٔ شروح تحریراقلیدس کتاب البلاغ است که هم از صاحب تحریر اقلیدس می باشد» و باز در جای دیگرگوید: «کتاب البلاغ از تألیفات صاحب تحریر وشرح برکتاب‌اقلیدس است[2]» و چنانکه در آخر «کتاب التجرید فی‌الهندسة» ذکر شد، این کتاب غیر از تحریر اقلیدس است. نسخهٔ این کتاب در کتابخانـهٔ حالت افندی در اسلامبول موجود است[3].

۱۱۹ - اختیارات مسیرالقمر: مـاه را در مسیر خویش حـالات گوناگونـی‌است، و هر حالت را حکمی است کـه آنرا دلیل بر حوادث و

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۲۵۴
۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۶۸
۳ - الذریعه ج ۳ ص ۱۴۰

اتفاقاتی که درروی زمین رخ‌دهد دانند. واز روی این حالات مختلفهٔ قمراست که منجمین حکم کنند که چه کاری در آن وقت فعل آن نیك و کردن آن اولی‌است، و چه کاری در آن وقت انجام آن بد و ترکش بهتر است.

این کتاب به وزن مثنوی بحررمل مثمن محذوف یا مقصور است، ودو بیت اولش این است :

هرگهی کاید بتقدیر خدای لم یزل جرم مه درخانهٔ خورشید یعنی درحمل
نیك باشد هم‌سفر هم‌دیدن روی امیر جامه‌پوشیدن حریر وصیدافکندن به‌تیر

نسخه‌ای از این اختیارات درکتابخانهٔ ملی ملك موجوداست که علاوه بر اشعار آن چندین جدول از حالات مختلف ماه نیز بدان ضمیمه است.

بلوشه درفهرست نسخ کتابخانهٔ ملی پاریس گوید « نسبت این رساله بمؤلف آن محقق و مطمئن نیست[1] »

و در کتاب الذریعه ذکر شده که « نجیب الدین اصفهانی آنرا در کتاب‌خود موسوم به«اصول‌الملحمة» که بسال۱۳۰۶بطبع‌رسیده آورده‌است[2]. وملامحسن‌فیض نیز دررسالهٔ غنیةالانام این‌مثنوی‌را بنام‌خواجه ذکر کرده‌است

۱۲۰– **کتاب الظفر** : حاجی‌خلیفه‌در کتاب کشف‌الظنون‌وطاشکبری‌زاده در کتاب مفتاح السعادة کتابی در جبر و مقابله بنام « الظفر » بخواجه نسبت داده‌اند[3]. در اینکه خواجه را در جبر و مقابله تألیفی بوده جای شك و تردید نیست . ولی‌آیا این همان کتاب جبر و مقابلهٔ اوست‌که بنام « الظفر » خوانده شده و یا کتاب جداگانهٔ دیگریست معلوم نشد .

---

۱ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس مجموعهٔ شماره۷۷۱/۲۱ ص۲۵
۲ ـ الذریعة ج ۱ ص ۳۶۹
۳ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۸۷ ومفتاح السعادة ج ۱ ص ۳۲۷

۱۲۱ـرساله در تقویم وحرکات افلاک ـ رساله‌ایست‌مختصر بفارسی، و رساله به این عبارت شروع می شود « الحمدلله رب‌العالمین خالق الأفلاك و النجوم والبروین و مقلب حال السماء والأرضین . والصلوة والسلام علی سید المرسلین صلی‌الله‌علیه و آله وسلم . چنین گوید مؤلف این کتاب که حکماء سلف فلك را به‌دوازده قسم کرده‌اند ».

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است که در اول نسخه بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است.

۱۲۲ ـ کتاب البارع در علوم تقویم ـ جرجی زیدان‌در کتاب‌آداب اللغة وزرکلی درکتاب الأعلام « البارع » را از مؤلفات خواجه شمرده و گفته‌اند که « درحرکات افلاك و احکام نجوم و بلدانست »[1] .

وساترن نیزآنرا درجملهٔ تألیفات خواجه شمرده وگوید « کتاب‌البارع فی علوم التقویم و حرکات الأفلاك و احکام النجوم کتاب بسیارعالی درتقویم حرکات کرات و علم ستاره شناسی است ».

و این کتاب غیر از کتاب البارع در احکام نجوم تصنیف علی بن ابی الرجال شیبانی کاتب است که از مهمات‌کتب این فن محسوب ، و نسخ آن در بیشتر کتابخانه‌ها موجود می‌باشد .

۱۲۳ ـ تحصیل در علم نجوم ـ این کتاب را نیز جرجی زیدان و خیرالدین زرکلی در کتاب آداب اللغة و کتاب الأعلام از مؤلفات خواجهٔ طوسی دانسته‌اند[1]. و جرجی زیدان نسخهٔ آنرا در کتابخانهٔ آکسفورد نشان داده است .

---

۱ ـ آداب اللغة ج ۳ ص ۲۳۴ . والاعلام زرکلی چاپ اول ص ۹۷۴

۱۲۴ - سی فصل در هیئت و نجوم - صاحب آثار الشیعة کتابی بدین نام از آثار خواجه شمرده و نوشته‌است که « این کتاب غیر از سی‌فصل مشهور است که در طهران بطبع رسیده . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ عمومی وینه است »[1].

در رساله‌ای که « دراستخراج طالع مولود » در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ضبط و مؤلفش غیر معلومست، از این کتاب سی فصل مطالبی نقل شده است .

۱۲۵ - مختصر کراة ارشمیدس - ترجمهٔ ثابت بن قرة . جرجی زیدان در کتاب آداب اللغة این کتاب را بنام خواجه ثبت و از آثار وی دانسته است و گوید « نسخه آن در لندن است »[2] .

ممکن‌است این کتاب، کتاب‌تحریر کره و استوانهٔ خواجه،ویامختصری از آن باشد .

۱۲۶ - بیت الباب - صاحب «اکتفاء القنوع بماهو مطبوع» کتابی را بدین نام ازمؤلفات خواجه دانسته وگوید « وله مؤلف فی‌الکرة والاستوانة سماه بیت الباب »[3].

۱۲۷ - کتاب صد باب درمعرفت اسطرلاب - مؤلف کتاب آثار الشیعه این کتاب را در فهرست مؤلفات محقق طوسی آورده و گفته است « خواجه این‌کتاب را برای حاج امیر محمد نامی نوشته. و مختصرآن‌بیست باب اسطرلابست که مشهور می‌باشد.»

ابتدای آن « حمد بی حد و ثنای بی عد قادری را سزاست که به‌بدایع

۱ - کتاب آثار الشیعة ص ۶۴
۲ - آداب اللغة ص ۲۳۴
۳ - اکتفاء القنوع بماهو مطبوع ص ۲۳۴

فطرت وصنائع حکمت اطباق سموات سبع رابـی وسیلهٔ مدد و رابطهٔ عمد بید قدرت برافراشت و صفائح افلاك را بجواهر زواهر کواکب بیاراست..»[۱]

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشکده حقوق شماره(۷۰۱ب) ودانشگاه‌طهران موجود است[۲].

۱۲۸ - مقاله در موسیقی - درهیچ یك از کتب‌تاریخ وتراجم‌احوال وفهرستهای مؤلفات خواجه چنین کتابی بنام اوذکرنشده‌است. فقطدرفهرست نسخ عربی کتب خطی کتابخانهٔ ملی پاریس شماره ۲۴۶۶ رسالـهٔ کوچکی در موسیقی بمحقق طوسی نسبت داده شده است[۳].

ساترن پس‌ازذکر رسالهٔموسیقی افزوده‌است «کنزالتحف کتاب فارسی است که به‌نصیرالدین‌نسبت‌داده شده‌است، واگراثراوباشداحتمالاترجمهٔ کتاب مقالهٔ موسیقی‌اوست، وبرطبق‌روایات نصیرالدین‌مخترع‌یك‌نوع‌فلوتیست بنام مهتاردو دوك[۴]. نظریات موسیقی‌خواجه بوسیلهٔ بزرگترین‌شاگردش‌قطب‌الدین تکمیل شده است». (تاریخ موسیقی عربی لندن ۱۹۲۹)

در فرهنگ بهار عجم در لغت صحت نامه آمده است کـه صحت‌نامه قولی است در علم موسیقی ساختهٔ خواجه نصیرطوسی .

این رساله به‌سعی واهتمام آقـای زکریا یوسف از هنرمندان عراق در مطبعهٔ دارالعلم قاهره بسال ۱۹۶۴ چاپ شده است .

۱۲۹- رساله در شکل قطاع سطحی - درفهرست نسخ‌عربی کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌نسخه‌ای بدین‌نام‌وعنوانست که درمجموعه‌ای از آثارخواجه آمده و

---

۱ - آثار الشیعة ص ۶۴

۲ - کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه طهران شماره ۷۰۱ ب

۳ - فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۳۶ شمارهٔ ۲۴۶۶/۲

4 - Mohtar dūdūk

محتمل است که از مؤلفات خواجه طوسی‌باشد . (رجوع شود بشماره ۲۴۷ فهرست عربی کتابخانهٔ ملی پاریس).

۱۳۰ ـ **رساله در علم رمل** ـ این رساله به‌سه زبان عربی و فارسی و ترکی است و تألیف آن بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است.

اول آن « اعلم ان لکل علم موضوع وموضوع علم الرمل النقاط »

نسخهٔ آن رساله در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است .

۱۳۱ ـ **نهایة الادراك فی درایة الافلاك در هیئت** ـ صاحب کشف الحجب و الاستار این کتاب را از تألیفات خواجه شمرده است و گفته که : « خواجه آنرا در عهد بهاءالـدین محمد جوینی به درخواست محمدبن عمر بدخشانی بعد ازتألیف تذکره تصنیف کرده است»[1].و نسبت‌این کتاب‌بخواجه مسلماً اشتباهست، چه این‌کتاب ازجمله تألیفات قطب‌الدین شیرازیست‌چنانکه حاجی خلیفه و دیگران آنرا از تـألیفات وی شمرده‌اند[1] و اولش این است « اما بعد حمدالله فاطر السموات فوق الارضین عبرة للناظرین »

۱۳۲ ـ **کتاب التسهیل فی‌النجوم** ـ سارتن در تاریخ علوم آنرا از تألیفات خواجه شمرده است.

۱۳۳ ـ **اثبات واجب** ـ رسالهٔ مختصریست بفارسی که درآن خواجه برای اثبات واجب چهار وجه بطریقهٔ متکلمین ، و سه وجه بروش حکما دلیل آورده است .

آغازش چنین است « بدان ایدك الله تعالـی الی الصراط المستقیـم وارشدك الی‌الطریق القویم‌که نزدارباب‌علم وعرفان واصحاب‌حکمت‌یونان »

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای از موقوفات مرحوم میرزا رضاخان

۱ ـ کشف الحجب و الاستار ص ۵۹۳ و کشف الظنون ج ۲ ص ۶۱۹

نائینی (قاضی نور) در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که در اول آن نوشته شده است :

« رسالهٔ اثبات واجب که بطریق سماع منسوب بمحقق طوسی است.»

این رساله درمجموعهٔ رسائل خواجه بسعی نگارنده در جمله انشارات دانشگاه بطبع رسیده است .

۱۳۴- اثبات واجب - در این رساله خواجه بطریق مناظره واجب الوجود را ثابت می کند. و این رساله غیر از رسالهٔ پیش است.

ابتدای آن « مسئله در اثبات واجب الوجود بطریق مناظره. اگر واجبی نبود هیچ موجود نبود .»

نسخهٔ آن یکی ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ، و دیگری در مجموعهٔ متعلق به شادروان مرحوم فاضل تونی بود که فعلا در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران محفوظ است. و این رساله در این دو مجموعه بعد از رسالهٔ « موجودات واقسام آن » آمده است. و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه است[1].

این رساله نیز بسعی نگارنده درجزو رسائل خواجه بچاپ رسیده است.

۱۳۵ - رسالة النصیریة - این رساله در توضیح این مطلب است که فیلسوف چندان بخوشیهای تن نمی پردازد. و از این خوشیها تا چه مقدار برای زندگی لازم است .

ابتدای آن « ان کان الرجل الحکیم غیر حریص علی اللذات البدنیة کالجماع و الاطعمه و الاشربة و الثیاب الفاخرة، وانما یلتمس منها بالمقدار الذی یضطر الیه، فبالحری ان یبعد عن الاهتمام للریاسة او للمال »

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است[2].

۱ - فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ، ج۳ ص۱۲۰ شماره ۱۰۷۹

۲ - فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۶۶۴ شماره ۱۰۴۶

۱۳۶ ـ مقنعه در اصول دین ـ در فهرستهای کتب خواجه نـام این رساله در جائی دیده نشد. و لیکن نسخه‌ای از شرح مقنعه تالیف محمد مؤمن ابن طاهرالدین کرمانی در کتابخانهٔ دانشمند محترم حضرت آقای ابن یوسف شیرازی ملاحظه شد که شارح آنرا از تألیفات خواجهٔ طوسی دانسته ، و در مقدمهٔ شرح خود گوید :

« سبحان من حارت فی لمعة بحارسبحات جماله سوابح دقایق الانظار... فیقول الراجی الی فضل ربه المهیمن ابن طاهرالدین محمدالکرمانی محمد مؤمن عفی عن جرائمها انی ظفرت فی بعض اسفـاری بالرسالـة الانیقة الموسومة بالمقنعة المنسوب الی المولی الاعظم والحبر الافخم والبحر القمقام والنحریر الضنین بمثله الایـام . العلامة المشتهرفی الآفاق ، الفائز من رحیق التحقیق بکاس دهاق ، حلال مغالق العاضل بایـدی الایدالقدسی ، خواجه نصیرالدین محمدبن الحسن الطوسی بؤه الله بحیوحة الجنان »

ابتدای رساله مقنعه این است «الحمدلله بارء الموجودات والصلوة علی اشرف المقدسات محمدو آله اکمل الذوات، فهذه مقنعة فی اول الواجبات لخصتها لذوی الاشتغالات، فنقول یجب علی کل مکلف ان یعرف الله تعالی موجود واجب لذاته[1]»

نسخه‌ای از رسالهٔ مقنعه در اصول دین در کتابخانهٔ جامع گوهرشـاد مشهد موجود است .[2]

۱۳۷ ـ رسالهٔ اصول دین ـ رساله‌ایست به عربی دراصول دین. ابتدای

۱ ـ این نسخهٔ درمجموعه‌ای که مشتمل بر نسخ زیراست می‌باشد:
الف ـ علم الیقین فیض ب ـ شرح محمدمؤمن کرمانی برمقنعه ج ـ حاشیه بر شرح مقنعه ازهمان شارح وشرح مقنعه ناقص وناتمام است.

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ جامع گوهرشاد ص ۱۵۴ و ۴۱۰

آن «اما بعد حمدالله الواجب وجوده، الفائض علی‌سایر القوابل فضله وجوده و تفاوت بحسب القبول ظله وجوده . . . »

رساله‌مختصریست وپنج شش صفحه ازصفحات مجموعه است. نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

۱۳۸- رسالة فی مهیة العلم والعالم والمعلوم - رسالهٔمختصریست بعربی منسوب بخواجهٔ طوسی که آغازش این است:

« اعلم وفقنا الله وایاك انه لابد من معرفة العلم والعالم والمعلوم. فالعلم تصور النفس المطمئنة الناطقة الکلیة حقایق الاشیاء المجردة عن‌المواد کمّیة و کیفیة مفردة ومرکبة »

وختم رساله باین‌عبارتست «تمت الرسالةالمنسوبة الی المحقق‌الطوسی نصیر الدین محمد قدس‌سره‌فی‌العلم اللدنی والکسبی »

دراین‌رساله خواجه به‌روش عرفانی ازعلم لدنی و کسبی بحث‌فرموده است .

نسخهٔ این‌رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب‌مرحوم خاتم الحکماء‌استادی میرزا محمد طاهر تنکابنی طاب‌ثراه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود می‌باشد. وودرحاشیهٔ کتاب المشاعر آخوند ملاصدرا (ص ۱۰۶) این رساله بنام « رسالة فی علم‌اللدنی والکسبی للمحقق الطوسی » در طهران‌بطبع‌رسیده است .

۱۳۹ - رسالة فی النفی و الاثبات - رسالهٔ مختصریست بفارسی از خواجهٔ طوسی . در عنوان رساله ذکر شده « تلفیق لمولانا الامام نصیرالملة والدین‌محمدالطوسی ادام الله تعالی فی‌السعادة والعز ظلاله‌فی‌النفی والاثبات»

ابتدای‌آن «بدانکه خلافست میان علما که آیا معدوم شیء هست یانه و

از معدوم جائز الـوجود خواستند ، و نافیان گفتند معدوم شيء نیست و فرق نکرد میان جائز و مستحیل الوجود بلکه هر دو را معدوم خوانند .»

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب اهدائـی حضرت آقـای مشکوة به‌دانشگاه ملاحظه شد. و تاریخ تحریر نسخه۱۰۶۱ است. این رساله در مجله دانشکدهٔ ادبیات چاپ شده است .

۱۴۰ ـ الرسالة المنتخبة فی‌معالم حقیقة النفس ومایتصل بذلك ـ این رساله بعربی است و مشتمل بر سه فصل و یك خاتمه می‌باشد .

مؤلف در مقدمه فرموده « و بعد فهذه رسالة حررتها فی علم النفس و جعلتها ثلثة فصول. الفصل‌الأول فی‌اثبات ان جوهرالنفس مغایرلجوهرالبدن. والفصل الثانی فی بقاء النفس بعد خراب البدن . والفصل الثالث فی مراتب النفوس فی السعادة والشقاوة بعد المفارقة عن البدن. ثم الحقت بها خاتمة اذکرفیها العوالم الثلثة التی هی عالم العقل و عالم النفس و عالم الجسم .»

و رساله به‌این عبارت شروع شده است: « الحمدلله الذی لایخیب من بابه آمل و لایحرم عن جنابه عامل »

نسخهٔ این رسالـه در ضمن مجموعه‌ای که به‌سال ۱۰۹۶ نوشته شده از جمله کتب مرحوم میرزای تنکابنی اعلی الله مقامه درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

حـاجی خلیفه درکشف الظنون آنرا از ابن‌سینا دانسته است[1].

و این رساله نفس را سید فرج‌الله نامی بفارسی ترجمه نموده و بنام نایب‌السلطنه‌کامران میرزا کرده ، و در آخر تحفه سلیمانیه در سال ۱۳۰۱ در

---

۱ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۸۹۶

تهران چاپ سنگی شده است[1] .

۱۴۱ - **شرح مرموز الحکمة** - اصل مرموز الحکمة بعربی است و شرح آن که منسوب به‌خواجه طوسی‌است به‌فارسی می‌باشد.

در فهرستی که در پشت صفحهٔ اول مجموعهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نوشته شده، متن مرموزالحکمه ازمؤلفات ابن‌سینا شمرده شده، ولیکن‌درخود متن کتاب و مقدمهٔ آن اسمی از ابن‌سینا نیست ، و متن بـا‌ این عبارت شروع شده است :

« قال مولانا الشیخ الامام العلامة نجم الملة والدین طیب‌الله رمسه »

بنابراین باید شخصی که ملقب به نجم‌الدین است مؤلف آن باشد نه‌ابن‌سینا. پس نسبت‌تألیف متن مرموز الحکمة به‌ابن‌سینا درست نیست. چنانکه‌انتساب شرح‌آنهم به‌خواجهٔ طوسی محقق نمی‌باشد.

ودر مجموعهٔ دیگری (که سابقا متعلق بمرحوم شیخ‌محمدحسین فاضل تونی بوده ونظیر مجموعهٔ اول است ، وظاهر آنست که یکی از روی دیگری استنساخ شده،) متن‌کتاب ازشیخ‌نجم‌الدین وشرح‌ازشیخ شهاب‌الدین‌صاحب حکمة الاشراق معرفی شده، واین نیز خطاست. چه این شرح به‌درخواست و بنام شهاب‌الدین نامی نوشته شده چنانکه ذکرخواهدشد. و شخصی‌که شرح را از آن شیخ شهاب الدین پنداشته ، و در حاشیه کتاب آنرا یادداشت‌کرده باشتباه افتاده و گمان کرده که شهاب الدین نام شارح است ، وآنرا با شیخ اشراق صاحب حکمة الاشراق تطبیق کرده است.

ابتدای شرح این است : « حمدهاء بی حد و احصا و بی حصر و بی منتهی مرحضرت مستحق حمد و ثنارا »

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ آستان رضوی ج ۵ ص ۲۴۶

و این شرح بنام شهاب الدین نامی است که از دانشمندان و حکماء و بزرگان زمان بوده چنانکه در مقدمه بدین گونه نام او برده شده است.

« و چون شره و شعف محل عالی، الفائز بالمعالی من قداح المعالی شهاب‌الحق‌والدین ظهیرالحکمة فی‌العالمین ضاعف‌الله جلاله و زاد فی کل‌یوم فضله، بر تفهم آن دقایق، و تصور آن حقایق به درجهٔ کمال رسید »

و از این القاب و صفاتی که برای وی ذکر شده اگر شارح خواجه باشد تصور می‌رود که مقصود از شهاب‌الدین هم محتشم شهاب ازدانشمندان و حکماء و امراء اسماعیلیه باشد که مدتی فرماندار قهستان بوده است.

نسخهٔ این‌شرح‌چنانکه اشاره‌شد درکتابخانهٔ مدرسه سپهسالار ودیگری درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است‌که قبلا متعلق بمرحوم فاضل تونی بوده است .

۱۴۲ ـ رساله درمباحث طبی دربارهٔ نضج ـ این رساله در مجموعهٔ شماره۳۲۵۸ نمرهٔ۱۶ ازکتب‌کتابخانهٔ مجلس‌سنا است. وعنوانش‌چنین‌است:

رسالة لاستاد البشر نصیرالدین‌الطوسی رحمه‌الله فی امرالنضج

آغازآن : قد جری بینی ادام الله علاك وجعل اعدائك فداك وبین‌بعض الاطباء الذین غفلواعن احوال العلم الطبیعی فی امر استعمال

آخر آن: خصوصا فی امر نضج الاخلاط و تسهیل سبیل‌الاند فاع

این رساله مختصر و دو صفحه از مجموعه بیش نیست

۱۴۳ـ رساله در اشارت بمکان و زمان آخرت ـ رساله‌ایست‌بفارسی و بسیار مختصر اولش این است : « چون دنیا ناقص است بمثابت طفل او را از دایه و گهواره گزیر نیست، دایهٔ او زمانست و گهواره مکان »

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای ازکتب اهدائی مرحـوم طباطبائی

بمجلس شورای ملی موجوداست. این رساله قسمتی از آغاز و انجام خواجه طوسی است که جداگانه در این مجموعه آمده است، و رساله مستقلی نمی باشد. (ر.ك : به آغاز و انجام چاپ دانشگاه صفحهٔ ۱۴)

۱۴۴ - در کیفیت انتفاع بحس - با مطالعهٔ اجمالی آن چنین بنظر نگارنده رسید که این رساله بخشی ازیکی ازمؤلفات خواجه باشد که در این نسخه بصورت رساله در آمده‌است.

اول رساله این است « در اکتساب بعلوم هر چند حس بانفراد افادت رأی کلی نکند، چنانکه گفتیم اما باید معلوم باشد که اصل همهٔ علوم باشد که اصل همهٔ علوم کلی و جزوی حس است.»

نسخه ضمن مجموعه شماره ۱۳۳۶ در کتابخانـهٔ مجلس شورای ملی ضبط است.

۱۴۵ - روضة القلوب - رسالهٔ مختصریست بفارسی در حقیقت. این رساله نامش در فهرست مؤلفات خواجه نیامده و کسی ذکری از آن نکرده است.

ابتدای آن چنین است « سپاس خدای را که بی واسطه‌ای بجود خود وجود ما را پیدا کرد »

و در مقدمهٔ آن یاد شده « اما بعد جماعتی اصحاب دل از اهل سپاهان که مرا با ایشان نشست و خاست بود در خواستند تا کلمه‌ای چند درحقیقت جمع کنم چنانکه تکلف در آن راه نیابد. و بفهم هر یـك نزدیك باشد، و از آن مستفید شوند. ودر آن شروع کردم و از حق تعالی مدد درخواستم تا توفیق تمام کردن دهد. و این را « روضة القلوب » نام کردم و در دو قسم نهادم. قسمتی تعلق بعالم اجسام دارد، و قسمتی بعالم ارواح دارد.»

در جائی از این کتاب نام مؤلف دیده نمی‌شود. و در خلال صفحات آن مطلبی و اشاره‌ای که دلالت بر مؤلف آن کند نیست ، فقط در آخر رساله نوشته شده « تمت الرسالة روضة القلوب بالخیر والظفر من تصنیف خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمة . »

چهار نسخه از این رساله بنظر رسید؛ یکی نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اهدائی جناب آقای مشکوة که با رسالهٔ دیگری که ذکر آن بعد از این می‌شود دریك مجلد است[1]. و دیگر درمجموعه‌ای متعلق بکتابخانهٔ دانشمند فاضل جناب آقای مینوی، ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شمارهٔ ۶۳۹/۳ و کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار[2] جنگ شمارهٔ ۲۷۹۹.

۱۴۶ ـ تحفه . رسالهٔ دیگریست در معرفت نفس، از این رساله هم هیچ نامی در فهرستها دیده نشد . و کسی چنین کتابی بخواجه نسبت نداده و در خود کتابهم بهیچوجه اشاره‌ای بمؤلف آن نشده است . فقط در پشت صفحهٔ اول نوشته‌شده « ازمصنفات خواجه نصیرالدین‌طوسی‌است » ونسخی که از این رساله بنظر رسید همه با رسالهٔ روضةالقلوب دریك مجلد بود.

ابتدای رساله :

« شکر بی نهایت و سپاس بی غایت ذاتی را که بلبل روح و روان را بعشق چمن جبروت واغصان عالم ملکوت مزین ومشرف گردانیده‌است . »

و در مقدمه آن ذکر شده « اما بعد سبب تحریر این کلمات ربانی و زکوة روحانی آن بوده است که این ضعیف خواست تا آنچه بمعرفت نفس تعلق دارد چگونگی احوال آن از الم و لذت بعد از مفارقت بدن در این نسخه

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۹ شمارهٔ ۱۰۸۴

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ص ۲۲۱

تمام کنم ، چـه حکما ما تقدم در هر جائی رمزی گفته‌اند و کسی که طالب این معنی می‌بود مقصودش حاصل نمی‌شد، واجب شد، این ضعیف را تاآنچه مرموز بود صریح سازد ، و آنچه تفریق بود جمع کند و مجمل را مفصل و مشروح گرداند تا طالبان را آسان گرداند.

انجام آن « بندهٔ ضعیف این رساله را از هر جای جمع کرد تا اخوانی که بعد از ما باشند از آن معنی بهره‌مندگردند . و ما را بدعا یاد دارند ـ ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان انك رؤف رحیم ـ تمت الرسالـة الموسومة بالتحفة حامداً و مصلیاً »

نسخهٔ این رساله هم ضمیمهٔ رسالهٔ روضة القلوب درجمله کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه[1] و نسخهٔدیگر که بانسخهٔ فوق دریك مجموعه است در کتابخانهٔ فاضل دانشمند جناب آقای مینوی استاد دانشگاه موجود می‌باشد .

۱۴۷ ـ **ترجمهٔ کتاب زبده** . قاضی‌نورالله شوشتری درکتاب‌مجالس المؤمنین فرماید : « این‌کتاب‌ترجمهٔ زبدة الحقایق عین‌القضات همدانی‌است که خواجـهٔ طوسی بدرخواست و التماس ناصرالدین محتشم که از اعیان طایفهٔ اسماعیلیه بوده ترجمه و مواضع مشکلهٔ آنرا شرح کرده است[2] .»

۱۴۸ ـ **ترجمهٔ ادب الصغیر ابن المقفع** . مترجم کتاب‌کلیله و دمنه را از فارسی بعربی دو اثر دیگر است. یکی بنـام « الادب الصغیر » ودیگر بنام «الادب الکبیر» . ادب‌الصغیر ابن‌المقفع راکه درنصیحت پسرخود نوشته رئیس‌المحققین نصیرالدین‌طوسی بفرمودهٔ ناصرالدین‌عبدالرحیم‌محتشم‌ترجمه

۱ ـ فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۱۹۶ شماره ۱۰۸۴
۲ ـ مجالس المؤمنین ص ۳۳۰

کرده است .

اول آن « امـا بعد ای پسر بدانکـه اول حقی که از حق تعالی بر ما واجب است »

این ترجمه بسعی مرحوم حاج سید عبدالرحیم خلخالی با مقدمهٔ فاضلانهٔ شادروان مرحـوم عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه طهران بطبع رسیده است .

۱۴۹ - **ترجمهٔ مسالك و ممالك** . ترجمه‌ایست از صورالاقالیم تألیف ابوزید سهل بلخی ، و نسخ خطی آن دارای نقشهٔ جغرافی می‌باشد ، ترجمه را بعضی از خواجه طوسی دانسته‌اند .

اول آن «الحمدلله مبدءالنعم و ولی الحمد، وصلی الله علی سیدالمرسلین محمد و آله اجمعین . اما بعد چنین گوید خداوند سخن که مرادما از تصنیف این کتاب آنست ... »

و در آخر کتاب آمده « این کتاب را که مشهور است بمسالك وممالك از زبان عربی بزبان فارسی در آوردیم تاخوانندگان از آن مفید و شنوندگان مستفید شوند. و موسوم بکتاب ترجمةالمسالك و الممالك شد . تم الکتاب بعون الملك العزیز الوهاب من مصنفات خواجه نصیرالدین طوسی » .

انتساب این ترجمه بخواجهٔ طوسی محقق نیست ، و آنـرا فلوگل در فهرست خویش ذکر کرده است .[1]

این ترجمه به سعی و اهتمام آقـای ایرج افشار در جزو متون فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبـع رسیده است .

۱۵۰ - **ساقی نامه** . حاجی خلیفه در کشف‌الظنون کتابی بنام ساقی نامه

---

۱ - جلد دوم فهرست فلوگل ص ۴۲۴ شماره ۱۲۷۱

بخواجه طوسی نسبت داده و از مؤلفات وی شمرده است.[۱]

۱۵۱ - **قانون نامه** . این کتاب را هم‌حاجی خلیفه ازتألیفات خواجه دانسته و در کشف الظنون ذکر آن نموده و گوید : بفارسی است[۲].

۱۵۲ - **تبرا نامه** . مختصریست در لعن و طعن بر اعداء و دشمنان آل‌محمد (ع) و آن مشتمل برچهارده فصل ، وهرفصلی مخصوص لعن بریکی از معاندین و ظالمین آل‌محمد علیهم السلام است .

آغاز آن « اعوذ بالله من‌الشیطان الرجیم . اعوذ بالله من النار و من غضب الجبار ، و من شر الکفار ، العزة لله‌الواحد القهار . الهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد . »

نسخه‌ای از این‌رساله درکتابخانهٔ ملی ونسخهٔ دیگردرکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

۱۵۳ - **صلوات خواجه نصیر** . صاحب روضات الجنات آنرا بنام « انشاء الصلوة علــی اشرف البریات و عترته » نـامیده است . و در الذریعه «انشاء الصلوات والتحیات» ضبط شده . لیکن امروز این رساله بنام « دوازده امام خواجه نصیر » معروف و مشهور است .

ابتدای آن :

« اللهم صل و سلّم وزد و بارك علی النبی الامی »

صلوات‌خواجه رسالهٔ کوچکی‌است، ونسخه‌اش درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجود است . شیخ محسن‌نامی صلوات خواجه را شرحی کرده که نسخه‌اش در ضمن جنگ شماره ۶۳۶۱ کتابخانهٔ آستانه است .

---

۱ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۸

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۱۸

۱۵۴- سریعة الاثر فی‌الانجاح المقاصد و کشف الملمات . آقاباقر خوانساری آنرا در کتاب روضات الجنات از مؤلفات محقق طوسی دانسته است .

۱۵۵ - کتاب الوافی فی‌العروض والقوافی . آقای جواهر الکلام در کتاب آثـار الشیعة کتابی بدین نام بخواجه نسبت داده و از مؤلفات او دانسته است .

۱۵۶ - رساله در علل و معلولات . در این رسالـه خواجه بروش ریاضی از رشتهٔ علل و معلولات بحث کرده است .

ابتدای آن :

« مسئلة قال‌الحکماء المبـداء الاول لجمیع الموجودات واحد تعالی ذکره ، و ان الواحد لایصدر عنه‌الاالواحد . قیل لهم و ان کان هکذا وجب ان یکون معلولاته واحدا بعد واحد متسلسلة الـی المعلول الاخیر . وح لایمکن ان یوجد معلولان . وان یکون احدهما علة للاخر بوسط او بغیر وسط »

این رساله درمجموعه‌ای بشمارهٔ۲۷۹۸ درکتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی و نسخهٔ دیگری نیز درکتابخانهٔ دانشگاه موجود است[۱] .

۱۵۷ - فوائدی از خواجهٔ طوسی . رسالهٔ مختصریست مشتمل‌برچند فائده . فائدهٔ اول دراینکه عقل جسم و جوهر و عرض نیست.

ابتدای آن :

« العقل لیس بجسم ولایجوزان یکون عرضا »

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی موجود است.

۱ ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۳۰۶ شماره ۱۰۷۹

۱۵۸ - مقاله در کیفیت صدور کثرت از وحدت . این رساله بدین عبارت ابتدا می‌شود « فی کیفیة صدور الکثرة عن المبداء الواحد مع القول بان الواحد لایصدر عنه‌الاالواحد » نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك ، ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی‌بشمارهٔ ۹۱۴ موجود است . و در سه گفتار بچاپ رسیده است .

۱۵۹ - اثبات اللوح المحفوظ . در دو جای از کتاب کشف‌الحجب و الاستار نام این رساله برده شده . و در هر دوجا تألیف آن بخواجه نصیر- الدین طوسی نسبت داده شده است .

و در موضع دوم که پس از رسالهٔ « اثبات الجوهر المفارق المسمی بالعقل الکل » مذکور است افزوده شده که این رساله همان رسالهٔ مذکور قبل یعنی رسالهٔ « اثبات الجوهرالمفارق » است[1] و صاحب الذریعة گوید « نام این کتاب در فهرست مصنفات خواجه ذکر شده است. »

۱۶۰ - نقطة القدسیة . در بیان قول مولانا علی‌بن ابی‌طالب علیه- السلام « العلم نقطة »

صاحب کشف‌الحجب ابتدای آنرا چنین آورده است :

« شرق نور الألهیة فتجلی لاعیان الماهیة و البسها الوجود بعنایة الجود » و گوید « از مؤلفات خواجه است[2]. »

نام این رساله در فهرست تألیفات خواجه نیست و این همان کتابیست که فاضل ارجمند آقای دانش پژوه درفهرست کتابخانهٔ دانشگاه مؤلف آنرا محمدبن محمدبن محمدالهی‌ذکر کرده و گفته « شارح درابتدای شرح‌خودپس

۱ - کشف الحجب و الاستار ص ۳ و ۲۲۸

۲ - کشف الحجب ص ۵۸۸

از ذکر نام خود گفته که به آستان علی (ع) رفتم و چیزها در آنجا در بارهٔ این حدیث علوی بر من ظاهر شد . و پس بروش فلسفی و عرفانی و باطنی آنرا شرح کرده است .

در کشف الظنون مسطور است که « اسرار النقطة مسمی بهرسالة قدسیه از سید علی بن شهاب‌الدین الهمدانی المتوفی ۷۸۶ است. »[1]

دور نیست که نقطة القدسیة با این کتاب یکی باشد.

۱۶۱ - **آداب البحث** . صاحب الذریعة کتابی بدین اسم بنام خواجهٔ طوسی و از مؤلفات وی شمرده است . و افزوده که « این کتاب غیر آداب المتعلمین است و از او مختصرتر، وبنظر بعضی ازمطلعین رسیده است.[2]

۱۶۲ - **اثبات الفرقة الناجیه** . این کتاب را نیز صاحب الذریعة از مؤلفات خواجه دانسته و در آنجا گفته است « که نام این کتاب درفهرست تصانیف خواجه ذکر شده است[3].»

۱۶۳ - **آغاز و انجام** . این کتاب هم از جمله کتبی است که صاحب الذریعة درجملهٔ مؤلفات خواجه شمرده است و گوید « کتابی است بفارسی، مرتب برچهار فصل درحیوان و نبات و معدن و متفرقات و نوادر، و هرفصلی را ابوابی است. ونسخهٔ آن درکتابخانه شیخ‌الشریعهٔ اصفهانی درنجف‌اشرف موجود است [4].

۱۶۴ - **رسالهٔ بقاءالنفس از محقق طوسی** ابتدای آن :

« اعلم‌ان‌الموجودات‌تنقسم‌الی‌ماله‌وضع‌والی‌مالاوضع‌له‌ونعنی‌بالوضع

۱ - کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۸۸۲
۲ - الذریعة ج ۱ ص ۱۴
۳ - الذریعة ج ۱ ص ۸۹
۴ - الذریعة ج ۱ ص ۳۶

الکون فی‌الجهة (ظ : فی‌جهة) من‌الجهات و حیز من الاحیاز بحیث یمکن ان‌یشار الموصوف به اشارة حسیة تحت المحسوسات.»

این رساله ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۱۲۰۷ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

۱۶۵- رساله درحقیقت روح منسوب به خواجه طوسی- این‌رساله بفارسی است و آغازش این است:

« حمد و سپاس و شکر بی قیاس خداوندی را که تکوین کائنات و تصویر موجودات فیض جود و فضل وجود اوست.»

تاریخ تحریـر این نسخه ۱۲۳۳ است و ضمن همان مجموعهٔ ۱۲۰۷ می‌باشد .

در نسخهٔ فصوص الحکمة شماره ۸۱۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی آخر آن نامه‌ای از خواجـه و جواب آن از امراء شـام و مصر است ، و نیز فائده‌ای که چنین شروع شده است:

من کلام قدوة المحققین نصیرالملة والدین الطوسی قدس‌الله روحـه العزیز : «کل مایکون فی شیء مابقوة ، ثم یخرج فیه الی الفعل الیق بـذلك الشیء من الآخر واصلح‌له فهومن تلك کمال‌له » این رساله بیش ازیك صفحه نمی‌باشد .

۱۶۶ - رسالةُ فی فضیلة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام - اول آن پس ازبسم‌الله :

از مقالت خواجهٔ جهان استاد البشر نصیرالملة والدین قدس الله سره در ذکر فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ، عن محمدبن یعقوب عن

محمدبن یحیی عن علی بن‌الحسین‌النیسابوری .

نسخهٔ این کتاب در مجموعه‌ای بشماره ۵۴۳۲ در کتابخانــه مرکزی دانشگاه موجود است .

نسخهٔ دیگری ازهمین رسالــه در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد در آخر کتاب کشکول فــی ماجری لآل‌الرسول مورخ ۷۶۲ ملاحظه شد که بعد بسمله آغاز آن بدین عبارت بود :

هذه المقدمة من کلام مولانا الامام العالم المحقق خواجه نصیرالدین قدس‌الله روحه فــی ذکر منــاقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام باستاده عن محمدبن یعقوب ....

این رساله در حدود دوصفحه است .

۱۶۷ - **مقامات خواجه نصیرالدین الطوسی** . صاحب روضاتــ الجنات در ذیل شرح حال حسین بن منصور حلاج ازکتاب مقامات خواجــه حدیث « من عشق و عف و کتم و مات فقدمات شهیدا » نقل‌کرده ، و آنــرا بخواجه نسبت داده است .[1]

نسخه‌ای از این کتاب که بنام مقامات خواجه درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی محفوظ است مطالعه‌شد ومعلوم‌گردید مقامات العارفین شرح اشارات خواجه است ، و کتاب جداگانه نیست .

۱۶۸ - **رساله خلق اعمال بفارسی** . صاحب کتــاب کشف الحجب والاستار این رساله را بخواجه‌نسبت داده، ونیز آقا باقرخوانساری در روضات الجنات آنرا از مؤلفات خواجه دانسته است.

---

۱ - روضات الجنات ج ۱ ص ۲۳ در شرح حال حسین بن شرفشاه الحسینی الاسترابادی

۱۶۹ ـ حکم کردن برشانه گوسفند و غیره . ابتدای آن :

« و حکیمان و مهندسان باخبر گفته‌اند که شناختن شانهٔ گوسفند با علم نجوم برابر است و در شناختن آن مهندسان را دعویهاست ، و معرفت بسیار نیکوست خواستم در نسخه‌ای یاد کنیم آنچه مطلوبست .»

نسخهٔ این رساله که بخواجه‌نسبت داده شده ضمن مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۵۳۰۰ درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است.

۱۷۰ـ رسالهٔ دیگر: این‌رساله که‌بخواجهٔ‌طوسی‌منسوبست باین عبارت شروع می‌شود « از نیك و بد صاحب گوسفند و اهل و همسایه‌ها. »

نسخهٔ این رساله درجنگی که مشتمل برچندین رساله‌است درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.[1]

۱۷۱ ـ رساله فی احکام الکتف . رساله‌ایست بعربی در احکام نظر کردن برشانهٔ گوسفند .

اول آن « الحمدلله علی سوابـغ النعم و ترادف القسم ... و بعد هذه مقالة فــی احکام النظر فی کتف الشاة . تسمن الشاة و تذبح للشئی الذی یراد النظر فیه. »

آخر آن : « وان کانت الدائرة بیضاء فالقمر ینخسف . والحمدلله رب العالمین . »

این رسالــه ضمن جنگی در کتابخانهٔ آستان قدس مضبوط است . و کاتب در آخر آن نوشته است « این رسالــه را از روی نسخه‌ای کـه بخط شیخ بهاءالدین عاملی رحمه‌الله تعالی بود استنساخ نمود و شیخ آنرا بمحقق طوسی نسبت داده‌بود. »

۱۷۲ ـ شرح اصول کافی . سید محسن عاملی درکتاب اعیان الشیعه

---

۱ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۸۸۲

در جملهٔ طبقات فقهاء و محد ثین شیعه که از خواجهٔ طوسی نام برده است کتاب فرائض و شرح اصول کافی را ازتألیفات وی شمرده است.[۱]

۱۷۳- کتاب المساطیر خیرالدین زرکلی درکتاب « الاعلام » کتابی بنام مساطیر بخواجهٔ طوسی نسبت داده است.[۲]

نام این کتاب را زرکلی ازکتاب فوات الوفیات ابن شاکر گرفته که در اینجا این اسم بغلط نوشته شده است[۳].

۱۷۴- تفسیر سورة الاخلاص والمعوذتین. درمجموعه‌ازمجموعهای کتابخانهٔ ملی ملك تفسیر سه سورهٔ اخلاص والخلق والناس که بسیار مختصر و تفسیرش بروش عرفانی می باشد بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است . ولیکن این نسبت محقق نیست ، وظاهراً مؤلف‌آن شیخ الرئیس ابوعلی سینا و یا شخص دیگری است .

اول تفسیر اخلاص این است « بسم الله الرحمن الرحیم . قل هوالله احد الهویة المطلق . هوالذی لایکون هویته موقوفة علی‌غیره . فان‌کل‌ماکانت هویته مستفادة من غیره فمتی لم یعتبر غیره لم یکن هو هو »

و انجام آن‌این است :

« لاجرم کانت هذه السورة معادلة لثلث القرآن . فهذه ماوقفت علیه من اسرار هذه السورة و الله محیط باسرار کلامه. »

و ابتدای سورة الفلق‌این است:

قوله‌تعالی‌قل‌اعوذ برب الفلق فالق ظلمةالعدم بنور الوجود، هوالمبداء

۱ ــ اعیان الشیعة ج ۱ ص ۲۸۳

۲ ــ الاعلام زرکلی ج ۱ ص ۹۷۴

۳ ــ فوات الوفیات ج ۲ ص ۱۵۰

الاول الواجب الوجود لذاته ، و ذلك من لوازم خیریته المطلقة .

و آخرش این است :

رزقنا الله تعالی التجرد التـام و التأله الکامل بحق النبی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و سلم تسلیما دائما ابدا ابدا »

وتفسیر سورة الناس که دردنبالهٔ آن سوره آمده در عنوانش ذکرشده « تفسیر سورة الناس للشیخ » و بدین گونه شروع شده است :

«قل اعوذ برب الناس قد ذکرنا ان الربوبیة عبارة عن التربیة. والتربیة عبارة عن تسویة المزاج . فان الانسان لم یوجد مالم یستعد البدن له وذلك الاستعداد»

و آخر تفسیر آن سوره این است « و الله اعلم باسرار کلامه . جعلنا الله من اهل ذلك انه الجواد . و الحمد لله رب العالمین. »

نسخهٔ دیگری هم از تفسیر این سوره در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است .

تفسیر اخلاص ومعوذتین درحاشیهٔ هدایهٔ ملاصد را بچاپ رسیده است.

۱۷۵ - **تفسیر سورهٔ والعصر** صاحب طرائق الحقائق می نویسد از تحقیقات حضرت محقق طوسی تفسیر سورهٔ عصر است حین سئل عنه فقال

«والعصر ان الانسان لفی خسر ای فی الاشتغال بالامور الطبیعیة والاستغراق بالمشتهیات النفسانیة[1]. الا الذین آمنوا ای الکاملین فی القوة النظریة . وعملوا الصالحات ای الکاملین فی القوة العملیة . و تواصوا بالحق ای الذین یکملون عقول الخلائق بالمعارف النظریة. و تواصوا بالصبر ای الذین یکملون اخلاق الخلائق[2] بتلقی المقدمات الخلقیة . »

۱ ــ نسخهٔ ملك : بالنفوس البهیمیة

۲ ــ نسخهٔ ملك : ویهذبونها

۱۷۶ ـ رساله سیر و سلوك . این نام ظاهراً ساختگی است ، وکسی که متصدی طبع و نشر آن در چاپ اول بوده آنرا بدین نام خوانده است.

این رساله که بر وفق مشرب تعلیمیان و اسماعیلیه نگاشته‌شده بخواجه منسوبست، و دربعضی ازنسخ‌آنهم دردیباجه مؤلف‌خود رابنام محمدالطوسی معرفی نموده است . بهمین جهت بعضی تصور کرده‌اند که خواجه در ایام اقامت در قلاع ملاحده برحسب ضرورت بتألیف آن پرداخته است . گذشته از آنکه در فهرست کتب او در جائی نام این رساله یاد نشده ، دلیلی جز نام محمد طوسی در مقدمهٔ آن وجود ندارد که نسبت آنرا بخواجهٔ طوسی تأیید نماید .

از مندرجات این رساله پیداست که مؤلف آنرا در ایامی که در زندان اسماعیلیه بوده پرداخته و دران بتقیه کوشیده است که بعقاید ایشان تمایلی نشان دهد، وچون خواجه تا ۱۷ جمادالاول ۶۵۴ که خورشاه پادشاه اسماعیلی تسلیم هلاکو شد درقلاع اسماعیلیه بوده اگر این رساله نسبتش باو مسلم‌شود باید تألیف آن قبل از این تاریخ باشد .

ابتدای رساله « رب انعمت فزد . ربنا آتنا من لدنك رحمة و هیی‌ء لنا من امرنا رشداً . بزرگترین نعمتی و جسیم‌ترین موهبتی که عموم بندگان زمان و محق وقت »

نسخه‌ای از این‌رساله درکتابخانه مرحوم حاج سیدنصرالله‌نقوی طاب ثراه . و نسخهٔ دیگری درکتابخانهٔ شادروان امیرشهیدی، و نسخهٔ دیگر ضمن مجموعه‌ای در کتب مرحوم قزوینی که اکنون متعلق بکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیاتست می‌باشد .

و این رساله بسعی نگارنده در جزو رسائل خواجهٔ طوسی در چاپخانهٔ

دانشگاه‌بچاپ‌رسیده و درگذشته هم درطهران بنام «رسالهٔ سیروسلوك» بطبع رسیده است.

۱۷۷ ـ رساله در تولا و تبرا به‌مشرب تعلیمیان. چنانکه از مطالعهٔ نسخه پیداست این رساله را خواجه در ایام توقف در قهستان بدرخواست نجیب‌الدین نامی بفارسی برمشرب تعلیمیان نگاشته است.

ابتداء آن:

«الحمد لله رب‌العالمین و صلواته علی سیدنا محمد وآله الطاهرین هرکه خواهدکه دین دار باشد او را از دو چیز چاره‌نبود: یکی تولا و دیگر تبرا چنانکه فرموده‌اند: «الدین هوالحب فی الله ـ والبغض» یعنی دوستی است در راه خدا و دشمنی در راه خدا»

و چون برادر دینی نجیب‌الدین و فقه‌الله لمایرضیه از این‌ضعیف‌محمد طوسی التماس‌کردکه در این باب شرحی بنویسد وتأکید فرمود، چاره ندید از آنکه کلمه‌ای چند از سخن پیشوایان دین و معلمان اهل یقین خصوصا معلم وقت پادشاه بزرگوار ناصرالدنیا والدین شهریار ایران عبدالرحیم بن‌ابی منصور اعلی‌الله امره و حرس ظله المبارك جهت‌آن برادر دینی ثابت کرد.»

این رساله بسیار مختصر است و بیش‌از دو صفحه نیست، و نسخهٔ‌آن ضمن مجموعه‌ای‌بشمارهٔ ۹۰۰۶ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجوداست.

این رساله باهتمام آقای دانش پژوه در آخر اخلاق محتشمی چاپ شده است.

۱۷۸ ـ رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها. در جنگی که حاوی چندین رساله و دیوانی مشتمل برقصیده و غزل ازیکی از شعرای اسماعیلی بنام غریبی بود، این رساله بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده.و آن رساله‌ایست

بسیار مختصر و شامل سه صفحه از صفحات مجموعه .

اول آن این است :

مردم بیشتر این‌چنین گویدکه هرچه طبع و نفس را خوش آید نعمت او بود ، و این خوشیها و لذتها بر سه قسم است. »

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای متعلق بکتابخانهٔ آقای سید حسین آموزگار رضوی موجود است .

۱۷۹ - **روضة التسلیم** یا کتاب التصورات؛ کتابی‌است راجع بعقاید تعلیمیان و اسماعیلیه .

نام این کتاب در فهرست تألیفات خواجه نیامده و نسبت آنهم به وی درست نیست . در چند سال پیش نسخهٔ این کتاب بوسیلهٔ مستشرق شهیر فقید روسی ایوانف که در بارهٔ اسماعیلیان اطلاعات وسیعی داشت و راجع بعقاید آنان مطالعات بسیاری کرده بود بنظر نگارنده رسید، تاریخ تحریر نسخهٔ مذکور ۲۶ ماه رمضان المبارك ۱۳۴۲ مطابق غره ماه مای یعنی جوزا ، ۱۹۲۴ بخط سید منیرمحمد قاسم بدخشانی بود.

و نسخهٔ مزبور بدین عبارات آغاز می‌شد .

« الله مفتح الابواب . رب یسرولاتعسر . اما بعد غرض از تحریر این کلام و تقربر این پیام آنکه کمترین بندگان دعوت هادیه مهدیه ثبتها الله محمدبن‌حسن‌طوسی‌علیه‌الرحمة بابرادر اعزبدرالدین حسین حرسه‌الله و نصره بعداز سلام و تحیات که خوانده باشد. »

این کتاب مشتمل بر بیست و هشت تصور است .

چنانکه گفته شد این کتاب از آن خواجه طوسی نیست ، چه علاوه بر آنکه اسلوب و روش نگارش آن با عبارت خواجه متفاوتست کلمات و

لغات و ترکیبات غلطی در آن دیده می‌شود که نمیتواند از خواجه باشد. و دیگر ذکر برادری بنام بدرالدین حسین برای خواجه شده که در هیچ کجا یادی از آن نشده مسلم میدارد که این کتاب از آن خواجه نیست.

این کتاب دربمبئی باهتمام ایوانف مستشرق‌روسی بسال ۱۹۵۰میلادی بچاپ رسیده است.

۱۸۰ - **جام گیتی‌نما**. صاحب «اکتفاءالقنوع بماهو مطبوع» این کتاب را بخواجه نسبت داده و گوید «او را بلغت فارسی رساله‌ایست که آنرا جام گیتی‌نما نامیده است. و معنی آن بعربی مرآة الکون می‌باشد[۱]». وابراهیم حقلانی مارونی آنرا تعریب کرده و «مختصر مقاصد حکمة فلاسفة العرب المسمی جام گیتی‌نما» نام نهاده. و در پاریس در سال ۱۶۴۱ بسعی کاردینال ریشیلیو بطبع رسیده. و در سال ۱۶۴۲ دو باره در یانا از ممالك وسطی آلمان طبع آن تجدید شده است.

صاحب آثار الشیعه هم پیروی از صاحب اکتفاء القنوع آنرا از مؤلفات خواجه شمرده است.[۲]

ولیکن باید دانسته شود که این نسبت مبنی براشتباهست واین کتاب از آن خواجهٔ طوسی نیست و رساله مختصریست در حکمت تألیف میبدی چنانکه حاجی خلیفه در کشف الظنون گوید «جام گیتی نما مختصریست فارسی تألیف قاضی میرحسین میبدی[۳]» و نام این کتاب درضمن مؤلفات خواجه در هیچ کتابی غیر دو کتاب نامبرده نیامده است.

۱ ـ اکتفاء القنوع بماهو مطبوع ص ۱۹۷
۲ ـ آثار الشیعه ص ۶۸
۳ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۳۵۷

۱۸۱ - شرح التهافت . اصل کتـاب تهافت الفلاسفه تألیف حجة الاسلام غزالی‌طوسی‌است . و ابو الولید احمدبن رشد (متوفای ۵۹۵ هجری مطابق ۱۱۹۸ م) ردی بر تهافت غزالی نوشته ، و آنرا « تهافت المتهافتین » نامیده است «وشرح التهافت ازآن خواجه علاءالدین طوسی است»

صاحب اکتفاء القنوع بماهومطبوع را درنام مؤلف این کتاب اشتباهی رخ داده وخواجه علاء الدین علی‌طوسی را که مؤلف این‌کتابست با خواجه نصیرالدین طوسی اشتباه کرده[1] و این کتاب را از مؤلفات محقق طوسی شمرده است . و در احوال خواجه گفتــه : « و له ایضا کتاب تهافت الفلاسفه و لم یطبع و هوالکتاب الرابع بنفس هذاالاسم »

و صاحب آثـار الشیعه هم ظاهراً از گفتـهٔ صاحب اکتفـاء القنوع باشتباه افتاده ، و این‌کتاب را در جملهٔ مؤلفات خواجه آورده و اضافه کرده و گفته است: « نسخهٔ آن درکتابخانهٔ بشیرآغا دراسلامبول موجود است. »[2] درصورتیکه حاجی خلیفه در کشف الظنون مؤلف‌آنرا علاءالدین علی دانسته و گوید : « سلطان محمد فاتح سلطان عثمانی مولی مصطفی بن یوسف خلیل برسوی مشهور بخواجه زادهٔ رومی (متوفای ۸۹۳ مطابق ۱۴۸۴ م) و مولی علاءالدین علی‌الطوسی (متوفای ۸۸۷) را فرمان کرد که کتابی در محاکمهٔ بین‌غزالی و ابوالولید احمد بن رشدکه برتهافت غزالی ردی نوشته بنویسند. و آندو برحسب فرمان عمل کرده ، و خواجه زاده درچهار ماه ، وعلاءالدین طوسی بمدت شش ماه آنرا بانجام رسانیده ، از تألیف خویش فارغ شدند . معهذا فضلا تألیف خواجه زاده را بر آن دیگری ترجیح دادند . و سلطان

---

۱ ــ اکتفاء القنوع ص ۲۹۷

۲ ــ آثار الشیعه ص ۶۷

بهر یك ده هزار درهم جایزه داده ، وبخواجه زاده علاوه استری راهوار نیز بخشید . و این سبب رنجش علاءالدین شد و ببلاد عجم آمد .[۱] انتهی

در مقدمهٔ نسخهٔ تهافت خواجه زاده رومی است « ثم انی امرت . . . ابوالفتوح محمد خان ابن سلطان مرادخان »

و در تمام کتبی کـه ترجمه حالی از خواجه نوشته شده کتابی بنام شرح تهافت به وی نسبت داده نشد و تا اصل نسخه با دقت مورد مطالعه قرار نگیرد نسبت آنرا بخواجه نمی‌توان پذیرفت .

کتاب تهافت الفلاسفة و رد آن با دو شرح خواجه‌زادهٔ رومی و علاء الدین طوسی ضمن مجموعه‌ای درمصر بطبع‌رسیده‌است. و تألیف علاءالدین بنام « الذخیرة فی تهافت الفلاسفة » درمطبعهٔ دائرة المعارف نظامیه حیدرآباد دکن طبع شده است .

شرح رسالهٔ تنجیم از جمله کتبی است که آقای جواهر الکلام در کتاب آثار الشیعه در جزو مؤلفات خواجه شمرده است ، و چون‌کسی دیگر ذکری ازاین‌کتاب ننموده و بخواجه نسبت نداده، صحت انتساب‌آن‌بخواجه مورد تردید است . و درهمان‌کتاب آمده‌که نسخه‌ای ازآن در پاریس است .

۱۸۲– شرح مختصر فی‌معرفة التقاویم . در فهرست نسخ خطـی کتابخانهٔ‌برلن کتابی‌بدین‌نام‌بخواجه نسبت داده شده است، واین شرحی است برسی فصل عربی وی که ظاهراً شارح خود خواجه است بنابراین باید آنرا از آثار وی دانست[۲] .

---

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۴۹

۲ــ فهرست‌کتابخانهٔ برلن ج ۵ ص ۱۶۰ شماره ۵۶۷۹ .

ابتدای آن « الحمدلله الذی جعل الاحوال الجزئیة فی السفلیات مربوطة بالاوضاع الفلکیة والاتصالات الکوکبیة » .

۱۸۳ـ **کتاب خریدة العجایب**. نام این کتاب در جائی جز در کتاب آثارالشیعه دیده نشد که بخواجه منسوب باشد . مؤلف آثار گفته است : « این کتاب از مؤلفات خواجه است، و نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بشیر آغا دراسلامبول موجود است . وبا جدول خط کشی شده است . »

مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی طاب‌ثراه درانتقادی که بر کتاب آثارالشیعه قسمت مربوط بمؤلفات خواجه طوسی نوشته مرقوم داشته: «نسبت این کتاب بخواجه مسلم نیست و درمصر کتابی باسم خریدة العجایب چاپ شده است که بابن‌الوردی نسبت می‌دهند . نسخهٔ خطی از خریدة العجایب درنجف دیده‌ام که بر آن علامتهای قرمز نوشته‌اند ، و در آن خرافات و موهومات بسیاریست که مقام خواجه از آن منزه می‌باشد [۲] .

این چند رساله و کتاب نیز به محقق طوسی منسوب است :

۱۸۴ـ رسالهٔ اثبات واجب بطریق مناظره بفارسی .

۱۸۵ـ مقاله راجع به‌احکام قمر وحالات شش‌گانهٔ او .

۱۸۶ـ مقاله راجع به‌آثار کواکب سبعه و قران ماه .

۱۸۷ـ رساله فی‌تحقیق قوی الرحمن .

۱۸۸ـ قطعه‌ای از سفینه خواجه ، نسخهٔ آن بشمارهٔ ۵۵۸۹ در کتابخانهٔ آستان قدس است .

۱۸۹ـ رسالهٔ مطلوب‌المؤمنین در تأیید مذهب باطنیه .

۱۹۰ـ رساله در فصول کلام .

۱ـ مجلـهٔ دائرة‌المعارف الاسلامیة تألیف عبدالعزیز جواهرالکلام شمارهٔ اول ص ۱۶

اشعار خواجه

خواجه گاهگاه درسرودن شعر تفنن می کرده، وبه زبان عربی وفارسی اشعاری می‌سروده است و مسلماً او را قصاید و قطعات عربی وفارسی و شعر بسیاربوده که جمع نشده وازمیان رفته ودستخوش حوادث گشته‌است، ابن کثیر درکتاب البدایة و النهایة درشرح حال خواجه گوید: «وله شعر جیدقوی[1]» ولیکن اکنون جز چند قطعه و چند رباعی و مثنوی کوتاهی چیز دیگری از اشعارش بجا نمانده است.

نگارنده باتجسس‌بسیار، مقداری ازاشعارش را از کتب‌مختلف وبعضی از جنگها جمع‌آوری نموده وبا ذکر مآخذ دراینجا ایراد کرد.

اشعار عربی ذیل در آغاز مکتوبی است کـه خواجه در ابتدای شرح رسالة العلم درجواب شیخ جمال‌الدین علی‌بن سلیمان آورده، وظاهراست‌که از خود اوست.

اتانـی کتاب فی البلاغة منته — الی غایة‌لیست یقارب بالوصف

فمنظومـه کالدر جاد نظامـه — و منثوره مثل الدراری فی‌اللطف

دقیق المعانی فـی جزالة لفظه — تجود فی‌نظم[2] الغموض‌الی‌الکشف

۱ــ البدایة والنهایة عمادالدین ابی‌الفدا اسماعیل ص۲۶۷

۲ــ تحیرفی صم.

کغانیة حار العقول بحسنها تمرض عیناهـا و ملثمها یشفی
اتـی عن کبیر ذی فضائل جمة علیم بمایبدی الحکیم و ما یخفی
فا صبحت مشتاقاً الیه مشاهداً[۱] بقلبی محیاه و ان غاب عن طرفی
رجا الطرف ایضا کالفؤاد لقاءه و ان لایوافی قبل ادراکـه حتفی
قرأت مـن العنوان حین فتحته و قبلت تقبیلا یزیـد علـی الف
ولمابدا لـی ذکرکم فی مسامعی یعشقکم قلبی ولم یرکم طرفی[۲]
فصادفت هذاالبیت فیشرح قصتی و ایضاح ما عاینته جملة یکفی[۳]

این دوبیت نیز درصدر نامه ورسالهایست که بهصدرالدین قونویمرقوم داشته است :

اتانی کتاب ما اراه مشابها بغیر کتاب الله من مأثر الکتب
اتـی من امام نـّور الله قلبه وصیرمرفوعالدی ستره الحجب[۴]

و نامهای که به علمالدین قیصرحنفی نوشته به ابیات چندی مصدر بوده که ازجمله بیت زیراست که هم از خود اوست :

سلام علـی علامـة المتبحر علی علمالدین الحنیفی قیصر[۵]

شیخ حرعاملی درکتاب املالامل دوقطعهٔ عربی زیررا بهخواجه نسبت داده است .

کنا عدما ولم یکن من خلل والامـر بحاله اذا مـا متنا

۱ــ و شاهدا .
۲ــ کذا درچند نسخه : طرفی ــ قافیه تکرار شده است .
۳ــ شرح رسالة العلم خواجه نسخهٔ خطی نگارنده .
۴ــ رسالهٔ اجوبة المسائل خواجـه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارههای ۳۱۲ و ۹۹۴ .
۵ــ تلخیصمجمعالاداب ابنالفوطی چاپ بغداد ص ۶۱۵ .

یاطول فنائنا وتبقی الـدنیا لاالرسم یفی لنا ولااسم المغنی

ایضاً

ماللمثال الذی مازال مشتهرا للمنطقیین فی الشرطی تسدید
امارأوا وجه من اهوی وطـرّته الشمس طالعة واللیل موجود[1]

و دیگری روایت کرده است :

لو ان عبداً اتی بالصالحات غداً وودّ کل نبی مرسل و ولـی
و صام ماصام صـوّام بلا ملل وقام ماقام قـوّام بـلا کسل
و حج کـم حج لله واجبة وطاف بالبیت طاف غیرمفتعل
وطار فی الجولایأوی الی احد وغاص فی البحر مأمونامن البلل
واکسی الیتامی من الدیباج کلهم واطعمهم من لذیذ البروالعسل
وعاش فی الناس آلافاً مؤلفة عارمن الذنب معصوما من الزلل
ماکان فی الحشریوم البعث منتفعاً الا بحب امیرالمؤمنین علی[2]

چهار بیت زیر درتعریف و توصیف کتاب الطهارة ابوعلی مسکویه در دیباچهٔ کتاب اخلاق ناصری آمده است که ظاهراً ازآن خود اوست :

بنفسی کتاب حاز کل فضیلة و صار لتکمیل البریّة ضامنا
مؤلفه قد ابرز الحق خالصا بتألیفه مـن بعد ماکان کامنا
ووسمه باسم الطهارة قاضیا به حق معناه ولم یکنماینا
لقد بـذل المجهود لله درّه فماکان فی نصح الخلائق خائنا

۱ـ امل للامل شیخ حرعاملـی ص ۶۸ ضمیمه منتهی المقال چاپی و کتاب روضات الجنات ص ۶۰۶ .

۲ـ روضات الجنات خوانساری ص ۶۰۷ .

و نیز چند بیت عربی درمدح علاءالدین محمد وناصرالدین محتشم در مقدمهٔاول‌اخلاق‌ناصری سروده که در آنجامذکورشد وبتکرار آن‌نیازی نیست.

این قطعه فارسی نیز بدو منسوبست :

نبود مهتری چو دست دهد / روز تا شب شراب نوشیدن
یا غذای لذیـد را خوردن / یـا لباس لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود / گر توانی ز من نیوشیدن
غمگنان را زغم رهانیدن / در مراعات خلق کوشیدن

واین قطعه هم در احکام علم قرائت به او منسوبست :

تنوین ونون وساکنه ، حکمش بدان ای هوشیار
کـز حکم وی زینت بود ، اندر کلام کردگار
اظهارکن در حرف حلق ، ادغام کن در یرملون
مقلوب کن در حرف بـا ، در مابقی اخفا بیار[1]

و در فرق بین دال و ذال گفته :

آنان که‌به‌فارسی سخن می‌گویند / در معرض دال ذال را ننشانند
ماقبل‌وی ارساکن جز«وای»بود / دال‌است‌وگرنه‌ذال‌معجم‌خوانند[2]

این دوبیتی دراختیارات نیزبه‌خواجه منسوبست :

اختیار هر چه خواهی هفت چیز آور بجا
تا تو و کار تو نیکو باشد و تن بی مرض
حال مه مسعود باید ، حال بیت وصاحبش
حال‌طالع‌صاحبش صاحب غرض‌بیت‌الغرض

۱ــ روضات ص ۶۰۷

۲ــ در فرهنگ جهانگیری این دوبیت بخواجه نسبت داده شده است .

محمدبن بدر جاجرمی در کتاب مونس‌الاحرار این‌قطعه رابه‌نام‌خواجه ثبت‌کرده است :

جهان ای مرد عاقل بان نیرزد[1] غم و اندوه بی پایان نیرزد
سرا و باغ و ایوان منقش جفای گنبد گردان نیرزد
شراب لعل و وصل ماهرویان خمار و محنت هجران نیرزد
لباس ششتری و قند و شکر هوای گرم خوزستان نیرزد
گرفتم ملك تو ملك سلیمان عذاب و غصهٔ دیوان نیرزد
وگر خود آصفی اندر وزارت به خوف و هیبت سلطان نیرزد
چویوسف گر عزیز مصرگردی ترا آن خواری زندان نیرزد
وگرخودحضرت‌فغفورچین‌است بچین ابروی دربان نیرزد
گرفتم صید تو شد آهوی مشك مقالات سگ و سگبان نیرزد
برای مال ، جان‌کاهی ، ندانی که‌آن افزون به‌این‌نقصان نیرزد
مرنجان جان‌که پیش اهل‌بینش[2] همه عالم عذاب جان نیرزد[3]

درکتاب روضات الجنات و مطلع الشمس ازکتاب مقامع الفضل نقل شده که در آن‌کتاب این بیت :

علم ازلی علت عصیان‌گشتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

بخواجه نسبت داده شده ، و صاحب مقامع نوشته استکه خواجه آنرا در جواب این بیت منسوب بحکیم خیام‌گفته است :

می خوردن من‌حق از ازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

۱ــ نسخهٔ مونس الاحرار/خطی کتابخانهٔ آستان قدس : بآن نیرزد ــ و درنسخهٔ چاپی : نان نیرزد . ۲ــ نسخهٔ چاپی : دانش
۳ــ نسخهٔ خطی مونس الاحرارکتابخانهٔ آستان قدس ونسخهٔ چاپی ص ۸۹۱ .

بعضی نوشته‌اند خواجه او را به این رباعی جواب گفته است :

این نکته نگوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود
علم ازلی علت عصیان گشتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

ولیکن حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بیت منسوب بخیام را با اندك اختلافی بسراج قمری نسبت داده ورباعی منسوب بخواجه را بعزالدین نامی وگفته: «سراج الدین قمری در فسقیات غلوی تمام داشت و درآن معنی گفته :

من می خورم و هرکه چو من اهل بود
می خوردن من بنزد وی سهل بود
می خوردن من حق به ازل می‌دانست
گر می نخورم علم خدا جهل بود [1]

و همو درهمان تاریخ درشرح حال عزالدین گرجی گوید :

«ازقزوین‌است‌ازقبیله گرجیان؛ اشعارخوب دارد. درجواب‌سراج‌الدین قمری گفته است :

گفتی که گنه بنزد من سهل بود این کی‌گوید کسی که اواهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد علما ز غایت جهل بود [1]

ونیز محمدبن بدرجاجرمی درکتاب مونس‌الاحرار رباعی زیر را بامام فخر رازی نسبت داده است :

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید کان نیم مرا بهتر از این نیم آید
جانی‌است مرا بعاریت داده‌خدا تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

وگفته : خواجه نصیر درجواب‌گوید :

هر دم‌دل‌خود را چوسرمیم کنی تسلیم قضا را سپر بیم کنی

۱ـ تاریخ‌گزیده چاپ دکترنوائی ص ۷۳۵ و ۷۳۹ .

آیا تو کئی که تا رضای تو بود دردست‌توخود که(تاتو)تسلیم کنی[1]

رباعی زیر در صدر نامه‌ایست که خواجه در جواب صدرالدین قونوی نوشته و اسئله او را پاسخ داده ، ظاهر این است که از خود خواجه باشد :

از نامهٔ تو ، ملك جهان یافت دلم

وز لفظ تو ، عمرجاودان یافت دلم

دل‌مرده بدم چو نامه برخوانده‌شدم

از هر حرفی هزار جان یافت دلم[2]

و مرحوم خوانساری درکتاب روضات الجنات قطعهٔ زیر را به خواجهٔ طوسی نسبت داده که به‌طریق مطایبه دربارهٔ سیف‌الدین باخرزی گفته :

مفخر دهـر شیخ باخرزی بالله ار تو بـه ارزنی ارزی

با خردمند کی توانی زیست چون ترا گفته‌اند با خر زی[3]

مطایبهٔ فوق با سیف‌الدین باخرزی بدون ذکر نام گویندهٔ آن و جواب سیف‌الدین در ُجنگی بصورت زیردیده شد :

هله ای سیف دین باخرزی بالله ار تو به ارزنی ارزی

کی تو باآدمی توانی زیست چون تـرا گفته‌اند باخر زی

۱ــ از جزوه مونس الاحرار خطی نسخهٔ مرحوم علامه میرزا محمدخان قزوینی طاب‌ثراه ــ و درتذکرهٔ هفت اقلیم رباعی بالا به‌صورت زیرنقل شده :

تا چند سر خود چوسر میم کنی تسلیم و رضا را سپر سیم کنی

آخر تو کئی که تا رضایت بود ؟ یا چیست ترا که تا تو تسلیم کنی

۲ــ رسالهٔ اجوبة المسائل خواجه نسخهٔ خطـی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شماره ۳۱۲ .

۳ــ روضات حاشیه صفحهٔ ۸۱

جواب سیف‌الدین :

برو ای دوست طاعتی می‌کن تا به‌کی فسق ومعصیت ورزی
آخر عمر با توخواهم زیست چون مرا گفته‌اند با خر زی

این چند بیت از جمله ابیات مثنویست که به خواجه طوسی منسوب و در کتاب تذکرة الشعراء خطی قدیمی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ (۹۰۰) در دنبالهٔ اشعار اوحدالدین رازی که سه بیت اولش این است آمده :

پارهٔ موم از قضا دی داشتم
صورتی زیبا برو بنگاشتم
کودکی در دستم آنرا بنگریست
صورت آن‌خوبش آمد گفت کیست
گفتم این مومست‌ای کودك بگیر
کین بود درذات خود صورت‌پذیر
الخ

و در عنوان آن ذکر شده :

ملك الحکماء نصیرالدین طوسی‌گوید در تتمت این معنی :

کودك زیرك چو بشنید این سخن
گفت این ره را نه سر پیدا نه بن
نیست این حجت که‌گفتی دلپذیر
من ز فطرت‌گفتم ، این برمن مگیر
موم را من می‌شناسم بی شکی
کز دوچیزست اصل اوبس با یکی

نیست با او صورت ذاتی بهم
در دل من نیست زوتیمار وغم
صورت عارض که از وی زایلست
از زوال او مرا درد دلست
بر فوات اوست یکسر حسرتم
وز فنا بعد از بقا در حیرتم
من نیارم آوریدن در خیال
کز کجا آمد کجا شد ، چیست حال
کاشکی گشتی به نزد من درست
تا دگر باز آید آن شکل نخست
من ز حال مثل او ایمن نیم
کاشکی دانستمی تا برچیم
این تن‌من بر مثال موم بود
جان من چون نفس او معلوم بود
هر دو را اکنون همی بینم قرین
حالشان گوئی چه باشد بعد ازاین
قول کودك در دلم‌شد جای گیر
کان تفحص بود ما را ناگزیر
گفتم آنچ اوگفت عین حکمتست
زانکه‌آن کودك ز اهل فطنتست
بر رسیدم این سخن از عام وخاص
تا مگر یابم از آن حیرت خلاص

هر که دعوی کرد حلّ این سخن
یا مغالط بود یا غالط من
دیگران خود بیشتر جاهل بُدند
و اهل علم از حدّ آن غافل بُدند
تا یکی دیدم ز ما مهتر به سال
کو بدانستی جواب هر سؤال
پیش او تقریر کردم قصه را
شرح دادم قصهٔ پر غصه را
گفت این بر کودکان مشکل بود
مهتران را علم این حاصل بود
فکر کن در حال موم خود نخست
تا بیابی آنچه می‌یابی درست
ماده و صورت درو تا جمع نیست
نام او در عرف باری شمع نیست
لیکن آن مجموعه گرچه موم تست
جز پذیرا نیست و این معلوم تست
نقش از نقاش شد در وی پدید
وین سخن باور کند هر کوشنید
گر پذیرا صورت از خود یافتی
سوی دیگر صورتی نشتافتی
آب را سردی چو از خود حاصل است
گر کنی گرمش بسردی مایل است

ور بخود بازش گـذاری جاودان
گرمی اندر وی نیابی بی گمان
هست‌صورت‌بخش‌جزصورت‌پذیر
نیست زیشان هردوصورت راگزیر
باز صورتگر، اگرصورت نداشت
بـر پذیرفتار نتواند نگاشت
معطی درویش چـون بخشد عطا
یا مؤدّی چون کند لاشیء ادا
تو توانی کرد هم معلوم خویش
گر کنی اندیشه‌ای در موم خویش
کی توانی گر کنی بر موم نقش
آنچه باشد در دلت معدوم نقش
لیك چون در وی نگاری صورتی
کـرده باشی بیشتر زان فکرتی
بی‌گمان دانی کـه نقش حاصلت
هست آن نقشی که بود اندر دلت
گر چه این مسبوق و آن سابق بود
آنکه این آنست هم صادق بود
باز اگـر از موم زایل یابی‌اش
در خمیر خویش حاصل یابی‌اش
در حقیقت هر دو را هست اتحاد
وین تکثّر هست عاید بـا مواد

مادهٔ اول که عکس اوّلست
چون دوم صورت بچشم احولست
ذات اول واحد است و او کثیر
اوست صورت بخش وین صورت پذیر
او بخود هست است وین گر نیستی
ماندی محروم ازو هر نیستی
لاجرم زان نیستی بی منتها
نیستیها شد ازو چون هستها
غایت ماده چو بُد تکمیل او
کی سزد از جود حق تعطیل او
یافت خط از علّت ایجاد خویش
دم به دم برقدر استعداد خویش
صد هزاران نفس گشت ازوی پدید
هر یکی بندی دگر را شد کلید
گر صور بسیار بینی با مواد
نیست جز یك ذات مبدا و معاد
چون شدی آگاه از ذات و صفات
بر سراسر جملگی کاینات
نورها می‌دان که کرد از حق طلوع
جمله را هم سوی او باشد رجوع
چون از او بُد هر یکی را ابتدا
هم بدو باید که باشد انتها [1]

۱ــ منتها

غیر از او گر کهنه‌اند و گر نوند
زو همی آیند و زی او می‌روند
گر تو و من[1] نیستی اندر میان
اوستی و اوستی تا جاودان
چون بباشد من علیها را زوال
چیست باقی وجه رب ذوالجلال
پس چو هست و نیست یکسر مغز[2] و پوست
اوست یا هم اوست یا هم زوست اوست[3]

قطعه ذیل در مجلهٔ یادگار [4] به نام خواجه از یك مجموعهٔ خطی نقل شده است .

روزی بسر خاك شهیدی برسیدم
زان خاك یکی نالگك زار شنیدم
زان نالگك زار فروماندم و از پای
افتادم و در خاك چو مرغی بطپیدم
می‌گفت که ای زمرهٔ احباب بیائید
یك ره به تماشای سخنهای لذیذم

۱ــ چون من و تو

۲ــ چون سراسر جملگی مغز است .

۳ــ اوست یاهم زوست پس‌هم اوست کوست ، هشت بیت آخر نیز درمجموعه‌ای از کتب اهدائــی شاد روان مرحوم طباطبائی بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی دیده شد که بخواجه نسبت داده شده بود .

۴ــ صفحه ۸۹ شماره ششم وهفتم سال‌سوم مجلهٔ یادگار نقل‌ازمجموعهٔ متعلق به آقای حسین باستان که درحدود سال هفتصد هجری کتابت شده است .

ازمن‌بنیوشید که چون رفتم از آغاز

وز راه به‌مقصد به‌چه اسباب رسیدم

اوّل که به باغ نظر لطف الهی

برگلبن تکوین گل تقویم بچیدم

تقویم‌نمو گشت‌ونمو حس‌شدویك‌چند

در ورطهٔ اعمال بهیمی بچریدم

کارم غضبی‌وشهوی بود شب وروز

برخویشتن ازعجب و تکبربنمیدم[1]

یك ره بدم ازحکم تساوی وتکاپوی

خیر و شر ومزد وبزه وپاك و پلیدم

بار دوم از جاذبهٔ لطف الهی

قصد حرکت کردم و از جا بجهیدم

در راه بلاغت سبب تربیتم گشت

شیری که ز پستان توهّم بمکیدم

زانروی که‌چشمم‌دو نظر داشت‌مخالف

گاهی بفنا گه به بقا می‌نگریدم

گاهی شدم از روی صفا مایل عقبی

وان مرتبه از قوّت ایمان بگزیدم

گاهی شدم از روی هوی فتنهٔ دنیا

وانرا بدل و دیده ز شیطان بخریدم

گه درطلب جاه شدم دستکش دیو

گه جاه رها کردم و با دیو چخیدم

۱ــ نمیدن یعنی توجه کردن .

گاهی به‌خرابات زدم بانگ‌هیاهوی
گاهی به‌سوی مسجد و محراب دویدم
چاره نَبُد از بند تکالیف در آن کوی
بسیار عذاب و علل و رنج کشیدم
بودم بهمان بند و همان قفل گرفتار
تا گشت همان بند و همان قفل کلیدم
بر ذروهٔ معراج چهارم شدم آنگاه
یك شربت از آن آب مبارك بچشیدم
در مجلس تسلیم ز خود باز رهانید
ساقی کرامات به یك جام نبیدم
دیدم به‌عیان مجلس اخوان صفا را
وز شادی آن صور محبت بدمیدم
نفسم به کمال شرف از رتبت عقلی
پیوست و ز آلایش حسی ببریدم
مرغ نظرم پرزد و چون طایر میمون
از بند قفس خانهٔ خلقی بپریدم
چون چرخ فلك خواست که مانع شود م زین
در حال بر او پردهٔ نه طاق دریدم
چندانك قضا و قدر اشکال عجایب
از غیب نمودی بمن از وی نرمیدم
در عالم اجسام مرا آنچه اثر بود
عین همه در عالم ارواح بدیدم

دو گوهر علم و عملم در طبق جان
در پیش سرا پردهٔ اسرار کشیدم
مرگم نکشد نیز که ازچشمهٔ حیوان
در مرتبه مانند خضر آب چشیدم
خودمرگ چه باشد که به‌شمشیر قیامت
مرگ وملك الموت بهم کشته بدیدم
برخواندمش این بیت که گفتست سنائی
المنة لله که به مقصود رسیدم

اسامی ماههای ترکان و اویغوران کـه خواجه به فارسی بترتیب نظم کرده است :

بشنو از من يك به يك تا حفظ گردد مر ترا
نام سال ترك بـر ترتیب اگر داری هوس
موش وگاو یوزوخرگوش اژدها ومار واسب
گوسفندوبوزنه مرغ وسگ وخوکست وبس

و نیز اشعاری که بمعلم ثالث نصیرالحق و الدین قدس‌الله روحه نسبت داده شده این ابیاتست که دراقسام موجود گفته شده است :

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل
یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود
ممکن دو قسم گشت ، یعنی جوهر و عرض
جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود
جسم و دو اصل او که هیولی و صورت‌اند
پس نفس و عقل این همه را یادگیر زود

نه قسم گشت جنس عرض وین دقیقه را

در حین بحث جوهر عقلی به من نمود

چون کم و کیف و این ومتی ومضاف ووضع

پس یفعل است و ینفعل و ملك از وجود

پس واجب الوجود از اینها منزهست

کو بود و هست و باشد واینها (یکی) نبود[1]

درمجموعهٔ دیگری این چند بیت نیز بهخواجه نسبت داده شده است :

من از اعداد دیدم یکعدد را	کزوشش طرح می کردمنشدکم
وگرچونبرسرششمیفزودم	از آن مقدار افزون مینشدهم
از این دشوار تر هرگز نباشد	برون آر ای بعلم جبر محکم

و در دنبالهٔ این اشعار نوشته شده « وقیل فی هذاالمعنی » :

زصدگر دوسیصدبکاهیصداست	وگرهم دوسیصد فزائیصداست

۱ــ جنگ شماره ۳۰۲ از کتب مرحوم خاتم‌الحکماء میرزا محمد طاهرتنکابنی طاب ثراه کــه تاریخ تحریر آن ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و اکنون متعلق به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است .

۲ــ کافی‌بن محتشم قاینی ازجمله حکما و دانشمندان عصرصفوی این ابیات را شرح کرده ، ورسالهای در ده صفحه ترتیب داده است ، نسخهٔ آن ضمن مجموعهای در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است .

اول آن بعداز بسمله :

« الحمدلله وحده والصلوة علی‌رسوله وآله الطاهرین، وبعد این چند کلمه ایست درشرح ابیات سبعه‌ای که حکیم کامل و استاد فاضل نصیرالدین محمد طوسی در شرح اقسام موجودات نظم فرموده است که بنظر ارباب حکمت برسد .

آخر آن: تمت بالخیر والسعادة علی بدمؤلفها کافی بن محتشم القاینی ختم له بالحسنی.

قطعات ورباعیات زیر نیزدر کتب تاریخ وتذکره به‌خواجه نسبت داده شده است :

منم آنکه خدمت توکنم و نمی توانم
توئی آنکه چارهٔ من نکنی و میتوانی
دل من نمی‌پذیرد بدل تو یار گیرد
بتودیگری چه‌ماند، تو بدیگری چه‌مانی

قطعه در پرده‌های چشم

کرد آفریدگار تعالی به فضل خویش
چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم
صلب و مشیمه و شبکه زجاجیه وجلید
پس‌عنکبوت وبیض‌وعنب‌قرنوملتحم[۱]

و مقولات عشر را خواجه دراین بیت جمع کرده است :

مردی دراز ونیکو مهتر به شهر امروز
با خواسته نشسته میکرد خویش فیروز
جوهر، کم، کیف، اضافه، این، متی
ملك ، وضع ، فعل ، انفعال

قطب‌الدین شیرازی شاگرد محقق طوسی نیزمقولات‌عشر را دراین بیت نظم کرده است :

گل به بستان دوش در خوشتر لباسی خفته بود
جوهر ، این ، متی ، ملك ، وضع

۱ــ این قسمت از شماره ۸ مجلهٔ ارمغان صفحه ۵۳۹ــ۵۴۰ از مقالات مسلسل حالات خواجه نصیرطوسی بقلم فاضل محترم آقای مدرسی چهاردهی اخذ شد .

یك نسیم از کوی جانان خاست خرم‌تر شکفت [1]
کـسـم ، کیف ، اضافـه ، فعـل ، انفعال

***

اقبال را بقـا نبود دل بـرو مبند
عمری کـه در غرور گذاری هبا بود
ور نیست‌باورت زمن‌این‌نکته‌گوش کن
اقبال را چـو قلب کنی لا بقا بود [2]

درفرهنگ جهانگیری ذیل لغت چنگ که بمعنی گفتار و سخن آمده این سه بیت به نصیرالدین طوسی نسبت داده است :

خمش بودن نکـو فضلست لیکن
نه چندانی که گویندت کـه گنگی
همان بهتر کـه در بزم افاضل
ز دانشهای خود چیزی بچنگی
کـه تا معلوم گردد بـر اکابر
که تو شاخ گلی یا چوب شنگی

دو رباعی زیر نیز در تذکرة الشعرا [3] بنام خواجهٔ طوسی ثبت است و نوشته شده « استاد البشر نصیرالدین‌الطوسی راست » .

۱ــ درجنگی که تاریخ‌تحریر آن ۱۰۹۷ است این بیت بدون اسناد به‌قطب‌الدین دیده شد . رجوع شود بمجموعهٔ شمارهٔ ۳۰۲ از کتب مرحوم میرزای تنکابنی مضبوط درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

۲ــ مجله ارمغان شمارهٔ ۸ ص ۵۳۵ و ۵۳۶ .

۳ــ تذکرةالشعرا نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شماره ۹۰۰

از بهر سرانجام ده انجام بخوان

دروی نگـر و حقیقت جام بخوان

این است دعا که مرده را زنده کند

تو ورد کن و هرسحر وشام بخوان

***

گفتم کـه دلم ز علم محروم نشد

کم ماند ز اسرار کـه مفهوم نشد

اکنون که بچشم عقل در می‌نگرم

معلومم شد کـه هیچ معلوم نشد

درمجموعهٔ شماره ۲۲/۶۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی دو بیتی زیـر نیز به‌خواجه طوسی نسبت داده شده است :

عارف نشود کس بتراشیدن سر

فخری نبود بس بتراشیدن سـر

اول ز سر تراش بر باید خاست

مشغول شدن پس بتراشیدن سر

و ایضا در همان مجموعه بیت زیر به او منسوب شده است :

گر نشستم برسربازار و نوشیدم شراب

گو نرنجد محتسب‌شیخا ترا باری‌چه‌شد؟

درکتاب ریاض العلماء میرزا عبدالله افندی قطعهٔ زیر نیز به‌خواجه نسبت داده شده است :

هر کـه گوید جهان قدیم آمد نبود دیـدهٔ دلش بینا

برحدوث جهان دلیل بس‌است تیز در ریش بوعلـی سینا

که بدون تردید وشك ازخواجهٔ طوسی نیست .

***

نظام بی‌نظام از کافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیراکه نبود مکافات دروغی جز دروغی [1]

***

چون نقطه اگر ساکن یکجای شوی
چون دائره گـر محیط پیمای شوی
از قسمت خویش دست بیرون نبری
گـر چون سر پرگار همه پای شوی

***

نی هرکـه بود به عشق دیوانه بود
نی هـر مرغی سزای این دانه بود
صد قـرن بگردد و نگـردد پیدا
مردی که به نفس خویش مردانه بود

***

اول ز مکنّونات عقل و جانست
و اندر پس او نـه فلك گردانست
زینها چو گذر کنی چهار ارکانست
پس معدن وپس نبات وپس حیوانست

***

زان پیش کـه نور بر ثریا بستند
این منطقه بـر میان جوزا بستند

۱ــ مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۶۳۴

در کتم عدم بسان آتش بـر شمع
عشقت بهزار رشته بر ما بستند

***

هر چند همه هستی خود می‌دانیم
چون کار به ذات می‌رسد حیرانیم
بالجمله بـه دوك پیره زن می‌مانیم
سر رشته به دست ما و سرگردانیم

***

انـدر ره معرفت بسی تاخته‌ام
و اندر صف عارفان سر افراخته‌ام
چون پرده زروی دل برانداخته‌ام
بشناخته‌ام کـه هیچ نشناخته‌ام

***

آن قوم کـه راه بین فتادند و شدند
کس را بیقین خبر ندادند و شدند
آن عقده کـه هیچکس نتانست گشاد
هر یك گرهی[1] بر آن نهادند و شدند

***

جز حق حکمی که حکم[2] را شاید نیست
حکمی که ز حکم حق فزون آید نیست

۱ــ هریك بندی .
۲ــ ملك .

هرچیز که هست آن چنان می‌باید
وان چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

***

ای بی خبراین شکل موهمّ هیچ است
وین دایره و سطح مجسم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد
وابستهٔ یکدمی و آنهم هیچ است

***

موجود بحق واحد اوّل باشد
باقی همه موهوم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت
نقش دومین چشم احول باشد

***

گر زانکه براستخوان نماند رگ و پی
از خانهٔ تسلیم منه بیرون پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال
منت مکش ار دوست بود حاتم طی

***

چون در سفریم ای پسر هیچ مگوی
احوال حضر در این سفر هیچ مگوی
ما هیچ وجهان هیچ وغم وشادی هیچ
میدان که نه‌ای هیچ دگر هیچ مگوی[1]

۱ــ مطلع‌الشمس ج۱ ص۲۲۹ وروضات‌الجنات ص۶۰۷ ومجمع‌الفصحا ج۱ ص ۶۳۳-۶۳۴

وهم ازوست

گـر چشم یقین[۱] تو نه کج مج باشد
ترسا به کلیسا رود و حـج باشد
هرچیز کـه هست آن چنان می‌باید
ابروی تو گـر راست بود کج باشد

***

از هر چه نه از بهر تو کردم توبه
وربی تو غمی خوردم از آن غم توبه
وان نیز کـه بعد از این برای تو کنم
گـر بهتر از آن توان از آنهم توبه[۲]

ابن‌الفوطی درتلخیص‌مجمع الآداب این‌دوبیتی را ازخواجه نقل‌کرده است:

زین‌گوشه و ایوان که برافراشته‌ای
وین خواستهٔ خلق کـه برداشته‌ای
چه فائده ُبد تـرا چو نایافته کام
بگذشتی و اینها همه بگذاشته‌ای

این چند دو بیتی هم در مجموعهٔ دیگر بنام خواجهٔ طوسی ثبت بود نوشته شد:[۳]

۱ـ گردیدهٔ عقل .

۲ـ از مجموعه‌ای کـه در کتابخانهٔ ملی فرهنگ برای فروش عرضه شده بود اخذ شد .

۳ـ مجموعهٔ شماره ۱۲۳۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

آحاد بـر آحاد فراز آر مدام
ده بفکن و هر زائده را ده کن نام
وز هرطرفی نگر که تا ده چنداست
در یکدگرش ضرب کن و ساز تمام

***

بگذشته ز ماه ضرب کن ای سرور
بر سیزده و سیزدهی بر سر بر
وانگه زحساب طرح کن سی‌سی را
از منزل آفتاب تا برج قمر

***

هر روز ز ماه سیزده تخمین کن
پس بیست‌وشش دگر برو تعین کن
هر برجی را ز منزل خـور سی ده
میدان درجات مه مرا تحسین کن

مرحوم میرزا محسن فیض (قدس سره) در رسالهٔ غنیة الانام فی‌معرفة الساعات والایام، و در رسالهٔ دیگرخود مسماة به معیار الساعات ابیات زیر را که در اختیارات ایام هفته است به محقق طوسی نسبت داده و گوید خواجه گفتار حضرت ابی‌عبدالله جعفربن محمد الصادق (ع) را ترجمه نموده است .

بقول جعفر صادق خلاصهٔ سادات
ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است
نخست روز سیم باز پنجم و پس از آن
چوروز سیزدهم روز شانزدهم شوم است

دگر ز عشر سیم بیست و یك چو بیست و چهار
و بیست و پنج که آنهم به نحس مرقوم است
به جز عبادت کاری مکن در این ایام
اگر چه نیك و بدت همچو رزق مقسوم است
بماند بیست و سه روز خجستهٔ مختار
که در عموم حوائج به خیر مختوم است
ولیك چارم و هشتم سفر مکن زنهار
که هلك و خوف در این هر دو نص محتوم است
بروز یازدهم پیش پادشاه مرو
اگر چه سنگ دلش بر تو نرم چون موم است
گریز نیز در این روز نا پسند آمد
که ره مخوف و هوای خلاص مسموم است
مکن دوازدهم با کسی مناظره‌ای
که در خصومت این روز، صلح معدوم است[1]

هذا النظم و القواعد منسوبة الی المحقق الطوسی [2]

آنچه بگذشته است از سالت بشمر از مه ملکشاهی
پس بهر برج ده تو ماهی را تا ببرجی رسی که میخواهی
لیك اینجا دقیقه‌ای بشنو اگر از سرّ کار آگاهی
ماهی از سال اگر ز نصف گذشت و تو در سدس اول ماهی

۱ـ ازمجموعهٔ خطی متعلق به نگارنده .

۲ـ از رسالهٔ غنیة الانام فی معرفة الساعات والایام ـ و عنوان نسبت بــه محقق طوسی در حاشیه نوشته شده است .

مکن آن ماه را حساب آنگاه تا نیاید درآن غلط راهی

دوبیت زیر نیز درکتاب اخلاق ناصری فصل چهارم درسیاست و تدبیر اولاد درج است که ظاهراً از خود خواجه است :

زنهار که از برای فرزند معلول و لئیم دایه مپسند
خوئی که به‌شیر دربدن رفت آندم برود که جان زتن رفت

در معرفة اوقات ساعات :

چو خواهی بدانی تو ساعات روز
زمین مساوی طلب دل فروز
پس آنگه ببین سایهٔ خویش را
قدم کن بدانی کم و بیش را
قدم چون شود بیست آنگه چهار
بود ساعت اولین از نهار
شود سیزده چون قدم ای پسر
دوم ساعت از روز دانی دگر
ببین نه قدم را سه ساعت شناس
تو شش را بیا چار دان بی قیاس
سیم گر بود ساعت پنجمین
ششم ظل ثانی ز کل بر زمین
قدم چون سه ماند ز بعد زوال
بود ساعت هفتمین بی مثال
دگر شش قدم هشت ساعت شمر
نهم ساعتش نه قدم می شمر

۱ــ مجموعه شماره ۱۸۲۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

دهم ساعتش دان ده و دو قدم
ده و چهار شد یازده بی الم
بساعت ده و دو شود در غروب
خور عالم افروز دور از عیوب

این بود بعضی از اشعار منسوب بخواجه طوسی که از تذکره‌ها و مجموعه‌ها و جنگها و کتب دیگر جمع و در این دفتر ثبت‌گردید . و با تتبع بیشتری میتوان اشعار دیگری باز از او بدست آورد و براین ابیات افزود . چه بتصریح صلاح‌الدین صفدی درکتاب « الوافی بالوفیات » ومحمدبن‌شاکر درکتاب «فوات الوفیات» خواجه را شعر فارسی بسیاری بوده است که تمام از میان رفته است و جسته جسته بعضی از آنها در مجموعه‌ها و جنگها ضبط شده است . بنابراین با تجسس بیشتری می‌توان اشعار دیگری از او بدست آورد . لیکن باید توجه داشت که هر شعری که بنام نصیرطوسی یا طوسی و امثال آن دیده شود نباید بی‌تأمل و تحقیق از خواجهٔ طوسی دانست ، چنانکه اکنون دیوانی به‌نام خواجه نصیرالدین طوسی درتهران چاپ و منتشر شده که جزچند رباعی‌آن‌که درتذکره‌ها بنام وی‌ثبت است مسلماً بقیه ازخواجهٔطوسی نیست . وجامع وناشردیوان مزبور هرغزلی که تخلص «طوسی» داشته‌بتصور اینکه از خواجه است درآن دیوان آورده وهیچ مأخذ ومدرك آنرا یاد نکرده و آنرا بنام خواجه نصیرالدین منتشر کرده است . در صورتی‌که خواجه در غزل‌سرائی‌دستی نداشته، واز اوغزلی روایت نشده است. ودیگر آنکه تخلص طوسی معلوم نیست از آن خواجه باشد و شاعر طوسی بسیار بوده که ممکن است تخلص طوسی ازآنها باشد . و دیگر آنکه اشعاری که ازخواجه رسیده

بیشتر قطعات و رباعیاتست و قصاید دراز و غزل از او کم دیده شده است .

و اما اشعار چندی که در « رسالهٔ شناخت امام » بروش عقاید اسماعیلیه گفته شده [۱] و به «خواجه نصیر» نسبت داده شده بدون شك و تردید ازو نیست. مانند این ابیات :

ای در وجود رحمت تـو ، کون را مکان

وی در پناه حضرت تـو خلق در امان

از روی شکل مظهری[۲] انوار کردگار

وز راه عقل مصدری[۳] انـواع کن فکان

۱ــ رسالهٔ درعقایداسماعیلیه بنام «رسالهٔشناختامام» در ایام دولت شاهطهماسب اول صفوی تألیف شده که مؤلفش معلوم نیست و درآن اشعار چندی مناسب با مذهب باطنی و اسماعیلی بنام « خواجه نصیر » ذکر شده که ازنظم بسیار سستآن مسلم است که از خواجهٔ طوسی نیست . رسالهٔ مزبور بسال ۱۹۴۷ میلادی در مطبعه اعتماد قاهره بسعی مستشرق فقید ایوانف روسی بطبع رسیده است . نسخهٔ خطی از این رساله که ناقص و صفحات اول آن افتاده است ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ آقای سید حسین آموزگار بنظررسید ویکی دیگرازنسخ این مجموعه دیوان شاعریست بنام «غریبی» که اشعارش همه مذهبی و قصاید و غزلیات آن تمام دربیان عقاید اسماعیلیه است ، و این شاعر چنانکه از مطالعهٔ دیوانش معلوم شد در ایام سلطنت شاه طهماسب اول می‌زیسته و در طی اشعارش‌گاهی تاریخ ۹۶۴ یاد شده است و چون اشعارش نظیر چند بیتی که از « رسالهٔ شناخت امام » نقل‌شد می‌باشد بنابراین تصور می‌رودکه این اشعار ازهمان غریبی شاعر باشد .

۲ــ ۳ــ کذا فی‌الاصل والظاهر : مظهر،مصدر .

آئی ز روی ظاهر در چشم کل خلق
باشی بحکم باطن و از عقل کل نهان
ای هـر سه کون با تو و تو بوده با همه
وی هردوعالم از تو وتو دوری[1] زین و آن

واین چند بیت دیگر :

چه صور دعوت اوحجتش دمید آنگه
بعلم زنده بود جمله را بمیراند
چه باز صور قیامت بذات خود بدمد
هر آنکه مردهٔ جهل است زنده گرداند
کسی که زنده شود از ندای دعوت او
بتخت مملکت سرمدیش بنشانـد
کسی کـه مرده بماند بروز بعثت او
بآتش عـدم جاودان بسوزاند
نشان زندگی او دراین جهان این‌است
کـه دل ز هرچه بود غیر او بیفشاند
نشان مردگی آن دگر که این باشد
که روز درگه او ذره‌ای بگرداند
وگر ترا بوزد هر دو عالمت باشد
وگرنه ذات ترا نیز از تو بستاند

غرض از ذکر این اشعار کـه مسلماً از خواجهٔ طوسی رحمة الله علیه نیست آنست کـه طایفهٔ اسماعیلیه در کتابهای خویش این شعرهای سست و

۱ــ دور .

بی‌معنی را بدان بزرگ‌ بسته و ازشهرت وی استفاده کرده‌اند، واحتمال هم دارد که در میان آن طایفه خواجه نصیر نامی غیرخواجه طوسی بوده و این اشعار از او باشد .

این بود تمامی سخن در احوال و آثار خواجهٔ طوسی رحمه‌الله .

سپاس خدای را که توفیق براتمام و تجدید طبع آن یافت وصلی‌الله‌علی محمد و آله الطاهرین .


فهرست‌ها

مستدرکات و توضیحات

ص۳ س۷ ابن کثیر در تاریخ البدایة و النهایة پدر خواجه را بنام عبدالله یادکرده وآن‌مسلماً اشتباه‌است، و در بارهٔ خواجه چنین نوشته است

النصیرالدین الطوسی، ویقال الخواجا (کذا) نصیرالدین، اشتغل فی‌شبیبته وحصل علم الاوائل جید، و صنف فی ذلك فی علم الکلام و شرح الاشارات لابـن سینا و وزرلاصحاب قلاع الالموت من الاسماعیلیة، ثم وزر لهولاکو، وکان معه فی واقعة بغداد ، و من‌الناس من یزعم انه اشار علی هولاکو بقتل الخلیفة والله اعلم،وعندی ان هذا لایصدر من عاقل و لافاضل ، وقد ذکره بعض البغاددة فاثنی علبه، وله‌شعر جید قوی، واصل اشتغاله علی‌المعین سالم بن‌بدار(کذا) بن‌علی المصری‌المعتزلی المتشیع ، فنزع فیه عروق کثیرة منه حتی افسد اعتقاده .

(تاریخ ابن‌کثیر جزء ۱۳ طبع مطبعة السعادة بمصر ص ۲۶۷)

ص۴ س۱ آنچه گفته شد که در مولد و منشاء خواجهٔ طوسی اختلافی نیست مطابق مآخـذ معتبر قدیم است که همه جا محل تولد و پرورش او را طوس نوشته‌اند و شواهد و قراین بسیاری‌که در زیریاد می‌شود تأیید می‌کندکه خواجه از مردم مشهدطوس بوده، وگفتهٔ حمدالله مستوفی و پیروان او اساس و مأخذی ندارد

۱ــ هرجا که نامی از پدر خواجه برده شده محمد بن الحسن الطوسی یاد شده است اگر پدرش از مردم قم یا جهرود می‌بود بطوسی یاد نمی‌شد

۲ــ هیچ یك از مورخان معاصر یا قریب‌العصر وی اشاره‌ای بـه اینکه وی اصلش از جهرود و یا قم است نکرده‌اند، واول کسی کـه اصل او را قـم و یا

جهرود نوشته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده است

۳ـ خواجه درتمام تألیفات ونامه‌های خویش‌خود را طوسی معرفی‌می‌کند، و در مقدمهٔ زیج ایلخانی هم‌گوید (و من نصیر که از طوسم) و درهیچ جااشاره‌ای به‌اصل خویش که جهرود یاقم است ننموده

۴ـ سالم بن بدران استادش در اجازه‌ای که به خـواجه داده او را افضل اهل خراسان خوانده است

۵ـ ابن‌الفوطی‌در‌کتاب تلخیص مجمع الآداب که صدها جا از استاد خود محقق طوسی یاد کرده همه جا او را طوسی نوشته و اشاره‌ای به اصل وی کـه قمی یا جهرودی است‌ننموده‌است

۶ـ صدرالدین ابراهیم حمویهٔ جوینی که با خواجه همزمـان است و چند مرتبه در کوفه و بغداد خدمت خواجه را در یافته و از وی مجـازگشته، درکتاب نفیس‌خود فرائد السمطین چند موضع از خواجه نام برده و از او روایت حدیث نموده ودر دوجا او را مشهدی طوسی خوانده است

۷ـ علاءالدین محمد بهشتی اسفراینی که او نیز از جملهٔ شاگردان خواجه است، درمقدمهٔ شرح تجرید خود موسوم به تفریدالاعتماد در شرح تجرید الاعتقاد که ازخواجه با تجلیل تمام نام برده، او را مشهدی طوسی نوشته است

۸ـ نصیرالدین عبدالله بن حمزهٔ طوسی‌که از بزرگان علماء شیعه وهمزمان با امام‌فخر رازی است، و خواجه اجازهٔ روایت حدیث از او دارد، دردو حدیث که از او روایت‌کرده است او را خال پدر خویش محمد بن‌الحسن معرفی نموده و پیداست‌که‌کسان و اقوام مادری و پدری وی همه ازمردم‌طوس بوده‌اند. دربارهٔ خاندان خواجهٔ طوسی و اصل وتبار وی شرح‌زیر در مجموعهٔش ۴۰۱۳ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (ج ۱۱ ص۲۱) قبل‌از صفحهٔ رسالهٔ جبر و قدرخواجهٔ طوسی نوشته شده است که ذکـر آن خالی‌از فائده نیست.

قـاضی شرف‌الـدین احمد بن عبدالله النخعی المالکی در صحبت علی بن موسی‌الرضا علیه الصلوة والسلام به خوراسان (؟) آمد. و متولی قضاء طـوس شد فرزندان داشت که فرزندان ناموررند. فرزندان اوسه دختر بودند ماربانویه(ظ. نازبانویه) جدهٔ عمادالدین طوسی صاحب واسطه و وسیله است نزیل قم.

عفیفه جدهٔ قضاة طوسی کاشان است

لطیفه مفسه (ظ. مفتیه) بوذی جدهٔ خواجهٔ سعید نصیرالدین طوسی قدس‌الله

روحه. شوهان (ظ. شوهران) این هرسه خواهرهم از نسل ذکورقاضی‌شرف‌الدین نخعی مالکی مذکور بوده است.

(وجدت من خط القاضی‌السعید العلامة فخرالدین احمد بـن قاضی السعید العلامة عماد الدین محمد الطوسی قدس‌الله روحه العزیز . تحریرا فی تاسع عشر ربیع الاخر لسنة تسعین و سبع مائه بخط‌العبد الضعیف الفقیر المحتاج الی‌رحمة‌الله للطیف‌عبداللطیف بن احمدبن‌عبداللطیف بن‌اسعد بن‌محمد بن‌عبدالجبارالطوسی احسن‌الله تعالی عواقبه بحق الحق.

ص۵۸ س۱۹ سه سطر زیر درآخر صفحهٔ بعد از (به عراق و بغداد سفر نمود) افزوده شود .

خواجه در سال ۶۶۵ سفری بخراسان و قهستان کرد، و در این سفر علامه قطب‌الدین شیرازی هم درخدمت وی بود. این سفرظاهراً بیشتر از یك سال بطول انجامید، و بطوریکه ابن الفوطی‌گوید: خواجه از این سفردر سال۶۶۷ به مراغه بازگشت. (تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی و ذیل تاریخ بغداد)

ص۱۹۵ س نجم‌الدین احمد نخجوانی ـ در تاریخ آل سلجوق تألیف ناصرالدین یحیی ابن محمد معروف به ابن بی‌بی در ذکر امیر جلال‌الدین قراطای یـادی از نجم‌الدین شده و در باره‌اش چنین نوشته شده است .

امیر جلال‌الدین چون ازمحـاربت صحراء آقسرا مـراجعت نمود و مسند وزارت از فر وزیری عالم عامل عاطل بود، امام معظم نجم‌الدین نخجوانی راکه در فنون علوم بحر مواج و سحاب ثجاج‌بود، و شرع و حکومت را جمع‌کرده و معقول و منقول را در ذات‌کریم امتزاج داده، به تقلد منصب وزارت مکلف ومـنم (کذا ـ والظاهر . ملزم) گردانید ...

چون قاضی نجم‌الدین مدتی مباشرت وزارت کرد و دید که کارها برسبیل وجوب نمیرودترك وزارت‌کرد وبه‌طرف حلب عزیمت ساخت، و درآنجا درتاریخ ۶۵۰ بعالم دیگر انتقال یافت .

صاحب روضات‌الجنات از کتاب تلخیص الآثار نقل کندکـه نجم‌الـدین نخجوانی راشرحی براشارات شیخ وشرحی برکلیات قانون است.

فرزند اعز دکتر محسن مدرس رضوی حفظه‌الله استاد دانشگاه آلبرتای کانادا مقالات چندی که بوسیله دانشمندان جهان بزبانهای مختلف (انگلیسی وروسی وفرانسه وآلمانی وایتالیائی) درمجلات و کتب راجع به‌خواجه انتشار یافته استخراج وفتوکپی آنها را بعضی با ترجمهٔ فارسی و برخی بی‌ترجمه برای این بنده فرستاده بود که در تجدیدطبع کتاب از آنها استفاده نماید لیکن‌چون عدهٔ مقالات بسیار وبعضی مفصل و اغلب با صورت عملهای ریاضی همراه بود از این جهت از درج همهٔ آنها در کتاب خودداری کرد، وفقط بذکر چند ملخص از مقالات و فهرستی از بقیه اکتفا نمود اینك چند خلاصهٔ از مقالات :

خلاصهٔ مقاله *L. I Dovlatova*　　　　دربارهٔ تحریر اقلیدس

ریاضی‌دان ایرانی نصیرالدین طوسی(۱۲۵۰ میلادی) ازمقدمهٔ اقلیدس کتابی بعربی تهیه کرد که در شهر رم در ۱۵۹۴ م بطبع رسید

کتاب تحریر اقلیدس تحریریست ازمطالب مقدمهٔ اقلیدس که به وسیلهٔ خانم *Dovlatova* بروسی ترجمه شده است.

در این مقاله مشارالیها دربارهٔ اصول موضوعهٔ تحریر بحث می‌کند، وآنرا از طرفی با اصول موضوعهٔ مقدمهٔ اقلیدس، واز سمتی دیگر با نظریهٔ (*Hilbert* دانشمند و ریاضی دان مشهور آلمانی) در بارهٔ هندسهٔ اقلیدسی قیاس می‌کند

در این مقاله از اصول موضوعهٔ نصیرالدین چهار اصل ذکر شده است، و نشانداده شده که چه از نظر سبك وچه از نظر زمان اصول موضوعهٔ نصیرالدین بین اصول اقلیدس و اصول موضوعهٔ *Hilbert* واقع می‌شود .

اصل مقاله بزبان روسی و به‌نشانی زیر است

Azerbaidzan .Gos. Univ. Mcen. ZOp. Ser Fiz. – Mat.
Nauk (*E. S. Kennedy* خلاصه از) *1969, no. 2, 83 – 86.*
نمرهٔ ۱۷۱۳ مجلد ۴۵ مجلهٔ *Mathematical Reeview* سال ۱۹۷۳

مقالهٔ *R. I. ibadov* تعیین جیب زاویهٔیك درجه از نصیرالدین طوسی.
برطبق نسخه‌های خطی‌ازنصیرالدین طوسی ون‌ـ بیرجندی ، مؤلف این‌مقاله تأیید میکند که نصیرالدین طوسی (۱۲۷۴ ـ ۱۲۰۱) مقدار جیب زاویهٔ یك درجه را با تقریب رقم پنجم اعشار بدست آورده است،مــؤلف مقالــه بعضی از روابط و قضایای مثلثاتی را که برای این حساب بکار رفته ذکر می‌کند، وآنها را بانتایجی که دانشمندان دیگر آسیای مرکزی و اروپای غربی بدست‌آورده‌اند نشان می‌دهد.

مقاله در مجلهٔ زیر طبع شده است.

izv. Akad. Nank Azerbaidzan, SSR Sev. Fiz Tehn. Math. Nouk. 1968 no. 1, 49 – 54.

خلاصه از *G. chogoshvili*

نمره ۵۳۹۳مجلد۴۰ مجلهٔ *Mathematical Reeview* سال ۱۹۷۰

خلاصهٔ مقالهٔ *A. kubesov* راجع به‌شرح نصیرالدین‌طوسی دربارهٔ کتاب کره و استوانهٔ ارشمیدس (بزبان روسی)

مؤلف این مقاله نوشتهٔ خود را با ذکر چهار کتاب عربی شرح بر کره و استوانهٔ ارشمیدس که‌مقدم بر کتاب نصیرالدین است شروع میکند، مرجع این مقاله طبع کتاب مجموعهٔ رسائل جلدهای اول و دوم از انتشارات دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدر آباد (۱۹۴۰) است، و این طبع با چاپ پاریس مقابله شده است

کتاب ارشمیدس یونانی است و ترجمه‌ای که نصیرالدین ازآن استفاده کرده است در ضمن مقاله موردقیاس قرارگرفته، و بعضی اختلافات در وصف وشماره‌گذاری قضایا ذکر گردیده است. درکتاب اول عربی چهار قضیه وجود دارد که در اصل یونانی نیست . و شرح نصیرالدین کوتاه‌تر از شرح *Eutocius* است، و نصیرالدین فقط قسمتهای مشکل‌تر کتاب را شرح می‌کند

اشکالی راکه بعضی‌ها راجع به قیاس طولهای خطوط مستقیم و منحنی (و سطوح مسطح ومنحنی) گرفته، و ادعا کرده‌اندکه چون اینها مقادیر غیرمتناهی‌است بنابراین قابل قیاس نمی‌باشند، نصیرالدین بحث می‌کند و نتیجه می‌گیردکه چنین قیاسی منطقی وصحیح است.

فهرستی از نامعادلات درکسرها که تمام آنها در مقدمهٔ اقلیدس وجود دارد دراین کتاب نیز موجود، وازآنها برای‌اثبات قضایای مختلفی‌استفاده شده‌است، مثلا نصیرالدین نشان می‌دهد که حداکثر تابع $y=x(۳a-x)$ برای مقادیر x بین صفر و $۳a$ در نقطهٔ $x=a$ می‌باشد، و y بطور دائم در فاصله $o\leqslant x\leqslant a$ زیاد می‌گردد، و در فاصلهٔ $a\leqslant x\leqslant ۳a$ کم می‌شود .

(در اینجا بیان مطلب را با علامات امروزی نشان داده‌ایم)

برای قضیهٔ نهم کتاب دوم، نصیرالدین طریقهٔ اثباتی خود را بکار می‌برد، و قضیهٔ این است

«از تمام قطعات کره که دارای سطوح مساوی هستند، نیمکره دارای بزرگترین حجم است»

این مقاله آنچه را که باید دربارهٔ کار ارشمیدس که توسط مسلمانان مشرق زمین مطالعه و توسعه داده شده، بیان نمی‌کند، اما قدم خوبی درراه صحیحی است.

(از مجله *VoProsy lstor. Estestoznan,i Tehn, VyP, 2(27) (1969) 23 – 28*

خلاصه از ***E. S. Kennedy***

نمره ۵۲۹۳ مجلد ۳۹ مجلهٔ *Mathematical Review* سال ۱۹۷۰

مقاله توسط : *Rozenfel'd BA; kubesov, AK*
بعنوان مؤلف طبع رومـــی کتـــاب زیـــر کیست؟ *Sobirov G.S*
«*Elmentorum gesnetricorum libri tredecium ex tradition doctissimi Nasiridini tusini*»
چاپ رومی از نسخهٔ اصلی است که از ترکیه آورده شده است. بـــا کمی دقت ملاحظه می‌شود که این کتاب با تغییر کلمات و جملات کتاب نصیرالدین فراهم شده‌است. «مؤلفان این مقاله حدس می‌زنند که نسخهٔ فوق اثر یکی ازپنج دستیار و همکار نصیرالدین است که در سمرقند در رصدخانهٔ الغ بیك کـــار می‌کرده و پس از مرگ طوسی بترکیه فرار کرده است»[1]

احتمال‌دارد که ازمقایسهٔ طبع رومی با نسخهٔ شماره ۲۸۰ *N* کتابخانهٔ *Florentine* (قاضی زادهٔ رومی) و نمرهٔ ۴۰۱/۲ *N* کتابخانهٔ *Rampur* (حسین البیرجندی) نام مؤلف را بتوان یافت

اصل مقاله به روسی در مجلهٔ *Voprosy Istor. Estest., Tehn. Vyp. 20(1966) 51 - 53* می‌باشد

خلاصه از (*I. N. Veselovskii*)
نمره ۴۹۴۳ ,مجلد ۳۶ مجلهٔ *Mathematical Review* (سال ۱۹۶۵)

۱ـ اشتباهست دستیاران نصیرالدین زنده نبوده‌اند که بعد در سمرقند در رصدخانهٔ الغ بیك کار کنند و بعد بترکیه فرارنمایند‌معلوم نیست این اشتباه از مؤلف یـا مؤلفان مقاله است یا مترجم

قضیه جیب‌ها ـ رابطهٔ مهمی که امروز به صورت زیر بیان می‌شود

$$\frac{a}{\sin A}=\frac{b}{\sin B}=\frac{c}{\sin C}$$

بربطلمیوس (۱۵۰ میلادی) معلوم بوده است‌گرچه او این رابطه را بکمك قطعه‌ها بیان می‌کرده است، با وجود اینکه بیرونی و سایر نویسندگـان مشرق زمین ایــن رابطه‌را می‌دانسته‌اند ولی نصیرالدین طوسی بود (۱۲۵۰) ؟ که برای اولین بار آنرا به صورت واضحی در نوشته‌هایش آورد

مثلث‌کروی قائم‌الزاویه ـ ریاضی دانهای یونانی ازمثلث‌کروی قائم‌الزاویه درمحاسباتشان استفاده می‌کردند، اما درهیچ مرجعی شرح کامل‌آنرا نمی‌یابیم:

اگر وتر را C فرض کنیم شش رابطهٔ زیر را خواهیم یافت

۱ـ $\cos C=\cos a \ \cos b$

۲ـ $\cos C=\cot g A \ \cot g B$

۳ـ $\cos A=\cos a \ \sin B$

۴ـ $\cos A=tg b \ \cot g c$

۵ـ $\sin b=\sin c \ \sin b$

۶ـ $\sin b=tg a \ \cot g A$

بطلمیوس (۱۵۰) در مسائل نجومی خویش از روابط اول و چهارم وپنجم و ششم فوق استفاده‌می‌کرد ،گرچه بدون‌کومك توابع او نمی‌توانست روابط‌فوق را بنویسد

رابطهٔ سوم را جابربن افلاح (۱۱۴۵) بدست آورده که معمولا بنام قضیهٔ

جابر معروفست، اولین نویسنده‌ای که هوشش رابطهٔ فوقدا گرد آورد نصیرالدین طوسی بود (۱۲۵۰) ؟

[نقل ازکتاب *History of Mathematics* تألیف *D.E Smith* سال ۱۹۵۸ صفحات ۶۳۰ و ۶۳۱ کتاب]

پس از عمرخیام در شهرمراغه نصیرالدین طوسی (۱۲۷۴ - ۱۲۰۱)منجم هلاکوخان نوهٔ چنگیز خان و برادرقوبیلای‌قاآن سعی کرد که اصل خطوط موازی را ثابت کند، و برای اثبات‌آن از سه‌قضیه مربوط بچهار ضلعی *Saccheri* شروع کرد (این چهارضلعی دارای دوضلع مساوی است که هردوعمود برقاعده‌می‌باشند) اثبات آن بستگی به قضیهٔ زیر دارد که این هم معادل اصل اقلیدس می‌باشد .

قضیه ـ اگر خط u در نقطهٔ A برخط W عمود باشد و خط v نسبت به‌ـ خط W در نقطهٔ B مایل باشد (یعنی زاویهٔ حاده یا منفرجه با خط W بسازد) در این صورت خطوط عمودی که از u به v کشیده شود در سمتی که u زاویهٔ حاده با u می‌سازد کوتاه‌تر از AB و در جهتی که u زاویهٔ منفرجه با u می‌سازد بلندتر از AB می‌باشند .

نظریات نصیرالدین دربارهٔ هندسهٔ غیراقلیدسی که نفر سوم وآخرین دانشمند عربی(؟) زبانی بودکه‌در این‌باره‌می‌نوشت، در قرن هفدهم بوسیلهٔ *Wallis* ترجمه و منتشر شد (قبل از نصیرالدین ابن هیثم و عمرخیام در این باره مطالبی نــوشته بودند) چنین بنظر می‌رسد که ترجمه والیس *Wallis* نقطهٔ شروع تحقیقات بعدی دربارهٔ این موضوع توسط *Saccheri* در ثلث اول قرن هیجدهم قرارگرفت.

نصیرالدین راه‌سایر دانشمندان عرب(؟) را پیش‌گرفت وبعلم نجوم ومثلثات نیز مطالبی افزود . با ادامهٔ کار ابوالوفاء نصیرالدین اولین کسی است که علوم مثلثات مسطحه وکروی را به صورت علم جداگانه‌ای تدوین‌کرد . چــون در میان اعراب، مانند هندیها ویونانیها تاآن زمان مثلثات جزئی ازعلم هیأت بشمارمیرفت.

در نوشته‌های نصیرالدیــن شش تابــع معمولی مثلثات بکار رفته است . و راههای حل مسائل مختلفی در مثلثات مسطحه وکروی طرح شده است . بدبختانه کارهــای نصیرالــدین تــأثیر محدودی داشت و در اروپــا چندان مشهور نگشت. درهیأت نصیرالدین پیشرفتی کردکه‌ممکن است بنظر کپرنیک *Copernicus* رسیده باشد.

اعراب از نظریات ارسطو و هم بطلمیوس برای نجوم اقتباس‌کردند، و با مشاهدهٔ اختلافات بین این نظریات سعی کردند که آنهارا باهم وفق دهند واصلاح نمایند.

در این راه نصیرالدین ملاحظه نمودکه ترکیبی از دو حرکت یك نــواخت دائره‌ای در ساختمان معمول *epicycle* ممکن است که حــرکت متقابل در خط راست ایجادکند .

بدین معنی‌که اگر یك دائره بدون لغزش در داخل دائــره‌ای‌که شعاع آن دو برابر دائره اول است بغلتد مکان هندسی یك نقطه در محیط دائرهٔ کوچکتر یکی از اقطار دائره بزرگ خواهد بود .

این قضیه نصیرالدین برکپرنیك *Copernicus* و کاردان *Cardan* درقرن شانزدهم میلادی معلوم‌گشت، و یا بوسیلهٔ آنها دوباره کشف شد.

(نقل‌ازکتاب *A History of Mathematics* تألیف *C. B. Boyer* صفحات ۲۶۷ ــ ۲۶۸)

کتاب (جامع)الحساب فی‌التخت والتراب (*board and dust*) ترجمهٔ س.ا. احمداف *S.A. Ahmedov* وب. ا. روزنفلد *B.A. Rozenfel'd* بعلاوهٔ یادداشتهائی از احمداف (در مجله *Lstor-Mat. issled* شمارهٔ ۱۵ سال۱۹۶۳ صفحات ۴۳۱ ـ ۴۴۴) در سال ۱۲۶۵

دانشمند و فیلسوف ایرانی‌کتابی بعربی بعنوان فوق نوشت این‌کتاب مشتمل برسه فصل است حساب اعـداد صحیح و کسور معمولی و کسور بـر مبنای شصت (*Sexagesimal*)

این مقاله فقط ترجمهٔ یازدهمین بخش ازفصل اول بزبان روسی است واین قسمت از این کتاب است‌که بسیار جالب و فوق‌العاده مورد توجه می‌باشد، بـر این ترجمه شرحی نیز اضافه شده است .

قسمتی‌که ترجمه شده راجع بیافتن‌ریشه‌های اعدادصحاح است، و درضمن بحث طوسی نشان می‌دهد‌که از ضرایب *binomial* مطلع مـی‌باشد . و بعلاوه بردیف اعدادی جدولی‌که اکنون به مثلث پاسکال مشهوراست دراین فصل‌اشاره می‌شود. و نیز در همین بخش قوانین زیر را با‌کلمات و روابط بیان می‌کند .

$$\left(\frac{n}{m}\right)=\left(\frac{n-۱}{m-۱}\right)+\left(\frac{n-۱}{m}\right),$$

$$(a+b)^n-a^n=\binom{n}{۱}a^{n-۱}b+\binom{n}{۲}a^{n-۲}b^۲+\dots+b^n,$$

و آنها را درمورد مثال

$$\sqrt[۶]{۲۴۴۱۰۶۲۶}=۲۵+\frac{۱}{(۲۶)^۶-(۲۵)^۶}$$

بکارمی‌برد.

قبل‌از طبع‌این‌مقاله‌قدیمترین اثر و مرجعی که‌در آن این‌روابط بکار برده شده است کتاب مفتاح‌الحساب (غیاث‌الدین جمشید الکاشی) است که درسنهٔ ۱۴۲۷ م نوشته شده است.

اصل مقاله در مجلهٔ

(نمره ۵۷۷۶ مجلد ۳۱ مجلهٔ *Mathematical Review* سال ۱۹۶۶
Istor - Mat. Issled No 15 (1963)431 - 444) بچاپ رسیده است

خلاصه از *E. S. Kennedy*

از کتاب هندسهٔ غیراقلیدسی *Non — Euclidean Geometry* تالیف *R. Bonola* (۱۹۱۲) صفحات ۱۰–۱۱–۱۲

از ریاضی دانهائی که اصل خطوط موازی اقلیدس را می‌خـواستند اثبات کنند باید از نصیرالدین (۱۲۷۴ – ۱۲۰۱) نام برد. گرچه او برای اثبات اصل پنجم از اساسی که قبلا *Aganis* بکار برده بود ، استفاده می‌کند . با وصف ایـن باید بدو سبب اسم او را ذکر کرد، اول برای نظر مبتکرانهٔ او ، چون برای اولین بار اهمیت قضیه مربوط به‌مجموع زوایای یك‌مثلث را بطور واضحی بیان نمود . و دوم برای استدلالات وسیع و کامل او در زمینه اثبات این اصل است .

(رجوع شود به‌کتاب *Euclidis elementorum libri XII Studii Nassiredini*

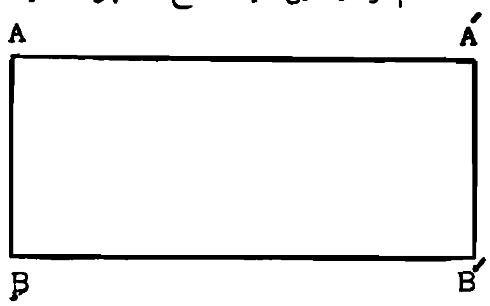
***

کتاب مقدمهٔ اقلیدس طبع رم سال ۱۵۹۴ میلادی . این‌کتاب کـه در اصل عربیست درسالهای ۱۶۵۷ و ۱۸۰۱ تجدید طبع شده، ولی بزبان خارجی دیگـری ترجمه نگردیده است .

قسمت عمدهٔ فرضیه او این است‌که:

« اگر دو خط مستقیم r و s یکی عمود و دیگری مایل نسبت به قطعهٔ AB باشد ، طول عمودهائی که از s بر r رسم شوند کمتر از AB در سمتی است‌که s زاویهٔ حاده با AB می‌سازد و بزرگتر از AB درسمتی است که زاویهٔ s با AB منفرجه است . از این فرضیه فوراً نتیجهٔ زیر حاصل می‌شود که اگر AB و $A'B'$ دو عمود مساوی بر خط BB' دریك سمت باشند ، خط AA' خود عمود برخطوط AB و $A'B'$ می‌باشد ، بعلاوه $AA' = BB'$ خواهـد بود . و بنابراین $AA'BB'$

چهار ضلعی است با زوایای قائمه واضلاع متقابل متساوی (یعنی مستطیل). از این مطلب نصیرالدین نتیجه می‌گیرد که مجموع زوایای یك مثلث برابر دو زاویهٔ قائمه است. برای مثلث قائم‌الزاویه این قضیه واضح است چون آن نیمهٔ مستطیل می‌باشد.

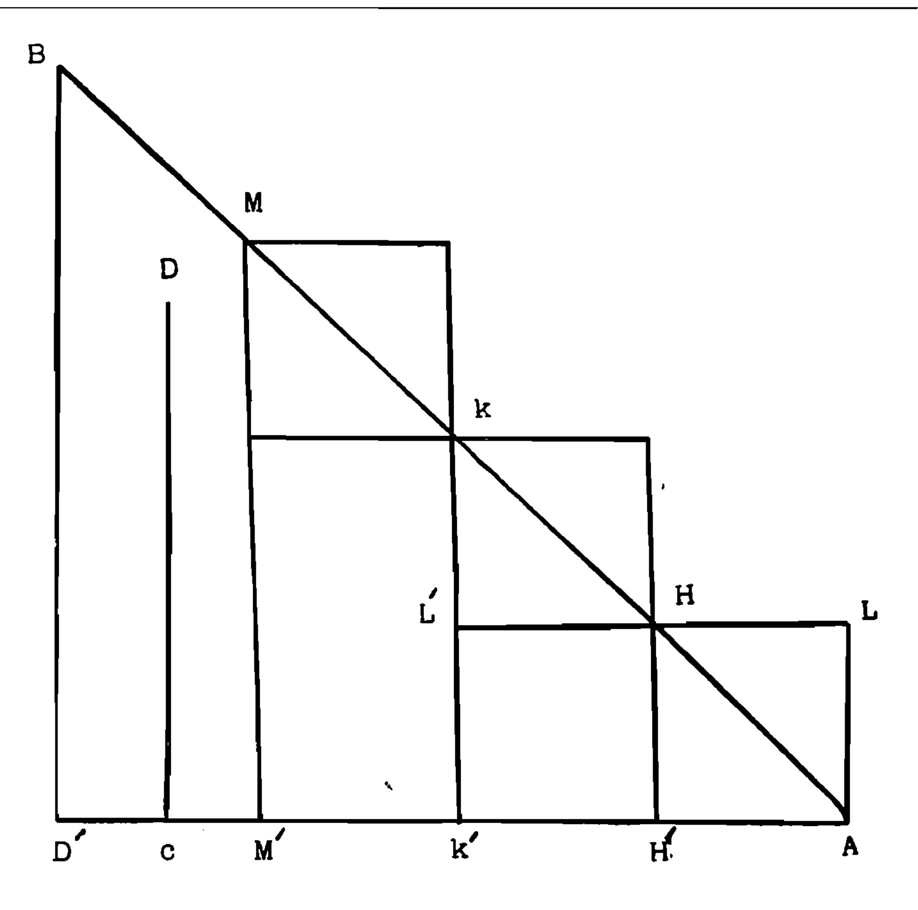


برای مثلث‌های دیگر این قضیه را با تقسیم هرمثلثی به دو مثلث قائم‌الزاویه می‌توان اثبات کرد. با این مقدمه اینك می‌توانیم ملاحظه کنیم که چگونه هندسه دان عرب؟ (نصیرالدین) اصل اقلیدس را اثبات می‌کند.

AB و CD دو قطعه خط هستند که اولی نسبت بخط AC مایل و دومی قائم می‌باشد، از AB قطعهٔ AH را جدا می‌کنیم، و از H عمود HH' را بر AC می‌کشیم، اگر نقطهٔ H' روی C واقع شود و یا در سمت دیگر C از A بیفتد، دو خط AB و CD باید متقاطع باشند. چنانکه H' بین A و C قرار گیرد، خط AL را عمود بر AC ومساوی HH' رسم می‌کنیم، بنابراین آنچه قبلا گفتیم $HL = AH'$ در امتداد AH، HK را مساوی AH جدا می‌کنیم، از K، عمود KK' را بر AC اخراج می‌کنیم چون KK' بزرگتر از HH' است. می‌توانیم $K'L'$ را مساوی $H'H$ جدا کرده و به $L'H$ متصل نمائیم، دوچهار ضلعی $K'H'HL$ و $H'ALH$ هر دو مستطیل هستند، و دراین صورت سه نقطه L'، H و L در یك خط راست می‌باشند. از این نتیجه می‌شود که زوایای $L'HK$ و AHL و مثلثهای AHL و $HL'K$ مساوی هستند. بنابراین $L'H$ برابر HL می‌باشد.

وازخواص مستطیل رابطهٔ زیر بدست می‌آید $K'H' = H'A$ درامتداد HK و KM رامساوی KH جدا می‌کنیم از M خط MM' را عمود بر AC رسم می‌کنیم بااستدلالی نظیر آنچه در فوق آوردیم نتیجه می‌شود که $M'K' = K'H' - H'A$

پس از حصول این نتیجه حاصل ضرب AH' و عدد صحیحی را می‌گیریم که بزرگتر از AC باشد (اصل ارشمیدس) مثلا فرض می‌کنیم که AO' برابر



(AH)۴ بزرگتر از AC باشد پس از AB قطعهٔ AO را برابر (AH)۴ جدا کرده و عمودی از O بر AC رسم می‌کنیم این عمود OO' می‌باشد

در مثلث قائم‌الزاویه $AO'O$ ، خط CD که عمود بر ضلع AO' است نمیتواند ضلع دیگر یعنی OO' را قطع کند. و بنابراین باید با وتر OA تلاقی کند، بدین وسیله ثابت می‌شود که دو خط مستقیم AB و CD باید یکدیگر را قطع کنند در وقتی که یکی عمود بر AC و دیگری نسبت به AC مایل باشد

بعبارت دیگر اصل اقلیدس را برای حالتی‌که در آن یکی از زوایای‌داخلی قائمه است میتوان ثابت‌کرد

نصیرالدین با استفادهٔ ازقضیهٔ مربوط‌به‌مجموع زوایای‌یك‌مثلث، اثبات‌حالت کلی را با اثبات این حالت خاص مختصر می‌کند.

(پاورقی صفحه ۱۲)

بحث اصل پنجم توسط نصیرالدین بطور کامل در کتاب هندسه دان انگلیسی *J, Wallis* درمجلد دوم مؤلفاتش و بوسیله *G. Castillon* درمقاله‌ای که در مجلهٔ *Mém,de l'Acad. roy. de Sciences et Belles - Letlres (Berlin)* جلد *XVIII* صفحات ۱۷۵ – ۱۸۳ (۱۷۸۹ - ۱۷۸۸ میلادی) نقل شده است

بعلاوه چندین مؤلف دیگر باین بحث رجوع می کنند که اهم آنها عبارتند از *J. Hoffmon* در کتاب

Kritik der Parallelentheorie, (Jena 1807)

و *V. Flauti* در

Nuova dimos trazione del postulato guinto (Naples 1818)

و *G. S. kliigel* در مقاله‌اش موسوم به

Conatuum praecipuorum theoriam Parallelarum demonstrandi recensio, guam pubtico escamini Submittent A.G. Kaestner et auctor respondens G. S. Kliigel (G ötingen 1763)

دانشمندان شوروی مطالعات بسیار دقیق و ارزنده‌ای در بارهٔ آراء و افکار و تألیفات وابتکارات خواجه درریاضیات و نجوم و غیره نموده‌اند و مقالات تحقیقی مفیدی در مجلات خود انتشار داده‌اند که بعضی بسیار قابل توجه و شایسته است که مورد تحقیق و بررسی کامل قرارگیرد .

از جمله درمجلهٔ *to day Soviet union* که در روسیه شوروی منتشر می‌شود شرح زیر وتصویری ازخواجه‌طوسی چاپ شده که بسیار جالب‌است



ANOTHER FORERUNNER OF COLUMBUS?

The man in the picture lived 700 years ago. Nasreddin Tusi, an Azerbaijanian, founded the largest observatory of his time in Marag, a town in the Caucasus Mountains. While studying the astronomical tables he compiled, Soviet scientists discovered that he seems to have known the geographical coordinates of the American continent. Columbus discovered America two centuries later!

ترجمهٔ شرح عکس

پیشرو دیگر کلمبوس . مردی که در این عکس ملاحظه می‌شود ۷۰۰ سال قبل می‌زیست ، نصیرالدین طوسی از اهل آذربایجان بزرگترین رصد خانهٔ زمان خودش را در مراغه که شهری درکوههای قفقاز است برپا کرد .

دانشمندان روسی ضمن مطالعهٔ جداول نجومی که او تنظیم کرده است در یافته‌اند که او مختصات جغرافیائی قارهٔ امریکا را می‌دانسته است .

کلمبوس امریکا را دو قرن بعد کشف کرد .

فهرست مقالات

Nasir al - Din (1201 - 1274) = Nasir Eddin Mohammed ibn-Hassan al - Tusi	نصیرالدین
1— *Braunmuehl A v 1897 Leop NA 71, 61 - 67 (F28, 44) [Regiomon anus]*	دربارهٔ
2— *Castillon G 1788 Ber Mm 18, 175 - 183 [non - Euc geom]*	دربارهٔ هندسهٔ غیراقلیدسی،
3. *Dilgan Hamit 1956 Buyuk Turk a limi Nasireddin Tusi, Istanbul - 1956 Int Con HS 8,183-191 (MR19, 825)*	نصیرالدین طوسی بقلم حمید دیلقان استاددانشگاه فنی‌استامبول درمجمع هشتم بین‌المللی تاریخ علوم سپتامبر ۱۹۵۶ در میلان ایتالیا
4— *Easton J 1965 AMM 72, 53-56 [de Witt, ellipse, Schooten]*	
5— *Kasumkhanov F A 1965 Mos IIET 1, 128 - 145 (Z 59:14; 60, 4 [numbers, reals*	اعداد ، مقادیر حقیقی
6— *Kubesov A 1963 Az FMT (4), 147 - 152 (Z 117 : 2, 242) [Cale]*	

7— *Mamedbeili G D 1959 Muhammed Nasirēddin Tusi on the theory of parallel lines and the theory of ratios, Baku 100 p (MR 23A,4)* — محمد نصیر الدین طوسی دربارهٔ فرضیه خطوط موازیه و فرضیهٔ کسور ، باکو ۱۰۰ صفحه

8— *Mamedov K M 1963 Az IMM 2(10), 147-158 (MR27, 899) [Euclid]*

9— *Rozenfel'd B A 1951 Ist M Isl 4, 489-512 (MR14, 524;Z44, 242)*

10— *Rozeufel'd B A+1960 Ist M Isl 13, 475 - 482 (MR27, 3) [non - Euc geom]* — هندسهٔ غیر اقلیدسی

11— *Sabra A I 1956 Alex UAB13, 133 - 170 [non - Euc geom]* — هندسهٔ غیر اقلیدسی

12— *Sarton G 1931 Int His Sc 2, 1001 - 1013*

13— *Suter H 1892 Bib M (2)6, 3-6 (F24, 48)*

14— *1893 Bib M (2) 7, 6*

15— *Thaer C 1936 QSGM (B)3, 116 - 121 (z13, 338) [Euclid]* — اقلیدس

16— *Wiedemann F 1928 Erlang Si 58, 228 - 336 (F54, 17) [Euclid]*

17— *1928 Erlang Si 58, 363-379 (F54, 18)* — اقلیدس

نور

18— 1928 Erlang Si 60, 289-316

19— Winter H J J + 1951 Isis 42,
138 - 142 (Z42, 241) [optics]

20— Delambre M. Astronomie
DE moyén AGE (۲۰۳–۱۹۱)

نقل از کتاب *Bibliography and Reseach Mawal of the History Mathematcs by K. O. May*
مطبعهٔ دانشگاه *Toronto* سال *1973*» *(University of Toronto Press)*

فهرست اعلام

اسماء رجال و خاندانها

فهرست اماکن ومذاهب ومدارس وکتابخانه‌ها

فهرست کتاب‌ها و رساله‌ها و مجله‌ها